



بهترین کتاب در اخلاق و سیر و سلوک الی الله

شماره يك از دوره دوم
مجله نشراتی

حقایق

تألیف

محمد بن مرتضی مشهور بمولی محسن فیض کاشانی

ترجمه

محمد باقر ساعدی خراسانی

از انتشارات کتابخانه شمس

چاپ اسلامیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبَشِّرْ عِبَادِيَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ

الْقَوْلَ وَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

قرآن کریم

سپاس یزدان پاک را جلّ شانه که با انتشار کتب دوازده گانه انتشارات دینی نور موقوم فرمود در اندک زمانی مقداری از اخبار اهل بیت عصمت (ع) را بیاری پیش کش برادران ایرانی خود بنمایم تا بیقین بدانند که برای کشف معضلات و حل مشکلات مسائل دقیق علوم الهی و عوالم الطبیعه و سیر وسلوک الی الله راهنمائیهای لازم و ضروری را خاندان طهارت علیهم السلام بنحو کافی و بیان شافی نموده اند و همانطور که در قرآن کریم دادار یکتا از ذکر کلیات حقایق و اصول و دقایق کوتاهی نفرموده اند که «ما فرطنا فی الكتاب من شیئی و فیه تبیان کل شیئی» بهمان منوال هم در شرح و تفسیر آن کتاب کامل (که رهبر سعادت دنیا و آخرت مردم تا قیام قیامت است) رسول بیپتها و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین ادای مطالبی را فرو گذار نفرموده اند که سالکان طریق حق نیازی بدیگران داشته باشند و این بنده کمترین با کمی سرمایه علمی و دینی و ادبی خود در مقدمه‌هایی که بر کتابهای حدیقه الشیعه مقدس اردبیلی و تحفة الاخیار مولی محمد طاهر قمی

وعدة الداعی ابن فهد حلی نوشته‌ام تا حدی مدلل داشته‌ام که برای پاسبانی شرح مقدس اسلام احتیاجی به در یوزگی از فلسفه کهن یونان و تصوف افراطی هندی نداریم چون اولی دور کن اصلی دارد: الهیات و طبیعیات .

اما در الهیات روشن است که عقل محدود بشر را بعوالم مافوق خود راهی نبوده و عقل در این قسمت جز حدس و گمان و تخمین چیزی بدست نمی‌دهد و بهمین جهت شرح انور گفتگو در بعضی از مباحث را نهی می‌فرماید چون جز سرگردانی چیزی دیگر عاید بشر نمی‌گردد (بویژه بحث در ذات الهی و صفاتش مانند علم و قدرت و که عین ذاتند) و بوسیله وحی و سلسله جلیله انبیاء این موضوع را با اندازه مایحتاج سالکان طریق تأمین فرموده و نیازی بنظریات مختلف و آراء متشکک فیلسوفانی که در اغلب آراء و عقائد فلسفی اختلاف نظرهای فاحشی با یکدیگر داشته و حتی تمام آنان را در یک مسئله متفق العقیده و القول ندیده‌ایم نبوده و نیست و چطور بشر می‌تواند بدون راهنمایی پیمبران و استفاده از وحی الهی مسائلی مانند علم باریتعالی و مسئله روح و کیفیت آن و با وجود فرشتگان و شیطان و ماهیت آنان و پیدایش و صدور موجودات از ایزدمنان و حدوث و قدم عالم و معراج و دوزخ و برزخ وحی و گفتگو کند (وما او تیتتم من العلم الا فلیلا)

پشه کی داند که این باغ از کی است

در بهاران زاد و مرگش دردی است

ثمره این قبیل قیل و قالها برای انسان چیست و امروزه از درس و بحث غالب ابواب این علوم معقول کهنه چه نفعی عاید بشر می‌شود و بطور کلی باید داستان عقول عشره و افلاک تسعه و قدمای ثمانیه و سیارات سبعة و . . . را کناری نهاد و باید عقل را در الهیات برای فهم کلمات و آراء انبیاء و استنتاج قواعد کلی از جزئیات و . . . بکار انداخته و از اظهار رأی و نظر خود داری نمود .

و اما در طبیعیات : این وظیفه راهم دانشمندان علوم تجربی مادی بنحو احسن در طول تاریخ بشری انجام داده و میدهند مخصوصاً امروز که علم بدرجات عالی

از کمال خود رسیده و درس هیئت بطلمیوسی و افلاک پوست پیازی و فلک محدود
 الجهات و خرق و التیام آسمانها و . . . تنها از لحاظ تاریخ تطور و سیر فکر بشر قابل مطالعه
 می باشد. آنهم برای گروهی خاص و قلیل بدون آمیختگی با معتقدات دینی و تطبیق
 با قرآن مجید و اصولاً با گسترش عجیب و عظیم علمی روز دیگر علم فلسفه بمعنی قدیم
 خود که دانائی بهمه علوم باشد معنی نداشته و تحصیل آن برای يك فرد امکان
 پذیر نیست .

با بیان مطالب فوق الذکر مجتملاً معلوم می شود که باید علوم الهی را در مکتب
 انبیاء و علوم طبیعی را در کلاس دانشمندان علوم تجربی آموخت
 و اما تصوف هندی (یا ایرانی اسلامی) غیر قابل عمل و مخالف سیر تمدن
 و اجتماع بوده و مسلکی که کتاب و علم و عقل (۱) را سدره سعادت و ترقی بشر
 معرفی کند (مشایخ صوفیه غالباً علم و کتاب را مانع سلوک دانسته و عشق را بجای
 عقل گذارده اند و این مقدمه گنجایش نقل اقوال آنانرا بتفصیل ندارد و برای
 نمونه می گوئیم که در باره ابو سعید ابوالخیر در تراجم صوفیه آمده که گفت
 من مشغول بکسب علوم و مطالعه کتب مختلف بودم چون بقرآن رسیدم همه را

۱ - در باره اهمیت عقل احادیث فراوانی در کتب اسلامی نقل شده و برای نمونه
 اولین حدیث کتاب کافی را نقل می نمایم؛ عن ابن جعفر (ع) قال لما خلق الله العقل
 استنطقه ثم قال . اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال : و عزتی و جلالی ما خلقت
 خلقاً هواحب الی منک و لا اکملتک الا فیمن احب اما انی ایاک امر و ایاک اعاقب و ایاک
 ائیب و در باره اهمیت کتاب و علم هم نظیر همین حدیث روایاتی بی شماری رسیده که این
 مقدمه گنجایش نقل آنها را ندارد و در ذم عشق نیز فرمایشات بسیاری نموده اند که برای
 نمونه بخطبه ۱۰۸ نهج البلاغه امیر المؤمنین (ع) رجوع نمایند آنجا که می فرماید،

من عشق شیئاً اعشى بصره و امراض قلبه فهو ينظر بعین غیر صحیحه
 و یسمع باذن غیر سمیعه به خرق الشهوات عقله و امانت الدنیا قلبه و ولهت
 علیها نفسه فهو عبد لها و لمن فی یده شیء منها

از خود دور کردم و باو مشغول شدم قرآن می خواندم تا بدین آیه رسیدم: قل الله ثم
ذره. قرآن را نیز بکناری نهادم) مسلماً دل‌بستگی بدین علمی اسلام نداشته بلکه
بسختی با یکدیگر معارض میباشند و این معنی را طرفداران تصوف هم انکاری
ندارند.

بشوی اوراق اگر همدرس مائی که درس عشق در دفتر نباشد
وقصه چینیان و رومیان منقوله در مثنوی مولوی نیز مؤید این مقال است و بی
مناسبت نیست شعاری را که در مقدمه کتاب نفحات الانس جامی که اخیراً بطبع
رسید، و کتاب را با ذکر جمله (این کتاب را بعازف کامل و استاد فاضل جناب
آقای بدیع الزمان فروزانفر تقدیم میدارم) تقدیم بایشان که از نظر علم تصوف
استادی گرانمایه و محقق بلند پایه می باشد نموده و مسلماً از نظر معظم له گذشته
و طبع آنرا تسویب فرموده و یا لا اقل تکذیبی ننموده اند نقل بنمائیم:
« تصوف اسلامی ایرانی دارای اصالت خاصی است و فقط در کادر اسلام
نباید مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد زیرا اصول طریقت در بسیاری موارد با
قوانین دین مبین اسلام معارض است روح ایرانی در طریقت تصوف در اوج صفا و
عظمت خود جلوه نموده است تصوف اسلامی ایرانی مظهر عظمت معنوی و صفای
دل و کمال عقل و بزرگی روح و بیان کننده خصوصیات ملی و نژادی
ایرانیان است .

همانطور که دلاوران ایرانی استقلال سیاسی ایران را با نیروی بازو و ضربات
شمشیر حفظ نمودند بهمانگونه عرفای بزرگ ایرانی با نیروی عرفان ملکوتی
خود اصالت نژاد و آزادی و وسعت استقلال اندیشه و روح ایرانیان را در برابر
اسلام عربی باقی نگاهداشتند»

با این وضع مشاهده میفرمائید که این دو مکتب در عرض هم راه می پیمایند
هم بعقیده متشرعه و هم بنظر متصوفه و نمیدانم گروهی چه اصراری دارند که این
تصوف معجون را صد در صد اسلامی معرفی نموده و رنگ دین اسلام بآن بزنند

و هنگامی که بعضی از بزرگان صوفیه بانجام دادن شعائر مذهبی و توجه بمقدسات دینی چندان علاقه و افری نداشته و بقول خودشان از پوست بمغز رسیده‌اند و طلب‌الدلیل بعد الوصول الی المدلول را قبیح دانسته و اذا ظهرت الحقائق بطلت الشرائع را در این دنیا قابل حصول پنداشته‌اند (با اینکه اساس اعتقادات قومی را تنها روی کتب تذکره و تاریخ و رجال و تراجم آنها نمی توان نهاد مع هذا از مطالعه جمیع کتب این طایفه بسته و گریخته .مطلب نامبرده بالا روشن می شود . درباره منصور حلاج آمده که گفت اگر در خانه خود بیتی را تمیز نموده و بعداً سی نفر یتیم را سیر نموده و لباس پوشاندی و بهر يك هفت درهم دادی مانند آنستکه حج نموده‌ای و چون علمای زمان بدستور حامد وزیر المقتدر بالله عباسی از وی برای این مطلب طلب دلیل از کتاب خدا و سنت نبوی نمودند از پاسخ باز ماند و همین امر باعث فتوی در قتل وی شد و در احوالات رابعة العدویه است که یکی از عرفا گوید بزیرارت کعبه شدم کعبه را بر جای ندیدم پرسیدم کعبه کجا است ندا آمد باستقبال پیرزنی رفته و یا مانند شبلی که روزی آتشی در دست می‌دید از او پرسیدند چه قصد نموده ای گفت میروم کعبه را بسوزانم و باز او را دیدند در بازار بغداد میدود مشعلی دوسر بدست دارد پرسیدند چه اراده کرده‌ای گفت میروم که بایک سر این مشعل بهشت و با سردیگر دوزخ خدا را بسوزانم و درباره احمد خضویه نقل شده که چون با همسر خویش فاطمه امیرزاده شهر بدیدن بایزید بسطامی رفت از حجاب بدر آمد و پیوسته با فاطمه گستاخ بودی شوهر ویرا گفت چرا چنین کردی گفت برای آنکه تو محرم طبیعت منی و بایزید محرم طریقت و باز در احوال شبلی آمده که چون بر جنید وارد شد منکوحه جنید حضور داشت خواست سر بیوشاند و بیرون رود گفت ترا پروا نباشد مستان این طایفه را از دوزخ خبری نبود و باز از او روایت کرده‌اند که چون از او پرسیدند ز کوة بیست دینار چیست گفت بیست دینار و نیم و این نیم دینار غرامت نگه داشتن و جمع کردن بیست دینار است و یا امثال گفته‌های شاعرانه صوفیانه زیر :

بی پروائی در انجام دادن گناه

شر منده از آنیم در روز مکافات کاندر خور عفو تو نکردیم گناهی

☆ ☆

اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک

از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک

در دل دوست بهر حيله رهی باید کرد

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

انکار روز حشر

به تیغ کین تو آنرا که کشته کرد اجل

خدای زنده نگرداندش بنفخه صور

تمسخر به ثواب قیامت

من که امروزم بهشت نقد حامل می‌شود

وعده فردای زاهد را چرا باور کنم

نهی امر بمعروف و نهی از منکر

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت

که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت

استهزای مقدسات مذهبی

دانی بهشت چیست که داریم انتظار تجز ما هتاب و بادهو آغوش یار نیست

اجازه شراب خواری

گویند بهشت جمله با حور خوش است من می گویم که آب انگور خوش است

این نقد بگیر و دست از آن نسیم بدار کآواز دهل شنیدن از دور خوش است

بی اهمیت دانستن عمر و تشویق به لایبالیگری و بیکاری

گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم نسبت مده بغیر که اینها خدا کند

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

و امثال این قبیل گفتارهای مخالف و برهم زننده اساس شرع مقدس که

بسیار گستاخانه و بی باکانه است گویانکه نیت و منظور خیری گویندگان این کلمات از گفتن آنها داشته و یا بر رمز گفته باشند. (۱)

در مسئله نکاح که بسیار مورد توجه دین مبین اسلام بوده تا آنجا که رسول اکرم ﷺ می فرماید «النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی» می بینیم که در تصوف چندان اهمیتی باین موضوع مهم حیاتی و اجتماعی داده نشده و در همین عصر حاضر رئیس و قطب یکی از سلاسل صوفیه را دیدیم که با اینکه نزدیک بیگقرن زندگی نمود از این عمل مقدس سر باز زد

و امثال این گونه کلمات و قضایا و حکایات فراوان است که شرح آن در حوصله این مختصر نگنجد و خود شایان تألیف دیگری است [این نکته بیشتر قوت می یابد که این تصوف همان عرفان اسلامی نبوده و اگر هم بعض متصوفه متعبد و متشرع بوده اند آنانرا باید از این حساب جدا کرد (گو اینکه بنظر بعضی از افراد این تظاهر بانجام شعائر مذهبی هم از روی تقیه بوده و یا قبل از تشر فشان بسلسله فقر انجام می گرفته) چنانکه امروز هم برخی از متصوفه زمان مامتشرع بوده و مراعات حدود و وظائف و شعائر مذهبی را می نمایند و از بدع پرهیز می فرمایند و این گروه از این دائره خارج اند فقط چه خوب بود اگر واقعاً اختلافی با متشرعین ندارند از اسم تصوف و صوفی هم که بمذاق متشرعه خوش آیند نبوده و اصولاً از مستحذات است صرف نظر نموده و چنانکه

۱- مسألة وحدت وجود که مهمترین فصل اختلاف بین متشرعه و متصوفه بوده و تخیلات بی اساس و بلند پروازی هائی از آن ناشی شده خود داستان مفصل دیگری است برای شاهد مثال از کتاب زبدة الاسرار بیت زیر را که درباره حضرت زینب کبری (ع) سروده نقل می نمائیم :

گر بصورت آن ولی الله زن است
زن مخوانش عین ذات ذوالمن است
و در این کتاب و اغلب کتب صوفیه از این مقولات بسیار یافت میشود که نقل آنها موجب ملالت خوانندگان است .

خود را از لحاظ سیر مقامات عرفان و درك حقائق ايمان بالاتراز اينان ميدانند (و متشرع را مشمول اين آيه شريفه ميدانند كه: وقالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا اسلمنا و لما يدخل الایمان فی قلوبكم و بقول آنان: ما ز قرآن مغز را بر داشتیم- پوست را بهر خران بگذاشتیم) بهمان لقب مؤمن و با ايمان (برای خودشان) و مسلمان (برای آنان) كه خداوند سبحان اسم گذاری فرموده و دو گروه هم از قبول آن تحاشی ندارند! كتفا كنند كه اين دعواى لفظی از میان بر خیزد و كدورت بـمـحبت و نفاق با تفاق مبدل گردد و خانقاه تحت الشعاع مسجد قرار گرفته و دودستگى از میان برداشته شود .

گو اينكه مرد عاقل نبايد خويشتن را بستايد كه اعجاب المرء بنفسه دليل على ضعف عقله گذشته از آنكه هر حالى علائم و آثارى دارد چنانكه موقعى كه پيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله وسلم صبا حى بجوان صحابى فرمود در چه حالى گفت بر يقينم فرمود علائم يقين تو چيست ؟ . . . و ما برای مزيد ايقان مؤمنين عين خبر را از اصول كافی باب حقيقت ايمان و يقين نقل می نمائيم :

ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صلى بالناس الصبح فنظر الى شاب (١) فى المسجد وهو يخفق ويهوى برأسه صفراً الونه قد نشف جسمه و غارت عيناه فى رأسه فقال له رسول الله (ص) كيف اصبحت يا فلان قال اصبحت يا رسول الله موقناً فعجب رسول الله من قوله وقال ان لكل يقين حقيقة فما حقيقة يقينك فقال ان يقينى يا رسول الله هو الذى احزنى و اسهر ليلى و اظماً هو اجرى فعزفت نفسى عن الدنيا و ما فيها حتى كانى انظر الى عرش ربي فقد نصب للحساب فحشر الخلائق لذلك و انا فيهم و كانى انظر الى اهل الجنة يتنعمون فى الجنة و يتعارفون على الارائك متكئون و كانى انظر الى اهل النار و هم فيها معدبون مصطرخون و كانى الان اسمع زفير النار يدور فى

(١) در خبرى آمده كه آن جوان حارثة بن النعمان الانصارى است و مولوى بزید

نامى نسبت مى دهد: (گفت پيغمبر صبا حى زید را كيف اصبحت اى رفيق باوفا)

فسامعی فقال رسول الله (ص) لاصحابه عبد نور الله قلبه بالايمان ثم قال :
 الزم ما انت عليه فقال الشاب يا رسول الله ادع الله لي ان ارزق الشهادة معك
 فدعاه رسول الله (ص) فلم يلبث ان خرج فسى بعض غزوات النبي (ص)
 فاستشهد بعد تسع نفر فكان هو العاشر

و یکی از استفاده‌هایی که از خبر نامبرده بالا میشود آنستکه یک فرد صاحب
 یقین و مؤمن هم همیشه بربیک حال نبوده و مصون از تغییر احوال نیست .

و باز در خبر دیگر از کافی است که گروهی خدمت رسول اکرم ﷺ
 رسیدند. فقال من القوم؟ فقالوا: مؤمنون يا رسول الله ﷺ قال ومن بلغ من ايمانكم .
 قالوا: الصبر عند البلاء و الشكر عند الرضا و الرضا با القضا فقال رسول الله : حلما
 علماء كادوا من الفقهاء ان يكونوا انبياء ان كنتم كما تصفون فلا تبينوا ما لا تسكنون
 و لا تجمعوا ما لا تاكلون و اتقوا الله الذي اليه ترجعون و اخبار صحيح فراوانی در
 دست است که هر موقع کسانی ادعای ایمان یا تشیع می نمودند فوراً مورد تأیید
 پیشوایان دینی قرار نگرفته و غالباً آنانرا مردود می نمودند و اعمال آنها را نکوهش
 می کردند و خطبه همام منقوله در نهج البلاغة و اصول کافی از امیر مؤمنان علیه السلام
 در صفات متقیان معروف است و یک فرد مدعی ایمان باید برنامه دینیش آن باشد
 و با اینکه قبلاً وعده داده و بخصوص در نظر بود بمناسبت آنها تصوف بمرحوم فیض
 (بعلمت و ارستگی و داشتن ذوق لطیف عرفان اسلامی و تعلیم و تعلم بعض افکار فلسفی
 و شعر گوئی با و این نسبت را داده اند) در ماهیت عرفان و زهد اسلامی و تصوف
 هندی و فرق آنها و تاثیر این دو در یکدیگر (که قابل انکار نیست) مفصلاً بحث نموده
 و بقدر استطاعت ناچیز خود بیان کنم که در برابر این آمیختگی عجیب تکلیف
 چیست و چه مطلبی را باید قبول و کدام را رد نمود و آیا حق تاویل گفتارهای
 هر فرد غیر معصومی را داریم یا نه (مرحوم محدث قمی در سفینه البحار و شیخ
 حرّ عاملی و علامه خوئی و مقدس اردبیلی و سید جزائری و جمعی دیگر از علمای
 کبار از احمد بن محمد بن نطی نقل کرده اند که مردی بحضرت صادق علیه السلام عرض

کرد در این زمان قومی پیدا شده‌اند بنام صوفیه راجع بایشان چه میفرمائید ،

حضرت فرمودند: انهم اعداءنا فمن مال الیهم فهو منهم و يحشر معهم
و سيكون اقوام يدعون و یمیلون الیهم و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم
بلقبهم و یأولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا و أنا منه برآء و من
انکرهم ورد علیهم کان کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم

و این خبر میرساند که گرچه ما مکلفیم گفتارهای ائمه و پیشوایان معصوم
دینی را اگر نفهمیدیم چنانچه در سلسله راویان و اسانید آن ایرادی
نباشد باید حتی المقدور بدور نینداخته و محمل صحیحی برای آنها پیدا کرده
و تاویل نیکو بنمائیم و متشابهات آنها را بکمک محکمات آنها حل نمائیم ولی
در گفتارهای غیر معصوم چنین اجبار و قیدی رانداشته حتی مأمور بتاویل گفتارهای
آنان نیستیم و اصولاً چرا باید بدون علت صحیح اینهمه اشعار معضله و کلمات
مشکله و معما و لغز و شطحات پیچیده بگویند و چه لزومی دارد امثال این شعر
(احتلام انبیاء از پس بود) سروده شود تا دیگران بزحمت افتاده و بتاویلات و شروح
بارد گرفتار شوند و یا اینهمه بی بند و بار در مرحله عشق بازی با پروردگار
امثال شعر زیر :

با که توان گفت این سخن که نگارم

شاهد هر جائی است و گوشه نشین است

را سروده و چنین تشبیه رکیکی بنماید) مع هذا بعلمی چند فعلاً آنرا بموقع
دیگر موکول نموده و تنها بنقل این فرمایش مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السلام
اکتفا می‌نمایم آنجا که می فرماید .

انما بدو وقوع الفتن اهواء تتبع و احکام تبتدع یخالف فیها کتاب
الله یتولی فیها رجال رجالات الباطل خالص لم یخف علی ذی حجی
و لوان الحق خالص لم یکن اختلاف و لکن یؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث

فيمز جان ويجيعان معا فهنالک استحوذ الشيطان على اوليائه ونجى الذين
سبقت من الله الحسنی .

امیدوارم اهل فن و خدمتگزاران راه حق و حقیقت و علمای ربانی
با حذف مبتدعاتی که در عرفان اسلامی شده آنرا بصورت اصلی خویش بازگردانند
و بخصوص کتب تراجم و تذکره‌های متصوفه را منقح نموده حتی المقدور از
نقل شطحیات و کشف و کرامات خودداری فرمایند و این دو گروه را بهم نزدیک
کنند که إن الله مع الجماعة

و این مطلب را نیز ناگفته نباید گذارد متأسفانه کسانی را که پرچمدار
تصوف و فقر و دوری از مال و منال و تجمل و آمال در عصر خویش دیده و می بینیم
غالباً گفتارشان با کردار معارض میباشند و بنا بمثل معروف عامیانه مرگ خوب است
ولی برای همسایه «دنیاهم بد است ولی برای مرید ساده، و عجب است که اصول
عملی تصوفی را که خود عامل آن نیستند چگونه در اجتماع و افکار ساده لوحان
تزییق نموده حاضر نیستند کوچکترین قسمتی از آن تعالیم را خود عمل نمایند
و از زخارف و مناصب و شئونات و آمال دنیوی بگذرند و آن کس که فلسفه جوک
هندی را ترویج و تعالیم می کند که (تنرها کن تا نخواهی پیرهن) لااقل باید بجد
مایقنغ زندگی نموده و در پوشش و خورش بجد اختصارا کتفا کند و در بند مناصب
و مقامات دنیوی و مدح و ذم خلق نباشد .

قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا لم تقولون مالا تفعلون کبر مقتا عند

الله ان تقولوا مالا تفعلون (۱)

چون معایب این نوع تصوف و فلسفه را ملاحظه فرمودید و مسلماً هم می دانید
که تصوف و فلسفه در قرن دوم هجری وارد حوزه اسلامی شده حدیث شریف زیر
را که از پیشگوئیهها و معجزات خاندان پیغمبر ﷺ است و امروز بعد از هزار و اندی
سال دلائل صدق آنرا بچشم می بینیم زینت افزای صفحات کتاب نموده و امیدواریم
این حدیث را برای صوفیه متسنن غیر متشرع غیر متعبد فرموده باشند .

(۱) سوره صف آیه ۲

سید مرتضی و مقدس اردبیلی و جمعی دیگر از اکابر علمای شیعه امامیه از حضرت امام عسکری علیه السلام روایت کرده‌اند که بابی هاشم جعفری فرمودند

یا اباهاشم: سیاتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکه مستبشره: و قلوبهم مظلمة منكدره السنة فيهم بدعة والبدعة فيهم سنة المؤمن بينهم محقر والقاسق بينهم موقر امراء هم جاهلون جائرون و علماء هم في ابواب الظلمه سائرون اغنياء هم يسرقون زاد الفقراء واصاغرهم يتقدمون على الكبراء وكل جاهل عندهم خبير وكل محيل عندهم فقير لا يتميزون بين المخلص والمرتاب ولا يعرفون الضان من الذئب علماء هم شر اخلق الله على وجه الارض لانهم يميلون الى الفلسفه والتصوف و ايم الله انهم اهل العدوان والتحرف يبالغون في حب مخالفتنا و يضلون شيعتنا و مواليانا فان نالوا منصبالم يشبعوا عن الرشاء و ان خذلوا عبدوا الله على الرياء الا انهم قطاع طريق المؤمنين و الدعاة الى نحلة الملحدين فمن ادركهم فليحذرهم وليصن دينه و ايمانه

و منصفانه قضاوت فرمائید در قرن اول اسلامی که فتوحات مادی و معنوی مسلمانان چشم عالمیان را خیره نموده بود اثری از تصوف و فلسفه پیدا نبود و خلفای جابر برای بستن درب خانه اهل بیت عصمت و طهارت و مقاصد دیگر این دو را وارد دیانت اسلامی نمودند و از خداوند رحمن خواستاریم که دو باره آن دوره مجد و عظمت را برای مسلمانان تجدید فرماید .

قال الله تبارك و تعالی . وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبد لهم من بعد خوفهم امنا ... (۱)

و با این نكوهش سختی که از ناحیه شرع انور نسبت بتصوف و فلسفه شده دیگر جای عذر برای گروهی که معتقدند اینان برای حمایت دین مبین و حفظ و حراست آن در مقابل معاندین لازمند نمی‌ماند و جائیکه بعضی از طرق علم

کلام و جدل نیز (با همه وابستگی که بمذهب دارد) مورد ایراد بوده و شارع مقدس در باره آن اظهار نظر می کند که این علم علاوه بر آنکه نمی تواند خدمتی بکند ممکن است تولید حیرت و سرگردانی هم بنماید و آنچه را که خراب کرده و ضرر میرساند . بیش از مقداری است که آباد مینماید و مرحوم فیض هم خود این نکته را در همین کتاب در باب عقاید بدین بیان اشاره میکند و گوید :

وینبغی ان يحرس سمعه من الجدل والكلام غاية الحراسة ، فانما يشوشها الجدل اكثر مما يعهده وما يفسده اكثر مما يصلحه والمشاهدة تكفيك في هذا بياناً وياتيك بالعيان برهاناً فقس عقيدة اهل الصلاح والتقوى من عوام الناس بعقيدة المتكلمين والمتجادلين فتري اعتقادهم العامى فى الثبات كالطود الشامخ لا تحترق فى الدواعى والمواقف وعقيدة المتكلم الحارس اعتقاده بتقسيمات الجدل كخيط المرسل فى الهواء تقيأ الریح مرة هكذا و مرة هكذا...

فمن اراد الله توفيقه وان يكون ايمانه ثابتاً مستقراً سبب له اسباب و سنة نبيه ﷺ بعلم و يقين و بصيرة فذلك اثبت فى دينه من الجبال الراسى . ومن اراد الله خذلانه وان يكون دينه معاراً و مستودعاً « نعوذ بالله » سبب له اسباب الاستحسان و التقليد و التأويل من غير علم و بصيرة ، فذلك فى المشية ان شاء الله تبارك و تعالى اتم ايمانه و ان شاء سلبه

دیگر چه جائی برای این حامیان نا خواننده باقی میماند؟ ضمناً چون مترجم محترم در ضمن مقدمه خود شرح حال مختصری از مرحوم فیض آورده است برای آنکه ساحت مقدس فیض بکلی از تهمت صوفیگری پاک شود و برای تکمیل مطالب بر خود فرض میدانم در این موضوع و شعر و شاعری وی کمی بیشتر بسط مقال دهم :

۱ - تصوف : آنچه از کتب معظم له بر میآید خلاف این مدعا ثابت میشود و مخصوصاً ما از کتب آن مرحوم برای این موضوع استشهاد و استدلال نموده و از خود اظهار نظری حتی المقدور نمیکنیم

در کتاب حقایق (کتاب حاضر) باب پنجم در ذم غرور گوید :

ومن المغترين قوم يسمون باهل الذكر والتصوف يدعون البراءة من التصنع والتكلف ، يلبسون خرقاً ويجلسون حلقاً يختربعون الاذكار ويتغنون بالاشعار يعلنون بالتلهيل وليس لهم الى العلم و المعرفة سبيل ، ابتدعوا شهيقاً ونهيقاً و اخترعوا رقصاً و تصفيقاً ، قدحاضوا الفتن و اخذوا بالبدع دون السنن ، رفعوا أصواتهم بالنداء وصاحوا الصيحة الشنعاء

و عنهم من يدعى علم المعرفة و مشاهدة المعبود و مجاوزة المقام المحمود و الملازمة في عين الشهود ولا يعرف من هذه الامور الا الاسماء ولكنه تلقف من الطامات كلمات تردد ها ادى الاغبياء كأنه يتكلم عن الوحي ويخبر عن السماء ينظر الى اصناف العباد والعلماء بعين الازدراء يقول في العباد : انهم اجراء متبعون وفي العلماء انهم بالحديث عن الله لمحجوبون ، ويدعى لنفسه من الكرامات مالا يدعيه نبي مقرب : لاعلم احكم ولا عملا هذب يأتي اليه الرعاع الهمج من كل فج اكثر من اتيانهم مكة للحج يزدهم عليه الجمع ويلقون اليه السمع وربما يخرون وربما يخرون له سجوداً كأنهم اتخدوه معبودا يقبلون يديه يتهافتون على قدميه يأذن لهم بالشهوات ومرخص لهم بالشبهات يا كل و يا كلون كماتأكل الانعام يبالون من حلال اصابوا ام من حرام و هو لحلوائهم هاضم ولد يينه و اديانهم حاطم .

« ليحملوا اوزارهم كاملة يوم القيمة ومن اوزار الذين يضلونهم بغير علم ،

الاساء مايزرون - »

وباز در همین کتاب باب ذم حب مال گوید :

قال الصادق (ع) في كلام له مع الصوفيه : ثم علم الله نبيته كيف ينفق

وذلك انه كانت عنده عليه السلام اوقية من الذهب فكره ان يبیت عنده فتصدق بها فأصبح وليس عنده شى وجاءه من يسأله فلم يكن عنده ما يعطيه فلامه السائل واغتم هو حيث لم يكن عنده ما يعطيه و كان رحيماً رقيقاً عليه السلام فأدب الله نبيته بأمره فقال : « ولا تجعل يدك مغلولة إلى عنقك ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوماً محسوراً » يقول : ان الناس قد يسألونك ولا يعذرونك فإنا اعطيت جميع ما عندك من المال كنت قد

حسرت من المال قال ثم من علمتم بعده في فضله وزهده سلمان الفارسي وابي ذر رضي الله عنهما
فأما سلمان فكان اذا اخذ عطاءه رفع منه قوته السنة حتى يحضر عطاءه من
قابل فقيل له : يا عبدالله انت في زهدك تصنع هذا وانت لا تدرى لعلك تموت اليوم
أو غدا فكان جوابه ان قال مالكم لا ترجون ابي البقاء كما خفتهم على الفناء اما
علمتم يا جهلة ان النفس قد تلتأت « تلتأت خ » على صاحبها اذا لم يكن لها من
العيش ما تعتمد عليه فإذا هي احرزت معيشتها اطعأت

فأما ابو ذر فكانت له زوبقات وشوبهات يحلبها و يذبح منها اذا اشتهى اهله
اللحم او نزل به ضيف او راي باهل الماء الذين معه خاصة نحر لهم الجزور او من
الشاة على قدر ما يذهب عنهم بقرم اللحم فيقسمه بينهم ويأخذ هو ك نصيب واحد
منهم لا يتفضل عليهم ومن ازهد من هؤلاء؛ وقد قال فيهم رسول الله (ص) ما قال ولم يبلغ
من امرهما ان صار الا بملكان شيئاً البتة كما تأمرون الناس بالقاء امتعتهم وشيئتهم
« شيئتهم خ » و يؤثرون على انفسهم وعيالاتهم

در كلمات شريفه صفحه ٧٦ تا ٧٨ اين نغمه را به طريق ديگر ساز ميکند :

تقريب : ومن الناس من يزعم انه بلغ من التصوف والتأله حدا يقدر معه ان
يفعل ما يريد بالتوجه وانه يسمع دعاه في الملكوت ويستجاب نداه في الجبروت
تسمى بالشيخ والدرويش وواقع الناس بذلك في التشويش افتفرطون فيه او يفرطون
فمنهم من يتجاوز به حد البشر و آخر يقع فيه بالسوء والشر يحكي من وقايعه و مناماته
ما يوقع الناس في الريب يأتي في اخباره بما ينزل منزلة الغيب وبما تسمعه يقول
قتلت البارحة ملك الروم ونصرت قبة العراق او هزمت سلطان الهند و قتلت عسكر
النفاق وصرعت فلانا يعني به شيخاً آخر نظيره او افنيت بهما نا يريد به من لا يعتد
فيه انه لكبيره وربما تراه يقصد في بيت مظلم يسرج اربعين يوماً يزعم انه يصوم
صوما ولا ياكل فيه حيوانا ولا ينام نوما وقد يلزم مقاما : يردد فيه تلاوة سورة اياما
بحسب انه يؤدي بذلك دين احد من معتقديه او يقضى حاجة من حوائج اخيه و
ربما يدعي انه سخر طائفة من الجنة ووقى نفسه او غيره بهذه الجنة : « افترى على الله
كذبا ام به جنة »

(ونيز گفته (ص ٧٨ - ٧٩))

تبديع : ومنهم قوم تسموا باهل الذكروالتصوف يدعون البرائة من التصنع والتكلف يلبسون خرقةً ويجلسون حلقاً يخترعون الاذكار ، ويتغنّون بالاشعار ، يعلنون بالتهليل ، وليس لهم الى العلم والمعرفة سبيل ابتدعوا شهيقتا ، و اخترعوا رقصاً وتصفيقاً قد خاضوا في الفتن واخذوا بالبدع دون السنن ، رفعوا اصواتهم بالنداء وصاحوا بالصيحة الشنعاء أمن الضرب تتألمون ام من الرب تتظلمون ام مع اكفائكم تتكلمون ، ان الله لا يسمع بالصماخ فاقصروا من الصراخ ، اتنادون باعداً ام تو قظون راقداً ؛ تعالى الله لا تأخذه سنة ولا تحيط به الالسنة سبحانه تسبيح الحيتان في البحر . « وادعوا ربكم تضرعاً وخيفة ودون الجهر ، انه ليس منكم ببعيد ، بل هو اقرب اليكم من حبل الوريد»

داهيه : ومن الناس من يدعى علم المعرفة ومشاهدة المعبود ومجاوزة المقام المحمود ، والملازمة في عين الشهود ، ولا يعرف من هذه الامور الا الاسماء ولكنه تلفق من الطامات كلمات يردد هاالدي الاغبياء ، كانه يتكلم عن الوحي ويخبر عن السماء ، ينظر الى اصناف العلم والعلماء بعين الازدراء ، يقول في العباد : انهم اجراء متعبون ، وفي العلماء : انهم بالحديث عن الله لمحجوبون ، يدعى لنفسه من الكرامات ما لا يدعيه نبي مقرب لا علما احكم ولا عملا هذب ، يأتي اليه الرعاغ الهمج من كل فج : اكثر من اتيانهم مكة للحج ، مزدحم عليه الجمع ، ويلقون اليه السمع ، وربما يخرون له سجوداً : كانتهم اتخذوه معبودا ، يقبلون يديه ، ويتها فتون على قدميه ، يأذن لهم في الشهوات ، ويرخص لهم في الشبهات ، يأكل وياكلون كما تأكل الانعام ولا يبالون امن حلال اصابوا ام من حرام ، وهولحلوائهم هاضم ، ولدينه واديانهم حاظم ، ليحملوا أوزارهم كاملة يوم القيمة ومن اوزار الذين يضلونهم بغير علم الأساء ما يزررون و ليحملن اثقالهم و اثقالهم و ليسئلن يوم القيامة عما كانوا يفترون ، و جعلناهم ائمة يدعون الى النار و يوم القيمة لا ينصرون ، وأتبعناهم في هذه الدنيا لعنة و يوم القيمة هم من المقبوحين ،

اولئك الذين اشترو الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم وما كانوا مهتدين
علاوة : ومن هؤلاء من طوى بساط الاحكام ورفض الفصل بين الحلال والحرام
 وحل قيود الشرع عن عنقه واطلق ، لا يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين
 الحق ، متعلمين تارة بأن الله غنى عن الاعمال ؛ وأخرى بأن التكليف إنما هو لتطهير
 القلب عن الشهوات وهو امر محال ، وأخرى بأن اعمال الجوارح لا وزن لها عند الله
 و إنما النظر الى القلوب وقلوبنا والهة إلى حب الله واصلة إلى معرفة الله ،
 وإنما نخوض في الدنيا بأبداننا ؛ فلا يصد ناعن سبيل الله عصياننا ، كلاسيعلمون ؛ ثم
 كلاسيعلمون ، ان اعمالك لنفسك احتسبت ؛ لها ما كسبت و عليها ما اكتسبت ،
 وليس التكليف يقلع الشهوات ، بل بانقيادها لحكم العقل و الشرع بالرياضات ، و
 الابدان تابعة للقلوب والشهادات مشايعة للغيوب ايها المغرور فإذهب فمن تبعك منهم
 فإن جهنم جزاءكم جزاء موفورا (١)

« واستفزز من استطعت منهم بصوتك وأجلب عليهم بخيلك ورجلك وشاركهم
 في الاموال والأولاد وعدهم وما يعدهم الشيطان الاغروا » (٢)

و مرحوم سيد محدث جزائری در کتاب مقاماتش در شرح اسماء الله الحسنی
 می نویسد : شخصی از اهل خراسان برای استکشاف حال صوفیه و اینکه بعضی مردم
 تصور میکنند مرحوم فیض متمایل بطریق آنان است نامه ای بشرح زیر بمولی محسن
 فیض کاشانی می نویسد :

بنده کمترین عجب مقیم مشهد بعرض میرساند که صلاحیت آثاره - ولانا عجب
 علی صوفی مشهور بمقری تا از دارالسلطنه اصفهان بمشهد مقدس مراجعت نموده
 مکرر در محافل و مجالس اظهار می کند که در باب ذکر جلی کردن و دراثناء
 تکلم بکلمه طیبه اشعار عاشقانه خواندن و وجود نمودن و رقصیدن و حیوانی نخوردن
 و چله داشتن و غیر ذلك از اموری که متصوفه برسم عبادت می آورند از عالیجناب
 معلی القاب آخوندی دام ظلّه مرخص و مأذون شده بلکه مسمی مذکور در مجلس

رفیع الشان نیز گاهی امثال اینها واقع نمود استدعا چنان است از حقیقت ماجری شیعیان اینجارا اطلاع بخشند که آیا آنچه صلاحیت آثار مزبور بخدام گرام ایشان اسناد می کند وقوع دارد یا نه؟ چنانچه واقعی بوده باشد بمکان پیروی آنرا لازم شمرند و اگر خلاف واقع مذکور ساخته است دست از این قسم حرکات بکشند.
جواب:

بسم الله الرحمن الرحيم سبحانه هذا بهتان عظیم حاشا که بنده تجویز کنم رسم تعبیدی را که در قرآن و حدیث اذنی در آن وارد نشده باشد و تعبید رسمی که از ائمه معصومین صلوات الله علیهم خبری در مشروعیت آن نرسیده باشد بلکه نص قرآن بخلاف آن نازل باشد

قال الله تعالی : ادعوا ربکم تضرعاً وخفیةً إنه لا یحب المعتدین یعنی بخوانید پروردگار خود را از روی زاری و پنهانی بدرستی که خدای سبحانه و تعالی دوست نمیدارد آنانرا که از حد اعتدال بیرون میروند و جائی دیگر میفرماید :
ادعوا ربکم تضرعاً وخفیةً و دون الجهر من القول یعنی بخوانید پروردگار خود را از روی زاری و ترس و پست تر از بلند گفتن

و در حدیث نیز وارد است که حضرت پیغمبر ﷺ اصحاب را از فریاد بر آوردن بتکبیر و تهلیل منع بلیغ فرمودند که ندا نمیکنید شما کسی را که نشنود یا دور باشد و سایر امور مذکوره نیز یا منع از آن بخصوص وارد است یا اذن در آن وارد نیست **یعظکم الله ان تعودوا المثل له ابدأ ان کنتم مؤمنین** و کتب محمد بن مرتضی المدعو بحسن

و باز در کتاب بشارات الشیعه در باره محی الدین عربی می نویسد :

هذا شیخهم الاکبر محی الدین بن العربی وهو من ائمة صوفیهم ومن رؤساء اهل معرفتهم یقول فی فتوحاته انی لم اسأل الله ان یعرفنی امام زمانی ولو کنت سألته لعرفنی فاعتبروا یا اولی الابصار فانه لما استغنی عن هذه المعرفة مع سماعه حدیث من لا یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة المشهور

بين العلماء كافة كيف خذله الله وتركه ونفسه فاستهوته الشياطين في ارض العلوم حيران فصار مع وفور علمه ودقة نظره وسيره في ارض التحقيق و فهمه للأسرار والدقائق لم يستقم في علم من علوم الشرايع ولم يعرض على حدودها بضرر قاطع وفي كلامه من مخالفات الشرع الفاضحة ومناقضات العقل الواضحة ما يضحك منه الصبيان وتستهنى به النسوان كما لا يخفى على من تتبع تصانيفه ولا سيما الفتوحات خصوصاً ما ذكره في ابواب اسرار العبادات ثم مع دعاويه الطويلة العريضة في معرفة الله ومشاهدته المعبود وملازمته في عين الشهود وتطوافه بالعرش المجيد وفناءه في التوحيد تراه ذاشطح وطامات و صلف ورعونات في تخليط و تناقضات تجمع الاضداد وفي حيرة محيرة لقطع الاكباد يأتي تارة بكلام ذي ثبات وثبوت واخرى بما هو او هن من بيت العنكبوت وفي كتبه وتصانيفه من سوء ادب مع الله في الاقوال ما لا يرضى به مسلم بحال في جملة كلمات مزخرفة فحبيطة تشوش القلوب وتدهش العقول و تحير الاذهان و كانه كان يرى في نفسه من الصور المجردة ما يظهر للمتخلى في العزلة فيظن ان لها حقيقة وهي له فكان يتلقمها بالقبول و يزعم انها حقيقة الوصول ولعله ربما يختل عقله الشدة الرياضة و الجوع فيكتب ما يأتي بقلمه مما يخطر بباله من غير رجوع

و در جلد پنجم کتاب وافى در اول ابو اب صفت صلوة واذکار بعد از ذکر آیه « ان المساجد لله و آیه ادعوا ربکم تضرعاً و خفياً و آیه شریفة : و اذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خفياً .. گوید »

« قال المساجد فسرت تارة بالاعضاء السبعة واخرى ببقاع الارض كلها و على التقديرات انها خلقت لان يعبد الله بها او فيها فلا تشر كوامعه غيره في سجود كم و عبادتكم و الامر بالدعاء و الذكر تضرعاً و خفياً و خفية يشمل ساير اذكار الصلوة و غير الصلوة و دون الجهر من القول يدل على لزوم الاقتصاد فيها جميعاً و كراهة الاعتداء .

فما يفعله المتصوفة في خلقهم من الجهر بالذكر والاعتداء بالنداء ممنوع منه بمقتضى هذه الآيات وباز در ابو اب ذکر ودعا در همان کتاب بعد از ذکر آیاتی چند و آیه: « ادعوا ربکم تضرعاً و خفياً انه لا یحب المعتدین : ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها و ادعوه خوفاً و طمعاً ان رحمة الله قریب من المحسنین فی هذه الآية دلالة على كراهة ما يفعله المتصوفة من رفعهم الاصوات بكلمة التوحيد و اظهارهم المواجهين فانه اعتداء و مجاوزة عن حد ما رسمه الشرع في الذكر والعبادة هذا ان اقتصروا على الاجهار بالذكر و اما سائر ما يفعلونه من التغنى بالاشعار في اثناء الاذكار و التواجد بالسمع و استمالة الابصار و الاسماع بالشهيق و النهيق و الرقص و التصفيق و الهبوط و السقوط فلا شك انه بدع في الدين بل كاد يكون استهزاء بالشرع المبين اعاذنا الله من شر الشياطين (١)

و در کتاب منهاج النجاة رسماً گوید :

« لا تحضر في الجامع الحلق و لا مجالس القصاص بل مجلس العلم النافع و هو الذي يزيد في خوفك من الله و ينقص من رغبتك في الدنيا و در کتاب زاد السالك گوید :

و ذکر چهار ضرب کردن و غیر آن که از صوفیه منقول است از ایشان
 (ائمہ عليه السلام) وارد نشده

در مقدمه کتاب قرة العيون فرماید :

اعلموا اخواني هذا كم الله كما هداني اني ما هتديت الابنور الثقلين وما اقتديت
 الا بالائمة المصطفين و برئت الى الله مما سوى هدى الله فان الهدى هدى الله
 نه متكلم و نه متفلسف ، نه متصوفم و نه متكلف ، بلکه مقلد قرآن و حديث
 پيغمبرم ، و تابع اهل بيت آن سرور . از سخنان حيرت افزای طوايف اربع ملول
 و بر کراند ، و از ماسواي قرآن مجيد و حديث اهل بيت و آنچه بدین دو آشنا باشد بيگانه
 (١) اصولاً کسانی از متصوفه که از تصوف غير دينی بيش از عرفان اسلامي تحت تأثير
 قرار گرفته اند معمولاً خود را از افق صاحبان مذاهب بالاتر دانسته و حتی المقدور خود را
 از تبعیت قيود و مقررات اديان بی نیاز می دانند

من هر چه خوانده‌ام همه از یادمن برفت الاحدیت دوست که تکرار می‌کنم
عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف چون هنرهای دگر باعث حرمان نشود
چرا که مدتی مدید که در بحث و تفتیش و تعمق در فکرهای دوراندیش بودم طرق
مختلفه قوم را آزمودم بکنه سخنان هر یک رسیدم و بدیده بصیرت دیدم که چشم عقل از
ادراک سبحات جلال صمدیت حاسر و نور فکر از رسیدن بسرا دقات جمال احدیت
قاصر بود

كلما رام العقل ان يبصر منها شيئاً انقلب اليه البصر خاسئاً وهو حسير
و كلما بزغ نور الفكر ليضئ اضمحل بها متلاشياً ثم اقل وهو حسير فلما
رايت الامر كذلك ناديت من و را، حجاب العبودية سبحانه انى كنت من
الظالمين غفرانك انى للاحب الافلين ، انى وجهت وجهى للذى فطر السموات
والارض حنيفاً وما انا من المشركين ، ان صلوتى و نسكى و محياى و مماتى
لله رب العالمين لاشريك له و بذلك امرت و انا من المسلمين .

در مقدمه کتاب انصاف با نهایت شهادت و صراحت که حاکی از عظمت
روح اوست از بعض تصانیف و عقائد خود معذرت خواسته و توبه کرده و گوید :
فهذه رسالة فى بيان العلم باسرار الدين المختص بالخواص والاشراف
تسمى بالانصاف لخلوه عن الجور و الاعتساف :

و چنین گوید مبتدی بشاهراه مصطفی. محسن بن مرتضی که در عنفوان شباب
چون از تقه در دین و تحصیل بصیرت در اعتقادات و کیفیت عبادات بتعلیم ائمه عليهم السلام
آسودم چنانکه در هیچ مسأله محتاج بتقلید غیر دعصوم نبودم بخاطر رسید که در
تحصیل معرفت اسرار دین و علوم راسخین نیز سعی نمایم شاید نفس را کمال آید.
لیکن چون عقل را راهی بآن نبود نفس را در آن پایه ایمان که بود دری نمی گشود
و هنر جهالت هم نداشت و علی الدوام مرا در نجه میداشت تا برای چندی در مطالعه
مجادلات متکلمین خوض نمودم و بآلت جهل در ازاله جهل ساعی بودم . طریق
مکالمات متفلسفین نیز پیمودم و یک چند بلندپروازی‌های متصوفه را در اقاویل

ایشان دیدم و يك چند دررعونتهای من عندینم گر دیدم تا آنکه گاهی در تشخیص سخنان طوایف اربع، کتب و رسائل مینو شتم « من غیر تصدیق بکلمها ولا عزيمة على حلها بل اصطف بما لديهم خيراً و کتبت فی ذلك على التمرین زبراً فلم اجد فی شیء من اشاراتهم شفاء غلتي ولا فی ادواء عباراتهم دواء علتي حتى خفت على نفسي ان رأيتها فيهم كانتها من دونهم فتمثلت بقول من قال خدعوني بهتوني اخذوني غلبوني وعدوني وكذبوني فالي من انظلم ففررت الى الله من ذلك و عدت بالله ان يوفقني هنالك واستعدت بقول امير المؤمنين عليه السلام في بعض ادعية اعذني اللهم من ان استعجل الرأي فيما لا يدرك قعر البحر ولا يتغلغل فيه الفكر ثم انبت الى الله وفوضت امرى الى الله فهداني ببركة متابعت الشرع المتين الى التعمق في اسرار القرآن واحاديث سيد المرسلين صلوات الله عليه و آله اجمعين و فهمني الله منهما بمقدار حوصلتي و درجتي من الايمان فحصل لي بعض الاطمينان و سلب الله مني الشيطان وله الحمد على ما هداني وله الشكر على ما اولاني »

و بعد از کلماتی طویل در تشنیع عقاید مضلین گوید : این سخن که مذکور شد با متفلسفه و متصوفه و پیروان ایشان است و ...



انصاف نیست که با چنین اقاویر و اعترافات صریح که حاکی از شهادت و عظمت روح او است آن مرحوم را بتصوف نسبت دهند و مرحوم فیض آن بزرگ مردی است که نظیرش در تاریخ رجال دینی ما انگشت شمار است . با وجود این اگر معظم له هم اشتباهی نموده باشد بشر معصوم نبوده قابل تبعیت بدون چون و چرا نیست و چنانکه کلمات یا مطالبی در کتب یا اشعار وی دال بر تمایل او بتصوف پیدا شود مسلم است که مربوط بسالهای اوایل و اواسط عمر وی بوده است . و در طول عمر علمی و دینی خود نشیب و فرازهای فراوانی را پشت سر گذاشته چنانکه ذاب محققین است . و از آن معتقدات در اواخر عمر کناره گیری فرموده است . و مسلماً ملاحظه فرمودید که مرحوم فیض حتی از نام تصوف و صوفی هم بشدت نفرت داشته و بیزاری میجسته . چنانکه در کتاب حاضر که محصول عمر هشتاد

وسه ساله وی و ظاهرأ آخرین تألیف آن مرحوم بوده و در آخرین لحظات زندگیش در سال ۱۰۹۰ هجری تصنیف شده و آئینه آخرین معتقدات علمی و دینی وی میباشد از آنگونه افکار و آراء نمی یابیم (۱) بلکه مطالب کتاب مذکور صددرصد باموازین شرع انور منطبق بوده بهیچوجه من الوجوه در یک چنین کتاب اخلاقی و سیر و سلوکی اثری از مبتدعات صوفیه مانند چله نشینی، تلقین ذکر، رقص و سماع و وجد، خرقه پوشیدن و سرسپردن، شطحات و کرامات بی اساس از مشایخ صوفیه و... نیست و عاری از هرگونه افکار صوفیانه و حکایات اباپانه و عقائد عوامانه است. بنظر اینجانب این کتاب بهترین تألیف در اخلاق و سیر و سلوک الی الله بوده برکنار از افراط و تفریط میباشد (و حقا با بودن اینگونه کتب و تعالیم عملی چه احتیاجی بر سائل و تعالیم غیر عملی و افراطی صوفیان هند است) حتی با کتاب محجة البیضاءش که در آن خواه ناخواه گاه گاهی متأثر از کتاب احیاء العلوم غزالی است فرق بسیار دارد و گمان کسانی که کتاب حقایق را عیناً خلاصه محجة البیضاء پنداشته اند نباید چندان صائب باشد و فهرست مصنفات فیض که معروف است بقلم خود اوست و در آن کتاب حقایق را خلاصه محجة البیضاء ذکر کرده نیز بعلت اختلاف نسخ و روایت نمی تواند دال بر این مطلب باشد.

و اصولاً هنگامی که بخواهند قضاوت در افکار و آراء مؤلفی بنمایند نباید بر روی یک تألیف او اتکا نمایند و کسانی که یکی از دلائل تصوف فیض را علاقه او بحافظ میدانند این نکته را در نظر داشته باشند که حافظ ممکن است خواه نا خواه تحت تأثیر بعض افکار صوفیانه زمان خود قرار گرفته باشد ولی صوفی خانقاهی

(۱) مرحوم مؤلف در اواخر کتاب حقایق چنین گوید:

ولقد وفقنا الله تعالى لجمعها وتالیفها فی مدة اشهر قلائل من سنة تسعين و الف هجرية حين كنت اشرف على الرحيل وكان قدمضى من عمری ثلاث وثمانون و نیف قليل و كان قد اكتفنتی اسباب اختلال الاحوال و تشتت البال من امراض و علل جسمانية غیر مرجوة الزوال

بتمام معنی و مصطلح نبوده و تمام عمر وی بیک منوال نگذشته و همگی اشعار و اقوال او بیک حال نیست بلکه اغلب بر ضد صوفیان با فیض در یک سنگرمی جنگیده و نظیر شعر:
صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد رادر دیوان او فراوان می یابیم.

و ماجرای برخورد مرحوم مولی محمد طاهر قمی صاحب کتاب تحفة الاخیار و مرحوم مولی محسن فیض نیز مطلبی دیگر در تأیید این گفتار است.

صاحب روضات الجنات در شرح احوال و نقل کرامات مولی طاهر قمی گوید: بعلمت سعایتی که از نامبرده نموده بودند شاه سلیمان صفوی دژخیمی را مأمور قتل وی ساخت پس از رفتن سفیر غضب بشفاعت جمعی از امراء از کشتن وی منصرف شد و سفیر دیگری فرستاد که او را زنده باصفهان بیاورند مولی طاهر از دژخیم بمقدار ادای نماز در مسجد مهلت خواسته بود و پس از اتمام نماز رسول دوّم رسید و با وی بسوی اصفهان حرکت نمود چون بکاشان رسید علماء و اعیان شهر باستقبال وی بیرون شدند و در میان آنان علم الهدی فرزند محدث فیض نیز بود.

هنگامی که مولی طاهر او را شناخت از کسانی که نزد وی بودند پرسید: آیا این شخص مجوسی هنوز زنده است؟ (منظور پدر علم الهدی یعنی مرحوم فیض بود) و این گفته او متکی باطلاع او بر بعض عقاید توحیدی بدایت کار فیض بود و هنگامیکه فیض این مطالب را شنید شخصاً بزیارت وی شتافت ولی باریافت فیض گفت مولانا از بیرون خانه عقاید خود را عرضه خواهم کرد اگر آنطور بود که شنیده ای حق باتو است و گرنه اجازه دخول ده چون عقاید خود را عرضه نمود و روشن شد که بر راه صواب است اجازه ورود یافت یکدیگر را برسیده و از هم پوزش خواستند.

و صاحب روضات در تتمیم قصه گوید: چون مرحوم مولی طاهر باصفهان رسید و با شاه سلیمان ملاقات کرد شاه بوی گفت توئی که گفته ای که ان شارب الخمر عروس الشیطان؟ (چون شاه از شرب خمر پرهیزی نداشت ظاهراً موقعی مرحوم مولی طاهر این حدیث را اشاره باو بر زبان رانده و مقتنان این موضوع را باطلاع

سلطان رسانیده بودند) و مقصود سلطان آن بود که با گرفتن اقرار او را اذیت و آزار نماید.

مرحوم مولی طاهر الهمام و بالبدیهه گفت: من نگفته‌ام بلکه جد صادق مصدق امینت گفته و با الطبع سلطان نتوانست باو آسیبی رساند و اجباراً در اعزاز او کوشید. و مرحوم حاج اسماعیل جاپلقی در روضة البهیة خوابی در تأیید این موضوع نقل می نماید که چون مقام نقل خواب نیست از ذکر آن خودداری می کنیم.



۲ - شعر و شاعری - باید دانست که شعر و نثر نغز و زیبا گفتن مطلبی است و معتقدات دینی و علمی موضوعی دیگر و بخاطر زیبایی الفاظ نمی توان و نباید هر مفهوم و مضمون نازیبائی را قبول نمود بخصوص که شاعر بخاطر زیبایی ظاهر غالباً معنی را فدای لفظ میکند.

(در شعر میبچودر فناو - چون احسن اوست اکذب او - نظامی).

و با اینکه در دین مبین اسلام چندان روی خوشی بشعر و شاعری و شعراء نشان داده نشده بویژه رسول اکرم ﷺ رسماً باشعر مخالفت میورزیده و هنگامی که شعری برای استشهادهای مطلبی ایراد مینمود غالباً شعر را قلب میفرمود و بصورت نثر میخواند یا از وزن خارج میکرد (قرآن مجید و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و جمیع آثار و روایاتی که از معصومین سلام الله علیهم اجمعین رسیده و همگی کتب آسمانی بنشر بوده در عین آنکه می توانستند منظوم بیان کنند و اگر نتیجه بهتری از شعر از لحاظ تأثیر در اذهان و قلوب گرفته میشد مسلماً منظوم بیان میکردند) و بخصوص در لیالی متبر که و روز جمعه و مطلقاً در مسجد از خواندن شعر نهی فرموده اند

رسول اکرم ﷺ فرمودند: اگر بشنوید کسی در مسجد شعر میخواند باو بگوئید که خدا دهنش را بشکند.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس در روز جمعه یک

بیت شعر بخواند نصیب و بهره او از ثواب آن روز همان بیت خواهد بود.

[اشعاری را هم که بائمه اطهار نسبت می‌دهند نزدیک بی‌قیمت می‌توان گفت که
دنسوبی است و مسلمانان از دستور این آیه شریفه عدول نمی‌فرمودند :

لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة - واگر هم ندره شعر یا شاعری را تأیید
کرده‌اند (مانند دعبل خزاعی و فرزدق و . . .) بخاطر کوییدن خصم و یا بجهت
مطالب و مضامین آن اشعار و در اثر مقتضیات زمان بوده‌است

و آیاتی در قرآن مجید نظیر آیه مبارکه که :

وما علمناه الشعر وما ينبغي له ان هو الا ذكر وقرآن مبين (۱)

و آیه دیگر :

انه لقول رسول كريم وما هو بشاعر (۲)

و آیه آخر که می‌فرماید :

والشعراء يتبعهم الغاؤون الم تر انهم في كل واداء يهيمون و انهم

يقولون ما لا يفعلون (۳)

درباره شعر و شاعری بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده معیناً تحریم و نهی
مطلق هم نمرمودند و در آخر آیه سابق الذکر با شروطی اجازه فرمودند که :

الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات . . .

و در حدیثی نیز فرموده‌اند که : **ان من الشعر لحكمة**



نتیجه آنکه شعر را برای لهو و لعب و تفنن تصویب نفرموده‌اند و با این شروط
اجازه داده شده و باید ملازم عمل صالح و ترجمان حکمت باشد و در راه مصالح دینی
و علمی و اجتماعی صحیح بکار برده شود .

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بحسان بن ثابت فرمودند : مؤید بروح القدس باشی

(۱) آیه ۶۹ سوره یس

(۲) آیه ۴۰ سوره حاقه

(۳) آیه ۲۲۴ سوره شعرا

مادام که ما را تأیید میکنی.

و از راه مماشات با خصم گوئیم که اگر برای تفریح و تفنن هم باشد نباید شغل رسمی و افتخاری گروهی باشد و از ممر آن جمعی ارتزاق نموده و دسته‌ای را مدح بیجا یا هجونا روا کنند و از آن برای ارضای شهوات و تمایلات شیطانی و نفسانی استفاده نمایند پیشینیا نیکه صاحب عزت نفس بودند نیز شعر گوئی را نه شغل خود قرار داده و نه بدان افتخار می کردند و برای نمونه از اقوال عرفا و فقها و حکما و شعرا مثالهایی در زیر نقل می شود:

مولوی در فیه ما فیه که بتصحیح آقای بدیع الزمان فروزانفر رسیده گوید: (آخر من تا این حد دلی دارم که این یاران که بنزد من می آیند از بیم آنکه مملول نشوند شعری میگویم تا بآن مشغول شوند و اگر نه من از کجا و شعر از کجا و الله من از شعر بیزارم و پیش من از این بتر چیزی نیست همچنانکه یکی دست در شکمبه کرده است و آنرا می شوید برای آرزوی مهمان چون اشتهای مهمان شکمبه است او را لازم شد این کار کرد آخر آدمی بنگرد که خلق را در فلان شهر چه کار می باید و چه کالائی را خریدارند آن خرد و آن فروشد، گرچه دون تر متاعها باشد و اگر چه بهتر و نفیس تر متاعها داشته باشد. من تحصیلها کرده ام در علوم و رنجها برده ام که نزد من فضا و محققان و وزیر کان جمع آیند تا برایشان چیزهای نفیس و غریب و دقیق عرض کنم حق تعالی خود چنین خواست آنهمه علمها را اینجا جمع کرد و آن رنجها را بدینجا آورد که من بدین کار مشغول شوم چه توانم کردن در ولایت قوم ما از شاعری ننگر کاری نبود. اما اگر در آن ولایت میماندیم موافق طبع ایشان میزیستیم و آن میورزیدیم که ایشان خواستندی مثل درس گفتن و تصنیف کردن و تذکیر و وعظ کردن و زهد و عمل ظاهر و وزیدن).

و هنگامیکه محقق صاحب کتاب شرایع شعری گفت و برای پدر خویش فرستاد پدر در بالای آن نوشت: شعر خوبی گفته ای ولی بنفس خودت بد کرده ای تو نمیدانی شاعری کار برای فردی است که جامه فقاها را از تن دور کرده و خرقة

یوش شده با گفتن شعر فضیلت تو پوشیده شد و چنان لکه ننگی بردامن تو گذاشته شد که آیندگان هم آنرا باز خواهند گفت و من که پدر تو هستم راضی نیستم که این ننگ را بردامن تو به بینم و بشنوم شاعر شده‌ای.

مرحوم میرداماد درباره حکیم شفائی میگفت شعر فضیلت حکیم را پوشانده است و ظهیر فاریابی گوید:

کمینه پایه من شاعری است خود بنگر که چند بار زدستش کشیده‌ام فریاد از این مطالب گذشته انصافاً يك مملکت چند ملیون جمعیت چند میلیاردر شعر باید داشته باشد و آیا نباید در يك جامعه تعادلی بین امور مختلفه آن برقرار باشد؟ هم اکنون که بقول طرفداران زیبایی الفاظ و شعر بازار این متاع کساد است برای نمونه تعداد دانشجویان دانشکده ادبیات ورشته‌های دانشکده علوم را مقایسه نمائید تا بصدق عرایض اینجانب پی برده و تصدیق فرمائید که اگر احتیاج بشعر و شاعری هم داریم اولاً پیشینیان ما که اوضاع اقتصادی زمان فراغت بیشتری بآنان داده بود این کار را بحد کافی کرده و اشعار بيشماری در تشبیه ابرو و کمان و سیب و زرخندان سروده‌اند. و ثانیاً در حال کنونی با این فقر دانشی بر رشته‌های علمی نیاز فراوانتری داریم و برای اصلاح اجتماع عقب مانده ما چاره‌ای جز تحول جدی و عمیق در فرهنگ کشور نیست. درسه‌های زائدی باید حذف یا کم شود و دروسی باید اضافه شده گسترش پیدا کند. و حساب کنید از حذف یا کم کردن بعضی رشته‌های زائد تحصیلی علاوه بر پیشرفت علمی چه صرفه جوئی‌های قابل ملاحظه‌ای در بودجه فرهنگ شده و برای توسعه رشته‌های مورد لزوم دیگر دست اولیای امور تا چه حد باز خواهد شد

و کسانی که فرهنگ مخرب و پور نیرنگ قدیم را هنوز پشتیبانی میکنند و گفتارهای مستشرقین را راجع بادبیات و تصوف ایران دلیل کار خود قرار میدهند چرا نمیخواهند درک کنند که علت این دلسوزی خارجیان چیست و بجای آنکه کتابهای علمی گذشته ایران را در خارج چاپ یا حاشیه و تعلیقه کنند کتب متصوفه و ادبیات را بیش از موضوعات دیگر مورد توجه قرار داده و بعنوان اوقاف گیب یا سازمانهای

دیگر بهترین صورت بچاپ رسانیده ونشر داده وحاشیه کرده ودرس میدهند و بین دول بزرگی رقابتی در این موضوع وجود دارد و آیا برای جلوگیری از پیشرفت واقعی ملتی مشغولیاتی بهتر از این موضوعات میتوان پیدا کرد واعصاب آنها را تخدیر نموده ونسبت بترقی واعتلای علمی واجتماعی بی اعتنا بار آورد

مسلماً از گفتارهای ما معلوم می شود که صد درصد مخالف شعر وشاعری و ادبیات نیستیم وشعرائی امثال فردوسی ونظامی گنجوی واسدی طوسی وناصر خسروعلوی وفیض ومحتشم کاشانی وابن یمن وپروین اعتصامی و . . . از افتخارات ملی ما محسوب میشوند ولی آیا میتوان افرادی مانند یغمای جندقی وحکیم سوزنی وفوقی وصادق ملارجب وایرج میرزا را هم بهمین حساب آورد ووضحکات وهزلیات سعدی ر عبیدزاکانی وقآنی ومختاری غزنوی را هم برای اصلاح افکار افراد جامعه ضروری دانست ویا اشعار وآثار بعضی شعرای عاری از عزت نفس وکاسه لیس را که برای گرفتن يك لقمه نان بدر یوزگی از فلان و بهمان عمر بی پایان رسانیده اند و برای يك حاکم محلی بخاطر صلواتش میسرودند که

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند
ویا بيشر مانه می گفتند : با فلک آن دم که نشینی بخوان: پیش من افکن تو کمی استخوان
کاخر لاف سگیت میزنم کبکبه بند گیت میزنم
باید چاپ ومنتشر نمود؟ وافکار جوانان را که باید باشهامت واز خود گذشتگی
فراوان در اعتلای نام ایران وایرانیان بکوشند منحرف نموده واعصاب ومغز آنانرا
تخدیر کرده وودون همتی وپست نظری را بایشان تزریق نمود؟

همین عصر حاضر را در نظر بگیرید شعرائی یافت می شوند که بقول معروف (بعمرخویش مدح کس نگفتم) بمدح ووزم دیگران لب نگشودند ودر نقطه مقابل شعرای دیگری هم هستند که جز این بیموده گوئی هامتناخ دیگری ندارند کسانی مانند محمد علی فروغی را دیدیم که چون کلیات سعدی را چاپ نمود از نقل مضحکات وهزلیات آن بهره انانهای که شده خودداری کرد وهمین عمل را آقای مدرس رضوی نیز در چاپ دیوان انوری اعمال نمود ودر مقابل باشخصی هم زور بردشیم (از نقل نام او خودداری میکنم)

که... نامه میرزا حبیب اصفهانی را چاپ و منتشر نمود و فراموش نمیکنم هنگامی که ورق پاره‌های نامبرده را بمن ارائه میداد از خجالت و ترس سعی می نمود دیگری که در کنار ما ایستاده بود آنرا نبیند و چون باو ایراد نمودم چیزی را که خود از نشان دادن بدیگران خجالت میبری با چه مجوزی بچاپ رسانیده و در صد نشر آن هستی و فایده چنین نشریه‌ای برای اجتماع چیست چون پاسخ صحیحی نداشت سکوت کرد. و البته بهترین پاسخ اینان آنستکه بخاطر جنبه ادبی اقدام باین عمل می کنیم ولی حساب نمیکنند که نفع رونق بخشیدن بادبیات کشوری بزرگتر است یا ضرر انجام گسیختگی و شهوترانی و فساد را دامن زدن و معلوم نیست چطور میتواند اثر وضعی فساد اخلاق حاصله در جامعه را خنثی کرد

از مطلب دور شدیم این مسلم است که فیض اشعاری سروده ولی اشعار وی در مداحی دیگران یا هجو این و آن و یا تعریف خال و خط و گیسو و ابروان معشوقان مجازی نبوده و تمام اوقاتش نیز باین کار نمیگذشته و از آن ارتزاق نمی کرده بلکه اکثر ایام وی ببحث و درس و تعلیم و تعلم و تالیف (در حدود دویست تألیف نفیس برای او ذکر کرده اند) می گذشته و گاهی همان مطالب دینی و علمی خود را هم بلسان شعر بیان میفرموده معذک چنانکه نامبرده هم در این قسمت برخلاف اصول تعالیم دینی رفتاری نموده یا گفتاری رانده باشد بشر قابل خطا و لغزش بوده و از خدای منان طلب عفو و آمرزش برای وی مینمائیم (۱)

در خاتمه ناگفته نماند کسانی از اولیای امور مذهبی و ملی که علاقمند به ترقی و عظمت ایران عزیز میباشند باید بدانند که بازرسی و پاک کردن ادبیات ایران

(۱) ناگفته نماند که مشرب متمایل باخباری مرحوم فیض یکی از موضوعاتی است که معظم له را مورد طعن و قدح مخالفین خود قرار داده در صورتیکه اخباری بودن امثال فیض و مجلسی و صدوق و کلینی و شیخ حرعاملی و صاحب حدائق و ... آن گونه اخباری بودن خشک نیست که ذنب لایقفر باشد و اگر خدمات این بزرگان نبود معلوم نیست جسم اخبار بچه منوال می شد و کار عالم تشیع بکجا می کشید و امروزه همان کتاب وسائل الشیعه شیخ حرعاملی یکی از وسائل ضروری یک نفر شخص مجتهد است و اگر مرحوم فیض هم حملاتی باصحاب رای و اصولیین دارد یا منظور او اصولیین از عامه بوده و یا به بعض از مباحث و فصول زائد علم اصول و تورم آن متعرض شده است

از بد آموزیها یکی از بزرگترین خدماتی است که باین ملت میتوان نمود و این تنقیح را باید در قسمت کتب متصوفه مخصوصاً کتابهای تراجم و تذکره نیز کرد ملاحظه کنید هنگامی که خواننده در نفحات الانس جامی میخواند که جلال الدین مولوی برای مراد خویش شمس تبریزی شراب برد و دختر و پسر خویش را در اختیار او گذارد چه باید بکند یا جامی صحیح نقل نموده و مولوی مورد ایراد است و یا مولانا چنین عملی را انجام نداده و جامی در نقل اخبار دقت ننموده و مورد سرزنش میباشد و حال آنکه هر دو از اکابر صوفیه و غیر قابل لغزش بنظر صوفیان اند و کسانی که میخواهند در عقاید متصوفه بررسی کنند بالطبیع باشتباه و سرگردانی دچار میشوند

بدیهی است یکتفرمحقق نباید مطالعات خود را در صوفیه فقط روی کتابهای تراجم و تذکره مانند تذکرة الاولیای عطار و نفحات الانس جامی و اسرار التوحید ابو سعید ابو الخیر و حلیة الاولیای ابو نعیم اصفهانی و خزینة الاصفیاء و... محدود کند و بخاطر کشف و کرامات و حکایات بی اساس و عجیب و غریب دروغین این کتب تمام کتب و رسائل و معتقدات و افکار و اندیشه های صوفیانرا صد در صد ناچیز انگاشته و قلم بطلان بر همه آنها بکشد -

آنکه گوید جمله حق آن احمقی است

آنکه گوید جمله باطل آن شقی است

مولوی

اصولاً کتب تراجم و تذکره و تاریخ بعلمت حب و بغض و علل دیگر خالی از عیوب فراوان نیست و عقاید قومی را نباید فقط روی اینگونه کتب آنان قضاوت نمود اینان کتب اساسی تری مانند الرعایة لحقوق الله حارث محاسبی کشف المحجوب هجویری تعرف و شرح تعرف کلابادی رساله قشیریه امام قشیری و عوارف المعارف سهروردی و منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری - قوت القلوب مکی و اللمعابی سراج و احیاء العلوم غزالی و... دارند که باید کسانی که بررسی در عقاید متصوفه میکنند لا اقل بعض این متون را دیده باشند و متأسفانه کتبی که اخیراً در رد

صوفیان نگاشته شده غالباً دور از این دقت و اکثرأ حمله باشخاص و جنگ الفاظ بود در صورتیکه تنقید و یا تجزیه و تحلیل و بحث در اعتقادات گروهی باید خالی از حب و بغض شخصی بوده و قضاوت يك طرفه نشود تا مگر مژمگر گردد چون منظور از این بحث و انتقاد هدایت برادران متصوف میباشد نه کوبیدن آنان و این موضوع اختصاص بکتاب صوفیه ندارد کتاب قصص العلماء مرحوم تنکابنی و مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری و امثالهم نیز خالی از این نقائص نبوده و در قسمت نقل کشف و کرامات کتاب تحفة المجالس و اغلب کتب معاجز دست کمی از اسرار التوحید و تذکره الاولیاء ندارند اینستکه باید دایره این بازرسی علمی کتب حدیث را هم فرا گیرد و آرزوی هزار ساله مسلمانان حتی المقدور بر آورده شود (۱)

چون اکثر خرابی وضع مسلمین و پیدا شدن فرق و مذاهب گوناگون زائیده مغشوشی اخبار و مخلوط بودن آن از سره و ناسره و صحیح و مجعول است قرآن کریم بین تمام فرق مسلمین با عمین رضع موجود مورد قبول بوده و اتفاق همگان بر دست نخوردگی آن است (غیر از افراد قلیلی که بتحریف قرآن قائل بوده و مورد اعتنا نمیباشند)

انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون

مصطفی را وعده داد الطاف حق گر بمیری تو نمیرد این سبق
 من کتاب و معجزت را خافضم بیش و کم کن را زقرآن رافضم
 و غالب آراء متشنت از همین درهم و برهمی اخبار غیر منقح (بخصوص در قسمت اصول اعتقادات و معارف و اخلاق) و تفاسیر برأی سرچشمه گرفته اند و اخبار مجعول مغرضانه و گمراه کننده اسرائیلی و مجوس و نصرانی و بودائی و . . . فراوانی

۱- اگر مترجم محترم کتاب جمله معروف: کافی کافی کاف لشیعتنا را در پاورقی ترجمه خود ذکر نموده نبایستی خرده گیران نکته سنج بما ایراد نمایند . ما آنرا حدیث ندانسته و نه کافی کاف لشیعتنا است و ظاهراً با ذکر این جمله خوبی کتاب کافی را میخواهند برسانند

در کتب حدیث ضبط شده و این تنقید و تنقیح اخبار ویا لافل تقسیم آن بمصیح و حسن و مجعول و موثق و ضعیف (آنطور که باید و شاید) کاری بس دشوار ولی عملی و ضروری است (چون راجع باینگونه اخبار فرمودند بقرآن عرضه کنید و در صورتی که برخلاف قرآن بود فاضر بوه علی الجدار) که اهمیت آن بمراتب از تصفیه اشعار و کتب متصوفه مهمتر و خرابی حاصل از وضع موجود آنها از افساد اینان بیشتر و تصفیه آنها اولی است چون تمامی فرق و مذاهب گوناگون بهمین احادیث ضعیف و مجعول استناد نموده و با حدیث موضوعه و تفاسیر بر رأی اتکاء می نمایند و متأسفانه این انحطاط علم الحدیث و تفاسیر بر رأی در کتب متأخرین بحداءاعلای خود رسیده و کتبی مانند بحر الانساب و آیات الولاية و اسرار الشهادة در بندی (و اکثر کتب مقاتل) و مشارق الانوار شیخ رجب برسی (و اغلب کتب غلات) و مفتاح الجنان و شرح قصیده سید کاظم رشتی (و اکثر کتب شیخیه) و . . . را بوجود آورده است. و بحمدالله و المنة در عصر حاضر علمای و الامقام و فقهای عظام که در صف اول حامیان دین مبین و پاسبانان شریعت سید المرسلین اند بمصدق حدیث شریف «کَلِّمَکُمْ رَاعٍ وَ کَلِّمَکُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِیْتِهِ» باین نکته مهم بیش از پیش متوجه شده اند و بخصوص فقیده سعید و مرجع سابق تقلید آقای حاج آقا حسین بروجردی قدس سره تا آنجا که اطلاع دارم کتاب رجال مفصل و مشبعی برای این منظور تالیف نموده و امیدواریم جانشینان معظم له هم این اقدام مقدس را تکمیل و دنبال نمایند و این نکته اخیر را مخصوصاً برای آن آوردم که طرفداران تصوف تصور نکنند روی غرض و کینه توزی کتب آنان را مورد خدشه قرار داد و بدانند که تذکرات خالی از تعصب آنان نیز خریدار دارد (۱).

اعتذار : با آنکه نظر باختصار در گفتار بود بعلمت رفع اتهام از مؤلف

انتظار می رود که اولیای امور دین و دولت برای بازرسی و تنقیح مطبوعات دینی و غیر دینی سازمانهای واقعی خاص تشکیل دهند تا کتب و روزنامه ها بخصوص مجلات ما بصورت نافع و آبرومندی درآید . . .

محترم ناگزیر از ایراد بعض توضیحات شدم از اطاله کلام معذرت میخوام و چون
هنگاهی که مقداری از اوراق این مقدمه بچاپخانه داده شده بود قسمت اعظم
دیگر آن مفقود گشت و مجدداً و عاجلاً بتهیه و تنظیم آن مبادرت شد اگر در اثر
کمی فرصت در ادای مطالب و ترتیب و تنظیم فصول و طرز بیان ترك ادب و قصوری
شده باشد از خوانندگان عزیز پوزش خواسته و انتظار عفو و بخشش را دارم و مطلب
را با ذکر حدیث شریف و معروف **انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال** پایان
داده و از خداوند منان برای خود و همگان طلب آمرزش می نمایم .

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

کمترین بنده در گاه الهی - حسین فشاهی

تهران ۴۰/۱/۱۴

صورت اجازة علامة بز رگوار آقاى شيخ آقا بز رگ طهرانى آدام الله ظله العالى بهتر جم كتاب « بسم الله الرحمن الرحيم »

الحمد لوليه والصلوة والسلام على سيدنا ومولانا محمد نبيّه وعلى الائمة الاثني عشر المعصومين من بعد نبيّه .

و بعد فمن جلائل نعم الله تعالى التى يجب علىّ التحديث بها توفيقى لزيارة ثامن الائمة عليه السلام و تجديدى العهد بالاعلام المجاورين للحضرة المقدسة الرضوية و منهم علم الاعلام الفاضل الكامل الشامخ المقام الاديب البارع والمصنف الماهر بالاهر البهى جناب الشيخ محمد باقر الساعدى الذى جرى قلمه الشريف فى تنقيح جملة من التصانيف مثل ترجمة منية المرید و ترجمة تفسير الصافى والغيث السارى فى احوال العلامة الانصارى و شرح احوال المحقق الحلى والكشكول الكبير و ترجمة الحقايق و غير ذلك مما سبق بها الاقران والاطراب مع انه لم يتجاوز حدود الشباب وفقه الله لا براز امثالها من الكتب النافعة والتصانيف الدينية الرائقة وهو زيد افناله وكثر فى اهل الفضل امثاله اراد التأسى بالسلف الصالح بانخرط نفسه فى سلسلة رواة الاحاديث و استجازنى لحسن ظنه بى و لمّا كان اهل ذلك بادرت فى اجابته و استخرت الله عز و جل و اجزته ان يروى عنى جميع ما صحت لى روايته و صلحت منى اجازته بحق الرواية عن مشايخى الكرام المجاورين للاعتاب المقدسة بالعراق او القاهرة او الحجاز صانها الله عن الاعواز . فليرو عنى بجميع طرقهم لمن شاء واحب و اتيمن بذكر اعلامهم و اوثقهم سند او هو ما ارويه عن شيخى العلامة خاتمة المجتهدين والمحدثين ثالث المجلسيين مولانا الحاج الميرزا حسين النورى الطبرسى المتوفى بالنجف الاشرف ١٣٢٠ بطرقه الخمسة التى فصلها فى خاتمة كتابه مستدرک الوسائل و شجرها فى مواقع النجوم فليرو عنى عنه بجميعها مع رعاية الاحتمياط والمراقبة لله تعالى فى ساير الحالات و طلب المغفرة لى فى الحياة و بعد الممات حررته بيدى المرتعشة و انا المسيىء الفانى محمد محسن المدعو باقا بز رگ

الطهرانى فى ٢٢ صفر ١٣٨٠

بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِئَمِ الْحَقَائِقِ

کتاب حاضر که از طرائف کتب دینی و اخلاقی و جامع دقائق و حقائق اسلامی بشمار میرود چندی قبل مطبوع و مورد توجه عوام و خواص قرار گرفت و چون نسخه آن کمیاب و راغبین بدان بسیار بودند بار دیگر در آسمان مطبوعات جلوه گری کرد و به بهترین طرز مطبوع و منظور توجه ارباب دانش و فره طالبین حقایق اسلامی گردید و اکنون که ۲۸۹ سال تقریبی از زمان تألیف آن میگذرد و همواره مورد توجه اعلام کبار بوده یکی از جوانمردان شریف که در راه ترویج دقائق اسلامی بهیچ عنوانی دریغ ندارد و پیوسته بنشر احادیث آل عصمت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ میکوشد و تا کنون آثار گرانبھائی از خود باقی گذارده است از این جانب محمد باقر ساعدی خراسانی خواستند که کتاب مزبور را چنانکه دوستداران حقایق و آداب اسلامی پارسی زبان از آن بتوانند بهر مند گردند - ترجمه نمایم بنده هم بسهم خود اینکار را استقبال کردم و انجام دادن آنرا عهده دار شدم و هر گاه مطلب مناسبی در خور استعداد خود از منابع محکم بدست آورده ضمن آیات و روایات بعنوان پاورقی یاد کرده ام و نیز در خلال ترجمه هر گاه بنام یکی از اعلام یا روایات احادیث رسیده مجملی از حالات او را گزارش داده ام. منه التوفیق و علیه الاعتماد.

ذیلا خاطر نشان میسازد که شرح حال مؤلف مرحوم هر چند اشهر از آنستکه در این ترجمه آورده شود لیکن نظر باینکه اطلاع از احوال هر مؤلفی جز در رؤس ثمانیه هر کتابی است ناگزیر بطور اجمال شرح احوال نامبرده را تذکر دادم تا

هم مقدمه ای برای کتاب حاضر باشد و هم موجب بصیرت مطالعین محترم گردد

مشهد ۱۹ ذیقعدہ سال ۱۳۷۹ واناالحقین محمد باقر بن الحسین الساعدی .

نامش محمد ولقبش محسن و شهرتش فیض کاشانی است خود

او در تمام کتابهایش بنام محمد اشاره کرده و شهرتش را

بعنوان محسن مذکور میدارد چنانکه در آغاز همین کتاب

مینویسد « محمد بن مرتضی المدعو بمحسن » و این زمان

نامبرده را بنام ملا محسن میخوانند چنانکه در همانصغر هم باین نام خوانده

می شده و در اکثر کتب تراجم بنام محسن شرح حالش را نوشته اند . اهمیت علمی

و عملی و اخلاقی و تألیفی این دانشمند بزرگوار باندازه ایست که همه اعلام و

نویسندگان اذعان و اعتراف کرده اند و اگر کسی هم با نامبرده اختلاف

عقیده و سلیقه داشته مقام علمی او را منکر نگردیده (۱) و بالاجمال همگان آنجناب

را بعظمت ستوده اند چنانکه ذیلاً بپرخی از آنها اشاره می شود .

امل الامل : کان عالماً فاضلاً ماهراً حکیماً محدثاً فقیهاً محققاً شاعراً ادیباً

حسن التصنیف .

روضات الجنات: امره فی الفضل والفهم والنبالة فی الفروع والاصول والاحاطة:

بمراتب المعقول والمنقول و کثرة التألیف و التصنیف مع جودة التعبير والتوصیف

اشهر من ان یخفی فی هذه الطائفة علی احد الی منتهی الابد . کنی و القاب: امره

فی الفضل والادب و طول الباع و کثرة الاطلاع و جودة التعبير و حسن التحریر و

الاحاطة بمراتب المعقول والمنقول اشهر من ان یخفی . تفرق الناس فرقاً فی مدحه

و القدح فیہ و التعصب له او علیه و ذلك دلیل علی و فور فضله و تقدمه علی اقرانه

و الکامل من عدت سقطاته والسعید من حسبته هفواته .

(۱) علامه خونسار در روضات مینویسد بسا اینکه شیخ حر عاملی اختلاف سلیقه

بافیض داشته و معاصر با او بوده در عین حال از او بی نهایت احترام کرده و او را بزرگ

شمرده است .

خاندان مرحوم فیض همگی از علما و بزرگان و مشایخ حدیث و ارباب اجازات بوده و گوی سبقت از اقران خود ربوده بودند .

خاندان

روضات مینویسد: و کان بیته الجلیل المرتفع قدره الی ذروة الافلاك من كبار بیوتات العلم و العمل و الفضل و الادراك والد ماجدش مرحوم شاه مرتضی از علماء با فضیلت و ارباب دانش بوده و کتابخانه گرانبھائی داشته است .
برادرش نور الدین محمد بن مرتضی از دانشمندان اخباری مشرب و صاحب کتاب مصفات الاشباح و عجائب الآفاق است و نیز کتابی در ترجمه کتاب حقائق برادر بزرگوارش نگارش داده .

و همین مرحوم فرزندی داشته بنام نور الدین محمد هادی که شهرتی بسزا یافته و کتاب مفاتیح را شرح کرده و مستدرکی بروافی فیض در شانزده مجلد نگارش داده و نیز بحار الانوار را در زمان حیات مرحوم مجلسی (قدہ) منتخب نموده و مکررات و اسانید آنرا حذف نموده و بروایات صحیح و کتب موثق از مدارک بحار اکتفا کرده و نیز تفسیری بر کلام الله نوشته است .

برادر دیگری بنام عبد الغفور داشته که از فقها بوده .

و همین عالم فرزندی بنام محمد مؤمن داشته که عالمی فاضل و شاگرد عموی بزرگوارش مرحوم فیض بوده و در اشرف (بہشهر) مازندران بمسند تدریس نشسته است

و خود فیض فرزندی بنام محمد و ملقب بعلم الہدی داشته که از افاضل دانشمندان و اعلام عصر بشمار می آمده و از محضر پدر و جد مادریش مرحوم صدر المتألهین (قدہ) بهره مند شده وی عالمی با سلیقہ و خوشخط بوده و کتب و رسائل چندی نگارش داده و کتب پدر و جدش را از سواد به بیاض می آورده و کتابی بنام نضد الايضاح بترتیب ایضاح الاشتباه علامه حلی (قدہ) در اسماء روایات تألیف کرده و کتابی بزبان پارسی مشتمل بر اصول و فروع و اخلاق تألیف نموده است .

و از نواده های اوست عبدالله بن صدر شیرازی که کتاب نوادر جدش را سال ۱۱۱۹ نوشته و فهرستی برای آن ترتیب داده و همین کتاب اخیراً بخط نامبرده و به ممت طابع این ترجمه گراور شده است .

از آن پس مرحوم فیض بشرحی که خواهیم داد

خویشاوندی بخدمت مرحوم ملا صدرا رسیده و نامبرده بشایستگی و
با صدر المتألهین لیاقت او پی برده کریمه جلیله خود را بنکاح او در آورد
او را بلقب فیض ملقب ساخت . مرحوم فیض از رحم این
مجلله فرزندی بنام محمد علم الهدی که مذکور شد روزی یافت و گویا عبدالله
مزبور هم نواده دختری فیض و از همین زن بوده .

فیض اصلاً از مردم کاشان لیکن نشأ و نمایش در قم بوده و
جایگاه تحصیل همانجا مقدمات تحصیلی را از محضر والدش و دیگران
واساتید بهره مند شده و پس از شتیدن آوازه سید ما جد بحرانی
بمحضر او و صدر المتألهین در شیراز حاضر میشده .

لؤلؤة البحر بن و دیگران از مرحوم سید نعمة الله جزائری نقل میکنند که استاد
محقق ما ملا محمد محسن کاشانی صاحب وافی و نزدیک بدویست کتاب دیگر در
شهرستان قم نشأ و نما کرده و همانجا آوازه سید ما جد بحرانی را بدیوار شیراز
شنیده بعزم بهره مندی از محضر او آماده شده و نخست برای کسب اجازه حضور والدش
شرفیاب شده بالاخره با قرآن مجید استخاره کرده این آیه مبارکه در ظلیعه صفحه
مراد : فلولا نفر من کل فرقة الخ دیدار فیض را روشن نموده و هم تقالی بادیوان
امیر المؤمنین عليه السلام کرده باین اشعار میرسد ،

تعزب عن الاوطان فی طلب العلی تسافر ففی الاسفار خمس فوائد
تفرج هم و اکتساب معیشة و علم و آداب و صحبة ما جد
مخصوصاً شعر آخری بسیار مناسب حال او آمده است .

فیض پس از استفاده از محاضر رسمی باخذ اجازات حدیث

تائل آمده و مشاهیر اہل تاید اجازاتش عبارتند از:

مشایخ

(۱) شیخ بہاء الدین محمد عاملی معروف بشیخ بہائی متوفی

اجازات

۱۲ شوال ۱۰۳۰ .

(۲) ملاخلیل قزوینی متوفی ۱۰۸۹ .

از خصال برجستہ او اینکہ در بارہ مسئلہ ای با مرحوم فیض اختلاف کردہ بودو

برای اثبات حقانیت خود پافشاری میکرد تا آنکہ پس از چندی صحت ادلہ فیض را

تصدیق کردہ از قزوین با پای پیادہ بکشان رفت در ب خانہ فیض صدا بلند کرد یا

محسن قد اتاک المسئی فیض صدایش را شناختہ بیرون میآید پس از تعارفات لازم

درخواست میکند بقدر رفع خستگی در خانہ او بماند لیکن نامبردہ برای اینکہ

نیت خالص او مشوب نگردد دعوت او را نمیپذیرد و هماندم بقزوین باز میگردد.

(۳) ملا صالح مازندرانی متوفی ۱۰۸۱ .

(۴) ملا صدرا محمد بن ابراہیم صدر المتألہین متوفی ۱۰۵۰ .

(۵) سید ماجد بحرانی متوفی ۱۰۲۸ .

(۶) شیخ محمد عاملی فرزند صاحب معالم متوفی ۱۰ ذیقعدہ ۱۰۳۰ .

عدہ شاگردان او بسیارند منجملہ مرحوم ملا محمد باقر مجلسی

و سید نعمت اللہ جزائری و تچ مؤمن برادر زادہ فیض

شاگردان

و ملا لطف اللہ شیرازی .

ومعاصران

معاصران وی عبارتند از ملا محمد باقر سبزواری و ملا

محمد طاهر قمی و ملا عبد الرزاق فیاض لاهیجی و شیخ علی نوادہ شہید و شیخ

محمد حر عاملی و بزرگان دیگر .

فیض بر اثر ذوق خدادادی عقائد و آرائی از خود

ابر از میداشته که آنها منافعی و مخالف با سلیقهٔ اعلام عصرش

عقائد و

بوده بهمین جهت علم مخالفت در برابر او بر افراشتند و کتب

آراء

چندی در بارهٔ او نگاشتند و چون جنبهٔ معقولی و عرفانی او

غلبه داشته اکثر مسائل را با بیان عرفانی مخلوط میکرده .

فیض در اخلاقیات از مشرب غزالی متوفی ۵۰۵ صاحب احیاء العلوم اقتباس

میکرده و کتاب محجة البیضا را بهمین عنوان نگارش داده بلکه بگفتهٔ روضات

در کلیه کتبش از مکتب وی پیروی میکرده و در فقهیات نظریات بخصوصی داشته

چنانکه آب‌قلیل را بمجرد ملاقات با نجاست نجس نمیدانسته و نماز جمعه را

در عصر غیبت واجب میدانسته و کتابی در اینخصوص تألیف کرده و غنارا جایز

میشمرده و در عرفان ید طولائی داشته لیکن صوفی بدان معنی که در اولین مرتبه

بذهن می‌آید نبوده و چنانچه طریقه ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ ، از کتاب طرائف او را ملاحظه

نمائید بخوبی منظور او را از عرفان و تصوف معلوم خواهند کرد و ویژه طریقه ۶۲

همانکتاب و در این کتاب هم اشاره بصوفی مآبان نموده است .

اما مردم بخوبی اطلاعی از عقیدهٔ او پیدا نکرده بلکه دهان بقدرح

او گشودند و بالاخره حسن عقیده او پس از در گذشتش نمودار شده و مردم پی بصافی

عقیده او بردند . روضة البهیه مینویسد مرحوم استاد ملا احمد نراقی میفرمود و والد

علامه ام مرحوم ملا مهدی نراقی فیض مرحوم را در خواب دیده باو گفت عقائد

فاسدی که مردم بمن نسبت میدهند درست نیست و من از تمام آنها عاری هستم و آنچه

را بدان معتقدم در رساله ای که آخر عمر نگارش داده ام مرقوم داشته ام و نام رساله

را برای مرحوم نراقی بیان می‌کنند وی پس از بیداری رساله مزبور را مطالعه کرده

عقائد او را مطابق با اعتقادات حقه میبیند .

از آنطرف مرحوم مجلسی با تصلبی که در اخبار و احادیث داشته و در بسیاری

از موضوعات محتاط و دقیق بوده بهیچوجه از نامبرده نکوهش نکرده و او را از

بزرگان مشایخ خود نام میبرد .

باری این بود سخنی چند در خصوص آراء و عقاید نامبرده و نیز در ورع و پارسائی یگانه عصر بوده و مقامی بس ارجمند داشته و پیشوای عام و خاص بوده و مردم از حضور بجمعه و جماعت او بهره‌ها میبردند حتی شاه عباس ثانی جهاندار صفوی حضور بجماعت او را مایه نیکبختی میدانسته محمد طاهر و حیدر عباس نامه مینویسد :

و هم در این اوقات بمقتضای دینداری و پرهیزکاری که موجب رضا جوئی خالق و ترغیب عموم خلایق است بمسجد جامع حاضر شده اقتدا بجامع الفضائل مولانا محمد محسن کاشی نموده باداه نماز جماعت قیام نمود .

بطوریکه پیش از این نقل کردیم آثار نثری و نظمی او قریب

دویست کتاب و رساله بوده که اینک برخی از کتب معروف

آثار نثری

و مطبوع او را ذیلا نقل میکنیم .

ابواب الجنان ، آئینه شاهی ، اصفی ، الاعتذار ، الفت نامه ، الانصاف (در این کتاب علة توجه بنگارش ارباب عرفان و اصطلاحاتشان را ذکر کرده) بشارة الشیعه ، تسهیل السبیل ، تقویم المحسنین ، الجبر والاختیار ، جلاء العیون ، حاشیه صحیفه ، الحقایق کتاب حاضر که ۱۰۹۰ از تألیف فارغ و آنرا از محجة البیضاء انتخاب و اختصار کرده ، الحق المبین ، الحق الیقین ، خلاصة الاذکار که این جانب عناوین آنرا ترجمه نمود و اضافاتی بدان افزوده ام ، دیوان زاد السالك ، سفينة النجاة ، الشافی ، الصافی در تفسیر قرآن که این جانب سه جزء آنرا ترجمه کرده و اضافاتی بدان ملحق نموده ام و آرزو مندم بانجام آن موفق آیم انشاء ، ضیاء القلب ، علم الیقین ، عین الیقین فهرست مصنفات ، قره العیون ، الكلمات الطریفه ، الكلمات المخزونة ، الكلمات المكنونة ، المحجة البیضاء ، مرأة الاخرة ، مشواق ، مصباح الانظار ، معتمم الشیعه ، مفاتیح الشرایع (۱) منهاج النجاة ، النخبه ، نوادر ، الوافی .

۱- روضات الجنات مینویسد شیخ مهدی فتونی از استادش امیر محمد صالح اصفهانی

داماد مجلسی ثانی نقل میکند : شبی حضرت ولی عصر حجج را بخواب دیده عرض کردم بکدام یک از دو کتاب (کتابه محقق سبزواری و مفاتیح الشرایع فیض) عمل کنیم فرمود «علیکم بالمفاتیح» .

(۸)

بطوریکه از فهرست کتب و استفاده میشود آثار نظمی او مانند
آثار نثری او بسیار است و فراورده های طبع او در انواع
نظم فراوانست و کلیات دیوان اشعار که از غزلیات
و رباعیات فراهم شده بهمت ناشر محترم این کتاب بضمیمه رساله گلزار قدس اخیراً
بطبع رسید .

در تمام غزلیات و سایر سرودهای خود بلقب معروفش فیض که مرحوم صدر
المتألهین باو عنایت کرده تخلص مینماید :
اینک بنمونه ای از آنها اشاره می شود .
در توسل بمبادی عالیه :

سالک راه حق بیا نور هدی ز ما طلب
نور بصیرت از در عترت مصطفی طلب
هست سفینه نجات عترت و تا خدا خدا
دست در این سفینه زن دامن ناخدا طلب
دم بدم بگوش هوش میفکنند این سروش
معرفت از طلب کنی از برکات ما طلب
مفلس بینوا بیا از بر ما بپر نوا
صاحب مدعا بیا از در ما دعا طلب

سخنگوئی با تأمل .

بهوش باش که حرف نگفتنی بجهد

نه هر سخن که بخاطر رسد توان گفتن

یکی زبان و دو گوش است اهل معنی را

اشارتی ، بیکی گفتن و دو بشنفتن

سخن چو سود ندارد نگفتنش اولی است

که بهتر است ز بیداریت عبث خفتن

از توجّهات الهیه اوست .

ایدل بیا که تا بخدا التّجا کنیم
 امید بکسلیم ز بیگانگان تمام
 سر در نهیم در ره او هر چه باد باد
 چون دوست دوست داشت که ما خوندل خوریم
 او هر چه میکند چو صوابست و محض خیر
 وین درد خویش را ز در او دوا کنیم
 زین پس دگر معامله با آشنا کنیم
 تن در دهیم و هر چه رسد مر حبا کنیم
 از دشمن حسود شکایت چرا کنیم
 پس ما چرا حدیث ز چون و چرا کنیم

مرحوم فیض در سنه ۱۰۰۷ هجری در دار المؤمنین کاشان

سال تولد و وفات متولد شده و زمان صباوت را همانجا گذرانده سپس یاپدرش
 بقم آمده و در آنجا بطوریکه نوشتیم نشأ و نما کرده پس از
 اسفار چندی و دیدن اساتید نامدار عصر و رفت و آمد با بزرگان بشهر خود کاشان
 مراجعت کرده و بسمت تدریس و ترویج نامزد گردیده و بتمام معنی مورد توجه
 خاص و عام بوده تا همانجا بحکم عاشر سعید اومات سعیدا در گذشته است .
 روضات در آغاز شرح حال نامبرده مینویسد، مرحوم فیض در سن متجاوز از هشتاد
 سالگی سنه هزار و نود وفات یافته است .

نگارنده گوید بطوریکه در انجام همین کتاب حقایق مینویسد کتاب مزبور
 را سال ۱۰۹۰ در سن هشتاد و سه سالگی خاتمه داده و میتوان گفت این همان
 رساله ایست که در خواب بمرحوم نراقی معرفی کرده است چنانچه ذکر شد.
 و هم روضات در پایان شرح حالش در پشت کتاب تفسیر صافی کهنه
 نوشته: قبض المعتمّم بحبل الله المؤمن المہیمن محمد بن امدعو بمحسن سنه
 احدى و تسعين و الف و هو ابن اربع وثمانین .

مرقد شریفش در کاشان مزار ارباب حال و اصحاب قالست .
 این بود مجملی از شرح حال مؤلف مبرور که باقلت بضاعت در مقدمه این
 ترجمه آورده از این پس بخواست خدا بترجمه کتاب میپردازیم .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش خدائی را که دل‌های ما را بنور ایمان منور ساخت و اسرار حدیث و قرآن کریم را بآموخت و درود خدای بر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سیدرسولان و خاندان پاک و معصوم او باد.

اما بعد می‌گوید بنده نیازمند بخدای بی‌نیاز محمد بن مرتضی محسن ایده الله تعالی در این کتاب که از نظر قارئین ارجمند می‌گذرد اسرار دین را که مایه ترقی و نیکبختی هر فرد روشن ضمیر است شرح نموده تا دل‌باختگان شاهد توحید و جویندگان آئین خدای مجید بخوبی بهره‌مند گردند و بدین وسیله بمعارج بقین که یگانه آرزوی راهبران صراط مستقیم است بالاروند.

خوانندگان این کتاب باید توجه داشته باشند که در گرانبهای این تألیف از قرآن و سنت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین گرد آورده شد و علاوه بر مطالب نامبرده اطلاعاتی مناسب با هر یک از مطالب مذکوره از نوشته‌های دانشمندان اسلامی اضافه نموده ویژه برای انجام این مقصود از کتاب احیاء العلوم تألیف ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی (۱) کمک گرفته و نکاتی که

۱- نامبرده از مردم غزاله طوس که یکی از دهات آنجا بوده متولد شده و بکسب دانش اشتغال یافته تا گوی سبقت از اقران ربوده و چنانکه معروفست به حجة الاسلام شهرت پیدا کرده و هم اکنون باین شهرت شناخته می‌شود وی بدستور خواجه نظام‌الملک مدرس نظامیه بغداد گردیده و کتاب احیاء و کیمیای سعادت و تهافت الفلاسفه و امثال آنها را نگارش داده و سال ۵۰۵ هجری در گذشته است.

مناسب بامبانی کتاب حاضر و تفسیر برای معانی و دقائق آن بود است بامحکم ترین روش و استوار ترین طریقه متذکر شده ضمناً تا جائیکه توانسته همت بایراد فوائد آن گماشته و از زوائد آن که موجب ملالت بوده خودداری کرده ایم .

و از آنجا که کتاب حاضر مشتمل بر حقایق و اسرار دین مبین اسلام بوده تألیف خویشرا بنام « حقایق » نامیده و آنرا بطوریکه رسم مؤلفین است بر شش مقاله مرتب ساخته و در هر مقاله از ابوابی گفتگو نموده و هر بابی را از چند فصل تنظیم نموده و از خدا که پشتیبان همه آفریدگانست کمک خواسته ایم .

مقاله اولی

در این مقاله که از سه باب تشکیل شده امور چندی مورد گفتگو قرار گرفته که در حقیقت همه آنها بمنزله پایه های مستحکم ایمان و اسرار اسلامست .

باب اول - علم

در این باب از فضیلت علم و عالم و سایر امور مربوط بدانها گفتگو کرده و مقدمتاً گوئیم :

دانش علت کلی و سبب اصلی برای آفرینش عالم علوی و سفلی است و همانست که می توان بسبب آن بخدا نزدیک شد و آنرا مایه قرب بحضرت او دانست .
قال الله تعالی : الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علماً (۱) خدا آفریدگار و ذات بی نیاز است که هفت آسمان و زمین را بقدرت خود آفریده تا بداند که خدای بزرگ بر هر چیز توانا و عالم او بی همه موجودات احاطه دارد .

یعنی علم احاطی ذات اقدس الهی موجب شده هر چیزی را در محل خود بیافریند و هر موجودی را در وقت مناسب با او خلق کند و اگر عالم نبود کسی می توانست دفتر حیوت و ممات موجودات را بنحو شایسته و بایسته امضا کند و در محل اجرا گذارد .

قال الله تعالى : شهد الله انه لا اله الا هو والملئكة واولو العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم (۱) گواهی میدهد ذات بی زوال حضرت کردگار و فرشتگان و عالمان که خدائی جز او نیست و او پیوسته بدادگری برقرار و خدای دانا و مقتدری جز او نیست .

ایضاً : انما يخشى الله من عباده العلماء (۲) همانا بندگان عالم خدا از او میهراسند و بس .

ایضاً : هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون (۳) آیا آنانکه میدانند، با آنها که نمیدانند برابرند ! ؟

و تلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون (۴) اینهمه مثلها، بیکه در قرآن می‌زنیم برای آنست که موضوعات دور از ذهن مردم که کمتر مورد توجه

۱ - آیه ۱۷ - آل عمران (۲) آیه ۲۷. سوره فاطر ، مرحوم مؤلف ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد شرط خشیت و ترسیدن از کسی معرفت بصفات و احوال آنکس است بنابراین هرگاه کسی داننا تر بخدایتعالی و احوال و اوصاف او باشد بیشتر از او می‌ترسد بهمین جهت پیغمبر اکرم فرمود من ازهمه شما بیشتر از خدا می‌ترسم و زیاد تر از حضرت ارمیپرهیزم یعنی چون او را از شما بهتر می‌شناسم .

حضرت صادق (ص) فرمود عالم کسی است که گفتار او مصدق کردارش باشد و کسی که چنین نباشد عالم نیست و فرمود هر که از خدایتعالی بیشتر خائف باشد همانکس داننا تر بحضرت اوست .

حضرت سجاد (ع) فرمود اطلاع از اوصاف و احوال خدا و عمل کردن بدانچه حضرت او رضایت دارد هر دو توأم بایکدیگرند پس هر کسی از خدا بترسد ترس از خدا ویرا بطاعت از او و امیدارد و داناشمندان و پیروانشان کسانی هستند که او را میشناسند و کارهایشان را بروفق خوشنودی او انجام میدهند و متوجه بحضرت او هستند سپس همین آیه را تلاوت فرمود . (۳) آیه ۸ - سوره زمر .

۴ - آیه ۴۲ سوره عنکبوت .

قرار گرفته بهتر و بیشتر در دلشان جای گیر شود و مسلماً بغیر از دانایان که از نعمت خرد بهره ورنند، دیگران تعقلی در این امثال نمیکنند

رسول خدا ﷺ: دانشمندان از پیغمبران ارث میبرند.

ایضاً: پروردگارا خلیفه‌های مرا بیمارزد،
پرسیدند خلیفه‌های شما چه کسانی هستند؟

فرمود مردمیکه پس از من آیند و حدیث و سنت مرا در میان جامعه رواج دهند.

حضرت علی عَلِيٌّ: کمال دین در تحصیل علم و عمل بدانست و بدانید که طلب علم از تحصیل مال واجب تر است چه آنکه مال رزق مقسوم و تضمین شده است که عادل کریمی آنرا در میان شما قسمت کرده و بزودی بعهد خود وفا میکند لیکن دانش گوهر گرانبهای مخزون و مستوریست در کانون سینه دانشمندان پس برای بدست آوردن آن در تحصیلش بکوشید:

حضرت سجاد عَلِيٌّ: اگر مردم بدانند که در گنجینه تحصیل علم چه گوهرهای گرانبهایی نهفته است مسلماً در صدد تحصیل آن برمی آیند و پیوسته در راه طلب علم میکوشند و جدوجهد میکنند هر چند بفر و رفتن در دریاها و جان بازی آنان تمام شود.

حضرت باقر عَلِيٌّ: عالمیکه از علمش بهره مند شود از هفتاد هزار پارسا برتر است.

حضرت صادق عَلِيٌّ: کسیکه سخن نیکی بدیگری آموزد (یعنی یاد گرفته و بدیگران هم یاد دهد) پاداش کسانی که بسخن او عمل کرده اند در نامه عملش نوشته می شود.

حضرت رضا عَلِيٌّ: پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده تحصیل علم بر هر مسلمانی واجب است. پس در هر کجا که میپندارید ممکن است علم آموزید در صدد تحصیل آن بر آئید و آنرا از اهلش فرا گیرید.

چنانچه علم را برای خوشنودی خدا بیاموزید و در طلبش بر آئید ثواب حسنه و عبادت در نامه عمل شما نوشته می شود .

و اگر بمذاکره آن بپردازید ثواب تسبیح دارید .
 و اگر بمقتضای آن عمل کنید مانند آنست که در راه خدا جهاد کرده اید .
 و اگر بجاهلان تعلیم کنید چنانست که در راه خدا صدقه داده اید .
 متوجه باشید علم را بمنظور تقرب بخدا تحصیل نمائید و از عالمیکه شایستگی و لیاقت او محرز شده فرا گیرید و از حضورش بهره مند گردید .
 چه آنکه علم ، راه مستقیم حلال و حرام و چراغ تابان راه بهشت و یارتنهائی و همنشین خلوت و راهنمای آشکار و نهان و اسلحه بر علیه دشمنان و زیور انسانی است .
 خدای متعال بجهت این گوهر گرانبهاده ای از مردم را بمراتب عالیه ارتقا میدهد و آنان را براهی سوق میدهد که دیگران از کارهای آنان اقتباس میکنند و بدیشان اقتدا مینمایند و موافق با آراء آنها کار می کند .

آری در مقام بنیاده ای می رسند که فرشتگان بدوستی با ایشان مایل می گردند ، و با بالهای خود ایشانرا مسح میکنند ، و در تسبیح و دعاهای خود برای ایشان استغفار می نمایند . نه تنها آنها بدینعمل افتخار میکنند و سعادت خود را در انجام اینکار میدانند ، بلکه ماهیان دریا و چنبنندگان آن و درندگان صحرا و چرندگان آن برای ایشان طلب مغفرت می نمایند .

تحصیل علم ، دلهای مرده از نادانی را زندگی نوینی می بخشد ، و دیدگان تاریک از نابینائی چهل را روشنی میدهد ، و بدنهای ناتوان را نیرومند میسازد ، و بنده از همه جا مانده را بمنازل نیکان و مجالس بزرگان میرساند ، و در دنیا و آخرت او را سرفراز می گرداند . کسیکه بمذاکره علم اشتغال ورزد مثل آنستکه روز را روزه گرفته باشد و کسیکه پیادگیری آن مشغول باشد چنانست که شب را بعبادت بسر برده ، بوسیله علم خدای متعال اطاعت می شود و سر تعظیم در برابر ذات او فرود می آورند و صله رحم میکنند و حلال و حرام او را مجری و محترم می دارند .

دانش پیشوا و عمل‌پیر و آنست، نیکبختان بفیوضات آن می‌رسند، و بدبختان از آن محرومند، خوشبخت کسی که خدای متعال نعمت علم را بر او حرام نقرموده است .

این بود مجملی از آیات و احادیث در شرافت علم، و البته گفتار بزرگان در خصوص علم و اهمیت آن بیش از آنست که بحد احصاء آید .

فصل اول

پیش از این فصل موضوعاتی در باره فضیلت علم از نظر آیات و احادیث بیان نمودیم . اینک می‌گوئیم هر چیز بکه گرانمایه و پاکیزه باشد، و مورد توجه و رغبت مردم واقع شود یا بجهت اینست که ذاتاً مطلوب است و یا بتوسط امر دیگری مطلوب شده و یا اینکه خود آن چیز با امر دیگری و ساطت در مطلوبیتش داشته‌اند در نتیجه مسلم است چیزیکه ذاتاً مطلوب است بهتر و برتر است از آنچه بتوسط دیگری مورد توجه قرار می‌گیرد و آنچه بمناسبت خود و دیگری مطلوب واقع می‌شود بهتر است از آنچه ذاتاً مطلوب واقع شده .

اکنون برای هر سه مطلوب بدین توضیح مثالی می‌آوریم .
می‌گوئیم چیزیکه دیگری واسطه در مطلوبیت آنست و آن را مطلوب لغیره می‌خوانند مانند طلا و نقره است چه آنکه این دو موجود معدنی بیشتر نیستند و در صورتیکه خدای متعال آنها را وسیله رفع حوائج مردم قرار نمیداد آنها با سایر سنگها و ریگهای بی‌ثمر برابر بودند بنابراین طلا و نقره بمنظوریکه حوائج مردم را بر آورده می‌کنند مورد توجهند و گرنه ثمری بر وجودشان مترتب نمی‌باشد . و آنچه که ذاتاً مطلوب بوده و از این نظر مورد اهمیت قرار گرفته، مانند لذتهای عدیده ایست که مردم همواره با آنها سروکار دارند و از آنها محظوظ میشوند و وساطت غیری در استفاده از آنها در میان نیست .

و آنچه که هم ذاتاً مورد توجه بوده و هم وساطت غیر مدخلیت در مطلوبیت

آن دارد، مانند سلامت بدنست بدینمعنی که برای يك فرد راحت و سلامت بنفسه مطلوب است زیرا کسیکه علت و رنجوری ندارد میتواند بنحو دلخواه مقاصد خود را تعقیب کند، و بانجام دادن کارهای خود اقدام نماید بنا بر این صحت و سلامت از رنجوری ذاتاً بهتر است که مطلوب لذاته است و چون موجب وصول بمقاصد وانجام امور بوده مطلوب لغیره نیز میباشد.

اینک باتوجه بتوضیحات فوق اگر علم را که یکی از امور مطلوبه افراد بشر است منظور نظر قرار دهیم، آنرا فی نفسه گرانبها یافته ایم. و ذاتاً بدون وساطت غیری مطلوب خویش میدانیم و آنرا موجب نیکبختی دنیا و آخرت می شماریم و وسیله تقرب بخدا میدانیم و متوجهیم که با صرف نظر کردن از آن بهیچیک از امور فوق الذکر دست پیدا نخواهیم کرد.

و مسلم است بزرگترین درجاتیکه آدمی ممکن است بدانها ارتقا پیدا کند و بآن وسیله رستگار شود سعادت جاویدانی و قرب بخداست و برترین موضوعات وسیله بدانهاست و مسلماً در صورتی آدمی می تواند از آنها بر خوردار شود که بفیوضات علم و عمل نائل گردیده باشد و هنگامی از نعمت عمل بهره مند می گردد که از کیفیت عمل بااطلاع باشد بنا بر این بهترین وسیله نیکبختی دنیا و آخرت، علم است و آن هم از تمام اموری که مورد توجه قرار می گیرد برتر است.

و چگونه علم از همه چیزها برتر و بهتر نباشد و آیا ممکن است بگوئیم چیزی از آن بالاتر و برتر بشمار می آید؟ چنین نیست، زیرا برتری هر شیء منوط بنتیجه آنست با آنکه هر گاه ما علم را از نظر نتیجه مورد توجه قرار دهیم آنرا از همه چیز بهتر میدانیم زیرا علم بطوریکه پیش از این معاوم شد ثمره اخروی آن تقرب بخدا و اتصال بفرشتگان و همنشینی با ملائعالی است و در عالم دنیا مایه آرامندگی و وقار و نفوذ کلمه و احترامات است و بقدری دانشمندان مورد توجه خاص و عامند که برخی از ترکان کم ذهن و فرومایگان از اعراب هم از شیوخ و پیرمردهای خود احترام می کنند و اینمعنی را بر

برخود لازم می‌شمرند و معتقدند که آنان مردمی جهان‌بیده و با تجربه‌اند و از این نظر بر ما فضیلت دارند و محترم‌ند. بالاتر از این چهارپایان نیز انسان را احترام می‌گذارند چه آنکه متوجهند که آدمی بر اثر کمال خدادادی که باو تفویض شده بر آنها فضیلت دارد بهمین جهت در برابر او خاضع و حاضر برای انجام خدمات او می‌باشند و بارهای سنگین او را بر اهلای دور می‌برند و متحمل دشواریهای او می‌گردند.

این بود بخشی از فضیلت علم

اینک می‌گوئیم همچنانکه درجات علوم مختلف‌اند فضائل آنها نیز پیروی از مراتبشان متفاوت میشوند و روی همین میزان یک‌یک از علوم را مورد نظر قرار داده تا بمعرفت خدا که اصل هر معرفت و ریشه تمام حقایق است بویژه اگر از راه صحیح و بکمک علم‌الیقینی بدست آمده باشد برسیم. از حضرت صادق علیه السلام:
 اگر مردم لذت معرفت خدا و برتری آنرا بدانند اصولاً بزندگی دنیا و نعمتهای فانیه آن که دشمنان خدا سرگرم آنند توجه نمی‌کنند و برای تحصیل آنها گردن نمی‌کشند و چشم ندارند و دنیای خود را کمتر و پست‌تر از آنچه آنان قدم بر آن می‌گذارند قرار میدهند بلکه آنان هنگامی که از نعمت معرفت‌الله برخوردار می‌گردند همان لذت را درک می‌کنند و می‌ایند که یکی از بهشتیان در باغ سرسبز آن از هم‌نشینی با یکی از دوستان خدا بهره‌مند می‌گردد:
 معرفت‌خدا انیس تنهائی و جلیس یکنهائی و نور تاریکی و نیروی رنجوری و شفاء بیماریست.

سپس فرمود پیش از شما دردمی می‌زیستند که بتیغ ستم کشته میشدند و بآتش جور می‌سوختند و باره‌های بیداد پاره پاره می‌گردیدند و زمین با آن فراخی بر آنها تنگ میشد در عین حال دست از معتقدات خود بر نمی‌داشتند و بر مرام خویش پا برجا بودند و نسبت بآنهائی که با ایشان چنین ستمها روا میداشتند کینه توزی و حسادت نمی‌ورزیدند و از ناراحتی‌هایی که بتوسط آنان متحمل میشدند اظهار

نارضایتی نمی‌کردند میدانید برای چه امری باین بلیات گرفتار میشدند؟ برای آن بود که بخداوند عزیز و ذات احدیت ایمان آورده و بحقیقت او معرفت داشتند اینک شما هم از پروردگار خود بخواهید تا شما را هم بپایهٔ آنان برساند و تا میتوانید در برابر همهٔ ناراحتیهای روزگار شکستناز باشید تا از نتیجهٔ کوشش خود بر خوردار گردید و بمقامات آنان نائل شوید.

فصل دوم

در فصل گذشته معلوم شد که علم ذاتا مطلوب است و نتایج آنرا فراخور این رساله بیان کردیم اینک سخن از تقسیم آن بمیان آورده می‌گوییم: علم بدو بخش تقسیم می‌شود علم دنیا و علم آخرت.

علم دنیا: عبارت از علمی است که آدمی بوسیلهٔ آن مصالح دنیوی خود را تأمین میکند مانند علم طب که علل ناراحتیهای خود را بکمک آن برطرف می‌سازد و علم حساب که با آن اندازهٔ لوازم و مهمات زندگی خود را بدست می‌آورد.

علم آخرت: بدو بخش قسمت شده علمی که ذاتا منظور شخص عالم بوده و دیگری مورد توجه نیست. و علمی که فرا گرفتن آن خاصهٔ برای عمل است تا بدینوسیله بعلمی که ذاتا منظور نظر بوده دست پیدا کند.

و اما اگر علم آخرت را در محلهائی بکار برد که بِنفع امور دنیوی تمام شود در ردیف علم دنیوی آمده و از جادهٔ اخروی خارج میشود.

علم آخرت بطور کلی محمود و پسندیده است لیکن علم دنیوی بخشی از آن محمود و قسمتی از آن مذموم است.

و آن علمی که ذاتا مطلوب و مقصود هر انسان عالم و دانشمند است خورشید رخشان و نور تابان نیست که خانه دل را که از کلیهٔ صفات مذمومه پاک و پاکیزه شده و رجس و پلیدی در آن وجود ندارد روشن می‌سازد در نتیجه بر اثر تابش این نور درخشنده اموری که پیش از این جزاسمی از آنها بخاطر نداشت و بغير از معانی غیر قابل هضم بمفهوم خارجی آنها برخورد نکرده بود منکشف میشوند و پرده از

رخسار آنها برداشته میشود و حجاب از گونه درخشانشان برطرف میگردد و تمام آن معانی که تا بحال بسرحد وضوح نرسیده بود آشکار میشود و بالاخره بمنظور اصلی که تحصیل معرفت الله و پی بردن بذات مقدس او باشد نائل میگردد و از صفات تامات آلهیه او تا حد امکان برخوردار میگردد و نیز افعال او را که یکان بیکان مشوب باغراض بوده اند متوجه میشود و بحکمت آفرینش دنیا و آخرت و علت وابستگی آخرت بدنیا (که دنیا مزرعه آخرت است) پی میبرد و معنی نبوت و نبی و امام و امامت را میفهمد و مفهوم وحی و الهام و فرق آنها را متوجه میگردد و منظور از فرشتگان و شیاطین را که دو موجود خیر و شرند با خبر میشود و نیز میفهمد که علت دشمنی شیطان با انسان از چه ناحیه و برای چه امریست و نحوه ظهور فرشته وحی بر پیمبران و کیفیت وصول وحی بشخص پیمبر را میداند و از گفتگوی فرشته با امام مطلع میگردد و پی بباطن آسمانها و زمین میبرد و از معرفت قلب که باید آن را مصفا کرد تا کمال کلمی برای آن پیدا شود اطلاع پیدا میکند و متوجه میشود که چگونه فرشتگان رحمت و شیاطین نقامت در میدان پهنپاور آن با یکدیگر تصادم کرده و بزور آزمائی میپردازند و در نتیجه دسته‌های فرشته و شیطان را میشناسد و از امتیاز کلمی میان آنها مطلع میگردد و بسرای دیگر و بهشت و دوزخ و شکنجه قبر و گذشتن از پل صراط و انتظار کشیدن کنار ترازوی اعمال و برخورداری از شفاعت برگزیدگان حضرت کردگار و محاسبه روز جزا متوجه می‌شود و منظور از آیه شریفه: و کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا (۱) « امروز تو خود برای پس دادن حساب کفایت میکنی و محتاج بوساطت نیستی » میفهمد و نیز بمعنی این آیه شریفه پی میبرد که: و ماهذه الحیوة الدنیا الالهو و لعب و إن الدار الاخرة لیهی الحیوان لو کانوا یعلمون (۲) « زندگی دنیا بمثابه بازی کود کان است هنگامی که گردید یکدیگر جمع میگردند و ساعتی ببازی مشغول میشوند سپس متفرق شده هر یک بمنازل خویش باز میگردند و تنها زندگی آخرت حیوت باقی و جاوید است که هیچگاه

قدم مرگ در آن سرزمین نمیرسد و برای همیشه زندگی پایداری است (۱) هر گاه شما باین معنی متوجه باشید و آخرت را بر این دنیا بر گزینید و همچنین برای ملاقات خدا و توجه بذات کریم او معنائی را در نظر بگیرید و تقرب بحضرت او را منظور نظر قرار داده جوار آنجناب را ایده خود بشمار آورید و مرافقهٔ ملاء اعلیٰ و قرب فرشتگان مقرب و انبیاء و رسل را نیکوترین آمال خویش بدانید و بتفاوت درجات بهشتیان توجه داشته بطوری که آنانرا برای اعلیٰ مشاهده کنید چنانکه ستارگان درخشان را در دل شب وسط آسمان مینگرید، و سایر معانی و لطائف دیگر را که ذکر آنها موجب تطویل است.

پس از آنکه معانی و مفاهیم مزبور را بنحو اجمال بیان کردیم اینک میگوئیم اگر باحوال مردم دقیقاً توجه کنیم و نحوهٔ تأمل و دقت آنها را دربارهٔ اینگونه امور ببینیم آیمایش گذاریم می بینیم مردم پس از پذیرش اصول امور فوق راجع بمعانی آنها مقامات متفاوتی از خود ابراز میدارند چنانکه عده ای از ایشان معتقدند که کلیه مطالب فوق جز امثلهٔ چندی بیش نیستند و الطافی را که خدای متعال برای بندگان نیکوکار خود آماده ساخته بطوری است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بقلب هیچ یک از افراد بشر راه نیافته و با مردمی که در خصوص بهشت گفتگو میکنند بجز صفات و اسماء آن نمونه ای بیش نمی باشد.

برخی دیگر معتقدند مطالبی که در بارهٔ دنیای دیگر بمیان می آید بعض آنها جز امثله ای بیش نیستند و بعض دیگر حقائق است که لباس الفاظ بر اندام خود کرده و باینصورت در آمده اند.

جمعی دیگر آخرین پایهٔ معرفت خدا را اعتراف بعجز از معرفت او میدانند و کمیت خویش را در این وادی درمانده مییابند و عدهٔ دیگر میگویند معرفت خدا در پایه ایست که فهم همهٔ مردم از وصول بآن عاجز است یعنی نمی توانند معنی علم

(۱) بهمین جهت کلمه حیوان را بجای حیوت بکار برده زیرا بناء فعلان در کلام عرب برای الفاظی استعمال میشود که دال بر حرکت و اضطراب نماید.

وقدرت وسمع و بصر و تکلم و اراده حضرت اورا ادراك نمايند.

باری منظور کلی از ایراد اینهمه عبارات آن بود که مراد از علم ذاتی را بیان کنیم اینک می گوئیم منظور از علم ذاتی علمی است که عالم بدان بپایه ای ارتقا پیدا می کند که بطور کلی پرده از پیش چشم او برداشته می شود تا حقیقت معانی مذکوره بطوری برای او آشکار می شود که گوئی برای العین آنها را می بیند و بچشم سر آنها را مشاهده می نماید و اصولا شك و شبهه ای برای او باقی نمی ماند و اینمعنی بطور مسلم در جوهره انسان (۱) هویدا می شود لیکن از آنجا که آئینه قلب آدمی بر اثر آلودگی بکثافات دنیا کدورت پیدا کرده چرکین میشود ناگزیر باید در صدد صیقل زدن آن بر آمد و آلودگی های آن را که حجاب میان خلق و خداست

(۱) گوهر خود را هوایدا کن کمال اینست و بس

خویشرا در خویش پیدا کن کمال اینست و بس

سنگ دل را سرمه کن در آسیای درد و رنج

دیده را زین سرمه بینا کن کمال اینست و بس

همنشینی با خدا خواهی اگر در عرش رب

در درون اهل دل جا کن کمال اینست و بس

دل چو سنگ خاره شد ای پور موسی با عصا

چشمه ها زین سنگ خارا کن کمال اینست و بس

ای معلم زاده از آدم اگر داری نشان

چون پدر تعلیم اسما کن کمال اینست و بس

باد در سر چون حباب ای قطره ناکی خویشرا

بشکن از خود عین دریا کن کمال اینست و بس

چون بدست خویشان بستی تو پای خویشرا

هم بدست خویشان واکن کمال اینست و بس

حاج میرزا حبیب خراسانی

پاك نمود و اموری که موجب عدم معرفت صفات و افعال اوست بر طرف ساخت و تصفیه و تطهیر آئینه قلب بآنست که از شهوات و لذائذ نفسانی خودداری کرده و در این خصوص از کلیه احوال و اوضاع ائمه طاهرین و انبیاء معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام پیروی نموده و بالاخره هر اندازه که آئینه قلب اوصیقل پذیرد و جلا پیدا کند بهمان اندازه حق برای او آشکار شود و خورشید حقایق بر او جلوه نماید و چهره بگشاید. و مسلماً راه وصول باین مقصود منحصر است بتعلم از دانشمندان الهی و هدایت بشاهراه حقیقت و ترس از خدا و پرهیز از گناه و بیداری و هوشیاری. این امور بطوری که معلوم است در هیچ کتابی نوشته نشده و اگر کسی همه پرده‌های این اسرار برایش منکشف شود و از این سفره روزی خورد دهانش مهر خورده و جز با اهل سر این راز نگشاید و بهر کس که آموزد بغیر از مذاکره و سر بگوشی فرا ندهد (۱) و این علم که جز از اهلش از دیگران پوشیده است همان علمی است که عارف‌ترین عالم وجود نبی کریم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اراده فرموده است.

بخشی از علوم علمیهست که حجة محمود مخفی و مستوری در آمده و بغیر از عارفان بالله دیگران از آن بی‌خبرند چنانکه هر گاه پرده از رازنهای خود بردارند و اسراری را آشکار کنند جز مغرورین و جاهلین بخدا آنان را نسبت بجهل و نادانی ندهند و بغیر از عارفان حقیقی دیگران تاب تحمل آنها را ندارند پس هیچیک از عالمانی را که نعمت‌دانش باو عنایت شده است خوار مشمرید چنانکه خدای متعال در آن هنگام که وی را بدین نعمت عظمی مفتخر فرموده او را حقیر و زبون ندیده بلکه او را شایسته این مرتبه دیده که باین موهبت کبری او را معزز داشته است.

رازها دانسته و پوشیده‌اند
مهر کردند و دهانش دوختند
لب خموش و دل پر از آوازه‌ها

مولانا مولوی معنوی

(۱) عارفان که جام حق نوشیده‌اند
هر که را اسرار حق آموختند
برلبش قفل است و در دل رازها

حضرت علی علیه السلام فرماید: پسندیده‌ترین بندگان خدا بنده ایست که خداوند او را مورد اعانت خود قرار داده و صولت شهوات را بنبغ او شکسته اولباس اندوه پوشیده و جامه خوف برتن خویش کرده و گوشه ای گرفته و بجائی رسیده که چراغ هدایت در دلش روشن گردیده است تا آنجا که میفرماید:

این همان بنده ایست که جامه شهوات را از اندام خود بیرون کرده و از کلیه اندوهها جز اندوهی که منفرد در آن بوده دست برداشته در نتیجه از صفت کوری باز رسته و از شرکت در مجالس هواپرستان کناره گیری کرده و بیپایه ای نائل شده که او خود از جمله کلیدهای درهای هدایت شده و درهای معصیت و نافرمانی را با قدم و بیان خود بروی خلق بسته او براه حقیقت بیناست و از سلوک صراط مستقیم با خبر است و راه روشن آن را از راه ظلمانی و تاریک امتیاز میدهد و خراب و آباد را می شناسد و بمحکمترین دستاویز چنگ زده و باستوارترین ریسمانها در آویخته او دریایه روشنی از یقین قرار گرفته که چون خورشید تابانی میدرخشد
 ایضاً: بنده خاص خدا که چراغ معرفت خدا را بدست گرفته و کوی بکوی و خانه بخانه در پی گمشده ای میگردد کسی است که خدای متعال دل او را بنور معرفت خود زنده کرده و آتش شهوت نفس او را خاموش کرده و نفس او را بتیغ معرفت خود کشته تا بجائی که مهمترین موضوعات را با دقیقترین وجهی بر خود هموار ساخته و سخت ترین شدائد را بر خود آسان نموده و شمع بسیار درخشنده ای بدست او داده و راه را بروی او باز کرده و سلوک طریق خود را برای او سهل نموده و همه درهای رنج و دشواریهای دنیوی را بروی او بسته و از همه طرف درهای سلامت را بجانب او گشوده و بدار جاوید و خانه همیشگیش خوانده است و قدمهای او را در راه سلوک استوار داشته و قرار و آرامشی در وجود او بر قرار نموده و دل او را ایمنی داده و از ناراحتی در امان ساخته و از او خوشنود گردیده است.

ایضاً: در بحر علم مکنون و مستوری فرورفتم و اطلاعی پیدا کردم که هر گاه رشته‌ای از آن را باشما گفتگو کنم و پرده از بعض اسرار آن بگشایم همه شما بیچاره گردید و بر خود پیچید مانند ریسمانیکه در چاه عمیق انداخته شود تا از آن آب بیرون کشند و بمصرف آشامیدن رسانند.

ایضاً: از رسول خدا ﷺ هزار باب علم آموختم که از هر باب آن هزار باب مفتوح میشود.

کمیل بن زیاد نخعی از امیر مومنان عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسید حقیقت چیست؟
پاسخ داد ترا با حقیقت چکار.

کمیل (۱) عرض کرد مگر من صاحب اسرار شما نیستم؟
فرمود چنین است لیکن صبر کن رشحات دریای علم من هنگامیکه بجوش آید و لبریز شود بر تو خواهد ریخت بآن اندازه از علم خود بر تو افاضه میکنم سپس مهر از

۱- کمیل بن زیاد نخعی یکی از خواص اصحاب امیرالمؤمنین (ع) بود و حضرتش قتل او را بدست حجاج پیشگویی فرمود مفید در ارشاد القلوب مینویسد هنگامی که حجاج بن یوسف بحکومت کوفه برقرار شد درصدد قتل کمیل برآمد نامبرده فرار کرد حجاج دستور داد ماهیانه قبیله نخع را قطع کردند کمیل که از این معنی اطلاع پیدا کرد با خود اندیشید که من تقدینه عمر خود را در دنیا با عزت بسر بردم اینک شایسته نیست در پایان عمر خود که چیزی نمانده قبیله خود را برنج افکنم و کاری کنم که ماهیانه حکومتی از آنان قطع شود بهمین مناسبت بکوفه برگشت و خود را بدست هلاکت حجاج افکند وی گفت آرزو داشتم ترا دستگیر کنم و چنگال خونچکانم را بگریبان تو افکنم لیکن بیای خود بمسلخ آمدی کمیل درخواست کرد از قتل او درگذرد و اضافه کرد جز آنکه از عمرم باقی نمانده در این آخر عمرم دستت را بخون من آلوده مساز حجاج پذیرفت کمیل گفت مولای من مرا اخبار کرده که بدست تو کشته میشوم حجاج گفت اکنون حجت بر خود تمام کردی گذشته از این از کسانی هستی که در قتل عثمان شرکت داشنی پس فرمان داد گردنش را زدن.

دهان بر گرفت و پاسخش را بیان فرمود (۱).

در روایتی کمیل میگوید پس از آنکه این پرسش را بعرض همایونی رسانیدم حضرت دست مرا گرفته روانه بیابان شد چون از شهر خارج شدیم و بصحرا آمدیم حضرت آه سردی از دل پردرد برکشید و فرمود ای کمیل همانا قلبهائی که خدای متعال در درون مردم قرار داده ظرفهائی است که شایسته نگهداری اسرارند و بهترین آنها نگهدارتر آنهاست اکنون آنچه را بتو میگویم بشنو و در مخزن دل خود نگهداری کن.

مردم سه دسته اند: عالم ربّانی (۲) متعلم در راه نجات، همج رعاع یعنی خر مگسائی که در پی گله گوسفند میافتند و بهر طرف که باد بوزد میروند از نور علم استفاده نمیکنند و به پشتیوار محکمی تکیه نمیکنند. آنگاه مرا فرمان داد آگاه باش و اشاره بسینه مملو از حکمت خود نموده فرمود این دریائی است مملو از علم و حکمت اگر کسی را بیابم که بتواند درر گرانبهای این دریا را در صدف دل خود نگهداری کند و آنها را در مواقع مقتضی بکار بنده و دیگران را بیدار کرده بشاهراه حقیقت رهبری کند بدون تردید آنها را بودیعت بوی اعطا

۱- حضرت باین بیان پاسخ کمیل را داد: پرده پریشانی از رخسار یار بدون کمک مشیری یعنی خود بخود گشوده میشود عرضکرد بیش از این بفرما فرمود نابود کردن هستی خیالی و پایدار ساختن وجود حقیقی عرضکرد واضحتر بفرمائید فرمود دریدن پردههای ستر از غلبه سر عرضکرد آشکارتر بفرما فرمود کشش احدیت بصفه توحید از غلبه ستر و فرمود نور درخشانیست که از طرف صبح صادق قدیم بر هیكله‌های توحید میدرخشد تا آنکه فرمود چراغ انیت را خاموش کن که صبح حقیقت دمید.

۲- ابن میثم مینویسد ربّانی منسوب برب و بر خلاف قاعده بدین وزن استعمال می شود و مراد بدان کسی است که عارف بخدا باشد و در وجه تسمیه آن گفته اند نظر باینکه آنان صغار از علوم را پیش از کبار آنها بتربیت یافتگان خود می آموزند و یا بنحو شایسته ای بمصالح علمی می پردازند ایشان را ربّانی خوانده اند.

میکنم و رایگان بدو تفویض می‌نمایم لیکن کسی را نمی‌بینم که ودایع خود را بدو بسپارم بلی هستند افراده‌فهم و باخردی که ممکنست ودیعه‌های گران‌بهارا بپذیرند لیکن چه چاره‌سازم آنان یمین نیستند بلکه دست‌خیانتشان از امانتشان فراتر است چنانکه دین را برفع دنیای خود بکار می‌برند و با اتکاء نعمتهای الهی علیه بندگان او قیام میکنند و براهین محکم او را علیه دوستان او بکار می‌برند و گاهی شخص مطیعی که ممکنست متحمل ودایع و اسرار مکنون من باشد پیدامی‌شود لیکن اهل دقت و تأمل نمیباشد ممکنست در برابر کوچکترین شبهه‌ای که در دل او پیدا شود نتواند استقامت کند و بالاخره از پای درآید و اسرار فاش شود و بدست نااهل افتد. بهمین جهت نمی‌توان کلید این خزانه پرارزش و بی‌نظیر را بدست این و آن داد.

گاهی هم باشخصی تصادف می‌کنیم که خواهان حقیقت و حافظ ودیعت بشمار میرود لیکن هنگامی که با دیده دقیق بدو توجه می‌کنیم می‌بینیم او هم گرسنه لذائذ دنیوی است و در برابر شهوات سهل‌الانقباض و رام گردیده لذت است و بیا بجمع آوری مال و ذخائر دنیوی پرداخته این دو دسته نیز از افرادی نیستند که بتوانند امور دینی و اسرار ودایع را محافظت کنند و گنج با آورده را بدون هیچ آسیبی باهانش برگردانند بلکه اینان بچارپایان علفخوار شبیه‌ترند. و از همین جا است که روح علم و حقیقت بامرك حاملش می‌میرد ،

پس از آن علی علیه السلام که همواره پناهگاه محکمش خدا و توجش بحضرت او بود در اینجا با استمداد از جناب کبریائی او روی سخن بجانب کمیل معطوف داشت و با کلمه اللهم شروع بسخن کرده فرمود: گفتم شخص شایسته‌ای که بتواند ودایع و اسرار ما را نگهداری نماید پیدا نمیشود لیکن در تعقیب این بیان استدراک کرده می‌گویم ولی سرزمین پنهان‌ور الهی خالی از حجت او که همواره اسرار خدا را حفاظت میکند و احکام دین را با استوارترین برهانی برای مردم بیان می‌نماید نمیباشد اینك حجت قائمی که تا اندازه‌ای وصف او ذکر شد یا ظاهر است و دست

همگان بدامن پرفیض او میرسد و یا مستور و خائف از دشمنانست و بر خداست که چنین حاجتی را در عالم وجود مأمور بدارد تا حجج و بینات او عاقل و باطل نماند. و باید متوجه باشید چه بسیار فرقت میان حجت خدا که بجز او توجیهی ندارد و برای غیر او و بر خلاف انتظار او قدمی بر نمیدارد و آنان که همواره همت بر آن گماشته اند تا از لذائذ و شهوات دنیا بهره مند شوند و دین را بدنیا بفروشند و در اندیشه گره آوری مال دنیا باشند.

سو گنبد خدا حجج الهی که بنحو اجمال معرفی شدند عددشان کم و منزلتشان رفیع است و آنها هستند که حضرت کرد گاری، براهین و بینات محکم خود را بنیروی آنان تقویت میفرماید تا هنگامی که ایشان همه امانات الهی خود را به همعنان خود سپرند و تخم این شجره طیبه را در سرزمین دلهایشان آبیاری نمایند و از اوصاف خاصه آنانست که علمشان لدنیست و بیکدفعه درهای علوم برویشان گشوده می شود و با بینائی کاملی آنرا بکار میبرند و با روح یقین بدان متوجه میگردند و اموری را که دیگران از تحمل آن عاجزند و دشوار میدانند آنها بسادگی از کلیه پیش آمدهای آن استقبال میکنند و با آغوش گشاده ای آنها را بر خود هموار میسازند و از هر چه مردم نادان میگریزند آنها بر عکس دیگران الفت میگیرند و بانو عروس دنیا بابد نهانی ملاقات میکنند که ارواحشان آویخته بمحل اعلی و فوق نعم دنیاست اینان خلیفه های خدا در زمین او و دعوت کنندگان بدین او هستند. آه آه چقدر علی مشتاق ملاقات آنهاست.

حضرت سجاد علیه السلام : سو گنبد خدا اگر ابوذر (۱) از دل سلمان بساخر

۱- ابوذر نامش جنذب و پدرش جناده و بعنوان ابوذر شهرت دارد و یکی از ارکان اربعه میباشد که پس از رسول خدا «ص» مرتد نشدند و بتمام ناگواریها و شکنجه ها صبر کردند ابوذر در عصر خلافت عثمان بر بنده تبعید شد و همانجا بحال غربت بسر برد تا سال ۳۱ یا ۳۲ هجری وفات یافت و دیدار از دنیا و طالبان رو سیاه آن بست (رضوان الله علیه) احادیث بسیاری درباره عظمت او از مصادر وحی صادر شده پیغمبر

میشد (۱) او را می‌گشت با آنکه رسول خدا ﷺ میان ایشان برادری برقرار کرده بود اکنون چه توفعی از دیگران داری.

همانا دانش دانشمندان سخت و سخت نماست و بجز فرشته مقرب خدا یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی که طلای قلب او بخوبی از بوته امتحان در آمده دیگران از تحملش عاجزند.

و از آنجا سلمان را در ردیف علما قرار دادم که او از ما خاندانست بهمین مناسبت وی را بدانشمندان الهی نسبت دادم.

مؤلف: مراد حضرت سجاد عليه السلام از علمائی که در فرمایش خود آنانرا بسمت مذکور معرفی فرموده دانشمندان نیست که علم آموخته و کسب معرفت و حکمت نموده و عالم و عارف و حکیم واقعی گردیده نه جمعیتی که الفاظی فرا گرفته و اصطلاحاتی اندوخته و خود را پابند زن و بچه و اهل و اولاد نموده و بدیشان سرگرم شده‌اند.

در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله نظیر بیانیه امام سجاد عليه السلام را فرموده: سلمان از ما اهل بیت است و در همان حدیث اضافه نموده،

اگر ابوذر از آن گنج حکمتی که در دل سلمان نهفته شده اطلاع داشته باشد او را تکفیر میکند.

فرموده آسمان بر کسی چون ابوذر سایه نینداخته و زمین راستگوتر از ابوذر بر پشت خود ندیده او تنها میمیرد و تنها بسر میبرد و تنها مبعوث می‌شود و تنها وارد بهشت میگردد.

۲- سلمان نامش بهروز و از خواص اصحاب رسول خدا «ص» و از ارکان اربعه بود و تقرب بی‌اندازه بخاندان پیغمبر داشته بعدی که پیغمبر فرمود سلمان از ماست و در عهد ولایت حضرت امیر حکومت مدائن را داشته و همانجا وفات یافته و خود امیر المؤمنین متولی تفسیل و تکفین او شدند و از احفاد او حکیم سوزنی سمرقندی شاعر معروف متوفی بسال ۵۶۱ هجری است.

و در روایتی: اورا میکشد.

حضرت سجّاد علیه السلام همین مضمون را در طی اشعاری گوشزد فرموده:
 انّی لا کتم من علمی جواهره
 کیلا یری الحق ذوجهل فیفتنتنا
 رقد تقدّم فی هذا ابو حسن
 الی الحسین ووصی قبله الحسن
 یارب جوهر علم لو ابوح به
 لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا
 و لاستحل رحال مسلمون دمی
 یرون اقبیح ما یاتونه حسنا

همانا من که امام سجّاد گوهرهای گرانبهای دانشم را مستور میدارم و رموز دقائق و اسرار حقائق آنرا که نادان کور باطن از آنها بی اطلاع و دست ذهن از دامن آنها کوتاه است میپوشم تا چشم جاهل بدان گوهر پر بها نیفتد و دست طلب بدامن ما دراز نکند که ما را بقتنه دچار سازد. خیال نکنید این عمل ویژه من بوده پیش از من هم این موضوع را علی علیه السلام بفرزند بزرگوارش امام حسین علیه السلام و پیش از آن بنور دیده اش حسن علیه السلام توصیه کرده است آری چه بسا اگر پرده از اسرار علم بردارم و صدف این در پر بها را چاک زخم دربار من خواهند گفت که توهم بت پرستی. (۱)

از این بالا تر که دسته ای از مردان مسلمان خون مرا حلال میدانند و این عمل زشت را از بهترین کارهای پسندیده خود بشمار می آورند.
 حضرت با قر علیه السلام: مردم مانند چهارپایانند مگر اندکی از مؤمنان.

۱- بد گهر را علم و فن آموختن	دادن تیغ است دست راهزن
تیغ دادن در کف زنگی مست	به که آید علم ناکس را بدست
علم و مال و منصب و جاه قران	فتنه آرد در کف بد گوهران
مال و منصب ناکسی کارد بدست	طالب رسوائی خویش آمده است
یا کند بخل و عطاها کم دهد	یا سخا آرد بنا موضع نهد
حکم چون در دست گمراهی فساد	جاه پندارید و در چاهی فتاد
احمقان سرور شدستند و ز بیم	عاقلان سرها کشیده در کلیم

مولوی رومی

مؤلف: مؤید و مصدق بیانیه حضرت باقر علیه السلام آیه شریفه است: ام تحسب

ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا (۱)

حضرت صادق علیه السلام فرمود: امر ما خانواده سر پنهان در سر توأم با پیمانی نهفته شده کسی که پرده آن را بدرد خدا او را ذلیل میسازد.

ایضاً: امر ما خانواده سر پنهان در سر پست و سر سر نماست و سری است که بجز سر کلیدی ندارد و سری است بر قرار و سر پوشیده بسر دیگر است. ایضاً: امر ما حق و حق است و آشکار است و باطن ظاهر است و باطن باطن است و همان امر حق، سر است و سر سر نماست و سر مستور بسر است

ایضاً: تقیه دین من و دین پدران من است کسیکه بتقیه توجه نکند دین ندارد.

۱- آیه ۴۳ سوره فرقان خدا بمتعال در این آیه شریفه پیغمبر اکرم ص را اخبار

میکنند؛ از حال مردم معاصرش که نحوه زندگی عبادی ایشان بجه کیفیت است و این مردم بیش از این لیاقت ندارند که در راه هدایتشان جانفشانی و پافشاری نمایی زیرا آنها افرادی بودند که هر گاه درخت و سنگی خوش آیند پیش چشمشان می آمد پرستش آن قیام میکردند آیاتو اکثر ایشانرا شنوا یا خریدمند میدانی یا آنکه ایشان مانند چهار پایان بلکه گمراه تر از آنها هستند زیرا جهالت چهار پایان بجائی ضرر ندارد لکن جهالت ایشان موذی و مضراست زیرا مردمیکه از پرستش سنک و چوب خودداری نکنند از ایشان چه توقع دیگر نیست. علی بن ابراهیم مینویسد هنگامی هزینه زندگی بر قومی سخت شد از مکه بیرون رفته باطراف پراکنده شدند در نتیجه به درخت و سنک زیبائی میرسیدند آنرا می پرستیدند و شتران برای آنها قربانی میکردند و از آنها استشفاء می طلبیدند و آنها را بنام سمد صخره (سنک مبارک) میخوانند تا روزی گذار مردی بر یکی از آنها افتاد دید رو باه بر آن بول میکند متغیر شد و گفت: ورب یبول الثعلبان برأسه لقد ذل من بالک علیه الثعالب خلاصه اینکه: گمراه است رو باهی که بر او رو باه بشاشد.

با این بیان امام صادق علیه السلام کتمان سر را واجب نموده است. ایضاً: با مردم طوری آمیزش کنید که اطلاع از آن دارند و آن را برای خود آئین قرار داده‌اند و هرگاه امری مورد انکار ایشان قرار گرفت بحال انکارشان واگذارید و آنانرا علیه ما و خودتان وادار مسازید همانا امر ما دشوار و دشوار نماست و بغیر فرشته مقرب یا پیمبر مرسل یا بنده مؤمنی: که طلای دل او از بوته امتحان بخوبی در آمده باشد و دلش بنور ایمان روشن گردیده است دیگران تاب تحملش را ندارند.

فصل سوم

در فصل پیش بطور فهرست معلوم شد که علم بدو بخش تقسیم شده علم دنیا و علم آخرت و علم آخرت نیز بدو دسته بخش گردیده قسمی ذاتاً مورد توجه و دسته دیگر علمی است که باید آن را بکار بست تا بدینوسیله بعلم مقصود لذاته موفق گردیم. اینک فصل سوم را برای قسم دوم درباره آن گفتگو میکنیم. میگوئیم این بخش از علم آخرت نیز بدو قسمت تقسیم شده علم اخلاق و علم شرایع. علم اخلاق عبارت از علمی است که بکمک آن از حالات مختلف قلب اطلاع حاصل می‌شود. و اما احوال مختلف قلب برخی از آنها محمود و پسندیده است مانند صبر، شکر، خوف، رجاء، تسلیم، رضا، تقوی، قناعت، سخا، عفو، احسان، حسن ظن (خوش گمانی) حسن معاشرت، اداء امانت، راستی، اخلاص، معرفت منت خدا (یعنی در تمام احوال خود را رهین منت خدا بدانند).

بالاجمال انسان عالم و دانشمند بایستی بطور کامل و کافی پی بحقایق این احوال ببرد و حدودشان را در نظر داشته باشد و اسبابی که ممکن است بوسیله آنها احوال مختلف فوق‌الذکر را بدست آورد مهیا سازد و نتایج و علامتهای هر يك را بشناسد و متوجه باشد هر گاه ضعف و ناتوانی در یکی از آنها پیدا شد بچه وسیله‌ای معالجه نماید تا در نتیجه در این بخش از عمل آخرت نیرو بدست آورد و قوی شود. وعده دیگر از حالات مختلف آن مذموم و قبیح است و آنها عبارتند از ترس فقر،

خشمگینی در برابر امر مقدر، خیانت، کینه، حسد، غش، برتری جوئی، ثنا جوئی، دوستی ماندن در دنیا برای شهوت رانی خودخوانی، ریا، غضب، ذلیل خواستن دیگران، دشمنی، بغض، طمع، بخل، رغبت بمال و جاه دیگران، مباحات، کفران نعمت، تعظیم ثروت و تمندان، تحقیر فقیران، فخریه، تکبر، رغبت کردن بچیزی از راه معارضه، سر بلندی و تکبر از پذیرش امر حق، تعقیب امر بی فائده، حب پر گوئی، لاف زدن، چرب زبانی، عجب، عیب خود را ندیدن و بعیب دیگران پرداختن نامحزون گذاردن قلب، نهر اسیدن از مخالفت های قلب بی اندازه کمک بنفس اماره کردن وقتی که ذلیل شود، دست برداشتن از همراهی بحق، انتخاب رفیق ظاهری برای عداوت سّری، ایمنی از مکر خدا در آنچه از او سلب شده، پشت گرمی بر اطاعت، مکر، ناراستی کردن، خدعه، آرزوی دراز، تاریک دلی، سخت دلی، خوشحالی بدنی، اندوه برفوت شده، انس با مخلوق، وحشت از مفارقت آنها مگر برای تأیید با مردینی، ستم، سبکی، عجله، بی حیائی، نامهربانی.

کلیه صفات قبیحه قلب که ذکر شد و در محل خود اسم برده شد درخت های فحشاء و منکر را در سر زمین دلها نمو میدهد و کارهای مخالف با شرع را آبیاری میکنند و از آن طرف صفات ممدوحه قلب که معنی ضد با صفات نکوهیده آنهاند منبع طاعات و سرچشمه خیرات اند.

و اما علم آخرت: عبارت از علمی است که آدمی حدود امور مزبور را متوجه باشد و حقایق و اسباب آنها را بداند و نتایج آنها را در نظر بگیرد و در پی علاج آنها بر آید و مسلماً اگر کسی اهلیت چنین علمی پیدا کند بر اوست که از تمام مذکورات کاملاً کسب اطلاع نماید و اگر حوصله اش و فائز کند که یکان بیکان آنها را مورد دقت قرار دهد بقدری که از عهده اش ساخته است تحصیل کند که لایکلف الله نفساً الا وسعها (۱) خدای متعال هر کسی را بفرخور استعدادش تکلیف نموده است. و علم شرایع علمی است که بوسیله آن انسان مسلمان و متشرع میتواند از کیفیت

عبادات مشروعه و مکلفه دین اطلاع پیدا کند و با توجه بدان علم بفهمد طهارت (وضو، غسل، تیمم) چیست و نماز را چگونه و در چه وقت باید انجام داد، زکوة را بچه کس و چه مقدار و از چه چیز باید بمسئتحقش رسانید، روزه را از چه ساعت و تا چه ساعت و در کدام وقت باید گرفت، حج یعنی چه و در چه وقت باید انجام داد، جهاد یعنی چه و با چند طائفه باید جهاد کرد، امر بمعروف و نهي عنکر چیست و شرائطش چند است، نهی از منکر و معنی آن را بداند و بالاجمال اسرار یک بیک از مذکورات را مورد توجه قرار دهد و نیز در تجارات و مکسب احکام حلال و حرام و حدود آنها را بطوریکه شرع مقدس اسلام دستور داده رعایت نماید و در معاملات متوجه باشد خرید و فروش چگونه و با چه کسی بنماید، ربا نگیرد، بچه کسی وام دهد و از چه کسی وام بگیرد و شرائط آن چیست، اجاره و شرائطش را رعایت کند، شرکت در چه چیز و با چه کسی باید باشد، امور کشت و زرع و شرائط مزارعه را بداند و گروگان و مال گروی بچه نحوی باشد، ضمانت و شرائط آنرا بداند، از کفیل و امور مربوط بکفالت، وکالت و شرائط آن، امانت اطلاع داشته باشد، و حدود اقرار و صلح و بخشش و خیرات و امور زناشویی و طلاق و نحوه تقسیم ارث را مراعات کند. حدود شرعی در خصوص مخالفین و غیر ایشان، و تنبیهات برای متجاوزین، قصاص از قاتل و امثال آن، دیه بدن و حیوان، طریقه غسل و کفن و دفن و تشییع جنازه، و امور مربوط باموات، آداب خوردن و آشامیدن، لباس پوشیدن، سکونت در منزل، احوال پرسی از اقرباء و دوستان، مهمانداری، استعمال بوی خوش، طریقه حرف زدن با افراد، وظائف برادری با مسلمانان، آمیزش بادیگران مسافرت و زمان حرکت، و توجه بحقوق اسلامی و امثال اینها که مفصلاً در کتب مربوطه یادآوری شده است مراعات نماید. و هر یک را در موقع خود اجرا نماید.

و این علم شرایع که بخش دوم علم آخرتست مانند علم اخلاق واجب عینی است و مسلماً انجام چنین واجبی در خور احتیاج و باندازه فهم و توانائی افراد عالم میدانست و اگر شخصی بخواهد در باره این مطالب بمجال استنباطی آن بپردازد

و روی میزان مربوط بخودش فتوی دهد یا قضاوت کند واجب کفائی خواهد بود .
تا بحال فهرستی از مطالب فوق و مورد بحث هر يك از دو علم اخلاق و شرایع
را بیان کردیم اینك باید بدانیم از چه راهی میتوان باین دو علم دست پیدا کرد
و طریقه تحصیلشان چگونه است .

اگر بموضوعاتی که ذیلا تذکر میدهم توجه کنید و آنها را دقیقاً مورد
تأمل قرار دهید نحوه تحصیل علم اخلاق و شرایع را خواهید فهمید و این سخن را
هم بعنوان یادآوری برای همیشه از ما بشنوید : « از راه هدایت یافتگان بروید و از
خواستهای شهوانی جاهلان تبعیت نکنید . »

فصل چهارم

در فصل سوم بحث اخلاق و شرایع و امور مربوط بدانها را تا اندازه ای
متذکر شدیم اینك در فصل حاضر میگوئیم .
هر يك از علوم سه گانه آخرتی را اصطلاحاً علم دین و علم فقه و آموختن
آنها را تفقه در دین مینامند .

قال الله تعالى : فلولوا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فی الدین ولینذروا
قومهم اذا رجعوا الیهم لعلمهم یحذرون (۱)

(۱) آیه ۱۲۱ سوره توبه مرحوم مؤلف ذیل این آیه مینویسد جمعی حضور حضرت
صادق (ع) شرفیاب شده عرض کردند دسته ای میگویند پیغمبر (ص) فرموده « اختلاف امت
من موجب رحمت است فرمود راست گفته اند کسی عرض کرد هر گاه اختلافشان رحمت
باشد معلوم میشود اجتماعشان موجب شکنجه و عذابست پاسخ داد چنین نیست که تو
و آنها فهمیده اید بلکه مراد پیغمبر اشاره به آیه فلولوا نفر است و بالاخره آنحضرت
مردم را بحکم این آیه شریفه بجانب خود دعوت کرده تا مسلمانان بسوی آنحضرت
بیایند و احکام دین را یاد بگیرند بمنظور اینکه چون بشهر خود برگشتند کسان
خود را از عذاب خدا بترسانند بنا بر این معلوم می شود مراد از اختلاف امت بیرون
آمدن از شهر و دیار است نه اختلاف دینی چه آنکه دین یکی است و قابل اختلاف
نمی باشد .

چرا از مردم گروه معدودی قیام نمی‌نمایند و از منزل خویش و کنار پدر و مادر و اقرباء دوری اختیار نمی‌کنند و بدیار دیگر کوچ نمی‌نمایند تا علم دین و آئین احکام اسلامی را بیاموزند که چون بشهر خود برگردند و با کسان و خویشاوندان خود ملاقات نمایند آنها را از عذاب خدا و ترک اوامر و انجام نواهی او بیم دهند تا آنها بهراسند و گرد مخالفت‌های شرعی نگردند.

حضرت صادق علیه السلام اصحاب خود را توصیه می‌کرد دومی فرمود: بروید علم دین و احکام حضرت سید مرسلین صلی الله علیه و آله را یاد بگیرید و دستورات آنحضرت را زیر پا مگذارید و نسبت بدانها جاهل مباشید زیرا هر کس در راه دین خدا تفقه نکند فردای قیامت مشمول شفقت و رحمت خدا واقع نمی‌شود و عمل خالصی برای او نخواهد بود.

ایضاً: بسیار مایل هستیم که بر سر یاران من تازیانه زنند تا حلال و حرام خدا را بنحو شایسته‌ای یاد بگیرند.

ایضاً: نشانه دروغگو آنستکه وقتی بانو نشیند از اخبار آسمانی و شرق و غرب عالم بتو اطلاع می‌دهد و چون از حلال و حرام خدا از او پرسشی کنی در پاسخ تو درماند و اطلاعی نداشته باشد.

و احادیث دیگری که همه بدین مضمون است درباره اهمیت تفقه در دین وارد شده است.

پس از آنکه موقعیت تفقه دین از نظر کتاب و سنت دانسته شد اکنون می‌گوییم تفقه در دین عبارت از اینست که انسان مسلمان بدینوسیله نیروی بصیرتی پیدا کند و مسائل دینی علمی و عملی و ظاهری و باطنی که متعلق بعبادات یا معاملات واجب یا مستحب است یا در ردیف آداب اسلامی بشمار می‌آید بخوبی بیاموزد.

در اینجا غرض فعلی ما درباره واژه تفقه و اطلاقات آن نیست بلکه منظور ما کیفیت تحصیل علم فقه و آموزش احکام اسلامی است چه سلیقه‌های متفقین در

خصوص تفقه در دین مختلف است باندازه اینکه بزرگان این فن حیران مانده و سرگردان شده‌اند: ما در این کتاب بیاری خدای متعال پرده از روی این مشکل برداشته و کمیت مطلب را در میدان انکشاف بجولان در می‌آوریم تا جای هیچ شك و شبهه‌ای باقی نماند.

اکنون می‌گوئیم: مردم معاصر با حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که در صد علم بر می‌آمدند و میخواستند بدینوسیله عزت در جهان را بدست آورند با همتی تمام عزم حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مینمودند قطع مراحل میکردند تا راحله خود را در کنار خانه آن حضرت میخواستند و خود خدمت آن جناب شرفیاب شده زمین ادب میبوسیدند و حضور آن یگانه عالم وجود زانو میزدند و مسائل و مهمات دین خود را از آن حضرت میپرسیدند آنجناب هم پاسخ آنان را بنحویکه از حضرت کردگار وحی گرفته بود میفرمود.

لیکن مردم پس از رحلت آن حضرت بدو دسته تقسیم شدند:

دسته‌ای در تعیین امام به اجماع زور متکی شده و در عقائد و احکام از متشابهات پیروی میکردند، و بمحکمات نیز توجهی میداشتند، و در این عمل بیشتر جنبه فتنه و فساد را مراعات میکردند، و بتأویلات نفسانی متوجه بودند، و پیش از آنکه دلیل محکم و دندان شکنی بدست آورند مدلول آنرا منظور نظر قرار داده پیروی از آن قیام میکردند. و آنان یاران ابوبکر بن ابی قحافه تیمی و عمر بن خطاب عدوی و دیگران بودند که پایبای آنان حرکت میکردند و فائل باجتهاد بودند، و در تمام امور اسلامی از آراء خود پیروی میکردند، و مردم را بآئین خویش میخواندند در نتیجه آرائشان تغییر می‌یافت، و علمائشان پرچم اختلاف بر می‌افراشتند، و بغیر از گمان‌های فاسد و خواهش‌های نفسانی راه دیگری نمی‌یابیدند. و مقصودی جز دروغگوئی نداشتند

این دسته از مردم که تا اندازه‌ای بوضعشان آشنائی پیدا کردید دو صنفند:

صنفی مجتهدند و صنفی مقلد.

اینک هر دو صنف را بدین خلاصه توضیح میدهم:

صنف مجتهد از نامبردگان آنهائی هستند که در خصوص تفقه آن اندازه میکوشند که در نتیجه تحصیل ظن نموده و آن را در علوم دینی اصلی و فرعی بکار برند و قوانینی را که خود وضع کرده و بدست خود بنیان گذاری نموده اند در مواردیکه محل احتیاج مردم است بکار برند و بدینوسیله متشابهاات احکام را استنباط نموده و از این راه هم کمکی داشته باشند.

صنف مقلد بطور کلی راحت و نحوه تفقهشان منحصر است باحکامی که از مجتهدین خود اخذ میکنند و از نظریات استنباطی آنها بطور مستقیم یا غیر مستقیم استفاده مینمایند.

گفتیم پس از رحلت شخص اول اسلام حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نحوه تفقه مردم عوض شد و بالاخره دو دسته شدند دسته ای متکی به اجماع و پیرو آراء فاسده خود بودند چنانچه مجملا اشاره شد.

فرقه دوم که بهمان میزان توضیح میدهم و میگوئیم: اینفرقه مردمی هستند که در تعیین امام به اجماع و رأی توجیهی ندارند و در این خصوص از تنصیص الهی کمک می گیرند و در عقائد و احکام بمحکمات تنها میپردازند و از آنچه وحی و تنزیل بدیشان دستور داده پیروی مینمایند و همواره اوقات از موضوعاتی که موجب گمراهی خود و دیگران میشود دوری میجویند و اینان یاران علی بن ابی طالب علیه السلام اند درباره هر حکمی که بیان میکنند و هر نحوه اظهار عقیده ای که ابراز میدارند تابع نص بخصوص و تسلیم دست توانای رهبر معظم خود میباشند و متوجه و معتقدند که پیشوای بزرگ ایشان احکام هوائی و مطابق با خواهش های نفسانی ابراز نمیدارد و هر بیانیه ای را که بدیشان اعلام میدارد همان است که از سرچشمه علم خدا و رسول نیرو گرفته و آنان هم خود را بحکم قرآن مطیع و فرمانبردار او میدانند.

« قال الله تعالى : فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون » (۱) آنچه را که نمیدانید از مردمی بپرسید که آنان اهل قرآن و از خاندان اویند.

ایضاً : یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم (۲) ای مؤمنان از خدا و رسول و صاحبان امر پیروی کنید در عین حالیکه گفتیم پیروان علی (علیه السلام) در احکام اسلامی پیرو نص بخصو صند باز هم می بینم دسته ای از متأخران اصحاب ما از اجتهاد خود پیروی می نمایند و بتدوین علم اصول می پردازند و در این موضوع که در ردیف فضول از کمالات بشمار می آید جِدّ فراوانی ابراز میدارند برای اهمیت شبهه ای که از دست ناپاک مخالفین ایشان در میان شان ظهور یافته . چنانچه همین معنی را در کتب خود نگارش داده ایم . وهم می توان گفت سبب پیدایش علم اصول در میان فقهاء شیعه نخست محض مصلحتی بوده که آنان در نظر داشتند و در موضوع فقهائی بکار میبردند و در نتیجه با مخالفان خود مماشاة و همفکری میکردند تا بآنان اطلاع دهند و عملاً ثابت کنند که دقایق علمی و مسائل فکری هم در میان ایشان رائج و دستشان از خرمای نخیل آنها کوتاه نیست . (بکتاب عمدة الاصول شیخ طوسی و . . . مراجعه فرمائید) اخیراً همین شبهه در میان متأخران اهمیت بسزائی پیدا کرده و جایگاه عظیمی از نظر فقهاء بدست آورده است.

در هر صورت علم با جتهاد و تدوین علم اصول زیبایی بمنزلت رفیع و جایگاه منیع اعلام شیعه ندارد و نمیتوان آنانرا از این طریق ملحق بدسته اول و فرقه نخستین دانست بلکه باید برآستی دامن آنان را از لوث چنان عقیده ای پاک دانست و هیچگاه در حق آنان نظر سوئی نداشت چه آنکه گروه عالمان شیعه حق بزرگی بر فرقه ناجیه جلیله شیعه دارند زیرا اینان بودند که بر اثر مساعی جمیله خود مذهب حق جعفری را ترویج کردند و پرچم پایدار آن را بر فراز هر مرز و بوم باهتزاز در آوردند و حجاب تقیه را از گونه بسیاری از عباد و بلاد برداشتند.

۱ - سوره نحل آیه ۴۲ .

۲ - سوره نساء آیه ۵۹ .

خدا ایشان را از ما پاداش نیک دهد و روز رستاخیز آنان را با رهبران بزرگ خود همنشین گرداند.

این گروه ثانوی که تا اندازه‌ای عقائد و نحوه تفقهشان نمودار شد تا وقتی که دسترسی بامام خود داشته باشند و درك حضور امام برای ایشان میسر گردد در تقفه و امور دینی خود از محضرانور امام بهره‌مند می‌شوند و اینان دو صنفند: بصیر و مستبصر (بینا و بینانما) بعبارت دیگر فقیه و متفقه، یا خاصی و عامی و اگر بخواهید می‌توانید آنانرا بنام مجتهد و مقلد بنامید زیرا نزاع لفظی در میان نیست.

از این پس دو دسته مزبور را بنحوی که حق پایمال نشود و حجاب نفاق و اختلاف پدید نگرند معرفی نموده می‌گوئیم.

بصیر از این عده بکسی گفته می‌شود که دارای فهم و درك رسا بوده و قوه قدسیه باو اعطا شده که بکمک آن میتواند احکام الهی را استنباط نماید و از دنیا و زخارف آن اعراض کند چنانکه تمام هم و غم خود را صرف آنها نکرده باشد و نحوه تفقه از نظر او بدین میزانست که از محکّمات کتاب الهی و سنت سنیه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام پیروی نماید و در خصوص احادیث که کمر تبعیت از آنها را می‌بندد متوجه است که احادیث صحیحه را همواره مورد عمل و مدرك کار خویش قرار دهد و مطالبی که ناگزیر باید بدانها اعتقاد داشته باشد و آنها را بنحویکه شریعت اسلام واجب گردانیده بکار بنده از احادیث مزبور استفاده کند و در این زمینه از نعمت خدادادی عقل و واردات ذهنی خویش که بر اثر اعمال صالحه و دل روشن از اخلاق پاک منور شده کمک بگیرد و اینکه گفتیم از همکاری عقل برخوردار شود برای این است که عقل نعمت شریف و بزرگی است که خدای دادگر بانسان مرحمت فرموده بطوری که اگر پای عقل در میان نبود راه شرع دانسته نمیشد و کسی بدان شاهراه هدایت نمی‌گردید و میتوان عقل را شرع باطنی دانست و شرع را عقل خارجی که هر دو بکمک یکدیگر می‌پردازند و دست بدست داده چنان بانجام دادن وظیفه خود مشغول می‌گردند که گویا هر دو

متحداند .

در حدیث است که بنده عبادتگر از عهده انجام وظیفه عبادتی هنگامی برمی آید و مأموریتش را وقتی بانجام میرساند که بنیروی عقل اتکا نماید و متوجه بدان باشد ربر کمیت عقل قرار گیرد و مسلماً همه عبادت پارسایان و عابدان مساوی با بندگی فرد عاقلی نیست و مردم با اندیشه خردمندند (۱) و تصورمکن که مؤمنین بر گزیده و خواص آنان بر اثر گفتگوهای متکلمین و دلیلهای مجادلین بخدای متعال ایمان آورده و حلقه بندگی او را بگوش خویش

(۱) حدیث مزبور قسمتی از فرمایش پیغمبر (ص) است که در کافی روایت شده و هم در آن کتاب می نویسد : سلیمان دیلمی حضور حضرت صادق (ع) از عبادت و دین و فضل شخصی تعریف کرد حضرت پرسید اندازه عقل او چقدر است عرضکرد نمیدانم فرمود متوجه باش ثوابی که در برابر عبادت عابدان معین شده بانداره عقل آنهاست آنگاه این حکایت را اضافه فرمود: مردی از پارسایان بنی اسرائیل در یکی از جزیره های سبز و خرم بعبادت پرداخته بود گذار یکی از فرشتگان بوی افتاد از بندگی او بخود آمد عرضکرد برورد گارا مرتبه پاداش او را بمن نشان ده و قتیکه صحیفه پاداش او را ملاحظه کرد بسیار کم دید در شگفت ماند این عابد و این عبادت و این مقدار قلیل از اجر خدا فرمود با وی مصاحبت کن فرشته بصورت آدمی در آمده حضور عابد رسید وی پرسید تو کیستی پاسخ داد مقام پارسائی ترا شنیده پیش تو آمده ام تا زمانی بهمقدمی تو بعبادت خدا مشغول شوم آن روز را با وی بسربرد فردا بعابد گفت همانا مکان دلکشی انتخاب کرده ای که جز برای عبادت برای امر دیگری شایسته نمی باشد عابد پاسخ داد این محل سرسبز و دلکش را که ملاحظه میکنی تقصی دارد که از نزهت آن کاسته است پرسید عیبش چیست گفت نقصش آن است که خدای ما چارپائی ندارد اگر خری میداشت و ما او را در این جزیره میچرانندیم در کمال همپایه نداشت برای اینکه اینهمه علوفه در این سرزمین نابود می شود فرشته گفت خدا خر ندارد گفت آری سخن من همین جاست که اگر خر میداشت اینهمه علوفه ضایع نمیشد خدا بفرشته وحی فرمود دیدی مرتبه او را همانا ما او را باندازه عقلش ثواب میدهیم .

آویخته‌اند و بروز جزا اعتقاد پیدا کرده‌اند هیئات هیئات چنین نیست بلکه آنان خدای متعال را بکمک عقل و شرع شناخته و از نور داخل و خارج که بمشابه نورچشم و درخشندگی خورشید است امتزائه نموده‌اند و این همان نوری است که پروردگار عظیم الشان بدان اشاره فرموده است:

قال الله تعالى: يكاد زيتها يضيء، ولولم تمسه نار، نورعلی نور (۱) آنقدر روشن است و درخشندگی دارد که نزدیکست روغن آن بدون اصابت آتشی درخشندگی یابد آری نوری بر فراز نور است.

یعنی نور عقل و شرع است که بکمک یکدیگر این چنین درخشندگی ایجاد نموده‌اند.

حدیث: بهره‌مندی از دانش و استفاده از آن از آموزش بسیار نیست بلکه دانش نوریست خدادادی در دل هر کسی که ذات اقدس اراده هدایت او را فرماید می‌افکند.

پس بصیر نامبرده هر گاه حجاب حکم از پیش چشم او برداشته شود چنانکه شك و شبهه‌ای برای او برجا نماند و تردیدی نداشته باشد همان حکم را مورد عمل قرار میدهد و خدا را سپاسگزاری می‌نماید و اگر اتفاقاً امر بر او مشتبه شود بهیچوجه از خود اظهار نظری نمیکند بلکه در اینخصوص از فرمان خدا و امام منصوب از ناحیه او پیروی می‌نماید و عمل با احتیاط میکند و فتوای صریح نمیدهد. از حضرت صادق عليه السلام: بدانید هر گاه حکمی برای مسلمانان اظهار کنید که آن را از ما نشنیده باشید بضرر شما تمام می‌شود.

ایضاً: هر گونه اطلاعی که از این خانواده بهره‌ور نگردیده باشید باطل و نابود است.

بنا بر این فقیه بصیر قاعده کلیه‌ای که مسلم و مسموع از مصادر وحی نمیباشد از پیش خود اختراع نمیکند زیرا اگر چنین قاعده‌ای تنظیم نماید آتش اختلاف را

دامن زده و مردم را در خصوص احکام دینی حیران میسازد مانند قاعده حجیت خبر واحد یا عدم حجیت مطلق آن وقواعد دیگری که بنام اصول الفقه نامیده شده و مورد نزاع است و تا بحال تنازع اعلام اصولی درباره هر یک از آنها پایان نیافته است بلکه بایستی در هر مسئله مهمی که مورد توجه قرار میگیرد روایت مخصوص آنرا که شایسته اتکاء بآنست جستجو کند و تا هنگامیکه اطمینان حاصل نکرده از فحص درباره آن کوتاهی ننماید و راجع بحکم متشابه بغیر از محکومیت بتشابه که لازم آنست حکم دیگری ننماید یعنی متشابه را محکم قرار ندهد و تأویل نکند و مانند کسی که دلش از آئین حق الهی خالی و تاریک است حکم به احد الطرفین ننماید برای اینکه خدای متعال امور را بسه دسته تقسیم نموده چنانکه در همین معنی در حدیث نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شده است که فرمود: امور سه قسم اند:

امریست که دلالت و هدایت آن آشکار است باید پیروی شو

امریست که گمراهی آن مسلم است بایستی اجتناب شود

و امری متشابه است که بایستی حکم آنرا موکول بفرمان خدا و دستور راسخان در علم که از تأویل آن با اطلاعند قرار داد.

پس با توجه بحکم الله که بسه دسته مزبور تقسیم شده چگونه ممکن است آنرا دو قسمت قرارداد با اینکه در متشابه حکمتها و مصالحی است که دسته‌های مختلف مردم را بوسیله آن آزمایش میکند.

و نیز فقیه بصیر اخبار متعارضه را با یکدیگر جمع نمی کند مگر از همان راهی که از مصادر وحی رسیده یعنی تفصیلی که عاقبت الامر باز گشت بتخیر خواهد کرد. و اگر شخص فقیه بصیر بامور فوق الذکر توجه کرد و آنها را مورد عمل قرارداد بر اهلای بن بست و تاریک خلاف و اختلاف مبتلانمیشود و از قول برأی و اتکاء بدان و گزاف گوئی نجات پیدا میکند در نتیجه اجتهاد پیش او قریبی ندارد و رأی و اجماع موقعیتی پیدا نمی کند بلکه در احکام اسلامی منحصرأ از روایت و درایت و سماع

از معصوم عليه السلام کمک میگیرد .

گفتیم فقیه بصیر به اجماع توجهی ندارد در عین حال هر گاه سخنی از اجماع بمیان آورد منظور او اتفاق اصحاب شیعه است که بطور دسته جمعی نص مشهوری را معمول به خود قرار داده بحدی که خبر مزبور و عمل بدان از جمله ضروریات مذهب شده باشد مانند این که هنگام مسح پا بایستی کفش را از پا بیرون کرد و اجماع بدین حکم پیرو نص و مؤید آنست نه آن که نص تابع اجماع و مستنبط از آنست چنان که گروه اهل نزاع اخلاف این عقیده را دارند .

در کلام حضرت صادق عليه السلام ضمن تعارض اخبار تأییدی مساوی با گفتار ما

دیده میشود .

حضرت صادق عليه السلام : خبری که یاران تو بدان اتفاق کرده اند بگیر و بکار

بند چه آنکه خبری چنین بی تردید است .

بصیر از جمعیت مزبور را تا اندازه ای که مناسب با کتاب حاضر بود معرفی

کردیم اینک عوام ایشان و نحوه تفقهشان را بیان میکنیم :

عوام این جمعیت مسائلشان را بطور مستقیم یا غیر مستقیم از خواص استفاده میکنند و تصادفاً در این زمان موضوع اخذ مسائل بطور کلی بر آنان مشتبه شده بمناسبت اینکه افراد ناشایسته ای خود را در ردیف خواص قراردادند و از آنها میشمارند بنا بر این عوام مردم در اخذ حکم مسائل چون آسیابی گرد خود می چرخند و نمیدانند چه کنند و از چه کسی اخذ مسائل نمایند و بکدام يك از مدعیان مسائل توجه کنند و بچه راهی قدم گذارند . سهل ترین راه نجات آنست که بر نی دستورات دینی خود بمردم متدینی که عارف بمسائل شرعی و اهل بصیرت اند مراجعه نمایند و اگر بچنین افرادی دسترسی پیدا نکردند از کسانی که بظن غالب ممکن است آنها را از متدینین شمرد و از کسانی دانست که دین را بدنیا نمی فرورشد اخذ کند آنگاه پس از پاسخ مسئله از او بپرسد آیا حکمی که بیان کردی در کتاب خدا یا سنت رسول یا در حدیث معصومین علیهم السلام دیده ای و آیا بر تو

مسلم شده است؟ اگر تصدیق کرد که چنین است حرفی نیست و باید معمول به واقع شود و اگر بگوید، در هیچ یک از آنها دیده نشده بلکه از سرچشمه استنباط استفاده شده یا از جمله مسائل مجمع علیهاست و نص بخصوصی در باره آن بنظر نرسید، از پاسخ او دست برداشته بدیگری مراجعه کند تا عاقبت الامر دستش بدامن مردی برسد که پاسخ او را از قرآن یا حدیث بخصوص یا نص مخصوصی بدهد و یا او را با احتیاط یا تخییر دلالت کند چه آن که شخص عامی هر گاه چنین عملی انجام داد او را متفقه در مسئله گویند (۱)

نحوه مزبور که مجملاً بدان اشاره کردیم حقانیتش مانند خورشید روشن است و پیشینیان از امامیه بدان معتقد بوده و تکمیه گاه دینی خود را بجانب آن معطوف میداشتند و مسلماً کسی که خود را وابسته باهل بیت عصمت (ع) بداند و شیعه دوازده امامی باشد کسی خواهد بود که روش تفقهی خود را مطابق باقانون مزبور قرار دهد و اگر از آئین نامبرده بدون هیچ عذر موجهی بطریقه مخالفین گراید انتساب مزبور بهیچوجه بر وی صادق نیاید و اصولاً او را بنام شیعه نمیتوان نامید هر چند که چنین رویه‌ای را برای خود انتخاب کرده باشد.

اکنون میگوئیم کلیه اخباری که درباره امور دینی و امثال آن مورد عمل قرار میدهیم اخباریست که مضمون آنها از معصوم علیه السلام نقل شده و لازم نیست علم بصدق نسبت مضمونشان بحضرات ائمه علیهم السلام بحد تواتر رسد و چنانچه وجودشان در کمال وضوح است و همواره آثارشان در سراسر عالم ظاهر میگردد و در نهایت قوت است نسبت اخبار مزبور نیز چنین است زیرا اگر اینگونه اعتقاد را مرعی داریم بین بست بزرگی گرفتار می شویم چه آن که اخبار معمول بها اخبار آحادند و جز ظن، افاده دیگری ندارند و ما برای

(۱) چون چنین کاری مشکل و برای عوام نوعاً مقدور و میسر نیست باید دست بدامن مجتهدین خود که متدینین مورد نظر مؤلفند و احیاه مآثر شیعه بکف با کفایت آنهاست در آورند و حدیث من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً لهواء مطیعاً لامر مولاه فللموام ان یقلدوه را مورد نظر قرار دهند.

منع از این فکر میگوئیم اگر چنین اعتقاد را ابراز دارید از روی یقین معتقد بامامت ایشان نخواهید بود زیرا نهایت درجه علم بامامت ایشان مانند علم بوجود ایشان نیست و یقیناً تواتر آنها باندازه تواتر آنان نمیشود. بلکه معتقدیم پس از چنین اندیشه‌ای متوجه باین معنی نبوده که یقین هم مانند ظن دارای مراتب قوی و ضعیفه است و بر اثر ازدیاد نور تابان عقل و شرع و پشتیبانی یکدیگر رو بتزاید میگذارد گذشته از این در خصوص احکام شرعیه ممکن است بکمترین مراتب یقین اکتفا کرد با اینکه قوه اکثر اخبار احکامیه کمتر از اخبار امامت نمیشاوند و متنشان در کمال صحت است در نتیجه اگر با خبری دسترسی پیدا کردیم که موجب آرامش نفس ما بود میتوانیم آنها را مورد عمل قرار دهیم و از آن طرف هر خوشه اخباریکه در نفس ما سکونتی ایجاد نمی نماید آن را در سنبله خود باقی میگذاریم.

کافی = حضرت صادق: کسی از آن جناب سؤال کرده گاه: حدیث مختلفی را یکی از راویان مورد وثوق و دیگری که محل اطمینان نیست روایت کند چه کنیم حضرت فرمود: اگر حدیثی برای شما نقل کردند که شاهی برای حقیقت آن از قرآن یا فرموده رسول حضرت منان پیدا کردید بدان عمل کنید و دستور آن را مجری سازید و گرنه متوجه بحدیثی باشید که صحتش پیش شما محرز بوده و شایسته عمل است.

ایضاً: هر سخنی را بایستی بکتاب خدا و سنت رسول او موکول دانست و مسلماً هر حدیثی که موافق باقرآن نباشد باطل است.

عیون الاخبار = از حضرت رضا علیه السلام: حدیثی که برای شما نقل میکنند نخست آن را بکتاب خدا عرضه دارید سپس بمیزان آثار نبوی صلی الله علیه و آله در آورید آنگاه بقانون تخییر گرائیده حکمش را موکول بمیان نبوی صلی الله علیه و آله بدانید و هر گاه حدیثی مورد نظر شما واقع شد که بهیچیک از مراتب فوق موفق نیامد بد اطلاعات در خصوص آن را از ما درخواست نمائید که ما بجل آن مشکل شایسته تریم پس

متوجه باشید که در احکام الهی از رأی خود استفاده نکنید بلکه از اعمال چنین موضوعی خودداری نمائید و صحت و سقم آن را جستجو نمائید و اگر راه دیگری نداشتید توقف نمائید با آنکه مردمی هستند که همیشه اوقات در صد بحث و جدالید تا بیان واقعی از ناحیه ما برای شما صادر گردد.

علاوه بر احادیث مزبور اخبار قریب بتواتر در خصوص عمل کردن به اخبارشان رسیده برخی از آنها اخباریست که جواز اخذ اخبار مزبور را ولو بعنوان تقیه هم باشد تأیید میکند و بعضی دیگر حاکی از جواز عمل بدانهاست هر چند در واقع و حقیقت از آنخانواده نرسیده باشد.

از حضرت صادق علیه السلام: اگر کسی در انجام عملی، ثواب معینی را شنیده باشد و اندازه ثوابش از معصوم نرسیده باشد وی بدین موضوع توجهی نکرده عمل مزبور را به اتمام رساند خدایتعالی اجر مزبور را بدو کرامت میکند. چه آنکه شخص عامل در خصوص انجام عمل موسوم بغیر از تسلیم بجزا دهنده و اطاعت و پیروی از مقام او غرض دیگری ندارد و از خود رأی و اجتهادی اعمال نمیکند. ایضاً: کتابهای خود را نگهداری کنید چه آنکه بزودی بدانها نیازمند خواهید شد.

ایضاً. بمفضل بن عمرو (۱) فرمود: بنویس و اطلاعات خود را در میان برادران مسلمانان منتشر ساز چه آنکه اگر بمیری کتابهای تو بدست فرزندان تو خواهد افتاد برای آنکه زمانی میرسد که از کثرت هرج و مرج مردم انیسی جز کتاب نخواهند داشت.

از حضرت ولی عصر علیه السلام: امور مبتلا بهی که برای شما رخ میدهد و حکمشان را نمیدانید بر او بیان حدیث ما مراجعه کنید که آنان حجت من بر شما و من

۱- نامبرده از مردم کوفه بوده و از اصحاب امام صادق (ع) بشمار می آمده و توحید مفضل که مرحوم مجلسی آنرا ترجمه کرده از آنجناب نقل کرده و روایات در مدح و قدح او هر دو رسیده است و روایات اعتنا نمیشود

حجت خدا بر ایشانم.

بالاجمال بطوریکه از مضامین احادیث منقوله از مصادر وحی استفاده میشود
 اخذ احکام را از اخبار و کتب و تسلیم و انقیاد در برابر آنها تجویز فرموده‌اند
 لیکن اخذ برای و اجتهاد در احکام را اجازه فرموده‌اند بلکه نهی کرده‌اند. بنا
 بر این چاره ما منحصر باینست که از آنها پیروی کنیم و تنها بسماع از معصوم عَلَيْهِمُ
 اکتفا نمائیم و در این خصوص بدنبال دلیلی نگردیم.
 خداوند حق میفرماید و براه راست رهبری میکند.

فصل پنجم

در فصل چهارم معلوم کردیم که نحوه تفقه شیعه و سنی و مجتهد و مقلد بچه پایه ایست. در این فصل نخست تفضلات الهی را گوشزد قارئین محترم نموده سپس دستور کلی تفقه را بیان میکنیم.

اکنون میگوئیم از جمله تفضلات و الطاف بی پایان خدای بزرگ بگروه شیعه و پیروان ائمه طاهرين عليهم السلام یکی آنست که خدای متعال برای ما و محض راهنمایی ما بشاهراه سعادت در هر عصری امامی پس از امام دیگر تعیین فرموده که او آشکارا امور مربوط بپیروان خود را انجام میدهد و بمنظور اینکه بستم دشمنان مبتلانگردد و نعمت عزیزش از دست شیعیان بدر نرود از دیده آنان مستور است و این موضوع همچنین برقرار بوده تا پایان سال دویست و شصت هجری که امام زمان از انظار دوستان غائب گردید و در این غیبت که بنام غیبت صغری نامیده شده سفرای (۱) آنحضرت تا حدود سال سیصد و سی هجری سمت وساطت و سفارت را میان آنحضرت و دوستانش دارا بودند و در این غیبت اصحاب امامیه باطمینان خاطر اندوخته‌های دینی ظاهری و باطنی را از معدن آن بهره‌مند میشدند و هر کسی بقدر قابلیت و در خور استعدادش از آن منبع کمال و خیر استفاده میکرد بدین مناسبت خدای متعال آنان را از تقلید مردمی که لیاقت تقلید ندارند بی نیاز ساخت و از سرگردانی نجات بخشید:

از آن پس که ستاره سفرای اربعه حضرت ولی عصر افول کرد و مدت غیبت صغری منقضی شد و بفرمان خدای متعال غیبت کبرای حضرت ولی الله شروع

۱- ابو عمرو عثمان بن سعید اولین نایب ولی عصر بوده و درجات قدر عالیترین پایه‌ها را دارا بود سال ۲۵۶ بشرف نیابت مشرف شد و در حدود ۲۵۷ وفات یافته محمد بن عثمان دومین نایب آنجناب حدود ۴۸ سال بدین منصب مفتخر بوده و سال ۳۰۴ یا ۳۰۵ وفات یافته حسین بن روح سومین نایب آنحضرت و سال ۳۲۶ وفات یافته علی بن محمد سمری آخرین سفیر آنحضرت بود و سال ۳۲۹ وفات یافته

شد اعلام شیعه برای امور مبتلایه خود باصول مأخوذه از ائمه طاهرين علیهم السلام که هر يك مشتمل بر بیشتر مایحتاج امور مسلمین بوده مراجعه میکردند بطوریکه کمتر اتفاق می افتاد که مسئله ضروریه کلی و جزئی مورد ابتلاء واقع شود و مسلمانان از درك حقیقت آن عاجز شوند و بالاخره کو کب توفیق هر کس که درخشنده تر بود بحقیقت آن پی میبرد و دیگران را از کاوش آن آسوده میساخت.

امیر المؤمنین علیه السلام در خطاب بشیعیان خود میفرماید: ای شیعیان ما و گروهی که از دل و جان بحلقه ولایت مادر پیوسته اید متوجه باشید بچنگال اصحاب رأی نیفتید و بآئین ایشان نگرید چه آنکه آنان دشمنان سنن الهیه اند و کمتر اتفاق میافتد که غزال خوشخرام احادیث از بند جور و ستم آنها رهائی یابد و سلامت ماند و سنت سنیه نبویه که همواره با افکار پوچ آنان مخالفت میکرده آنانرا بیچاره کرده بهمین جهت تیغ کینه از کمر خویش کشیده و تیشه را بدست گرفته و درصدد بنیان کنی آنها بر آمده اند و ایشان برای نشر آراء فاسده خود بندگان خاص خدارا خدمتکار و اموالشانرا در دست انتفاع خود قرار میدهند و از آنجا باطل را بصورت حق در آورده و نیکانرا که خار سر راه آنها بوده اند کشته و خانه نشین کرده اند بی اطلاعان روزگار و جاهلان دهر غدار گردن پیروی در برابر ایشان ذلیل کرده و چون سگان باو فاقدم بقدم بدنبال آنان حرکت کرده سرودم جنبان بگمان آنکه آنان صاحبان با انصافی هستند باستخرانی اکتفا کرده و همراه آنها قیام نموده اند و بهمین جهت با حق و اهل حق بمنازعه پرداختند و خود را بلباس پیشوایان پاک و پاکیزه در آورده اند و حال آنکه اگر ب دیده بصیرت بنگرید آنان از جاهلانی هستند که ملعون خدا و مطرود خاصان حضرت اویند و از صفات نکوهیده اینگونه افراد آنستکه اگر از موضوعیکه بی اطلاعند برشش شوند حاضر نیستند بنادانی خود اعتراف کنند و خود را جاهل قلمداد نمایند و از اینجاست که بکمک آراء فاسده خود بادین خدا که برای رهبری جامعه بشر وضع شده معارضه میکنند و پرچم مخالفت بر فراز قلبهای تاریک دوستانشان باهتر از در می آوردند و خود و دیگرانرا گمراه میسازند. متوجه باشید هر گاه نو عروس دین بوسمه ننگین قیاس زیبا

میشد بایستی مسح باطن دوبا از ظاهر آن سزاوارتر باشد .

از حضرت باقر ع کسی که برای مردم موافق با رأی خود فتوی دهد با بیدانشی خود راه خدا را بسته و کسیکه چنین کند با خدا ضدیت کرده برای آنکه از روی جهالت حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال نموده است .

شخصی بحضرت صادق ع عرض کرد گاهی از اوقات بمسائل مشکلی بر میخوریم که شاهدی از قرآن و سنت بر آی اثبات آنها نمیابیم حضرت پاسخ داد: چنین نیست بلکه برای کلیه امور شواهدی در کتاب خدا و سنت رسول ص موجود است در عین حال هر گاه بدون اطلاع از کتاب و سنت فتوی دهید و تصادفاً پاسخ شما هم مطابق با واقع باشد پاداشی ندارید و اگر خطا گوئید دروغ بخدا نسبت داده اید.

امیر المؤمنین ع : در نکوهش علمائیکه بدون توجه بمدارك اسلامی فتوی میدهند چنین میفرماید :

علمائیکه اصولاً بمصدا در وحی و تنزیل توجهی ندارند و خود را از آنها بی نیاز می پندارند گروهی هستند که هر گاه یکی از مسائل شرعی از آنها سؤال شود چون از پاسخ صحیح و مدرک واقعی آن اطلاعی ندارند و نمیخواهند خود را بی خبر قلمداد کنند ناگزیر با رأی و سلیقه خود جواب میدهند و اگر همین مسئله بدون کم و زیاد از دیگری سؤال شود وی مخالف با اولی پاسخ میدهد و قضاتی که برای رفع نیازمندیهای اسلامی برقرار شده بودند بمحضر رئیسشان که آنانرا بدین سمت شناخته و قضاوتشانرا مورد امضاء قرار داده حضور می یابند و مسئله و پاسخشان را بعرض او میرسانند او نیز آراء همگان را تصدیق کرده صحت قضاوتشانرا گذرا میداند یا این ترتیب اگر بدیده تحقیق بنگرید آنانرا در چه پایه ای از جهل میدانید و فکر میکنید اینان چگونه افراد بی انصافی هستند با آنکه خدا و کتاب و نبیشان یکی است آیا خدا بایمهتعال آنانرا باختلاف واداشته که ناگزیر از اطاعت او میباشند یا آنکه خدا آنها را از ایجاد اختلاف باز داشته در عین حال ایشان بنهی او توجهی

نکرده مخصوصاً بعضیان او پرداخته‌اند یا آنکه خدا دین ناقصی برای خلق فرستاده و برای تکمیل آن از افکار پوسیده ایشان استمداد خواسته است یا آنکه اینها شریک خدا هستند و میتوانند هر حکمی بدهند و هر چه بخواهند بگویند و بر خدا لازم است گفته‌های آنها را تصدیق کند و امضا نماید؛ یا آنکه خدایمان دین کامل و تامی برای مردم مقرر فرموده لیکن پیغمبر ﷺ که سمت تبلیغ احکام الهی را داشته در اداء تکلیف خود کوتاهی فرموده با آنکه خدایم تعالی میفرماید: «ما فرطنا فی الکتاب من شیء و فیه تبیان لکل شیء»، (۱) مادر احکام کتاب مجید به بیچ عنواتی کوتاهی نمودیم و قرآن آئین همه چیز را بطور کامل بیان میکند. و هم فرموده: قرآن ما برخی از آن برخی دیگر را تصدیق میکند و اختلافی در آن نیست: «و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیذا خلافا کثیراً» (۲) اگر قرآن کریم از پیش غیر خدا آمده بود اختلاف زیادی در آن مشاهده میکردید.

تا آنجا که درباره عظمت و موقعیت قرآن فرموده خویش را اینگونه پایان می‌دهد: قرآن کریم دارای ظاهری زیبا و باطنی مملو از حکمت است و دریائست که عجائب آن تمام شدنی نیست و غرائب آن پایان ندارد و تاریکیها بسبب نور آن روشن میگردد.

ایضا: بندگان خدا بدانند، مومن کسی است که حلال بداند در این سال آنچه را سال قبل حلال میدانست و حرام بداند در این سال آنچه را در سال گذشته حرام میدانست و البته احکامی که بتازگی مردم از خود احداث کرده‌اند حرام خدا را حلال نمیگرداند لیکن بدانید که حلال آنستکه خدا حلال کرده و حرام آنستکه خدا حرام نموده است.

فصل ششم

این فصل که بخواست خدا بیبحث آن پرداخته‌ایم درخصوص علم کلام و نتیجه آنست در این فصل اشاره می‌کنیم که علم کلام برای ما چندان قابل استفاده نمی‌باشد زیرا دل‌سازد که در این علم مورد گفتگو قرار گرفته قرآن کریم و اخبار ائمه طاهرین مشتمل بر آنهاست و با داشتن ادله قرآنی و حدیثی نیاز بآدله کلامی نداریم و ادله‌ای که از صراط قرآنی و اخبار خارجند یا عبارتند از ادله‌ای که آخر الامر منتهی بمجادله خواهد شد و مسلماً مجادله از جمله امور نکوهیده است و یا مشاغیه (فساد انگیزی) است که وضع آن اصولاً برای تناقض گوئیهای دسته‌های مختلف بوده و ضمناً متوجه بگفتگوهای طولانی است که اکثر آنها باطل و هذیان هائیست که آنها را طبایع روشن‌پست انگاشته‌اند و گوشها بشنیدن آنها اعتنائی ندارند گذشته از این بیشتر مباحث علم مزبور در باره امور است که ارتباطی با اصول دینی ندارد. و اگر دقیقاً توجه نمائیم می‌بینیم که اکثر این مباحث در عصر اول رواج نداشته و اگر عمر خود را در آموزش آنها تلف کنیم مسلماً بدعت‌های مرتکب خواهیم شد. در عین حال اگر با اصول عصری توجه کنیم می‌بینیم آموختن مسائل کلامی لازم است چه آنکه خیالات واهی و افکار پوسیده‌ای در میان عوام شیوع پیدا کرده است اینک برای جلب قلوب آنان مسائل زبور را مورد دقت قرار داده آنها را از این نقطه نظر فرا میگیریم. و متوجهیم که نیازمندی ما بطوریکه معلوم شد از جهت بدعت‌های پی‌درپی بوده بطوریکه هر گاه آنها نابود شوند بهیچ وجه احتیاجی بدانها نخواهیم داشت چنانکه اگر مسافری بخواهد بسفر حج برود برای آنکه از صدمه‌عرب‌ها محفوظ بماند و آزارشان بدو نرسد ناگن بر محافظین زاهمراه خود میبرد که از بیم آنها در امان باشد در حالیکه اگر تا زیان دست از دشمنی دیرین خود بردارند احتیاجی بهمراهی آنان نداریم زیرا اجیر کردن پاسبان از شرائط حج بیت‌الله نیست.

شخص متکلم هر گاه نظرش معطوف باین معنی باشد که جز مناظره راه دیگری ندارد و متعهد اصلاح قلب خود نباشد او را نمیتوان از جمله علماء دینی بحساب آورد چه در اینصورت اعتقاد دینی شخص متکلم مساوی با سایر عوام مردم است و این نحوه از اعتقادات از جمله اعمال ظاهری قلب و لسانست تنها تفاوتی که عالم کلامی با عوام معمولی دارد همانست که وی در صراط مجادله و حراست از اصول کلامی خود بد طولائی پیدا کرده و عوام مردم بچنین موضوعی موفق نگردیده اند اینک گفتیم عالم کلامی بحت با عوام صرف مساوی اند برای اینست که معرفت خدا و صفات و افعال او و کلیه امور و علوم دینی که تا بحال بدانها اشاره کرده ایم از تحصیل علم کلام بدست نمی آید بلکه ممکن است علم کلام را حاجب و مانع از وصول باطلاعات مزبور دانست و مسلم است که دسترسی بدانها منحصر است بمجاهده ای که ذات اقدس الهی آنرا مقدمه هدایت بصراط مستقیم خود قرار داده است .

قال الله تعالی : «والذین جاءوا فینا لنهیدینهم سبیلنا» (۱) آنانکه در راه رسیدن با حکام ما میکوشند آنانرا براههای خود رهبری میکنیم
از امیر المؤمنین علیه السلام : کسیکه دین الهی را از راه جدل تحصیل کند آدمی است که از راه زندقه کسب معلومات دینی نموده است

مردی بحضرت سجاد علیه السلام عرض کرد یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیائید بنشینید تا با یکدیگر در خصوص دین و احکام آن گفتگو نمائیم . پاسخ داد ای مرد من براههای دین خود بینا هستم و طریق هدایت بدان برای من مکشوف گردیده اما اگر تو نسبت بامور دینی خود جاهلی برودر طلب آنها بکوش چه آنکه شأن من نیست با تو بگفتگو و مجادله پردازم

از حضرت باقر علیه السلام : خصومت و مجادله چراغ تابان دین را تیره میسازد و عمل انسان را فاسد می نماید و شک و تردید ایجاد میکند .

(۵۴)

از حضرت صادق علیه السلام: بغیر از آدم شاک و بی تقوی دیگری مجادله نمیکنند
از حضرت کاظم علیه السلام: بعلی بن یقطین (۱) فرمود: یاران را وصیت کن
تا مهر خموشی بر زبانهای خود نهند و دست از خصومت دینی بسر دارند و بعبادت
خدا بپردازند.

جمعی از حضرت رضا علیه السلام بعنوان مکاتبه پرسیدند: شما که ما را از گفتگو
در باره دین نهی فرموده اید دوستان متکلم شما نهی مزبور را متوجه بمتکلمی دانسته اند
که بخوبی از عهده اتیان تکالیف کلامی بر نمی آید لیکن کسی که شایستگی این
مقام دارد مورد نهی آنجتاب نیست اینک بفرمائید آیا سخن این جمعیت و تأویلشان
بجاست یا نابجا حضرت علیه السلام مرقوم فرمود: اینکه گفته اند برخی که از علم
کلام کاملاً اطلاعی ندارند بتحصیل کلام بپردازند و دیگران که مطلعند عملشان منهی
نیست در خصوص نهی از تکلم بعلم کلام مطلع و غیر مطلع مساوی است چه آنکه گناه
انسان متکلم از نفعش بیشتر است.

(۱) نامبرده اصلاً از مردم کوفه بوده و سال ۱۲۴ متولد شده و پدر او یقطین از
بزرگان دعوات علیه بنی امیه بوده و خود منصب وزارت داشته و نسبت به حضرت موسی بن
جعفر (ع) اظهار ارادت میکرده و سال ۱۸۲ در ایامیکه آنحضرت بزدان هارون بود وفات یافته است.

فصل هفتم

در فصل ششم جلو گیری از آموزش علم کلام و نهی از مجادله را متذکر شدیم اینک در این فصل علت نهی از جدل را بیان میکنیم و میگوئیم علت آنکه از جدال و مناظره جلو گیری کرده اند برای اینستکه مجادله و مناظره آداب و شروطی دارد که شخص جدل کننده ناگزیر باید آنها را مراعات کند و بهمین میزان متضمن آفاتی است که باید از آنها اجتناب نماید و چون کمتر اتفاق می افتد کسانیکه بجدل و مناظره میپردازند بانجام آداب و اجتناب از آفات آن باندازه ایکه حد واجب را اتیان نموده باشند موفق گردند بهمین لحاظ افراد را از مجادله و مناظره نهی کرده اند و گرنه جدال بنحو احسن از جمله امور است که از ناحیه شرع مسلمان بانجام آن مأمورند است.

حضرت عسکری علیه السلام: هنگامی حضور حضرت صادق علیه السلام موضوع مجادله دین و اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مردم را از این عمل باز داشته اند صحبت شد حضرت صادق علیه السلام پاسخ داد از جدال بطور اطلاق نهی نکرده اند بلکه از جدالی نهی کرده اند که بر غیر روش و خلاف طریقه احسن آن باشد فرموده خدا است که: «ولاتجادلوا اهل الكتاب الا بالتی هی احسن» (۱) با اهل کتاب بهر طریقی که تصادف کند مجادله نکنید بلکه بنحو احسن جدل نمائید

«قال الله تعالی: ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن» (۲) مردم را به آئین حکمت و موعظه و پند نیکو براه راست خدای خود دعوت کن و با آنان طوری مجادله کن که نیکو و مطابق با روش پسندیده باشد. از دو آیه بالا استفاده میشود که جدال بنحو احسن مورد توجه خدا است و دانشمندان باتیان آن مأمورند لیکن جدال بر خلاف روش پسندیده خدا و رسول محرم و منتهی عنه است و شیعیان ما از انجام کار حرام بری و بیزارند و چگونه ممکن

۱ - آیه ۶ سوره عنکبوت

۲ - سوره نحل آیه ۱۲۵

است خدا یمتعال بطور کلی جدل را بر مردم حرام کند و راه را بر آنان مسدود نماید با آنکه میفرماید :

قال الله تعالى : «وقالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى تلك امانتهم قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين» (۱)

یهود گفتند هرگز بهشت نرود جز طایفه یهود و تصاوی گفتند جز طایفه نصاری بگو ای پیغمبر که این شما را آرزویی است بس . بگو برای این دعوی برهان آورید اگر راست می گوئید . در این آیه خدا یمتعال صدق کلام و راستگویی آنها را متوجه برهان دانسته و مسلماً برهان پسندیده برهانست که از جدال احسن سرچشمه گرفته باشد .

در مجلس حضرت شخصی حضور داشت عرض کرد یا بن رسول الله جدال احسن و غیر احسن کدام است ؟

حضرت پاسخ را بدین بیان کامل توضیح فرمود :

جدال غیر احسن اینستکه باشخص باطل گوئی مواجه شوی و اباطیل او را استماع کنی و آنها را بحجت ثابت و استواری که خدا یمتعال مقرر فرموده است باطل نمائی لیکن در صده انکار قول او بر آئی یا امر حقی را که او بیان میکند و در نظر دارد از آن بنفع باطل خود استمداد جوید انکار نمائی در نتیجه امر حقی را بمنظور اینکه مبادا امر حق او بضرر تو باشد انکار میکنی و جهت انکار تو هم اینستکه نمیدانی راه نجات تو از این ورطه هلاکت بچه چیز است و چه وسیله ای را بایستی دست آویز خود قرار دهی و مسلماً چنین عملی بر شیعیان ما حرام است زیرا اگر اینگونه رفتار از خود ابراز دارند ناچار برادران ضعیف خود را بفساد انداخته و باطل گویانرا بر آنان غالب ساخته اند باین بیان که اگر ضعیفی از شما با آنان بمجادله برخیزد بر ناتوانی او می افزایند و دلیل استوار او در برابر برهان باطل خصم ناتوان می نماید و از آنطرف ضعیف شما همواره باحال اندوه بسر میبرند

برای اینکه ذبحق را بزنجیر باطل گوئی اسیر می بینند .

واما جدال احسن همانست که خدايتمعال به پيمبرش ده تور داده که بدان طريق با مردم مجادله کند و با آنانکه فردای قیامت را انکار میکنند و زندگی پس از مرگ را نمی پذیرند بدان آئین مناظره نماید چنانکه خدا يعزیز از اینمعنی حکایت میکند :

قال الله تعالى : «وضرب لنا مثلا ونسي خلقه قال من يحيى العظام و هي رهيم» (۱)
ضرب المثلی برای ما آورد و از آفرینش خود فراموش کرد و پرسید چه کسی استخوانهای پوسیده را زنده میکند خطاب به پیغمبر شد در رد چنین گوینده ای بگو :

«قل يحيى الذى انشاها اول مرة وهو بكل خلق عليم الذى جعل لكم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه تو قدون» (۲) ای پیمبر در پاسخ او بگو خدائیکه آنها را نخستین بار ایجاد کرده همان خدا آنها را زنده میکند و او با آفرینش همه موجودات دانا است و او آفرید گاریست که از درخت سبز و تر برای انتفاع شما آتش قرار داده است تا هنگامی که بخواهید بر افروزید

منظور ذات اقدس باری آنستکه به پیغمبر خود دستور دهد با چنین آدم باطل گوئی که منکر برانگیختن استخوانهای پوسیده است اینگونه گفتگو کن که ما نحوه آنها را آموختیم و بگو آیا درمانده است واجب الوجود توانائی که در آغاز استخوانها را از نیست بهست آورده از آنکه آنها را پس از پوسیدگی باز گرداند؟ اگر بدیده بصیرت بنگرید خواهید فهمید که آفرینش نخستین آنها از ایجاد آخرینشان سخت تر است و بالاخره توصیف ذات اقدس الهی خود را بدین بیان فرموده که : او از درخت سبز و خرم آتش میافروزد یعنی وقتی خدای تعالی آتش سوزان را از درخت سبز و خرم بوجود میآورد معلوم میشود که حضرت او بر بازگشت

(۱) و (۲) سوره یسن آیه ۷۸ و ۷۹

(۲) سوره یس آیه ۸۱

که آنها توانا تر است.

«قال الله تعالى: أوليس الذي خلق السموات والارض بقادر على أن يخلق مثلهم بلى وهو خلاق العليم» (۱) آیا خدائیکه آسمانها وزمین را آفریده است نمیتواند مانند آنها را بیافریند با آنکه او آفریننده هر موجود و دانای بهر مخلوق است.

و اگر آفرینش آسمانها وزمین از نظر شما بزرگتر از اعاده استخوانهای پوسیده باشد و اصولا آفرینشی بدین عظمت بوهم شما نیامده و از توانائی شما خارج باشد پس چنین ایجاد عجیبی که برای ذات باریتعالی بسیار ساده و برای شما بسیار مشکلات نسبت به حضرت او تجویز میکنید و صحیح میدانید لیکن اعاده استخوان های پوسیده را که آفرینش آنها بدرجات از خلق آسمانها وزمین آسان تر است انکار میکنید و قبول ندارید.

حضرت صادق عليه السلام: این نحوه جدالی که نهونه آنرا متوجه شدید جدال احسن است زیرا بوسیله آن جای عذری برای کافران باقی نمیماند و هرگونه شبهه ای را از میان میبرد.

و اما جدال غیر احسن که اگر در آن حقیرا انکار کردی ممکن نیست بتوانی میان حق و باطل مجادله کارفرقی بدست آوری و عملی که مرتکب شده ای همانست که حق را پایمال کرده ای و او را از باطلش منصرف ساخته ای و این کار هم حرامست چه آنکه تو مانند او قدم برحق نهاده ای و آنرا باطل نموده ای علاوه بر آن توحق دیگری را هم انکار کرده ای.

فصل هشتم

در فصل گذشته راجع بعلمی که بحال مسلمین مضراست بایبانی که ملاحظه شد شرح دادیم اینک در این فصل صفات و علامات و آداب علم نافع را متذکر میشویم: حضرت صادق علیه السلام ذیل آیه: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» فرموده: «علماء» کسانی هستند که فعلشان مصدق قولشان باشد و کسیکه چنین نباشد عالم نیست.
 أيضاً. تحصیل علم کنید و آنرا بزور حلم و وقار مزین سازید و در برابر کسی که علم میآورد متواضع باشید و بکسیکه علم از او فرا میگیرید فروتنی نمائید و از عالمان جبار مباحثه تا عمل باطل شما حق شمارا نابود نسازد:

حضرت رضا علیه السلام: از نشانه‌های مرد فقیه حلم و صمت (سکوت) است (۱) / از حضرت صادق علیه السلام: «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام» فرمود آیا مایلید فقیه کامل را بشما معرفی کنم؟ فقیه کامل کسیست که مردم را از رحمت خدا ناامید نسازد و از عذاب خدا ایمنی ندهد و بآنان اجازه نافرمانی خدا ندهد و از تلاوت قرآن دست بر ندارد که بغیر آن مشغول گردد.

متوجه باشید خیری نیست در علمی که خالی از تفهم است و خیری نیست در قرائت بی تدبیر و خیری نیست در عبادت بی تفقه و خیری نیست در تجردی که بدون پرهیزکاری است.

مراد حضرت آنست که فقیه حقیقی کسی است که از منظور واقعی وعد و وعید اطلاع داشته باشد و معرفت باو امر و نواهی او پیدا کرده باشد.

در این جا حضرت فقیه را از این نظر بعلامات سلبيه فوق معرفی فرمود که اکثر فقهاء هر زمانی متصف به اضداد آنها میباشند بنابراین میتوان گفت ذات مقدس علوی با بیان مذکور نسبت بعلماء سوء و فقهاء زور تعرضی فرموده و بسا آوردن هر يك از علائم ذکر شده مذهبی از مذاهب باطله یا اکثر آنها را که برخلاف

فاذا نطقت فلا تكن مكثارا
 ولقد ندمت على الكلام مرارا

۱- الصمت زين والسكوت سلامة
 ما ان ندمت على سكوتي مرة

اصول و فروع قدم بر میدارند باطل نموده است.

اکنون توضیح اینموضوع را بدین خلاصه تذکر میدهیم:

فرمودعلم بی تفهم ثمر ندارد با این بیان مذهب معتزله را (۱) باطل ساخته زیرا آنان قائل بایجاب وعیدند و کسیکه مرتکب گناهان کبیره شود او را مخلد در آتش میدانند و نیز با این جمله از مرام خوارج که در تکالیف شرعیه قائل به تضییق اند تنقید نموده است.

فرمودقرائت بی تدبیر کافی نیست این جمله اشاره است بعقیده مرجئه و گروهی که همقدم با آنانند یعنی آنهائیکه مغرور بشفاعت اند و عقیده خود را صحیح قلمداد کرده اند.

فرمود عبادت بی تفقه مفید فائده نیست: اشاره بمذهب حنابله (۱) و اشاعره (۲) وعده زیادی از متصوفه است.

۱- معتزلیها پیروان اصل بن عطا و او از شاگردان حسن بصری بودند روزی در مسئله با استاد خود مخالفت کرد و بالاخره پس از گفتگوی بسیاری از وی اعتزال جست و در کنار یکی از ستونهای مسجد بساط معرکه خود را گسترد و جمعی که پیرو مرام او بودند با وی هم آواز شدند حسن بصری، اصل را بر اثر این اعتزال باین توصیف میکرد و اعتزال عنام بهمین جهت او و پیروانش را معتزلی گفتند او میگوید مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر چه مؤمن اسم مدح است و فاسق مستحق مدح نیست پس از نظر فسق از سلسله اهل ایمان خارج است و نظر باینکه اقرار بشهادتین نموده و سایر اعمال خیر را انجام داده کافر نیست اینک این شخص هر گاه مرتکب کبیره ای شود و بی توبه بمیرد مخلد در آتش است چه آنکه مردم فردای قیامت که دوره اند فرقه در بهشت و فرقه در آتش تنها تفاوتی که میان او و سایر کفار مراعات شده همانست که آتش او فرق در کار کفار است.

۲- حنبلیها پیرو احمد بن حنبل متوفی () یکی از ائمه اربعه اهل سنت و جماعت اند.

۳- اشاعره پیرو مسلك ابو الحسن اشعری شاگرد ابوعلی جبائی میباشد او نیز با استا

فرمود تجرد بی‌پرهیزکاری نتیجه‌ای ندارد. متوجه بروش فیلسوف‌نماهاست یعنی دسته‌ای که از قرآن و اهل آن اعراض کرده‌اند و بتمام معنی بکتابهای فلاسفه قدیم توجه نموده‌اند و علم و عرفان را از آن اکتساب کرده‌اند.

و نیز تعریضی بمذهب حنفیه (۳) فرموده که آنان در احکام شرعی قیاس را ملاک عمل خویش قرار داده و دست از قرآن و حدیث برداشته‌اند.

بطوریکه توجه کردید فرمودند علم بی تفهّم خیری ندارد و باید بگوئیم که مصداق چنین علمی همان علماء ظنی و تقلیدیست و مجرد حفظ اقوال و روایاتست و در حقیقت اینگونه علم حقیقی نیست.

مردی حضور حضرت باقر علیه السلام شرفیاب شد و مسئله‌ای پرسید حضرت پاسخ او را بنحو شایسته‌ای بیان فرمود و پس از استماع پاسخ امام علیه السلام پرده حیا را دریده عرض کرد یا بن رسول الله فقهاء پاسخ مسئله را چنانکه فرمودی نمی‌گویند حضرت باو پرخاش کرده فرمود وای بر تو مگر تا بحال فقیهی دیده‌ای که چنین ادعای نابجائی می‌کند آگاه باش فقیه حقیقی کسی است که از دنیا و زر و زیود آن کناره‌گیری کند و بتمام معنی متوجه آخرت باشد و دست از سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بردارد.

از حضرت صادق علیه السلام: مردمیکه در صدد تحصیل علم بر می آیند سه دسته‌اند

مخالفت کرد روزی از جیبائی پرسید چه می‌گوئی درباره سه نفر برادری که یکی از آنها مطیع بپیرد و دیگری عاصی و سومی صغیر پاسخ داد اولی دو بهشت رود و دومی بجهنم و سومی ثواب و عقابی ندارد اشعری پرسید هر گاه سومی اعتراض کند پروردگارا چرا مرا در کودکی میراندی و نگذاردی بحد رشد رسم تا بتو ایمان آورم و از فرمان تو پیروی کنم و بدینوسیله مستحق بهشت شوم جیبائی گفت خدا میفرماید چون میدانستم هر گاه بزرگ شوی علم عصیان برافرازی بهمین جهت ترا در کودکی از دنیا بردم اشعری گفت هر گاه دومی بگوید چرا مرا در کودکی نبردی تا بمعصیت گرفتار نشوم در اینجا جیبائی متعیر شد و نتوانست پاسخ او را بدهد بدین مناسبت اشعری از مسلك جیبائی دست برداشت و خود مسلك تازه‌ای انتخاب کرد.

آنان را خوب بشناسید و نشانیها و اوصافشانرا در نظر بگیرید:
دسته‌ای علم می‌آموزند تا با دیگران مجادله نمایند. و عملیاتی که از مردم جاهل
سر میزند از آنان بروز کند.

دسته دیگر تحصیل علم میکنند تا نخوت و خودخواهی بدیگران بفروشند و
مکر و حيله نمایند.

صنف دیگر مردمی هستند که تحصیل میکنند تا فقه و عقل آموزند اکنون
که اصناف فوق‌الذکر بطور اجمال معلوم شد امام علیه السلام يك آنها را با توضیح
بیشتری معرفی مینماید:

میفرماید: کسی که تحصیل علم میکند تا کارهای جاهلان از خود هویدا سازد
و با مردم زمان خود مجادله نماید. آدمی است که پیوسته در صد آزار دیگران بر
می‌آید و در حضور مردان زبان مقال می‌گشاید و موضوعات علمی را مطرح میکند و
توصیف از حلم و بردباری می‌نماید و جامه خشوع بر اندام خود می‌پوشاند با آنکه ار
تقوی و پرهیزکاری بهره‌ای ندارد دماغ چنین عالمی را خدا می‌تعال باسنگ طرد و
لعن می‌کوبد و سینهٔ پرفساد و کینه او را از بند علم جدا می‌سازد و آن صنف که علم
می‌آموزند تا تکبر و حيله نمایند آنهایی هستند که صفت باارزشان خدعه و
چاپلوسی است چون بهمقدمان خود برسند پرچم مکر باهتزاز در آورند و هر گاه با
ثروت مندی ملاقات کنند در برابر او فروتنی مینمایند این همان کسی است که از سفره
آنان بر خوردار میشود و شکم از خورش آنان سیر می‌سازد و با چنین مکر یکه کرده
سد ساده دین آنها را میشکند و ایشانرا به بیچارگی دچار مینماید خداوند بعوض این
عمل ناشایست خبر او را مخفی میدارد و اثر او را از میان آتسار علمی حقیقی
محو می‌سازد.

و دسته سوم که علم می‌آموزند تا فقه و عقل بدست آورند مردمی هستند که
هماره باحزن و اندوه و بیداری شب بسر می‌برند و پیوسته جامهٔ عبادت بتن دارند و
شبهای تاریک را با عبادت بروز می‌آورند و از خدای خود بیم دارند و باشفقت

دست گدائی بدرخانه حضرت کرد گاری دراز میکنند و بانجام دادن وظائف خود مشغول اند و از حال مردم زمان خود باخبرند و از مطمئن ترین برادران گریزان اند بهمین مناسبت خدایمتعال ارکان سریر علم و دانش این افراد را محکم میسازد و فردای قیامت منشور ایمنی بایشان اعطا میفرماید.

از رسول خدا ﷺ: دانشمندان دو صنف اند، صنفی آنچه را آموخته اند بکار می بندند و مطابق آن عمل میکنند این دسته نجات یافته و بسر منزل مقصود رسیده اند، دسته دیگر کسانی هستند که آئین علم و عمل بدانرا از دست داده و اصولاً توجهی ندارند اینان هالکند و از منزل مقصود سالها دور مانده اند و این موضوع حق و مسلمی است که دوزخیان فردای قیامت از بوی گند عالم تارکی که دست از آئین علم خود برداشته بستوه می آیند و ثابت شده که پشیمان ترین و اندوهناک ترین دوزخیان آدمیست که بنده ای را بسوی خدا دعوت کند و آن بنده دعوت او را بپذیرد و موافق با دستور او قدم بردارد فردای قیامت بنده نامبرده را به بهشت برند لیکن عالم مزبور را که بطریقه علمش رفتار نکرده بدوزخ اندازند زیرا او بمقتضای علمش عمل نکرده و از هوای نفس پیروی نموده و آرزوهای طولانی در دل میپروراند. آری پیروی از هوای نفس آدمیرا از راه حق باز میدارد و آرزوی دراز آخرت را از یاد میبرد.

ایضاً: دو گرسنه سیر نمیشوند یکی آنکه خواهان دنیا است و دیگری خواهان دانش پس اگر کسی بحلال دنیا اکتفا کند از خطرات آن سالم بماند و اگر کسی از راه غیر حلال آن استفاده نماید هلاک شود مگر آنکه دست توبه و انابه بسوی خدا بردارد و از کرده زشتش پشیمان شود، و کسیکه دانش را از دانشمندان فرا گیرد و بدان عمل کند نجات یابد و کسیکه دانش آموزد تا از آن برای زندگی دنیای خود استفاده نماید همانرا نصیب برد و از نصیب آخرت محروم باشد.

از حضرت سجاد رضی الله عنه: در انجیل نوشته شده علمی را که عمل نمیکنید و در

نظر هم ندارید روزی آنرا بکار بندید فرا مگیرید چه آنکه اگر علم بکار بسته نشود صاحب آن و عالم بدان جز کفر نفعی از آن نمیبرد و جز دوری از خدا نتیجه‌ای عائد او نمیکرد.

از حضرت باقر علیه السلام: کسیکه دانش آموزد تا بدانشمندان مباحث کند و بانادانان مجادله نماید یا بتوسط آن جلب توجه مردم کند مکان نشستن او فردای قیامت از آتش پر شود چه آنکه او با آموختن دانش در نظر دزد بر سریر ریاست تکیه زند و حال آنکه ریاست جز برای ریاست طلبان برای دیگران سودی ندارد حضرت صادق علیه السلام: علم توأم با عمل است و کسیکه علمی فرا گیرد باید بدان عمل کند و شخصی هم که بعلمش عمل کند عالم است دانش مانند هاتقی، عمل را ندا میکند هر گاه عمل درخواست هاتقی را اجابت کرد علم در جایگاه خود میماند و گرنه کوچ میکند.

ایضاً: هر گاه باعالمی ملاقات کنید که دوستدار دنیا و زر و زیور آن باشد او را مخالف دین خودتان بشمار آورید چه آنکه مسلم است هر کس هر چه را دوست می دارد همتش را در انجام خواسته‌های همان چیز مصروف میدارد.

فصل نهم

در فصل پیش مطالبی درباره عالم و علم نافع متذکر شدیم اینک بیاری خدا می‌تعال
در این فصل موضوعاتی مربوط بمتعلم یاد آور می‌شویم:

در نخستین فصل حاضر می‌گوییم: شایسته است فردی که در صدد آموختن
دانش بر می‌آید خویشتمن را از اخلاق زشت و رفتارهای ناپسند پاک سازد زیرا
دانش عبادت قلبی و نماز پنهانی است و همانست که آدمی میتواند با آن بخدای
خود تقرب پیدا کند و جائی که نماز معمولی هر فرد نماز گزار که وظیفه دیتی و
جوارحی اوست بدون تطهیر ظاهری صحیح و مقبول نیست و انجام مسئولیت
را ایفاء نمی‌کند بدون تردید عبادت باطنی هم بدون تطهیر نفس و تصفیه اخلاق
مورد پسند نیست.

ما بدانند از آن نظر توجه می‌کنیم که چون معمار ماهری در بنیان خانه
قلب ما کار میکند و البته معمار دل در صورتی بآبادانی نفس می‌پردازد که نفس
از اخلاق زشت و اوصاف نکوهیده تهی شده باشد.

از رسول خدا ﷺ: دین اسلام بر اساس پاکیزگی استوار شده.

آری چنین است کلیه اعمال ظاهری و باطنی محتاج بپاکیزه کردن است
قال الله تعالی: إنما المشرکون نجس (۱) همانا مشرکان نجس‌اند در اینجا مراد
ظاهر آیه مبارکه نیست بلکه خدا می‌تعال با ایراد این معنی عقول بشر را متوجه
ساخته و نجاست که آنهمه در ادیان حقه مورد توجه قرار گرفته است و در خصوص
آن احادیث عدیده‌ای وارد شده طهارت و نجاست ظاهری که محسوس بحواس ظاهری
ما هستند نمی‌باشد زیرا اگر منظور نجاست ظاهری باشد و مشرکان را جهت آن نجس
بدانیم چه بسا افراد مشرک جامه‌های بسیار نظیف می‌پوشند و بدنهای خود را ببهترین
و جهبی پاک می‌سازند بلکه منظور نجاست باطنی است که گوهر گرانمای آنان
آلوده بانواع کثافات باطنی شده است. چنانکه میدانیم، نجاست عبارت از موضوعی

است که همیشه اوقات آدمی باید از آن اجتناب کند و تا حدی که ممکنست از آن دوری نماید پس هنگامی که در اجتناب از نجاست ظاهری اینهمه تأکید شده است کثافات باطنی و آلودگیهای روحی را هرچه بیشتر بایستی دور کرد و از خرد و بزرگ آنها اجتناب نمود زیرا آلودگیهای باطنی علاوه بر آنکه مضر بحال حاضر و دنیای انسان است عاقبت آن دنیا را نیز وخیم میسازد.

بهمین مناسبت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود فرشتگان رحمت:

الهی در خانه‌ای که سک باشد وارد نمیشوند.

دل انسانی بطوری که گفته شد مانند خانه مسکونی است که فرشتگان الهی در آن فرود می‌آیند و آثار رحمت خود را در آن نازل میگردانند و آنجا را قرارگاه خود میدانند و از آنطرف صفات نکوهیده خشم، شهوت، کینه، حسد خودخواهی تکبر، خودبینی و امثال آنها سگانی هستند که پیوسته پارس میکنند بنا بر این خانه‌ایکه مملو از این عده سگان باشد و هر یک گوشه‌ای از آنرا مأمن خود ساخته‌اند چگونه ممکن است برشته رحمت در آن وارد گردد و چگونه نور علم که بایستی بتوسط این وسائط فیض در محیط خانه دل درخشندگی یابد ظهور پیدا کند.

فصل دهم

در فصل علم بقدر لزوم آداب متعلم را بیان کردیم اینک در فصل حاضر آداب معلم را متذکر شده میگوئیم: معلمی که بر سریر تعلیم جای گرفت و بدین منصب بزرگ مفتخر گردید بایستی در امر تعلیمی خود بهیچوجه نظر طمع نداشته باشد. دانشجویانی را که در حضرت او زانو زده اند و بقصد بهره‌مندی از علم نزد او آمده‌اند خالصاً لوجه‌الله تعلیم دهد و با آنان بمهربانی رفتار کند و از پند و اندرز دادن بآنها خود درای ننماید و سخن در خور فهم آنان بگوید و بذر دانش را در سرزمین دل اهل دانش غرس کند و از غیر آن پوشیده بدارد.

از حضرت صادق علیه السلام: هنگامی عیسی بن مریم علیه السلام بر سریر خطابها ایستاد و در خطاب خود بینی اسرائیل چنین اعلام داشت: متوجه باشید که چراغ حکمت و دانش را در خدمت جاهلان قرار مدهید چه اگر آنان را بدین منصب مفتخر داشتید بر آنان ستم کرده‌اید و نیز از اهل حکمت بازمدارید که بر آنها هم ظلم نموده‌اید و بیشتر از آنچه اطلاع دارید اظهار دانش نکنید و آنچه را هم نمیدانید نگوئید.

روایت: روزی در محضر گرانمایه حضرت باقر علیه السلام از آن جناب پرسیدند حق خدای متعال بر بندگانش چیست؟ حضرت فرمود: حق خدا بر بندگانش آن است که آنچه را میدانند بگویند و از آنچه اطلاع ندارند سخنی نگویند از حضرت صادق علیه السلام: خدای متعال در قرآن کریم دو آیه از آیات خود را ویژه بندگان قرارداده یکی آنکه هر چه را میدانند بگویند و دیگر آنکه از حکمی که اطلاع ندارند دست بردارند و مردود نسازند.

قال الله تعالى: الم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق (۱) مگر نه اینست که در کتاب خویش پیمانمان را با بنی اسرائیل استوار داشتیم که جز امر حق را بخدا نسبت ندهند؟

ایضاً: بل کذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما يأتهم تأويله (۱) بلکه آنچه را علم ندارند و از تأویل آن برخوردار نشده‌اند تکذیب میکنند.

از حضرت صادق عليه السلام: از دو خصلت نکوهیده دست بردارید و گرد آن مگردید که هر کس ببند آن در افتاد هلاک شد یکی آنکه برای مردم فتوا برای خود ندهید و دیگر آنچه را نمیدانید اظهار ننمائید.

حضرت باقر عليه السلام: کسی که بدون علم و هدایت خدای متعال برای مردم دیگر فتوا دهد فرشتگان رحمت و عذاب او را لعنت میکنند و گناه مردمی که بفتوای او عمل کرده‌اند در حق او ثابت میشود این حدیث شریف شایسته آنستکه مجملی در اطراف آن توضیح دهیم و بگوئیم منظور از علم، نور است که از انوار الهی و الهامات حقّه غیبی سرچشمه میگیرد چنانکه ائمه طاهرین عليهم السلام منبع علمشان از آن دریای پهناور بود و مقصود از هدایت، علوم است که از خاندان وحی و تنزیل استفاده شده چنانکه ما گروه شیعه بدان مفتخریم و مراد از فرشتگان رحمت هدایت کنندگان نفوس اخیار و نیکوکاران بدرجات جنان می‌باشند و مقصود از فرشته عذاب سوق دهندگان بدکاران بدرکات جحیم و عذاب الیم می‌باشند.

از حضرت صادق عليه السلام: هر گاه کسی بحضور شما آمد و سخنی که شما از آن اطلاع ندارید پرسد بگوئید نمیدانیم و نگوئید خدا میداند چه آنکه با ایراد این جمله در دل او تولید شک میشود او خیال میکند شما اطلاع دارید لیکن بجهاتی از اظهار آن خودداری می‌نمائید و اگر در برابر پرسش او اظهار بی‌اطلاعی کردید شما را بچنین اندیشه‌ای متهم نمی‌سازد.

فصل یازدهم

در این فصل قانون بندگی و پارسائی برای خدا را بمقداری که کتاب حاضر اجازه میدهد متذکر شده میگوئیم:

کسی که میخواهد سجادهٔ عبادت بگستراند و جامهٔ پارسائی بر تن کند نخست باید کیفیت بندگی را از مأخذ صحیح آن بدست آورد سپس برای انجام این منظور اقدام نماید و مسلماً مأخذ همهٔ علوم الهی اهل بیت نبوت اند که آنان مهابط وحی و تنزیل و منابع حکمت و تأویل اند و نهرهای علم ایشان هم از چشمه‌های صاف و پاک علم الهی روان گشته است.

وقتی در محضر حضرت باقر العلوم علیه السلام از معنی این آیه مبارکه: «فلینظر الانسان الی طعامه (۱)» «آدمی باید بطعامش نظر کند» پرسیدند آیا طعام انسانی چیست؟ فرمود منظور آیه این است که انسان متوجه باشد دانشش را از چه مبدئی بدست می‌آورد.

و نظر باینکه تفسیر ظاهر آیه معلوم بود حضرت بتأویل آن پرداخت.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: کسی که بدون علم متوجه بعملی شود افساد او از اصلاحش فزون تر است.

از حضرت صادق علیه السلام: کسی که بدون بصیرت بکاری اشتغال ورزد مانند مسافر است که سر بی‌راهه گذارده و نمیداند بکجا میرود و هر چه بیشتر بسرعت سیرش می‌افزاید جز دوری از منزل مقصود نتیجه دیگری نمیرد.

اینک باید بدانیم علت اینکه عبادت بی‌مأخذ ما را بجائی نمیرساند چیست؟ جهت آنستکه اصلاح قلب و پاکیزه داشتن آن بکمک عبادات جسمانی و تصفیه و تهذیب نفس بتوسط اعمال بدنی ذاتاً مقصود و مطلوب نمی‌باشد برای اینکه آنها حکم اعدام ملکات را دارند یعنی عدم‌های فعلی که شائیت برای وجود دارند و عدم از جمله امور است که ذاتاً مطلوب نیست و اگر مطلوب واقع شود بالعرض و باعتبار امر

دیگری است بلکه منظور اصلی از انجام عبادات جسمانی و اعمال بدنی آنستکه علم بخدا و ملائکه و کتابهای آسمانی و رسولان ربّانی و روز قیامت که معارف حقیقیه اند پیدا شود و هر شخصی بفرخور عقل و فهمش از آنها استفاده نماید و ثابت است که چنین علمی در دست استفاده هر کسی واقع نمیشود مگر آنکه اصلاح قلب و تطهیر باطنش را از راهی شروع کند که شارع اسلامی دستور داده و در این راه با اعتقاد صحیح قدم بردارد و لازم نیست برای حصول مطابوب شخص او را ملاقات کرده باشد بلکه میتواند بروایت و سماع از ناحیه او اکتفا نماید در نتیجه کسی که درس لوك وادی پارسائی بعمل تنها متوجه باشد و ریاضت و مجاهده نفس را از روی بی بصیرتی متحمل شود و از حقیقت آن اطلاعی نداشته باشد ثابت است که تصفیه نفس بر او ناگوار است و ریاضت علیه او تمام میشود زیرا نفس این چنین ریاضت کشی بجاده ای قدم گذارده که سراسر آن آلوده با خاطرات وهمی است و از همه طرف و سوسه های نفسانی بر آن استیلا یافته است بهمین جهت پرده تشویش بر رخسار آن میافتد و قلبی آکنده از تشویش پیدا میکند زیرا علوم حقه الهیه را پیشوا و راهنمای نفس مرتاضه خود قرار نداده و از افکار صحیح بر خوردار نگردیده و کیفیت بندگی را از صاحب شریعت و جانشینان او اخذ ننموده بهمین جهت دست قلب او از آستین بیرون می آید و بخیالات فاسده و تصورات باطله و گمانهای دروغین چنگ میزند و آنها را پیشقدم خود قرار میدهد و گاهی هم بهمدستی خیالات واهیه خود در ذات و صفات خدای متعال اعتقادات فاسده ای را اعمال میکند که همه آنها از سر چشمه کفر و زندقه سیراب میشود با آنکه او خیال میکند آنچه میگوید و اعتقاد دارد صحیح و در محل مناسب است. پناه میبریم بخدا از شر نفس اماره . تازه تر آنکه بیچاره دیگری لقمه ناگوار او زیر دندانش مزه کرده او هم دست اقتدا بوی میدهد و با او همقدم شده پا بپای او حرکت میکند و شر او را چون کالای گرانبھائی برای خود میخرد و در ردیف جاهلان قرار میگیرد و از پارسایان پشت شکن (۱) بشمار می آید .

در عین حال شخص پارسای مزبور کمتر اتفاق می‌افتد از خود خواهی دست بردارد بلکه پیوسته بعلمیکه ندارد افتخار میکند و عبادت نامقبول خورد پشت گرمی دارد و بدیگران بدیده حقارت مینگرد و موقعی میرسد که باطن او از امراض نفسانی پوشیده و او در عین حالیکه بخیالات واهی خود سرم گرم است از آنها و معالجه آنها غافل بوده و قدمی برای بهبود آنها برنداشته است و هنگامیست که رذائل اخلاقی را جزء کلمات می‌پندارد و عیوب را از فضائل خود حساب میکند چنانکه خدا میفرماید :

قال الله تعالى : قل هل ننبئكم بالآخسرین اعمالا الذین ضل سعیمهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا (۱) بگوای پیغمبر آیامیخواهید از مردم بسیار زیانکار بشما اطلاع دهیم و پرده از سر انجام کارشان بالا زنیم آنان مردمی هستند که عمرشان را دوراه زندگی دنیای فانی تپاه کردند و بخیال باطل می‌پنداشتند نکو کاری میکنند

از امیرالمؤمنین علیه السلام : دو دسته از مردم پشت مرا شکستند یکی عالمی که پرده احترام دانش را دریده و دیگر پارسائی که از روی نادانی قدم بجاده پارسائی نهاده برای آنکه پارسای جاهل مردم را بعبادت ساختگی خود میفریبد و عالم پرده در مردم را بر اثر پرده دری خود از دین بیزار میسازد (۲)

از حضرت صادق علیه السلام : خدا می‌تعال عمل عاملی را نمی‌پذیرد مگر در صورتیکه عملش را با معرفت و شناسائی انجام دهد و ثابت است که تحقق معرفت هنگامی خواهد بود که پای عمل در میان باشد

پس کسیکه چراغ معرفت در دل او افروخته باشد معرفت او را وادار بعمل میکند و از آنطرف کسیکه عمل نکند معرفت ندارد چه آنکه شجره ایمان نحوه

(۱) شاعری بدینا سبت سروده است

و اکبر منه جاهل متنسک

لن بهما فی دینه بتمسک

(۱) آیه ۱۰۳ سوره کهف

فساد کبیر عالم متهتک

هما فتنه للعالمین عظیمه:

ایست که برخی از آن از بعض دیگرش بهره میبرد. مقصود این حدیث شریف اینست که هر شاخ معرفتی یک نحوه حال و صفائی در نهاد انسانی بار میدهد و هر حالی که برای آدمی پیش آید صاحبش را وادار بعمل و عبادت میکند و هر قسم عبادتی که از انسان پارسا بظهور آید حال دیگری نتیجه میدهد و صفاء تازه‌ای ایجاد میکند و آنهم معرفت دیگری بارز میسازد و بدینمیزان یکی بعد از دیگری پیدا میشود تا بجائی که از راه معرفت و عبادت ایمان انسان بسر حد کمال می‌رسد و آخرین پایه آنرا می‌پیماید و از رنج و مشقت خلاصی می‌یابد و در مقام امن و آسایش قرار گیرد و بتاج عین الیقینی متوج گردیده بدان مرتبه که آرزوی هر پارسائی است موفق می‌گردد.

باری مثل چنین پارسائی مانند آدمیست که در شب تاریک چراغ بدست گرفته باشد و بسیر خود ادامه دهد. هر قطعه زمین که نور آن چراغ بدان میتابد و خطر محض است قدم می‌نهد در نتیجه همین قدمهای پی در پی ایجاب میکند که قطعات تاریک زمین یکی پس از دیگری روشن گردد و او بخوبی قطع مراحل و طی منازل نماید.

از رسول خدا ﷺ: کسیکه عالم باشد و بعلمش عمل کند خدا ایمتعال از دانشی که اطلاع نداشته ویرا بر خوردار سازد.

فصل دوازدهم

در این فصل مردم بدعتگذار و عالم نمایانرا معرفی کرده خوانندگانرا بشناسائی آنها رهبری میکنم و بعنوان مقدمه میگوئیم؛
 اخبار بسیاری از ائمه طاهرين عليهم السلام در نکوهش بدعتگذاران و هوا پرستان
 و عالم نمایان رسیده که ما ذیلاً بخشی از آنها را نقل میکنم تا نمونه کاملی
 برای معرفی آنها باشد و ضمناً باشناسائی اینان دیگرانرا که همقدم با آنها
 میباشند بشناسید .

از حضرت صادق عليه السلام: پیلمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه پس از من بدعتگذاران
 و شاکان را ملاقات کنید از آنان بیزاری جوئید و تا میتوانید از آنان بد گوئی
 کنید و دشنام دهید و نا گهان بدستگیری ایشان قیام نمائید و چندان کار را بر
 آنها دشوار سازید که نتوانند رخنه فسادى در دژ مستحکم اسلام ایجاد سازند و بکلی
 بند طمع فسادشانرا ببرید و مردم را از آمیزش با آنها بیم دهید تا بدعتهای آنانرا نیاموزند
 اگر بدین دستور رفتار کردید خدا یمتعال بر حسنات شما می افزاید و درجات شمارا
 رفیع میگرداند.

ایضا: هر گاه پرچمهای بدعت در میان امت من افرشته شود بایستی شخص عالم
 تیغ بیدریغ علمش را از غلاف سینه بیرون کشد و با آنان بمبارزه برخیزد و هر
 عالمی چنین نکند لعنت خدا بر او باد . ایضا: متوجه باشید بس از من هر گونه
 بدعتی ظاهر شود بطوریکه نزدیک است پرچم اسلامی بمخاطره افتد مردم
 بدان رو آورند و خدا یمتعال دوستی از دوستان اهل بیت مرا مأمور میسازد که دین اسلام
 را نگهداری کند و بالهام خدا سخن گوید و حق و حقیقت را آشکار سازد و دنیای
 اسلامی را منور گرداند و حیلہ گران را نابود سازد و ازضعفاء مسلمانان حمایت
 نماید اینک ایخردمندان چشم عبرت بین خود بگشائید و بر خدا توکل نمائید .
 ایضا: هر بدعتی که صورت وقوع پیدا کند مایه گمراهی است و هر گمراهی سر
 انجامش آتش است •

امیر المؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه‌های خود فرموده: بدانید و آگاه باشید نخستین موضوعی که موجب حدوث فسادها میگردد هواهای نفسانی مردم است که نسنجیده به پیروی از آن اقدام میکنند و حکمهای تازه علیه قرآن که برخی از مردم دیگرانرا بنشر آن و امیدرند اینک با این لحن بشما میگویم: متوجه باشید اگر باطل خالص و پاک از امر حق باشد هیچ خردمندی از آن نمیهراسد و اگر پایه حق برستون باطل استوار نگردد هیچگاه اختلافی پیدا نمیشود لیکن بدعتگذاران و دشمنان اسلام و مسلمانان بخشی از این دسته‌ای از آن گردمی‌آورند و آنها را با یکدیگر می‌آمیزند و هر دو را باهم در بازار مسلمانان بمعرض فروش در می‌آورند و نادانان از همه جا بیخبر بگمان کالای صحیح الهی به بهائی می‌خرند اینجاست که شیطان بر دوستان خود استیلا می‌یابد لیکن آنانکه دست بدامن خدا دارند و حضرتش با آنان همراه است از این ورطه نجات پیدا میکنند:

ایضاً: بدانید که دو دسته از مردم در پیشگاه خدا می‌تعال از دیگران مبعوض‌ترند. دسته اول کسی است که از راه راست روگردانیده و بگفتار بدعتگذاران توجه نموده و آنها را با شوقی تمام در کانون خود پنهان ساخته و نماز و روزه را با حرص تمامی انجام میدهد او بهترین نمونه آزمایش مردمیست که در بوت‌امتحان قرار می‌گیرند این شخص کسی است که از راه هدایت گذشتگان گمراه شده و کسی را هم که در زندگی و پس از مرگش بدو بگردد نیز گمراه می‌کند او بارهای سنگین خطا کاربهای مردم را بدوش میکشد و خود رهین خطاهای خود است. دسته دوم کسی است که متفرقات جاهلانه را از اینجا و آنجا گرد کرده و آنها را در میان مردم رواج میدمد و بتا ریکیهای فتنه و فساد فریفته شده و نیکبختی خود را در آنها میداند اینچنین آدمی را مردم دانشمند می‌پندارند با آنکه از علم و دانش بهره‌ای ندارد، روزی را آسوده بسر نمیرد بلکه بامدادان که سر از بالش خواب بر میدارد دامن بکمر زده از هر کجا که ممکن شود مطالب و موضوعات بسیاری که بکار سراسر تنگ او کمک می‌نمایند و بقیناً خوب آنها کمتر از بد

آنها است با تردستی عجیبی فراهم میسازد و پیوسته بدین کارهای نکوهیده میپردازد تا از آب گندیده جهل و نادانی سیراب شود و باطلی را که تحصیل نموده است بصورت گنجی نهفته جلوه دهد و در ماندگان بینوا را بدانها بفریبد، در میان مردم بر سریر حکومت جای گیرد و بر بالش فضاوت تکیه زند و چنان وانمود کند که اینک من آن یگانه ای هستم که میتوانم بینوایان را که امور حقه بر ایشان پنهان مانده و مشتبه شده است و بسر گردانی گرفتار گردیده اند نجات دهم و آنانرا خلاصی بخشم و راز حقیقت را کشف کنم و بقدری پرده بی حیائی را دریده که هر گاه حکمی برخلاف قاضی پیش از خود دهد بیم ندارد که دیگری پس از او بیاید و مانند او قدم بر روی حکمش گذارد و او را از این نظر رسوا سازد و اگر تصاد فایکی از مسائل پیچیده و مشکل از او سؤال شود و او بداند که نمیتواند از عهده پاسخ آن بر آید و از آنطرف هر گاه مسئله را بلا جواب گذارد ممکن است رسوا شود و مریدان از گرد او پراکنده گردند ناگزیر عبارات بی مغز و کلمات بی ثمری را در پاسخ سؤال کنندگان ایراد کند تا آنانرا بدینوسیله ساکت سازد و میرساند که پاسخ صحیح و مطابق با واقع همین بود که بیان نمودم آری این آدم و چنین پاسخی که روپوش بر رخسار حق کشیده از نظر قوت واستواری مانند تار عنکبوتی است که بر گوشه دیوارهای چرکین و مزایل می تند و سرانجام هم نمیداند حق گفته است یا باطل صواب کرده است یا خطا، کار این بینوا بر پایه ای استوار گردیده که نمیتواند بر خود ثابت کند موضوعاتی را که مورد انکار قرار میدهد روزی دست علم در بنیان گذاری آنها کوشش نموده. تصور نمیکنند که بالاتر و صحیحتر از روش او آئین دیگری هم در عالم وجود دارد. اگر موضوعی را با موضوع دیگر بسنجد و مقایسه نمایند گاه گمان ندارد باطل سنجیده و نظرش خطا کرده است بلکه اگر حقیقت امری بر او پوشیده ماند و راه تخلص از آن بروی مستور گردد پرده از این سر نمیگشاید و آنرا کتمان میکند برای آنکه از جهل خود اطلاع دارد و متوجه است که اگر اظهار بی اطلاعی کند مردم او را نادان قلمداد میکنند بدین ملاحظه گام جسورانه

پیش می‌نهد و قضاوت بناحق می‌کند، بنا بر این او کلید تاریکی‌هاست که در بهای ظلمت و شبهت را بروی مردم می‌گشاید و بر مرکب امور شبهه ناک بر می‌جهد و قدم‌های ناروا بر میدارد و از آنچه اطلاع ندارد و همواره در میان مردم بینوا رواج میدهد پوشش نمی‌طلبد تا از ناراحتیهائی که بآنها مواجه میشود سالم بماند و یا آنکه از مبدأ صحیح و مدرک مستقیم تحصیل دانش کند تا پاسخ سائلین را با برهانی ثابت و دلیلی دندان شکن ایراد نماید که سر انجام از اینراه غنیمتی بچنگ آورد. روایات را مانند بادی که گیاهان خشک شده را از این سو بدانسو پراکنده می‌سازد در میان مردم منتشر میکند با اندازه‌ایکه دیده ارثها از او گریبان و ناله خونها عالمی را متزلزل ساخته ناموس حرام بخکم و قضاوت او حلال و ناموس حلال بفرمان او حرام گردیده. اعتمادی نیست در آنچه بدو ارجاع میشود و او نیز اهلیت ندارد در خصوص آنچه بدو تفویض میشود بلکه عنقاء علم حق و حقیقت از ادعاه پوچ و باطل او گریزانست.

پناه می‌برم بخدا و شکایت می‌کنم بذات بی‌زوال او از گروهی که با جهل و نادانی بسرمی‌برند و بحال گمراهی می‌میرند و اینان همان مردمی هستند که اگر قرآن کریم با روشی که نازل شده است تفسیر شود نزد آنها از هر کلائی زیان آورتر و کم ارزش تر است زیرا برخلاف انتظار آنها و علیه نظر ایشان است و نیز همان کتاب اگر موافق با عقیده آنان تشریح شود هیچ مال التجاره‌ای بقدر آن سودمند نمی‌باشد. هیچ منکری نزد آنان از معروف بدتر و هیچ معروفی پیش آنها از منکر والاتر نیست.

از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ : ارباب قیاس، علم و دانش را بمقتضای قیاسات ساختگی خود می‌طلبند با آنکه قیاسات بافتگی آنها بجز دوری از فیض خدا نتیجه دیگری برای آنان ندارد و البته دین خدا از آئین قیاس براه صواب نمیرسد.

از حضرت کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ : کسیکه موافق رأی خود فتوا دهد هلاک میشود

و شخصیکه از فرموده خدا و رسول دست بردارد کافر است •

نظر باینکه غرض اصلی ما از تألیف این کتاب نشر حقایق اسلامی و علوم دینی است بهمین مطالب دوازده فصل اکتفا نمودیم و متعرض سائر مطالب نشده و مابقی از علوم را که تا پایان این تفصیل اسم برده نشده ذکر نکردیم .

از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ : مقام علم و دانش بالاتر از آنستکه دست احاطه بشر بدامن آن برسد پس از هر علمی ، نیکوتر آنرا فرا گیرید .

در روایتی علاوه بر این اضافه فرموده: بهمین جهت است که زنبور عسل برای تحصیل عسل از هر گلی خوشبوتر آنرا میمکد در نتیجه دو گوهر گرانبها بدست میدهد یکی عسل که شفای بیماریهای مردمست و دیگری موم که چراغ تابان آنهاست .

مؤلف: گوید : مصدق و مؤید این گفتار فرموده خداست :

فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم

الله و اولئک هم اولوا الالباب (۱)

مرده بده بندگان مرا که گفتار را میشنوند و نیکوتر آنرا پیروی میکنند اینان گروهی هستند که خدا بمتعال نعمت هدایت را بدیشان روزی فرموده و آنها مردمی خردمند هستند.

باب دوم - عقائد

باب اول را در ضمن دوازده فصل بیایان آوردیم اینک در این باب که دومین باب کتاب را تشکیل میدهد از عقائد و کیفیت تحصیل آنها بحث میشود:
عقائد را حتما باید از وحی خدا، متعال که بتوسط انبیاء و اولیاء و معرفت فطری کسب شده بدست آورد.

قال الله تعالى: فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم (۲) این فطرت خدائست که مردم را بر آن داشته و در خلق خدا تبدیلی روانیست و اینست دین جاوید.

در روایتی آمده که مراد از فطرت معرفت است و در روایت دیگر گفته شده که مقصود از آن توحید است.

از رسول خدا ﷺ: هر فرزندی بفطرت اسلامی متولد میشود مگر اینکه پدر و مادر یهودی یا نصرانی یا مجوسی او ویرا بآئین خود تربیت کنند.
فطرت در اصل وضع، و آفرینش و جبلی موجودات را گویند و در اصطلاح عبارت از عقل اندرونی است که همواره مطبوع و منظور صاحب عقل بوده و آنرا شرع درونی مینامند چنانکه شریعت نبوی را عقل خارجی میگویند برای آنکه عقل مانند چراغ تا بانست و شرع نبوی بمثابه روغن آن وثابت است تا هنگامی که روغن بفتیله چراغ میرسد روشنی میدهد و چون روغن آن تمام شد از درخشندگی باز میماند و اگر چراغ نباشد از روغن بتمهائی استفاده روشنی نمیشود بنا براین هر دو ملازم یکدیگرند.

مؤید دیگر: عقل مانند چشم است و شرع مانند شعاع باین توضیح: تا هنگامی که شعاع خارجی تابش نکند چشم آدمی هر چند تیز بین و قوی باشد از دیدن چیزها عاجز است و از آنطرف اگر چشم نباشد و جود شعاع فائده ای ندارد.

قال الله تعالى: قد جاءكم من الله نور و كتاب مبين يهدي به الله من

اتبع رضوانه سبل السلام و يخرجهم من الظلمات الى النور باذنه (۱)

بتحقیق از جانب کردگار عزیز نور و کتاب آشکاری نازل شد که ذات اقدس او بوسیله آن مردمی را که راه اسلامی را پیموده‌اند و خشنودی خدا را از همان طریقی که دستور داده بدست آورده‌اند براههای امن و سلامتی رهبری مینماید و آنانرا بفرمان خود از تاریکیهای جهل میرهاند و بسرمنزل نورو سعادت هدایت می‌کند. افسوس بر مردمی که از نعمت خرد دست برداشته و از رسولان خدای خود اعراض کرده پیروی خواهشهای نفسانی خویش نموده خود و دیگران را گمراه ساخته‌اند.

پس از این بیان میدانیم که خردمندترین مردم عالم، پیغمبر ما است و برترین آئینها آئین اوست و او را خدا بمتعالی امور رسالت خویش ساخته و کتاب خود را بتوسط او فرو فرستاده و او را برای نشر عدل و داد برگماشته و هم مطابق با مأموریت خود امر خدا را در میان مردم رواج داده و گروه ایشانرا براه خدا دعوت کرده و آنانرا بشناسائی آفریننده خود و بروز رستخیزش رهبری فرموده است و برای اثبات همه آنها بیان و برهان مناسب با عقل آنان آورده و ایشانرا بادل و حجتهائی توجه داده که بدون تردید درخور فهم آنهاست و در نتیجه برای هر دسته از مردم بقدر عقل و فهم آنها برهان، خطابه، جدل بطریق احسن را ظاهر ساخته است و بجهت کسی که بهتر میتواند از راه معجزه بحقیقت نزدیک شود معجزه آورده تا هر کس که باید یخاک هلاک آفتدهلاک شود و هر کس که بایستی حیوت یابد زنده شود،

پس از این بنحوی امور دینی مردم را تکمیل کرده که اصولا با آثار گذشتگان نیازی پیدا نکنند و در امور مهم دین به آنها محتاج نشوند.

در اینجا کسی پرچم اعتراض بلند نکند که ثبوت انبیاء و شرایع آنان متوقف بر ثبوت صانع وصفات کمالیه اوست یعنی نخست باید صانع وصفات او را ثابت کرد تا در درجه دوم انبیاء و شرایعشان را بپذیریم نه آنکه ما بخواهیم صانع

و صفات اورا بكمك انبياء و شرايعشان بدست آوريم . پاسخ اين اعتراض آنستكه گوينده اين كلام و آورنده آن بتمام معنى مقبول القول و معصوم از هر خطا و زلل است و در بيانات او ادله‌اى گنج‌انديه شده كه تمام آنها با عقول سليمه و خالى از هر گونه اغراض نفسانى موافق و مورد توجه آنهاست براى آنكه گفتار او همواره متبّع و ادله آن طورى آورده شده كه خواه ناخواه شايسته تبعيت است. علاوه بر اين شناسائى صانع و صفات آن كه شريعت پيغمبر ﷺ از آن گفتگو ميكند در ردیف امور ضروريه واقع شده است چنانكه هر خردمندی با اندك توجهی صحت اين موضوع را تصدیق ميكند .

قال الله تعالى : ولئن سئلتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله (۱)

اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده ميگویند خدا بنا بر اين ثابت شد بياناتی كه در شريعت مقدسه وارد شده و موضوعاتی كه عقول سليمه آنها را تأييد می‌كند براى رهبری بطريق حق و حقيقت كافی است و حاجتی بمتكلفات طبقات مختلف ايندسته و آراء متشتمت و خواهشهای متناقض آنان كه براى امور دينی ابراز ميدارند نميباشد . زير ايشان نسبت بعملشان هم جاهلند و هم بی ادب جهلشان از آن نظر است كه نميدانند ادله اثبات حق را كجا و بچه منظوری بكار برند و سوء ادبشان بدان لحاظ است كه با خداي متعال بهمكاری برخاسته و عباراتی كه خود عنوان دليل بدانها داده‌اند باده الهی ضميمه نموده‌اند بلكه نظريات خود را از ادله الهی براى اثبات مطلب تمامتر فرض کرده‌اند .

اينك از ايشان ميپرسيم شما كه براى اثبات و ابراز عقیده خود اينهمه پافشاری می‌كنيد مگر خداي متعال دين ناقصی فرو فرستاده كه محتاج بهمراهی و همكاری شما باشد يا آنكه دين كامل است ليكن رسول او در تبليغ او امر او کوتاهی نموده و آنطوريكه بايد و شايد مأموريتش را انجام نداده است با آنكه خدا ميفرمايد :

ما فرطنا في الكتاب من اشي وفيه تبيان كلشي (۱) ؛

ماز هيچ چیزی در قرآن كريم فرو گذار ننمودم بلكه همه چیز را در آن

بطور کامل آشکار ساختیم

از أمير المؤمنين عليه السلام: قرآن کریم ظاهری زیبا و باطنی مملو از حکمت و علم دارد عجائب آن تمام نمی‌شود و غرائب آن پایان نمی‌یابد و هیچ پرده ظلمتی گشاده نمیشود مگر بنور درخشان آن (۱)

(۱) همین بیان را به ضمیمه روایت مزبور در پایان فصل پنجم . متذکر شده‌است

فصل اول

قرآن و اهل بیت

بطوریکه در مقدمه باب دوم از این کتاب توجه گردید معلوم شد که بزرگترین رهبران طریقه توحید و خداشناسی ذات اقدس نبوی صلی الله علیه و آله بوده و دررتبه او انبیاء دیگر قرار نگرفته اند و همه آنان در حقیقت مباشر قدوم میمنت مأثور آنجناب بوده اند .

اکنون در این فصل با ترجمه برخی از اخبار وارده از خاندان وحی و تنزیل بیان خواهیم کرد که آنجناب پس از مفارقت از این جهان دوبار گار گرانبها یعنی کتاب خدا و خاندان خود را بجای گذارد و چنانکه از طرق شیعه و سنی استفاده میشود پیوسته امت خود را توصیه میفرمود که دست از دامن آنها بر ندارید و این معنی را چنانکه گفتیم هر دو فرقه مسلمان متعرض اند نهایت اینکه الفاظ احادیثشان مختلف است و گرنه معنی یکیست در روایتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین فرموده من از این جهان رخت بر می بندم و پس از خود یاد گاری بجای میگذارم که اگر بدان توجه کنید و پایپای آن قدم بردارید هیچگاه گمراه نخواهید شد و آن قرآن کریم و خاندان من اند ایندو از یکدیگر جدائی پیدا نکنند و همواره باهم باشند تا کنار حوض کوثر مرا در یابند

منظور از این کلام که ایندو توأم باهم اند و افتراقی بر ایندو دست نمیدهد اینستکه کلید علوم قرآنی نزد آنهاست در نتیجه کسی که دست نیاز بدرخانه خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله دراز کند و بدیشان متمسک شود مانند آنستکه بهر دو متمسک شده است .

ایضاً من بزودی از میان شما کوچ کرده داعی حق را اجابت میکنم و دو یادگار گرانبار در میان شما باقی میگذارم بزرگتر این دو دارای دو طرف است طرفی در دست خدا و طرفی در دست شما پس تا میتوانید دست از آن بر مدارید تا گمراه نگردید و کوچکتر آن دو خاندان من اند آنانرا نکشید و خوارشان مسازید

چه آنکه من از خدای مهربان دانا در خواسته‌ام آنانرا کنار حوض کوثر دریابم خدایمتعال خواسته مرا اجابت فرموده اکنون بدانید کسیکه بر آنان غلبه کند بر من غلبه کرده و کسیکه ایشانرا خوار کند مرا خوار کرده و کسیکه آنانرا دوست بدارد مرا دوست داشته و کسیکه با آنان دشمنی کند با من دشمنی کرده است .

روایت : روزی از حضرت امیرالمؤمنین پرسیدند عترت کیست فرمود: من و حسن و حسین و نه فرزندان فرزندان حسین علیهم السلام که نه می ایشان مهدی و قائم آنهاست آنها از کتاب خدا جدا نمی شوند و کتاب خداهم از ایشان جدا نمیشود تا کنار حوض، رسول خدا دریا بند. کسیکه آیندو راه بر خویش قرار دهد و قدم جای قدم آنها گذارد آنهاوی را به پشت خدا رهنمائی کنندو کسیکه آندو را پشت سراندازد بطرف دوزخ سوقش دهند .

ایضاً : مثل خاندان من مثل کشتی نوح است کسیکه بر آن سوار شد از گرداب هلاکت رهایی یافت و کسی که آنرا رها کرد غرق شد.

از حضرت باقر علیه السلام : پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من و قرآن و خاندان من نخستین کسانی هستیم که فردا بر خدای بزرگ وارد میشویم سپس امت من سراز خاک بر میدارند آنگاه از آنان خواهیم پرسید با قرآن و عترت من چه کردید ؟ از حضرت صادق علیه السلام : پیغمبر صلی الله علیه و آله در یکی از خطابه‌های خود فرمود : ای مردم اکنون شما در دار هُدنَه (خانه امن و آشایش) هستید و بر مر کب سفر نشسته‌اید و آن بسرعت هر چه تمامتر شما را حرکت میدهد و می بینید که شب و روز و خورشید و ماه هر تازبه ای را که پنه می کنند و هر دوری را نزدیک می سازند و بوعده ها و فامین می آیند اینک زاد و توشه این سفر دور و دراز را آماده سازید .

مقداد بن اسود (۱) از جای برخاست عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله دار هُدنَه

(۱) مقداد بن اسود یکی از ارکان اربعه صدر اسلامت و سه نفر دیگر آنها

چیست؟ فرمود خانه ایست که در آن از جهان دیگر و دشواریهای آن و فناء این جهان و گرفتاریهای آن سخن میگویند زمانی بر شما خواهد آمد که فتنه و فساد مانند شب تار بر شما احاطه کند در آن زمان شما دست از قرآن بر مدارید که فردای قیامت در پیشگاه الهی از شفاعت میکند و شفاعتش مقبول حضرت حق قرار خواهد گرفت و اگر خصومت نماید دشمنی او تأیید میگردد کسی که قرآن را رهنمای خود قرار دهد قرآن او را ببهشت رحمت میرساند و کسی که از قرآن روی بگرداند بدوزخش میکشاند.

قرآن بهترین رهنما نیست که شما را به بهترین راهها هدایت میکند قرآن کتابی است که حقایق اشیاء در آن بودیعت گذاشته شده و بیان امور ربانی در آن آمده است و کیفیت تشخیص حق از باطل در آن مذکور است قرآن فاصل میان خطا و صواب است کلامی نامناسب در آن بکار نرفته دارای ظاهر و باطن است ظاهرش حکم است و باطنش علم آشکارش بسیار زیبا و نهانش پر از حقایق عجائب قرآن بشماره نیاید و غرائب آن کهنه نگردد چراغ تابان هدایت در آن درخشندگی نماید و حکمت الهی در آن نور افکنی کند، این کتاب رهبر معرفت خداست کسی که معرفت پیدا کند دیده بصیرتش روشن شود و بالاخره از هلاکت نجات یابد و از گردابی که هیچ امید خلاصی از آن ندارد خلاص گردد آیات قرآن را با دقت تلاوت نمائید و در اطرافش نیکو اندیشه کنید زیرا تفکر حیات دل یمناس است و بکمک آن خطرات از پیش پا دور گردد و نشیب و فرازها باسانی طی شود مانند شخصی که شب تاریک با چراغ طی ظلمات میکند و براحتی آنرا بی پایان می آورد.

پس تا میتوانید بکوشید که بنور قرآن نجات یابید و انتظار غیر آنرا مبرید که نجات دهنده دیگری چون قرآن، ناجی شما نخواهد بود.

سلمان و ابوذر و عمار است حضرت باقر (ع) فرموده: همه مردم پس از درگذشت پیغمبر ص مرتد شدند مگر سه نفر و آنها مقداد و ابوذر و سلمان بودند راوی پرسید مگر عمار از آنها نبود فرمود خلجانی در دل او شد و برگشت و از بعضی روایات استفاده میشود مقام او پس از وفات پیغمبر از سلمان هم بالاتر بوده است.

ایضاً: پیغمبر اکرم ﷺ فرموده: قرآن کریم شما را براه راست هدایت میکند و از راه ضلالت میرهاند، قرآن کتابی است که اهلش را بینا میسازد و از کوری نجات میدهد و ناهمواریها را مرتفع میکند و تاریکیها را روشن می‌نماید قرآن چراغ قبیله‌ها و نگهبان از هلاکتهاست و رهبر از گمراهیها است طرق فتنه‌خیز را برای مردم شرح میدهد آنان را از راه‌های تاریک دنیا براه‌های وسیع آخرت سوق میدهد، کمال دین در قرآنست و کسی که از قرآن روگردان شود سرانجام بدرکات آتش مبتلا گردد.

ائمه معصومین علیهم السلام فرموده‌اند کسی که از ناحیه قرآن پی‌بمقام ما نبرد از فتنه و فساد خلاصی ندارد.

ایضاً: کسی که در امور دینی خود از قرآن خدا و سنت رسول او ﷺ استفاده کند کوه‌های عالم از جای کنده شود او همچنان برجای خود استوار باشد و کسی که دین خود را از دهان مردم بگیرد مردم او را مردد گذارند و راز حقیقت را برای او نگشایند.

محمد بن یعقوب کلینی (۱) پس از نقل حدیث مزبور مینویسد: بجهت همین نشانه است که مردم عصر ما به سستی ادیان باطله و مذاهب فاسده پی برده و سد آنها را رخنه‌دار دیده‌اند آری این روشنی فقط بتوفیق خدا بوده که آنانرا از این موضوع با خبر ساخته و آئین آنها را خوار نموده است.

از اینجا معلوم میشود کسی را که خدای متعال اراده توفیق او را داشته باشد و بخواهد شجره ایمان اوسبز و خرم بماند اسباب را طوری برای او مهیا میفرمابد که از روی یقین و بینائی امور دینی خود را از کتاب خدا و سنت رسول او ﷺ اخذ

(۱) نامبرده از مشایخ کبار شیعه و صاحب کتاب معروف کافی یکی از کتب اربعه شیعه است که امام زمان در باره آن فرموده است: «کافی لشیعتنا» کتاب کافی برای شیعیان ما کافی است. کلینی اصلاً از مردم کلین فسا پویه ری بوده و سال ۳۲۹ هجری وفات یافته و قبرش در بغداد مزار معروفی است هنگام وفات او تناثر نجوم شده است

میکنند و مسلماً چنین شخصی در امر دینش از همه کوههای عالم استوارتر است .
 و اگر خداوند خواری کسی را اراده کند و بخواهد دین او عاریتی باشد اسباب
 استحسان و تقلید و تأویل از روی بی بصیرتی برای او فراهم میسازد و این موضوع
 متکی بر مشیت خداست یعنی اگر بخواهد، ایمان شخصی را کامل بسازد اسباب
 کمال او را آماده میفرماید و اگر بخواهد ایمان را از کسی سلب نماید اسباب
 سلبش را مهیا می نماید و بالاخره کارش بجائی میرسد که اگر بامداد مسلمان باشد
 شبانگاه کافر است و اگر شبهنگام کافر باشد بامداد مسلمان است جهتش آنستکه
 که اگر بزرگی از بزرگان را ملاقات کند بجانب او روی می آورد و اگر چیزی
 مورد توجه او قرار گیرد او را میپذیرد .

مؤید این مطلب فرموده حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که میفرماید:
 خدای متعال از زمانی که انبیاء را آفریده بر آئین نبوت مشی می کردند و جز این
 نظر دیگری درباره آنان ملحوظ نبوده و اوصیاء را که آفریده بروش وصایت بودند
 و طریقه‌های جز آن نیمه‌دند لیکن بسایر مردم ایمان عاریتی مرحمت کرده اگر
 بخواهد بر ایمانشان می‌افزاید و اگر نخواهد نعمت ایمان را از آنان سلب میفرماید
 ومعنی: **فمستقر و مستودع** (۱) درباره آنان جاری است .

روایت: جابر بن عبدالله انصاری (۲) گوید هنگامیکه آیه مبارکه:

یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (۳)

(۱) آیه ۹۸ سوره انعام

(۲) نامبرده از یاران پیغمبر اکرم و از جمله افراد است که غزوه بدر و هیجده
 غزوه دیگر را در حضور حضرت رسول (ص) درک کرده و روایاتی در علو مرتبه و حسن
 عقیدت او از مصادر عصمت رسیده جابراز کسانیت که جناب رسول بتوسط اوسلام
 بفرزند بزرگوارش باقر العلوم ابلاغ فرموده و از کسانیت که در روز اربعین زیارت
 مرقد مطهر حضرت سیدالشهدا مشرف شده و سال ۷۸ هجری وفات یافته و آخرین
 صحابه‌ای بوده که دارفانی را وداع گفته رضی الله تعالی عنه .

(۳) آیه ۵۹ سوره نساء

(ای مؤمنان از خدا و رسول و صاحبان فرمان پیروی کنید) ، شرف نزول یافت حضور انور نبوی ﷺ عرض کردم یا رسول الله خدا و رسول او را شناختیم لیکن اولی الامر را که خدای متعال طاعت ایشانرا با پیروی از شما همراه ساخته نمیشناسیم فرمود ای جابر ، هم ردیف اینان جانشینان من و رهبران مسلمانانند نخستین آنها علی بن ابیطالب است بعد از او حسن پس از او حسین بعد از او علی بن الحسین پس از او محمد بن علی که در توریة بیافر شهرت دارد و تو بزودی او را درمیابی چون با وی ملاقات کردی سلام مرا با او برسان بعد از او صادق جعفر بن محمد است پس از او موسی بن جعفر است بعد از او علی بن موسی و پس از او محمد بن علی و بعد از او علی بن محمد و پس از او حسن بن علی و بعد از او هم نام وهم کنیه من حجت خدا در زمین و رحمت او در میان بندگان اوست ، او فرزند حسن ابن علی و شخصیتی است که خدای متعال درهای مشرق و مغرب زمین را بدست او میگشاید و او کسی است که از شیعیان و دوستان خود تا وقتی خدا بخواهد غائب میگردد و غیبت او باندازه ای طولانی شود که جز مردمی که طلای قلبشان در بوتۀ امتحان آزمایش شده دیگران بامامت او قائل نباشند .

جابر گوید: پس از این بیان عرض کردم یا رسول الله آیا در زمان غیبت او شیعیان او از وجودش بهره مند میگردند؟ فرمود آری بحق کسی که مرا بنبوت مبعوث داشته پیروان آن جناب از نور تابناک او استضاءه میکنند همچنانکه مردم از وجود خورشید استفاده میکنند اگر چه در پس پرده ابر بوده باشد .

ای جابر آنچه بتو اطلاع دادم از جمله اسرار مکنونه و مخزونه الهی است و از نااهل کتمان کن .

فصل دوم

اختلاف مراتب

پیش از این گفتیم عقائدی که شایسته اهمیت و قبول عامه است عقائدیست که از منابع و مدارک صحیحی اخذ شود اینک میگوئیم:

مردم در فهم عقائد و پذیرش آنها دارای طبقات مختلفی میباشند هر یک در مقامی فوق مقام دیگری قرار گرفته و بالاخره در یک درجه از فهم عقائد نیستند و ثابت است که تکالیف خدا نسبت ببندها گانش درخور عقل و فهم آنها و بقدر توانائی ایشانست.

از حضرت باقر علیه السلام: بندگان خدا دارای منازل مختلف اند چنانکه بعضی شان دارای یک منزلت دیگری دو تا سومی سه منزلت چهارمی در منزل چهارم است پنجمی در مقام پنجم ششمی در منزل ششم و هفتمی دارای منزلت هفتم است و اگر بخواهی شخصی که در منزل اولین قرار گرفته دستورات منزل ثانی را تحمیل کنی نمی پذیرد و کسی که در منزل ثانی است از پذیرش احکام منزلت ثالث خودداری میکند تا آخر حدیث.

از حضرت صادق علیه السلام: ایمان داری حالات و درجات و منازل مختلفی است چنانکه برخی از آن تام است و بنهایت رسیده دیگری ناقص است و نقصان آن هویداست و سومی راجح است و رجحان آن بر غیرش فزونی یافته.

ایضاً: اگر مردم از کیفیت آفرینش موجودات اطلاع داشته باشند هیچکس دیگری را سرزنش نمیکند.

تربیت اطفال

اکنون اگر بخواهیم نونهالان و یادگاره های امروز خود را که پدران و مادران فردا ایند تربیت دینی نمائیم و عقائد حقّه اسلامی را بدانها تزریق کنیم از چه راهی وارد شویم و بچه کیفیتی بمنظور خود نائل گردیم. بهتر اینست که در نخستین مرحله که فرزند ما قدم در جاده زندگی میگذارد عقائد او را بدو بیاموزیم تا آنها را یاد بگیرد و بخوبی حفظ کند تا هر چه بزرگتر شود اندک اندک لطائف

ومعانی آنها برای وی روشن شود. بنابراین موضوعی را که باید پدران در راه تربیت فرزندان خود در نظر گیرند این است که نخست فرزندان خود را بحفظ عقائد مأمور سازند سپس بفهمیدن لطائف ومعانی آنها وادارند بعد از آن ایشان را بانجام عقائد تشویق کنند تا آنها را بسرحد یقین برسانند تا بدانها تصدیق نمایند و ثابت است که روش مزبور در زمان خردسالی اطفال بدون احتیاج به برهان برای آنها حاصل میگردد، وازجمله بخششهای خداوند نسبت بافرااد بشر همانستکه در عهد خردی چراغ دل او را برای پذیرش ایمان بحضرت خود روشن میسازد و چنان دست الطاف الهیه خود را در بنیان خانه ایمان دل او بکار میبرد که نیازمند بهیچ گونه برهانی نیست. آیا ممکن است این معانی را که تذکر دادیم انکار نمود؟ چه راهی برای انکار آن تصور میکنید با اینکه مقدمات کلیه عقائد عوام مردم فقط از تلقین و تعلیم ابتدائی سرچشمه گرفته است.

گفتیم اعتقادات عوامی از مجرد تلقین اخذ شده و برهانی در ایجاد آنها مدخلیت ندارد و این معنی هم ناگفته نماند که اعتقادات مزبور خالی از ضعف نمی باشد باین معنی که چون وابسته بتکیه گاه استواری نیست ممکن است بمجردی که ضد آنها بوی القا نمایند زائل شود بنا براین بایستی کاری کنیم که اعتقادات تقلیدی عوام و خردسالان ما بر پایه محکمی استوار گردد. تا از تندباد تزلزل محفوظ بماند، و تصور نکنید که برای پا برجائی آنها از روش جدل و علم کلام کمک بگیریم بلکه آنها را میتوان بتلاوت قرآن و تفسیر آن و توجه بحدیث ومعانی آن واشتغال بوظائف دینی آنها را تربیت صحیح نمود و پایه ایمانشان را محکم ساخت اگر کار روی این میزان آمد روز بروز اعتقاد آنها تقویت پیدا میکند و هر چه بیشتر در ذهن آنها راسخ میگردد و ادله و حجج قرآنی وشواهد احادیث وفوائد آنها بدو کمک مؤثری می نمایند و انوار عبادات و وظائف دینی بر او میتابد و از دیدار مردم نیکوکار وهمنشینی با آنها و آشناسدن باوصاف درونی آنان و کیفیت خضوع و خشوع آنها برای خدا و ترس از حضرت او بهره های وافری میبرند. بنا

براین تلقین نخستینی که باو شده مانند بذریست که در سرزمین دل اوجای گرفته و اسباب فوق در حکم چشمه سارهای روانیست که ابن سرزمین را آبیاری میکنند و در تربیت آن میکوشند تا سرانجام، بند برویدونهای برومند شود و تقویت گردد و درخت نیکو ثمری بار آید که ریشه آن ثابت و شاخه آن پر از میوه های رسیده و با آسمان سر بر آورده باشد .

پس تا میتواند از صنعت جدل و علم کلام پرهیز نمایند چه آنکه افساد صنعت جدل از اصلاح آن بیشتر است و برای مردم تشویش خاطر بیشتر از آرامش می آورد و اگر صحت سخن ما را بخواهی بهتر آنستکه خود مشاهده کنی و بعین بنگری .

بهترین برهان مسلم بر صحت عقیده ما مقایسه مرام عوام پرهیز کار و صالح آنها با عقیده متکلمین و جدل گرانست باین معنی که اگر بادیده بیغرضانه با اعتقادات عوامی مردم متوسط بنگری متوجه خواهی شد که اعتقادات آنها مانند کوهی استوار است بطوریکه تند باد دواعی باطل آنها را از پای در نمی آورد و صاعقه های عالم سوز تأثیری در آنها نمی نماید از آن طرف عقیده عالم متکلم که پیوسته در عقائد خود میکوشد که آنرا با نیروی جدل استوار میسازد مانند نخی است که با آسمان افکنده شود و در دست اختیار باد قرار گیرد باد هم گاهی آنرا بر است و هنگامی بیچپ و وقتی بجلو و زمانی بعقب پرتاب میکند آری تنها کسی که ممکن است در عقائدش خلل راه پیدا کند آدمیست که ادله اعتقادی آنرا بعنوان تقلید بپذیرد چنانکه اصل اعتقاد را تقلیداً یاد گرفته زیرا تفاوتی میان تقلید در تعلم دلیل با تعلم مدلول نیست ، مسلماً چنین شخصی به بیچارگی می افتد برای آنکه میخواهد در موضوعی هم از راه دلیل وارد شود وهم مستقلاً آنرا مورد نظر قرار دهد و بسیار بعید است انسانی با اینگونه روش بمقصد خود نائل گردد .

پس فرزند خرد سال ما هر گاه بروش عقائد حقه تربیت یابد و با اینحال بکسب دنیوی بپردازد خللی در عقائدش پیش نخواهد آمد و در بخلای بروی او

گشاده نمیشود و از گرفتاریهای آخرتی نیز در امانست چه آنکه روزی که پرچم اسلامی بر فراز بستان باهتر از آمد و پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم خود را به آئین اسلامی دعوت کرد بیشتر از تصدیق مسلم بظاهر عقائد اسلامی مسئولیتی را بعهده پیروان خود قرار نداد و اصولاً آنانرا بیحث و تقمیش از ادله احکام و فرمایشات خدای متعال مأمور نساخت .

و نیز نونهالی که از جو بیار چنین اعتقاداتی سیراب شده هر گاه بخواهد در سلوک عالم آخرت قدم بردارد و اهلیت برای اینمعنی داشته باشد و توفیق همراه و رفیق او باشد بطوریکه هم خود را مصروف بعمل بدستورات دینی نموده و پرهیزکاری پیشه نماید و نفس اماره را از خواهشهای آن جلو گیری نماید و بر ریاضت و مجاهده با نفس بپردازد همه گونه درهای هدایت بروی او گشاده میشود و نقاب از چهره حقائق الهی برای او برداشته میشود و بر اثر مجاهده ای که داشته خورشید نور علم الهی در دل او پرتو می افکند و بالاخره بهترین مصداق این آیه کریمه قرار میگیرد که :

والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا

آنانکه در راه ما میگویند و تشنه آب حقایق ربانی ما هستند و قدم سلوک در راه ما بر میدارند ما آنانرا براههای خود رهبری میکنیم .
گفتیم انسانی که دارای معتقدات صحیح باشد میتواند در اندک وقتی بمقصد نائل گردد و سیر و سلوک نماید .

و اما مراد از سلوک چیست ؟ سلوک همان گوهر گرانبهائیست که آخرین مقصد صدیقان و مقربان خدای رحمان است ، سلوک دارای درجات مختلفی است و اختلاف آن بحسب درجات مجاهده و پاکی باطن است تا چه اندازه باطن سالک از غیر خدا بیزار و بی نیاز شده و چه مقدار از نور یقین استضاء کرده باشد چنانکه تفاوت مراتب اطباء و فقهاء در اسرار طب و فقه بقدریستکه در راه آموزش آنها جدیت کرده باشند و فطانت و زیرکی و فطرت ذاتی نامبردگان در چه حدودیست؟

(۹۳)

پس همانطور که درجات علوم ظاهری منحصر باندازه معینی نیست و پایه استعداد
محصلین آن متفاوت است مراتب سلوک هم بدینمیزان مختلف است .
تا بحال آنچه بیان شد درباره اعتقادات عمومی مردم بود اما تفصیل اموری
که مربوط بعقائد خواص امراد است و کیفیت مجاهده آنان را در فصل سوم از باب
اول ذیل بحث اخلاق و شرایع اشاره کرده ایم .

فصل سوم

کمترین وظیفه هر مکلف

راه فهمیدن عقائد و کیفیات اخذ آنها را بطوریکه متوجه شدید در فصل گذشته بیان کردیم ، اینک بحث این فصل ما مربوط به اقل واجبی است که انسان مکلف باید آنرا یاد بگیرد.

حجة فرقة ناجیه شیعه و دلیل محکم آن مرحوم نصیرالحق والدین محمد بن حسن طاب ثراه (۱) فرموده: کمترین و سادهترین موضوعی که بر شخص مکلف واجب است بدان عقیده مند شود همانست که از قول « لا اله الا الله محمد رسول الله ﷺ » استفاده میشود یعنی واجب است خدا را بیگانگی بشناسد و محمد ﷺ را رسول او بداند ، و پس از آنکه رسالت پیمبر او را مورد تصدیق قرار داد شایسته است صفات خدا و روز قیامت را تصدیق کند و بتعمین امام معصوم برای رهبری جامعه مسلمانان قائل باشد ، البته متوجه باشد که تمام آنچه را بیان کردیم باید از راه قرآن و آئین آن بدست آورد و با توجه بآن بادل دیگری نپردازد .

اینک توضیح دستور مزبور را بدین خلاصه بیان میکنیم: در صفات خدا بهمین اندازه باید اکتفا کرد که حی است و قادر و عالم و مرید و متکلم و بی مثل و سمیع و بصیر و راجع بعالم آخرت ببهشت و دوزخ و صراط و میزان و حساب و شفاعت و امثال اینها ایمان داشته باشد ، لیکن بر شخص مکلف لازم نیست که از حقیقت صفات خدا بحث نماید که کلام و علم خدا و سایر صفات او قدیمند یا حادث بلکه اگر تا آخرین ساعت زندگی او چنین معنائی بخاطر او نیاید و با اینحال بمیرد مؤمن

(۱) خواجه مرحوم در ۱۱ جمادی الاولی سال ۵۹۷ در طوس متولد شده و مقام عالی از علم و فضل را دارا گردیده و منصب وزارت مغول را حائز گردیده و از این راه خدماتی بمندهب شیعه نموده است علامه حلی فرموده در معقول و منقول از همه معاصرانش برتر بوده وی در روز غدیر سال ۶۷۲ وفات یافته

مرده است ، و هر گاه شکی در دل او پیدا شود یا اشکالی بنظرش آید اگر بتواند آنرا با کلامی که نزدیک بفهم خود باشد ولو متکلم پسند نباشد برطرف سازد و از آن جلو گیری نماید و بهمین اندازه اکتفا کند و احتیاجی بتحقیق از دلیل و مسلمیت آن نداشته باشد زیرا تمامیت و مسلمیت آن منوط بانستکه متذکر شبهه و جواب هر دوی آنها بشود در عین حال معلوم نیست هر گاه شبهه برای او مطرح شود پیش از آنکه بجوابش موفق آید اصل شبهه در دلش باقی بماند و آنرا حق شمارد یا خیر زیرا او نمی تواند بخوبی بجواب آن پی برد چه آنکه بسیاری از اوقات شبهه واضحتر از جواب آنست و جواب آن قابل دقت و تأمل است و عقل از درکش عاجز است و بهمین جهت مردم متوسط را از بحث و تقطیش در حقایق و توجه باصول کلامی منع کرده اند و اجازه نداده اند عوام مردم قدم در این وادی بگذارند لیکن آنانکه سمت پیشوائی افراد ناس را دارند چون آئینه دلشان از زنگار شبهات پاک است حق گفتگو در خصوص آنرا دارند و میتوانند در دریای اشکالات غوطه ور گردند .

و اینکه عوام مردم را از کلام و مقدمات و اصول آن جلو گیری کرده اند برای آنستکه آنان در اینخصوص مانند کودکان خرد سالند یعنی همچنانکه اطفال را از نزدیک شدن بحوض آب جلو گیری میکنیم و نمیگذاریم بر لب آب بروند مباد اندانسته پایشان بلغزد و در آب افتند . عوام مردم نیز محکوم بهمین حکم اند یعنی هر گاه بتنهائی بخواهند کنار درجله کلام و اصول آن روند و از پیش خود در آن بشناگری پردازند ممکن است تا پیش از رسیدن کمک از پای در آیند و ندانسته بگرداب بیچارگی افتند . لیکن کارکنان و عالمان بمبانی کلام و اصول آن که از مقدمات و اصول خارجی تا حد لزوم نیرومند شده اند می توانند متوجه گفته گویهای کلامی گردند و بحل و فصل مطالب پردازند و آنان در این دریای پهناور چون شناور توانائی هستند که از هر گونه شناوری با اطلاع و برهر حریفی مقدم اند .

در عین حال باز جاده خطرناک و فریبنده و لغزشگاه عجیبی است که کمتر اتفاق می افتد شخصی بسادگی وارد گردد و غرقه این بحر پهناور نشود و علتش

آنستکه هر کم ظرفیتی خیال میکند میتواند همه حقایق را بدست آورد و خود را در ردیف مهره های این فن قلمداد کند و بسا اتفاق می افتد که آنها به تأیید همین گمان فاسد که مرسته خویشتر را در این دریای پهناور افکنده بشناوری میپردازند و در همان حال که از همه جا بیخبرند و اطلاعی ندارند در دریای نادانی غرق میشوند و کتاب عمرشان پایان مییابد.

اکنون با اینهمه خطراتی که بمجملی از آنها اشاره کردیم شایسته است همه مردم را از ورود در این راه جلوگیری کنیم و اجازه ندهیم همگان خود را بدان مشغول نمایند مگر جمعیت انگشت شماری که دست زمانهای متمادی بدامن یکی یا دو تا از آنها نائل می گردد و اینان مردمی هستند که قدم فوق ایمان ظاهری و تصدیق مجمل بمبداء و معاد گذارده و کسانی هستند که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از حالشان اطلاع داده و فرموده: کسیکه خود را باین راه پر خطر سرگرم سازد خود را بکاری بس مهم گرفتار ساخته و از دیگر کارها بازمانده است.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روزی متوجه شد اصحابش در باره مبداء و معاد بمباحثه و مجادله پرداخته هر يك دليلی بر صحت مطلب خود اقامه میکند آن جناب پس از غضب شدید که آثار آن بر دو گونه اش هویدا گردیده بود فرمود: آیا من شما را بدین کار مأمور داشته ام و آیا من گفته ام آیات الهی را بر هم ریزید!؟ متوجه باشید خدای متعال چه فرموده و چه دستوری داده همانرا بکار بندید و از هر چه نهی فرموده است دست بردارید.

آری این دستور کلی است که مردم را براه مستقیم رهبری میکند.

مصباح الشریعه (۱): حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: پرهیز کارباش در هر کجا

(۱) مصباح الشریعه کتابیست منسوب بحضرت صادق (ع) و در آن همه گونه آداب اسلامی و حقایق را بیان کرده چنانکه اگر کسی يك دوره آنرا با دقت تمام بخواند مسلمان حقیقی که شارع و شریعت خواسته است خواهد شد، لیکن حق اینست که کتاب مزبور تألیف یکی از اکابر اولیاء الله بوده بعدها بنام حضرت صادق (ع) شهرت یافته است

و از هر دسته‌ای که می‌باشی چه آنکه تقوی و اهمیت آن قابل خلاف و انکار نیست و آدم پرهیز کار پیش همگان محترم است زیرا تقوی مانند خانه‌ایست که همه گونه نیکی و هدایت در آن گرد آمده تا آنجا که میفرماید: آنچه را مردم باصفا و متقی مورد توجه قرار داده‌اند توهم در نظر داشته باش یعنی اصول دین و حقایق یقین و تسلیم را که پیوسته آئین آنها بوده روش خود قرار بده و در رفت و آمدهای مردم شرکت مکن و بگفتگوهای آنان توجه منما که ممکن است ترا بزحمت اندازند، همهٔ پیروان اسلامی متحداند که خدای متعال یک است و انبازی ندارد و او عادل است هر چه بخواهد انجام میدهد و هر حکمی را بخواهد اراده میفرماید و کسی نمی‌تواند در کار او چون و چرا نماید و همه موجودات عالم بمشیت او بوجود آمده‌اند و او بر همه چیز تواناست و در وعده خیر و شرش راستگو است قرآن کلام اوست و پیش از کون و مکان و زمان بوده و معلوم است که ایجاد عالم وجود و نابود کردن در نظر او مساوی است چه آنکه از ایجادش کسب دانشی نمیکند و از نابودیش، نقصی بسطنت او وارد نمی‌آید، خدائی که پادشاهی او بی‌مانند و پاکی و تقدس او بزرگتر از این گفتگوهاست پس هر گاه شخصی با شما روبرو شد و سخنانی گفت که با این اصل مسلم، مناقضت داشت از او نپذیرید بلکه باطنتان را برای شنیدن حق و روگردانی از باطل آماده سازید تا بزودی از برکات آن بهره‌مند گردید و در صنف رستگاران درآئید.

فصل چهارم

علت حفظ اسرار

در فصل گذشته بیان کردیم که کمترین پایه اعتقادی که وا جیست انسان مسلمان متوجه بآن باشد چیست اینک در این فصل دیگوئیم علت آنکه دانشمندان اسلامی اسرار نهفته در گنجینه سینه خود را از عوام پوشیده می‌دارند چیست اسراری را که اعلام کبار اسلامی از مردم عوام زمان خود مخفی میدارند و آنها را از آن بی بهره می‌سازند برای جهات چندی است: یکی آنکه اسراری است که مردم متوسط الحال از فهم آنها عاجزند و عقول قاصره آنها پی باین حقایق نمیبیرند مانند روح که از عالم ملکوتست (باطن اینعالم) و عوام مردم که علمشان منحصر بعالم ملك (همین عالم) است کی میتواند با عالم ملکوت سرو کار پیدا کنند تا پی بحقیقت روح بیرند بنا بر این هر گاه شخص عالم بر سریر بیان قرار بگیرد و سخن از روح و حقیقت آن بگوید مدعی که سخن او را میشنوند مطلبی را درک نمی‌کنند و در نتیجه بفساد می‌افتند.

قال الله تعالى: يسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربي وما اوتيتم

من العلم الا قليلا (۱)

(۱) آیه ۸۴ سوره یسرا تیل - مناسب است در اینجا تحقیقی را که مرحوم مؤلف در سوره حجر ذیل آیه: « و نفخت فيه من روحي » متعرض شده بیان کنیم تا ترجمه کتاب حاضر هم از این بیان خالی نماند. مینویسد: روح همان بخار لطیفی است که از قلب برانگیخته می‌شود و قوای حیوانیه بدن اضافه میگردد و آن بهمراهی آنها در جوف شریانها سرایت میکند و باعماق بدن میرسد، روح از عالم حس و شهادت نیست بلکه از عالم ملکوت و باطن این عالم است و بدن مانند قالبی است برای آن و حیات بدن بسته بآنست

در کافی روایت شده مردی حضور امیر المؤمنین (ع) عرض کرد یا علی مردم میگویند

حقیقت روح را از تو میپرسند بگو روح از عالم امر پروردگار منست و شما مردم یهود که با داشتن توریة خود را داناتر و سابقه دارتر از دیگران میدانید بجزاندکی از علم ، بهره و نصیب نبرده اید .

بنده مؤمن زنا نمیکنند شرب خمر و دزدی نمی نماید ربا نمیخورد و خونریزی نمیکنند این معنی برمن گران آمده و سینه ام را سنگین کرده برای آنکه می بینم این بنده با این وضعت مانند من نماز میخواند و مطابق من دعا میکند و با یکدیگر ازدواج میکنند و از هم ارث می بریم با اینحال او با ارتکاب گناه اندکی از سلسله ایمان خارج میشود امیر المؤمنین فرمود: راست گفתי از پیغمبر شنیدم فرمود: بحکم کتاب خدا مردم سه دسته اند: اصحاب میمنه ، اصحاب مشمه و سابقون . سابقون که پیبران مرسل و غیر مرسل باشند در ایشان پنج روح قرار داده شده: روح القدس روح الایمان روح القوه روح الشهوه روح البدن بواسطه روح القدس بمنصب نبوت مفتخر می آیند و علم باشیاء پیدا میکنند با روح ایمان خدا را عبادت میکنند با روح قوه با دشمنان مبارزه مینمایند و هزینه زندگی را فراهم می آورند با روح شهوت از زن و خوراک لذت میبرند با روح بدن سیر و حرکت میکنند . در اصحاب یمن چهار روح برقرار شده روح ایمان روح قوه روح شهوت روح بدن بنده ای که بدین ارواح اربعه مفتخر آمده پیوسته در تکمیل آنها میکوشد تا حالانی برای او پیش آمد میکند پرسید آن حالات کدامند فرمود یکی پیری و فروتنی که در این سال تمام ارواح او ضعف پیدا میکنند چنانکه از کار عبادتی بکلی باز میمانند بعضیشان نقصان روح القوه پیدا میکنند و از جهاد با دشمن باز میمانند و از عهده هزینه زندگی بر نمی آیند برخی نقصان روح الشهوه پیدا میکنند چنانکه اگر زیباترین دختران از پیش آنها بگذرد اثری در وجودشان ظاهر نمیشود لیکن روح البدن بحال خود باقیست و اما اصحاب مشمه که یهود و نصاریزند چون امر حق را کتمان نمودند خدای متعال روح ایمان را از آنان سلب فرمود و سه روح دیگر که روح القوه و روح الشهوه و روح البدن باشد در آنها بجای گذارد و آنانرا در ردیف حیوانات قرار داد چه آنها بروح قوت بار میبرند و با روح شهوت علف میخورند و با روح بدن راه میروند . کمیل بن زیاد گوید بحضرت امیر عرض کردم میخواهم نفس مرا بمن بشناسانی

دیگر از اموریکه ایجاب کرده زبان اسرار گوی دانشمندان اسلامی قفل شود و موضوعی است که فهم افراد معمولی در حد خودشان و در خور استعدادشان عاجز از درک آن نیست لیکن هر گاه این موضوع در جلسه افراد معمولی علنی و مطرح شود نسبت بحال بیشتر مستمعین زیان خواهد داشت کما اینکه کشف سر قضا و قدر از قبیل همین امور است بهمین جهت رهبران بزرگ اسلامی علماء هر عصر را از افشاء آن منع کرده اند . و استبعادی هم ندارد که یادآوری از بعض حقایق بزبان عده ای از مردم شود چنانکه نور خورشید با چشم خفاش سازش ندارد باینکه عالمی بوجود آن زنده است و بوی گل مضر بحال جعل است (۱) با اینکه در استعمال آن تأکید شده مخصوصاً دستور داده اند هنگام عبادت بوی خوش بکار برید .

فرمود: ای کمیل کدام نفس را تعریف کنم عرض کردم مگر بیشتر از یک نفس هم هست فرمود آری نفس بر چهار قسم است نامیه نباتیه ، حسیه حیوانیه ، ناطقه قدسیه کلیه الهیه و هر کدام دارای پنج قوه و دو خاصیت اند .

نامیه نباتیه : پنج قوه دارد . ماسکه ، جاذبه ، هاضمه ، دافعه مرتبیه و دو خاصیت آن عبارت اند از زیاده و نقصان این نفس از کبید برانگیخته میشود . حسیه حیوانیه : پنج قوه دارد . شنیدن ، دیدن ، بوئیدن ، چشیدن ، لمس کردن دو خاصیت آن ، رضا و غضب و انبعاش از قلب است ناطقه قدسیه : پنج قوه دارد ، فکر ، ذکر ، علم ، حلم بزرگی دو خاصیتش نزاهت و حکمت است و محل انبعاش ندارد و از همه چیز به نفوس ملکی شبیه تر است کلیه الهیه : پنج قوه دارد . بقاء در فناء ، نعیم در شقاوت (شقاوت) عزت در ذلت ، فقر در غنا ، صبر در بلا . دو خاصیتش تسلیم و رضا است و مبدئش از خدای متعال و مرجعش بسوی حضرت ذوالجلالت .

(۱) بضم جیم و فتح عین حیوان سیاهی است که همواره در سر کین زندگی میکند

و از بوی خوش متنفر است و بسا از استشمام آن میمیرد و اصطلاحاً آنرا سوسک می گویند .

برخی دیگر از موانع موضوعیست که اگر آنرا بالصراحه بیان کنند فهمیده میشود و زیانی هم ندارد لیکن دستور آنستکه آنرا بطور رمز و پیچیده بیان کنند تا موقعیتش را در دل شنونده بهتر حفظ کند و مصلحت هم در اینست که عظمت آن محفوظ بماند و مستمع آنرا ساده تلقی ننماید چنانکه شخصی میگوید: «فلانکس را دیدم گوهر گرانبھائی را بگردن خوگان می آویخت» منظورش از این جمله آن است که فلانی علم را بنا اهل می آموخت و پرده حکمت را از برای شخص ناقابل بالامیزد شنوند هنگامیکه این جمله را میشنود متوجه بمفهوم ظاهری آن میشود و بغیر ظاهر، مطلب تازه تری استفاده نمیکند لیکن شخص محقق و دانا وقتی بخوبی در آن وارد میشود وغور میکند می فهمد که فلانکس آن اندازه ثروت ندارد که گوهر پرارزشی را بگردن خوگ بیاویزد علاوه بر این خوگی در آنجا نبوده روی همین میزان میانیدشد که بایستی نظرسری و باطنی در آن اعمال شده باشد. بنابراین فهم مردم در درك حقایق متفاوت است و چنانکه گفتیم رمز این سر، پی بردن بعظمت علم و حفظ موقعیت آنست.

مؤید همین موضوع، حدیثی استکه وارد شده: آیا آنکسی که سرش را پیش از امام بر میدارد نمیترسد که خدای متعال تحولی در آن ایجاد کند و آنرا مبدل بسرخری سازد؟!، این موضوع از نظر صورت نبوده و نمیشود لیکن از حیث معنی درست است زیرا حقیقت و خاصیت الاغ کندی و حماقت است و منظور حدیث هم همین است و تعویض شکل مراد نیست. چه آنکه در نهایت احمقی است که انسانی هم افتدا بامامی کند و هم پیش از امام سراز رکوع یا سجود بردارد زیرا این دو کار با یکدیگر متناقض اند. بالاخره این چنین سخن متوجه بمعنائی است که با صورتی تلقی شده که عین همان معنی یا مثل آن اراده شده و از این قبیل رموز است.

آیه شریفه: **فقال لها و للارض اثتیا طوعاً او کرهـاً قالنا اتینا طائعين (۱)**

(۱) حم سجده آیه ۱۰ - علی بن ابراهیم از حضرت رضا (ع) نقل کرده شخصی از آنجناب پرسید کدام موجود سخنگویی است که از جن و انس نمی باشد فرمود آسمان و زمین اند که پاسخ کردگار را بیان کردند سپس همین آیه را تلاوت فرمود.

پس از آنکه خداي متعال زمين را با آنچه در آنست آفريد با آسمان و زمين خطاب فرمود با حال اطاعت يا كراهت بياييد گفتند فرمان ميپذيريم و با اطاعت مي آئيم . اين آيه مباركه تمثيل براي تأثير قدرت حضرت كرد گاريست در وجود زمين و آسمان و تأثير ذاتي آنهاست از امر مطاع او و اجابت از فرمان كبريائي او، تعالي و تقدس .
 مؤيد ديگر اين آيه مباركه است :

انما قولنا لشيء اذا اردناه ان نقول له كن فيكون (۲)

هر گاه اراده وجود شيء را داشته باشيم ميگوئيم موجود شو آن هم موجود ميشود. كلمه كن يك قسم از كلام باطني است كه حرف وصوتي در آن اعمال نشده است .

مؤيد ديگر آنكه از صراط به پل كشيده ميان بهشت و دوزخ و از ميزان به ترازو تعبير كرده اند و علاوه بر اينها مؤيدات ديگر نيز بسيارند .

ديگر از اسرار مکتومه آنستكه شخصی يکی از موضوعات را بطور اجمال می آموزد آنگاه اگر نیروی ذوق و تحقیق خود را بكار اندازد همان موضوع را می تواند مفصلاً بدست آورد چنانكه همان وقت ممكن است از آن استفاده نماید در نتیجه علم اجمالی و تفصیلی او با يكديگر تفاوت پيدا ميكند باين معنی كه علم اجمالی او مانند پوست و دومی مشابه مغز است. اولی ظاهر است و دومی باطن .

مثال واضحتر: هر گاه انسانی شخصی را در تاریکی یا در مکان دوری به بیند يك نحوه اطلاعی از او تحصیل ميكند و چون تاریکی از میان برود یا آن شخص نزديك بياید اطلاع تازه ای بدست می آورد و مسلماً اين دو علم با يكديگر متفاوت اند ليكن نمیتوان گفت دومی ضد اولیست بلکه اطلاع ثانوی ، اولی را تكميل ميكند همین معنی درباره علم و ایمان و تصدیق جاریست و اکثر عقائد هم از این قبیل اند .

فصل پنجم

رفتار علماء، باعوام

در فصل گذشته بقدری که کتاب حاضر اجازه میداد علت اسرار مکتومه را بیان کردیم اینک در این فصل حال عوام و نحوه معاشرت علماء را با ایشان متذکر میشویم :

در تفسیر امام ابو محمد عسکری علیه السلام (۱) ذیل آیه شریفه : **و منهم امیون لایعلمون الكتاب الا امانی** (دسته‌ای از یهودیان مردمی هستند که از کتاب توریة اطلاعی ندارند و اکتفا کرده‌اند به آرزوهائی که از علمای خود شنیده‌اند). مردی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد اگر این گروه از یهودیان اطلاعی جز مسموعات از علماء خود نداشته باشند و عملشان موافق با دستورات آنها باشد راهی بغیر از این ندارند و مناسب نیست خدای تعالی آنها را بر اثر تقلید و پذیرش گفتار علماءشان نکوهش فرماید و آیا از این نقطه نظر عوام یهود با عوام ما تفاوت دارند با آنکه عوام ما هم کور کورانه از پیشوایان خود تبعیت مینمایند در نتیجه هر گاه عوام یهود نمی‌توانند بدون تحقیق از پیشوایان خود پیروی کنند عوام ما

(۱) تفسیر مزبور منسوب بحضرت امام حسن عسکری (ع) است و مرحوم مؤلف در مقدمه دوازدهم تفسیر صافی از آن تمجید کرده مخصوصاً بیاناتی که در خصوص الفاظ و معانی قرآن در آن آورده شده تحسین نموده و اضافه کرده است که با این کیفیت عده‌ای از اصحاب ما آنرا قبول نکرده و مطمئن دانسته‌اند مرحوم مؤلف همین تفسیر موجود را تفسیر امام (ع) تلقی کرده با آنکه مرحوم میرداماد و دیگران آنرا تفسیر موضوع و منسوب به ابوسهل دیباجی میدانند و می‌نویسند کتاب مزبور مشتمل بر منکرات و دروغهائیست که نسبت آن به امام مناسب نیست و تفسیر امام از روایات حسن بن خالد است که از بزرگان علماء بوده و گویا اکنون در دست نباشد

هم حق تبعیت و تقلید از دانایان خود را ندارند .

حضرت در پاسخ فرمود: عوام ما و علماء ما با عوام و علماء یهود از جهتی متفاوت و از نظری متساویند اما از جهت تساوی باین توضیح است که عوام ما هم مانند عوام آنها از علمائشان کور کورانه تقلید میکنند و البته این طریقه ناپسند و مورد نکوهش خداوند است . اما از جهت تفاوت قابل مقایسه نیستند . راوی پرسید چگونه؟ فرمود: برای اینکه عوام یهود بخوبی از احوال علماء خود با خبرند و میدانند که آنان بالمصراحه دروغ میگویند و حرام میخورند و رشوه میگیرند و احکام و واجبات دینی را تغییر میدهند و آنها را باینکه ماشفیع شما و شما مورد توجه مائید میفریبند و بالاخره کاری میکنند که آن درماندگان از انجام واجبات سرباززند و متوجه اند که آنان در روش خود تعصب شدیدی دارند بطوری که هر گاه علیه شخص مستحق تعصب بورزند حقوق حقه او را بدینوسیله از او سلب کرده بدیگری که شایسته این حق نیست و مددکار آنهاست میپردازند و از این راه ستمی بمستحقین روا میدارند .

و نیز عوام یهود متوجه اند که علمائشان مرتکب محرمات می شوند یعنی اعمالی که اگر از غیر آنها سربزند قطعاً انسان فاسقی است و نمیتوان او را واسطه میان خدا و خلق قرارداد لیکن نظر باینکه آنان خود را مکلف بانجام دستورات ایشان میدانند ناچار کارهای ناروای آنها را نادیده میگیرند بهمین جهت خدای متعال از اعمال عوام یهود نکوهش میکند زیرا آنان از افرادی تقلید می نمایند که علناً مرتکب محرمات می شوند و میدانند پذیرفتن گفته چنین کسان و حکایت اعمالشان بیهیچوجه من الوجوه جایز نیست و حق این است که این بیچارگان دامن تحقیق بکمر زنند و از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که دلائلش بتمام معنی آشکاراست تبعیت بنمایند .

و اما عوام ما هر گاه متوجه گردند که علمای آنها علناً مرتکب فسق میشوند و ابراز عصیبت شدید میکنند و چون سگان برجیقه دنیا حمله می آورند و شخص مستحق را برای نفع شخصی از پای در می آورند و مال او را بغیر مستحق و لو شایسته

(۱۰۴)

نابودی باشد میپردازند و بدو احسان میکنند با همه این خصائص هر گاه از این عده فقهاء پیروی کنند اینها هم مانند عوام یهودند چه که خدا یمتعالم آنان را بر اثر تقلید کور کورانه و فسق علمائشان نکوهش فرموده.

اما برخی از فقهاء که خود را از راه خطرناک مخالفتهای الهی محافظت کنند و در نگهداری دین اسلام بکوشند و از خواهشهای نفسانی دوری کنند و از مولاشان و شایع اسلامی پیروی نمایند عوام مردم باید از این جمعیت تبعیت نمایند. و باید متوجه باشند که تمام علماء شیعه شایسته این مقام نیستند بلکه معدودی از آنها لایق این منصب الهیه اند پس فقیه‌ای که مرتکب اعمال ناشایسته شود و مانند عوام مردم، منکرات را انجام دهد و از آن طرف خبری از ما نقل کند شما سخن او را مشنویید و برای او احترامی قائل نشوید.

باب سوم - خودشناسی

بحمدالله والمنه موفق شدیم باب دوم این کتاب را در ضمن پنج فصل بپایان آوریم اینک باب سوم آن را درباره خود شناسی یا معرفة النفس شروع میکنیم و مقدمه میگوئیم:

مراد از نفس گوهر گرانبها ولطیفی است که از دریای پهناور عالم ملکوت سرچشمه گرفته و بفرمان خدایمتعال این بدن جسمانی را استخدام کرده مایحتاج آن را باندازه ای که مقدر شده است انجام می دهد و مانند بنده زر خریدی در تهیه فرامین او آماده گردیده.

نفس انسانی حقیقت و ذات او و عالم بمعلومات اوست و در کشور بدن دو دسته لشکریان جسمانی که اعضاء و جوارحند و لشکریان روحانی که قوای اویند تحت اختیار آن قرار گرفته اند.

قال الله تعالی: وفي انفسكم افلاتبصرون (۱) اینهمه آیات الهی در وجود

شما نهفته شده است پس چرا با دیده بصیرت بآنها توجه نمی شوید؟!

از رسول خدا ﷺ: کسی که خود را شناخت پروردگار خود را شناخته.

أیضاً: هر کس از شما که بهتر خود را بشناسد خدای خود را بهتر شناخته.

نفس را بدان عبارت که ملاحظه کردید تعریف کرده اند. هنگامی آن را روح می نامند بملاحظه آنکه حیات بدن وابسته بآنست و گاهی آن را قلب میگویند

۱ - سوره ذاریات آیه ۲۰ مؤلف ذیل این آیه مینویسد: آنچه در این عالم است

همه آنها در عالم انسانی است چنانکه او میتواند همه گونه مناظر زیبا و ترکیبات عجیبه و افعال غریبه از خود ابراز دارد و صنایع مختلفی اختراع کند حضرت صادق ع فرمود: مراد این آیه آنستکه خدایتعالی آدمی را سمیع و بصیر آفریده و صفت غضب و رضا و کرسنگی و تشنگی در او برقرار ساخته و همه اینها آیاتی از خداست در وجود انسانی آیا بدینها با نظر بینائی نمینگرید.

(۱۰۶)

بجهت حالات مختلفی که در اثر ورود خواطر پیدا میکند وزمانی بواسطه اکتساب علوم متعدده از آن بعقل تعبیر می کنند ووقتی نظر بمدركات مختلفی که بدست می آورد و متصف بدانها میشود آنرا شعور خوانند.

بالاجمال گاهی از اوقات الفاظ چهار گانه را در معانی دیگری بکار میبرند که آنها را میتوان بحسب قرائن تشخیص داد.

اکنون که بقدر لزوم تعریف واطلاقات نفس را بیان کردیم ودانستیم که نفس دارای حالات مختلفی است میگوئیم: نفس انسانی بر حسب این حالات اوصاف مختلفی پیدا می کند یعنی اگر در اختیار اوامر و نواهی شرع مطهر اسلام قرار گیرد و بر اثر معارضه با شهوات، اضطراب از او بر طرف شود واطمینان کامل برای او پدید آید این نفس را **مطمئنه** مینامند.

قال الله تعالى: يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الي ربك راضية مرضية (۱)

ای نفس قدسی مطمئن ودل آرام بیاد خدا، بحضور پرورد گارت باز آی که تو خوشنود بنعمت های ابدی، واوراضی از اعمال نیک تو است و اگر برای نفس آنطور که باید و شاید آرامشی حاصل نشد ناگزیر بمیدان کارزار در آمده باقوه شهوت و غضب بمدافعه میپردازد ودست اعتراض بسینه آنها میزند این نفس را **اوامه** میخوانند باین جهت که هر گاه نفس با این پشت کاری که درمنکوب کردن آن دو قوه دارد صاحب آن در عبادت خدا کوتاهی نماید وی را ملامت و سرزنش میکند.

قال الله تعالى: ولا أقسم بالنفس اللوامة (۲) قسم بنفس پر حسرت و ملامت

یعنی نفس انسان که در قیامت خود را بر تقصیر و گناه بسیار ملامت کند وبسیار حسرت خورد و اگر بطور کلی دست از اعتراض نسبت بشهوات بردارد و پیرو هواهای نفسانی گردد و چون بنده در مانده ای خوار در دست آنها باشد و فرامین شیطان را از دل و جان بپذیرد آنرا **اماره** بسوء گویند.

۱- آیه ۲۶، سوره فجر.

۲- سوره قیمة آیه ۲۴.

(۱۰۷)

قال الله تعالى: و ما ابرى، نفسى ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي
(۱) حضرت حق در این آیه مبارکه از حال یوسف، هنگامی که برابر با خورشید
جمال زلیخا شد حکایت میفرماید که گفت: من نمیتوانم نفس خودم را از شهوت
و میل بدان تبرئه نمایم چه آنکه نفس آدمی پیوسته او را بکارهای ناشایسته
میخواند مگر آنکه مورد لطف خدا قرار گیرم.

فصل اول

لشگر خشم و غضب

در مقدمهٔ این باب حالات و اوصاف نفس را متذکر شدیم و اشاره بدو قوه غضب و شهوت انسانی نمودیم اینک میگوئیم: لشگریان این دو فرماندار نیر و مند که در کشور بدن حکومت دارند گاهی بتمام معنی در برابر نفس رام اند و اظهار انقیاد مینمایند باین معنی که نفس را در سیر و سلوکش کمک می کنند و مایحتاج او را فراهم میسازند و گاهی باوی بسختی ضدیت می کنند و سراز فرمان او برمی تابند و مانند فرد نظام و متمریدی با او رفتار می نمایند بطوریکه سرانجام او را مغلوب کرده حلقه بندگی را بگوش او می آویزند و همین دشمنی باعث میشود که وی از سفری که برای نیکبختی جاوید خود بار آنرا بسته بود باز بماند و بمنزل مقصود نرسد.

این يك دسته از لشگریان و اعمال آنها بود. دستهٔ دیگر سپاه علم، حکمت و تفکرند که بر نفس انسانی لازمست از آنها کمک بگیرد و آنها را که حزب خدایند علیه لشگریان خشم و شهوت که گروه شیطانند بخواند. و اگر نفس، کندی کرد و دست استعانت بدامن آنها دراز نمود و لشگر خشم و شهوت را بر خود چیره ساخت بدون تردید هلاک شده زیانی بس بزرگ کرده است این قسمت نمونهٔ عمل بیشتر مردمست که عقل خود را مسخر شهوات قرار داده خود را بندهٔ زرخرد آن ساخته اند و حال آنکه اگر مردمی با انصاف و دلسوز بحال خود باشند بایستی غضب و شهوت را مسخر حکومت عقل سازند و این دو قوه را بنده و فرمانبردار عقل قرار دهند (۱)

زاستقامت روح را مبدل کند
صد حجاب اذدل بسوی دینده شد
کی شناسد ظالم از مظلوم زار
مولوی معنوی

۱- خشم و شهوت مرد را احوال کند
چون غرض آمده نر بوشیده شد
چون دهد قاضی بدل رشوت قرار

فصل دوم

ترکیب و شالوده انسانی

در فصل گذشته مجملی از لشکر خشم و شهوت را شرح دادیم در این فصل بتأیید آن میگوئیم: شالوده انسانی و ترکیب آفرینشی او از چهار چیز است و به همان مناسبت چهار صفت در او گرد آمده، صفت درندگی، حیوانی، شیطانی، ربانی. هر گاه غضب بر آدمی چیره شود دشمنی و کینه‌توزی که از خوی درندگی است از او سر میزند و بابد گوئی بمردم حمله‌ور میشود. و چون شهوت بر او استیلا یافت صفت حرص و طمع و میل بجماع و امثال آنها که از کارهای حیوانی است از او ظاهر میشود.

و از آن نظر که گوهر وجود انسان از عالم ربانی است که فرمود «قل الروح من امر ربي» ادعای ربوبیت و خدائی می کند و میخواهد بر همگان چیره شود و با اعمال و اوصافی مخصوص گردد و کارها را مطابق با خواسته خود انجام دهد و خلاصه میخواهد ربانی شود و وظیفه بندگی و فروتنی را از گردن خویش بردارد و بخیال باطل خود بر تمام دانشها دست یابد و بحقایق همه اشیاء پی ببرد و بر آنها احاطه داشته باشد و علی رؤس الاشهاد این ادعا را بر کرسی مراد بنشانند. اگر مردم او را عالم خوانند خوشحال شود و اگر او را جاهل دانند محزون گردد و از آنجا که احاطه بهمه حقایق و استیلاء قهری بر تمام خلائق از اوصاف ربوبی است انسان که خود را از عالم امر میدانند همواره میخواهد متصف باین اوصاف باشد.

نظر باینکه انسان میتواند میان بد و نیک، تمیز دهد و خوب را از زشت جدا سازد با چهار پایان تفاوت دارد و اگر قوه غضب و شهوت با آنها مشارکت نماید صفت شیطانی در او پیدا می شود و در نتیجه موجود بسیار ننگینی خواهد بود که قوه ممیزه خود را در انواع حیلها و بد رفتاری ها بکار میبرد و غرضهای شخصی را از راه خدعه و مکر تحصیل می کند و بد را بصورت خوب جلوه میدهد اینگونه اعمال ساخته دست شیطان و اخلاق او است.

پس هر آدمی را که مورد دقت و تأمل قرار دهیم یکی از صفات چهار گانه « ربانی، شیطانی، حیوانی، درندگی » در او موجود است و همه آنها در خانه قلب گردمی آیند باین توضیح که خوک همان صفت شهوت است زیرا خوی خوک از نظر رنگ و شکل و صورت مذموم نشده بلکه بمناسبت حرص و طمع مورد مذمت قرار گرفته و آدمی هم که صفت شهوت در او غلبه یافته باشد مشابه بسا خوک است .

سك صفت خشم اوست زیرا حیوانات درنده و زیان آور بمناسبت رنگ و شکل و صورت زیان آور نیستند بلکه روح درندگی و دشمنی و گزندگی این صفت را بآنها داده است در. باطن انسان هم این صفت درندگی و خشم و حرص خوک ممکن است پیدا شود چه آنکه خوک از پرش بر خوک دیگر هیچ با کسی ندارد و باین کار میل شدید دارد. شیطان هم همواره اوقات خوک شهوت و خشم درندگی را تهییج می نماید و یکی را علیه دیگری میفریبد و صفت پست آنها را هر چه بیشتر در نظرشان جلوه میدهد و بزرگ می شمارد .

حکیم نمونه و مثالی از عقل نورانی است که حیلۀ شیطان را دور میسازد و با دیده بینا و نافذ و نور آشکار خود پرده از حیلۀ گریهای آن بر میدارید و اعمال چون سراب او را بر باد میدهد و حرص، خنزیر شهوت را که سگ درنده خشم بر آن چیره شده نابود میسازد و شدت و بزرگی آنرا می شکند و زیان سگ غضب را بر طرف میسازد و بالاخره آنها را مقهور و مغلوب سیاست خود می کند و با فعالیتی که از خود ابراز میدارد امور را بحد اعتدال میرساند و قانون داد گیری را در کشور بدن جاری میسازد و همه را براه راست هدایت می کند لیکن هر گاه خدای نخواستۀ عقل بزرگوار از فعالیتهای خود نتیجه ای نبرد و مقهور دست دشمنان گردید و آنها حلقه بندگی آویزه بگوشش نمودند همواره میکوشد تاراه حیلۀ ای بدست آورد و فکر خود را در اینجا مصرف میکند زیرا اگر بخواهد خوک شهوت را سیرسازد و

(۱۱۱)

سك خشم خود را راضی گرداند برای همیشه خود یا محکوم ببندگی سك و خوك
قرار داده است.

و اگر خوب دقیق شوید این موضوع حاکی از حال بیشتر مردمست که
همیشه اوقات، هم خود را مصروف انجام خواسته‌های شکم و فرج قرار داده و با دشمنان
خود بمجادله میپردازند.

فصل سوم

صمات ربانی و آثار آنها در قلب

در فصل پیش اوصاف چهار گانه و شالوده طبیعی آدمی و اعمال هر يك را بقدر لزوم بیان کردیم اینک در این فصل نتیجه پیروی از هر کدام را توضیح می‌دهیم:

نتیجه پیروی از خوك شهوت آنست که آدمی را بی شرم و بدکار و اسراف گرمی کند بخیل و ریاکار و پرده‌در و خودساز بار می‌آورد و حریص و چاپلوس و حسود میسازد، و پیروی از سك خشم، این اوصاف را در آدمی پدید می‌آورد: ترس، فرومایگی، گردن‌کشی، لاف زدن، استشاطه (۱) خودخواهی، خودبینی، مسخرگی، فخریه، سبک شمردن دیگران، تحقیر خلق، بد کرداری، آزار و امثال اینها.

اما پیروی از شیطان باینست که آدمی گردن زیر فرمان خشم و شهوت در آورد و در نتیجه پیروی از شیطان این اوصاف را تحصیل می‌نماید: مکر، حيله، فریب، لباس باطل بر حق پوشاندن، فحاشی، و امثال اینها.

و هر گاه شخص بجای آنکه از صفات حیوانی و شیطانی و درندگی تبعیت کند آنها را تحت سیاست صفات ربانی قرار دهد صفات زیر که نمونه صفات ربانی است در وجود او ملکه می‌شود: علم، حکمت، یقین، احاطه بحقایق اشیاء، شناختن واقعیات امور، و بالاخره بهمراهی علم و بصیرت، بنام این فضائل نائل می‌شود و بدینوسیله بر دیگران برتری می‌یابد و شرافت و انسانیت خود را بدست می‌آورد و در این حال دیگر بتدیه خشم و شهوت نیست و بخوبی می‌تواند شهوت را تحت اختیار خود قرار دهد و آنرا بسرحد اعتدال برساند و صفات زیر را دارا شود: پاکدامنی، قناعت، وفار، زهد: پرهیزکاری خوشروئی، حیا، خوشزبانی، خدمت بخلق و امثال اینها.

و هر گاه موفق نشد که قوت خشم را مقهور و منکوب خود سازد و آنرا بسرحد واجب و در محل خود بنشانند صاحب این اوصاف خواهد شد: دلاوری، بخشش

۱- استشاطه یعنی انسان باندازه ای خشمگین شود که از شدت حرارت آن شعله ور گردد.

خویش‌تن‌داری، شکیبائی، بردباری، عفو، پایداری، بزرگواری و امثال اینها.
دل آدمی مانند آئینه‌ایست که همه اوصاف را در خود ظاهر می‌سازد و آثار
هر یک در آن مشاهده می‌شود.

اکنون باید متوجه بود آثاری که در سراچه قلب او ظاهر می‌گردد یا پسندیده
یا نکوهیده، هر یک دارای عمل بخصوصی نسبت به آئینه قلب دارد، باین توضیح که
آثار محموده در آئینه قلب، صفاء و جلاء و اشراق عجیبی ظاهر می‌سازد بنحوی که
جلوه حق در آن آشکار می‌شود و پرده از حقیقت امر بر میدارند.

از رسول خدا ﷺ: کسی که دل او واعظ او باشد و ویرا به نصایح سودمند
خود موعظه نماید خدای متعال حافظ اوست.

ایضاً: هر گاه خدای متعال درباره بنده خود اراده خیری داشته باشد قلب او را
واعظ او قرار میدهد.

قال الله تعالى : الا بذكر الله تطمئن القلوب (۱) بدانید که تنهایاد خدا

موجب اطمینان دلهاست.

آثار نکوهیده مانند دود تاریکی است که آئینه قلب را تیره می‌سازد و
پیوسته بر روی آن متراکم می‌گردد تا کاملاً آنرا تاریک و ظلمانی ساخته بطور کلی آنرا
از خدا دور می‌نماید.

قال الله تعالى : كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون (۲)

نه چنین است بلکه ظلمها و گناها نشان بر دل‌های آنها غلبه کرده است که قرآن
و حقایق را انکار میکنند.

ایضاً، لو نشاء لاصبناهم بذنوبهم ونطبع على قلوبهم فهم لا يعلمون (۳)

اگر بخواهیم ما آنان را به کیفر گناهانشان میرسانیم و بر دل‌هایشان مهر می‌زنیم

۱- سوره رعد آیه ۲۸

۲- آیه ۱۴ سوره لطفین

۳- سوره اعراف آیه ۱۰۰

بطوریکه سخنان حق را فهم نکنند و بگوش دل نشنوند.

بالاجمال خدای متعال در این آیه شریفه مهر دلها و نشنیدن را مربوط به گناهان بیان فرموده است چنانکه شنوائی حق و حقیقت را مربوط بهرین گاری دانسته میفرماید:

قال الله تعالى: و اتقوا الله و اسمعوا، و اتقوا الله و اطيعوا؛ و اتقوا الله و

يعلمكم الله (۱) از خدا به پرهیزید تا گوش حق شنو پیدا کنید از خدا بترسید و از او اطاعت نمائید، از خدا بهر اسید تا خداوند بشما دانش آموزد.

روشن است که اگر ابرهای گناهان متراکم شوند مهر بردل زده می شود در این هنگام چشم قلب از رؤیت حقیقت نابینا می گردد و صلاح دین رادرك نمی کند و زندگی آخرت را حقیر می شمارد و دنیا در نظرش جلوه می کند و بطور کلی همت خود را بدان معطوف میدارد بطوری که اگر امری از امور آخرتی را بشنود و خطرهای آنرا استماع نماید ابدًا بآنها توجی نمی کند بلکه آنها را از گوشه وارد و از گوش دیگر خارج می سازد و اصولاً سخنان عالم آخرت دردل او استقراری حاصل نمی کند و بتوبه و انابه و تدارك مافات نمی پردازد، اینها همان مردمی هستند که از آخرت و مقامات آن بیزارند چنانکه کافران از اهل قبور متنفرند. و همین معنی تاریکی و تیرگی قلب است که قرآن و حدیث از آن اطلاع داده اند.

از امیر المؤمنین علیه السلام: نور هدایت و ایمان در مرتبه اول بصورت نقطه درخشانی در قلب ظاهر می گردد اگر بنده نیکوکار در راه عمل بدستورات ایمانی قدم برداشت آن نقطه وسعت یافته و بزرگتر می گذارد تا همه قلب را فرا گیرد. و نفاق در مرتبه اول بصورت نقطه سیاهی در دل ظاهر میشود و هرچه بنده در راه نفاق پیشتر رود آن نقطه فزونی تر گردد تا آخر الامر همه قلب را فرا گیرد و بر آن مهر زده شود آنگاه این آیه را تلاوت فرمود:

بل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون

(۱۱۵)

از حضرت باقر علیه السلام : قلبها سه گونه‌اند : قلب منکوس و آن قلبی است که اصولا خیری در آن بشمر نمیرسد و آن قلب کافر است.

دیگر قلبی است که نقطه تاریکی در آن ظاهر گردیده و خیر و شر در میدان آن بمبارزه برخاسته‌اند تا کدام يك بردیگری، پیروز آید.

سوم : قلب مفتوح است که انوار حقیقت در آن پرتو افکنده و تا روز قیامت خاموش نمی‌شود و آن قلب بنده مؤمن است.

از حضرت صادق علیه السلام : قلب آدمی که در یکی از ساعات شبانه روز خالی از ایمان و کفر باشد مانند جامه کهنه‌ایست (که قابل پوشیدن و دور افکندن نیست) آنگاه بر او فرمود: آیا چنین حالی در خورا احساس کرده‌ای ؟ هر گاه قلبت بدین پایه رسید مورد مشیت خدا قرار می‌گیرد و گر خدا بخواهد کفر یا ایمان را در آن مستقر می‌کند.

فصل چهارم

واردات و خاطرات قلب

در فصل سوم نتیجه پیروی از اوصاف چهارگانه تاحدی معلوم شد اکنون در این فصل میگوئیم: قلب انسانی که مظهر جلوه‌های حضرت سبحانی است مانند قبه‌ایست که از همه جهت درهائی اطراف آنرا احاطه کرده باشند و از هر دری احوال و واردات مختلفی در آن وارد کردند یا مانند نشانه و هدفی است که از هر جهت تیرهای تیراندازان بدان متوجهند یا همچون آئینه‌ایست که در محلی نصب شده و صورتهای مختلفی از مقابل آن عبور داده شود چنانکه صورتی پس از صورت دیگر در آن هویدا گردد یا چون حوض آبی است که آبهای مختلفی از نهرهائی که بآن جریان دارند از مجاری معین وارد آن شوند و در آن سرازیر گردند.

اکنون با توجه بمقدمه فوق میگوئیم: آثاری که در هر حال بخانه قلب وارد میشوند یا از ظاهر انسانی که حواس پنجگانه اند سرچشمه میگیرند و یا از باطن آدمی که خیال و شهوت و خشم و اخلاق مزاجی اومیباشند.

دلیلش آنست که انسان هر گاه چیزی را بکمک یکی از حواس خود ادراک نماید اثری از آن در قلب ظاهر میشود. بهمین ترتیب هر گاه خوراک یا نیروی مزاجی آدمی زیاد گردد، شهوت بهیجان می آید و بالاخره آثار آن برقرار میماند و قوه خیالی بکار می افتد و همواره از چیزی بچیز دیگر انتقال پیدا میکند و بر اثر انتقال مزبور، قلب هم از حالی بحال دیگر میگراید.

بنابراین قلب همیشه در تغییر است و از آثاری که در آن ظهور میکنند متأثر میشود و از تمام این آثار خاطرات را باید پیش از همه نام برد و قلب را بدانها اختصاص داد.

منظور از خاطرات اندیشه‌ها و یادآوریهائی است که یا تازه پیدا میشوند و یا بعنوان تذکر بروز میکنند و آنها عبارت از امور است که موجب تحریک ارادات میشوند زیرا نیت و اراده در صورتی ظهور میکند که نخست چیزی بخاطر آدمی خطور کند و سپس آنچه پیدا شود. بدین جهت است که باید افعال را رهین خاطرات

دانست پس از آن خاطره ، رغبت و میل را تحريك نموده آنها را موجب نیت و عزم میشود و آنها را ، اعضا را بحرکت می آوند.

چنانکه دیدیم خواطر ، محرك افعال اندوهر خاطره ای ایجاد نوعی رغبت میکند اکنون میگوئیم خاطراتی که محرك رغبت اند بدو دسته تقسیم میشوند دسته ای از خاطرات انسان را با عملی که برای آخرت زیان آور است میخوانند و دسته دیگر مردم را با اعمال خیر که نافع بحال قیامت است دعوت میکنند و باید دانست که این دو دسته خاطره ها با یکدیگر تفاوت دارند چنانکه خاطره محمود را الهام و مذموم را وسوسه میخوانند و محرك خیر را فرشته و سبب شر را شیطان مینامند و لطفی که موجب شده است قلب انسانی برای پذیرش الهام ملك آماذگی پیدا کند آنرا توفیق میگویند و آنچه موجب پذیرش وسوسه شیطان شود اغوا و خذلان گویند :

فرشته موجودیست که آنرا خدای متعال وسیله افاضه خیر قرار داده و علم و کشف حقیقت و وعده باحسان را بتوسط آن عملی می نمایند و شیطان موجودیست که برای وعده شر و کارهای زشت و ترسانیدن از انجام اعمال خیر که مبادا بفقر افتد آفریده شده و قلب هم در وجود انسان قابلیت جذب و تمایل بهر دورا داراست.

از رسول خدا ﷺ : برای قلب دو دسته از خاطرات و واردات می باشد :

یکی از فرشته که انسان را همواره براه خیر و تصدیق بحق و امید دارد و هر کس که این حال را در وجود خود احساس کرد بداند که از جانب خدای تعالی باو افاضه شده است و باید بجهت این نعمت از حضرت اوسپاسگزاری کند دسته دیگر از شیطان است که او را براه شر و تکذیب بحق و نهی از کار خیر میخواند و اگر کسی متوجه شود که باین عادات متمایل شده است بداند که از جانب شیطان است و بایستی بخدا پناهنده شود سپس این آیه را تلاوت فرمود :

« الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء، واللّه یعدکم مغفرة منه

وفضلاً واللّه واسع علیم (۱)

شیطان بوعده فقر و ترس از بی چیزی شما را بکارهای زشت و صفت بخل و امیدارد
و خداوند برای رغبت بخیر و احسان بشما وعده آمرزش و رحمت میدهد و خداوند
را رحمت بی پایان است و بهمه امور جهان دانا است.

ایضاً: قلب بنده مؤمن در میان دو انگشت خدای رحمان قرار گرفته بهر طرف
که بخواهد آنرا میگرداند این گفتار کنایه از اینست که خدای متعال بسرعت
عجیبی قلب آدمی را تغییر میدهد چه آنکه فرشته و شیطان که قادر به تغییر و تقلب
قلب انسانند، مسخر دست توانای ذات خدایند چنانکه انگشتان ما در گرداندن
اشیاء مسخر دست ما می باشد.

قلب انسانی فطره آثار فرشته و شیطان هر دو را می پذیرد و ترجیح آن
در صورتیست که آدمی از پیروی شهوات نفس و خواهشهای آن خودداری کند و با آنها
جدا مخالفت نماید.

پس اگر انسان همواره بیاد دنیا و مقتضیات هوی و هوس باشد شیطان بخوبی
مجال پیدا کرده دست و سوسه بجانب او دراز میکند و هر گاه متوجه ذکر خدا باشد
شیطان از او میگریزد و مجال و سوسه پیدا نمیکند و بی درنگ پای فرشته بسراچه
قلب او وارد شده باب الهام را بروی او میگذشاید بنابراین کشمکش و مبارزه میان
دو لشکر فرشته و شیطان در میدان قلب پیدا شده پیوسته بدینحال بسر میبرد تا
سرانجام یکی از آندو فاتح گردند و درب قلعه قلب بروی یکی از آنها گشاده
گردد و در صدر سریر آن جایگزین شود و بطور کلی درب وحشت بروی او مسدود
گردد و چنانچه دومی بخواهد بحیله ای از آنجا عبور کند بزودی به بند
زندان افتد و گرفتار شود.

**قال الله تعالى: ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا
فاذا هم مبصرون (۱)**

اهل تقوی را چون از گروه شیطان و سوسه و خیالی بدل فراسد همانند
خدا را بیاد آورند و همان لحظه بصیرت و بینائی پیدا میکنند.

فصل پنجم

توضیحاتی درباره الهام و وسوسه

در فصل گذشته خاطره فرشته و شیطان را بقدر لزوم متذکر شدیم اینک میگوئیم گاهی عزم بطرف شیطان و توجه قلبی بسوی فرشته با یکدیگر اشتباه میشود چه آنکه از راههای حیلله گیری شیطان یکی آنستکه شر را بصورت خیر نمایش میدهد چنانکه با دانشمند روبرو میشود و باو خطاب میکند متوجه نیستی که چگونه مردم مانند مردگان بخواب جهل فرورفته اند و بچاه هلاکت و غفلت افتاده اند نزدیکست طعمه آتش شوند مگر دلت بحال بندگان خدا نمیسوزد چرا آنانرا موعظه نمیکنی تا آنها را از بیچارگی نجات دهی با اینکه خدای متعال دل بینا و زبان گویای نیکوئی بتو مرحمت کرده که بایستی هر لحظه از او سپاسگزاری نمائی تو کفران نعمت اورا میکنی و در نتیجه خود را در معرض شکنجه اقرار میدهی . علم و دانش را در میان خلق رواج نمیدهی و خلق درمانده را براه راست هدایت نمیکنی .

باری پیوسته در دل این بینوا وسوسه کرده با لطائف الحیل او را میفریبید تا بالاخره وی را بوعظ و ارشاد مردم وادار میسازد . سپس اورا دعوت میکنند تا کلام خود را چون نوعر و سان حاضر بحجله زیور نماید و الفاظ زیبا و فریبا بر زبان جاری سازد و باو می گوید که اگر چنین نکنی کلام تو در دل شنوندگان جای نمیگیرد و در دلها نفوذ نمی کنی و موقعیتی بدست نمیآوری در نتیجه نمی توانی مردم را بحقیقت رهبری کنی .

با وی همواره از اینمقوله میبافد تا او در آن اثناء که مشغول اندرز مردمست مرتکب ریا شود و خود را بمردم جلوه دهد و از جاه و جلال لذت برد و خود را چون بحر موجی معرفی کند و بمردم بدیده حقارت بنگرد و بالاخره کاری کند که بینوای مسکین را با جملات نصیحت آمیز خود بدیوار هلاک افکند و آن ناتوان

(۱۳۰)

درمانده هم بگمان آنکه این بیچاره رانده از حق آنچه میگوید راست است و بآعقیده راسخ بنصیحت او برخاسته بهمین جهت او هم میشوند و خود را بدست هلاکت میسپارد بیخبر از آنکه این واعظ بدکردار از همه این جملات که میبافد و صورت حق بآنها میدهد هدفی جز تحصیل جاه و مقبولیت در نظر عامه نداشته بهمین جهت در حالیکه خیال میکند قدم در راه مستقیم بر میدارد هلاک میشود و در ردیف کسانی قرار میگیرد که رسول خدا ﷺ فرموده :

چه بسا یاور این دین مردمی هستند که فردای قیامت نصیبی ندارند و خدای متعال ممکن است دین را بدست مرد فاجری تأیید و تقویت فرماید .

فصل ششم

از چه چیز مؤاخذه میشود

پیش از این از الهام فرشته و وسوسه شیطان سخنی بمیان آمد اینک در اطراف این موضوع توضیح بیشتری داده تشخیص آندورا از یکدیگر بیان میکنیم :

یکی از عرفاء گفته است الهام فرشته و وسوسه شیطان ممکن است از چند جهت در مردم ظهور پیدا کند و هر يك علاماتى دارد :

اول : مانند علم و یقین است که از جانب راست نفس ظاهر میشود و در عرض آنها هوای نفس و شهوت است که از طرف چپ آن ظاهر میگردد .

دوم : از طریق آیات آفاق و انفس می باشد که بدانها از روش منظم و مربوط بخودشان با چشم باز و عبرت بین توجه میکنیم و طوری آنها را از نظر میگذرانیم که اصولا شك و تردید را از بین ببرد و در قوه عاقله ما که طرف راست نفس قرار گرفته معرفت و حکمت حاصل شود . و مقابل آن اینست که بآیات آفاق و انفس از روی اشتباه و غفلت توجه کنیم و بکلی از آنها اعراض نمائیم و بالاخره ببلاى شبهه و وسوسه که در قوه واهمه و متخیله که جانب چپ نفس واقع شده است مبتلا گردیم .

زیرا آیات محکم الهی مانند ملائکه مقدسه است و آنها عقول و نفوس کلیمه و مبادی علوم یقینیه اند و متشابهات خیالیّه بمنزله شیاطین و نفوس وهمیه و مقدمات سفسطیه (خیالبافی) اند .

سوم : از طریق فرمانبرداری از پیغمبر ﷺ و خاندان اوست و در مقابل آن تبعیت از کافران و منکران و اهل تعطیل و تشبیه (۱) است بنابراین هر کس که قدم در طریق هدایت گذارد همچون فرشتگانی است که مأمور بانجام عمل خیر شده اند و شخصی که براه گمراهی رود بمنزله شیطان نیست که مردم را براه باطل می کشاند .

چهارم : از راه تحصیل علوم و دانشهائی که برای دریافت موضوعات عالیه

۱- آنها که میگویند خدا پس از آفرینش بگوشه ای نشست و دیگر کاری بکار هیچ موجودی ندارد و دیگران خدا را بخلق خود مانند کرده اند .

و امور شریفه برقرار شده است مانند ایمان بخدا و فرشتگان و روز قیامت و برانگیختن از قبر و برپا شدن روز رستخیز و ایستادن خلائق در برابر خدا و حاضر شدن فرشتگان و پیمبران و شهیدان و نیکوکاران در پیشگاه ذات احدیت و در برابر آنها علومی است که اصولاً برای حیلہ گری و مکاری و خیال بافی و تأمل در امور دنیوی محسوسه وضع شده است و ثابت است که عالم بعلم شریفه مانند فرشته رحمانی است که در عالم ملکوت مقام و منزلتشان معلوم و محفوظ است. و علوم نکره‌هیده ثانوی بمنزلہ شیاطینی است که از درگاه احدیت مطروداند و راهی باسماں فیض و معنی ندارند و در زندان ظلمات محبوسند و از ترقیات دنیوی محروم و از نعمت‌های اخروی ممنوعند.

فصل هفتم

ترك اعمال ناروا

چون سخن از اعمال نفس و معرفت بحال آن بود در اینجا آخرین فصل باب سوم را باین بحث خاتمه میدهیم :

گناهی که بخاطر خطور کند شکنجه ندارد زیرا اختیاری نبوده بهمین جهت میل ها و هیجان ها هم مؤاخذه نخواهند شد چون از دست اختیار خارجند و مؤاخذه های قانونی جائی مقرر میشود که فاعل آنها از جهت اختیار بانجام آنها پرداخته باشد .

لیکن اعتقاد و تصمیم قلب که بایستی فلان عمل انجام شود و بین اختیار واضطرار دور می زند اگر تصمیم اختیاری قابل مؤاخذه است اضطراری آن شکنجه ندارد .

آری همت بر انجام فعلی هم قابل مؤاخذه است با این تفاوت که اگر آنرا انجام نداد و در اینخصوص خوف از خدا را رعایت کرد و از تصمیم خود شرمند بود حسنه در نامه عملش نوشته می شود زیرا همت او بر انجام عمل ناروا موجب مؤاخذه و عقاب است و مجاهده با نفس در ترك آن باعث ثواب است .

بدیهی است که همت بانجام عمل قلبی حاکی از آن نیست که بکلی از خدا ویاد او غافل باشد و از آنطرف امتناع از کار و مجاهده با نفس مستلزم نیروی عظیمی است که بایستی علیه طبیعت قیام کند و با شدت عجیبی آنرا سرکوب نماید و مسلماً این عمل را برای خدا بجا آورده است و کوششی که در این راه کرده بیشتر است از پیروی از شیطان بهمین جهت حسنه در نامه عملش مینویسند چه آنکه بجا نیاموردن آن کار بر انجامش ترجیح یافته و رجحانش از آن جهت است که خوف از خدا را مراعات کرده و بدون شك عمل نامشروعی که برای خوف از خدا ترك شود بهتر از

(۱۳۴)

عملیست که بر اثر نبودن وسائل مقدماتی انجام نشده و شکی نیست که در اینصورت بجای حسنه، سیئه در نامه عملش ثبت میشود.

زیرا با تصمیم قلبی بانجام آن آماده شده لیکن علل خارجی مانع گردیده است. دلیل بر همه تفصیل فوق فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

فرشتگان بخدا عرضه میدارند پروردگارا این بنده تو نزدیک است مرتکب کار ناشایسته‌ای شود که خود بیناتر بآنست.

میفرماید مراقب حال او باشید اگر معصیت کرد آنرا در نامه عملش ثبت کنید و اگر از انجام آن در گذشت چون حرمت مرا در نظر داشته از گناهش در گذرید و حسنه در نامه عملش بنویسید.

امیر المؤمنین علیه السلام: ذیل این آیه شریفه:

«ان تبدوا مافی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله»

(آنچه را که در خود دارید اگر آشکار کنید یا پنهان سازید خدای متعال شمارا با آن محاسبه میفرماید) فرموده است: مضمون این آیه شریفه بر پیغمبران پیشین و پیروانشان هم عرضه شد آنان از پذیرش آن خودداری کردند و حاضر نشدند سنگینی آنرا بردوش گیرند لیکن پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله آنرا پذیرفت و امتش نیز قبول کردند پس از آنکه خداوند استقبال این پیغمبر بزرگوار و امت او را در خصوص عدل باین آیه مشاهده فرمود و از ظرفی میدانست که آنها تاب تحمل آنرا ندارند فرمود: حال که آیه‌ای با این دشواری را پذیرفتی و امت تو زیر بار آن رفتند بر منست که سنگینی آنرا از دوش امتت بردارم و فرمود:

لایکلف الله نفسا الا وسعها (۱)

(خدای متعال هر کسی را در خور توانائیش تکلیف میفرماید)

از این بیان استفاده میشود عملی که از قدرت اختیار خارج باشد مؤاخذه

نمی‌شود.

از رسول خدا ﷺ: نه تکلیف از امتم برداشته شده: خطاه، نسیان، آنچه را نمیدانند، آنچه را تحمل نمیکنند، آنچه را مضطربند، آنچه را بکراهت می پذیرند فال بد، وسوسه اندیشه درباره خلق، حسد که بر زبان و دست ظهور نکند.

از حضرت باقر علیه السلام: خدای متعال برای آدم و فرزندان او این عطیه را قرار داده که هر گاه آنان در انجام کار نیکی همت گمارند و موفق نشوند خدای متعال ثواب آنرا در نامه عملشان ثبت فرماید و اگر کسی همت بر انجام کار نیکی نماید و بر انجام آن نائل آید ده حسنه در نامه عملش نوشته شود و اگر کسی بکار زشتی همت گمارد و بجا نیاورد سیئه در نامه عملش نمی نویسند و اگر انجام دهد يك گناه در صحیفه اعمالش ثبت کنند.

روایت: هر گاه بنده ای مرتکب گناهی شود از صبح تا شب مهلت داده شود. اگر استغفار کرد، سیئه در نامه عملش ننویسند.

شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید مردی عملی که نزدیک بخشم است از او ظاهر می شود آیا خدا او را مؤاخذه میفرماید؟ فرمود خدا بزرگتر از آنستکه بنده اش را باضطراب و ادا کند.

از حضرت صادق علیه السلام: هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه مرتکب گناهی شده و زمانی از آن صرف نظر کرده و گاهی متمایل بآن میشود چنانکه خدا فرموده **الا اللهم** و خود آنحضرت معنی فرموده مراد از لم آنستکه انسان مایل بگناهی شود و از آن استغفار نماید.

از حضرت کاظم علیه السلام: خدای متعال بنده مؤمن خود را هنگام نیکو کاری بکمک روحی که همراه با اوست تأیید میفرماید و هر زمان که مرتکب عمل نامشروع شود از او دوری میجوید بنابراین هر گاه بنده مؤمن کار نیکو کند آن

روح خوشحال است و چون بکار زشت مشغول شود از نفرت عجیبی که بدو دست میدهد بخاک فرو میرود .

پس ای بندگان خدا نعمتهای خدا را بیاد آورید و متعهد شوید که باصلاح خود بکوشید تا به یقینتان افزوده شود و تجارت سودمندی بنمائید . خدا بیامرزد کسی را که همت بر کار نیک گمارد و آنرا انجام دهد یا تصمیم برای کار زشتی بگیرد و از آن صرف نظر کند سپس فرموده ایم که این روح را به پیروی از خدا تأیید میکنیم و او را بعمل و ادار می سازیم .

(مقاله دوم)

مقاله نخستین را در ضمن سه باب دربارهٔ فضیلت علم، و عقائد، و خودشناسی پایان آوردیم اینک در این مقاله از عادت‌های نکوهیده و راه تهذیب آنها گفتگو میکنیم و این مقاله را طی چهار باب خاتمه میدهیم .

باب اول

در اخلاق

پیش از آنکه مطالب مربوط باین باب را تعقیب کنیم بعنوان مقدمه معنی خلق و تهذیب آنرا توضیح داده می‌گوئیم :

خلق که از آن در زبان پارسی خوی تعبیر می‌کنند عبارت از هیئت خاصی است که در ما رسوخ و ظهور می‌نماید و بکمک آن افعال را باسانی انجام میدهیم و نیازمند به اندیشه و فکر نمی‌شویم . و هر گاه هیئت مزبور بطوری ظهور پیدا کند که افعال پسندیده از آن ناشی شود چنانکه مورد رضایت عقل و شرع باشد آن را خوی نیک می‌نامند و اگر برخلاف انتظار از آن کارهای نکوهیده سر بزند آنرا خوی زشت می‌گویند . چرا گفتیم اخلاق بایستی راسخ و ثابت در نفس باشد برای اینکه هر گاه تصادفاً یکی از افراد دست بذل و بخشش از کیسه بیرون آورد و مبلغی بیکی از هموعان خود داد نمیتوان گفت نامبرده حاتم زمانست و خوی او بخشش بمردم است . آری اگر همین صفت بذل و بخشش راسخ و مسخر دست نفس شد میتوان آن را در ردیف افرادی قرار داد که کار همیشگی‌شان بذل مال به بیچارگانست .

در ضمن تعریف خلق اشاره کردیم که با داشتن اخلاق ، کمک بزرگی بافعال ما میشود بطوری که حاجتی بفکر نداریم بلکه آنها خود بخود پیدا میشوند.

زیرا کسی که بقوه جبریه بذل و بخشش نماید نمیتوان او را با سخاوت نامید .
و ثابت است که منظور از اخلاق ، فعل آن نیست چه آنکه بسیار دیده ایم شخصی
ساخته برای سخاست لیکن نظر بتنگدستی یا علت دیگری نمیتواند منظور
خود را عملی سازد و بسیار اتفاق افتاده که شخص بخیلی دست سخاوت بیرون آورده است
بنا بر این هر گاه کسی بخواهد « خوی نیکو » تحصیل نماید بایستی دارای
علم و خشم و شهوت باشد و پرچم عدالتی میان آنها بحرکت درآورد و بطور تساوی
از آنها استفاده نماید

اکنون قوای ثلاثه را بدین خلاصه توضیح داده و طریق بهره بری از آنها شرح میدهم .
اندازه ای که میتوان از قوه علم استفاده کرد و حسن آنرا مورد نظر قرار داد
و از آن برفع مصلحت خود بهره مند شد همان قدری است که انسان بسادگی بتواند
بین راست و دروغ گناه خود فرق گذارد و اعتقادات حق را از باطل جدا سازد و زشت
و زیبای کارها را تمیز دهد . پس از آنکه چنین نیروئی برای او حاصل شد ، ثمره
حکمت هم برای او آشکارا میشود . و بدیهی است که مهمترین اساس اخلاق حسنه ،
حکمت است .

قال الله تعالى : ومن يؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا (۱)

کسی که نعمت حکمت باو عنایت شده در حقیقت از خیر زیادی بهره مند گردیده است
و از نیروی خشم و شهوت با اندازه ای استفاده کند که بتواند در قبض و بسط آنها
بمقتضای حکمت و دین مداخله داشته باشد .

و اینکه گفتیم میان قوای سه گانه ، عدالتی برقرار سازد منظور آنستکه
قوه خشم و شهوت را تحت نظر عقل و شرع ، مضبوط سازد برای اینکه قوه عقل
مانند ناصح مشیر یست که همه اشارات او همراه با اندرز است و نیروئی که در آن است
متنفذ و توانا نیست که هر گونه اشاره ای نماید بلا درنگ عملی میشود و مسلما خشم
و شهوت از امور یست که اشاره در آنها کاملا نافذ است .

اکنون برای توضیح اینمعنی میگوئیم: مانند سگ شکاریست که قبلا باید شخص شکارچی فن گرفتن شکار را بدویاموزه تا بمجردیکه ویرا برای بازداشت شکار روانه کرد بخوبی از عهده بر آید و بالاخره خود را در اختیار اشاره شکارچی قرار بدهد نه آنکه بنا بهوای نفس خود حرکت کند.

شهوت مانند اسپ است که انسان در طلب شکار بر آن می نشیند این حیوان گاه مرز ریاضت را چشیده با اصول شکار آشنائی دارد و متوجه است بچه کیفیتی حرکت کند تا شکارچی بمقصد برسد و گاه متحمل ریاضتی نشده و از اصول شکار بیخبر است، ممکنست شکارچی را بمقصد برساند و ممکنست او را دست خالی برگرداند باری هر فردی که بتواند کلیه صفات فوق را برای خود فراهم سازد و آنها را در کمال اعتدال مراعات نماید بطور کلی دارای حسن خلق است و اگر کسی بعضی آنها را مراعات کرد بهمان اندازه از اخلاق بهره ور است.

پس از توجه بمطالب یاد شده اینک مناسب است که بعضی صفات را مجملا

شرح دهیم:

شجاعت: قوه خشم است که در کمال اعتدال و در طریق صحیح بکار رود.

عفت: نیروی شهوتست که در کمال اعتدال باشد.

تهور: نیروی خشم است که از کمال اعتدال خارج شود و زیاده گردد.

جبن: همین قوه است که بجانب ضعف گراید.

شره: نیروی شهوت است که میل بفرزونی پیدا کند.

خمود: همان قوه است که بطرف ضعف تمایل کند.

چهار نیروی اخیر: جبن و خمود که متمایل بضعف اند و تهور و شره که از

حد اعتدال خارجند مذمومند چون در طرف افراد قوه واقعه ولی صفت عدل طرف

افراط و تقریب ندارد و مقابل آن جوراست که مذموم میباشد.

خب (مکر) و جربزه: حکمتی است که بعد افراط رسیده و در اغراض

فاسده بکار رفته.

بله، حکمتی است که بحدتفریطرسیده باشد و حد متوسط را حکمت میگویند بنابراین با توجه باصطلاحات مذکوره باید بگوئیم اصول صفات پسندیده چهار است: حکمت، شجاعت، عفت، عدل و بغیر از شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی بکمال اعتدال این صفات موفق نشده چنانکه ذات اقدس پروردگار آنحضرت را به همین عنوان میستاید:

انك لعلى خلق عظیم (۱) (تو بر خوی بزرگی برقرار شده ای) لیکن مردم دیگر در وصول بدانها متفاوت اند بعضی قریب بدانهایند و برخی دور از آنها و شایسته است پیروان آنحضرت در اخلاق کمالی از آنجناب که دارای مکارم اخلاقیست تبعیت نمایند چنانکه خود فرموده است: بعثت لاتم مکارم الاخلاق خداوند هم در قرآن کریم بندگان مؤمن خود را بهمین صفات ستوده است.

قال الله تعالى : انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم في سبيل الله اولئك هم الصادقون (۱) مؤمنان واقعی کسانی هستند که بخدا و رسول او ایمان آوردند و پس از آن هیچ شك و ریبی بدل راه ندارند و در راه خدا بمال و جانشان جهاد کردند اینان به حقیقت راستگو هستند.

اینك باید بگوئیم ایمان بخدا که توأم با تردید نباشد یقینی است که در نتیجه عقل و آخرین پایه حکمت است و مجاهده با مال سخاوتی است که سر انجام بضبط قوه شهوت بازگشت می نماید و مجاهده با نفس، شجاعتی است که متوجه نیروی خشم بوده که آنرا بشرط عقل و کمال اعتدال بکار برند.

خدایمتعال در ستایش گروهی فرموده:

قال الله تعالى: محمد رسول الله والذين معه اشداء على الكفار رحماء

بینهم (۱) -

مقصود آنستکه سختگیری جائی و رحمت مقامی دارد و تصور نشود که هر گاه کسی در همه حال سختگیر بود درك کمالی کرده و یا اگر همیشه مهربان بود مقام عالی را داراست نه چنین است بلکه « هر چیز بجای خویش نیکوست ».

فصل اول

صفات و تغییر آنها

در مقدمهٔ این باب بیان کردیم که راه تصفیه و تهذیب اخلاق منحصر بمجاهده و کوشش است و تا انسان جد و جهدی نکند نمیتواند نفس سرکش بداندیش خود را که جز بانفس پیری خلیل کردار و بغیر از پیروی از قدم خضری، خوشرفتار مسلمان نگردد تحت اختیار قرارداد (۲) در عین حال بعض افراد که به تن پیروی خو گرفته اند و روزگار بیطالت گذرانده اند از طریق مجاهدت و ریاضت فرار میکنند و حمل چنین بار گرانی را بر خویشان دشوار میدانند و خود را برای تزکیهٔ نفس و تهذیب اخلاق آماده نمیسازند و اصولاً فکر نمیکنند اکنون که قدم در راه بدبختی خود بر میدارند بر اثر کوتاهی و قصور و نقیصهٔ آنهاست بلکه معتقدند اخلاق اموریست که غیر ممکنست تغییر و تبدیلی در آن راه پیدا کند و امور طبیعی اصولاً قابل تغییر نمی باشد و برای اثبات این اندیشه باطل خود بدو موضوع استدلال میکنند:

یکی آنکه اخلاق، صورت باطنی است چنانکه خلقت صورت ظاهری است و همانطوریکه آفرینش ظاهری قابل تغییر نیست اخلاق هم که خلقت باطنی است قابل تغییر نمیباشد.

دلیل دوم اینکه اخلاق حسنه هنگامی تحصیل میشود که آدمی بتواند بطور کلی خشم و شهوت و دنیا داری و امثال آنها را ریشه کن سازد و ثابست که چنین امری غیر ممکنست و کسی هم که قدم در این راه بگذارد بمنظور اینکه شمشیر

این کافر بد کیش مسلمان شدنی نیست	۲- این نفس به اندیش بفرمان شدنی نیست
با یکدیگر از آدم و شیطان شدنی نیست	زین دیو مجو مهر و وفا صلح و سلامت
این آتش نمرود گلستان شدنی نیست	جز با نفس پیر حقیقت که خلیل است
این وادی بر سهم بیابان شدنی نیست	جز با قدم خضر طریقت که دلیل است

حاج میرزا حبیب خراسانی

بدست گرفته تادشمنان نفس را سر کوب سازد روز گارش را هدر ساخته و از زحمت خود بهره مند نگردیده زیرا منظور چنین ریاضت کشی آنستکه اصولاً دل خود را از توجه بدنیا و لوازم آن خالی سازد و برای همیشه نظری بدان نداشته باشد این هم محالست زیرا چگونه ممکنست آدمی درد دنیا زیست کند و از این همه نعمتها و خوشگذرانیها و راحتیها دست بردارد و گوشه انزوا گزیند.

ما در برابر چنین افکار واهی میگوئیم اگر اخلاق قابل تغییر و تبدیل نباشد این همه وصایا و اندرزها و راهنماییها که دانشمندان روزگار نموده اند و بهترین فیز آورده های خود را برای همیشه در دست انتفاع ما گذارده اند باطل خواهد بود. دیگر آنکه خدا نمی فرمود «قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها» رستگار شد کسی که نفس خود را تهذیب نمود و آدمی زیانکار گردید که خود را فریب داد (۱) و پیغمبر ﷺ نمی فرمود اخلاق خود را نیکو گردانید.

باری چگونه معتقدید که خوی حیوانی در انسان قابل تغییر نیست یا اینکه عکس این موضوع را در حیوانات که مسلماً از هر گونه قانون و طریقه ای محرومند مشاهده میکنیم چنانکه می بینیم آهو با آنکه حیوانی است و وحشی با اندک توجهی با فراد انسان خو میگیرد و سگ شکاری با وجودیکه گوشتخوار است بر اثر تعلیمی که باو داده اند از خوردن شکار خودداری میکند و اسب که هر کب چموشی است با مختصر تربیت و ریاضتی، منقار و رام میگردد.

تمام این نمونهها دلیل بر تغییر صفات است. خلاصه گفتاریکه پرده از روی این امر مخفی بر میدارد و مقصود ما را آشکار میسازد آنستکه بخواهیم موجودات را تقسیم نمائیم میگوئیم: برخی از موجوداتند که بکلی تحت اختیار آدمی نیستند و انسان نمیتواند در آنها نفوذ داشته باشد مانند آسمان و ستارگان بلکه اعضاء داخلی و خارجی بدن همه از این دسته بشمار آمده اند که از تحت اختیار و خارجند و بالاخره هر موجودیکه کامل و تام آفریده شده دست اختیار آدمی و تصرف او از

دامنش کوتاهست.

بعضی دیگر از موجودات ناقص آفریده شده‌اند لیکن قوه کمال باوجود شرط کمال در آن نهاده شده و شرط کمال گاهی در اختیار انسان واقع می‌شود مثلاً تخم قابل کشت که هم اکنون در دست زارع و دهقان قرار گرفته نه سیب است و نه خرما لیکن طوری آفریده شده که ممکنست اگر تربیت صحیح در آن بکار رود نخل باروری شود چنانکه با تربیت بعدی هر چند با استادی هم باشد بصورت سیبی در نیاید.

پس همانگونه که تخم درخت آنچنان در کوره اختیار قرار می‌گیرد که حالتی دون حالتی دیگر را در خود ظهور می‌دهد، خشم و شهوت نیز چنین‌اند یعنی هر گاه ما بخواهیم آنها را تحت نفوذ و غلبه خود در آوریم بطوریکه اثر حیاتی از آنها باقی نماند نمی‌توانیم اینگونه فعالیت ابراز داریم لیکن اگر بخواهیم با آنها آب ریاضت بچشانیم که کمتر مارا آزار رسانند می‌توانیم.

چنانکه بهمین عمل مأمور شده‌ایم بلکه راه نجات و وصول ما بر حمت خدا منحصر بدین موضوعست، لیکن از ناحیه شارع دستور نرسیده که بکلی شجره خشم و شهوت ریشه کن کنیم و بنیاد هستیش را بر اندازیم.

باری چه اندیشه نابجائست که بعضی مردم معتقد اند اگر ما بخواهیم قدم در راه تهذیب اخلاق بگذاریم بایستی از شهوت چشم‌پوشی نمائیم با اینکه شهوت بالضروره لازم و جزء لاینفک زندگی انسانی و طبیعت اوست چنانکه اگر پای شهوت طعام از خانه بدن بریده شود آدمی می‌میرد و اگر شهوت همسری بکثارت رود نسل انسان منقطع می‌شود و اگر نیروی خشم از انسان گرفته شود نمیتواند با مه‌الکی که رو برو می‌شود مدافعه نماید و جائیکه اصل شهوت در وجود آدمی برقرار بماند ناگزیر دوستی بزر و زیور نیز باقی خواهد ماند و مسلماً محبت مال انسانرا و ادار می‌کند که بزیر دستان توجهی ننماید و بذل و بخشش نکند و چنانکه مکرر گفته‌ایم مقصود آن نیست که بطور کلی آتش در لانه شهوت بزنییم و آنرا از بیخ و بن بر اندازیم بلکه

همه امور باید اعتدال را که حد وسط افراط و تفریط است مراعات نمائیم. آنچه را که ما از خشم و نیروی آن میخواهیم آنست که در موارد لازم بخوبی از ما و بستگانمان حمایت کند و مسلماً هنگامی باین موضوع توفیق می یابد که تهور و ترسی در میان نباشد بلکه با کمال قوت قدم در این راه بگذارد و از عقل پیروی نماید. زیرا اگر بتمام معنی، غضب را از کار بر کنار سازیم و آنرا از فعالیت باز داریم، نمی توانیم با کافران کارزار کنیم و از حمله آنان جلوگیری نمائیم.

گذشته از این با کدام دلیل می خواهید خشم و شهوت را قلع و قمع نمائید با اینکه پیامبران عالی مقام که حمات دین و مسلک حق و حقیقت اند دارای خشم و شهوت بودند و بزرگ آنها ﷺ فرموده منمهم مانند شما بشرم خشمگین می شوم چنانکه دیگران خشم میگیرند و حال آنحضرت چنین بود که هر گاه در حضور او سخن نابجائی گفته می شد خشمگین می گردید بطوریکه دو گونه آن جناب برافروخته می شد و آثار خشم در او نمودار می گردید با این تفاوت که ذات اقدس نبوی ﷺ در آن حال جز سخن حق نمی فرمود و غضب او را از راه حقیقت منحرف نمی ساخت.

قال الله تعالى : والكاظمين اللغیظ (۱) (آنانکه آتش خشم فرومی نشانند)

كاظمین فرموده نفرمود فاقدین مراد آنست که خدای متعال با این جمله وصف پرهیز کاران را نموده که آنان متمصف بصف لغیظ اند لیکن آن مقام را دریافته اند که می توانند باختیار خود آتش خشم را فرو نشانند.

گاهی از اوقات باندازه ای شهوت بر انسان چیره می شود و همه گونه اسباب خوشگذرانی برای خود آماده میسازد که عنقای عقل نمی تواند در اطراف آن چرخ زند و راه بهبود برای آن بدست آورد. مگر در صورتیکه دلش بحال خود بسوزد و چاره این بیچارگی را بکمک ریاضت نفسانی بنماید و دست بدامن آن زند تا بدین وسیله بحد اعتدال در آید و روشن است که امکان موفقیت هم در این

راه زیاد است تا آنجا که تجربه کرده و مشاهده نموده ایم رقم صحیحی بدست آورده و بدون تردید آزمایش درستی داده است.

فصل دوم

چگونه باید خوش اخلاق شد

در گفتگوهای پیشین مکرر از خشم و شهوت سخن بمیان آمد و طریقه اعتدال آنها را تا اندازه ای بیان کردیم اینک میگوئیم گاهی اعتدال قوه خشم و شهوت فطری و طبیعی عده ای از افراد می باشد و از نخستین روزی که پا در سراچه دنیا گذارده دارای کمال عقل بوده و بنیروی آن بر خشم و شهوت خود تسلط یافته اند مانند بیمبران و ائمه طاهرین علیهم السلام که برای کمال عقلشان حالت منتظره ای نداشتند. از این طبقه گذشته دیگران برای سرکوبی خشم و شهوت بایستی از طریق ریاضت و مجاهده وارد شوند و خود را بانجام اعمالی و ادار سازند که عاقبت بتوانند قوه غضب و شهوت را تحت اختیار خویش قرار دهند.

اکنون برای توضیح میگوئیم: کسی که میخواهد صفت جود و بخشش را ملکه نفس خویش گرداند طریقهش آنست که کاری را که شخص بخشنده انجام میدهد و قدمی را که او بر میدارد او نیز همان کار را انجام دهد و همان قدم را بردارد یعنی ثروت خدادادش را در دست انتفاع مردم قرار بدهد و همواره این مشقت را بر خود بار کند و این مجاهده را ادامه دهد تا بالاخره خوی بذل و بخشش در او ظهور پیدا کند و آدمی بخشنده گردد.

و شخص متکبری که بخواهد صفت فروتنی و تواضع را در خود ایجاد کند بایستی کارهایی را که مردم متواضع انجام میدهند انجام دهد و مدتی نیز در این طریقه قدم بردارد و مجاهدت نماید و این مشقت را بر خود هموار سازد تا آدمی متواضع شود و تواضع خلق ثانوی او گردد.

خلاصه راه تحصیل کلیه صفات پسندیده شرعی بهمان قانونست که بیان

گردیم و نهایت کمال آنها آنست که افعال حسنه صادره او در نظرش نیگو آید و لذت بخش باشد. بنابراین سخی کسی است که از بذل مال لذت میبرد بخلاف کسی که این صفت خوی او نیست و میخواهد سخاوت را از خود ابرار بدارد و مسلماً عملش برای او لذت بخش نمیشود و نیز آدم فروتن از فروتنی خود لذت میبرد و ثابت است هر گاه بنخواهیم اخلاق زشت را از خود دور سازیم بایستی اصولاً دست از تمام عادات پست برداریم و کلیه عادات حسنه را بکار بندیم و هشیانگانه از آنها استقبال نمائیم و آنها را نعمت غیر مترقبه بدانیم و از کارهای ناشایسته روگردان باشیم بلکه از انجام آنها متالم گردیم.

از رسول خدا ﷺ: نور چشم من در نماز گزاری است.

اگر عبادات را با کراهت طبع و ناگوارائی انجام دهیم معلوم است که عبادتی ناقص بوده و نمیتوان بوسیله آن نیکبختی همیشگی را بدست آورد.

باری گفتیم آنان که کمالاتشان فطری نیست میتوانند کمالات را از راه مجاهده بدست آورند لیکن باید بدانیم کمالی که از طریق مجاهده کسب می شود ذاتاً مطلوب نیست بلکه شایستگی آن نسبت بترك آنست بهمین جهت فرموده:

قال الله تعالی: واتها لكبيرة الاعلی الخاشعین (۱)

(نماز جز بر مردمی که دلهاشان خاشع است بر دیگران گرانبار است.)

از رسول خدا ﷺ: خدایم تعال را با رغبت و شوق تمام عبادت کن و اگر

نتوانستی بدانچه مکروه طبع تست شکمیا باش تا خیر بسیار بینی.

پس از توجه بامور فوق باید بدانیم که سعادت جاویدان از لذت اطاعت و ترك معصیت در زمانی دون زمان دیگر بدست نمی آید بلکه باید در تمام دوران زندگی کاملاً این معنی را مراعات کرد و پیوسته خود را بدان مامور داشت بلکه هر چه بیشتر عمر طولانی شود رسوخ فضائل و کمالات فزونتر میگردد بهمین جهت هنگامیکه از پیمبر ﷺ پرسیدند نیکبختی در چیست فرمود: در آنستکه آدمی

عمر طولانی پیدا کند و آنرا در اطاعت خدا بسر آورد .

بهمین دلیل انبیاء و اولیاء از مرگ کراهت داشتند از آن جهت که دنیا کشتزار عالم آخرتست و هر چه در مدت عمر طولانی عبادت بیشتر شود ثواب فزونتر و نفس پاکیزه تر شود و اخلاق نیر و مندتر و پا بر جا تر گردد.

وروشن است که مقصود اصلی از عبادات ، تأثیر قلبی آنهاست و مسلماً هر چه بیشتر بانجام آنها پردازیم آثار واقعی آنها زیادتیر خواهد بود.

مهمترین منظوری که از اخلاق و تهذیب آنها در نظر گرفته شده آنستکه نفس را از محبت دنیا جلو گیری نمائیم و دوستی خدا را در آن پایدار سازیم چه آنکه هیچ مطلوبی از خدا و ملاقات او محبوبتر نزد ما نباید باشد و میدانیم که هر صفتی که در قلب ظهور پیدا میکند اثر آن بر اعضاء و جوارح نیز هویدا میگردد چنانکه تحریکات آنها پیرو صفات قلبی خواهد بود و هر فعلی که مستقلاً بر جوارح جریان پیدا کند اثر قلبی ندارد پس باید متوجه باشیم شخصی که قدم در راه تزکیه نفس میگذارد خیال نکند بمجردیکه یک روز بنافرمانی خدا پرداخت از تزکیه نفس محروم میماند . بلی اگر شخص سالک یک روز نافرمانی کرد روز دیگر هم خواه ناخواه بآن کار مشغول می شود و همین عمل ایجاب میکند که اندک اندک دست از رویه تزکیه نفس بردارد و آخر الامر از منظور خود خسته شده و اصولاً در صدد انجام وظیفه تزکیه نفس بر نیاید و ثابت است که بعضی از نافرمانیهای اندک با بعض دیگر توأم شده عاقبت کار را بجائی میرسانند که اصل ایمان بانهدام گذارد و نیکبختی بیدختی مبدل گردد بنابراین نباید عبادت اندک را حقیر و معصیت کوچک را ناچیز انگاشت چه آنکه بصورت جمله زیاد اندو قطعاً مؤثرند و مسلماً جمله از افراد گرد می آید و هر یک از آنها یک نحوه تأثیری دارد

بسیاری از اوقات بمجردیکه انسان با نیکو کاران ملاقات می نماید و با آنها همنشینی میکند اخلاق خوش در او اثر فوری می گذارد و نیز از دیدار و مصاحبت با بدکاران اخلاق ناپسند آنها را می گیرد زیرا طبیعت آدمی بگونه ای است که اخلاق

نیک و بد را بزودی سرقت میکنند.

پس اگر کسی صاحب فضیلت طبیعی و عادت‌ی و آموزشی گردید و ستاره آنها در آسمان قلب وی نورانی شد آخرین مراحل فضیلت را پیموده و کسی که طبعاً بد رفتار باشد و از آنطرف با رفقای بد رفتار همنشین‌ی نماید و از مکتب آنها استفاده کند چنانکه همه گونه اسباب شرارت برای او فراهم شود و خلاصه شرارت خوی او گردد از رحمت خدا دور شده است

بالاجمال درجات مابین دو رتبه نیک و بد متعلق با فرادیسست که بالاختلاف دارای جهات فوق گردیده اند و هر کس با اندازه عفت و حالتی که برای او پیش آمده درجه‌ای از قرب و بعد را اکتساب نموده است.

قال الله تعالى : فمن يعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن يعمل مثقال ذرة

شرایره (۱)

کسیکه بقدر ذره‌ای عمل نیکوئی انجام دهد یا بهمان اندازه کارزشت کند

پاداش آن رامی بیند (۲)

ایضاً : وما ظلمهم الله ولكن كانوا انفسهم یظلمون (۲)

خدا ایستمال بآنها ستم نکرده بلکه خود آنها بخودهاشان جفا می نمودند .

فصل سوم

چگونه باید تادیب شد

در فصل گذشته سخن از تزکیه نفس و چگونگی آن بود اینک در این فصل میگوئیم هر گاه خدا بمتعال بخواهد بنده ای را مورد توجه حضرت خود قرار دهد و خیر او را اراده فرماید او را بعیبهای خود بینا میگرداند و ثابت است کسیکه کاملاً چشم بصیرتش بینا باشد هیچیک از عیوبش بر او پوشیده نمی ماند و هنگامیکه از آنها اطلاع پیدا کرد میتواند بسادگی آنها را مداوا نماید.

لیکن متأسفانه بسیاری از مردم از عیبهای خود بیخبرند باندانندازه ای که هر گاه یکی از افراد با دیگری ملاقات کند بلافاصله خار را در چشم رفیقش می بیند با آنکه شاخه را در چشم خود مشاهده نمی کند.

حال اگر کسی بخواهد کاملاً از عیبهای خود با خبر شود باید رفیق راستگو و بینا و دینداری برای خود برگزیند و او را مراقب خود قرار دهد تا وی بتمام معنی احوال و افعال او را دقیقاً بازرسی نماید و اخلاق و افعال و عیبهای باطنی و ظاهری او را که خارج از قانون بوده بوی باز گوید و متمنبه شود. یا آنکه بادشمنان خود تماس بگیرد و عیوب خود را از دهان آنها بشنود. چه آنکه چشم دشمن، کارهای زشت را بخوبی می بیند و تشخیص میدهد.

سراینده ای مؤید همین مضمون را سروده است):

وعین الرضا عن کل عیب کليلة و لکن عین السخط تبدی المساویا

(چشمی که کاملاً از آدمی خشنود است از اظهار عیب عاجز است لیکن دیده

ناراضی همه کارهای بد را می بیند و بی کم و کاست اظهار میدارد).

اگر دقت کنیم می توان گفت آدمی برای دریافت عیبهای خود بهتر میتواند

از دشمنی که عیوب او را علی رؤس الاشهاد اعلام میکند استفاده نماید لیکن ازدوستی

که همواره بمداهنه و سازش با او همراز می شود و پیوسته از اوستایش میکند و عیوبش

را ناچیز می‌شمارد. اینمعنی را بهره‌مند نمی‌شود و متأسفانه طبیعت آدمی طوری رفتار می‌کند که همیشه اوقات گفتار دشمن را تکذیب نموده سخنان او را حمل بر حسد می‌نماید، و البته انسان بصیر از سخنان دشمن حسن استفاده کرده درصدد رفع عیوب خود برمی‌آید چه آنکه خواه ناخواه عیوب او بر سر زبان دشمنان می‌افتد پس خوب است هرچه زودتر پیشدستی کرده آنها را برطرف سازد. راه سوم آنکه با مردم آمیزش کند و هرچه را از نظر آنان مذموم می‌بیند ترك کند و هرچه را پسندیده می‌یابد تحصیل نماید چه آنکه مؤمن، آئینه برادر مؤمن است یعنی عیوب خود را در او می‌بیند.

و این معنی هم ناگفته‌نماند که طبیعت آدمی در پیروی از خواهشهای نفسانی قرین با دیگری است بطوری که غیر ممکن است رفیقی متصف بصفتی باشد و آن دیگری مانند یا بزرگتر از آن را نداشته باشد یا لافل، اندکی از آن را دارا نباشد. پس باید جستجو کند و هر عیبی را که نسبت بدیگری ناشایست و ناپسند می‌بیند ترك کند و نفس خود را بدینوسیله پاک سازد.

باری بر تو لازم میدانم بدیندستور خود را ادب نمائی.

و ثابت است که اگر تمام مردم درصدد برمی‌آمدند تبه بدیهای دیگران را انجام ندهند نیازی بمعلم نداشتند.

شخصی از عیسی علیه السلام پرسید: چه کسی ترا ادب کرد؟

فرمود: کسی بتأدیب من بر نخاست جز اینکه نادانی نادان را ملاحظه نمودم و از آن خودداری کردم.

باب دوم

منشأ تمام شهوات

در این باب از اموری مانند شکم ، فرج ، زبان که بالاخره انسانرا بسوء خلق وادار میکنند و باب عادات فاسده را بروی او می‌گشایند بحث میکنیم و میگوئیم :

در صورتی اخلاق نیک در وجود آدمی پابرجا میشود که اعمال و کارهای مربوط با آنرا پی‌درپی تعقیب نماید و تکرار کند و ثابت است که اعمال از چشمه سار قلب بتوسط اعضاء و جوارح سیراب می‌شوند و هر عضوی از اعضاء انسان میتواند مصدر فعل نیک و بد باشد تا بوسیله کار نیک ، اخلاق جمیله کسب کند و بتوسط کار بد اخلاق سیئه تحصیل نماید بنابراین بایستی قلب و جوارح را کاملاً مراقبت کرد و آنها را بکارهای نیک رهبری نمود و از افعال زشت بازداشت و این موضوع هم بثبوت رسیده که شهوت شکم ، فرج ، زبان از جمله مهلکات عظیمه‌اند که همواره آدمی را براههای پر خوف و خطر می‌اندازند .

از رسول خدا ﷺ کسی که شکم و فرج و زبان خود را از گناه نگهدارد و خود را از نکبت‌های آنها پرهیز دهد از تمام بیچارگی‌ها در امان است . بدیهی است که شهوت شکم همان بود که آدم و حواری از قرار گاه جاوید خودبخانه ذلت و بیچارگی در آورد زیرا مقرر شد آنان از شجره منبیه استفاده نمایند و آنان را از اینکار باز داشته بودند متأسفانه شهوت بر آنها غلبه کرد .

حتی اکلا منها فبدت لهما سوءاتهما (۱)

(تا بالاخره از آن درخت خوردند و لباس از بدنشان فرو ریخت ، و عورتشان

نمودار گردید).

بطوریکه در محل خود تحقیق شد و بوضوح پیوست شکم سر منشأ تمام شهوتها و دردها و آفتهاست بدلیل آنکه شهوت فرج و میل مفرط بزنان از ناحیه شکم ظاهر می گردد و بپیروی از آن شهوت خوراك، زناشویی، مال دوستی و جاه طلبی پیدا می شود و مال و جاه سرانجام بجائی میرسد که انسان را هر چه بیشتر بخوراك و همخوابگی با زنان مایل میگرداند از آن گذشته مال بسیار و جاه طلبی همه گونه خردبینیها و حسادتها و کینه توزیها را در آدمی شیوع میدهد و در نتیجه بریا و تفاخر و خودبینی و منیت مبتلامی گردد و سرانجام به دشمنی و خشمگینی می پیوندد و انسانرا بچاه ستمگری و بد کاری مبتلا میسازد.

و ثابت است که همه خصال نکوهیده مزبور از شکم پرستی و پر خوری سرچشمه می گیرد بدلیل آنکه هر گاه بنده نفس شریر خود را بگرسنگی عادت دهد و راههای مداخله شیطان را ویران سازد میتواند خود را برای فرمانبر داری از خدا آماده کند و براه طمع و سرکشی در نیاید و بالاخره به تخته بند دنیا گرفتار نشود و زرو زیور فانی دنیا را بر آخرت نگزیند و چون سگان بر مردار دنیا نچهد.

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : فرزند آدم هیچ ظرف شر خیزی را مانند شکم خود پر نمی کند؛ بلکه کافی است برای فرزند آدم که بچند لقمه اکتفا نماید که نیروی حرکت از او سلب نشود اکنون که ناگزیر است غذا بخورد متوجه باشد که بطن خود را بسه قسمت متساوی تقسیم نماید قسمی را برای طعام و قسمی را برای آب و قسمی را برای نفس کشیدن باقی بدارد.

ایضاً : دلهای خود را از خوردن و آشامیدن زیاد نکشید بدلیل آنکه قلب آدمی مانند زراعتی است که هر گاه آب زیاد از اندازه بدان دهند خراب و زرد می شود.

ایضاً : کسی که گرسنگی و اندیشه اش از دیگران بیشتر باشد مقامش پیش خدا از دیگران افزون تر است و هر کس که خواب و خوراك و شرابش از افراد دیگر فزونتر باشد پیش خدا از همه مغبوض تر است.

از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام : با استفاده از يك لقمه، شکم آدمی سر بطغیان بر میدارد

و نزدیکترین اوقات بنده بخدا هنگامی است که شکمش خالی تر باشد و مبعوضترین حالات عبادت وقتی است که شکمش پر باشد.

مصباح الشریعه از حضرت عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده: هیچ چیزی باندازه پر خوری بقلب بنده مؤمن زیان آورتر نیست پر خوری دو صفت ناپسند در انسان ایجاد میکند یکی تاریک دلی دیگری شهوت رانی از آنطرف گرسنگی نانخورش مؤمن و غذای روح و طعام قلب و موجب بهبود بدن اوست.

بطوریکه مردم جاهل مبیندارند بایستی با مقتضیات طبیعت جدأ مبارز کردو تا آخرین درجه امکان از آن خودداری نمود لیکن انسان دانشمند متوجه است که منظور اصلی از این نحوه مبالغه همان حد وسط است. بدلیل آنکه هر گاه طبیعت آدمی بیشتر از حد امکان بسیرائی و پر خوری بپردازد ناگزیر شرع مطهر هم که همواره در صدد تهذیب اخلاق و رفتار مردم است و گرسنگی بحد کمال را از افراد بشر خوانستاز میشود ممانعت میکند و بالاخره هر دو بایکدیگر مقاومت کرده در نتیجه اعتدال که همیشه ممدوح بوده حاصل می شود.

نظر باینکه پیمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از قیام شب و صیام روز تمجید میفرمود و مردم را بدانها میخواند و از آنطرف متوجه میشد که تاثیر سخنان حضرتش باندازه ایست که برخی از مردم همه اوقات سال را باروزه بسر میبرند و همه اوقات شبانه را بنماز می گذرانند و این عمل هم مخالف بار آداب معموله دنیا و لوازم آنست از این عمل آنها را نهی فرمود.

چون از این مقدمات فارغ شدیم و دانستید مراد از آنها چه بود اینک میگوئیم مناسب با طبیعت معتدل آنستکه آنقدر از خوراکیها استفاده کند که سنگینی در خود احساس ننماید نه آن اندازه خود داری کند که گرسنگی او را آزار رساند تا آنجا که شکم را فراموش کند و از ناحیه آن تأثیری بخون راه دهد چنانکه مقصود از خوردن آنست که نیروی حیاتی او محفوظ بماند و قوت بندگی پیدا کند و ثابتست که پر خوری مانع عبادت است و درد گرسنگی هم قلب را مشغول ساخته

(۱۴۵)

اورا از عبادت باز میدارد» بنابراین غذا باندازه‌ای بخورد که اثر گرسنگی در معده احساس نشود تا بدین وسیله شباهتی بفرشتگان پیدا کند چه آنکه آنها از پر خوری و گرسنگی منزه و پاک‌اند.

لقمان به پسرش فرمود: پسرک من هر گاه شکم را پر کردی دیده‌اندیشه را خوباننده‌ای و زبان حکمت گوی را لال ساخته‌ای و اعضاء و جوارح را از بندگی بازداشته‌ای مجملا باید توجه داشت که فوائد گرسنگی بسیار است که ذیلا باین فهرست نام برده می‌شوند .

آئینه قلب را صفا میدهد ، دل را رقیق میسازد ، از فرمانبرداری خدا لذت میبرد ، خاکساری تولید می‌کند از نافرمانی و غفلت از خدا ، دوری میدهد ، شخص را بیاد گرسنگی روز قیامت می‌افکند ، سورت شهوت را میشکند ، خواب را کم می‌کند ، طبع را بلند می‌سازد ، عمر را طولانی مینماید ، بیدار خوابی شب و عبادت را آسان میگرداند ، مواظبت بر طاعت را مهیا می‌نماید ، تمایل بخور و خواب را اندک میسازد ، بیماریها را دور میدارد .

رسول خدا ﷺ : شکم خانه همه دردها و کم‌خوری ریشه همه داروها است

فصل اول

بطوریکه از بیانات سابقه بدست آمد منظور اصلی و مقصود کلی در کلیه احوال و پیش آمدها همانستکه افراد بشر حدّ وسط هر يك از امور مزبور را مراعات کرده پای از گلیم خیرالامور اوسطها که میانه روی در هر امری پسندیده است بیرون نگذارند و متوجه باشند به اخبار و گفتارهایی که در باره جوع و فضائل آن رسیده (۱) نه از این نظر که خیال کنید افراط و زیاده روی در جوع از نظر شرع و رهبران ممدوح و مطلوبست بلکه مراد آنستکه هر موضوعی را که طبیعت بیشتر بدان راغب است و قدم افراط در آن میگذارد و توأم با فساد است شریعت هم برای جلوگیری از آن هر چه بیشتر مبالغت کرده و شدیداً ممانعت می نماید

قال الله تعالی: کلووا اشر بواوا لاتسرفوا (۲) بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید. باری قاعده کلی و عمومی آنست که شروع بخوردن طعام ننمایید مگر وقتی که اشتها داشته باشد و دست از آن برندرد مگر موقعی که هنوز اشتها دارد.

هم بلطف و هم بخفت و هم عمل
خاصه در جوعست صد نفع و هنر
جوع بر جان نه چنین خوارش مبین
جوع باشد قابلیت در نظر
جمله ناخوش بی مجاعت رو بود
تا شوند از جوع شیر زوومند
چون غلف کم نیست پیش او نهند

مولوی معنوی

(۱) رنج جوع اولی بود خود زان علل
رنج جوع از رنجها پاکیزه تر
جوع خود سلطان داروهاست همین
جوع نور چشم باشد در بصر
جمله ناخوش از مجاعت خوش شود
جوع مر خاصان حق را داده اند
جوع هر جلف گدا را کی دهد

(۲) آیه ۳۱ سوره اعراف

فصل دوم

شهوت جنسی

گفتیم در این باب از بطن و فرج و لسان که باعث پیدایش اخلاق سوءند سخن میگوئیم. در این فصل از شهوت جنسی گفتگو میشود.

بدیهی است که شهوت فرج از آن نظر بر مملکت بدن تسلط دارد که نسل انسانی بلقی بماند و دوام وجود پیدا کند و از آن طرف پی‌بلذت آن ببرد و آنرا بالذت آخرت بسنجد برای آنکه لذت همخواهی هر گاه ادامه پیدا کند از برترین لذتهای جسمانی است همانطور که درد سوختگی از دشوارترین دردهای بدنست.

بنابراین هر گاه کسی از سرانجام خود ترسناک شد و به مراتب عالییه راغب و متوجه گردید مسلماً بسعادت رنیک‌بخشی نائل می‌شود و این معنی از آنرا سرچشمه میگیرد که درد ولذت را احساس کرده باشد

فوائد شهوانی فرج همانهایی است که مجملابدانها اشاره نمودیم در عین حال اشتباه نشود که گاهی اوقات آفت‌هایی دربر دارد که موجبات هلاک دین و دنیای شخص را فراهم میسازد مگر آنکه بتواند خواهشهای شهوانی را در تحت اختیار خود قرار بدهد و آنها را مقهور و مغلوب دست خویش سازد و حد اعتدال را که همواره مطلوب لمست مراعات نماید و افراط و تفریط را کنار گذارد برای آنکه افراط در شهوات و تمایلات جنسی گاه پیاپی ای میرسد که عقل زورمند را مقهور میسازد و همواره مردانرا بهم خوابی بازنان و کنیزگان میخواند و آنها را از سلوک راه آخرت که هدف غائی آفرینش آدمیان بوده محروم میسازد و گاه قوه شهوت بر نیروی دین چیره شده آدمی را بکارهای نامشروع وادار میکند شهوت جنسی آدمی را ممکنست بسرحدی رهبری کند که در نتیجه قدم روی عقل گذارده اورا بعشق حیوانی که ناشی از استیلائی شهوتست دعوت نماید و عقل را که پیمبر باطنی و رکن اعظم بقای آفرینش است تحت تسخیر قوه واهمه و خیالات فاسده قرار دهد و آنرا غلام

(۱۴۸)

حلقه بگوش شهوات نماید و حال آنکه اگر متوجه باشید خواهید دانست عقل برای آن آفریده شده که قوای دیگر از آن اطاعت نمایند نه آنکه او غلام شهوت باشد و بادستور آن بحیله گری بپردازد.

عشق نوعی بیماریست که قلب آدمی یا سلطان بدن را رنجور ساخته آنرا بکلی از همه کارها فارغ میسازد و همت را که موجب فعالیت مردان روزگار است در وی می کشد و برای همیشه آنرا خاموش می کند بدیهی است هر گاه بیماری مربوط دامن گیر آدمی شد پیش از آنکه بتمام معنی قدرت پیدا کند باید با داروی فکر و نظم بهبود آن بپردازد و گرنه بامختصر غفلت و بی فکری باسرعتی تمام بر قلب استیلا یافته بهبودی آن دشوار خواهد شد.

تابحال سخن از افراط شهوت بود اینک بیانی هم از تقریط آن متعرض شده میگوئیم: تقریط در شهوت یا از نظر عفت خارج از حد اعتدالست یا بواسطه ضعف از امتناع زن منکوحه است و این بخش نیز مانند قسمت پیشین مذموم است قسم ممدوح و پسندیده اش همانست که از حد اعتدال خارج نشود و بتمام معنی ، مطیع عقل و شرع باشد و قبض و بسط شهوت را موافق با دستور این دو مراعات نماید.

پس اگر بخواهی پشت شهوت را بجاك رسانده هیبت آنرا درهم شکنی بایستی یا متحمل گرسنگی شوی و یا همسری انتخاب نمائی.

رسول خدا ﷺ: ای گروه جوانان هر يك از شما که میتواند اسباب همسری خود را فراهم سازد در صدن ازدواج بر آید و برای خود همسری انتخاب کند و کسی که نمی تواند و اسبابش برای او فراهم نمی گردد روزه بگیرد تا با نیروی شهوت مبارزه کند.

فصل سوم

مقام عفت در برابر شهوت

در فصل دوم تا اندازه‌ای که کتاب حاضر اجازه میداد درباره شهوت جنسی سخن رانندیم اینک در این فصل توجه داده میشود که این شهوت از همه شهوات دیگر بر انسان بیشتر چیره میشود چنانکه ممکنست در صورت هیجان، آدمی را علیه عقل دعوت کند و او را بنا فرمانی از پیمبر باطنی وادار کند. تنها تفاوتی که میان شهوت فرج و سایر شهواتست همانست که مقتضای ایجاد شهوت فرج امر زشتی است که آدمی از پیدایش آن شرم می‌کند و میترسد که در اطراف آن قرار گیرد مبادا بدشواری افتد. و اینکه ملاحظه می‌کنید اکثر مردم از ایجاد مقتضیات شهوت فرج خودداری می‌نمایند یا برای اینست که از ایجاد آن عاجزند یا از نکبت‌های آن میترسند و یا شرم میکنند و یا حفظ عزت و آبرو مینمایند بدیهی است که هیچ‌یک از این امور را برای درک ثواب رعایت نمی‌کنند، بلکه با توجه بدانها یکی از حظوظ نفسانی را بردیگری برتری می‌دهند و اگر کسی دسترسی بانجام امور شهوانی نداشت میتوان گفت که تنها از این گناه معصوم مانده است.

و از جمله فوایدی که بر موانع پیشین مترتب شده همانست که آنها را از گناه جلوگیری می‌کنند زیرا کسی که ترك زنا کند از هر راهی که باشد گناه زنا از او برداشته شده و ثواب جزیل و کمال هنگامی حاصل میشود که قادر بانجام آن باشد و همه گونه موانع بر طرف باشد و اسباب آماده و شهوت چون اژدهائی سر بر آورده باشد درعین حال مرتکب نشود و مسلماً کسیکه بدین پایه رسیده باشد بدرجه صدیقان نائل آمده است.

از رسول خدا ﷺ: کسیکه عاشق شود و عفت نفس ابراز دارد و عشق خود را پوشیده سازد و با آن حال بمیرد شهید مرده است.

ایضاً: هفت دسته از مردم را خدای متعال در زیر سایه رحمت خود قرار میدهد

آنروزی که سایه‌ای جز سایه‌او نیست از آنجمله مردیست که زن صاحب‌جمال و قبیله‌داری او را بطرف خود بخواند و او دعوت وی را اجابت نکند و بگوید من از خدای عالمیان می‌ترسم.

حکایت حضرت یوسف صدیق و دست‌درازی نکردن بزلیخا با آنکه همه گونه مقتضی برای بهره‌وری از او موجود مانع از هر جهت مفقود بود معروفست خدای متعال هم در ازاء این خویشتن داری در کتاب مجید از او بغایت تمجید کرده و براستی شایسته است که آن جناب را رهبر مردمی دانست که در میدان چنین شہوتی با شیطان و گمراهیهای آن جداً مبارزه می‌نمایند و او را سرکوب می‌کنند.

قال الله تعالى: وقل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم

ای پیغمبر بزرگوار ب مردم مؤمن بگو که دیدگان خود را از نظر کردن بمحرّمات بپوشانند و فرج خود را از ارتکاب شهوات نگهداری و مواظبت نمایند.

از رسول خدا ﷺ: نظر کردن بنامحرمان تیر زهرآگینی است از تیرهای شیطان و کسیکه بمنظور خوف از خدا دیده از نظر نامشروع فرو بندد خدای متعال باو ایمانی عطا فرماید که شیرینی آنرا در دل احساس کند.

أیضاً: از فساد دنیا حذر کنید و از فتنه زنان بپرهیزید چه نخستین فتنه‌ای که در میان بنی اسرائیل ظهور کرد از ناحیه زنان بود.

فصل چهارم

زبان و آثار آن

در این فصل از سومین موضوعی که در پیدایش اخلاق سوء مداخله دارد بحث می‌شود و آن زبانست .

زبان از نعمت‌های بزرگ خدا و از لطائف صنع احدیت است زبان عضوی است کوچک لیکن طاعت و جرم آن بس بزرگست چه آنکه بدیهی است ایمان و کفر که آخرین پایه طاعت و طغیانست غیر از شهادت زبانی از راه دیگر ثابت نمی‌شود .

بعلاوه هر موجود یا معدوم ، خالق یا مخلوق ، خیالی یا علمی ظنی یا وهمی همه ورد زبانند و زبان متعرض اثبات و نفی آنهاست چه آنکه هر معلوم حق یا باطل را بزبان تعبیر میکنند و ثابت است که علم همه موجودات را شامل میشود و همه چیزها موجود بعلم‌اند و اینگونه خاصیت منحصر بزبانست که از همه چیز گفتگو میکند لیکن سایر اعضا و ویژه محسوسات تنها بامور مربوط بخود اختصاص دارند چنانکه چشم رنگها و شکلهای را می‌بیند و گوش صداها را میشنود و دست ، اجسام را حس می‌کند و سایر اعضا امور مربوط بخود را درک می‌نمایند .

زبان در میدان وسیعی خارج از حد و انتها بجولان میبرد از هم در ایجاد خیر ید طولائی دارد و هم در پیدایش شر نیروئی بسیار قوی بنا بر این اگر کسی زبان را بحال خود گذارد و عنانش را دردست اختیار او دهد شیطان پیش‌آهنگ او شده بهر میدانی که بخواهد او را میبرد و بهروادی که اراده کند او را می‌افکند تا بالاخره او را ببندد هلاکت مبتلا سازد .

چنانکه همین مضمون از مصدر جلال نبوی صلی الله علیه و آله صدور یافته است:

آیا جز این است مردمی که بر رو در آتش می‌افتند تنها بجهت درو کرده‌های زبان آنهاست .

کسیکه بخواهد از شر زبان ایمنی یابد بایستی آنرا با زمام شرع مهار کند.

و جز در اموری که بنفع دین و دنیای اوست بحرکت درنیآورد و دهانه از آن برنگیرد و از هر چه بزبان دنیا و آخرت اوست از آن جلو گیری کند و متوجه باشد که این دو موضوع بسیار امر مشکلی است و کسی که بخواهد مطابق با مقتضای آن عمل کند بادشواری زیادی روبرو میشود.

عاصی ترین اعضاء آدمی زبان اوست چه انسان در حرکت دادن آن رنجی متحمل نمی شود و در آزاد گذاردن آن مؤنه ای بکار نمیبرد باین جهت مردم در احتراز از آفات و شرش سهل انگاری می نمایند و از شکار گاهها و راههای آن که از بزرگترین وسائل گمراهی شیطان است دوری نمیکنند.

از رسول خدا ﷺ: کسی که سکوت اختیار کند نجات یابد.

سکوت حکمت است و آنها که سکوت اختیار کنند کم اند.

زبان را نگهدار که آن مانند صدقه ایست که از جانب خودت میدهی.

بنده از حقیقت ایمان استفاده نمیکنند تا زمانی که زبان خود را حفظ نماید.

کسی که بداند کجا و کی باید سخن گوید گفتار او کم شود مگر با اندازه ای که

رفع احتیاج او را بنماید.

روزی امیر مؤمنان علیه السلام گذارش بمردی افتاد که بسخنان واهی پرداخته

گفتارهای نامناسب بیان میکرد حضرت اندکی توقف کرد سپس فرمود: ای مرد خیال

میکنی که اینهمه لاطائلات و بیهود گیهای تو بجائی حساب نمی شود؟ نه چنین است

بلکه تو با ایراد این سخنان صحیفه عملت را که در دست دو فرشته است و آنها

موکل برتواند املاء مینمائی و آنرا در پیشگاه حضرت کردگار بسرعت هر چه

تمامتر عرضه میداری اکنون مواظب باش سخنی بگو که از آن بهره مند گردی و از

آنچه سودمند نیست دست برداری.

از حضرت صادق علیه السلام: هر بامداد زبان همه اعضا و جوارح را سرکشی

میکند و احوال آنها را میپرسد و میگوید چگونه صبح کردید پاسخ میگویند خوب

اما اگر تو بگذاری آنگاه بخدا متوجه شده و زبان را بذات ذی الجلال اوسو کند

میدهند که حق ما را مراعات کن چه آنکه ثواب و عقاب ما فقط بجهت تومیباشد .
از حضرت باقر علیه السلام : شیعیان ما لال اند (یعنی زبانشان در اختیار خود آنهاست
و هر مطلبی را در هر جا بازگو نمی کنند) .

از حضرت صادق علیه السلام : خواب موجب آسایش بدنست ، سخن گفتن سبب
راحت روح است ، سکوت سبب آرامش عقل است .

ایضاً : در حکمت آل داود آمده : شخص خردمند کسی است که بوضعیت
زمان خود بینا باشد و بکار مربوط بخود هشیار باشد و زبانش را محافظت کند .
ایضاً : لقمان پسرش فرمود پسر جان هر گاه فرض کنی که سخن گفتن
ارزش نقره دارد بدان که سکوت طلاست .

مصباح الشریعه : حضرت صادق علیه السلام فرمود : سخن آئینه ایست که صورت
آراسته دل آدمی را آشکار میکند و صفا و کدورت و علم و جهلی که در آن نهفته است
هویدا میسازد .

از امیر المؤمنین علیه السلام آمده چون گنج نهفته ایست در زیر زمین زبانش (۱) .
پس اگر میخواهی که بر سریر سخن سرائی بنشیننی نخست گفتار خود را
بسنج سپس آنرا بر عقل و معرفت عرضه بدار اگر دانستی که آنچه میگوئی برای
خدا و در راه خشنودی اوست بگو و گرنه مهر سکوت بر دهان زنی بهتر از آنست که
دم زنی و لاطائل گوئی بدیهی است هیچ عبادتی ساده تر و هیچ مقامی عالی تر در
بیمیشگا خدا از گفتار برای رضای او و در راه او و برای شکر نعمت های ظاهری و باطنی او
در میان بندگان نیست چنانکه اسرار مکنونه خدا که بایستی بدست با کفایت انبیا
در میان مردم منتشر شود جز از راه تکلم و سیله دیگری نمیتواند پرده از روی آنها
بردارد بهمین جهت کاشف اسرار میان انبیا و پیروانشان کلام است و بس .

چون بگوید سخن بداندش	(۱) مرد پنهان بود بزیر زبان
زشت گوید سفیه خواندش	خوب گوید لیب گویندش
رشید و طواط	

از این بیان استفاده میکنیم که بهترین وسیله‌ها و برترین عبادتها گلامست و هیچ معصیتی هم گرانبارتر بر گردن بندگان از آن نیست و هیچ شکنجه گناهی با اندازه آن سریع نبوده هیچ نکبتی هم بقدر کارهای بد زبان بچشم مردمان نمی آید و هیچ مولد عیب را با اندازه او سرزنش نمی کنند.

از حضرت سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدند کلام و سکوت کدام افضل است؟ فرمود: هر يك از آنها دارای آفاتی است که اگر شخص از آنها سالم بماند کلام افضل از سکوت خواهد بود.

کسی پرسید سبب این معنی چیست؟ فرمود برای اینکه خدای متعال انبیا و اوصیا را امر نقرموده تا در میان مردم با سکوت و آرامش بسربرند بلکه بآنان فرموده تا با مردم سخن گویند و حقایق را برای آنها آشکار سازند و نیز میدانیم که هیچ فردی از راه سکوت مستحق بهشت و دوستی خدا نمیشود و هیچکس از این راه با آتش نمی افتد و از شکنجه خدا نمیهراسد لیکن ثابت است که همه این امور از کلام سرچشمه میگیرد.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در خاتمه بیاناتش این جمله را اضافه فرمود: شگفت است که من خورشید و ماه را همتای با هم نمیدانم لیکن تو فضل سکوت را بکلام بیان میکنی اما فضل کلام را بسکوت نمیدانی (۱)

آنچه بجهد از زبان چون آتش است
که ز روی نقل و گه از روی لاف
در میان پنبه چون باشد شرار
وز سخنها عالمی را سوختند
روبهان مرده را شیران کنند
يك زمان زخمند دیگر مرهمنند
گفت هر جانی مسیح آساستی
صبر کن از حرص این حلوا بخور
از مثنوی مولوی

۱- این زبان چون سنگ و فم آهن و ش است
سنگ و آهن را من بر هم گزاف
زانکه تاویکست و هر سو پنبه زار
ظالم آن قومی که چشمان دوختند
عالمی را يك سخن ویران کند
جانها در اصل خود عیسی دمنند
گر حجاب از جانها بر خاستی
گر سخن خواهی که گوئی چون شکر

فصل پنجم

آفت‌های زبان

در فصل گذشته از زبان و آفات آن تا اندازه‌ای صحبت کردیم اینک می‌گوئیم آفت‌های زبان بسیارند از آنجمله:

زبان، انسان را بخطاکاری و ادا می‌کند و دروغ و غیبت را که مآذون در اظهار آنها نیست مرتکب می‌شود و خلاف وعده می‌کند، سخن چینی، ریا، نفاق بد گوئی می‌نماید مجادله می‌کند خود را خوب جلوه می‌دهد نزاع می‌کند سخنهای بی‌هوده می‌گوید همواره بی‌اطل گوئی می‌پردازد زیاد می‌گوید مردم آزاری می‌کند پرده‌داری می‌نماید اسرار مردم را فاش می‌نماید مسخره و استهزا می‌کند و سایر صفات نکوهیده که از او سر می‌زند.

باری همه اینها اموری است که زبان آنها را بسادگی متحمل می‌شود و زحمتی احساس نمی‌کند و حلاوتی از آنها در دل ایجاد می‌نماید و طبیعت و شیطان هم بآنها کمک می‌کند.

بدبهی است آدمی که عادت بصفات نامبرده کند کمتر اتفاق می‌افتد که بتواند زبان خود را تحت اختیار درآورد و زمام آنرا بدست خویش گیرد و در مواقع لزوم بند از پای آن بردارد و در اوقات نامناسب ویرا تحت نظر قرار دهد. البته توجه بدین معنی از مشکلات است و کمتر اتفاق می‌افتد کسی در آن وارد شود و بی‌خطر عبور کند لیکن از همه بهتر آنستکه خاموشی پیشه کند تا رهائی یابد.

چون نجات در خاموشی است و فضیلت آن ثابت و مسلم است انسان می‌تواند بوسیله آن هر چه بیشتر افکار و قوای خود را جمع کرده همت بر کارهای نیک

۱- میدانی مینویسد این جمله از کلام عمران بن حصین گرفته شده و در ردیف

امثال سائره عرب درآمده و این مثل را برای آدمی آورده‌اند که ناچار بایستی دروغ بگوید و از گرفتاری نجات یابد.

گمارد و بیوسته سکینه و وقار داشته باشد و همواره در ذکر و فکوح باشد و از گفتار دنیوی که غیر از زیان آخرت سودی ندارد بپرهیزد.

قال الله تعالى : ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید (۱)

هیچ گفتاری را بر زبان نمیراند جز اینکه در آن هنگام نگهبانی آماده و متوجه بگفتار اوست .

ایضاً : لاخیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او

اصلاح بین الناس (۲)

از بیشتر گفتارهای نهانی آنها خیری نیست مگر آنکه شخصی دیگری را بصدقه دادن امر کند یا امر بمعروف نماید یا میان مردم را سازش دهد. از رسول خدا ﷺ : خوشبخت کسی که از فضول کلام امساک کند و راز را نهفته دارد و در عوض از مال خود انفاق نماید.

فصل ششم دروغ و غیبت

در فصل گذشته راجع بافات زبان اشاره کردیم که زبان بالاخره کاری میکند که آدمی مرتکب غیبت و دروغگوئی می شود آنهم غیبت و دروغی که از ناحیه شرع منع شده است در این فصل میگوئیم که علت تقیدشان بعدم اذن از شارع برای اینست که برخی از اقسام غیبت و دروغ شرعاً جایز است و انسان میتواند آنها را مرتکب شود.

از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ : هر دروغ و هر دروغگوئی مسئول است مگر سه دسته: یکی مردی که در صحنه کارزار با مبارزی روبرو شود و با او بدروغ حيله گری نماید در اینصورت مسئولیتی ندارد. دیگر مردی که نظر اصلاح میان دو تن را دارد و با یکی از آن دو سخنی میگوید که خلاف آنرا با دیگری بمیان می آورد. سومی مردی که بخانواده خود وعده داده که چیزی برای آنها بیاورد لیکن در نظر دارد بوعده خود وفا نکند.

همین مضمون نیز از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده .

و همچنین روایت شده هر گاه ضرورتی اقتضا کرد و راه چاره منحصر بود آدمی میتواند بعنوان توریه دروغ بگوید و مؤید مطلب است :

ان في المعارض لمنذو حد عن الكذب

(توریهها راه چاره دروغگوئی می باشند) .

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : کسی که پرده شرم از رخسار بپوشاند غیبت ندارد .

یعنی اگر کسی از آدم بیحیا غیبت کند مسئول نیست .

ایضاً : آدم فاسق غیبت ندارد .

ایضاً : مقروضی که بتواند وام خود را بپردازد در عین حال از پرداخت آن

خودداری کند سرزنش و حبسش حلال است .

ایضاً : صاحب حق میتواند احقاق حق خود بنماید .

در حدیث ذیل وجوب غیبت از بدعتگذاران وشکاگان ذکر شده :
 ایضاً : آیا از غیبت فاجر خود داری میکنید و پرده روی بدکاری‌های
 او می کشید تا مردم از فجور او اطلاع پیدا نکنند ؟ نه . این کار پسندیده نیست :
 بلکه او را ببدی معرفی کنید تا مردم از او کناره گیری نمایند و فریب نخورند .

معنی غیبت

غیبت از جمله امور است که حقیقت آن بدرستی معلوم نیست باید پرده از
 روی آن بگشائیم تا معنی آنرا بخوبی متوجه شویم .

از رسول خدا ﷺ : آیا میدانید غیبت چیست ؟ عرض کردند خدا و رسول
 داناتر است فرمود غیبت اینست که انسان مسلمان از برادر دینی خود سخنی بگوید
 که مکروه طبع او باشد کسی پرسید هر گاه آنچه را در باره او میگوئیم در او
 وجود دارد باز هم غیبت است ؟ فرمود آنچه درباره او میگوئید در او موجود باشد
 از او غیبت کرده اید و اگر آنچه را در حق او میگوئید در او نباشد باو بهتان
 زده اید .

مصباح الشریعه - حضرت صادق علیه السلام فرموده : غیبت آنستکه شخصی را
 بصفتی بستایند که آن صفت در وی نباشد یا از او بصفتی مذمت کنند که
 آن صفت را دانشمندان ممدوح میدانند پس اگر کسی را بصفتی بستایند که در
 واقع آن صفت در او باشد این عمل را غیبت نمی نامند اگر چه استماع آن باعث
 کراهت شخص مغتاب است . لیکن اینگونه سخن گوئی مذموم است و گوینده آنرا
 سرزنش میکنند . البته باین نکته باید توجه کرد که گوینده در نظر داشته باشد
 بطوری که خدا و رسول خواسته اند حق را بگوید و نظر سوئی اعمال نماید لیکن
 اگر غرض سوئی داشته باشد هر چند هم سخن صواب و مناسب گفته باشد ، کار
 زشتی کرده و عمل فاسدی انجام داده است .

مؤلف گوید : ممکن است این حدیث را منحصر بعملی بدانیم که کننده آن
 ارزشی آن با خیر است و آنرا در خفا انجام میدهد و نمیخواهد ظاهر و علنی باشد .

مؤید اینمعنی فرموده خود آنحضرت است : غیبت آنستکه فعلی را ببرادر دینی خود نسبت دهی که او آنرا انجام نداده یا برای او عملی را ثابت کنی که خدا بمتعال پرده بر روی آن پوشانیده و حدی بر آن قرار نداده .

از حضرت کاظم علیه السلام : کسیکه در غیاب شخصی سخنی بگوید که مردم از آن باخبرند غیبت نیست و کسیکه سخنی در غیاب دیگری بگوید که مردم از آن اطلاع ندارند مرتکب غیبت شده و اگر سخن ناروایی بگوید که در او نیست بروی بهتان زده است .

از حضرت صادق علیه السلام : غیبت آنستکه در غیاب برادر دینی خود سخنی بگوئی که خدا آنرا بروی پوشانیده است لیکن کاری که ظاهر است و خفائی ندارد مثل اینکه گفته شود فلانی تیزهوش و تند کار و عجول است آنرا غیبت نمی نامند .
عده ای از علماء ما تحریم غیبت را منحصر بافرادی دانسته اند که از حق و حقیقت با اطلاع و بآن معتقداند زیرا دلایل پنهانی که برای تحریم غیبت در دست دارند شامل حال گمراهان نمی باشد بلکه متوجه مؤمنان و برادران دینی و معتقدین بحق و حقیقت است .

از حضرت صادق علیه السلام : غیبت ده قسم است : ارضای غریزه خشم، همراهی با افراد ناصالح ، تهمت ، تصدیق خبریکه حقیقت آن کشف نشده ، بدگمانی ، حسادت مسخرگی ، خودبینی ، بستوه آمدن ، خودآرائی .
ایضاً : هر گاه از کسی غیبت کردی بوی اطلاع ده و از او حلال بودی بخواه و اگر بدودسترسی نداری برایش استغفار کن .

آفات زبان را بقدری که کتاب حاضر اجازه میداد ترجمه نمودیم مابقی آن احتیاجی به بیان ندارد .

باب سوم

خشم و غضب و حسد

در این باب که سومین باب مقاله دوم است از خشم و کینه توزی و حسد گفتگو میشود و مقدمهٔ میگوئیم :

خشم شعلهٔ آتشی است که از آتش افروختهٔ خدایمتعالی فروزش یافته با این تفاوت که شعلهٔ آن در دلهاست و چون آتشی که در زیر خاکستر مخفی است پنهان گردیده و حمیت و غیرت دین این آتش را از دل مؤمنان خارج می‌سازد و نیک جاهلیت و کبر آنرا از دلهای ستمکاران بیرون آورد آشکار می‌کند

دلهای جاهلان یعنی دلهای مردمی که با شیطان پیوند برقرار ساخته‌اند که

گفت **خلقتنی من نار و خلقتنه من طین (۱)**

« مرا از آتش و آدم را از گل آفریدی » بدیهی است که خاصیت گل آرامش و وقار است و عمل آتش شعله‌وری و ذوب است و معلوم است که نتیجهٔ چنین غضبی کینه توزی و حسادتست که باعث هلاکت و فساد می‌گردد و محل پیدایش این دو صفت گواشی است در اندرون آدمی بنام قلب که اگر آن اصلاح شود سایر اعضا بدن هم سالمند.

از رسول خدا **ﷺ** : غضب ایمان را فاسد میکند همانطور که سر که عسل را خراب میکند.

ایضاً : کسی که از خشم خود جلوگیری نماید خدایمتعالی از عذاب کردن او خودداری می‌فرماید.

از حضرت باقر **علیه السلام** : خشم اخگریست شیطانی که در اندرون دل فرزند آدم افروخته میشود هر گاه یکی از شما مردم خشمگین شود دیدگانش قرمز گردد و رکبایش پر شود و شیطان در آنها جا گیرد هنگامیکه چنین حالی یکی از شما دست

داد و بر خود بیمناک شد بر زمین قرار گیرد تا پلیدی و نکبت شیطان از او دور گردد. ایضاً: اگر کسی یکی از نزدیکان خود خشمگین گردد همانند باو نزدیک شود و دست بر بدن او بنهد زیرا چون رحم بآدمی نزدیک شود آتش غضبش خاموش گردد.

ایضاً: پدرم حضرت سجاد علیه السلام میفرمود خشم و غضب از هر خوی دیگری خطرناکتر است آدمی خشم میگیرد و در نتیجه نفس محترم خود را میکشد و زن پاکدامن را بزنا نسبت میدهد.

ایضاً: کسیکه از خشمش جلو گیری نماید خدا یمتعال زشتیهای او را میپوشاند. ایضاً: در توریة نوشته شده: ای پسر آدم هنگامیکه خشمگین میشوی مرا بیاد آور تا در آن هنگام که من خشمگین شدم از تو یاد نمایم. از حضرت صادق علیه السلام: غضب کلید همه بدیها است.

در اینجا این نکته را هم بدانیم که قبض و بسط خون هنگام غضب روی چه میزانی است و قتیکه فردی نسبت بدیگری که از او پست تر است غضبناک شود و یقین کند که بر او چیره و غالب است در این هنگام خون در اعضاء او انبساط پیدا میکند و اگر بر شخص نیرومندی خشمگین شود و نتواند انتقام بکشد خون در زیر پوست بدنش بسته شده و با آنحال بقلب جاری گردیده حالت ترس در او ایجاد می گردد و رنگش زرد میشود و اگر بر مانند خود غضبناک شود قبض و بسط خون هر دو در وی بروز میکند و در نتیجه گاهی رنگش مایل بسرخ میشود و هنگامی مایل بزردی و اضطرابی بوی دست میدهد تا در صدد انتقام بر آید.

باری قوه غضب هنگام جوشش بتمام معنی متوجه دفع موجودات موزی است که باو حمله ور شده اند و نیز متوجه تشفی قلب و انتقامست که پس از غضب روی داده و انتقام همان نیروی غضب و شهوت آنست و با اعمال آن لذتی در خود احساس میکند و آرامشی در وی پیدا میشود.

افراد مردم با داشتن قوه انتقام در سه دسته اند: افراط، تفریط، اعتدال.

آنها که در راه تفریطند مردمی هستند که دارای قوه انتقام نبوده یا اندکی از آن در نهادشان می باشد بدیهی است که این طریقه مذمومست و همانستکه از آن به بی غیرتی تعبیر میکنند و در نتیجه ناموس خود را در دست دشمن میگذارد و تن زیر بار پست فطرتان میدهد و خود را ناچیز می انگارد و هر کارزشتی را که می بیند چشم پوشی میکند با آنکه خدا یمتعال یاران نیک پیغمبر ﷺ را بداشتن غیرت ستوده است :

قال الله تعالى : محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء

بینهم

محمد رسول خداست و کسانی که با او هستند در وقت مناسب بر کافران سخت میگیرند و غیرت بخرج میدهند و در میان خودشان بمره بانگی رفتار میکنند .

ایضاً : یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم

ای پیغمبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها غیرت بخرج بده . شکی نیست که سخت گرفتن و غیرت بخرج دادن از جمله آثار غضب است . و اما درجه افراط قوه انتقام اینستکه با اندازه ای چیره شود که از فرمان عقل و دین خارج گردد و سر زیر بار اطاعت آنها در نیارورد در نتیجه انسان نمیتواند قوه بصیرت و فکر و نظر خود را بکار برد و اختیارش سلب میشود .

و اما علت غلبه قوه انتقام گاهی فطری و ذاتی است که انسان به پیروی از فطرت خود در صددا انتقام بر می آید و گاهی به تبع عادت است باین معنی که با مردمی آمیزش کرده که آنان از انتقام کشی لذت میبرده و زخم دل خود را بوسیله آن دارو می نهاده و از قوه غضب پیروی میکرده اند و این کار را دلاوری و مردانگی خیال کرده میگویند «من کسی هستم که بر کارهای مجال و خارج از قانون صابر نیستم و از هیچکسی تحمل دشواری نمیکنم» و خلاصه عاقل نیستم و این جملات را با کمال مباحات بزبان جاری میسازد و چنان در گرداب جهل غوطه ور است که هر که بسخنان او توجه کند میپندارد که غضب خوب بوده و خود را شبیه ب مردم زورمند

نمودن نیکوست بهمین جهت کور و لال شده هیچگونه موعظه در او تأثیر نمیکند و از چراغ تابان عقل بهره‌مند نمی‌گردد و آنرا بدود تیره و ظلمانی خشم خاموش می‌سازد.

اینگونه خشم دارای آثار است که نخست در ظاهر اندام ظاهر می‌شود چنانکه رنگش تغییر می‌نماید و لرزه بر اندامش می‌افتد و کارهایش از تحت اختیار او خارج می‌شود و نظم و ترتیبی در امور او بنظر نمی‌آید و گفتار و کردارش توأم با اضطراب بوده بطوری که کف از دهانش می‌آید و دیدگانش بر افروخته می‌شود و پره‌های بینیش بحرکت می‌آیند و از حال عادی خارج می‌گردد هر گاه آدم غضبناک صورت زشتش را در حال غضب به بیند از خجالت بسیار غضبش را فراموش میکند این موضوع حاکی از حال ظاهر اوست و مسلماً باطنش از این قبیح‌تر خواهد شد چه آنکه ظاهر آئینه باطن است و شکی نیست که بر اثر تولید غضب نخست صورت باطنی بروز زشتی می‌افتد سپس اثر نکبت آن بصورت ظاهر هویدا می‌گردد این بود اثر این خوی زشت و ظهور آن در اندام آدمی.

لیکن اثری که از خود بر زبان باقی می‌گذارد آنستکه باب فحش، بد گوئی بدزبانی که هر عاقلی از چنین گفتاری شرم میکند بلکه خود گوینده آنها هم هنگام فرو نشستن آتش غضب شرم‌آگین است بروی خود می‌گشاید و در عین حال نحوه اختیار سخن پراکنی از دست او بیرون رفته با اضطراب تمامی حرف می‌زند.

و اما اثری که بر اعضا و جوارح آدمی ظاهر می‌سازد: افراد را می‌زند و بمردم هجوم می‌آورد و سروصورت دیگران را میدرد و در صورت امکان بحیاتشان خاتمه میدهد و معلوم است که در انجام هیچیک از آنها هراسی ندارد و هر گاه در حینش که بر مر کب غضب جهیده شخص مغضوب‌علیه فرار کند یا بمناسبتی نتواند از او انتقام بگیرد و تشفی حاصل نماید خشمش چون دشمنی بر خودش چیره گردد و لباسهایش را پاره میکند و سیلی بر خسار خود می‌زند و چون مست سرگردان و مدهوش حیران از اینطرف بآنطرف میدود و گاه بر اثر سرعتی که در دویدن بخرج میدهد بر زمین

(۱۶۴)

می‌افتد چنانکه تاب حرکت ندارد و مانند آدمی که بعارضه غشوه مبتلا گردیده غش میکند و گاه شدت غضب او را بجائی کشانده که جمادات و حیوانات را آزار میدهد و در کنار سفره کاسه را بر زمین میکوبد و سفره طعام را میدرد و کارهای دیوانگان از او سر میزند و حیوان و جماد را بباد فحش گرفته بگمان آنکه آنها هم چون خودش فهمیده‌اند بهمین جهت خطاب کرده میگوید تا کی از دست شما رنج ببرم و متحمل آزار شوم.

و اما اثری که در قلب باقی میگذارد حسادت و کینه‌توزی و بد رفتاری و بد گوئی است یعنی اگر بدی با او برسد زبان ببد گوئی میکشاید و اگر خیری ببیند مسرور می‌شود و پیوسته میخواهد راز دیگران را افشا کند و پرده از آنها بردارد و سایر زشتیهای دیگر را بی پروا مرتکب می‌شود.

اینها نتیجه غضب مفرط خارج از قانونست در عین حال شایسته است که انسان غضبناک خود را مداوا نموده بیماری خشم را بهبودی دهد و حد وسط را که راه راست در همه امور است مراعات نماید و بدیهی است که طریق راست باریکتر از مو و برنده‌تر از شمشیر است و چون از دریافت آن عاجز بماند کاری کند تا وسیله قربت بخدا برای او پیش آید!

قال الله تعالى : ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة (۱)

هیچوقت نمیتوانید میان زنان خود بعدالت رفتار کنید با آنکه آرزومند چنین کاری هستید پس بنام معنی تمایلی از خود ابراز ندارید که زن فرمانبردارتان را مورد توجه قرار دهید و بآن دیگری ستم نمائید بلکه او را مانند زنی بدانید که بدون همسر بسر می‌برد.

اکنون باید توجه کرد کسی که از انجام عمل نیکی باز بماند لازم نیست پیوسته بکار شر بپردازد و بدیهی است که برخی از کارهای شر ساده‌تر و آسانتر از بعضی دیگر است چنانکه بعضی از اعمال خیر بهتر از برخی دیگر است

فصل اول

خشم کجا ممدوخ است

بحث گذشته درباره غضب و آثار آن در روح انسان بود اینک میگوئیم آدمی تا هنگامی که با او موافق طبعش سرو کار دارد و بداند نیازمند است و از امور مخالف با طبعش روگردان و متأذیست بیرون از غیظ و غضب نیست زیرا چون محبوبش از او گرفته شود یا بجانب مکروهی توجه نماید غضبناک می شود و ثابت است که این موضوع نسبت باحوال اشخاص مختلف است و بدیهی است که محبوب ضروری برای هر فردی همانست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده .

کسی که صبح کند و از همه گونه بلیات در امان باشد و خوراک روزانه اش را داشته باشد مانند اینست که همه دنیا برای او بر گزیده شده .

و کسی که از حقایق اشیاء با خبر باشد و این سه نعمت باو عطا شده است و تمام ضروریات برای وی آماده باشد میتواند غضبناک نشود بلکه غضب برای او متصور نیست و هر گاه غضبی باو دست دهد باندازه ای خواهد بود که شرع اجازه داده و عقل نیکو شمرده و این معنی در صورتی محقق می شود که چندی بریاضت پرداخته و بردباری را پیشه ساخته باشد تا سرانجام آدمی حلیم و آزارکش گردد و آنرا خوی ثابت خود قرار دهد .

ولی تصور نشود که اصولاً خشم را بایداز وجود خود ریشه کن کرد چه آنکه این موضوع غیر ممکن است. بلی ممکن است کاری کرد که نیروی غضب در آدمی، ضعیف شود بطوری که از اشتداد باطنی آن بکاهد و بجائی رسد که اثری از آن نماند و چنین امری هم بر آستی دشوار است .

از بیان گذشته استفاده شد که اگر کسی محبوب خود را از دست دهد بدیگری هم خشمگین می شود با آنکه هیچ ملازمه ای در میان نیست تنها کاری که میکند اینست که بر فوت آن متألم میشود لیکن روی چه میزانی بر دیگران غضبناک می گردد ؟

اگر کسی گوسفندی را برای خوراک خود پرورده باشد و تصادفاً بمیرد متأثر میشود لیکن حق ندارد بر اثر مردن آن بدیگری غضب کند و اگر مکروهی هم در دل او ایجاد شود لازمه هر کراهتی، غضب نیست چنانکه انسان از رگ زدن و حجاجت کردن متألم میگردد لیکن بر رگ زدن و خونگیری، خشم نمیکند.

بنا بر این هر گاه کسی صفت پسندیده توحید در او رسوخ یافته باشد اگر همه چیز را از خدا بداند بر هیچ آفریده‌ای خشمگین نمی‌شود چه آنکه آنانرا مسخر دست توانای خدای متعال میداند مانند قلمی که در دست نویسنده‌ای باشد و بدیهی است هر کس را که قلم حکومت، بریدن کردن او را نوشته و امضاء کرده است مورد مؤاخذه نمی‌شود بلکه خشم را بتوسط نیروی توحیدی دور میسازد و با حسن ظن بخدا دفع می‌نماید و معتقد است که همه چیز از خداست و خدای تعالی هر چه را برای او تقدیر فرموده برفع اوست چنانکه خیر وی را در گرسنگی بیماری، زخم خوردن، کشته شدن قرارداد است بنا بر این درباره مقدرات خدا خشمگین نمی‌شود همانطور که در خصوص رگ زدن غضبناک نمیشد.

در پاسخ اعتراض مزبور می‌گوئیم بیان شما بطوری که مذکور شد محال نیست لیکن غلبه توحید آنهم بطوریکه تقریر کردید مانند برق جهنده دوامی ندارد بلکه قلب آدمی در عین توجه بدان مایل باسباب طبیعی است و کمتر اتفاق می‌افتد آنها را از دست بدهد و هر گاه فرض شود در عالم، موجودی هست که بکلی از اسباب طبیعی اعراض کرده تنها توجهش بعلیه توحیدی باشد آن وجود، رسول خدا ﷺ می‌باشد

از امیر المؤمنین علیه السلام: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای دنیا خشم نمی‌گرفت و هر گاه برای امر حقی غضبناک میشد کسی او را نمیشناخت و تا حق را یاری نمی‌نمود از پا نمی‌نشست غضب آن حضرت اگر چه برای خدا بود در عین حال تا اندازه‌ای هم متوجه بوسائل ظاهری بود

بلکه می‌گوئیم کسی که برای قوت ضروری و مایحتاج روزانه‌اش در حالیکه

شخص دیگری او را محروم نماید غضبناك شود و نظرش باینمعی باشد که او باعث شده که از انجام تکالیف دینی بازمانده و بالاخره هر گاه برای اینمعی غضبناك شود برای رضای خدا غضبناك شده درعین حال غضبش توأم با وسائل طبیعی بوده است .

پس هر گاه انسان بامر ضروری اهمی اشتغال پیدا کند ممکن است اصل غیظ را که در خصوص موضوعی ضروری ایجاد شده از دست بدهد بنابراین از آنجا که اشتغال بغير پیدا کرده برای غضب موقعیتی در دل او باقی نمانده بدلیل آنکه هر گاه قلب انسان متوجه به برخی از امور مهمه بوده باشد غیر آنرا احساس نمیکند .

مؤید این موضوع قضیه‌ای است که از سلمان فارسی (ره) نقل نموده‌اند :

روری شخصی بوی فحش داد و بدگوئی کرد وی پاسخ داد اگر فردای قیامت میزان اعمالم سبک باشد از آنچه تومیگوئی بدترم و اگر سنگین باشد آنچه میگوئی زیانی بحالم ندارد (۱)

میدانید برای چه سلمان از سخنان آنمرد متأثر نشد و برآشفته نگردید برای آنکه تمام توجهش را مصروف عالم آخرت داشته بود ولذا از گفتار زشت او متأثر نگردیده پس هر گاه کسی بیکی از جهات زیر آتش خشم را نشاندمسلماً کار فوق‌العاده‌ای انجام داده و این معنی هم ممکن است در افراد نادری پیدا شود .

جهات مزبور عبارتند از اینکه: دلرا بامر مهمی مشغول بدارد ، توحید خدا در دل او غلبه کرده باشد ، بداند که خدا دوست میدارد هر گاه او آتش خشم را فرونشاند .

۱ - نظیر همین موضوع را درباره‌ی خواجه نصیرالدین نقل کرده‌اند شخصی باو مرقوم داشت یا کلب بن کلب وی در پاسخ نوشت اینکه نوشته‌ای ای سگ پسر سگ درباره‌ی من صحیح نیست زیرا آن حیوانی است پارس کن و چهارپا و دراز ناخن لیکن من موجودی هستم راست اندام گشاده رو پهن ناخن گویاوخندان بدبهی است این فصول با فصول مزبور متفاوت است تا آنکه با بهترین وجهی بدون کلمه قبیحه‌ای يك يك از سخنان او را جواب داد

فصل دوم

معالجه عادات منموم

در جای خود ثابت شد که بهبود هر بیماری وعلتی بدانستکه ماده آن علت را نابود سازیم و اسباب مؤثره در ایجاد آنرا برطرف نمائیم اینک برای بهبود علت غضب باید نخست اسباب وعلل موجد آنرا در نظر بگیریم و بدانیم چه چیزهایی موجب تهییج نیروی غضب می شود سپس بقلع ماده و ریشه آن بپردازیم :

اسباب غضب عبارتند از: کبر ، خودبینی ، مباحات ، مزاح ، مسخرگی ، خواری ، سرزنش ، مجادله ، ضدیت ، مکر حرص بر گردن مال و جاه طلبی .

بدیهی است که تمام این عادات پست و زشت اند و شرع مطهر اسلام آنها را مذموم شمرده است و ثابت است که با بودن آنها آدمی از زندان غضب خلاصی ندارد و ناگزیر بایستی آنها را بوسائلی که نقطه مقابل آنها می باشد از بیخ و بن نابود کرد .

اینک میگوئیم مناسب است کبر را بتواضع ، خودبینی را بخودشناسی (معرفه النفس) ، مباحات را باینکه از صفات رزیه است ، فخر را بکمالات ، مزاح را بحقیقت جوئی و قیام در طلب کمالات و اخلاق پسندیده ، مسخرگی را بآزار نرسانیدن ب مردم و خودداری از استهزاء ، سرزنش را بدوری از حرف زشت و خودداری از پاسخ تلخ ، حرص را بقناعت مداوا کرد و بقدر ضرورت اکتفا نماید و بدینوسیله ترك جاه طلبی کند تا سرانجامی پسندیده داشته باشد او دست ذلت پیش این و آن دراز ننماید .

باری هر گاه بخواهیم یکی از این صفات را مداوا نمائیم بایستی متحمل ریاضت و مشقت فوق العاده بشویم و نتیجه ریاضت مزبور اینست که از گزند و شر آنها اطلاع پیدا کنیم تا نفس از آنها اعراض کند و از زشتیهایشان متنفر شود و پس از آن مدتی از اصدادشان تعقیب نماید تا متقابلا بدانها عادت کند و بسادگی بتواند آنها را تحمل نماید و هر گاه بدین دستور رفتار کرد و اوصاف نکوهیده را

از خود دور گرد طلای نفس از آلود گیهای، این رذائل پاک شده از غضب که مولد و موجد آن این صفات اند سالم میماند.

و بهتر آنستکه بیماری غضب را بدین نسخه بهبود دهد که هر گاه غضب، هیجان کند نخست از شر شیطان بخدا پناهنده شود و اگر ایستاده است بنشیند و اگر نشسته است بخوابد و با آب سرد وضو بگیرد و غسل کند زیرا بطوری که از حدیث نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استفاده می شود منشاء غضب از آتش و حرارت است و بوسیله وضو و غسل با آب سرد حرارت آن میکاهد و دیگر آنکه بفضائل کظم غیظ بخشش بردباری آزار کشیدن توجه نماید.

قال الله تعالى : خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین (۱)

ای رسول ما طریقه عفو و بخشش پیش گیر و بنیکو کاری امر کن و اگر نپذیرند از مردم نادان روی بگردان که بر تو جر دعوت و اتمام حجت وظیفه دیگر نیست.

قال الله تعالى : ولا تستوی الحسنة و لا السيئة ادفع بالتي هي احسن

فاذا الذی بینک و بینہ عداوة کانه ولی حمیم و ما یلقیها الا الذین صبروا و ما

یلقیها الا ذو حظ عظیم (۲)

(نیکی و بدی هر گز در جهان یکسان نیست . « ای رسول تو و امتت همیشه

۱ - آیه ۱۹۹ سوره اعراف مناسب با بیان مزبور حدیثی است که صدوق در عیون اخبار الرضا از آن حضرت روایت کرده مؤمن در آن هنگام مؤمن است که سه خصلت از خدا و رسول و امام دارا باشد از خدای متعال کتمان سر آموزد چنانکه او فرموده عالم الغیب فلا یظہر علی غیبه احدا خدا دانای غیب است و کسی را بر غیب اطلاع نیده مگر برسولی که مورد خوشنودی اوست از نبیش مدارای با خلق یاد بگیرد که فرمود خدا العفو و امر بالعرف و از امامش شکیبائی بریش آمده یاد بگیرد که فرموده:

والصابرین فی البأساء والضراء

در امور شخصی « بدی خلق را بهترین عمل که نیکی است پاداش ده تا همان کس که گوئی با تو بردشمنی است دوست و خویش تو گردد . و بدان که البته باین مقام بلند کسی نمیرسند مگر آنانکه در راه دینداری مقام صبر و ثبات و در معرفت الهی صاحب حظ بزرگ شدند)

از حضرت باقر علیه السلام : کسی که در وقت توانائی خشم خود را فرور خورد خدای تعالی دل او را از امن و ایمن پراسازد.

از حضرت صادق علیه السلام : هیچ بنده‌ای آتش خشمش را فرو نمی‌نشانند جز آنکه خدای تعالی او را در دنیا و آخرت عز بزمیگرداند .
ایضاً : بهترین یاوران بردبار بست .

ایضاً : اگر بردبار نمیباشی کوشش کن که این صفت را دارا شوی دیگر آنکه خود را زشکنجه خدا بترساند و خود را بخوف از خدا از عفوش محتاج‌تر بداند و با خود از سر انجام دشمنی و انتقام سخن گوید و دشمن را برابر خود ببیند و از زشتی صورتش در وقت غضب بیاد آورد و صورت دیگری را در همین حال بدیده دقت متوجه باشد و بداند که خشم او از آن جهت است و بداند که امور بر وفق خواست خدا جاری است نه موافق با مراد خود .

از رسول خدا صلی الله علیه و آله : بدانید مردم طبقات مختلف آفریده شده‌اند بعض مردم دیر غضبناک می‌شوند و زود از خشم خود برمیگردند بعضی زود خشمناک میگردند و زود عفو میکنند این هر دو دسته با هم مساوی‌اند عده‌ای زود غضب میکنند و دیر باز میگردند بدانید بهترین این طبقات مردمی هستند که دیر غضبناک شوند و زود عفو کنند و بدترین آنها کسانی هستند که زود غضبناک شوند و دیر بر گردند .

از رسول خدا صلی الله علیه و آله : هیچ جرعه‌ای گواراتر از جرعه خشم برای بنده مؤمن نیست جرعه خشمی که برای رضای خدا آنرا میآشامد .

فصل سوم

کینه و آثار آن

خشم و آفات آنرا تا اندازه‌ای شرح دادیم اینک میگوئیم هر گاه شخص غضبناک از انتقام درمانده شود و نتواند زخم دلش را مرهم گذارد نیروی خشم بیاطن خود او سرایت کرده بصورت کینه ظهور میکند .

کینه توزی یا حقد آنستکه آدمی در دل از دیگری سنگینی احساس کند و کینه او را در دل خود جای دهد و از او نفرت کند و همین حال را پیوسته ادامه دهد. از رسول خدا ﷺ مؤمن کینه نمی‌ورزد .

درخت کینه اگر در زمین دل افراد کاشته شود ثمرات پلیدی از آن بظهور میرسد که ذیلا بدانها اشاره می‌شود:

از نتایج آن ، حسد است: حسد یا بدخواهی آنستکه درباره دیگری زوال نعمتی را آرزو کند اگر نعمت بدو رسد غمناک شود و اگر اندوهی از او به بیند خوشحال گردد .

دیگر آنکه بر حسد باطنی خود بیفزاید و از بلیاتی که بدو میرسد شکایت و بدگوئی کند و از شخصی که نسبت بدو کینه‌ورزی میکند کناره میگیرد. اگر بدعوتش آید و او را بر سفره خویش بخواند اجابت نمی‌نماید.

در باره وی سخنانی گوید که شریعت اسلام اجازه نداده است یعنی سخن دروغ در حق او گوید پرده اسرارش را ببرد و احترامش را ضایع سازد . از وی بطور استهزاء و مسخرگی یاد کند. حتی ممکن است او را بزند و خلاصه کاری کند که آزاده شود.

وی را ازصله رحم بازدارد ، نگذارد قرضش را ادا نماید و رد مظلمه کند .

و روشن است که تمام این اعمال ناپسند و حرام است .

کمترین درجه کینه توزی آنستکه از تمام آفات ذکر شده دوری نکند و در

باطن خود وجود فردی را که نسبت بوی کینه میوزرد گران شمارد و دل از بغض او خالی نسازد بطوری که بروی او نخندد و با او مراقت ننماید و توجهی بکارهای او نداشته باشد و در پی حاجاتش بر نیاید و بالاخره با او همنشینی نکند و بنفع او قدمی بر ندارد و دعا و ثنای او نگوید و بدو نیکوئی ننماید و شکی نیست که همه این موضوعات از رتبه دینی او میکاهد و سد محکمی میان او و فضل عظیم الهی میشود. چنین شخصی باید نهایت کوشش بخرج دهد و محض جهاد با نفس و بسخاڪ مالیدن دماغ شیطان دست با حسان بردارد تا رتبه نیکوکاران نصیب او شود.

از رسول خدا ﷺ: آیا میخواهید از بهترین صفات دنیا و آخرت بشما اطلاع دهم؟ بهترین آنها عفو است که آدمی از شخص ستمگر چشم پوشی کند و هر که از او قطع رحم کند او صله رحم نماید و هر که با او بدی کند او در برابر خوبی نماید و هر که او را محروم سازد، از عطا و بخشش خود وی را منع ننماید. ایضاً: تا میتوانید عفو و اغماض پیشه کنید چه آنکه بخشش میوه عزت و بزرگواری است که در بستان سبز و خرم آدمی بار میدهد پس عفو کنید تا خدا شما را عزیز کند.

از حضرت باقر ع: پشیمانی بر عفو و بخشش بهتر است از ندامت بر شکنجه. از رسول خدا ﷺ: دست رفق و مدارا بر فراز هیچ چیز قرار نمیگیرد جز آنکه بر قیمت آن می افزاید و از چیزی برداشته نمیشود جز آنکه از اندازه آن میکاهد.

از حضرت باقر ع: بر دسرایی هر چیزی قفلی زده شده و قفل سرای ایمان رفق و مدارا است:

ایضاً: خدای متعال مهربانست و مهربانی را دوست میدارد و پاداشی بر رفق و مدارا مقرر فرموده که بر شدت و غضب قرار نداده است.

از حضرت صادق ع: کسی که در امور خود رفق و مدارا نماید آنچه را از مردم بخواهد بآن موفق می شود.

از حضرت کاظم ع: مهربانی نیمی از معیشت است.

فصل چهارم

موجبات حسد و آثار آن

کینه و معنی آن و آثار آنرا بیان کردیم اینک میگوئیم حسد یا بدخواهی ثمره ایست که از درخت کینه توزی پیدا می شود چنانکه کینه ورزی ثمره غضب بود شاخه های مذموم این درخت پلید بیش از آنست که بحد احصا در آیند .

قال الله تعالى : ام يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله (۱)

(آیا حسد میورزند «یهود» با مردم «مسلمین» برای آنکه خداوند آنها را بفضل خود برخوردار نمود)

ایضاً : ود كثير من اهل الكتاب لو يردونكم من بعد ايمانكم كفارا ، حسداً من عند انفسهم (۲)

بسیاری از اهل کتاب آرزوی آن دارند که شما را از ایمان بکفر برگردانند بسبب حسادتی که بر ایمان شما میبرند.

ایضاً : ان تمسکم حسنة تسؤهم و ان تصبکم سيئة يفرحوا بها

هر گاه خوبی بشما برسد موجب بدحالی آنها است و اگر بدی بشما برسد آنها خوشحال می شوند .

علاوه بر اینها قرآن کریم از حسادت برادران یوسف یاد کرده و از نیت دل آنها خبر داده است و اضافه کرده که آنان با آنکه برادر یوسف بودند راضی بقتل او شدند و سرانجام آنها را که بخواری و رسوائی کشید نیز اطلاع داده است.

از رسول خدا ﷺ : حسد حسنات آدمی را میخورد مانند آتشی که هیزم را

خاکستر می کند .

(۱) آیه ۵۳ سوره نساء

(۲) آیه ۱۰۹ سوره بقره

ایضاً . خدایمتعال بموسی بن عمران فرمود : ای پسر عمران ، نسبت بفضلی که بمردم کرده‌ام حسادت موز و چشم بدان نداشته باش و نفس خود را بدان متوجه مساز زیرا بدخواه کسی است که بچشم غضب بر نعمت من مینکرد و از بخششی که ببندگانم نموده‌ام جلو گیری میکند و کسی که چنین کند من از او نمی‌باشم و او هم از من نیست .

ایضاً : تا میتوانید در پنهانی نیازمندیهای مردم را بر آورید چه آنکه هر صاحب نعمتی محسود اقرانست .

ایضاً : سه عادت است که کسی از آنها رهایی نمییابد یا بنا بر روایتی کمتر از آنها نجات پیدا میکند . بدگمانی حسادت و فال بد و ما در اینجا راه نجات ورهائی ازهریک را برای شما بیان کرده میگوئیم :

هر گاه گمان بدی نسبت بکسی برای شما پیدا شد درصدد تحقیق و تثبیت آن بر نیائید و هر گاه با فال بد تصادف کردید از آن در گذرید و توجیهی بدان ننمائید و اگر بدیگری حسادت نمودید بآن اعتنا نکنید و موافق با آن کار نکنید .

از حضرت صادق علیه السلام : آفت شجره دین ، بدخواهی ، خودبینی و مباحاتست .
مصباح الشریعه : حضرت صادق علیه السلام فرمود : شخص بدخواه پیش از آنکه بدیگری زیانی وارد آورد بخود ضرر میزند مانند شیطان که بر اثر حسادت لعن جاوید را برای خود برگزید و فضیلت و مقام و هدایت و بهره وری از حقایق عهد و برگزیدگی را برای آدم گذاشت .

پس بهتر آنستکه محسود دیگران باشی نه حاسد آنان زیرا کفه ترازوی بدخواه پیوسته سبک است و میزان محسود همواره سنگین و اگر برای بدست آوردن رزق هم بدین عمل اقدام کند باید گفت که رزق مقسومست و در نتیجه حسد حاسد باری نمی‌بندد و زیانی بمحسود ندارد .

بالاجمال نتیجه حسد آنستکه قلب نابینا می‌شود و فضل خدا را انکار میکند و بدینوسیله کفر را نیرو میدهد . بسبب همین صفت پست آدمیزاد همواره باندوه

(۱۷۵)

مبتلاست و بهلاکتی می افتد که امید نجات ندارد .

توبه حسود مقبول نیست زیرا توبه کسی پذیرفته است که اصرار بر گناه نداشته باشد و اعتقاد بدان پیدا نکرده و مطبوع طبعش نباشد و معارضه ای علیه آن نکند و سبب و جهتی برای ایجاد آن ترتیب ندهد و حال آنکه شخص حسود همه آنها را دارد .

(۱۷۶)

فصل پنجم

حقیقت حسد

در فصل گذشته باندازه‌ایکه کتاب حاضر اجازه میداد دربارهٔ حسود و حسد سخن رانندیم اینک میگوئیم حسد آنست که شخص حسود از نعمتی که بدیگری افاضه شده کراهت پیدا کند و مایل باشد که آن نعمت از وی گرفته شود و زوال یابد.

کسی که نخواهد نعمت دیگری زوال پذیرد و طبعاً داشتن آنرا برای وی مکروه ندارد بلکه آرزومند باشد که نظیر آن برای او حصول پیدا کند آنرا غبطه و گاهی منافسه نامند.

قال الله تعالی : وفي ذلك فليتنافس المتنافسون (۱)

(و عاقلان، بر این نعمت و شادمانی ابدی باید بشوق و رغبت بکوشند « نه بر نعمت دنیای فانی » .)

غبطه اگر برای امور دنیوی باشد مباحست و اگر برای امور دینی باشد مؤکد و مندوبست .

از رسول خدا ﷺ : مؤمن غبطه میبرد و کافر حسد میورزد .

ایضاً : شایسته نیست حسد ورزند مگر در بارهٔ دو مرد یکی مردی که ثروتمند شده و مالش را در راه اعلائی حق و عظمت آن بکار میبرد و دیگر عالمیکه دانش فرا گرفته بدان عمل می کند و بدیگران می آموزد در این حدیث غبطه را بنام حسد یاد کرده چنانکه گاهی منافسه را بجای حسد بکار می برند.

پس هر گاه کافر یا فاجری از نعمتی بر خوردار شود و آنرا در شعله و رساختن آتش قتنه و فساد ذات البین و آزار مردم بکار برد و ما داشتن آنرا برای او مکروه بداریم و زوالش را برای او خواستار شویم زیانی ندارد و در ردیف حسد مذموم

بشمار نمی آید چه آنکه او نعمت را وسیلهٔ فساد قرار داده و ما از آن جهت که موجب فساد است مکروه می داریم نه از آن نظر که نعمت است .

و اما اموری که موجب پیدایش حسد اند عبارتند از: دشمنی، بزرگی نمودن ترسناک بودن از فوت منظورهای مورد علاقه حب ریاست، بدنفسی و بخل .

اینها موجبات حسد اند و باید دانست شخصی که وجود نعمت را نسبت بدیگری مکروه می دارد یا از آن نظر است که دشمن اوست و نمیخواهد خیری نصیب او شود و یا متوجه است که اگر نصیبی پیدا کند و نعمتی بدست آورد بروی بزرگی فروشد و او هم تاب نخوت او را ندارد و زیر بار تفاخر او نمی رود بلکه خود را ارجمند تر از آن می داند و همین را ارجمندی و تعزز می نامند و یا طبعا نسبت بشخص محسود تکبر میورزد و از همین راه زوال نعمتش را آرزومند است و اینرا سبب تکبر می نامند و یا نعمتی که باید بانسان محسود برسد و منصبی را که باید جایگزین شود بزرگ و قابل اعتناست وی از و صرل او بدان منصب و نعمت، تعجب میکند و اینرا سبب عجب می گویند و گاهی حسادت از آنجا ناشی می شود که میداند هر گاه نعمتی بفلان شخص رسد دست مزاحمت بر وی او دراز می کند و او را از وصول بمقصدش ممانعت می نماید و گاهی از اینجا سرچشمه می گیرد که ریاست را دوست می دارد و متوجه است هر گاه بفلان شخص نعمتی رسد با وی در ریاست همکاری کند با آنکه ریاست از امور اختصاصی است و رقیب پذیر نیست و گاهی هیچیک از این اسباب موجب پیدایش حسد نمی باشند بلکه بخل و بد باطنی او را بر آن داشته که مردم را از خیر و وصول بدان ممانعت کند با آنکه می داند هر گاه زوال نعمت را برای دیگری بخواهد بخود او هم خیری نمی رسد و بهره ای حاصل نمی کند .

باری این موجبات بطوری که دانستید موجب پیدایش حسد و باعث افروزدگی آتش آنست اینک باید بدانیم که گاهی یکی از آنها در شخصی پیدا میشود و گاهی همه آنها یا اکثر آنها در شخصی ظهور می کند که در این صورت درخت حسد در

اندرون او باندازه‌ای ریشه میگیرد که بهیچوجه ممکن نیست آنرا پوشیده‌بدارد بلکه دست‌از مجامله و نیکوکاری بافرااد هم بر می‌دارد و علنا بدشمنی میپردازد.

فصل ششم منشأ حسد

در فصل گذشته حسد و موجبات آنرا توضیح داده در این فصل می‌گوئیم موجبات مزبور در میان مردمی شیوع دارد که همواره رفت و آمد و روابط اجتماعی میانشان بر قرار است و بدینوسیله مجالس و محافل اجتماعی برای خود منعقد میسازند و اغراض خود را از همین راه اعمال می‌کنند بطوری که هر گاه یکی از آنها با غرض شخص دیگری مخالفت نماید از او متنفر شده کینه او را در دل می‌گیرد و باو حسادت میورزد و بالاخره درصده بر می‌آید او را پست شمارد و بر او تکبر نماید و متقابلا با او مخالفت نماید و نعمتی که موجبات اغراض او را فراهم میسازد مکروه دارد.

باری آنچه گفتیم بر اثر طریقه معاشرت و اجتماع مردم است که اینگونه آتشها میافروزد. و می‌بینیم دو نفر که در دوشهر زندگی می‌کنند بهیچوجه میانشان حسد و کینه توزی نیست لیکن اگر در خانه یا بازار یا مسجد یا مدرسه ای با یکدیگر زیست کنند و رفت و آمد داشته باشند بزودی اسباب نفرت میانشان بر قرار می‌شود و اموری را مورد توجه قرار می‌دهند که سر انجام بنقضات منجر شده از آن بتناقض و از آن بدشمنی می‌کشد. بهمین جهت می‌بینید عالم نسبت بعالم دیگر حسد می‌ورزد لیکن با عابد حسادت نمی‌کند و عابد با عابد حسادت می‌کند و تاجر با تاجر و بالاخره هر صاحب حرفه ای با همکار خود حسادت می‌ورزد و اگر صاحب عملی با صاحب عمل مخالف حسادت بورزد بدیهی است که علت دیگری باعث حسادت شده نه حرفه آنها چه آنکه حرفه آنها منافعی بایکدیگر است. و حسادت برادر برادر و پسر عم از حسادت بدیگران بیشتر است و حسادت

زن به هوو بیشتر است از حسادت نسبت به مادر شوهر و خواهر او و ثابت است که اینگونه حسادتها بر اثر اینست که دروصول بمقاصد با یکدیگر تزاخم دارند و بدیهی است کسی که جاه طلب است و سعی می کند هرچه نامش بیشتر عالم گیر شود و در سراسر جهان نام او را بعظمت یاد کنند نسبت بافرادی که در صفت مورد تفاخر او ذی سهم باشند حسادت میورزد و هدفش اینست که آن مقام خاص او باشد و دیگری حق انصاف با آنرا نداشته باشد.

در پایان باید گفت منشأ همه این اسباب حب دنیا و علاقه بدانست زیرا دنیا است که علل تزاخم را میان افراد آشکار میسازد لیکن مردم متکی بعالم آخرت حسادت نمیورزند برای آنکه در آن عالم تزاخمی نیست و کسی که متوجه به نعمت آخرت و عالم بدان باشد و خدا را بشناسد و پی بصفات او برده باشد و به فرشتگان و پیمبران او اعتقاد نماید و چشم باطن بین بزمین و آسمان باز نماید نسبت بکسی حد نمیورزد بدلیل آنکه معرفت خداکار را بر عارفان تنگ نمی نماید بلکه معلوم واحد یعنی خدای متعال راهزار هزار عالم می شناسد و همه از معرفت او لذت میبرند و بدیهی است که لذت یکی از آنان مزاحمتی با دیگری ایجاد نمی کند بلکه هرچه بر شماره عارفان افزوده شود انس بمعرفت خدا بیشتر میگردد و درخت بارور معرفت، میوه هایش افزایش مییابد و افاده و استفاده از آن روز افزون می گردد چه مسلم است شناسائی خداداریای پهناور است که تضییق و تزاخمی در آن نیست و مقامی هم که عارفان از این نقطه نظر پیدا می کنند محدود نمیباشد چه بهترین نعمتهائی که عارفان، روزی می برند لذت لقاء اوست و بدیهی است وصول بدان تزاخم و ممانعتی ندارد بلکه هرچه بیشتر صاحبان این نعمت افزایش یابند انس دیگران زیادتر می گردد.

آری هر گاه دانایان از فرا گرفتن دانش، مال و جاه را در نظر بگیرند بیکدیگر حسادت میورزند: زیرا مال از قبیل اعیان و اجسامند که هر گاه در

(۱۸۰)

دست تصرف فردی از افراد قرار گیرد دست دیگری از داشتن آن تهی است. و منظور از جاه آنست که تسلط بر دلها پیدا کند و ثابت است که اگر کسی سرزمین دلش از احترام عالمی پر شود بتعظیم دیگری موفق نمی‌شود یا اگر بتعظیم او اشتغال یابد مانند احترام از اولی نخواهد بود و همین معنی است که موجبات حسادت را فراهم میسازد.

فصل هفتم

راه علاج بیماری حسد

حسد و معنی و علل آن را بیان کردیم اینک می گوئیم حسد از جمله بیماریهای عظیم قلبی است و بدیهی است که همواره اوقات بایستی امراض قلبی را بداروی علم و عمل بهبود داد و آن دانشی که بکار بهبود بیماری قلب می آید و مرض حسد را از سرزمین قلب ریشه کن میسازد اینست که نخست بدانی حسد در دنیا و آخرت بحال تو زیان آور است و ضرر دینی و دنیوی آن هم به شخص محسود وارد نمی آید بلکه محسود از حسد نفع دنیا و آخرت کسب میکند .

و چون از بمعنی با کمال بصیرت اطلاع پیدا کردی و دشمن نفس خود و دوست دشمنت نبودی دست از حسد بر می داری و ناگزیر آنرا دور می سازی .

اینکه گفتیم حسد ، مضر بدین و دنیای حاسد است بایستی با بیان ذیل آنرا توضیح دهیم تا مطلب هر چه روشنتر شود بهمین جهت می گوئیم :

زیان دینی حسد چنانست که تو بدینوسیله با قضا خدا در آویخته ای و نعمتی را که در میان بندگانش بلطف و عدلش بخش نموده مکروه داشته و دادگری او را که بمقتضای حکمت خود بر قرار ساخته انکار نموده ای و ناخوش داشته ای و بدیهی است که با چنین مخالفتی بساحت مقدس توحید بی احترامی کرده ای و خار در چشم ایمان نموده ای و شایسته است حتی الامکان گرد چنین مخالفتی نگردی و دامن از ننگ آن ملوث نسازی علاوه بر آن نسبت بفردی از مؤمنین خیانت کرده و غش در معامله اش وارد ساخته و دست از دوستی او بر داشته ای و میان خود و اولیاء خدا که پیوسته خواستار خیر بندگان خدایند جدائی افکنده و با شیطان و سایر کافران که خواری و تنگدستی و بیچارگی مؤمنان را طالبند شرکت نموده ای باری همه اینها زشتیها نیست که چون در سرای دل وارد شوند همه کارهای نیکوی قلب را مانند آتشی که هیزم را نابود میسازد ضایع مینمایند و آنها را محو میسازند، و اما زیان دنیوی آن آنست که شخص محسود از پیدایش حسد، جسم او رنجور و

ضعیف می‌شود و همیشه باغم و اندوه بسر میبرد زیرا دشمنان او مردمی هستند که خدایشان هیچگاه نعمت را از آنها سلب نمی‌فرماید و حسود هم بر اثر حسدی که از این راه پیدا کرده است هر نعمتی را که در دست آنها مشاهده کند نوعی عذاب میبیند و بهر بلائی که از آنها دفع می‌شود دردی در خود احساس می‌نماید بهمین ملاحظه پیوسته محزون و مغموم گردیده دل ناگران می‌شود نفسش بشماره میافتد چنانکه همین پیش آمد را برای دشمنان خود میخواهد و آنها هم برای او باید باو بگوئیم که اشتباه از اینجا ناشی شده که تو میخواستی دشمنت بروز محنت نشنید و زانوی غم بغل گیرد ولی خودبخانه محنت گرفتار گردیدی با آنکه بایجاد حسد در تو، نعمتی که بمحسود عنایت شده از او گرفته نمی‌شود زیرا اگر فرض شود نعمتهای الهی بمجرد حسد، فانی شوند نعمتی باقی نمی‌ماند و تو و امثال تو و بالاخره همه خلق از نعمت بی‌نصیب خواهید بود نه تنها نعمتهای ظاهری جاوید نمی‌مانند بلکه نعمت ایمان هم نابود می‌شود زیرا کافران نسبت بنعمت ایمان مؤمنان حسد میورزند پس باید در اندک وقتی نعمت ایمان از بین برود.

قالی الله تعالی : و دت طائفة من اهل الكتاب لو يضلونكم وما يضلون الا انفسهم وما يشعرون .

دسته ای از یهود و نصاری آرزومی نمایند که بتوانند شمارا از راه خدا گمراه سازند در صورتیکه جز خود دیگرانرا گمراه نمی‌نمایند و این را نمی‌فهمند .
 و میدانیم هر اقبال و نعمتی که ذات اقدس الهی تقدیر فرموده است بایستی تا مدت مقدر . باقی بماند و هیچ مکاری نمیتوان در نابودی آن بخرج داد بلکه هر چیزی مقدار آن پیش خدا معین گردیده و هر مدتی بقائی معلوم دارد . روی این بیان وقتی ثابت شد که نیروی حسد نمیتواند درخت نعمت را ریشه کن سازد زیان دنیوی هم بمحسود وارد نمی‌آورد و بزه کار آخرت هم میباشد .
 مکرر گفتیم محسود از حسد حاسد زبانی نمی‌بیند بلکه حسد او موجبات نفع دنیا و آخرت او را فراهم می‌سازد این گفتاریست واضح در عین حال بامختصر توضیحی روشنتر بیان میکنیم .

نفع دینی او از آن جهت است که وی بملاحظه حسد حاسد مظلوم واقع می‌شود ویژه هر گاه حسادت در باره وی به غیبت قولی و فعلی از او انجام یابد و در نتیجه پرده احترام او دریده شود و بدیهی‌های او فاش گردند بدیهی است هر گاه حسادت تو نسبت بفردی بدین پایه رسد اعمال تو هدایائی خواهند بود که حسانات ترا بدیوان او انتقال میدهند و تو در این خصوص مانند کسی خواهی بود که دیگری را بیچاره بداند و او را توانگر سازد با آنکه در این عالم ویرا شایسته هیچ نعمتی نمیدانستی اینک وسیله ای ساخته ای که او بتمام معنی غرق دریای نعمت شده و تو روز بروز بشقاوت و بدبختی خود افزوده‌ای.

و اما بهره دنیوی او اینست که مهمترین غرضهای افراد در دنیا درخواست بیچارگی و اندوهناکی و بدبختی و گرفتاری دشمنانشان میباشد و اگر بدیده دقت بنگری هیچ عذابی از درد حسد که خود برای شخص خودت فراهم ساخته‌ای بدتر نیست و بالاخره بدینوسیله آنرا به آرزوی خود رسانیده ای .

بنا بر این بهتر آنست که حسد را بر حسد حکومت دهی باین معنی که هر گاه ترا بگفتار یا کردار علیه دیگری بخواند خود را وادار کنی که نقیض خواهش آنرا در خارج ایجاد نمائی چنانکه اگر حسد آدمی را بزشت گوئی از دیگری وادار سازد بجای این عمل ، زبان مدح گشاید و بستایش او گراید و هر گاه او را بنخوت دعوت کند فروتنی را پیشه سازد و اگر او را بتک بخشش بخواند بیش از پیش کرم نماید . خلاصه اگر این امور را با دشواری بر خود تحمیل نماید و خود را بدین شیوه بحسود نزدیک سازد دلش مایل باو می‌شود و او را دوست میدارد و چون محسود اظهار محبت با او کرد او نیز دست از حسد بر می‌دارد و او را محبوب قرار داده با یکدیگر موافقت می‌نمایند و ماده حسد ریشه کن می‌شود و آنچه را بتکلف ایجاد می‌کرد طبیعی اومی‌شود.

در پایان متذکر می‌شویم که بهترین راه علاج همانست که اسباب و علل حسد را دور باید کرد یعنی کبر و خود بینی و حرص بر امور بیپوده را که پس از این بیان می‌کنیم از خود دور سازد .

باب چهارم

ریا و تکبر و خودبینی

در این باب از سه عادت دیگر ریاء و کبر و خود بینی گفتگو می شود و مقدمهٔ می گوئیم: ریاء در عبادات حرامست و کسی که ریا کند خدای متعال او را سرزنش میفرماید .

قال الله تعالى : ويل للمصلين الذين هم عن صلواتهم ساهون والذين هم يراؤون و يمنعون الماعون (۱)

وای بر نماز گذارانیکه از یاد خدا دل غافل دارند آنان که اگر طاعتی کنند ریا می کنند و زکوة و احسان را از فقیران و هر خیر اندک راحتی قرض را هم از محتاجان منع کنند .

ایضاً: **یراؤون الناس ولا يذكرون الله الا قليلا .**

در برابر مردم ریا می کنند و جز اندکی بیاد خدا نیستند .

ایضاً: **كاذبي ينفق ماله رياء الناس .**

مانند مردمی که اموالشان را برای ریا بمردمان انفاق می کنند .

از رسول خدا ﷺ: **خداي متعال میفرماید کسی که عملی انجام دهد و دیگری**

(۱) آیهٔ ۷ سوره ماعون در مجمع البحرین مینویسد ماعون اصولاً اسم جامعی است که شامل کلیهٔ لوازم زندگی میشود از قبیل دیک ، دلو ، نمک ، آب ، چراغ ، خمرهٔ آب و امثال اینها و در جاهلیت همهٔ منافع را ماعون میگفتند و در اسلام عبارت از طاعت و زکوت بوده و در حدیثی مراد بدان خمس و زکوت است .

حضرت صادق (ع) فرمود مقصود از آن وام است و هر چیزی که قابل عاریه باشد راوی گوید عرض کردم همسایگانی داریم که هر گاه لوازم زندگانی بدیشان عاریه میدهیم میشکنند آیا اگر از دادن آنها بدیشان خود داری کردیم مقصیریم فرمود در این صورت

مقصر نیستید .

رادر آن شريك نمايد تمام اعمالش برای شريك خواهد بود و من از عمل اوبی نیاز و بیزارم چه آنکه من از هر توانگری توانگر ترم و از شريك بیزارم .
ایضاً : کمترین پایه ریا شرك است .

ایضاً : بزودی روزگاری بیاید که باطن مردمانش خراب باشد و ظاهرشان نیکو گردد و دست طمعشان بدامن دنیا دراز شود از پاداشی که در نزد خداست خود را بی نیاز دانند و دینشان با ریا، توأم گردد خوفی در دشان راه ندارد همه آنها را خدایم تعال بعداب خور گرفتار میسازد و خدا را چون غریق در گرداب هلاک میخوانند ولی تیردعاشان بهدف اجابت نمیرسد .

ایضاً : فرشته موکل با خوشحالی تمام عمل بنده ای را با آسمان صعود میدهد چون حسنات او را بعرض دیرساند خدایم تعال میفرماید اعمال او را در سچین برید که او در انجام آنها بمن توجهی نداشته و آنها را برای من بجا نیاورده است از امیر المومنین علیه السلام از خدا بترسید چنانکه عذری برای خود باقی نگذارید و کارهاتان را بیری انجام دهید زیرا اگر کسی در عمل خود ریا کند خدا او را بعملش سرگرم می سازد.

ایضاً : مردم ریاکار دارای سه نشانه اند چون مردم را به بینند شاد میشوند و چون تنها باشند کسل اند و دوست میدارند که در تمام اعمالشان مورد پسند مردم واقع شوند.

از حضرت باقر علیه السلام : ابقاء بر عمل از خود عمل سخت تر است کسی پرسید ابقاء بر عمل چیست ؟ فرمود آنست که آدمی صلۀ رحم کند و در راه خدا انفاق کند چون انفاقش را در نهان انجام میدهد در نامه عملش بنام صدقه سر ثبت میشود و چون آنرا برای مردم نقل کند از نامه عملش محو می شود و بعنوان صدقه علانیه مضبوط می گردد و چون آنرا مکرر گوید از نامه عملش پاک میشود و بعنوان عمل ریائی نوشته دی شود .

از حضرت صادق علیه السلام : خدايتمتعال ميفرمايد من بهترين شريك هستم و هر گاه کسی در عملی که انجام داده دیگری را شريك گیرد من عمل غير خالص او را نمی پذیرم .

ایضاً: هر کار ریائی شرك بخداست کسی که برای مردم کاری انجام دهد پاداش او هم بر مردم است و کسی که برای خداکاری کند پاداش او با خداست .

ایضاً: ذیل آیه شریفه **فمن كان یرجو لقاء الله فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرك بعبادة ربه احداً** «۱»

(کسی که آرزومند دیدار خداست بایستی کار نیکو کند و در عبارت او کسی را شريك نگیرد .) فرمود: مراد آنستکه شخصی کار خیری انجام میدهد و در عمل خدا را در نظر ندارد بلکه میخواهد بدینوسیله پا کدامن خود را برای مردم بثبوت رساند و آرزومند است هر چه بیشتر کاری کند تا مردم عبادات او را استماع نمایند چنین عبادتی را شرك بخدا خوانده اند سپس اضافه فرمود: هیچ بنده ای نیست که کار نیکی را در پنهانی انجام دهد و چند روز بر آن بگذرد جز آنکه خدايتمتعال، خیر او را هویدا میسازد و هیچ بنده ای نیست که کار شری را زنهانی انجام دهد و چند روز بگذرد جز آنکه خدا پرده از روی او بر میدارد .

ایضاً، هیچیک از شما نیست جز اینکه نیکوکاریهایش را ظاهراً انجام میدهد و بدیهایش را پوشیده میدارد و چون بخویش متوجه می شود میدانند که حق بر خلاف مرام اوست و خدا هم میفرماید:

بل الانسان علی نفسه بصیرة (۱)

آدمی بخود بیناست و بدیهی است هر گاه نهان کسی نیکو شود آشکارا و نیز نیکو خواهد شد .

۱- آخر سوره کهف :

۲- سوده قیامت . آیه ۱۴۹

ایضاً: کسیکه در عمل اندک خود خدا را در نظر بگیرد ذات اقدس او بیش از آنچه را او در نظر گرفته است ابراز میدارد و کسیکه در عمل بسیار خود مردم را در نظر داشته باشد و خود را بمشقت اندازد و شب را بیدار خوابی بروز آورد خدایم تعالی او را در چشم هر کسیکه وصف او را بشنود خوار میسازد.

گفتیم انسان باید تا میتواند اعمالش را خالصاً لوجه الله انجام دهد و اگر طاعتی انجام دهد و اخلاص را در نظر دارد و بدینعمل شاد باشد زبانی نبرده بلکه هنگامیکه خدایم تعالی مردم را از کارهای او اطلاع می دهد و او هم متوجه است که خدا آنان را از کار او با خبر گردانیده و خصمت خوب او را برای آنها آشکارا نموده است و بدینوسیله حسن فعل خدا را که درباره خود ثابت می بیند و خود را مورد الطاف و نظر او می یابد طاعت و معصیت را پوشیده انجام میدهد و خدا هم بدین جهت بر نافرمانی او میپوشاند و طاعت او را هویدا میسازد. در نتیجه انبساطی که برای او دست داده از نظر لطف خدا بوده نه از جهت ستایش مردم و ایجاد مقام در قلوب آنان.

قال الله تعالی: قل بفضل الله وبرحمته و بذلك فليفرحوا

بگو آنچه نصیب برده ام از فضل و بخشش او بوده و باید مردم هر گاه از فضل و رحمت او نصیبی بردند خرسند شوند.

باری همچنانکه از اظهار نیکوئیها و اخفاء بدیهای او بدست خدا در عالم دنیا خرسند میشود و بخوبی خود استدلال میکنند در عالم آخرت نیز از همین راه بارزش خود پی میبرد.

از رسول خدا ﷺ: عمل هر بنده ای را که خدایم تعالی در عالم دنیا پوشیده بدارد در آخرت نیز پوشیده خواهد داشت.

در نتیجه پوشیدگی در عالم دنیا موجب فرح از قبولی آنست و از حقیقت توجه با آخرت است و نیز هر گاه متوجه شود که بر اثر اطلاع مردم، رغبت آنان باقتداء باو زیاد شده یعنی مردم هر چه بیشتر مایلند پای او گذارند و او

هم از این روش خرسند باشد پاداشش زیاد خواهد بود و اجر ظاهری او بمناسبت اظهاریست که در عمل او شده و اجر سعنوی او بجهت قصد اولی اوست و بدیبهی است کسیکه مطابق با او عملی انجام دهد پاداش آنها هم که بدو افتد آنرا در ناهه عملش آورده میشود بدون آنکه از اجر آنان کاسته شود و نیز همان پاداش را در یافت میدارد در صورتیکه از فرمانبرداری آنان خوشحال بشود و آنانرا بدین روش تشویق کند و اظهار دوستی با آنان نماید و دلهاشانرا بطاعت خدا متوجه سازد .

مردی بر رسول خدا ﷺ عرض کرد یا رسول الله من اعمال خود مرا مخفیانه انجام میدهم و دوست نمیدارم کسی از کارهای من با خبر شود که مسرور گردم حضرت پاسخ داد دو پاداش داری یکی پاداش سرو دیگر پاداش عمل نهران از حضرت باقر علیه السلام : مردی : بانجناب عرض کرد شخصی عمل خیری انجام میدهد و دیگری از کار او اطلاع پیدا میکند و مسرور میشود فرمود زبانی ندارد برای آنکه همه مردم میخواهند خدا بمتعال خیر را در میان افراد جاری بسازد مشروط باینکه فاعل خیر ، عملش را برای مردم انجام ندهد

همین بیان را نیز در باب اخفاء معاصی میتوان گفت لیکن با این تفاوت که در اخفاء آنها نظر پرهیز کاری ظاهری نداشته بلکه معصیت را پنهانی انجام میدهد تا پرده احترامش دریده نشود یا از آن نظر چنین میکند که گفته اند معصیت را پنهانی مرتکب شوید و نمیخواهد دیگری از حال او با خبر شود یا فکر میکنند اگر علنا بارتکاب معصیت بپردازد سرزبان مردم بیفتد و تاب شنیدن نکوهش آنها را ندارد با آنکه میدانند مردم هم در نکوهش او خطا کار نیستند چه او علنا مرتکب خلاف شده یا از آن نظر خائف است که مردم گواه بر زشتکاری او باشند یا فکر میکنند که اگر آشکارا مرتکب معصیت شود شخصیکه بنکوهش او قیام میکند ممکن است در ردیف عاصیان قرار گیرد زیرا او دیگرانرا در عرض هم قرار داده است یا میترسد با سوء قصدی تصادف کند یا از ارتکاب علنی آن

(۱۸۹)

حیا میکنند و آدمیست که طبعاً کریم است .
روایت : حیا در هر چیز و هر کاری پسندیده است ، حیا، بخششی
از ایمانست .

یا از ارتکاب علمنی از آنجهت امتناع میکند که دیگری با او همکاری
نکند یا دوست میدارد مردم او را عزیز بدانند تا در نتیجه پیش خدا هم عزیز
شود زیرا میداند فردی را که خدا دوست بدارد محبت او را در دلهای مردم
جای می دهد .

فصل اول

منشأ ریا

در فصل پیش اشاره‌ای به ریاکاری در عبادات شد اینک در این فصل می‌گوئیم که منشأ ریا از کجاست منشأ ریا از آنجاست که آدمی از تعریف و ستایش حرسند میشود و دوست میدارد همواره اوقات مورد ستایش افراد قرار بگیرد و کمتر به بند نکوهش آنان مبتلا شود از آنطرف چشم داشت بمال و سرمایه مردمان نیز دارد پس هر گاه بنده‌ای زیان ریاکاری را متوجه شود و داروئی که موجب آرامش بیماری قلب اوست بشناسد و توفیق از دست رفته دنیوی خود را بداند و منزلت اخروی خود را متوجه گردد و بعذاب و سرزنش و خواری خود اطلاع پیدا کند و مقامی را که از راه ریاکاری با مردم کسب میکند با مقام از دست داده اخروی مقایسه کند و بمحرومیت از ثواب اخروی توجه نماید بدون تردید دست از ریاکاری بر میدارد. با اینکه ممکن است يك عمل خالص بی ریا هنگامیکه در ترازوی اعمال قرار بگیرد برتری پیدا کند بر سایر کارهاییکه بریا نبوده و بدیهی است عمل ریائی هر گاه از ترازوی حسنات بیرون افتاد در ترازوی سیئات قرار میگیرد و بالاخره در آتش می‌افتد.

باری آدم ریاکار نه تنها وضعیت آخرتی او خرابست بلکه اوضاع دنیوی او نیز صورت صحیحی ندارد برای آنکه همواره با هم و غم سر و کار دارد و دل‌های مردم را مخالف با خود مشاهده میکند زیرا هر گاه بخواهد کاری کند تا دل‌های افراد را بجانب خود جلب نماید با دشواریهای ناگواری روبرو میشود بدیهی است اموریکه مورد توجه عده‌ای از مردم است عده‌ای دیگر با آن مخالفند و رضایت بعض آنها در غضب دیگرانست و کسیکه رضایت خلق را بر عذاب خالق انتخاب کند خدا بر او خشمناکست و مردم را هم علیه او و میدارد.

از این گذشته منظور اصلی او که باید کاری کند تا ممدوح جامعه قرار بگیرد و مذمت خدا را برای خود بخرد چیست با اینکه میداند ستایش آنان روزی او را زیاد نمیکند و عمر او را طولانی نمیسازد و برای روز بیچارگی او بدرد

نمیخورد و فردای قیامتش بی اندازه دشوار خواهد بود .

طمع

و اما طمع و چشم داشت بشروت و مکنتی که در تصرف مردم است باید بدانی که ریسمان تسخیر قلوب خلق بدست خدایمتعال است هر گاه بخواهد اعطا میکند و هر گاه نخواهد جلو گیری می نماید و ثابت است کسیکه نظر بدست مردم داشته باشد ذلیل و پست است یعنی اگر بخواهد بمنظور خود نائل آید ناگزیر باید گردن منت کشی و زبونی در برابر ایشان کج کند . پس هر گاه باین ذلت پی برده باشد و زیان آنرا متوجه گردد از رغبتش کاسته میشود و رو بخدا می آورد .

و کافی است که اگر مردم دریچه دل او را بگشایند و ریا و تظاهر را در آن مشاهده نمایند ویرا سرزنش میکنند آری چنین عملی را بزودی خدایمتعال در باره او انجام میدهد و او را در نظر خلق مبعوض میدارد بر عکس هنگامیکه عمل خالص انجام دهد خدا پرده از روی اخلاص او میگشاید و او را در نظر افراد محبوب قرار میدهد و مردم را مستخر دست او میفرماید و زبان آنرا بمدح اومی گشاید در حالیکه از ستایش آنان کمالی واز نکوهش آنها نقصی اکتساب نمی نماید . در پایان انسان باید متوجه باشد تا میتواند خود را عادت دهد که عبادات را مخفیانه انجام دهد و در آن هنگام در تظاهرات را بروی خود به بندد چنانکه زمان انجام کارهای فحشاء در برابر خود می بست تا از این عمل باین نتیجه برسد که در دلت جز خدا و معرفت و بندگی او چیز دیگری نباشد و نفس اماره او را بر اطلاع از احوال غیر خدا نخواند . و شکی نیست که این موضوع در قدم اول بسیار مشکل است لیکن با مجاهده ای این معنی بر او آسان خواهد شد و لطف خدا و حسن توفیق و تأیید او در حق وی روز افزون میگردد و بدیهی است هنگامی خدایمتعال در باره مردم تغییر اراده میدهد که آنان تغییر روش داده باشند بنا

(۱۹۳)

بر این بنده باید مجاهده کند تا خدا او را هدایت فرماید چنانکه او مزد نیکو کاران را ضایع نمیفرماید و نابود نمیسازد .

مصباح الشریعه . حضرت صادق علیه السلام : از جمله جاهائی که حد اکثری در آنها واقع میشود ، نظر . خوردن ، گفتار ، راه رفتن ، همنشینی پوشاک ، خندیدن نماز خواندن ، حج گذاردن ، جهاد کردن قرآن خواندن و سایر عبادات ظاهری است . و کمیکه باطنش را برای خدا خالص کند و قلبش را خاشع سازد و خود را پس از کوشش بسیار در اعمال عبادت مقصر به بیند راه شکر خدا بسوی او مفتوح میگردد و در ردیف افرادی قرار میگیرد که بکلی ریا و نفاق از آنها دور شده است و چون باین رویه متوجه گردد مردی با اخلاص شود .

فصل دوم

چگونه تظاهری ممدوح است

در فصل پیش سخن از ریا در عبادات و زشتی آن بود در این فصل میگوئیم ریا در غیر عبادات گاهی از اوقات مستحب است و هنگامی واجب برای آنکه بر شخص مؤمن لازمست آبروی خود را از خطر محفوظ بدارد و کاری نکند که مردم باو بدیده عیب بنگرند بنا بر این مردم محترم و ذیجاه نبایستی کارهایی که از نظر مردم پست و خسیس شمرده شده انجام دهند با آنکه میتوانند همانکارها را در خلوت انجام دهند .

روزی حضرت صادق علیه السلام یکی از مردم مدینه را دید که لوازم زندگی برای خانواده خود خریده بمنزل میبرد چون حضرت را دید شرمنده شد حضرت برای رفع خجالت او فرمود تو برای خانواده خود لوازم زندگی مهیا کرده ای و برای آنان بار کثی میکنی سو گند بخدااگر مردم مدینه بر من عیب نمیگرفتند منم دوست داشتم لوازم زندگی برای آنان بخرم و به پشت خود حمل کنم .

مؤلف گوید: خود داری آنحضرت برای این بوده که مردم مدینه از این کار باو عیب میگرفتند با آنکه جدش امیر المؤمنین علیه السلام خود متحمل چنین زحمتی میشد لیکن با این تفاوت که زمان آنجناب و ضعیت طوری بود که امیر المؤمنین میتواندست با چنین روش زندگی کند و عمل حضرتش نیکو و تعلیم برای دیگران بود ولی زمان حضرت صادق علیه السلام چنین نبود .

روایت: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وقتی میخواست بنخانه یکی از یاران خود برود در خمره آب صافی مینگریست و عمامه اش را بخوبی می بست و موی سرش را نظیف میفرمود . کسی پرسید یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شما هم اینگونه کارها را مقیدید فرمود آری خدایم تعالی دوست میدارد هنگامیکه یکی از مسلمانان بیدار برادر مسلمانش میرود خود را نظیف کند .

(۱۹۴)

أمیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ : بایستی هر يك از شما که بدیدار برادر مسلمانش می‌رود خود را زینت کندهمانگونه که اگر بیگانه‌ای بدیدار او آید خود را زیور میدهد تا در چشم او نیکو جلوه کند

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ : جامه پاکیزه دشمن را خوار می‌سازد و همه اینها که گفته شد بااست و پسندیده‌است .

فصل سوم

تکبر و خودبینی

در فصل پیش تا اندازه ای که کتاب حاضر اجازه میداد از ریا و زیانهای آن سخن گفتیم اینک نتیجه آنرا هم مذکور میداریم :

کبر و خود بینی از عجب سر چشمه میگیرد و نیز تکبر و خود بینی از حقد (کینه) یا حسادت یا ریا پیدا میشود و خدایمتعال در چند مورد از تکبر نکوهش فرموده .

قال الله تعالى : سافر عن ایاتی الذین یتکبرون فی الارض بغير الحق

بزودی مردمی را که بدون سبب در روی زمین نخوت میورزند و کبر میفروشتند از آیات خود دور می کنم :

ایضاً : كذلك بطبع الله علی کل قلب متکبر جبار (۲)

اینچنین خدایمتعال هر دل خود بین و ستمگر را مهر میکند .
از رسول خدا ﷺ : کسیکه باندازه یکدانه خردل نخوت در دل داشته باشد وارد بهشت نمیشود .

ایضا : کسیکه خود را بزرگ داند و در راه رفتن نخوت فرود خدارا ملاقات کند در حالیکه مورد خشم ذات کبر بانی اوست :

از حضرت باقر علیه السلام : کبر بانی ردای مخصوص ذات احدیت است و کسی که تکبر کند چنان است که در این مقام با حضرت او بمنازعه بر خاسته است .

از حضرت صادق علیه السلام ، الکبر ان تغمص الناس و تسفه الحق .

در روایتی همین بیان را خود حضرت تفسیر فرموده که : سفه الحق یعنی آنکه حق را با نظر جهل مشاهده کند و بر اهل حق طعنه زند . و غمص یعنی اینکه مردم را حقیر شمارد و بآنها خود فروشی نماید .

ایضاً: هیچ کس تکبر نمیکنند جز اینکه زبونی در خود می‌یابد .
 ایضاً: در دوزخ بیابانیست بنام سقر ویژه متکبران از زیادی گرمی خود
 بخدایمتعال شکایت میکند و دستور می‌خواهد تا نفسی بر آرد چون نفس کشدهمه
 دوزخ را بسوزاند:

ایضاً: روز قیامت، متکبران بصورت موران خردی محشور میشوند و تا
 خدایمتعال از حساب خلق قاغ شود آنها در زیر پای مردمان پایمال می‌گردند .
 ایضاً: در آسمان دو فرشته‌موکل بر بندگان خدایند کسیه که فروتنی کند
 مقام او را رفیع گردانند و کسیکه خود بینی نماید خوارش سازند .

مقام تواضع

از رسول خدا ﷺ هر کس برای خدا فروتنی نماید خدایمتعال رتبه او
 را بلند گرداند .

ایضاً: دوست میدارم کسی را که مایحتاج زندگی خانواده‌اش را بجهت
 خدمتگزاری بآنها خودش بخانه میبرد زیرا این عمل او را متواضع میسازد .
 پیغمبر اکرم ﷺ خطاب بپاران خود چنین فرمود: چه شده‌است که شیرینی
 عبادت را در شما نمی‌پرسیدند شیرینی عبادت در چیست؟ فرمود در فروتنی.
 ایضاً: هر گاه متواضعان امت مرا دیدید برای آنان فروتنی کنید و هر گاه
 متکبران آنها را مشاهده کردید در برابرشان تکبر ننمائید چه این تکبر موجب
 میشود که متکبران حقیر و خوار شوند .

حضرت سجاد علیه السلام در حالی که بر مرکب سوار بود گذارش بدسته ای از
 جذامی‌ها افتاد که سفره پهن کرده مشغول خوردن غذا میباشند حضرتش را
 تکلیف کردند پوزش خواسته فرمود: اگر روزه دار نبودم دعوت شما را میپذیرفتم
 چون بخانه رفت فرمان دادغذای بسیار مطبوعی ترتیب دادند آنانرا بوثاق خویش
 خواند و حضرتش نیز کنار سفره نشست و با آنان هم غذا شد .
 از حضرت کاظم علیه السلام: تواضع آنست که آنچه را دوست داری دیگران بتو

دهند همان را بآنان عطا کنی .

مصباح الشریعه - حضرت صادق علیه السلام : فروتنی پایه تمام ارجمندی‌ها و ریشه هر مرتبه عالیست . اگر تواضع زبان میداشت و میتوانست بلغتی سخن گوید که مردم بفهمند سر انجام پنهانی کارهای مردم را برای آنان شرح می‌داد
فروتنی آنست که برای خدا و در راه او باشد و اگر جز این باشد مکر و خدیه است ، کسی که برای خدا فروتنی کند خدا او را بر بسیاری از بندگانش برتری می‌دهد . متواضعان نشانه‌هائی

دارند که فرشتگان آسمانها و عارفان زمین آنانرا بدان نشانه می‌شناسند .

قال الله تعالى : وعلى الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم (۱)

و بر اعراف جایگاهی میان دوزخ و بهشت مردانی هستند که سیمای ایشان معرف آنهاست و اساس تواضع بر ترس از خدا و بزرگ دیدن حق بنا شده و بدیهی است که هیچ عبادتی پذیرفته نمی‌شود و مرضی خدا قرار نمی‌گیرد مگر اینکه اصل آن از تواضع ترتیب یافته باشد و جز بندگان مقرب خدا که متصل بحضرت ذوالجلال او گردیده اند دیگران از حقیقت آن اطلاعی ندارند .

قال الله تعالى : وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما «۴»:

بندگان خدای بخشایشگر کسانی هستند که بی تکبر و با آرامش بر روی زمین راه می‌روند و چون بانادانان روبرو میشوند بنرمی و مدارا با آنها سخن می‌گویند خدایم تعالی بهترین آفریدگان و سرور آدمیان را بفروتنی فرمان داده است :

قال الله تعالى : و اخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين

با پیروان مؤمن خودت فروتنی و خفض جناح کن .

تواضع کشتزار است که در آنجا درخت خضوع و خشوع و ترس و شرم می‌روید و بلاشک همه آنها از آن کشتزارند و ارجمندی حقیقی ویژه آدمی است که برای خدا تواضع می‌کند .

فصل چهارم

منشأ تکبر

تکبر از راههای مختلفی پیدا می‌شود گاهی تکبر بر خداست مانند نمرود و فرعون که بر خدا تکبر می‌ورزیدند و هنگامی تکبر علیه رسولان اوست که می‌گفتند « آیا اینان . پیمبران . مردمی هستند که از جانب خدا » برگزیده شدند و بر ماست که از آنها پیروی کنیم !؟ » و وقتی بر سایر مردم نخوت میکنند چنانکه خودش را بزرگ و دیگری را پست می‌شمارد و هر گاه مطلب حقی از یکی از بندگان خدا بشنود از پذیرش آن خودداری می‌نماید و انکار میکند چنان که بسیاری از مردمی که در علوم و اطلاعات مناظره می‌نمایند برای این که بر رقیبشان غلبه کنند از در تکبر وارد شده گفتار حق او را پامال می‌سازند تکبر زمانی بعلم و موقعی بعبادت و پرهیزکاری است و گاهی بحسد و نسب و جمال و ثروت و نیرو و یاران و پیروانست. اکنون باندازه لزوم هر یک از طرف مزبور را توضیح میدهیم:

تکبری که از ناحیه علم پیدامی‌شود دو سبب دارد یکی از آن نظر که آدمی خود را پابند بعلمی کرده باشد که درحقیقت علم نیست دوم در وقتی قدم بجاده دانش گزاردده باشد که نفس خبیثش را از خوی‌های زشت پاک نکرده و آنرا در کوره مجاهده قرار نداده و ریاضت عبادت را بر خود هوار نموده باشد بدیهی است که چنین آدمی ، طینتی خبیث و پلید دارد و هر گاه با چنین بدبختی وارد در هر رشته از علوم بشود درخت دانش در سرزمین دل او میوه بابر کتی بار نخواهد داد.

معالجه تکبر

این گونه تکبر را باید از این راه معالجه نمود که بر خود مسلم دارد که تکبر جز برای خدای یکتا برای دیگران شایسته نیست و هر گاه تکبر کند خدا او را سرزنش کرده دشمن می‌دارد و حال آنکه خدا می‌خواهد او آدمی فروتن باشد با توجه باین معنی بایستی خود را بر آن دارد که مولای او از او چه خواسته است و نیز متوجه باشد که حجت خدا بر اهل علم محکمتر و بدون تردید آنچه را از

جاهل ، چشم پوشی میکنند ده يك آنرا از عالم اغماض نمی نمایند و بدیهی است آدمی که عالم بگناه و عارف بدان باشد جنایتش از شخص جاهل آشکار تر است زیرا بطوری که باید و شاید حق نعمت علمی خدارا بجای نیاورده است .

بهمین جهت رسول خدا ﷺ فرمود : فردای قیامت عالمی را می آورند و او را در حالی که روده هایش از شکم او بیرون می آید در دوزخ میافکنند و او چون الاغ آسیا میچرخد و با این حال او را در اطراف دوزخیان میگردانند از وی میپرسند چه کرده ای که بدین بلا مبتلا شده ای می گوید مردم را بکار نیک دعوت میکردم و خود بجا نمی آوردم و نهی از کارهای بد میکردم و خود انجام می دادم خدایمتعال دانایان یهود را به الاغ مانند کرده فرموده : حکایت آنها که توریة را در دست دارند و بگفتارش توجه نمی کنند مانند الاغی است که کتب گرانبهای بار داشته باشد .

و نیز بلعم باعورا (۱) را بسگ تشبیه نموده « که حکایت او مشابه باسگ است که اگر آنرا آب و غذا دهند باز هم زبان از کام بیرون میآورد » .

از عیسی بن مریم عَلَيْهَا : وای بر دانایان بدکار که چگونه آتش آنها را در شعله خود فرومیگیرد .

از حضرت صادق عَلَيْهِ : خدایمتعال هفتاد گناه از گناهان جاهل را پیش از آنکه يك گناه از گناه عالم را بیامرزد میآمرزد .

و برپارسای پرهیز کار لازم است که متوجه باشد کسیکه از نظر علم و دانش بر او پیشقدمست شایسته نیست بر او تکبر بفروشد زیرا بقدر لزوم بمقام علم و عالم پی برده است .

(۱) بلعام بن بعورا از مردم کنعان و معاصر با موسی بن عمران بود اسم اعظم میدانسته چون موسی کنعانیان را مخاصره کرد مردم کنعان بالاخره او را برشوه فریفته تا علیه آنها دعا کند عاقبت اوهم دعا کرد لیکن دعایش علیه او و قومش تمام شد چون چنین دید دستور داد زنان را بلشکر موسی بفرستند و بدینوسیله معنویت قوم موسی شکسته شد .

همانطور که ممکن است علم، حجت بر عالم باشد ممکن است همان وسیله نجات و کفاره گناهان او بشمار آید زیرا بدیهی است که نیکیها بدیها را نابود میکنند و آن کس که اطلاعاتش محدود است و خبر از سرانجام دیگران ندارد نبایستی بنظر پستی بغیر خود بنگرد بلکه باید عاقبت کار را در نظر داشته باشد و بظاهر اکتفا نکند بنا بر این اگر با کسی ملاقات کند و او را بدتر از خود به بیندشایسته نیست خود را نجات یافته و او را هالك پندارد بلکه بزبان اعتراف بگوید «ممکن است او رهائی یابد و من بشکنجه افتم» و چون باید از عاقبت بیمناک باشد او را بدتر از خود نه بیند و با خود چنین گوید «ممکن است او در باطن آدم خوبی و میان او و خدایش رابطه نیکی باشد که همان وسیله نجات و قبولی توبه او شود و عاقبت بسعدت فائز شود لیکن من دارای ظاهری پسندیده ام ممکن است ظاهر من علیه من تمام شود و خیال نمیکنم با این کیفیت اعمال ظاهری من بنفع من تمام شود و بالاخره ریشه اعمال مرا نابود سازند».

باری کسیکه قلم قضا شقاوت او را امضا کرده و عند الله بعنوان شقاوت، مسلم شده چاره ای جز تکبر ندارد آری هر گاه از کسی یا چیزی بیم داشته باشد و خوف بر او غلبه کند ممکن است تواضع نماید و این گونه تواضع را که از سر چشمه خوف استفاده کرد، فضیلتی دانسته اند چنانکه خدا هم اشاره فرموده:

قال الله تعالى: والذین یؤتون ما آتوا وقلوبهم وجة «۱»

آنانکه با دل‌های بیمناک بانجام دستورات می‌پردازند.

و کسیکه از راه حسب و نسب به بند تکبر می‌افتد بایستی بوسیله دو امر ذیل، تکبر را از دلش بزداید.

یکی آنکه متوجه باشد که این گونه تکبر موجب جهالت است برای آنکه کمال دیگری را مایه آبرومندی خود قرار داده است.

لان فخرت باباء ذوی شرف نقد صدقت، ولكن بئس ما ولدوا

اگر پیدران شرافتمندی بیالی راست گفته ای لیکن باید بدانی که پدرانی چنان نیک فرزندان چنین بد ، بدنیا تحویل داده اند .

آیا شخصی که از حسب و نسب استفاده میکند و آنرا مایه نخوت قرار میدهد اگر آدمی پست و فرومایه باشد ممکن است حسب و نسب ، فرومایگی او را جبران کند و از کمال آن بر خوردار شود؟ گذشته از این اگر کسیکه نسب این متکبر بدومی پیوندد زنده باشد باو خواهد گفت فضل از آن منست تو کیستی آری تو کسی هستی که از نطفه من موجود شده ای :

او باید نسب حقیقی خود یعنی پدر و جدش را بشناسد باین معنی پدر نزدیکش، نطفه ای گندیده ای است و جدبعیدش خاك بی ارزشی و خدای متعال نسب او را چنین معرفی میکند .

قال الله تعالى : الذی احسن کلتی خلقه و بدء خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهین

خدائیکه آفرینش هر موجودی را بسر حد کمال رسانیده و آدمی را از گل آفریده و فرزندانش را از نطفه گندیده بوجود آورده است .
و کسیکه بجمال خود میبالد و آنرا وسیله کبر قرار داده است دارویش آنستکه چون خردمندان بیاطن خود بنگرد وزشتیهای باطن خود را ببیند تا تکبر نفروشد و بجمال خود مغرور نگردد زیرا اگر با دقت متوجه بیاطن خود شود سرا پای خود را کثیف ونجس می بیند باین توضیح : نجاست در روده ، بول در مثانه : کثافت در دماغ ، آب در دهان ، چرك در گوش ، خون در رگ . زرداب زیر پوست و بوی عرق زیر بغل و

در ابتداء آفرینش از نطفه و خون حیض که از کثافات بد صورت اند پیداشده و از مجرای بول برحم مادر قرار گرفته و در آنجا از خون حیض استفاده میکرده اگر در زندگی روزی بر او بگذرد که متعهد نظافت بدن و شستشو نشود بوی گند او موجب تنفر افراد میشود و در آینده هم میمیرد و مرداری

گندیده میشود .

و آنکه به نیروی خود میبالد و نخوت میفرشد راه نجاتش آنستکه متوجه علل و بیماریهای خود شود و بداند که هر گاه رگی از رگهای او بدرد آید از هر در مانده‌ای در مانده‌تر و از هر خواری خوارتر خواهد شد و اگر مگسی از او چیزی بر باید نمیتواند از آن باز پس بگیرد و اسیر دست آن میشود و اگر پشه‌ای وارد بینی او شود (۱) یا موری بگوش او در آید او را خواهد کشت و اگر خاری به پای او رود او را بیچاره میکند و اگر تمی باو عارض شود او را ضعیف میسازد . پس باید بداند که نیرومندترین افراد انسان از الاغ ، پیل ، شتر ، گاو قوی‌تر نمیباشد با این حال اگر کاری کرد که از قویترین حیوانات پیش افتاد چه افتخاری برای او خواهد بود !!

و کسیکه ثروت و پیروان میالد و تکبر میکند مسلم بداند که این تکبر از ذات انسانیت خارج است و از همه انواع آن زشت‌تر می‌باشد .
پس وای بر آن شرافتی که یهودی بر آن پیشی میگیرد . وای بر شرافتی که دزد میبرد .

و کسیکه تکبر کند و پایه نخوتش بر پشتیبانی سلطان قرار داشته باشد متوجه تکیه گاهش بقلبی است که از دیگک پر جوش تراست و بمجردیکه تغییر بروی کند از همه مردم ذلیل‌تر خواهد شد و بدیهی است هر متکبری که برای تامین کبر یا پیش از دستگاز خارج از خود استفاده کند بسیار جاهل است ،

۱ - در احوال حضرت ابراهیم (ع) مینویسند روزی بر نمرود وارد شد و گفت از خدا بترس و باو ایمان آور تا فردای قیامت هم نعمت بر تو ارزانی فرماید گفت مرا بخدای تو احتیاجی نیست ابراهیم نفرین کرد خدا بمتعال بعدد هر يك از نمرود بپا شه فرستاد که تمام صفحه آسمان را تاریک نمودند و بدنهای آنها را خوردند و همه یکدل شدند مهتر پشه‌ها که یکچشم و یکدست و یکپا و نیمه تن داشت از خدا خواست تا او را بر نمرود مسلط کند روزی نمرود کنار زنش بود آن پشه را دید گفت به بین خدای آسمان لشکر مرا با این نوع نابود کرد دست بر داشت که آنها بکشد پشه در بینی او رفت و بالاخره در بینی او بود تا ویرا هلاک ساخت .

فصل پنجم

معالجه تکبر و نخوت

در فصل پیش از کبر و انواع آن گفته شد اینک میگوئیم بیماریکه بدرد نخوت مبتلا شده بایستی آنرا بداروی مناسبی بهبورد دهد و ریشهٔ درخت آنرا از سر زمین وجودش بیرون آورد و بهترین راهش آنستکه خدایش را بشناسد و عظمت و کبریائی را ویژه او بداند و خود را بطوریکه باید و شاید بشناسد تا متوجه شود که از هر ذلیلی ذلیل تر و از هر پستی پست تر است و جز فروتنی و ذلت و خواری صفت دیگری مناسب او نمیباشد و برای تعقیب اینمعنی و پی بردن باین حقیقت بیک آیه اکتفامیشود .

قال الله تعالى : قتل الانسان ما اكفره ؛ من اكاشى ، خلقه ، من نطفة خلقه فقدره ثم السبيل يسره ثم اهاته فأقبره ، ثم اذا شاء انشره (۱)

ای کشته باد انسان « بی ایمان » چرا تا این حد کفرو عناد میوزد مگر نمی نگردد که از چه چیز خلق شده است . از آب نطفه (بیقدری) خدایتعالی باینصورت خلقتش فرمود سپس راه خروج از نقص بکمال را برای او سهل گردانید آنگاه در وقت معین او را بمیراند و بخاک فرو سپرد و هر وقت که خواهد باز او را از قبر بر انگیزد .

باری هر گاه صفت تکبر را بحال خود بگذارند و بتمام معنی مطیع و منقاد او گردند و تحت اختیار او درآیند کار بسر کشی و طغیان کشد لیکن خدایتعالی برای اینکه بیچاره ای بیچاره تر نشود بیماریهای هولناک و دردهای بزرگ و آفتهای مختلف را بر او مسلط میسازد و طبیعتهای متعدد را از قبیل تلخی ، بلغم ، باد ، خون بر او چیره میفرماید تا برخی از آنها صولت بعضی از اجزاء را خواه ناخواه برضا و یا بدون رضا بشکنند . چنانکه او را با کراهت گرسنه دارد و تشنه سازد

و بیمار نماید و بمیراند بالاخره سود و زیان و خیر و شر را باختیار خود او قرار ندهد تا جائی که اگر بخواهد چیزی یاد بگیرد گرفتار جهل میشود و اگر بخواهد چیزی را بذهن آورد فراموش میکند و اگر بخواهد فراموش کند که غافل شود غفلت نمیکند و اگر بخواهد دلش را بطرفی توجه دهد که اهمیتش بیشتر و بنفع اوست در پرتگاههای وسواس می افتد و به افکار پریشان مبتلا میگردد و بیچاره میشود تا بعدی که نمی تواند قلب و نفسش را در تحت اختیار گیرد. گاهی اوقات یکی از خوراکیها مایل است در صورتیکه هلاکت وی در آنست و چیزی مکروه طبع اوست با آنکه حیات او بسته بآنست. طعامهای لذیذ مضر بحال او موجب هلاکت اوست و دواهای تلخ نافع برای او و مایه زندگی اوست. در هیچ لحظه ای از شبانه روز راحت بسر نمیبرد ممکن است گوشش کبر شود، چشمش نابینا گردد، دانشش گرفته شود، نیرویش سلب گردد جوارح و اعضایش از کار بیفتد، عقلش زایل شود روحش ناراحت گردد و بالاخره بهیچیک از خواهشهای نفسانیش توفیق نیابد اگر او بحال خود گذارده شود خوار و ذلیل است و اگر چیزی از او ربوده شود بنده مملو کی است که از خود و غیر خود اختیاری ندارد.

پس اگر بخود توجه نماید چیزی از او خوارتر نیست و اگر به بند جهالت دچار نشود چرا باید تکبر کند و کجا نخوت مناسب با حال اوست. آنچه تا کنون گفته شد پیش آمد احوال متوسط اوست و اما پایان حال او مرگ است که قرآن هم بدان اشاره کرده.

ثم امامة فاقیره .

«سپس او را می میراند و بگور می کند» و سر انجام مرداری گندیده شود و اعضا و جوارحش متلاشی گردد و استخوانهایش از هم بپاشد و خاک شود آنگاه در میان کرمها بصورت فزله در آید که هر حیوانی از آن بگریزد و هر آدمی آنرا

۱ - بچه هنگامیکه در رحم مادر قرار گرفته سر او بطرف سر مادر و پای اوست موقع ولادت برای اینکه مادرش او را به آسانی وضع حمل کند و صدمه ای با او مادرش وارد نیاید او را قلب میکنند و از محل رحم خارج میفرمایند و له القدره کیف یشاء.

زشت شمارد .

و بهترین حالات انسان حالتیست که بصورت اولیة خود باز گردد یعنی خاک شود تا از آن کوزه بسازند و خانه بنیان کنند . پس چقدر پسندیده است که او را بصورت خاک باز گذارد بلکه بهتر آنستکه او را پس از بلیات طولانی زنده سازد تا بلیات شدید را بخوبی . سنجد بعد از گرد آوردن اجزاء پراکنده اش از قبر در آید و برای سختیهای آخرت آماده گردد و روز قیامت را بدیده بنگرد : آسمانرا شکافته ، زمین را تغییر یافته ، کوهها را نابود شده ، ستارگانرا از هم پاشیده ، خورشید را گرفته احوال را تیره ، ملائکه عذاب را آماده ، دوزخ را فروخته بهشت را بصورتیکه گناهکار با چشم حسرت بنگرد نامدهای اعمال را می بیند که هر چه گفته و هر عمل کم و زیادی، که مرتکب شده و لو بقدر پوست نازکی که میان هسته خرماسست همه در آن بثبوت پیوسته چنانچه خدا فرمود : « ثم اذا شاء انشره آنگاه هر زمان بخواهد او را بر می انگیزاند » حاکی از آنست باز هم کسی که حالش چنین است چه مناسبتی با تکبر دارد بلکه نباید بقدر یک لحظه خرسند باشد تا چه رسد که تکبر ورزد و نخوت فرزند .

و اما معالجه عملی بیماری تکبر به آنستکه محض خدا و برای خشنودی او فروتنی کند و با دیگران باخوی متواضعان رفتار نماید .

روایت : پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر زمین می نشست و غذا تناول میکرد و میفرمود من بندهام و مانند بردگان غذا میخورم .

ایضا : مسلمان گفتند چرا جامه نیکو نمیپوشی پاسخ داد من هنوز بندهام باشد تا روزیکه از بند بندگی رهائی یافتم و آزاد شدم آنگاه جامه ای نیکو خواهم پوشید .

(مرادش آرادای از عالم آخرت بود .)

آدم متواضع هم باید از بوته آزمایش هائی بیرون آید تا تواضعش بمنصه بروز رسد . نخست نفسش را بعبادات متواضعان آزمایش کند تا کاملاً بتواضع

(۲۰۶)

آن اطمینان پیدا کند چه آنکه نفس فریبنده است گاه رویه متواضعانرا پیش میگیرد و از نخوت ، بیزاری میجوید و چون موقع مقتضی پیش آید باز بحالت اولی بر میگردد و از وعده ای که داده فراموش میکند .

در پایان متوجه باشید که تواضع پسندیده تواضعی است که پای ذلت و خسران و خواری در میان نباشد چه آنکه بدیهی است که محبوب تر کارها آنها عند الله اوسط امور است و آنها عبارت است از آنکه حق هر ذیحقی را باو بازدهند که معنی حقیقی عدل و داد آشکار گردد .

فصل ششم

عجب

عجب عبارت از آنستکه نعمت را بزرگ داند و پشت گرمی بدان داشته باشد و از مفعمش فراموش کرده باشد . بنابر این اگر از زوال نعمت بیمناک باشد و بر تیرگی و نابودی آن شفقت ورزد تا بدان خرسند گردد و آنرا از خدای داند و خود را هیچ انگارد چنین آدمی را معجب نگویند و اگر نعمت را از خدا دانست و برای خود عندالله حقی فرض کرد و در پیشگاه مقدس او موقعیتی گمان نمود و بعید میدانست که بمکروهی مبتلا شود این عمل را ادلال خوانند و آنرا بفارسی نازو کرشمه گویند و در واقع با اینکار در حضرت او کرشمه و نازی بخرج داده و اگر اعطائی بغیر کند و آنرا بزرگ شمارد و بر او منت گذارد آنرا عجب میدانند و اگر او را بنو کبری خواند و پی در پی با او دستور دهد و بعید پندارد که حقوقش را پایمال سازد اینرا نیز ادلال گویند .

قال الله تعالی : ویوم حنین اذا عجبتمکم کثرتکم (۱) :

در این آیه خدای متعال بصورت انکار میفرماید روز حنین که از زبادی خود بشگفت آمده بودید .

ایضاً : وظنوا انهم مانعتمهم حصونهم من الله فاتیهم الله من حيث لم یحتسبوا (۲) .

میپنداشتند که دیوارهای محکم آنها آنانرا از شکنجه الهی ننگه داری میکنند با آنکه شکنجه از جائی بر آنها فرود آمد که گمان نمیکردند .

ایضاً : وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا (۳)

اینان میپندارند که کار نیکو انجام میدهند .

۱ - آیه ۲۵ سوره توبه .

۲ - آیه ۲ سوره حشر .

۳ - آیه ۱۰۴ سوره کهف .

این آیه اشاره به عجب عملی است .

گاهی اوقات آدمی در کاری که بخطا بر خورد کرده خود را در آن صوابکار

بحساب می آورد .

آیا کسیکه کارزشت او پیش چشمش خوش آیند آید .

قال الله تعالی : اقمین له سوء عمله فراه حسنا

چگونه است ؟ پاسخ داد از مثل منی سزاوار است از کیفیت نمازش سؤال شود

رسول خدا ﷺ: سه چیز موجب هلاکت است . حرص دائمی ، خواهش نفسانی

خود بینی و عجب .

ایضاً : هر گاه با حریص و هوا خواه و خود بین تصادف کردی خرد را

مواظب باش .

ایضا : هر گاه مرتکب گناهکاری نشوید و از آن دست بردارید میترسم

به بزرگتر از آن گرفتار شوید . آنگاه دو مرتبه فرمود : «العجب العجب» خود

بینی از گناه بزرگتر است

حضرت صادق علیه السلام : خدای متعال میداند که گناه شخص مؤمن بهتر است از عجب

و خود بینی او و اگر خود بینی در میان نبود شخص مؤمن برای همیشه مرتکب گناه نمیشد .

ایضا : آدمی مرتکب گناهی میشود و پشیمان میگردد سپس کار نیکی انجام

میدهد باعث امیدواری و سرور او میشود و از حال پریشانی و پشیمانی بیرون می آید

« و بالاخره عجب و خود بینی دامن گیر او میشود » و اگر بهمان ~~حال~~ پشیمانی

باقی میماند برای او بهتر بود از این امیدواری .

ایضا : هنگامی مرد دانشمندی پیش پارسائی آمد و از او پرسید وضعیت نمازت

چگونه است ؟ پاسخ داد از مثل منی سزاوار است از کیفیت نمازش سؤال

شود با آنکه من مدتهاست خدا را عبادت کرده ام . پرسید کیفیت گریه

تو چگونه است جواب داد آنقدر میگیریم که آب دیدگانم روان میگردد دانشمند

گفت اگر دیدگان ترا بخرند و تو در آنحال بیمناک باشی برای تو بهتر

است که بگریانندت با آنکه اهل کرشمه و نازی. زیرا بدیهی است که کار کرشمه گر بجائی حساب نمیشود.

حضرت باقر علیه السلام: دو نفر مرد عابد و فاسق وارد مسجد شدند چون بیرون رفتند فاسق، عابد و عابد فاسق گردید برای اینکه مرد پارسا چون وارد مسجد شد و نازنده بود و بعبادت خود مغرور بود و پیوسته در میدان آن، اندیشه اش را بجولان می آورد و آندیگر در کار فسق خود متفکر و از بدکاری پشیمان بود و همواره از گناهان خود استغفار میکرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله: موسی علیه السلام از شیطان پرسید کدام گناه است که هر گاه فرزند آدم مرتکب آن شود تو بر او چیره میشوی گفت هر گاه بخود ببالد و عملش در نظر او بسیار و گناهش ناچیز آید.

ایضا: خدای متعال بداد فرمود گناهکاران را مژده بده و درستکاران را بترسان. داود عرض کرد چگونه گناهکاران را مژده دهم و صدیقانرا بترسانم فرمود ایداد گناهکارانرا مژده بده که من توبه شانرا میپذیرم و از گناهشان درمیگذرم و درستکارانرا بیم ده تا بکارهاشان نبالند چه آنکه هیچ بنده ایرا در معرض حساب قرار نمیدهم جز اینکه هلاک میشود.

از حضرت کاظم علیه السلام: پرسیدند، عجبی که عمل را فاسد میکند کدامست؟ فرمود عجب و خود بینی دارای درجات مختلفی است برخی از آنها اینست که خود بینی کارهای نا پسند آدمی را چون عروسی در نظر آدمی زیور میدهد و آنها را در عین حالی که بدند نیکو می بیند بهمین جهت بشگفت آمده خیال میکند کار نیکو انجام میدهد در جه دیگرش آنست که بنده بکردن کار خود میگرود و بر خدا منت می نهد با آنکه بر خداست بر او منت داشته باشد.

مصباح الشریعه = حضرت صادق علیه السلام: شگفت است بسی شگفت از آدمیکه بعمل خود میبالد با آنکه نمیداند سر انجام کارش بکجا پایان میابد اینک هر گاه کسی بخود و کارش ببالد از راه راست گمراه گردیده و بخود بسته

(۲۱۰)

آنچه شایسته او نبوده و بدون تردید کسیکه بناحق ، ادعای باطلی کند دروغگو است هر چند این ادعا را در پنهانی و برای مدتی بکار برده باشد چه آنکه نخستین چیزیکه از آدم خود بین گرفته میشود عملیست که موجبات عجب او را فراهم کرده تا بدینوسیله بداند که او در مانده و نیازمند است و خود را گواه خود داند تا بتمام معنی حجت بر او تمام شود چنانکه همین معنی در باره شیطان بثبوت پیوسته .

خود بینی گیاهی است که دانه آن کفر و سر زمین آن نفاق و آب آن ستمگری و شاخه‌هایش نادانی و برگ‌ش گمراهی و میوه‌اش لعنت خدا و خلود در آتش است پس کسیکه صفت خود بینی را بر گزیند تخم کفر را در سر زمین دل خود کاشته و گندم نفاق را از آن درو کرده و شکی نیست که چنان بذری چنین بری خواهد داد .

فصل هفتم

زیانهای عجب و خود بینی

خود بینی و تعریف آنرا شرح داده اینک میگوئیم آفتهای آن بسیار است از آنجمله آنکه خود بینی، آدمی را بتکبر و خودخواهی و امیدارند زیرا بطوریکه مذکور داشتیم یکی از موجبات کبر، خود بینی است و دیگر کاری میکند که انسان بکلی از گناهی که مرتکب شده فراموش نماید و هر چه را هم متذکر شود ناچیز انگارد و در تدارک و تلافی آنها نکوشد بلکه خیال کند هر کار زشتیکه انجام داده آمرزیده میشود و از آنطرف با چنین پیش آمدی اعمال عبادی بر او دشوار میشود و بآنهایی که بخیال خود انجام داده شاد است و برخدایمتعال منت میگذارد و نعمت توفیق و تمکین از عبادات را فراموش میکند اینک هر گاه بعبادات خیالی خود، عجب کرد پرده جلوی چشمش می افتد و آفات آنها را متوجه نمیشود و کسیکه به آفتهای کارهای خود پی نبرد حد اکثر کوشش او باطل خواهد شد و شکی نیست اعمال ظاهری موقعیکه برای خدا و خالی از هوا و هوس نباشد کمتر اتفاق می افتد بنفع کننده اش تمام شوند. و مسلما فردی مصون از آفات اعمال خود میباشد که بخود مهربان باشد و از شکنجه خدا بهراسد نه آنکه خود بین باشد و کارهای خیالیش موقعیتی پیش او پیدا کرده باشد و بخود و بیورد گارش معزور گردد و از مکر و عذاب خدا در امان باشد و موقعیتی برای خود پیش خدا خیال کند و منت بر خدا نهد و اعمال خود را که نعمتی از نعمتهای او و بخششی از بخششهای اوست حقی بر خدا شمارد و بالاخره خود بینی ویرا به پایهای می رساند که بر خود ثنا گوید و از شخص خویش ستایش کرده تزییه نفس (که قبیح است) بنماید.

و از جمله آفتهای دیگر آن که در خلال مطالب مذکور آورده میشود آنست که هر گاه برآی و علم و عقل خود، عجب کرد دیگر بهیچوجه نمیتواند دست مشورت در خانه دیگری دراز کند و آنچه را نمیداند بپرسد و در کارهای

خود استشاره کند بلکه بخود متکی است و از رأی خود بهره مند میشود و از پرسش اعلم از خود استنکاف میورزد،

و گاهی بقدری از رأی خود بشکفت آمده و عجب مینماید که خطا خود را حق و صواب دانسته بدان خوشنود میشود و خیال میکند جزه خاطرات بیسابقه اوست لیکن از خاطره ای دیگری که او را بر خطا خود واقف میسازد و او را از بلا میرهاند خوشحال نمیشود و بهمان فکر باطل خود ادامه میدهد و پند کسی را بگوش نمیگیرد و بوعظ و اعظی توجه نمی کند بلکه بدیگران بدیده ای حقارت و جهالت مینگرد با آنکه هر گاه از افکار پوسیده خود دست بر دارد و بسخنان حکیمانۀ آنان گوش بدهد و از نور قرآن، استضاء کند و از علماء دین کمک بگیرد و به تحصیل دانش بپردازد و از اهل بصیرت بازجوئی کند بحق و حقیقت خواهد رسید اینها آفتهای خود بینی است که از جمله مهلکانند .

و از بزرگترین آفات عجب آنست که کمتر می کوشد و سعی و جدیت بخرج نمیدهد بخیال آن که با این اندازه از اعمال نامرتب بجائی رسیده و رستگار شده با آنکه همین رویه بزبان او تمام میشود و بدون تردید هلاکت او را در بر دارد .

فصل هشتم

راههای عجب

طرق عجب و راههای خود بینی متعدد است باین توضیح که : گاهی از اوقات وسائلی مایه خود بینی او میشود که علاوه بر صفت عجب . کبر و خود خواهی هم میآورد و ما علاج این بخش را پیش از این متعرض شدیم و هنگامی از اموری ناشی میشود که باتکبر همراه نیستند چنانکه از رأی خطای خرد که هر چه بیشتر بجهل او میافزاید عجب می کند لیکن کبر ندارد .

و این بخش از عجب همانست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اطلاع داده و اضافه فرموده که موجب هلاک امتهاست و در امت آخر الزمان بیش از اندازه پیدامیشود باری هر گاه امتها بدستجات مختلف تقسیم شوند اینگونه خود بینی در میان آنها ظهور پیدا می کند و هر کسی بفکر خود و هر دسته ای به آنچه گمان کرده خوشحالت و کلیه بدعتگذاران و گمراهان که به گمراهی و بدعت گذاری خود ادامه میدهند برای آنست که بفکرهای باطل خود توجه می کنند و بگفتار دیگران اعتنا نمینمایند و به هوای نفسانی و شبهات شیطنانی تمایل میکنند :

و شکی نیست که معالجه این گونه عجب از اقسام دیگرش دشوار تر است . زیرا کسی که بر رأی باطل خرد متوجه باشد از خطاء خود بی اطلاع است بدلیل آنکه هر گاه از خطاء خود خبردار شود دست از آن بر میدارد و آنرا معالجه می کند . آری شخص عارف بعواقب امور مردم میتواند پرده های جهل را از پیش چشم جاهل بر دارد و جهل از او زایل بنماید مگر در صورتی که جاهل مزبور بر رأی و جهل خویش متکی باشد که اصولا بسخن جاهل گوش نمیدهد و او را متهم میسازد با آنکه خدایتعالی بلیه ای را بر چنین جاهلی مسلط ساخته و او میپندارد غرق در نعمت شده و با این کیفیت چگونه ممکن است از آنچه بخیال خود موجب

سعادت اوست دست بردارد و معالجه شود .

آری معالجه تا اندازه نافی که میتوان برای آن تصور کرد آنست که فکر خود را ناچیز انگارد و بدان فریفته نگردد مگر اندیشه ای که موافق با کتابخدا یا سنة رسول یا عقل صحیح جامع شرائط باشد و شکی نیست هیچ آدمی نمیتواند ادله عقل و شرع و شرائط و محل اشتباه آنها را بفهمد مگر در صورتی که قریحه تامی داشته و عقل ثابتی باو روزی شده باشد و دامن همت بکمر زده مجدانه بکوشد و از کتاب و سنت استفاده کند و تمام عمر را با دانشمندان و علوم مختلفه بسر برد در عین حال باز هم چنان نیست که در کلیه اعمال ، مصاب باشد بلکه در بخشی از آنها بخطا بر میخورد .

ذیلا متذکر میشویم ، حق آنست که کسی که همه عمر را در فرا گرفتن دانش بسر نبرده وارد در مذاهب مختلف نشود و بدانها گوش نهد لیکن عقیده مند باشد که خدا يك است و مانندی برای او نیست و او شنوا و بیناست و فرستاده او بدانچه گفته راستگو است و از پیشوایان او که از خاندان پیمبرند و بدانچه کتاب و سنت آورده اند پیروی کنند بدون چون و چرا بگردد و پرهیزکاری بپردازد و از گناهان دوری نماید و با پیروان پیمبر صلی الله علیه و آله مهربان باشد و کارهای پسندیده دیگر را انجام دهد ،

فصل نهم

منشأ عجب

بطوریکه میدانیم معالجات در صورتی منتج بنتیجه میباشد که ضد آنرا در نظر گرفته بمعالجه آن بیماری پردازیم .

اینک میگوئیم علت پیدایش عجب، نادانی محض است و باید بدانیم چیزهایی که نقطه مقابل جهل است ، چیست .

فرض میکنیم پیدایش عجب بر اثر فعلی است که تحت اختیار بنده قرار گرفته است مانند عبادات چه آنکه بیشتر اوقات عجیبی که از راه عبادات پیدامیشود بیشتر است از عجیبی که از طریق جمال، نیرو، خاندان ... حاصل میگردد و ممکن است پیدایش آنرا از ناحیه کارهائی بدانیم که از تحت اختیار بنده خارج است .

با توجه باین مقدمه میگوئیم پرهیزکاری، بندگی و عمل بدستورات که موجبات عجب را فراهم میسازند از این دو صورت بیرون نیست .

شخصی که بدانها عجب میکند خود را محل ایجاد افعال مزبور و مجری آنها میداند یا پیدایش آنها را از نیرو و قدرت خود می شمارد . هر گاه خود بینیش از آن نظر باشد که شخص خود را مجری عبادات میداند بدیهی است که فکر جاهلانهای کرده است زیرا محل، مسخر دست دیگری است که بوسیله او افعال در آن و بر آن، جریان پیدا میکند و او بطور مسلم در ایجاد و تحصیل آن مداخله ای ندارد بنا بر این چگونه شایسته است در باره موضوعیکه از تحت اختیار او خارج است عجب نماید و اگر اعمال مزبور را از نیروی خود خیال کند بایستی پیش از آنکه بسرحد عجب وارد شود بیندیشد که نیرو و اراده و اعضاء و بقیه اسباب موجب عمل از کجا و بعنایت چه کسی باو اعطا شده اگر بداند که آنها نعمت خدا هستند و بدون حقی که او بر عهده خدا داشته باو اعطا شده سزاوار است از جود و کرم و بخشش خدای تعالی، عجب کند زیرا ذات اقدس او این همه نعمتهای بیسابقه باو

مرحمت فرموده و او را بر غیرش برتری داده . اگر چنین شخص بگوید خدا مرا از آنجهت به بندگی خود وا داشته که او را دوست میدارم میپرسیم چه کسی این دوستی را در دل تو ایجاد کرده خواهد گفت : او . میگوئیم عبادت و دوستی هر دو نعمت خدایند هر دو را بیسابقه و بی وسیله بتو عنایت نموده بنا بر این بایستی به جود او اعجاب کرد زیرا خدای تعالی نعمت وجود و صفات و اعمال و اسباب اعمال را بتو داده است .

اینك جاندار که پارسا از عبادت و مرد دانشمند از علم و انسان باجمال از زیبائی و شخص توانگر از توانگری خود عجب کند زیرا چنانکه گفتیم همه اینها بخشش خدایند و او محلیست که ناگزیر بایستی بخشش حضرت او در آنجا ریزش کند با آنکه محل هم از فضل وجود تعالی است چنانکه ذات مقدس اوست که تو و اعضا و نیرو و توانائی را در آنها آفریده و ترا بزبور عقل و علم و اراده آراسته است بطوریکه هر گاه بخواهی یکی از آنها را از خود سلب کنی نمیتوانی . سپس وجود مقدس او بدون هیچ سابقه ای حرکات را در اعضا تو آفریده و تو هم هیچ مداخله و شرکتی در ایجاد آنها نداری آری حرکات را بترتیب معینی در اعضا، تو ایجاد کرده باین معنی که تا وقتی نیرو در عضو و اراده در قلب نیافریده حرکات را در آن موجود ننموده و تا از مراد اطلاع پیدا نکرده ، اراده در قلب ، تولید ننموده و تا قلب را بوجود نیاورده ، علم بمراد را مورد توجه قرار نداده بنا بر این علم را تدریجا در خلق آورده و تو خیال میکنی علم را تو خود ایجاد کرده ای با آنکه اشتباه رفته ای زیرا پیدایش اسباب و علل و نابود کردن موانع همه مربوط بخدای تعالیست و هیچ يك از آن تو نیست . و شگفت اینجاست که تو در عین حالیکه نا توان محضی باز هم بخود میبالی و عجب میکنی اما از آنکه کلیه حوایج تو منوط و متوجه باوست تعجب نمی نمائی وجود و بخشش او را در نظر نمیگیری و برتری خود را برفساق که آنرا هم خدا مرحمت نموده متوجه نمیباشی چه آنکه خدای تعالی آنرا تمکن داده و همه گونه اسباب شهوات را برای آنها

آماده ساخته و ترا از آنها دور کرده و از آنطرف اسباب خیر را از ایشان باز داشته و ترا بر آنها مسلط ساخته چنانکه هر گاه اراده کنی در تحت اختیار تست و از آنطرف بطوری آنانرا به انجام شر، قوت داده که اگر اراده کنند باب فساد برویشان گشاده میشود.

اینمعنی هم نا گفته نماند که همه اینکارها را نسبت به تو بدون سابقه و نسبت بآنها بدون جریمه، ایجاد فرموده است.

حدیث: حضرت ایوب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بخدایم تعال عرضکردن پروردگارا تو مرا بدین بلا مبتلا کردی و هیچ پیش آمدی برای من نمیشود جز اینکه محبت ترا بر علاقه خود بر میگزینم در آنحال از ابری ده هزار صدا شنیده شد که این عمل از کجا از آن تست؟ ایوب هماندم مشتی خاکستر بر سرش ریخت عرضکردن پروردگارا از حضرت تست با اینکار از حال فراموشی بیرون آمد و عملش را از خدا دانست.

قال الله تعالى: ولولا فضل الله عليكم و رحمته ما لكانت منكم من احد ابدا (۱) •

اگر رحمت و بخشش خدا نبود هیچیک از شما پرهیز کار نمیگردیدید.
از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هیچیک از شما را عملش، نجات نمیدهد عرضکردند شما هم همچنین؟! فرمود من هم چنینم مگر آنکه بدیای رحمت او فروروم.
این بود علاج قطعی ماده عجب که هر چه بهتر و بیشتر باید آنرا بدینوسیله از سر زمین قلب ریشه کن ساخت و بدیهی است هر گاه قلع ماده آن از قلب شد میترسد که اگر عجب کند نعمت عبادت از او سلب شود.

مقاله سوم

در این مقاله که از پنج باب تشکیل شده در ذم دنیا و فریفته شدن بدان گفتگو میشود .

باب اول

تعریف دنیا و آخرت

در این باب که اولین باب مقاله سوم را تشکیل میدهد پیش از هر موضوعی بایستی دنیا و آخرت را تعریف کرد پس از آن بمطالب مربوط بانها بپردازیم .
 دنیا و آخرت تو عبارت از دو نوع حالتیست از حالات قلبی حالتی که نزدیگتر و پیش از مرگ وجود پیدا میکند آنرا دنیا میخوانند و حالتی دیگر که پس از مرگ واقع میشود و متأخر از دنیاست آنرا آخرت مینامند و اصولاً هر موضوعیکه باعث بهره وری و امور شهواتی و لذت فانی پیش از مرگ باشد آنرا دنیا گفته اند و ثابت است هر موضوعیکه نفس بشری بدان رغبت داشته باشد و حظ و نصیب خود را از آن بدست آورد نکوهیده و ناپسند نیست .

زیرا برخی از اموری که آدمی در دوران زندگی خود بدست می آورد و مایل بدانست و نتیجه آن پس از مرگ هویدا میشود مانند علم نافع و عمل صالح ، در حقیقت از امور آخرتی و مربوط بدانست و بهیچوجه نکوهشی در باره آن نیست و دنیا را از آن نظر دنیا گفته اند که بیداشد کارهای مربوط بان و ثمرات ظاهریش طولانی نیست بلکه بزودی و نزدیکی ظهور پیدا میکنند . چنانکه گاهی مرد دانشمند بقدری با نعمت علم ، خوامیگیرد و مانوس میشود که هیچ لذتی در نظر او باندازه آن موقعیت پیدا نمیکند و منظور نظر او واقع نمی شود بطوریکه از خواب و همخوابی و خوراک دست برمیدارد و همه شهوات و لذائذ را پشت سر

می اندازد و بلدت فوری علم توجه میکند و اگر مادنی را نکوهش کنیم ، علم را از امور مربوط بدان نمیدانیم و آنرا از امور اخروی بشمار می آوریم .
 همچنین آدم پارسا هنگامی مقام بندگی و عبودیت او بجائی میرسد که اگر تصادفاً او را از آن کار ممانعت کنند بزرگترین شکنجه بر او خواهد بود و بهمین مناسب گوید من از مرگ بیمی ندارم تنها هر اسم از مرگ آنست که مرا از شب خیزی جلو گیری کنند .

از همه اینها گذشته میگوئیم یکی از اعمال صالحهٔ اخروی آنستکه آدمی برای تحصیل روزی حلال قیام کند .
 از رسول خدا ﷺ : بندگی هفتاد جزء است برترین آنها بدست آوردن روزی حلالست .

ایضاً : ملعونست کسی که کلّ بر مردم باشد .

از امیر المؤمنین علیه السلام : خدایمتعالی داود وحی کرد که تو خوب بنده ای بودی اگر هزینهٔ زندگیت را از بیت المال اداره نمیکردی با آنکه کاری انجام نمیدهی . داود پس از استماع این وحی چهل بامداد گریست خدای بزرگ بآهن خطاب فرمود اینک بدست بندهٔ مانرم شو . خدای آهن را بدست او چون موم ساخت وی هر روز زرهی از آهن ترتیب میداد و آنرا بهزار درهم میفروخت بر اثر این عنایت سید و شصت زره ساخت و آنها را به سصد و شصت هزار درهم فروخت و از این راه ثروتمند شد و از بیت المال بی نیاز گردید .

از حضرت سجاد علیه السلام : دنیا دو نوع است نوعی است که بقدر کفاف بصاحبش بهره میدهد و نوعی است که هر گاه صاحبش پای از حد بیرون گذارد ملعون است .
 از حضرت باقر علیه السلام : کسیکه در طلب روزی بر آید تا منت مردم نکشد و برای هزینه کسانش کوشا باشد و بهمسایگانش کمک نماید خدا را در حالیکه صورتش چون بدر میدرخشد ملاقات میکند .

از حضرت صادق علیه السلام : کسیکه محض رفاه خانواده اش رنج برد و زحمت کار را بر خود هموار سازد مانند کسی است که در راه خدا جهاد کرده باشد .
 آنحضرت صلی الله علیه و آله درباره مردی که میگفت گوشه انزوا میگزینم و نماز میخوانم و روزه میگیرم و بستایش پروردگار میپردازم و روزی من خود خواهد آمد چنین فرمود: این مرد یکی از آن سه نفری است که دعایش مستجاب نمیشود .
 ایضاً : خدای متعال دوست دارد آدمی را که محنت غربت را بر خود هموار سازد تا بدینوسیله روزی خود را بدست آورد .

مردی بآنجناب عرض کرد سوگند بخدا ما در طلب دنیا برمی آئیم و دوست میداریم دنیا دار شویم . حضرت پرسید میخواهی با داشتن دنیا چه عملی انجام دهی ؟ عرض کرد میخواهم بوسیله آن ، زندگی خودم و خاندانم خوب سپری شود و صلۀ رحم کنم و به ینوایان کمک کنم و حج و عمره بجا آورم فرمود این عمل ، دنیا داری نیست بلکه اینکار وسیله تحصیل آخرتست .

ایضا : از ما نیست کسی که دنیایش را برای آخرتش و آخرتش را برای دنیایش ترک نماید .

ایضاً : از تحصیل هزینه زندگی ، کسالت نورزید چه آنکه پدران ما قدمهای برجستهای در طلب آن بر میداشتند .

علی بن ابی حمزه گوید : حضرت ابالحسن را دیدم که بشمار زمینی مشغول بود و چنان میکوشید که قدمهای آنجناب را عرق فرا گرفته بود . عرض کردم فدای شما شوم کار گران شما کجایند که شمارا بدین محنت دچار ساخته اند فرمود : ای علی چه میگوئی پیش از من کسی که از من و پدرم بهتر بود دست به بیل میگرفت و زمین را شیاره میکرد عرض کردم او که بود؟ فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام پدران من همه بکار میپرداختند و مشقت بیل میکشیدند . کار از روش پیمبران و رسولان و جانشینان نیکوکار آنهاست .

بر در حق کوفتن قلعه وجود
 بهر او دولت سری بیرون کند
 هر که جدی کرد در جدی رسید
 زین تن خاکی که در آبی رسی
 چاه ناکنده بجوشد از زمین
 اندک اندک خاک چه را میتراش
 اندک اندک دور کن خاک، و تراب

گفت پیغمبر رکوعست و سجود
 حلقه آن در هر آن کو میزند
 هر که رنجی برد گنجی شد پدید
 همچو چه کن خاک میکن گر کسی
 گر رسد جذبه خدا ماء معین
 کار کی میکن تو و کاهل مباش
 کار میکن کوش هان از بهر آب

فصل اول

اوصاف باقیه انسانی

چون فرزند آدم بمیرد و طایر و وحش از قفس تنش پرواز کند کلیه اموری که وابسته با او بوده است از وی سلب میگردد مگر سه صفت که با او همیشه خواهند بود یکی صفاء قلب یعنی پاکی دل او از کثافات دنیوی دوم انس بیاد خدا سوم دوستی خدا و شکی نیست که سرزمین قلب هنگامی پاک و طاهر میشود که بطور کلی از شهوات دنیا دست بردارد و انس بخدا در وقتی ظاهر می شود که هر چه بیشتر بیاد خدا باشد و بدان مواظبت نماید و دوستی خدا منوط است بمعرفت و شناسائی او و معرفت هم در صورتی پیدا میشود که همواره در اندیشه او باشد.

اوصاف سه گانه فوق همانهایی است که صاحب آنرا از آسیبهای قیامت میرهانند و موجبات نیکبختی او را پس از مرگ فراهم میسازند و باقیات صالحات او خواهند بود.

در خبر آمده که اعمال هر بنده ای فردای قیامت از او مدافعه میکنند چنانکه شکنجه خدا هر گاه از ناحیه پاهای او سر بر آرد، قیام شب از وی جلوگیری میکند و اگر از مقابل دست او آید صدقه مدافعه کند تا آخر حدیث.

و اما انس بخدا و دوستی او بنده خدا را بلذت ملاقات او و مشاهده رحمت او واصل می نماید و این سعادت با عجله هر چه تمامتر به تعقیب مرگ حرکت میکنند تا صاحب آن وارد بهشت شود. باین جهت قبر او باغی از باغهای بهشت میگردد و چگونه نباشد با اینکه جز خدا، محبوب دیگری نداشته و از آنجا که همواره بیاد خدا بوده و کتاب جمال او را مطالعه میکرده از انس بدیگری بی نیاز بوده در نتیجه خارهایی که مانع از مشاهده جمال یار بوده از سر راه او برطرف شده و از زندان شهوات دنیا چون یوسف صدیق رهایی یافته میان او و محبوبش حائل نمیماند تا اینکه با کمال سرور و فرح بدون هیچ مانع بر او وارد شده شربت تلخ فراق را نیاشامد.

واما دوستار دنیا چگونه هنگام مرگ ، معذب نباشد با اینکه محبوبی جز دنیا نداشته و همان محبوب ، باعث شده که مغضوب عندالله باشد و میان او و یار حقیقی او ، پرده بسیار محکمی آویخته شود و بهیچوجه دسترسی بدو نداشته و حیلله برای بازگشت بجانب او ندارد .

شما گمان کرده‌اید که مرگ عبارت از نیستی است با آنکه چنین نیست مرگ جدائی از دوستی دنیا و ورود بر کردگار تواناست .

پس سالک راه آخرت بایستی هر چه بیشتر، وسائل اوصاف سه گانه رافراهم سازد و بدانها مواظبت نماید . یعنی بپاد خدا باشد و درراه او اندیشه نماید و بدستورات رهبران سلوک عمل کند تا در نتیجه از شهوات دنیا متنفر گردد و اتکائی بدانها ننماید و بکلی از آنها منقطع شود . و البته بدست آوردن تمام وسائل مزبور ، منوط است به صحت بدن و صحت بدن ، منوط بخوراک و پوشاک و مسکن است و بدیهی است بدست آوردن هر یک از آنها بدون اسباب میسر نمیشود .

بنابراین آن اندازه که بنده برای تحصیل اوصاف مزبور به امور دنیوی پردازد او را نمیتوان دنیا دار فرض کرد بلکه باید عمل او را مصداق: **الدنیا مرزعة الاخرة** دانست و اگر همان مقدار را باین عنوان قرار داد که عشرتی کند و لذتی ببرد در ردیف دنیاداران آمده از کسانی بشمار می آید که مایل بحفظ دنیوی هستند .

در اینجا باید بدین تفاوت توجه کرد که حظوظ دنیوی گاهی از اوقات بسرحدی میرسد که صاحبش را برای شکنجه خدا آماده میسازد و اینرا اصطلاحاً حرام مینامند و بخش دیگرش آنهایی است که میان او و درجات عالیه ای که برای بندگان خدا معین شده است واسطه حائل میشود و او را برای حساب طولانی آخرت مهیا میکند و اینقسم را حلال میگویند .

شخص بینا بخوبی میدانند که حساب طولانی در فردای قیامت عذابست بنا براین کسی که در حسابش مناقشه کند بشکنجه خدا مبتلا می شود .

بهین جهت پیغمبر ﷺ فرمود در حلال دنیا حسابست و در حرام آن عذاب. بلکه اگر حساسی در میان نبود درجات عالیه بهشتی معلوم نمیشد. و همین اندوهی که بر اثر حظوظ پست دنیوی در دل او ایجاد می شود که از درجات عالیه جنان، محروم شده است برای او عذابست اکنون خودت را با آنهایی که بسعادت رسیده اند مقایسه کن هنگامیکه آنانرا ملاقات میکنی چگونه از عدم مقامات دنیوی آنان متأثر میشوی با آنکه میدانی اینگونه سعادت بقائی ندارد و فانی میشود و صفائی ندارد بلکه با کدورت و کثافات توأم گردیده پس چه حالی خواهی داشت وقتی که با تحسر و اندوه برای عدم درك سعادت های اخروی که زبان از وصف عظمت آنها عاجز است و روز گاران دراز بنهایت آنها نمیرسد مو اجه می شوی پس کسیکه معرفتش محکمتر و با برجاتر است دوری او از لذائذ دنیوی بیشتر است.

بقدریکه عیسی بن مریم عَلَيْهِ السَّلَام هنگامی بالش خواب خود را سنگی قرار داده بود شیطان بر او مجسم شده گفت ای عیسی تو هم دنیا دار شده ای حضرت از این سخن بخود آمده سنگ را هم از زیر سر خود دور انداخت.

سلیمان پیغمبر عَلَيْهِ السَّلَام هنگامیکه بسلطنت نشسته بود و جهان آن عصر در سیطره فرمانروائی او بود بهترین غذاها را بر عیثش میخورانید و خود بنان جو قناعت میکرد و دستگاه با آن اهمیت را برای خود مایه آزمایش قرار داده بود چه آنکه دست برداشتن از خوراکیهای لذیذ با آنکه دسترسی بدان دازد از ناداری سخت تر است.

و خدای تعالی دنیا را از پیمبر ما منقطع ساخت و آنحضرت روزگاری را بگر سنگی بسر میبرد.

و آنجناب، بلا و محنت را بر پیمبران و اولیاء و سایر طبقات بسلسله مراتب مسلط فرمود تا بدینوسیله درجات اخروی آنها افزایش یابد مانند پدر مهربانی که فرزند عزیزش را از لذیذترین میوهها جلو گیری میکند و او را بفقصد و حجامت گرفتار میسازد و بدینوسیله مهربانی و دوستی خود را برای او ابراز میدارد نه اینکه درباره او بخل داشته باشد.

در پایان متذکر میشود: هر عملیکه برای رضای خدا انجام نشود از امور دنیویست و هر کاری هم که برای خدا صورت گیرد از دنیا و امور مربوط بدان شمرده نمی‌شود.

فصل دوم

زینت‌های دنیوی

از گفتار پیش استفاده شد که دنیا عبارتست از بهره‌های فانی که برای عالم آخرت سودمند نمیباشد و از آن به هوی تعبیر میکنند.

قال الله تعالى: ونهى النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى
نفس را از هوا و هوس دنیوی بازداشته و آنرا برای بهشت که جایگاه ابدی و آسوده‌اوست آماده ساخته.

ذیلا متذکر می‌شود که هوی و خواهش دنیوی در پنج امر محسوس است که خدای تعالی بدانها اشاره فرموده است:

قال الله تعالى: اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد (۱)

ای هوشیاران بدانید که زندگی دنیا بحقیقت بازیچه است عیاشی و لهو است آرایش و تفاخر و خود ستایی بایکدیگر و حرص افزودن مال و فرزندان است و برای پنج امر نامبرده هفت مقدمه دیگر لازم است که باید آنها را از خاطر محو نساخت و همه آنها در این آیه یاد آور شده.

قال الله تعالى: زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطر الممقنطرة من الذهب و الفضة و الخیل المسومة و الانعام و الحرث ذلك متاع الحیوة الدنیا و الله عنده حسن المتاب

حب شهوات نفسانی که عبارت از میل بزنها و فرزندان و پیمانهای

زر و سیم و اسبهای نشاندار نیکو و چارپایان و مزارع و املاک است در نظر مردم ظاهر بین و دنیا پرست و کوتاه نظر زیبا و دل فریب مینماید لیکن اینها همه متاعهای دنیای فانی است و آن منزل باز گشت نیکو تنها نزد خدا است: تمام این هفت موضوع از جمله امور مهمی است که پیوسته مورد توجه قرار گرفته است لیکن بایستی بدانیم که آنها از دو راه با بنده خدا مربوطند و مورد علاقه او قرار گرفته اند یکی علاقه قلبی که بنده آنها را دوست میدارد و از پیدایش آنها لذت میبرد و تمام هم و غمش را در راه آنها مصروف میدارد بطوریکه دلش رادر برابر آنها چون برده ای قرار میدهد یا مانند دوست حریمی میسازد که ساعتی از دیدار محبوبش جدائی نمی نماید و اینگونه علاقه بپایه ای مستقر میشود که همه صفات قلبیه متعلق بدنیاست را از قبیل نخوت، غش، حسادت، ریا، بدگمانی، خیانت، جمع مال و مباحات در بر دارد این صفات عبارتند از هوای و دنیای باطنی و اما دنیای ظاهری، همان موضوعات هفتگانه اند که در آیه شریفه بدانها اشاره شده است.

علاقه دیگر پیوستگی با بدنست که اعضاء و جوارح را بر آن میداد تا موضوعات هفتگانه را بطوری اصلاح کند که خود و دیگران بهره مند گردند و مقصود از اینجمله آنستکه دست بایجاد و اصلاح صنعتها و حرفه هائی که مردم بدانها اشتغال میورزند میزنند و چنان در این راه ثابت قدم اند که از خود غافل می شوند با اینکه اگر بعلمت نیازمندیشان به امور دنیوی واقف گردند و بهمان مقدار که رفع نیازمندی کند اکتفا نمایند مستغرق در مشاغل دنیوی نمیگردند.

بدیهی است که استغراق آنها بمشاغل بی حد و حصر دنیا برای آنستکه پی باصل نیازمندی خود نبرده از حکمت آن اطلاعی ندارند و کیفیت حضور دنیوی را نمیدانند و اشتغالات خود را طوری قرار داده اند که یکی پس از دیگری پیدا میشود و بالاخره بجائی میرسند که نهایتی برای آنها فرض نمیشود بهمین مناسبت به اشتغالات بسیاری گرفتار میشوند و مقصود اصلی را از خاطر محو میسازند و روشن است که تمام نکوهش هائی که از دنیا شده است باز گشت بهمین معنی دارد.

باب دوم

در نکوهش دنیا

در این باب اخبار و روایاتی را مورد گفتگو قرار میدهیم که در نکوهش دنیا از مصادر وحی و تنزیل رسیده است .

پیش از ترجمه روایات مزبور باید بگوئیم که دنیا دشمن خدا و دشمن اولیاء خدا است .

باین توضیح که دشمنی دنیا با خدا از اینراه است که راه را بر بندگان خدا میگیرد و آنانرا از صراط مستقیم منحرف میسازد بهمین جهت از روزیکه خدا آنرا آفریده منظور نظر خود قرار نداده . و دشمنی آن با دوستان خدا چنانست که خود را در برابر آنان می آراید و آنانرا بزیر ظاهری خود اندوهناک میسازد تا جائی که کاسه زهرا گین صبر را جرعه جرعه می آشامد :

و اما رفتارش با دشمنان خدا چنانستکه آنانرا بمکر و حيله خود گرفتار ساخته بدام اسیری خود در می آورد چنانکه آنان بدان اطمینان نموده متکی بر آن میگردند و سر انجام آنها را در پیدایش نیازمندترین نیازمندیهایشان خوار میسازد و آنان هم بجای اینکه میوه از بوستان دنیا بر گیرند خوشه ندامت از درخت آن می چینند چنان میوه ای که جگرهاشانرا پاره پاره می گرداند و آنانرا برای همیشه از نیکبختی دائمی محروم می کند اینست که آنان از جدائی آن اندوهناکند و از حيله آن در فغان و فریاد رسی هم ندارند بلکه به آنان گفته میشود ایسگان دور شوید و دم مز نید . اینان همان مردمی هستند که زندگی دنیا را بجای آخرت بر گزیده اند و سر انجام تخفیفی در عذابشان نمیباشد و کسی بیاری آنان قیام نمیکند .

بدیهی است آیاتی که در نکوهش دنیا از مصدر ربوبی نازل شده است بسینار

است بلکه باید گفت بیشتر آیات قرآن مبنی بر نکوهش دنیا و دور ساختن مردم از آن و دعوت به عالم آخرتست و علت اصلی بعثت پیامبران هم برای همین موضوع بوده و هیچ پیامبری مبعوث نشده جز اینکه مردم را از دنیا و دلبستگی بدان نهی نموده است بنا بر این احتیاجی نیست که آیات قرآن را در اینجا بعنوان نمونه برای نکوهش دنیا بیاوریم بلکه برای انجام مقصود برخی از احادیث وارد در این باب را ذیلاً متعرض می‌شویم و آنها را نمونه اخبار لاتحصی در این موضوع قرار میدهیم.

از حضرت صادق علیه السلام: هنگامی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اندوهناک از خانه بیرون رفت فرشته ای بر او نازل شد و کلیدهای خزانه‌های زمین را بآنحضرت تقدیم کرد و عرض کرد ای محمد اینها کلیدهای خزینه‌های زمین می‌باشد. پروردگارت میفرماید با این کلیدها گنجینه‌های زمین را بگشای و هر چه میخواهی از آنها در تحت اختیار در آور و بدان که هر چه از آنها برداری نقصی در آنها پیدا نمیشود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دنیا خانه بیخانه‌هاست و زیور دنیا را کسی گرد می‌آورد که خردمند نیست فرشته عرض کرد بجان کسیکه ترا بشایستگی مبعوث داشته سوگند میخورم وقتی کلیدهای خزائن زمین را بمن تسلیم کردند همین سخن را از فرشته‌ای که در آسمان چهارم بود شنیدم.

ایضاً روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بایاراناش بر بزم مرده‌ای که روی خاک رو به‌ها افتاده بود گذر کرد از آنان پرسید بهاء این چه قدر است؟ عرض کردند اگر زنده بود در حدود یک درهم ارزش داشت فرمود سوگند بکسی که جان من در دست اوست دنیا پیش خدا از این بزد رنزد صاحبش، خوارتر است.

ایضاً: آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: طلب دنیا به آخرت زیان میزند و طلب آخرت هم بدنیا زیان میزند پس شما بطلب دنیا زیان آورید که شایسته‌تر است از زیان به آخرت.

ایضاً: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مرا با دنیا چکار مثل من و دنیا حکایت سوار است که روز گرم تابستانی در زیر درخت سبز و خرم و پر برگ در آید و استراحت نماید سپس آنرا واگذار و برود.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نامه پند آمیزی که یکی از یارانش نوشته میفرماید: خودم و ترا به پرهیز کاری خدا میخوانم خدائی که جز بدرگاه او امیدواری نیست و بی نیازی تنها باوست آنکس که پرهیز کار شود نیرومند و سیر و سیراب گردد و دست را از سر جهانداران کوتاه کند اندامش با مردم جهانست و دل و خردش یا جهان دیگر بانور دلش دوستی اینجهانرا که بچشم سر می نگردد خاموش میسازد و از محرمات دنیا سخت دوری میکند و از شبهات آن اجتناب می نماید و بحلال آن توجهی نمیکند و سوگند بخدا جز باندگی از آن میل نمی نماید بدین معنی که شکسته نانی بدست می آورد تا سختی گرسنگیش را رفع کند جامه خشنی فراهم میسازد تا عورتش را بپوشاند و بدیهی است بآنچه از حلال بدست آورده که سد جوع کند و عورتش را پوشیده بدارد اطمینانی ندارد و چشم امید نگشوده تنها اطمینانش بخداست و باندازه ای در راه خدا میکوشد و بدنش را به تعب می اندازد که استخوانهایش از زیر پوست نمایان میگردد و دیدگانش از بینائی می افتند و خدایم تعال بعوض این پایداری او را نیرومند و خردمند میسازد و نعمتهای بسیاری در عالم آخرت برای او ذخیره میفرماید .

پس دست از دوستی دنیا بردار زیرا محبت دنیا آدمی را کورو کرمی کند زبون و زار میسازد همت کن تا آنقدر که از عمرت مانده است مغتم شماری و بفردا و پسین فردا اعتنا منما زیرا مردمیکه پیش از تو مهلاکت رسیدند برای آن بود که بخانه آرزو و امید، اقامت کردند و غیر از آرزوهای خود هدف دیگری نداشتند و بدینحال غفلت میگذراندند که ناگهان چنگال مرگ گردن آنها را گرفت و با همان چوبها و تختههایی که بدست خود گرد آورده بودند بقبرهای تنگ و تاریک رفتند و زن و فرزند از آنان نا امید شدند .

با دل مملو از انابه و زاری دست از دنیا و اهل آن بردار و بتمام معنی بخدا توجه کن و در اینراه عزم راسخی از خود نشان ده که در جدار آن انکساری و انقطاعی صورت نگیرد . خدا ما و ترا بفرمانبراری از او امرش یاری فرماید

و توفیق دهد و ما را براهی بدارد که مرضی حضرت او باشد .

ایضاً : در صفت دنیا فرموده چگونه خانه ای را بستیم که قدم نخستینش رنج و محنت است و پایان آن نابودی است در حلال آن حساب و در حرام آن شکنجه و عقابت کسی که در آن به استغنا پردازد و خود را مستغنی داند بفساد افتد و کسیکه در مانده باشد اندوهناک گردد کسیکه در طلب آن بر آید دنیا بدو رو آورد و کسیکه از طلب آن دست بردارد و جدیتی بخرج ندهد باز هم بدو رو کند کسیکه چشم بینائی بدان بگشاید او را بینا میسازد و کسیکه چشم بسوی آن داشته باشد او را نابینا میگرداند .

از حضرت باقر علیه السلام : حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: دنیا در حالیکه پشت میکند کوچ می نماید و آخرت در حالیکه رومی آورد از تحال می نماید هر کدام از اینها فرزندان و خواستارانی دارند کاری کنید از طالبان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا . با خبر باشید تا میتوانید از دنیا رو گردان باشید و به آخرت مایل گردید . بدانید مردمیکه از دنیا اعراض کرده اند زمین را بستر راحت خود و خاک را فرش خود و آب را شراب گوارای خود قرار داده اند و به اندکی از دنیا قناعت نموده اند . متوجه باشید که سبکه خواهان بهشت است باید از شهوات و لذائذ دنیا خود داری کند و کسیکه از آتش جهنم بیمناک است از محرّمات رو گردانست و کسیکه از دنیا اعراض کرده است پیش آمدهای ناگوار بر او آسانست .

بدانید که خدای متعال پندگانی دارد که بهشتیان را مخلص در بهشت و دوزخیان را گرفتار در آن می بینند کسی از آنان آزاری نمی بیند . دلهاشان همواره اندوهناکست و با پا کد امنی روزگار خود را سپری میسازند نیازمندیشان کم است چند روز اندکی را با سختیها بسر میبرند و آسایش دائمی آخرت را برای خود آماده میسازند شب هنگام خود را برای عبادت از بستر راحت خارج میکنند نمیخواهند و اشکشان چون جوئی بر گونه شان روانست مینالند و از خداشان

میخواهند که آنانرا از آتش چهنم برهاند. روز مردمی بردبار، دانشمند، نیکو کار و پرهیزکارند. بیم از خدا آنانرا بمرتبه‌ای رسانیده که گویا چون چوب تراشیده ای شده‌اند هر کس آنها را به بیمند می‌بندارد بیمارند با آنکه بیمار نیستند و خیال میکند آسیبی از پریان بدیشان رسیده‌است آری آسیب دیده‌اند لیکن از امری بزرگتر از آنچه دیگران در باره آنان فرض کرده‌اند و آن بیم از ذکر آتش و آنچه خدا می‌تعال در آن کرد کرده‌است.

ایضاً: از آنحضرت پرسیدند کدامیک از کارهای پیش خدا می‌تعال بیشتر ارزش دارد فرمود هیچ عملی «پس از شناسائی خدا و رسول» ارزش آن از بغض به دنیا بیشتر نیست و برای این کار درجات بسیار و برای معصیت مراتب متفاوتی است. نخستین مقدمه نافرمانی خدا، کبر است. کبر معصیت شیطان بود در آن هنگام که مأمور شد بر آدم صغی سجده کند و او از فرمان خدا سرپیچی کرد و نخوت ورزید و سر انجام از کافران شد.

پس از آن، حرص است. حرص موجب نافرمانی آدم و حوا بود که خدا می‌تعال بدیشان فرمود:

كلامن حیث شعثما و لاتقر باهذه الشجرة فتكونا من الظالمین

از نعمتهای بهشت هر چه میخواهید در معرض استفاده خود قرار دهید لیکن بدین درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد. در عین حال آدم و حوا بفریب شیطان مبتلا شدند و آنچه محل احتیاجشان نبود دست زدند و تا روز قیامت خود و فرزندانشانرا از بهشت برین خارج کردند و روی همین میزان اکثر آنچه فرزندان بدست می‌آورند و حریص بدانند محل احتیاجشان نمیشد.

موضوع سومی که آدمی را بمعصیت خدا میخواند حسد است. حسد، معصیت فرزند آدم قابیل بود که بدست او برادرش هابیل کشته شد.

بالاجمال از پیدایش حسد و امثال آن که موجبات نافرمانی خدا را فراهم میسازند. دوستی زنان، دوستی دنیا، حب ریاست، راحت طلبی، حب کلام و جاه

طلبی پدید می‌آید و همه خصال هفتگانه در حب دنیا گرد می‌آید بهمین جهت پیمبران و دانشمندان پس از معرفت بخصال فوق فرموده‌اند، دلبستگی بدنیا ریشه تمام خطا کاریهاست .

حضرت باقر ع بجابر بن انصاری فرمود: کسیکه آب صاف و خالص دین خدا را در نهر دل خود جاری سازد از غیر او چشم بپوشد دنیا چیست و چه امیدی بدان توان داشت؟ دنیا عبارت از غذائیست که بخوری یا جامه ای که بپوشی یا زنیست که بجهالۀ نکاح خود در آوری ای جابر بندگان مؤمن خدا اطمینان ندارند که در دنیا پایدار باشند و ایمن نیستند که بی خطر بصحرای قیامت وارد شوند. ای جابر، آخرت خانه پایدار و دنیا محل فنا و زوالست.

مردم دنیا روزگار به غفلت سپری میکنند اما آنانکه بخدا گرویده اند انانیان و متفکران اند و دیده عبرت بینشان باز است. هر چه بگوش میشوند آنانرا از یاد خدا غافل نمیسازد و زیورهاییکه بچشم می بینند آنها را از ذکر خدا باز نمی‌دارد آنها بثواب آخرت رستگار شده‌اند و از نعمت علم بر خودار گردیده‌اند.

از حضرت صادق ع: هر گاه خدا بمتعال در باره بنده ای اراده خیر فرماید او را فقیه در دین سازد و عیوبش را بدو بنمایاند و کسیکه چنین نعمتهائی نصیب او شود خیر دنیا و آخرت را یافته‌است .

ایضاً: بدانید که طعم ایمان را نمی‌چشید مگر آنکه از دنیا اعراض کنید و زاهد شوید .

ایضاً: اگر بنده مؤمن بند طمع از دنیا ببرد بمقام عالی نائل گردد و شیرینی و لذت دوستی خدا را دریابد و چنین آدمی در نظر مردم مانند جنزده گان باشد آری چنانستکه آنان می‌پندارند لیکن حلاوت دوستی خدا چنان در او تاثیر کرده که بطور کلی چشم از غیر او پوشیده است .

ایضاً: اگر دل صفا یابد زمین بدین پهنآوری بر او تنگ خواهد بود مگر

آنکه بال گشاید و با آسمان پاکان پرواز کند .
 ایضاً : همه خیرات در خانه ای گرد آمده و کلید آن ، زهد در دنیا است
 سپس اضافه کرد که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: انسان حلاوت ایمانرا در نمی یابد
 مگر اینکه از خوراکیهای لذیذ دنیا چشم پوشی نماید .

رسول خدا ﷺ : کسیکه از دنیا رو گردان باشد خدای تعالی شجره
 ایمانرا در دل او ثابت میدارد و زبانش را گویا میسازد و عیوب دنیا و در دو
 دوای آنرا بدو نشان میدهد و او را از دار دنیا بسلامت بدارالسلام وارد میسازد .
 از حضرت کاظم علیه السلام : ابوذر غفاری (ره) میگفت خدای تعالی ، دنیا را بجهت
 رنجی که از ناحیه من تحمل کرده یعنی بواسطه دو گرده نان جو بیکه یکی در
 بامداد و دیگری در خفتن استفاده میکردم و از دو لباس پشمین که یکی را پیراهن
 و دیگری را عبای خود قرار داده بودم پاداش عطا فرماید .

یعنی همه مردم بیش از اندازه از دنیا استفاده میکنند و دنیا با آنکه مذمومست
 چون طالبان بسیار دارد بدین مذمت میسازد و ننگی از مذمت ندارد لیکن از ناحیه
 من گرفتار ننگ شده چه آنکه من از خوراکیها بد و گرده نان جو و از پوشاک
 بدو جامه پشمین قناعت نموده ام و بدو اعتنائی زیادی نکرده ام .

حضرت رضا علیه السلام : عیسی بن مریم بحواریین فرمود: ای بنی اسرائیل آنچه
 از شما فوت میشود اندوهناک مباشید چنانکه دنیا داران از دینی که از دستشان
 گرفته میشود مالی که زرع عوض بدستشان می آید غمناک نمیگردند .

(۲۳۴) فصل اول

رسول خدا ﷺ: اگر دنیا در نزد خدایتعالی . معادل بال پشه‌ای بود و اندازه آن قیمت داشت ، شربت آب دنیا را بکافر نمی‌نوشاند .

ایضاً : دنیا بهشت کافر و زندان مؤمن است .

ایضاً : دنیا و آنچه در آنست ملعون است مگر آنچه برای خدا باشد .

ایضاً : بسیار شگفت است از آدمیکه خانه جاوید آخرت را قبول دارد در

عین حال برای خانه فریبنده دنیا میکوشد .

قال الله تعالی : الهیکم التکائر (۱)

(مشغول کرده شما را کثرت اموال و اولاد و قبیله) پیوسته فرزند آدم با

خود حدیث نفس میکند و میگوید مال من مال من ، ای آدمیزاد آیا از مال خودت

بجز آنچه صدقه داده ای و بمصرف رسانیده‌ای یا خورده ای و نابود ساخته‌ای یا

پوشیده‌ای و کهنه نموده‌ای چیز دیگری در اختیار داری ؟ ! .

ایضاً : کسیکه بامداد سر از بالش آسایش بر دارد و بزرگترین همتش دنیا

وزر و زیور آن باشد در هیچ چیز خدا را در نظر نگرفته باشد . دل چنین آدمی

را خدایمتعال بچهار خصلت گرفتار فرماید : پیوسته باندوه دچار باشد ، بکاری

پردازد که فراغت نیابد ، دائماً به بیچارگی و فقری که اثر غنا نه بیندمبتلا گردد

به آرزویی دل بندد که سر انجام نداشته باشد .

ایضاً . پس از من دنیائی با شما روبرو شود که ایمان شما را در خود فروبرد

مانند آتشی که هیزم را میسوزاند و نابود میسازد .

ایضا : دل‌های خود را بیاد دنیا سر گرم مسازید .

حدیث : خدایمتعال بموسی خطاب کرد: ای موسی بدوستی دنیا تکیه مکن چه

آنکه هیچ گناه بزرگی سخت‌تر و بزرگتر از اتکاء بدنیا نیست .

عیسی علی‌ه السلام: وای بر دنیا دار چگونه میمیرد و آنرا بحال خود وا میگذارد و

آنرا امین میداند با آنکه دنیا اورا میفریبد ، اطمینان بدان دارد و دنیا اورا خوار میسازد. وای بر کسانی که فریب دنیا را خورده اند چگونه مکروهات طبع آنان بر گردنشان بار شده از آنچه دوست داشته اند مفارقت می کنند و وعده حتمی و ثابت بر آنها نمایان گردیده . وای بر کسی که بامدادان سر از خواب بردارد و همت به تهیه دنیا بگمارد و گناه را کار خود سازد . فردا با چنین کاری چگونه رسوا خواهد شد .

لقمان به پسرش فرمود : نور دیده من اینجهانت را بآنجهانت بفروش تا سود هر دو را بدست آوری لیکن آنجهان را باینجهان بفروش که از هر دو زیان بینی از حکیمی پرسیدند دنیا از آن کیست ؟ فرمود از آن کسی که آنرا از دست داده باشد پرسید آخرت از آن چه کسی است فرمود از آن کسی که در پی آن باشد .

حکیمی فرمود : دنیا خانه ویرانی است و ویرانتر از آن دل آدمی است که در فکر بنا کردن آن باشد ، آخرت خانه آبادیست و آبادتر از آن دل کسی است که در پی آن باشد .

فصل دوم

مثل دنیا

تاکنون اخبار و احادیثی که درباره نکوهش دنیا رسیده بود ترجمه کردیم در این فصل، امثله‌ای که درباره آن بیان شده است جهت عبرت خوانندگان بیان میکنیم
 قال الله تعالى: انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلنا من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیما تذروه الریاح زندگانی دو روزه دنیا مثل آن مانند بارانیست که از آسمان فرود می‌آید و در دل زمین قرار می‌گیرد و گیاهان آن بدین وسیله روئیده میشوند و سر بهم می‌آورند و سرانجام می‌خشکند و با دانه‌ها آنهارا باطراف پراکنده می‌سازند.

رسول خدا ﷺ: ذیل این جمله که آنچه از دنیا باقیمانده است نسبت بدانچه گذشته است کم است باینمثل توجه فرموده: مثل دنیا مثل جامه ایست که از اول تا آخر آنرا چاک داده باشند و آخرین قسمت آن بنخی که در پایان آن بوده برقرار مانده است و آن نخ هم بزودی کنده خواهد شد.

ایضاً: موقعیت و مقام دنیا در عالم آخرت باندازه ایستکه یکی از شما انگشتش را در دریای پهناوری فرو برد متوجه باشید بچه اصلی بازگشت خواهید کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دنیا را برای سلمان (ره) باین بیان متذکر شده مینویسد: مثل دنیا مثل مارخوش خط و خالیست که پوست نرمی دارد و زهری کشنده بنا بر این از هر چیزی که مایه شگفت تو شود بیمناک باش با آنکه کمتر میتوانی از وجود آن بهره مند گردی و نیز هم خود را در آن صرف مکن و حال آنکه میدانی از آن جدا خواهی شد و طوری باش که هر گاه از آن مفارقت کردی خوشحالت تر باشی از مصاحبت با آن چه آنکه یار دنیا هر گاه بخوشحالی اندک آن دل گرم و مسرور باشد دنیا او را برای مکروهات بخوبی آماده می‌سازد و السلام.

حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام در این مقام به این شعر متمثل میشد. :
یا اهل لذات دنیا لا بقاء لها ان اغترارا بطل زائل حمق
ای کسانی که بخوشیهای ناپایدار دنیا دلگرم شده‌اید بدانید دنیا و خوشیهای آن
مانند سایه آفتابی است که بزودی نابود میگردد و بدیهی است که فریفته شدن
بسایه ناپایدار از احمق است .

حضرت باقر علیه السلام در حدیثی که جابر از آنجناب نقل کرده میفرماید دنیا را مانند
منزلگاهی دان که هنگام سفر در آنجا فرود می آئی و از آنجا کوچ می کنی یا آنرا
مانند مالی دان که در عالم خواب بدست می آوری و چون سر از خواب بر میداری
چیزی از آن در دست تو نیست . پس از این بیان اضافه کرد که دنیا در نظر دانشمندان
و عارفان بخدا مانند سایه‌ای بیش نیست.

ایضاً : مثل آدمی که حریم بدنیا باشد مثل کرم ابریشمی است که هر چه
بیشتر تار بر خود تندر راه فرارش دورتر میشود تا بالاخره از شدت اندوه و تاریکی
زندان پیله می‌میرد.

از حضرت صادق علیه السلام . مثل دنیا مثل آب دریاست هر قدر که تشنه لب از آن بیاشامد
سیراب نمیگردد بلکه بر تشنگیش می افزاید تا او را بکشد.

روایت: عیسی علیه السلام در عالم مکاشفه دنیا را بصورت پیره زنی دید سپیدموی و شکسته
دندان که به انواع زیورها خود را آراسته کرده بود پرسید چند شوهر اختیار کردی؟
گفت از شماره بیرون است حضرت سؤال کرد همه مرده اند یا ترا طلاق گفته‌اند؟
گفت آنها مرا طلاق نداده‌اند بلکه آنها را کشته‌ام عیسی علیه السلام فرمود بدحال مابقی
شوهران تو که چگونه از شوهران گذشته تو پند نمیگیرند و چگونه متوجه نمیشوند که
آنها را یکی پس از دیگری بخاک و خون کشیده‌ای و باز از تو بیمی ندارند

ایضاً: آنحضرت فرمود: دنیا مانند پلی است زود از آن بگذرید و به تعمیرش نپردازید
حکیمی فرموده: حال آدمی و فریفتگی او بدنیه و غفلتش از مرك و سختیهای پس
از آن و آمدن او در خوشیهای فانی غم انگیز شبیه آدمی است که در چاهی

افتاده و کمر او را با ریسمان بسته باشند در ته آن چاه اژدهای بسیار بزرگی منتظر نشسته تا او باندرون چاه افتد و او را ببلعد و در بالای چاه و موش سیاه و سپید هستند که پیوسته بجویدن آن ریسمان مشغولند و ابنمرد با آنکه اژدهای ته چاه را می بیند و موشها را بجویدن ریسمان سرگرم مشاهده میکند بخوردن مقداری عسل که بدیوار چاه مالیده شده و با خاک مخلوط گردیده و زنبورهای بسیاری که گرد آن جمع آمده اند مشغول است و با کمال میل و اشتیاق با زنبورها مبارزه میکند و عسل میخورد و از بالا و پائین خود بکلی غافل است .

حکیم از ایراد مثل فوق چنین نتیجه میگیرد که چاه دنیا است و ریسمان، عمر است و اژدها، مرگ است و دو موش سیاه و سپید، شب و روزند که عمرها را به آخر میرسانند و عسل مخلوط با خاک - خوشیهای توأم با بدبختیها و رنجهاست و زنبوران دنیا دارانند .

باری اگر کسی با دیده دقت باین مثل توجه کند آنرا با مثل خود بتمام معنی مساوی خواهد دید .

خدای متعال ما را براه خود هدایت فرماید و دیدگان ما را بیناسازد. از غفلت و گمراهی بدو پناهنده می شویم .

باب سوم

مال و فتنه‌های آن

در این باب ضمن فصولی که بخواست خدا آورده می‌شود در نکوهش از مال دوستی و فتنه‌های آن گفتگو کرده مقدمه می‌گوئیم: دنیا و فسادهایی که در آن بوقوع می‌پیوندد دارای شبهه‌ها و اطراف و اکناف زیاد است لیکن اموال و زور و زیورهای آن از سایر فتنه‌ها و فسادهای آن بزرگتر و دشوارتر است و بزرگترین فتنه مال دنیا این است که آدمی نمیتواند خود را از آن بی‌نیاز بداند، وقتی هم که آنرا بدست آورد از فساد آن در امان نمی‌باشد و اگر از دست او گرفته شود ممکن است بفقر بکشد او را بکفر می‌کشاند مبتلا گردد و اگر تصادفا مالدار شود علم طغیان برمی‌افزاید و سرپیچی می‌کند و سرانجام زیانکار میشود.

خلاصه داشتن مال انسانرا از فتنه‌ها مصون نمیسازد و فوائد آن آدمیرا از شکنجه‌های دنیوی و اخروی نجات میدهد و فسادهای آن انسان را بهلاکت میکشاند و جز مردم روشن در دین و علماء، راسخ دیگران بسادگی نمیتوانند نیک و بد آنرا تمیز دهند.

ذیلاً متذکر میشویم که آدم بی‌چیز هم با دو حالت مصادف میشود یکی قناعت و دیگری حرص. و برای حرص نیز دو حالت متصور است یکی چشم داشت بمال مردم، دیگر اینکه چون از خلق ناامید گردد خود دامن بکمر زند و حرفه‌ها و صنعتهایی را تعقیب نماید. آدمی دو حالت دارد یکی آنکه از بذل مال بدیگران امساک میکند و کسی را از نعمت خدادادی خود بهره‌مند نمیسازد و دیگر، آنچه دارد با دیگران صرف میکند و بزرگستان انفاق می‌نماید و شخص منفق و بخششگر نیز دارای دو حالت است یکی در انفاق و بخشش از اندازه تجاوز کرده بحد تبذیر و اسراف میرساند و دیگر کمال اقتصاد را مراعات می‌نماید.

(۲۴۰)

باری مطالب فوق که فهرستی از آنها یاد شد امور متشابه بیکدیگرند که پرده برداشتن از آنها روشن نمودن آنها خالی از اشکال نیست و در عین حال بسیار مهم است .

قال الله تعالى : انما اموالکم و اولادکم فتنة

مال و فرزندان شما مایه آزمایش شماست .

ایضاً : لانلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک

فاولئک هم الخاسرون

مال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نسازند و کسیکه خدا را فراموش کند از زیانکارانست .

از رسول خدا ﷺ : دوستی مال و حب جاه ریشه نفاق را در سر زمین دل

آدمی میرویانند همچنانکه آب ، سبزی را میرویانند ،

رسول خدا ﷺ : فساد دو گرگی که در زمه گوسفند افتند از دوستی مال و

جاه طلبی در دین برای مرد مسلمان بیشتر نمیشود .

ایضاً : ای فرزند آدم ، همواره مال من مال من میگوئی با آنکه آنچه در

اختیار داشتی یا بخشیده ای که از آن در گذشته ای یا خورده ای که نابود کرده ای یا پوشیده ای

که کهنه نموده ای .

روایت : مردی از پیغمبر ﷺ پرسید ای رسول خدا ﷺ چه شده که مرا

دوست نمیدارم ؟ فرمود : آیا زر و زیوری داری ؟ عرض کرد آری فرمود

مالهایت را پیش از خودت بفرست و در محل مناسب صرف کن زیرا دل مؤمن

متوجه بمالش میباشد اگر پیش فرستد دوستر میدارد که پشت سر آن برود و

اگر بجا گذارد دوستر دارد که با او بماند .

فصل اول

راه استفاده از مال

تا اندازه‌ای که کتاب حاضر اجازه میداد بفساد مال و ثروت دنیا اشاره کردیم. اینک میگوئیم خدایتعالی در چند جای قرآن کریم از مال بتخیر ذکر فرموده است:

قال الله تعالى : ان ترك خیر الوصیة

اگر مالی از انسان باقی بماند بمیزانیکه خدا فرموده وصیت نماید. از رسول خدا ﷺ: نیکوترین مال متعلق به آدم نیکوکار است تمام احادیث و اخباریکه درباره پاداش صدقه و حج خانه خدا و انفاق در راه او رسیده در واقع تعریف از مالست زیرا در صورتی آدمی میتواند از ثواب صدقه و حج و انفاق برخوردار گردد که مالش پاک باشد.

ذیلا بیان مزبور را بدینخلاصه تحقیق می‌کنیم:

مال گاهی وسیله برای وصول بمقصود صحیح است و گاهی واسطه برای مقصودهای فاسد میباشد. مقاصد فاسده همانهایی است که انسان را از نیکبختی همیشگی محروم میسازد و راه علم و عمل را بروی او مسدود می‌نماید بنا بر این بایستی مال را بدو بخش تقسیم نمود: محمود و مذموم. مال محمود مالیست که انسان آنرا برای انجام مقصود صحیح بکار میبرد و مذموم ثروتی است که برای بکار انداختن منظورهای شوم مصرف می‌شود.

و نظر بانکه طبایع بشری اکثر متوجه به پیروی از شهوات نفسانی است و بدینوسیله از راه خدا باز می‌مانند و مال باسانی آنها را در دست انتفاع مردم قرار میدهد و ابزار بزرگی برای تهیه آنها بشمار می‌آید بهمین مناسبت هر گاه

(۲۴۲)

از حد احتیاج زیادتر شود خطر و صدمه‌اش فزونتر خواهد بود و روی همین میزان
پیمبران خدا از شر آن بخدا پناهنده شده‌اند تا بجائی که پیامبر اسلام ﷺ
فرموده: پروردگارا خوراك آل محمد را بقدر كفاف آنان قرار ده و خود آنجناب
از مال دنیا بیش از آنچه خیر و صلاح خود را میدید در خواست نمی نمود و میفرمود:
پروردگارا مرا بی چیز و درویش بمیران و بی چیز زنده گردان.

فصل دوم

سود و زیان مال

در مطالب مذکور در باره حب مال و موضوعات مربوط به آن اشاره کردیم اینک برای توضیح بیشتری میگوئیم: مال مانند ماری است که هم دارای زهر کشنده است و هم دارای سنگ زهر کش یعنی هم ممکن است بوسیله آن آدمی مسموم شود و هم میتوان با آن دفع مسمومیت کرد. بنا بر این فائده هائیکه از مال بدست می آید سموم ناشی از آنرا برطرف میکند و زیانهاییکه از آن پیدا می شود سمومی را در ظاهر و باطن آدمی تولید میکند.

پس اگر کسی بفوائد و زیانهای آن پی برد میتواند از فساد آن در امان باشد و از فوائد آن بهره مند گردد

پس از توجه بمقدمات فوق و توجه باینکه ثروت توأم با سود و زیانست سود و زیان آنرا توضیح داده میگوئیم: فوائدیکه بر مال مترتب است بدو دسته فائده دنیوی و دینی تقسیم میشود. فوائد دنیوی آن محتاج بیادآوری نیست زیرا همه مردم در آنها سهیمند و کاملاً از آنها خبر دارند چه اگر از آنها با اطلاع نبودند خود را این همه بزرحت نمی انداختند و در راه تحصیل آن بخطر نمی افتادند. اما فوائد دینی آن سه نوع است.

نوع اول: آنستکه مال را بمصرف خود برساند بدینمعنی که از آن برای انجام بندگی خدا استفاده کند یا مقدماتی را بدانوسیله تحصیل نماید که راه بندگی خدا بر او آسان شود.

نوع دوم: مالیت که بمصرف مردم برسد این نوع در چهار مورد مصرف می شود: صدقه، بخشش، حفظ آبرو و مزد نو کر. صدقه که یکی از اقسام چهارگانه است ثواب آن مسلم و برهیچکس پوشیده نیست و از جمله خیراتی است که آتش خشم پروردگار را خاموش میسازد.

بخشش (جوانمردی): منظور از بخشش آنستکه شخص ثروتمند مجالس میهمانی ترتیب دهد و مردم محترم و ثروتمند را دعوت کند و بدیشان هدایائی بدهد و بزیردستان کمک کند و بدینوسیله مقدماتی فراهم نماید که دوستان و برادرانی بدست آورد و خود را در ردیف اسخیا، روزگار قلمداد نماید چه آنکه بدیهی است کسی بچود و سخا شهرت پیدا میکند که بدیگران احسان کند و در جاده‌ای قدم گذارد که مردم بخشنده و کریم گام نهاده‌اند. و این عمل هم از جمله اموری است که پاداش بزرگی بر آن مترتب است و اخبار بسیاری درباره بخششها و میهمانداریهها و سفره‌داریهها رسیده است.

حفظ آبرو: که جزء سوم از نوع دوم است آنستکه آدمی بوسیله مال، زبان هجو شعرا را بروی خود به بندد و از زیر بار ننگ مردم نادان بیرون آید و زبانشان را کوتاه سازد و دفع شرشان را بنماید و این موضوع علاوه بر آنکه در ردیف امور مربوط بدنیا است از جمله حظوظ و بهره‌های دینی بشمار میرود. از رسول خدا ﷺ: هر مالی که انسان بتواند بتوسط آن آبرویش را حفظ کند برای او در حکم صدقه حساب میشود.

و اما مزد نوکر و خادم: که آخرین بخش نوع دوم است کارهائی است که آدمی در دوران زندگی خود بانجام آن محتاج است و تهیه اسباب و مقدمات آن نیز بی‌شمار است و هر گاه کسی برای انجام همه آنها بخودی خود بخواهد دست اندر کار شود مسلماً وقت زیادی لازم دارد و عاقبت هم بجائی نمیرسد بلکه راه ذکر و فکر که عالیترین درجات سالک است بروی او مسدود میشود بنابر این برای تهیه مقدمات زندگی بمستخدامی محتاج است که بایستی بخشی از مال خود را در راه تحصیل آن صرف نماید.

نوع سوم: مالیست که آنرا ثروتمندی برای آسایش فرد معینی بکار نمیبرد بلکه رفاه عمومی را در نظر دارد مثلاً برای بنیان مسجدها، پلها، مریضخانه‌ها، حفر چاه در راهها و سایر وقفیات دیگر که برای همیشه بمصرف خیرات میرسد

و پس از مرگ واقف بر قرار میماند و همواره اوقات از برکت دعا‌های نیکو کاران بهره‌مند میگردد بکار می‌اندازد.

تمام مطالب فوق فوائد دینی مال بود که بطور وضوح بیان شد و بمنافع دنیوی آنها نیز اشاره کردیم و گفتیم که شخص ثروتمند ممکن است بوسیله مال از ذلت سؤال خلاص شود و از خواری فقر رهائی یابد و در میان خلق محترم گردد و برادران و یاوران و دوستان زیادی بدست آورد و در دل‌های مردم بزرگواری و عزت پیدا کند.

و اما آفتها و زیانهای مال نیز بدو دسته دینی و دنیوی تقسیم شده است. آفات دینی آن سه نوع است.

نوع اول: مال، آدمی را بنا فرمائی میخواند باین توضیح که شهوات نفسانی همواره با آدمی دست بگریبانند و تا جائی که بتوانند آدمی را به بند خود مبتلا میسازند و اگر انسان از انجام مقصود شهوانی در مانده شود دیوار محکمی میان او و معصیت بر قرار شده است یکی از موجبات عصمت از گناه هم ناتوانی و عدم اقتدار بر گناه است و بدیهی است هر گاه آدمی از نوعی گناه، مأیوس شد داعیه‌های برای ارتکاب آن ندارد لیکن بمجردیکه احساس قدرت بر آنها بنماید داعیه در وی ایجاد میشود بنا بر این، ثروت یکی از راههای توانائی است که معاصی را در انسان تحریک میکند و شخص را بارتکاب کارهای زشت میخواند و اگر بدستور شهوانی نفس خود راه رفت بهلاکت خواهد افتاد و اگر با حصول مقدمات، شکیبائی و ورزید بزحمت دچار می‌شود زیرا رنج حاصل از صبر بر شهوت با توانائی به انجام آن از ارتکاب آن سخت‌تر است و شکی نیست که فساد مخفی از زیان آشکار بزرگتر است.

نوع ثانی: ثروتمندی آدمی را با استفاده از مباحات میخواند و این موضوع چنانکه روشن است از کمترین درجات بشمار می‌آید و اگر ثروتمندی بتواند نان جو بخرد و جامه خشن بپوشد و از غذاهای خوشمزه دست بردارد چنانکه

سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام در عین توانائی بدین عمل پرداخته بود - بهترین احوال چنین آدمی آنستکه از نعمتهای دنیا بهره‌مند شده و خودش را باندگی از آن عادت داده است در نتیجه نعمت دنیا را دوست میدارد و الفت میگیرد و بدون آن شکیبائی ندارد و بعضی از آنها او را بجانب بعض دیگر دعوت میکند تا بالاخره بر اثر انس بسیار که با نعمتهای دنیوی پیدا میکند ممکن است نتواند آنها را از راه حلال کسب کند ناگزیر با مور شبهه ناک متوجه میشود و بمجادله و مکر و دروغ و نفاق و سایر اخلاق زشت مبتلا میگردد و از این راه امور دنیوی خود را اداره میکند و راه تنعمش را بدست می‌آورد. و ثابت است کسیکه ثروتش زیاد گردید نیازمندی او هم بمردم زیاد میشود و کسی هم که دست احتیاج بسوی مردم دراز کرد و ناگزیر باید بطور شایسته ای رفع نیازمندی آنها را بنماید و رضایت آنها را آورد و شکی نیست که تا بمعصیت خدا نپردازد نمیتواند رضایت آنها را تحصیل نماید. و اگر بگوئیم ممکن است در رفع احتیاج آنان بنحوی اقدام کند که بمحظورات دچار نشود، لیکن از معصیت خدا در امان نخواهد بود.

باری از جمله امور مربوط به احتیاج مردم آنستکه نیازمندی بخلق آتش عداوت را شعله ور میسازد و کینه و حسد و ریا و خود بینی و دروغ گوئی و غیبت و سخن چینی و سایر معاصی را در قلب و زبان انسان ظاهر میسازند بلکه بسایر جوارح هم سرایت میکنند • و تمام اینها بجهت مال و حفظ و حراست آنست .

نوع سوم که هیچکس از آن برکنار نیست آنستکه آدمی را از ذکر خدا بی‌متعال غافل میکند و از اینراه بزبان می‌افتد . عیسی بن مریم عَلَيْهِ السَّلَام فرموده: در مال سه نوع آفت متصور است یکی اینکه مال را از حرام کسب کنند که سر انجام آن معلوم است • پرسیدند اگر از راه حلال بدست آوردند چطور فرمود بناحق مصرف کنند پرسیدند اگر در راه حق ، صرف کنند فرمود آدمی را از یاد خدا غافل سازد •

بدیهی است که غفلت از یاد خدا در دینی دوا نیست چه آنکه اصل همه عبادات

و ریشه استوار آنها ذکر خدا و اندیشه در بزرگواری اوست و ذکر و فکر در باره خدا هم مستلزم داشتن دل فارغ از غیر اوست مثلاً شخص مالک، شب و روز در محاصمه با زارع و محاسبه با اوست و در این فکر است که راه خصومت با شریکانرا چگونه در نظر بگیرد و با آنها در آب و حدود چطور نزاع کند و بامالیا تچیان، خصومت از چه راه کند و راهی برای تقصیر در بنیان ملک بدست آورد.

شخص بازرگان در اندیشه خیانت بشريك است و در صدد بر می آید کاری کند که سود تجارت منحصر بخود او باشد و از کار خود داری میکند و به تضييع مال میکوشد و بهمین میزان کله دار و سایر طبقات مردم.

و از همه دورتر و غافلتر از یاد خدا کسی است که نقدینه خود را زیر زمین جای داده و گنجی ساخته و همواره متفکر است که گنج زیر سر را در چه راهی بمصرف برساند و چگونه از آن نگهداری کند و میترسد مبادا کسی بدان گمان برد و چاره می اندیشد که دست طمع مردم را از آن کوتاه کند و بدیبهی است شخصی که بخوراك روزانه یا سالیانه قناعت کند از همه این خطرات درامانست.

این بود بخشی از آفات دینی مال و ثروت و علاوه بر اینها آفات دیگری از قبیل، ترس از دزد، حزن بر مصرف، دفع حاسدان، حفظ اموال که مالداران همواره با آن سر و کار دارند نیز وجود دارد که این کتاب جای بحث آنها را ندارد. چنانکه در مقدمه این فصل خاطر نشان ساختیم مال هم دارای زهر است هم دارای تریاق تریاق مال همانست که آدمی بقدر قوت لایموت از آن اکتفا کند و مابقی را در خیرات و مبرات صرف نماید و اگر از قوت لایموت از تجاوز نماید بدون تردید بزهر جانگداز آن مسموم خواهد شد.

فصل سوم

مقام فقر و قناعت

در فصل پیش سخنی از سود و زیان مال بمیان آمد و از فقر و بی چیزی نیز بحثی نمودیم در این فصل میگوئیم: فقر و ناداری از جمله آدور پسندیده و ممدوح است لیکن بایستی بگوئیم که فقیر هم باید شخصی قانع باشد و طمع را از خلق ببرد و بآنچه در دست مردم است التفاتی نکند و در تحصیل مال از هر جا که تصور کند حریص نباشد چنین فقیری در صورتی میتواند بشرائط فقر قیام کند که بقدر کفاف قناعت کند و از آرزویش بکاهد زیرا اگر دست به افزایش مال زند و آرزو را طولانی سازد، عزت از او سلب شود و ناگزیر گرفتار طمع شود و بخواری حرص مبتلا گردد و بقناعت و فائده آن کمتر توجه نماید و حرص و طمع او را بخویهای بد دعوت کند و به ارتکاب منکرات که پرده جوانمردیها را میدرد و امیدارد با آنکه شالوده آدمی بر حرص و طمع و قلت قناعت ریخته شده.

از رسول خدا ﷺ: هر گاه برای فرزند آدم دو بیابان طلا باشد باز هم میخواهد بیابانی دیگر داشته باشد و جز خاک چیز دیگری دل آدمی را پر نمیکند (۱) و خدا توبه کسیکه در صدق توبه بر آید میپذیرد.

ایضاً: دو گرسنه سیرائی ندارند: گرسنه علم و گرسنه مال •

ایضاً: فرزند آدم پیر میشود و با او دو خصلت بعمر طولانی میرسند: حرص

و آرزوی دراز •

و از آنجا که حرص و آرزو دو صفت طبیعی و در عین حال گمراه کننده

و نا بود کننده آدمی است خدا بمتعال و رسول گرامی او از قناعت و اهمیت آن

۱ - آن شنید ستم که در صحرای عور بار سالاری در افتاد از ستور

گفت چشم تنک دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور •

ستایش نموده اند .

از رسول خدا ﷺ ، خوشبخت کسیکه بشاهراه اسلام رهنمائی شده و در هزینه زندگیش باندازه کفاف میکوشد و فناعت می کند .

ایضاً : هیچ توانگر و درویشی نیست جز اینکه فردای قیامت آرزو میکند یکاش در عالم دنیا بقدر قوت روزانه اکتفا کرده بودم .

ایضاً : ایگروه درویشان و فقیران رضایت قلبی خود را در برابر خدایمتمعال ابراز دارید تا پیداش فقر برسید و گرنه از رنج ناداری بهره ای نخواهید برد .
ایضاً : توانگر آن نیست که با فراوانی مال آبروی خود را حفظ کند . توانگر کسیست که نفسش بینیاز باشد .

ایضاً : جبرئیل بمن الهام کرد که هیچکس نمی میرد مگر آنکه از روزی مقدرش کاملاً استفاده کند پس تقوی و ترس از خدا را پیشه خود سازید و در طلب روزی سعی جمیل نمائید

از امیرالمؤمنین علیه السلام : ای فرزند آدم اگر از دنیا باندازه کفاف میجوئی اندکی از آن ترا کفایت میکند و اگر بیش از حد کفاف میطلبی تمام آنچه در دنیاست برای تو کافی نخواهد بود .

از حضرت باقر علیه السلام . پرهیز از اینکه چشم بما فوق خود بگشائی کافیت بدستوری که خدا به پیمبرش صلی الله علیه و آله داده است توجه کنی :

و لاتعجبك اموالهم و لا اولادهم (۱)

مال و فرزندان ایشان ترا خیره نکنند و بشگفت نیاورد و نیز فرموده است :

لاتمدن عينيك الي ما متعابه از و اجأ منهم زهرة الحيوۃ الدنيا (۲)

۱ - آیه ۵۵ سوره توبه .

۲ - آیه ۱۳۱ سوره طه حضرت صادق (ع) فرموده هنگامیکه این آیه شریفه نازل شد پیمبر اکرم (ص) با کمال توجه بر جای خود برقرار شد و فرمود کسیکه در برابر خواسته های خدا صابر نباشد ناکام از دنیا برود و کسیکه چشم بمال مردم داشته

دیدگان خود را بزر و زیور دنیائی که بمردم کافر داده‌ابم مگشای
 پس هر گاه یکی از این امور برای تو پیش آمد از زندگی رسول خدا ﷺ
 یاد کن که اگر دسترسی پیدا می‌کرد خورا کش نان جوین ود و شیرینیش خرما و
 آتشگیره اش شاخه درخت خرما بود .

از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ : خدا می‌تعال می‌فرماید: هر گاه زندگی را بر بنده مؤمنم
 سخت بگیرم محزون میشود و این حزن نزدیکترین حالات اواست بمن و اگر زندگی
 را بر او فراخ سازم، خوشحال می‌گردد و این خوشحالی دورترین حالات
 اواز منست .

ایضاً : هر قدر ایمان بنده مؤمن من زیادتر شود تنگی معیشتش افزونتر می‌گردد
 خدا می‌تعال در مناجات موسی باو فرمود :

ایه موسی هر گاه دیدی درویشی و ناداری بجانب تورو ی آورد از آن استقبال
 کن و بگو آفرین به آئین نیکو کاران و هر گاه متوجه شدی که ثروت بطرف
 تورو ی آور شد بگو گناهی روی آورده که بزودی به شکنجه آن گرفتار خواهیم شد .

فصل چهارم

راه نجات از زیانهای مال

بطوریکه پیش از این معلوم شد، مال دارای سود و زیانست اینک میگوئیم در صورتی ممکن است از خطر و زیان آن نجات پیدا کنیم که امور زیر را بخوبی مراعات نمائیم:

نخست: باید بدانیم که مقصود از مال چیست و برای چه قرار داده شده علت نیازمندی ما بمال برای آنستکه بوسیله آن کسب کنیم و بیش از رفع حاجت ثروت گرد نیآوریم.

دوم: راهی که ممکن است تحصیل مال کرد در نظر بگیریم و کاملاً مراعات کنیم که از حرام محض یا مالیکه اکثر آن حرامست پرهیزیم و ضمناً از جهات مکروهه آن که به مروت و جوانمردی ما زیان آور است اجتناب نمائیم.

سوم: کیفیت مصرف و خرج آنرا متوجه باشیم و اگر بخواهیم بدیگران کمک کنیم و انفاق نمائیم، اقتصاد را در نظر بگیریم و اسراف نکنیم تا به تنگدستی دچار نگردیم.

قال الله تعالی: و الذین اذا انفقوا لم یقتروا و کان بین ذلک قواماً (۱)

بندگان خاص خدا کسانی هستند که چون دست انفاق بطرف دیگران میکشایند اسراف نمیکنند و سختگیری و تنگدستی هم نمی نمایند و در اینخصوص

۱ - آیه ۶۷ سوره فرقان - پیغمبر فرمود: کسیکه مالی را بناحق به بخشاید

اسراف کرده و کسیکه از محل حق جلو گیری نماید سختگیری نموده علی (ع) : در خوردن و آشامیدن زیاد اسراف نیست. حضرت صادق (ع) اسراف آنستکه مال را نا بود کند و به بدن زیان وارد آورد آنحضرت آیه فوق را تلاوت کرد و مشتی ربک برداشت و دست خود را محکم بست فرمود اقتار (تنگدستی) اینست سپس مشت دیگر برداشت و تمام دستش را گشود و فرمود اسراف اینست بعد از آن مشت دیگر برداشت نیش را گشود و نیش را بست فرمود قوام (عدالت) اینست

میانه روی را مراعات نمیکنند .

از رسول خدا ﷺ : کسیکه در خرج کردن اقتصاد کند بینوا نگرود .
چهارم : مال حلالی که بدست می آورد در محل مناسب بمصرف رساند و در
غیر محل خرج نکند چه آنکه ریشه گناه از آنجاست که انسان مال از محل نامناسب
بدست آورد و در غیر محل صرف کند .

پنجم : در گرفتن و واگذار کردن و انفاق کردن و امساک نمودن نیتش را
اصلاح نماید . یعنی مالیکه قابل اخذ است باین منظور اخذ کند که بعبادت و طاعت
او کمک نماید و مالیکه باید ترک کند و از آن دست بردارد بدین نظر ترک کند که
از آن اعراض کرده آنرا ناچیز شمارد اگر بدین دستور رفتار کند مال بحال او
زیانی نخواهد داشت .

از امیر المؤمنین علیه السلام : اگر مردی تمام ثروت جهانرا در اختیار خود در
آورد و از این عمل ذات اقدس الهی را در نظر گرفته باشد آدم پارسائی خواهد بود
و اگر آدمی از تمام نعمتهای روی زمین دست بر داشته باشد و در اینکار خدا را
در نظر نداشته باشد پارسا نخواهد بود

از گفتار پیشین پرسشی بمیان می آید که آیا گرد آوردن ثروت بمنظور
کمک بعبادت ، برتر است یا ناداری که با فراغت خاطر به بندگی خدای
متعال بپردازد ؟

در پاسخ این پرسش میگوئیم: برتر از این دو آن است که بنده را از یاد
خدا غافل نسازد پس اگر فقر آدمیرا از ذکر خدا دور کند ، دارائی از ناداری
بهتر است و اگر ثروت انسانرا از یاد خدا غافل نماید ، بی چیزی از آن سزاوار
تر است . زیرا بدیبهی است فضیلت فقر و غنی وقتی است که دل آدمی بوجود و عدم
آن ارتباطی نداشته باشد و اگر وجود و عدم مال از نظر تعلق و ارتباط برابر
شد فقر و غنی مساوی خواهد بود تنها سخنی که میتوان گفت همانست که ثروت
اصولا آدمیرا بپر تگناه می افکند و مغرور میسازد زیرا مرد ثروتمند خیال میکند

دلبستگی بمال خود ندارد با آنکه حب مال در سر زمین دل او پنهان شده و او با عدم توجه باین موضوع چنان خبالی زادر سر خود میپوراند و هنگامی بخودمی آید که مال از دست او برود بنا بر این اگر بخواهد راست و دروغ اینمعنی را بدست آورد باید تجربه کند

این بیان حال تمام ثروتمندان عالمست و دوستان خدا که آنان در این راه قدم نگذارده اند. و اگر وصول بمنظور اصلی مال، غیر ممکن و دوراز نظر باشد بطور کلی میگوئیم ناداری برای همه مردم بصلاح نزدیکتر و از دارائی برتر است زیرا علاقه و الفت شخص تهی دست بدنیا و زر و زیور آن بیشتر اوقات کمتر از ارتباط و علاقه ثروتمند است و بهر اندازه ای که از علاقه و الفتش بکاهد بهمان اندازه ثواب تسبیحات و عباداتش افزایش پیدا میکند زیرا حرکات زبان و بدن، مستقلا منظور نظر نمیباشد بلکه این حرکات مانند آنستکه انسان ذاکر با خدایتعالی انس و الفتی پیدا کند و بدیهی است آن اندازه ای که دل خالی از غیر خدا با ذکر خدا انس و علاقه دارد دل مشغول بغیر خدا آنعلاقه را دارا نخواهد بود و ذکرش مؤثر نمیباشد بهمین جهت احادیث عدیده ای بطور وضوح در برتری بینوایان بر توانگران از مصادر وحی و تنزیل رسیده است

این نکته هم نا گفته نماند که فقر آن نیست که آدمی اصلا مالک چیزی نباشد و در مانده محض باشد .

از حضرت صادق علیه السلام : در ذیل گفتاری که با صوفیه داشته میفرماید :

آنگاه خدای متعال طریقه انفاق به تهیدستان را به پیامبرش صلی الله علیه و آله آموخت زیرا شبی باندازه چهل درهم طلا نزد حضرتش بود و چون آنها را بمصرف رسانیده بود ناراحت بود همانوقت آنها را بصاحبانش رسانید و آن شب را براحتی بسر برد فردا صبح، سائلی حضور آنجناب آمد و درخواست عطیه ای کرد چون تمام موجودی خود را شبانگاه بمصرف رسانیده بود خواسته سائل را نتوانست انجام دهد و او حضرتش را سرزنش کرد و از آنجا که پیغمبر را کرم بسیار مهربان و اهل مدارا بود اندوهناک

گردید بهمین لحاظ خدای متعال پیغمبرش را آگاه کرده چنین فرمود :

قال الله تعالى : ولا تجعل يدك مغلولة الي عنقك ولا تيسطها كل

البسط فتتعد ملوما محسورا (۱)

« در احسان بخلق » نه چنان کن که دست خود را بسته داری و نه چنان بازو گشاده کنی که در هر صورت بنکوهش و حسرت خواهی نشست. خدای متعال در این آیه مبارکه به پیغمبر خود خطاب میکند متوجه باش که مردم بجانب تو روی می آورند و از تو درخواست عطیه میکنند و عذر ترا نمی پذیرند بنا بر این اگر آنچه را که در اختیار داری بدیشان دهی تپیدست گردی .

پایان سخن را بدین نکته معطوف می داریم که پس از پیغمبر چه کسانی را بزهد و فضیلت می شناسید لابد بسلمان و ابوزر متوجهید .

اما سلمان از افرادی بود که هر گاه عطائی از بیت المال باو میرسید بقدر خوراك سالش را نگهداری میکرد و آنرا به عطیه سال آینده متصل میساخت روزی به او ایراد کردند و گفتند ای بنده خدا تو با این زهد و تقوائی که داری چگونه بجمع مال متوجهی و آنرا برای قوت سالیانه خود نگهداری میکنی با آنکه نمیدانی امروز خواهی مرد یا فردا پاسخ داد وای بر شما چگونه به بقاء من امیدوار نیستید همچنانکه از مرگ من بیم دارید مگر نمیدانید که اگر اسباب آسایش نفس

(۱) آیه ۲۹ سوره بنی اسرائیل ، علی بن ابراهیم در شان نزول آیه شریفه

مینویسد: پیغمبر اکرم (ص) هیچگاه سائلی را از پیش خود نمیراند روزی بینوائی بر آن حضرت وارد شد و سؤال کرد چون چیزی نداشت پوزش طلبید عرض کرد ای رسول خدا مرا ناامید مفرما و پیراهن خودت را برسم عطیه مرحمت کن حضرت پیراهنش را بیرون آورد و باو داد آیه مذکور نازل شد و خدا باین وسیله آن حضرت را تأدیب کرد که بغل مکن و اسراف منما و از اندازه بیرون هم بخشش منما که در نتیجه برهنه و عریان بمانی حضرت صادق (ع) محسورا بمعنی عریان معنی فرموده .

اماره فراهم نباشد که بتواند بدان اعتماد کند، صاحبش را بمشقت می افکند و او را بیچاره میسازد و بمجردیکه هزینه اش فراهم آمد آرامش پیدا میکند .
 واما ابوذر از مسلمانانی بود که شتران ماده و گوسفند چندی در اختیار داشت و هر گاه خانواده او بگوشت احتیاج پیدا میکردند یا میهمانی بر او وارد میشد از گوشت آن حیوانات استفاده میکرد و از شیرشان بهره مند میشد و اگر بچادر نشینان بینوا میرسید برای آنها شتر یا گوسفندی میکشت و بقدر احتیاجشان بدانها هدیه میکرد و خود بقدر یکی از آنان سهم میبرد .

اکنون بگوئید در اسلام چه کسی از آنان پارساتراست ؟ فرمایشاتی را که پیغمبر اکرم (ص) در باره آنان فرموده است بخوبی میدانید . آیا هیچگاه شنیده اید که بگویند وضعیت سلمان و ابوذر بجائی رسیده بود که مالک هیچ چیز نبودند و مالی را در ملك خود قرار نمی دادند ؟ !

شما برعکس این دوزاهد بزرگ بمردم دستور میدهید که تمام مايملك خود را از دست بدهند و بر خود و خاندانشان سخت بگیرند و به بیچارگی و تهیدستی روزگار سپری کنند بدانید ای گروهی که اینك باشما سخن میگویم از پدرم شنیدم که از پدرانش از رسول خدا ﷺ روایت میکرد روزی آنجناب فرمود از هیچ چیز بقدر بنده مؤمن بشگفت نمی آیم زیرا اگر در عالم بدن او را با مقراض ریز ریز کنند بخیر اوست و اگر شرق و غرب عالم در اختیار و تصرف او باشد باز بخیر اوست و بالاخره هر کاری را که خدای متعال پیش پای او نهد بخیر اوست .

فصل پنجم

بطوری که از مطالب پیش استفاده شد معلوم می‌شود که جز زهد و پارسائی از طریق دیگر ممکن نیست از خطرات و پیش آمدهای ناگوار دنیا خلاصی پیدا کرد .

وبالآخره نتیجه‌ای که از این بیان ممکن است حاصل نمود همانستکه انسان نباید قلبا بدنیا و زر و زیور آن تمایل پیدا کند و بیشتر از حد ضرورت از آن بهره‌مند گردد و الیته اینگونه رفتار ازعالی‌ترین مقامات پارسایانست .

قال الله تعالى : فخرج علی قومه فی زینته قال الذین یریدون الحیوة الدنیا یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لندو حظ عظیم و قال الذین اوتوا العلم و یلکم ثواب الله خیر لمن آمن و عمل صالحا و لا یلقیها الا الصابرون (۱)

قارون بهترین جامه‌های خود را پوشید، و بر بهترین استر شهباء زین طلائی سوار شده از خانه بیرون آمد. چهارهزار نفر باتفاق او بهمان آئین با وی حرکت میکردند مردم دنیا دار که او را با این دستگاه آبرومند دیدند آرزو کردند ای کاش ما هم مانند قارون دارای چنین ثروتی بودیم چه آنکه او بزرگترین لذتها را نصیب برد از آنطرف مردم دانشمندی که از آخرت و نعمتهای آن باخبر بودند گفتند وای بر شما پاداش خدا از تمام ثروت و مال قارون بالاتر است و کسانی بدین ثواب نائل میگردند که بخدا ایمان آورده باشند و نیکوکاری کنند و نیز مردمی پی بحقیقت سخنان ما میبرند که برنج دنیا بسازند و بیاد آخرت باشند در این آیه مبارکه خدای متعال دانشمندان را زاهد معرفی فرموده، و آنان را از این نظر به نیکوترین وجهی ستوده است.

قال الله تعالى : من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ماله فی الاخرة من نصیب (۱)

(۱) آیه ۷۹ و ۸۰ سوره قصص .

(۱) آیه ۲۰ سوره شوری .

کسیکه در اندیشه کشت و کار دنیوی باشد همانرا باو عطا خواهیم کرد که اراده کرده لیکن در آخرت نصیبی ندارد .

از رسولخدا ﷺ : کسی که بامداد سر از بالش راحت بردارد و همت بامور دنیا گمارد خدای متعال کارهای او را پراکنده سازد و سرزمین زراعتی او را خشک کند و بیچارگیش را در برابر چشمش آشکار نماید و از دنیا جز آنچه برای او مقدر شده است بهره‌ای نیابد . و اگر کسی بامداد از جای بر خیزد و در اندیشه آخرت باشد خدای متعال امور او را از محل مناسب فراهم سازد و اموالش را محافظت نماید و توانگری را برای او اراده فرماید و دنیا باو روی آورد .

ایضاً : هر گاه بنده‌ای را دیدید که سکوت را پیشه خود ساخته و از دنیا اعراض کرده است باو نزدیک شوید که چراغ حکمت در دل او تابش نموده است .
ایضاً : از دنیا بر کنارشو تا خدا ترا دوست بدارد و از آنچه مردم در اختیار دارند اعراض کن تا آنها نیز ترا دوست بدارند .

ایضاً : کسی که میخواهد خدای متعال او را بدون تعلّم دانش آموزد و بدون راهبری رهنمائی کند از دنیا دوری نماید .

زهد و درجات آن

زهد ، دارای سه درجه است :

نخست : درجه سفلی در این درجه ، نظر زاهد باینستکه کاری انجام دهد که از شکنجه آتش دوزخ و شکنجه‌های دیگر قیامت رهایی یابد و این گونه زهد ، زهد خائفانست .

دوم : درجه متوسطه در این درجه ، مرد زاهد متوجه باینستکه وسیله‌ای بدست آورد که بثواب خدا و نعمت‌های بهشت دست پیدا کند این بخش ، زهد امیدوارانست .

سوم : درجه علیاست در این درجه انسان زاهد جز ملاقات خدا و دریافت

نور الهیت او نظر دیگری ندارد و این زهد عارفانست .

و از آنجا که احکامی بر زهد بار است بهمین مناسبت باعتبار احکامش نیز به فرض ، نقل (مستحب) و سلامت . تقسیم می شود باین توضیح که: زهد فرض (واجب) زهد از حرام است و زهد نقل (مستحب) زهد از حلالست و زهد سلامت ، زهد از امور شبهه ناکست .

مصباح الشریعه : از حضرت صادق علیه السلام زهد و پارسائی ، کلید باب آخرت و بیزاری از آتش دوزخ است . زهد آنست که از هر چیزی که ترا از یاد خدا دور کند اعراض کنی و ترک نمائی و نسبت بدانچه فوت شده اندوهناک نگردی و چون از دنیا دست برداشتی بخود نبالی و در انتظار فرج دنیوی نباشی و چنان وانمود کنی که دیگران ترا در اینخصوص بستانند و درخواست عوض نمائی بلکه فوت امور دنیوی را موجب آسایش خود بدانی و وجودشانرا باعث آفت خود بشماری بنا بر این برای همیشه از آفت گریزان باش و به بالش راحت تکیه بزنی .

زاهد کسی است که آخرت را بر دنیا اختیار کند و خواری را بر ارجمندی انتخاب کند و کوشش برای آخرت را بر آسایش دنیا برگزیند و گرسنگی را بر سیری و سعادت جاوید آخرت را بردوستی ناپایدار دنیا و یاد خدا را بر غفلت از او اختیار نماید و تا وقتی روح از کالبدش مفارقت نکرده خود را در دنیا بداند و دلش را متوجه آخرت سازد .

از حضرت صادق علیه السلام : پرسیدند پارسا و زاهد در دنیا چه کمی است ؟ فرمود زاهد کسی است که حلال دنیا را بمنظور ترس از حسابش و حرام آنرا بجهت بیم از شکنجه اش ترک نماید .

ایضاً : زهد آن نیست که مال را نابود کنی و حلال را حرام سازید بلکه زهد یعنی ارزش آنچه در تصرف داری از ثواب خدا ، پیش تو بیشتر نباشد .

از امیر المؤمنین علیه السلام : زهد و همه امور مربوط بدان در این دو کلمه از قرآن

مجید جمع آمده است :

لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم (۱)

تا اندوهناک نشوید نسبت بدانچه از دست شما رفته و خوشحال نگردید در خصوص آنچه بدست شما آمده است .
وشکی نیست کسی که بر گذشته اندوه نخورد و از آینده خرسند نگردد هر دو جانب زهد را دارا گردیده .
سوگند بجان خودم که این بیان در باره زهد و معرفی آن تمامست و چیزی از آن فروگذار نشده است .

فصل ششم

سخاوت

زهد از دنیا را تا اندازه‌ای توضیح دادیم اینک می‌گوئیم نتیجهٔ پارسائی، سخاوت و بخشش و نتیجهٔ تمایل بدنیا، بخل و امساکست. بنابراین هر گاه بنده‌ای تهیدست باشد شایسته است بقناعت بسربرد و اگر توانگر است سزاوار است بدیگران کمک کند و آنان را از احسانش برخوردار سازد چه آنکه سخاوت، خوی پیمبران و یکی از موجبات نجات و سعادت‌مندیست.

بهمین مناسبت، پیغمبر ﷺ فرموده: سخاوت، درختی از درختان بهشت است که شاخهای آن سر بر زمین فرود آورده‌اند اگر یکی از شما دست بشاخی از شاخهای آن بگیرد او را به بهشت هدایت کند.

ایضاً: جبرئیل به پیغمبر ﷺ اطلاع داد این همان دینی است که من از برای خود برگزیدم و آنرا جز سخاوت و حسن خلق چیز دیگری اصلاح نمیکند پس تا می‌توانید سخاوت کنید و خوش خلق باشید.

ایضاً: خدای متعال دوستان خود را با سخاوت و خوش خلق قرار داده‌است. ایضاً: یکی از موجبات آمرزش، غذا دادن و سلام کردن و خوش گوئی است.

ایضاً: از گناه مرد سخاوتمند در گذرید برای آنکه خدای متعال از او دستگیری میفرماید و او را از لغزش نگهداری میکند.

ایضاً: خوراک مرد بخشنده داروست و غذای بخیل درد است.

ایضاً: سخاوتمند بخدا و مردم و بهشت نزدیک است و از آتش جهنم دور و بخیل

از خدا و مردم و نعمت بهشتی دور و به آتش جهنم نزدیک است.

نادان سخاوتمند در پیشگاه باری تعالی محبوبتر است از پارسای بخیل.

دردنا کترین دردها بخل است و برترین درجات سخاوتمندی و بخشش

بدیگرانست یعنی در حالیکه خود محتاج است دست سخاوت بطرف دیگران بگشاید. خدای متعال از چنین افرادی در مقام ستایش برآمده میفرماید :

قال الله تعالى : ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة (۱)

دیگران را بر خود مقدم میدارند در حالیکه خود نیازمندند و آنچه دارند در اختیار آنها قرار میدهند .

از رسول خدا ﷺ : کسیکه بچیزی اشتها و تمایل داشته باشد و دست رد بسینه اشتهای خود زند و دیگری را بر خود مقدم دارد و آنچه محبوب نزد خود میداند بدو تفویض کند خدای متعال از اعمال ناپسند او درگذرد و او را به بخشاید . تصور نکنید که همواره بایستی فردی دست بذل و بخشش از آستین بیرون کند که مال هنگفتی در اختیار داشته باشد و آدم بینوا که ثروتی ندارد بذل و بخشش او بجائی حساب نمی شود . نه چنین است بلکه بینوا هم میتواند مازاد هزینه زندگیش را بنفع دیگران بمصرف برساند و از این کار هم دریغ نداشته باشد چه آنکه این عمل نهایت کوشش مرد تهیدست است و شکی نیست که اینگونه بخشش از مال هنگفتی که ثروتمند میکند برتر و بهتر است .

رسول خدا ﷺ فرمود : يك درهم صدقه پیش خدای متعال برتر است از هزار درهم . کسی پرسید چگونه صدقه ای وجه قسم دره می ؟ فرمود : مردی از کلیه اموالی که در اختیار دارد هزار درهم آنرا بعنوان صدقه در راه خدا بذل میکند و مردی که دو درهم دارد و جز آنها مالی ندارد و یکی از آنها را در راه خدا بذل میکند ، صدقه يك درهم برتر از صدقه هزار درهم است .

امساك و بخشش که دو صفت متضادند بقدر لزوم واضح گردید اکنون میگوئیم : جائیکه بایستی بذل کرد اگر کسی امساك کند ، بخل ورزیده و محلیکه باید از بذل مال خودداری کند هر گاه بخشش نماید اسراف نموده و اگر کسی حد متوسط را رعایت کند کار پسندیده انجام داده است و می توان گفت جود و سخا

عبارت اخرای همین حد وسط است که پیامبر اکرم ﷺ از آن ستایش کرده و از جانب خدا بدان مأمور گردیده است .

ولا تجعل يدك مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط

و فرموده است :

والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما

بنابر این جود ، حد متوسط میان اسراف و خست و قبض و بسط (بخشش و امساک) است باین معنی که اختیار بدست خود او است می تواند بذل کند و میتواند امساک نماید و این نکته هم ناگفته نماند تا وقتی که تمایل قلبی نباشد جود جوارحی مثمر تر نخواهد بود و گرنه جودی که قلب از ایجاد آن ناراضی است فایده ندارد بلکه از این بالاتر دل آدمی بایستی بمالی تمایل داشته باشد که بخواهد آنرا بمصرف مناسبی خرج کند نه بمالی که از اعطاء آن ناراحت گردد مثل هر مالی که بمصرف شرعی یا عادی برسد و قلب خشنود گردد .

در نتیجه میگوئیم عادات جاریه نسبت به احوال اشخاص ، متفاوت است چنانکه عملی که از فقیر سربزند زشت نیست و از ثروتمند اگر ظهور یابد قبیح خواهد بود همچنین کارهایی نسبت به بیگانگان قبیح است و با نزدیکان قبیحی ندارد با مردم دور از خانه و مسکن قبیح است و با همسایگان قبیح نیست و نیز اموری در هنگام میهمانی قبیح است که در معامله و امثال آن قبیحی ندارد .

در پایان ، تعریف بخل را با این عبارت خاتمه میدهم : بخل عبارت است از جلو گیری از مصرف مال که دادن آن از نگه داشتن آن بهتر است و در برابر بخل ، جود و سخاست که غرض مذکور را تأمین میکنند .

باب چهارم

جاه طلبی

در این باب از نکوهش جاه‌طلبی سخن بمیان آورده می‌گوئیم: جاه و مقام آنستکه بوسیله آن آدمی آوازه و اشتهاری در عالم پیدا کند و مردم از دور و نزدیک بدو متوجه گردند و شکی نیست که جاه‌طلبی آفتی بزرگ و دوستی آن مذموم است بلکه آنچه از نظر مردم بیدار، پسندیده است گوشه نشینی است مگر آنکه فردی را خدای متعال بلند آوازه سازد که بدون زحمت و شهرت طلبی، آثار دینی او را در آفاق، ترویج نماید و انتشار دهد.

قال الله تعالى: تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً (۱)

خانه آخرت را برای کسانی برقرار ساخته‌ایم که در روی زمین، شهرت طلبی نداشته‌اند از آنان بظهور نرسیده و ستمگری ننموده‌اند.
رسول خدا ﷺ: جاه‌طلبی و مال‌دوستی، ریشه نفاق را در دل آدمی می‌پوراند مانند آبیکه گیاه را می‌رویاند.

ایضاً: زیان دو گرگی که در رمه گوسفندی در آیند از زیان شهرت طلبی و مال‌دوستی در دین مردم مسلمان کمتر است.

ایضاً: هلاکت مردم، بجهت هواپرستی و شهرت‌طلبی است.
از رسول خدا ﷺ: بیچارگی دینی و دنیوی آدمی همین بس که در میان

(۱) آیه ۸۳ سوره قصص - امیر المؤمنین (ع) روزها به تنهایی در میان بازارها حرکت می‌کرد گمشده را رهنمائی می‌فرمود و از بیچاره دستگیری میکرد و با اصناف بازار ملاقات میکرد و قرآن را می‌گشود و آیه مزبور را تلاوت می‌نمود و می‌فرمود: این آیه در باره دادگران و والیان متواضع و سایر مردم که قدرت و توانائی دارند نازل شده است و می‌فرمود مردی که بند کفش او را به تکبر وادارد مشمول این آیه خواهد بود یعنی در آخرت نصیبی ندارد.

مردمان انگشت نما شود مگر کسی را که خدای متعال محافظت نماید .

از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ : بذل و بخشش کن و سعی کن که شهرت پیدا نکنی و انگشت نما مشو که مردم ترا عالم قلمداد کنند، اسرار را ابراز مکن و گوشه انزوا و سکوت اختیار نما تا از آسیب مردمان در امان باشی که با این کار نیکو کاران را خوشحال کرده‌ای و بدکاران را بخشم آورده باشی .

از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ : زنهار از دنیا داران بهره‌زید سو گند بخدا که صدای کفش پشت سر کسی بلند نشد جز اینکه هلاک شد و دیگران را بهلاکت افکند .

ابضاً : ملعونست کسی که برای ریاست قیام کند و ملعونست کسی که بدان همت نماید و ملعونست کسی که خود را بدان بخواند .

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : چه بسا آدمیکه دو جامهٔ کهنه دارد و بداند توجیهی نمیکند و اگر بخدا سو کند یاد کند خدا سو کندش را اجابت مینماید و اگر بگوید پروردگارا بهشت و نعمت را از تو خواستارم دعایش را مستجاب فرماید و بهشتش را باو کرامت نماید و از دنیا چیزی در اختیار او قرار ندهد

ایضاً : اندکی از ریا شرک است و خدایتعالی بهره‌ز کاران و گوشه گیران را دوست میدارد ، گوشه نشینان مردمی هستند که چون از انظار غائب گردند کسی بجستجوی آنها برنخیزد و چون جائی حاضر شوند کسی آنها را نشناسد دل‌های آنان چراغهای درخشان هدایت است که از هر سرزمین تاریکی بوسیله آنها میگذرند .

بطوریکه میدانید باب چهارم این کتاب بعنوان جاه و مال بود . در اینجا بایستی توضیح بیشتری دربارهٔ آنها بیان کرد بهمین مناسبت میگوئیم : شهرت طلبی و مال دوستی دور کن از امور دنیوی است . مال عبارت است از اعیان و اجناسی که در ملک آدمی دوستی قرار گرفته و انسان میتواند بواسطهٔ آن باغراض خود رسیده بمقاصد خویش نائل گردد و بشهوات نفسانی خود دست یابد . شهرت طلبی آنستکه دل‌های مردم را

بطرف خود متوجه سازد و آنان را مطیع خود ساخته از این راه باغراض خود برسد و مقاصد شخصی را بدست آورد و همچنانکه ممکن است مال دنیا را از انواع کسبهها و پیشهها و صنعتها تحصیل کرد دل‌های مردم را هم میتوان از راههای مختلف متوجه بخود ساخت و آنها را تحت تأثیر خود قرار داد. لیکن از این معنی هم غافل نباید بود که تسخیر دل‌ها جز از راه معارف و اعتقادات صحیح نیست پس هر کس که دلی را بوصفی از اوصاف کمال معتقد بخود سازد آندل، مطیع و منقاد او خواهد شد و به اندازه اعتقادیکه بدست آورده و در جه ای که تحصیل نموده بدو متوجه میگردد و مسخر دست او میشود.

کمالی که دل را مسخر دست دیگری میسازد لازم نیست فی نفسه کمال تام باشد بلکه اگر از نظر اعتقاد او کمال بود در تحت نفوذ دیگری قرار میگیرد چنانکه می بینم هنگامی فلان موضوع که اصولاً کمال نامیده نمیشود در نظر شخص معینی بصورت کمال جلوه کرده و به فردیکه متصف بدان بوده اعتقاد پیدا نموده و منقاد دست او گردیده است بدیهی است که انقیاد قلب حالتی است که برای آن رخ میدهد و شکی نیست که احوال قلب، پیرو اعتقادات و دانشها و اندیشه هائی است که برای آن پیدا میشود همچنانکه آدم ثروتمند و مال دوست در اندیشه آنستکه بندگانی را بعنوان بردگی برای خود بخرد. کسی هم که در طلب شهرت برمی آید در فکر آنست که کاری کند مردم آزاد را ببندگی خود گرفتار کند و آنانرا زیر یوغ خود در آورد و دل‌هایشانرا مسخر دست خود سازد. بلکه بنده ساختن آدم شهرت طلب از بردگی متعارف بزرگتر است چه آنکه مالک بنده بطور قهر و غلبه طوق مولویت خود را بگردن او می افکند و بنده هم ناگزیر از مولای خود فرمانبرداری میکند و اگر روزی فرصت دست دهد از زیر بار اطاعت او خود را خارج میسازد لیکن انسان شهرت طلب میل دارد که مردم خواه ناخواه از او پیروی کنند و همه آزاد مردان بند عبودیت او را بگردن افکنند و نسبت باو خرسند و خاضع باشند. بنابراین این بهمان اندازه که بکمال او پی برده اند دل‌هایشان بدو

متوجه می‌گردد و بمقام و کمال او اذعان و اعتراف مینمایند در نتیجه بقدریکه دلها بکمال او معترف است او هم بهمان اندازه تسلط بر صاحبان قلب پیدا می‌کند و بهر مقداری که خود را مسلط می‌بیند بهمان اندازه خوشحالت و بیشتر در اندیشه شهرت طلبی برمی‌آید.

شهرت طلبی، ثمرات و نتایجی دارد یعنی کسیکه شخصی را کامل بدانند در باره او عقیده‌ای پیدا کرده باشد از ستایش او فرو گذار نمی‌کند و تا جائی که میتواند از وی طرفداری می‌کند و همچنین بوی خدمت میکند و کمک می‌نماید و باندازه‌ایکه معتقد باوست از بذل جان دریغ نمیکند و باطاعت او قیام میکنند و اموال خود را در دست انتفاع او قرار میدهد و با او بنزاع بر نمی‌خیزد و او را تعظیم و احترام می‌نماید و باو ابتدا سلام میکند و در صدر مجالس باو جای میدهد و بالاخره در تمام موارد او را بر خود و دیگران مقدم میدارد.

ذیلا برای دریافت منظور اصلی می‌گوئیم: تسخیر دلها از چند جهت بر تمول و ثروت برتری دارد.

نخست: اگر کسی بخواهد از راه شهرت طلبی بمال برسد آسانتر است از اینکه بخواهد از راه مال، شهرت کسب کند. پس اگر دانشمند یا پارسائیکه موقعیتی در دلها پیدا کرده است بخواهد کسب مال کند وسایل آن زود برایش آماده خواهد شد چه آنکه ثروت صاحبان دل هم در اختیار صاحب‌دلانست، در ملک کسانی است که دیگران آنها را صاحب کمال میدانند.

و اما آدم پست فطرت بی کمالی اگر گنجی بدست آورد و جاه طلب نباشد مالش را نگهداری میکند و خیال میکند با داشتن ثروت شهرت عالم‌گیری پیدا خواهد کرد در صورتیکه با چنین اندیشه‌ای بجائی نخواهد رسید.

دوم: مال در معرض فنا و تلف است زیرا ممکن است دزدی بدان دستبرد زند یا کسی آنرا غصب نماید یا پادشاهان و ستمگران چشم‌طمع بدان داشته باشند برای جلوگیری از اینگونه محتملات بایستی به بهترین وجهی از آن محافظت

بعمل آید و از خطرات بسیار که بدان متوجه میگردد جلوگیری نمود. لیکن دلہائیکہ مسخر دست صاحب‌دلان شود از تمام خطرات محفوظ است چه آنکہ صاحب‌جہ در امن و امان زیست میکنند و کسی سرمایہ او را کہ همان نفوذ معنوی و تسخیر دلہاست غصب نمی‌نماید و دزد آنرا نمیبرد.

بلی در صورتی ممکن است دست غارت بجانب دلہا دراز شود و دستبرد بدانہا وارد گردد کہ کسی آنہا را علیہ صاحب‌جہ برانگیزاند و اوصاف کمالیہ را کہ در حق وی گمان داشتند و اعتقاد میورزیدند بہ بدترین و جہی نمایش دهند در این صورت سرمایہ دلہا کہ مدتہا مسخر دست صاحب‌جہی بود بغارت رفتہ و راہ مدافعہ برای او باقی نمیماند

سوم: سر زمین دلہا کہ در اختیار صاحب‌جہی قرار گیرد بدون تحمل هیچگونہ ناراحتی و مشقت، رشد میکند و رو بہ تزیید میگذارد برای آنکہ قلبہا ہر گاہ بموقعیت شخصی اعتراف کنند و بکمالات علمی یا عملی او اعتقاد نمایند ہمگان بالاتفاق زبان بستایش او می‌کشایند و کمالات او را بطوریکہ مورد اعتقادشان می‌باشد علی‌رؤس الاشہاد ابراز میدارند و او را در اقطار عالم شہرت میدهند. ولی مالیکہ در اختیار شخص ثروتمندی در آمدہ چنان نیست کہ بسادگی رشد و نمو پیدا کند و زیاد شود.

آنچہ تا کنون گفتہ شد در خصوص حب جاہ و مالی بود کہ حد متوسط آن مورد نظر باشد لیکن حب جمع مال و گنجداری و تہیہ ذخیرہ های بسیار و گرد کردن خزینہ‌های بی شمار کہ مورد احتیاج قرار نگیرد و همچنین حب جاہ کہ شخص بخواہد آوازہ خود را بدورترین نقاط عالم برساند از جملہ مواردیست کہ کمتر پیش آمدہ است و دیدہ ہم نشدہ کہ صاحبان چنین جاہ و مالی مورد تعظیم دیگران قرار گیرند و بہ اغراضشان دست یابند و موفق گردند.

باری این قبیل جاہ و مال ممکن است دو سبب برای آنہا تصور کرد یکی سبب جلی و دیگری سبب خفی. و بسیار دقیق است بطوریکہ فہم زیرکان عالم از درک

آن عاجز است و اینگونه سبب ریشه‌های عمیقی دارد که بغیر از غواصان کنجگاو دیگران بدان دست پیدا نمیکنند.

ذیلا هردء سبب را برای فهم مقصود توضیح میدهیم و میگوئیم: سبب جلی اینگونه جاه طلبیها و مالداریهها برای نابود کردن خوف و جلو گیری از آنست زیرا کسیکه برای برطرف کردن بدگمانی بیمناک شود با حرص و ولع روبرو میشود و هر چند ظاهرا بحال حاضر اکتفا کند لیکن به آرزوی دراز مبتلا گردد و خیال میکند مالیکه اکنون در دست اختیار دارد ممکن است روزگاری تلف شود و بدیگری نیازمند گردد و چون چنین خاطره ای در قلب او ایجاد می شود راهی برای نابود ساختن آن ندارد جز اینکه از این خوف و خیال با تهیه مال و ثروت بکاهد بنا بر این چنین آدمی در طول حیات و زندگی خود همواره بر خود ترسانست و هر چه بیشتر بگرد آوردن مال میپردازد تا درهای آفات را از همه طرف بروی خود به بندد که اگر به قسمتی از مال او دستبرد ی زنند بقسمت دیگر آن اتکا داشته باشد و شکی نیست که چنین خوفی حد معینی ندارد و مال بخصوصی نمی تواند آنرا دفع کند و روی همین میزانست که تمایل او هم بمال دنیا حد یقفی ندارد و می خواهد که تمام دنیا را مالک شود بهمین مناسبت فرموده: دو گرسنه سیر نشوند یکی آنکس که در طلب دانش بر آید و دیگر آنکه خواهان مال باشد.

و شکی نیست که چنین سببی او را از منزل و ماوی دور میسازد و همواره میکوشد کاری کند که پیش دیگران و جاهتی پیدا نماید و بالاخره از وطن آواره می شود یا برای همکاری با او دیگران از وطنهای خود آواره می گردند

و اما سبب خفی آن که مهمتر از سبب مذکور است آنستکه روح امری است ربانی و طبعاً متمایل بر بوییت است و ربوبیت عبارت از آنستکه شخص در کمالات منحصر بفرد شود و عبودیت آنستکه بر نفس خود چیره گردد و از آنجا که نفس آدمی نمیتواند آخرین مرحله کمال را درک کند و میل بکمالات هم از او زایل نمیشود دوستدار کمالست و بدان متمایل می گردد و از آن لذت میبرد و بغیر از کمال

معنی دیگری را در سر نمیپروراند و شکی نیست که هر موجودی خود و کمال
ذاتیش را دوست میدارد و عدم خود و کمالاتش را دشمن میدارد بهمین مناسبت
چیرگی بردلها و زرو زیور دنیا را طبعاً دوستدار است و میکوشد هر چه بیشتر
بندگانیرا تحت رفیت خود در آورد و آزادگانیرا بقهر و غلبه، فرمانبردار خود
بسازد.

در پایان این فصل مناسب است ابیات ذیل را که از سروده عالم ربانی مرحوم
حاج میرزا حبیب الله خراسانی است ایراد نمائیم.

طلب رزق را بنه گامی	تو بدانسان که گفته شرع منیر
که چو کودک بگریه آغازد	مادر مهر بانش بخشد شیر
نه بدانسان که با قضا و قدر	بستیزی به پنجه تدبیر
دل بدین آرزوی بی پایان	خواب نادیده میکند تعبیر
تا کند کرد درهم و دینار	خواجه بیپوده میبرد تشویر
دو سخن گویمت حکیمانه	از سخنهای آن بشیر و نذیر
طالب علم و طالب دنیا	دو گرسنه که می نگرند دسیر
آزرویش جوان شود با آز	آدمیزاده هر چه گردد پیر
صورت کار این جهانست آن	باد بر آب میکند تصویر
طبل نوبت زدند و صبح دمید	خواجه از خواب می نگشت اذیر

فصل اول

طریق معرفت خدا

گفتیم آدمی طبعاً دوستدار کمال است اینک باید بدانیم کمال حقیقی در چیست؟ کمال حقیقی همانستکه آدمی را بخدا نزدیک میکند و پس از مرگ هم برای او پایدار است و آنکمال، منحصر است باینکه انسان عارف بخدا و صفات و افعال او باشد و از حکمتی که در باطن آسمانها و زمین بکار برده اطلاع پیدا کند و از نظم و ترتیب عالم دنیا و آخرت با خبر شود و به متعلقات آنها توجه کند و خود را از بند شهوات خلاصی دهد و غمهای دنیوی را از خود زایل سازد و بر آنها چیره گردد و خود را بفرشتگان الهی که خشم و شهوت ندارند شبیه نماید. بنا بر این معرفت خدا و شناسائی حضرت او از بهترین کمالاتی است که بشر میتواند در دوران زندگی آنرا تحصیل کند اینک برای معرفت خدای تعالی بایستی لغت عربی و تفسیر قرآن و فقه و اخبار را بداند و راه تزکیه نفس و یاد بگیرد تا برای هدایت بمعرفت الله آمادگی پیدا کند.

قال الله تعالی: قد افلح من زکیرها کسیکه نفس خویش را از آلودگیها پاک ساخت بحقیقت سعادتمند و رستگار شده است.

ایضاً: والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا آنانکه در راه معرفت ما میکوشند آنها را بر راههای خود هدایت می نمائیم.

و نظر باینکه تزکیه نفس بهترین وسیله معرفت خدا است شناختن نفس و علم بآن ضروری میباشد.

و اما قدرت و توانائی در ردیف کمالات حقیقی بنده نمیشود برای آنکه قدرت حقیقی منحصر بخداست و دیگران از اینمعنی بی نصیب اند و شکی نیست اموریکه در تعقیب اراده و قدرت و حرکت بنده پیدا میشود حادثاتی است که بایجاد خدا پیدامیشود و صحت این بیان در جای خود ذکر میشود.

وجود قدرت برای موجود نسبت بحال حاضر از کمالات او بحساب می آید. قدرت وسیله ایست که با آن ممکن است آدمی بکمالی از علم نائل گردد چنانکه اگر بدن او صحیح و سالم باشد میتواند از نیروی دست خود هنگام حمله استفاده کند و با پا راه برود و با حواس موجوده در خود، اشیا را درک کند و شکی نیست که این نیروها وسیله درک حقیقت کمال علم اند.

گاهی انسان برای اینکه قوای نامبرده را پایدار بدارد ناگزیر باید قدرت مالی و شهرتی کسب کند تا بتواند از این راه بخوراک و پوشاک خود کمک نماید و اینمعنی هم معلوم است که نیروی مالی را بمنظور معرفت خدا تهیه می نماید و اگر غیر از این موضوع را در نظر داشته باشد بصالح او تمام نشده در ردیف لذات فانیه قرار خواهد گرفت.

بنده نمیتواند کاری کند که قدرت حالیه خود را پس از مرگ بدست آورد برای آنکه او تا جائیکه توانسته کوشیده است تا اموالی بچنگ آورد ودلهائیرا در تحت تسخیر خویش قرار دهد و ثابت است بمجردیکه مرگ بر آن مستولی شود این قدرتهاهمه ازهم گسیخته گردد بنا براین کسیکه خیال میکند اینگونه قدرتها موقعیتی دارند اشتباه کرده است و متاسفانه اکثر مردم پیوسته در چنین اندیشه ای غرق اند زیرا خیال میکنند توانائی باینستکه آدمی بر اجساد دیگران پیروز آید و اموال دنیوی را تحت اختیار قرار بدهد و مقامی پیدا کند که دیگران بدو تعظیم نمایند و خلاصه داشتن مال را کمال خود میدانند و چون این امر را از کمالات می شمارند بآن محبت می ورزند و در طلب آن می کوشند و خود را بدان سر گرم می سازند و بالاخره در راه آنها بهلاکت میرسند و در نتیجه کمال حقیقی را که موجب قرب بخدا و فرشتگان اوست و علم و آزادگی است فراموش میکنند.

و اینان مردمی هستند که زندگی دنیوی را بجای آخرت بر گزیده اند و شکی نیست که شکنجه آنها تخفیف داده نمیشود و یاری نمی بینند و همانکسانی هستند که متوجه بگفتار خدا نبوده معنی آنرا درک نکرده اند.

**قال الله تعالى: المال و البنون زينة الحيوۃ الدنيا و الباقیات الصالحات
خیر عند ربك (۱)**

مال و فرزندان زیور زندگی دنیا است لیکن کارهای پسندیده و پایداری که از شامی مانداز زیور دنیوی بهتر و ارزش آن نزد پروردگارت زیادتر است .
نتیجه : دانش و آزادی از قید هواهای نفسانی همان باقیات الصالحاتی هستند که کمال نفس است و شهرت طلبی و ثروت بزودی نا بود میگردند .
مؤید این بیان مثال است که در این آیه آمده .

**قال الله تعالى : انما مثل الحيوۃ الدنيا کماء انزلناه من السماء فاختلط
به نبات الارض (۲)**

مثل زندگی دنیا مانند بارانی است که از آسمان بزمین فرو میفرستیم و گیاهانرا بوسیله آن میرویانیم . وزینتهائی که بسبب وزش باد مرگ نابود میشود گلپهای بی بنیاد دنیا است و آنچه چنگال دژخیمانها مرگ بدانها نمی رسد باقیات صالحاتند .
در پایان میگوئیم از اشارات سابقه ما استفاده شد که کمال قدرت و نیروئی که از ناحیه مال و جاه بدست می آید ، کمال خیالی او و بدون هیچ اصل مدرکی است و ثابت است کسبیکه اوقات خود را در تحصیل چنین کمال ، مصروف بدارد و خیال کند بمقصود اصلی و کمال حقیقی رسیده در ورطه جهالت و نادانی گرفتار گردیده و بعزف پربشانی مبتلا می شود مگر آنچه را کمال حقیقی فرض کرده برآستی مقدمه برای کمال مزبور باشد که در اینصورت چندان زیانی ندیده است .

فصل دوم

حب مال و جاه

جاه و مال و موقعیت آنها را باندازه ای که با وضعیت کتاب حاضر سازگار

۱ - سوره کهف آیه ۴۶ .

۲ - سوره یونس آیه ۲۴ .

بود متعرض شده اینک میگوئیم: چنانکه برای خوراک و پوشاک ضروری باندگی از مال محتاجیم برای تنظیم هزینه ضروری و آمیزش با مردم هم به شهرت ناچیزی نیازمندیم و آدمی بطوریکه از خوراک قابل استفاده بی نیاز نمیشد و بایستی طعام ما کول خود و مالی را که بکمه آن تحصیل غذایی نماید دوست بدارد بهمین مناسبت نیازمند بخادمیست که کمر خدمت او را به بندد و احتیاج به رفیقی دارد که در کارها با او همکاری نماید و محتاج بمولا و سرپرستی است که از او نگهداری کند و ستم ستمگران را از او دفع سازد.

بنا بر این هر گاه مقدماتی فراهم کند که در دل خادمش موقعیتی بدست آورد تا هر چه بهتر بخدمت او قیام کند و از این طریق محبت او در دل خادمش پیدا شود بلاشک چنین محبتی نا پسند نیست و همچنین اگر طوری رفتار نماید که علاقه‌ای از او در دل رفیقش پیدا شود تا بهتر بمرافقت او اقدام نماید و نیز کاری کند که محلی در دل استادش بر قرار سازد تا بهتر به ارشادش بپردازد و یا دست به اموری زند که سلطان مملکت از او رضایت داشته باشد و بدفع شر دشمنان او بپردازد هیچیک از اینها مذموم و قبیح نبوده بلکه کسب شهرت وسیله ایست که آدمی میتواند بخوبی آبروی خود را محافظت نماید مانند مالیکه وسیله برای حفظ آبروی او است. نتیجه: مال و جاه از نظر اینکه هر دو حافظ عرض و آبرومی باشند فرقی ندارند لیکن آنچه محقق است آنستکه مال و جاه بخودی خود دوست داشتنی نیستند و ممکن است آندورا به آبریزی تشبیه کرد که انسان آنجا را برای قضاء حاجت میخواند و هر گاه از قضاء حاجت فراغت یافت و رفع نیازش شد از آنجا هم مستغنی می‌شود لیکن این تفاوت را بایستی در نظر بگیریم که محبت مال و جاه بفسق و عصیان نمیرسد مگر در صورتیکه حب مال و جاه موجب نافرمانی خدا و باعث دروغگوئی و حیل‌گری و ارتکاب موانع شرعی و بیعلاقگی بعبادت ذات اقدس الهی شود که از این نظر فسق و عصیان خواهد بود.

زیرا اگر کسی عبادت و بندگی خدا را وسیله تهیه مال و شهرت قرار دهد

بساحت مقدس دین خیانت کرده و مرتکب حرام و عمل ریائی که شارع اسلامی، جداً از آن جلو گیری می نماید گردیده است و اگر کسی در صدد تهیه مال و جاه بر آید باین کیفیت که عیبی از عیوب خود را رفع کند یا معصیتی از معاصی خدا را مرتکب نشود بطوریکه کسی بر از درونی او واقف نگردد و از منزلتی که دارد انحطاط نیابد کار مباحی انجام داده چه آنکه پرده پوشی بر کارهای زشت و قبیح ، پسندیده و پرده دری و تظاهر باعمال قبیحه، ناپسند است .

و اینگونه عمل را تلبیس نمیگویند بلکه از اطلاع بامریکه دانستن آن مفید فائده ای نمیباشد جلو گیری بعمل می آورد مانند کسیکه مخفیانه از شخص سلطان شراب میخورد و در حضور او اظهارورع و پا کدامتی نمی نماید چه آنکه اگر خود را بپا کدامنی معرفی کند تلبیس کرده و از اینکه اقرار بشرا بخواری نماید ایجاب نمی کند که در حق خود اعتقاد بپا کدامنی داشته باشد و تظاهری نموده باشد بلکه منظورش آنستکه شخص شاه از شرا بخواری او باخبر نشود .

فصل سوم

دوستی مدح و ستایش

ثروت‌مندی و شهرت طلبی و ستایش و نکوهش از آنها را توضیح دادیم. در این فصل، اسباب ثنا جوئی و ستایش خواهی را توضیح داده می‌گوئیم: اسبابی که موجب ثنا جوئی است و آدمی را بدان علاقه‌مند می‌سازد که اگر کسی زبان بمدح او گشاید و او را ستایش نماید خرسند شود عبارتند از:

نخست: آدمی پیوسته از درك کمال و وصول بدان راضی است و همواره میکوشد راهی در نظر بگیرد و از آن بکمال برسد و متوجه است که هر گاه کمالی تحصیل کرد آسایش یافته پرچم لذت و خوشی را باهتزاز در آورد. با این مقدمه اگر دیگری را بستاید، ممدوح، کمالی درخود احساس میکند و بی اندازه ابراز خرسندی می‌نماید بویژه اگر اینگونه ستایش از ناحیه آدم بینا و خردمندی باشد که هر چه بیشتر خود را جلیل‌القدر فرض میکند. و بهمین مناسبت اگر کسی از دیگری نکوهش نماید متأثر شده و کار او را زشت انگاشته مبعوض خود میدانند برای آنکه با نقصان نفسانی رو برو شده و تیرش بخطا رفته‌است.

دوم: ستایش حاکی است از آنکه دل ستایشگر در اختیار ممدوح باشد و نسبت بوی ارادت ورزد و بدو اعتماد داشته باشد و شکی نیست دلپائیکه تحت نفوذ آدمی قرار می‌گیرد و کاری میکند که آنها را رام در دست خود بسازد عملی است دوست داشتنی و مطلوب بهمین جهت لذت از هر چیزی که تراوش کند بزرگ است خصوصاً که گاه انسان بخوبی بدان دست پیدا کند و قلباً از آن بهره‌مند گردد چنانکه شهریاران و بزرگان دنیا بخوبی میتوانند از آن استفاده کنند و لذت ببرند و بهمین علت هم نکوهش بداست و موجب تألم و تأثر است.

سوم: مدح هر مادحی موجب میشود که آهوی دل هر شنونده ایرا بدام

خویش گرفتار سازد و بدست خود صید نماید مخصوصاً هر گاه شنونده بخوبی به ستایش او التفات نماید و به ثنای او معتقد باشد، و شکی نیست که اهمیت این گونه ستایش هنگامی خواهد بود که در انظار سایرین و علی رؤس الاشهاد اتفاق افتد.

چهارم: ستایش حاکی است از آنکه شخص ممدوح، آدمی بزرگوار و محترم است و بالاخره اهمیت او کاری کرده که مادح خواه ناخواه از او تمجید و ستایش کند. چه آنکه خود حشمت و اهمیت، صفتی است پسندیده و توأم با قهر و غلبه و ستایشی که از ناحیه او شود مسلماً پسندیده خواهد بود. در پایان باید گفته شود که اسباب چهار گانه مزبور گاهی از اوقات در ستایش مادحی صورت میگیرد و بدین وسیله التذاض هر چه بیشتر و مهمتر میشود. و وقتی است که کمال از آن احساس نمیشود یعنی هنگامی که شخص ممدوح متوجه باشد که مادح او در آنچه گفته نظر صدق و صفا نداشته و اگر بداند که مادح آنچه گفته است اعتقاد نداشته استیلای بر قلب که سبب ثانوی بوده باطل میگردد و احساس لذت نمیکند.

فقط از اسباب چهار گانه سبب آخری باقی میماند که ممدوح خود را محترم می بیند و میداند که مادحش ناچار او را ستایش کرده و از حشمت او بیمناک گردیده است

فصل چهارم

باری آدمیکه حب جاه از همه چیز در دل او بیشتر غلبه یافته باشد تنها توجهش باینستکه تا میتواند با مردم بخوبی آمیزش کند و امور مربوط بدانها را کاملاً رعایت نماید . از دوستی با آنها لذت میبرد و خود را در دست اختیار آنها قرار میدهد و همیشه در گفتار و کردار خود متوجه است که از نظر افراد مردم دارای موقعیت و اهمیتی باشد و عظیم المنزله بحساب آید و ثابت است که چنین عملی تخم نفاق را در سر زمین دلها میرویانند و ریشه فساد را آبیاری میکند و بالاخره کار بجائی میرسد که در عبادات سهل انگاری می نماید و بدانچه خدا و رسول فرموده اعتنائی نمیکند و برای اینکه دلها را بدام خود گرفتار سازد ناگزیر بمحظورات شرعی و عرفی دچار میشود. بهمین جهت پیغمبر صلی الله علیه و آله حب جاه و مال و فساد دینی آنها را بدو گرگ خونخوار تشبیه کرده است (چنانکه پیش از این اصل حدیث ترجمه شد) و نیز فرمود : جاه طلبی و ثروت مانند بارانی که گیاهانرا از زمین میرویانند ، ریشه نفاق را تقویت میکند زیرا نفاق آنستکه گفتار و کردار ظاهری آدم باباطنش مخالف باشد و شکی نیست کسیکه میخواهد منزلتی در دلهای مردم بدست آورد ناگزیر باید با آنها بنفاق بر خیزد و بخصال پسندیده ای که از آنها بری و عاریست تظاهر نماید و اینعمل هم عین نفاقست

بهترین راه علاج علمی و بهبود از این بیماری خانما نسوز آنستکه بدانند سبب کلی که ویرا بجاه علاقه مند ساخته عبارت است از توانائی بر افراد و توجه قلوب آنها و این سبب در صورتیکه بهیچ آب آلوده ای کدر نشود و از همه آفات سالم بماند آخر الامر نا بودمیگردد و در ردیف باقیات الصالحات و امور جاویدنمیباشد بلکه اگر همه مردمیکه در روی زمین زیست میکنند تا پنجاه سال ، بخاطر او سر بسجده گذارند آخر الامر او و سجده کنندگان بر او میگردند و یاصاحبان جاه که پیش از او مرده اند مساوی خواهد بود. بنا بر این شایسته نیست که چنین مقام نا پایداری را در برابر دین که زندگی جاویدیست بر گزینند .

باری کسیکه بطور شایسته و همانطوری که بیان شد کمال حقیقی و خیالی را بشناسد، شهرت و جاه در نظرش بی ارزش خواهد بود و شکی نیست که حقارت و پستی جاه در صورتی مسلم خواهد شد که آدمی متوجه بعالم آخرت باشد و آنرا مشاهده نماید و دنیای فانی را حقیر بداند و خود را در عین حالیکه نمرده است مرده پندارد (۱).

چشم بیشتر مردم ضعیف است و تنها بدیدن زرد و سرخ دنیا عادت کرده اند و عواقب کارهای خود را نمی بینند.

قال الله تعالى : بل تؤثرون الحياة الدنيا و الآخرة خیروا بقی (۲)

رستگاری نصیب مردمی شد که خود را از همه نا شایستگیها پاک کردند و بخدا متوجه شده بعبادت حضرتش پرداختند لیکن شما بدین معنی توجیهی نکرده زندگی دنیا را بر آخرت که بهتر و پایدارتر است برگزیده اید.

ایضاً : کلاب تحبون العاجلة و تذرون الآخرة (۳)

۱- اینگونه مرک را عارفان حقیقت بین، مرک اختیاری می نامند و این جمله را که - موتوا قبل ان تموتوا - بمیرید پیش از مرگ که حیات پایدار و زندگی جاوید است اشاره بدان گرفته اند. حکیم سنائی می فرماید .

کز این زندگانی چو مردی بمانی
ازین زندگی ترس کاینک در آنی
که از مرگ : رویت شود زعفرانی
که مرگست دروازه آنجهانی
نه کس را خلاصی دهد جاودانی
ندانی تو تفسیر سبع المثانی
منه نام جان بر بخارودخانی
بعیاری این خانه استخوانی
اسیر از عوان و امیر از عوانی

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی
ازین مرگ صورت نگر تا تترسی
تو روی نشاط دل آنکاه بینی
بدان عالم پاک . مرگت رساند
اگر مرگ خود، هیچ لذت ندارد
ز سبع السماوات تا بر نبری
نه جانست این کت همی جان نماید
به پیش همای اجل، کش چو مردان
کزین مرگ صورت همی رسته گردد

نه چنین است بلکه شما بدنمای فانی اظهار علاقه و دوستی میکنید و از آخرت که خانه همیشگی است دست بر میدارید ، و آیات دیگر که همه متوجه بدین معنی میباشد نیز هست . پس کسیکه پایه فکری او بدینجا رسیده است بایستی حجاب راه را از دل خود بیرون کند و قاب بیمارش را که از شهرت طلبی ناتوان گردیده بداروی توجه به آفات دنیوی بهبود دهد بدینمعنی که اندکی اندیشه کند و بخطراتی که شهرت طلبان دنیا دار هدف تیرها قرار گرفته اند توجه نماید چه آنکه هر فرد شهرت طلبی محسود دیگران واقع میشود و باب آزار را بروی او میکشایند و همواره از جاه و جلال خود بیمناک است و میترسد مبادا روزی رسد که قدر و منزلت او از دلها برود زیرا بدیهی است که جوشش دلها و تغییرات آنها از جوشش يك ديگ ، بیشتر است و پیوسته در میان دو امر متقابل، اقبال و ادبار (روی آوردن و روی گردانیدن) مردداست اقبال و ادباریکه بر فراز قلبهای افراد بر قرار میگردد و دوا می ندارد مشابه ساختمانی است که بر روی موجهای دریای بیکرانی بنیان شود .

مجملاً : شخصیکه براضی ساختن دلهای افراد متوجه شود و جاه و جلال خود را محافظت نماید و مکر و حيله حاسدانرا از آن دور سازد و از آزار دشمنان جلوگیری نماید . از یاد خدا باز میماند و در دنیا و آخرت خود را برای سرزنش دائمی آماده میکند و همه این پیش آمده ها و غمهایی که عیش آدمی را مکدر ساخته است از راه شهرت طلبی سر چشمه گرفته و آرزوهای دنیوی آنها بقدر خوف آنها نمی باشد تا چه رسد بفوائد عالم آخرت پس آدمیکه نور چشمش ضعیف است باید خود را معالجه نماید و از این فلاکت نجات یابد زیرا هنگامیکه نور چشمش رو بتزاید گذارد و نیروئی در ایمانش حاصل گردد به دنیا و جاه و جلال آن اعتنائی نمیکند .

تا بحال آنچه گفته شد در خصوص راه علاج علمی این بیماری بود .
 اکنون راه علاج عملی آنرا هم توضیح داده میگوئیم: بهترین راه برای آنکه

انسان بتواند دوستی جاه و جلالش را از دل مردم بیرون کند آنستکه انزوا بر گزیند و بقناعت بسر برد و بقضای الهی راضی باشد و از مردم دوری کند و در جاهای تنها زندگی نماید و کسیکه در شهر خود که آوازه شهرتش محلات و کوچه‌های آنرا پر کرده است بخواهد گوشه‌نشینی کند باز هم از حب جاه در امان نیست زیرا ممکن است خیال کند که بر اثر گوشه‌نشینی دست از جاه و شهرت بر داشته در حالیکه غروری در خود ایجاد کرده و بهمان اندازه که میدانند بمقصود نائل آمده آرامشی در نفسش پیدا میشود .

اگر مردم دست از اعتمادی که در باره او پیدا کرده‌اند بردارند و از او نکوهش نمایند و او را بکارهای نا شایسته نسبت دهند متأثر میگردد و در صدر راه قرار از آن می‌آید و پوزش می‌خواهد و گرد و غبار فکری را که آئینه‌دل آنها را کدر ساخته است میزداید و در آن هنگام برای وصول بمنظور خود بدروغ و تلبیس مبتلا میشود و بهیچوجه بیمی ندارد و بدینوسیله معلوم میشود که جاه طلب بوده نه فردی منزوی و خانه نشین .

باری تا وقتی که آدمی چشم طمع بدست مردم دارد نمیخواهد منزلت او در دل دیگران کم شود و شکی نیست که وقتی ممکن است بند طمع خود را از مردم ببرد که بقناعت روزگار بگذراند و کسیکه قناعت کند از مردم بی نیاز شود و چون بی نیاز گردد دل بمردم نمی‌بندد و منزلت او در دل مردم قیمتی پیدا نمیکند و مؤید کلیه مطالب فوق اخباری است که در مقامات مختلف در باره نکوهش از جاه طلبی و تعریف از گوشه‌نشینی رسیده است :

فرموده‌اند: بنده مؤمن همیشه گرفتار آزار و درد و بی چیزی است .

ثناجویی و ستایش طلبی نیز از جهت حرمت و اباحت و سود و زیان ، مانند جاه طلبی است و بهمان میزان که شخصی به بهبود و علاج شهرت طلبی می‌پردازد باید بعلاج ثناجویی بپردازد .

علاج علمی ثنا جوئی باینستکه انسان متوجه باشد هر گاه ویر ابصفتی بستایند که آن صفت در او نباشد او را مسخره کرده اند و اگر آن صفت در او وجود دارد اگر صفت دنیوی باشد ، کمال خیالی است و اگر صفتی دینی است بایستی متوجه پایان آن گردد. همچنین باید کاری کند که از نکوهش ، کراهت نداشته باشد و راهش اینست که بداند صفت مذمومی که وی را بدان نکوهش کرده اند اگر در او موجود است عیبی است که باید آنرا بر طرف کند و از این جهت خوشحال شود و برفع آن پردازد و اگر آن صفت در او نیست مردم از او بد گوئی کرده اند و کفاره گناهان او است باز هم باید خدا را شکر کند و بر عیبجو ، ترحم کرده استغفار نماید که او بدینوسیله خود را بمهلکه انداخته است .
 هنگامیکه دند ان پیشین رسول خدا ﷺ را شکستند فرمود: پروردگارا قوم مرا که نا دانند هدایت کن .

انسان باید از نکوهش علیه دشمنش خوشحال باشد. دشمن خانگی انسان هم نفس اوست که باید از نکوهش علیه او خرسند گردد و هر گاه نکوهش نفسش را بشنود خوشحال شود و از نکوهش کننده سپاسگزاری نماید و او را از آنجا که بر عیوب نفسانی وی اطلاع یافته آدمی بافطانت بداند و نکوهش او را شفای بیماری نفسانی خود بحساب آورد و غنیمت بداند زیرا اگر هدف تیر نکوهش افراد قرار گیرد و در صدر رفع عیوب خود بر آید موقعیت و ارزش او در نزد مردم زیادتر شود و بفساد شهرت طلبی کمتر مبتلا گردد و نیز هر گاه حسناتی از وی بظهور رسیده باشد که بجائی حساب نشده است ممکن است آنها را بجای عیبهای که دستش بنا بودی آنها نمیرسیده بشمار آورند و هر گاه آدمی در طول زندگانی خود بکوشد که ثنا گو و نکوهش گرش در نظر او مساوی باشند مسلماً کاری برای خود فراهم ساخته است که فراغت برای امر دیگری پیدا نمی نماید. و آدمیکه بخواد درست بدامن سعادت های دنیوی و اخروی شود بایستی عقباتی را طی کند و عمل مزبور یکی از آن عقبات است و ثابت است که قطع عقبات و طی راههای آنها جز با مجاهدت آنها با عمری طولانی صورت پذیر نخواهد بود .

باب پنجم

غرور و فریب

در این باب از نکوهش غرور سخن گفته بعنوان مقدمه میگوئیم: غرور یا فریب آنستکه نفس آدمی با بدست آوردن مقتضیات خواهشهای خود آرامشی پیدا کند و طبیعت، بسبب شبهه و مکر شیطانی بدان اظهار تمایل نماید. بنا بر این کسیکه شبهه فاسده و نامناسبی او را بخيال این معنی وادار سازد که براه خیر دنیا و آخرت گام می نهد، آدمیست مغرور.

قال الله تعالى: فلا تغرنکم الحیوة الدنیا و لا یغرنکم بالله الغرور (۱)

زندگانی دنیا شما را نفریبید و خیال نکنید برای همیشه زیست میکنید و پیوسته سلامت و در نعمتهای دنیا مستقر قید و نیز متوجه باشید مبدا بچنگال فریب شیطان گرفتار شوید که شما را بخدایم تعال مغرور کند و بدینوسیله شما را بنا فرمانی وادار سازد.

قال الله تعالى: و لکنکم فتنتم انفسکم و تربصتم و ارتبتم و غرکم

الامانی حتی جا، امر الله و غرکم بالله الغرور (۲)

لیکن شما خودتان را بفساد انداخته و بزرو زیور دنیا چشم طمع دوختید و در شك و شبهه ماندید و آرزوهای طولانی دنیا شما را بخود مغرور نمود تا بالاخره فرمان خدا صادر گردید و مریدید و شیطان شما را به توبه و مغفرت فریب داد. از رسول خدا ﷺ: چقدر خوبست خواب مردم عاقل و افطارشان و چقدر زیان می بینند مردم جاهل از بیداری و کوشش خود. اگر عده کمی مردم پرهیزکار و صاحب یقین پیدا شوند بهتر است از اینکه سراسر روی زمین را مردم مغرور فرا گیرند.

ایضاً : عاقل کسی است که در بازار معامله در آید و با خود بخرد و بفروشد
بپردازد و آنچه سود برده برای پس از مرگ خود پس انداز نماید و دیوانه کسی
است که از هواهای نفسانی پیروی کند و از خدای متعال رسیدن بآرزوهای طولانی
را بخواهد.

ذیلاً برای توضیح مطلب مثالی برای غرور بزندگی دنیا و برای غرور بخدا
بیان میکنیم و میگوئیم :

فریب بزندگی دنیا مثالش آنست که دسته‌ای از کافران و معصیت کاران میگویند
نقد بهتر از نسیم است ، دنیا نقد است و آخرت نسیم بنا بر این دنیای نقد
از آخرت نسیم بهتر است پس باید تا جائی که بتوانیم از لذت‌های آن برخوردار گردیم
و نیز میگویند یقین از شک بهتر است. لذت‌های دنیوی یقینی و لذت‌های آخرتی مشكوك
است پس نباید خوشی‌های یقینی دنیا را بامید خوشی‌های مشكوك آخرت از دست داد.
چنانکه ملاحظه میکنید این گفتار جز قیاس‌های فاسده شبیه بقیاس شیطان
بیش نیست چه آنکه او هم گفت من از آدم بهترم زیرا مرا از آتش و او را از
گل آفریده‌ای خدای متعال هم باین قبیل افراد چنین اشاره فرموده :

**قال الله تعالى : اولئك الذين اشترى بالحیوة الدنيا بالآخرة فلا يخفف
عنه العذاب ولا هم ينصرون (۱)**

اینان مردمی هستند که زندگی دنیوی را بجای آخرت بر گزیده‌اند پس
اگر خیال کنند که تخفیفی در عذاب ایشان داده خواهد شد خیالی فاسد است
تخفیفی در عذابشان داده نمیشود و کسی هم از آنها یاری نمیکند.

معالجهٔ اینگونه غرور باینستکه فرموده های خدا را درباره فناء زندگی دنیا
و نیکوئی عالم آخرت و متاع غرور دنیا تصدیق کنند که فرموده :

قال الله تعالى ، ما عندكم یفقد و ما عند الله باق (۲)

آنچه شما در اختیار دارید فانی میشود و آنچه پیش خداست باقی میماند.

(۲۸۴)

ایضاً : والاخرة خیر و ابقی (۱)

زندگی آخرت از دنیا بهتر و پایدار تر است .

ایضاً : وما الحیوة الدنیا الامتاع الغرور

زندگی دنیا جز فریبندگی و غرور چیز دیگری نیست

باری چنانکه گفته شد قیاس مزبور باطل و شبیه بقیاس شیطانی است و دلیل بطلان آنرا هم بدین ترتیب بیان می کنیم تا بدانند قیاسی را که شیطان در دل ایشان وارد کرده فاسد است: این قیاس بر دو اصل پایدار شده یکی آنکه دنیا نقد است و آخرت نسیه. این معنی صحیح و قابل انکار نیست. اصل دیگر که نقد بهتر از نسیه است صحیح نبوده اشتباه شیطانی است چه آنکه در واقع چنین نیست. بلی اگر مقدار نقد و مقصود از آن مساوی بانسیه باشد نقد از نسیه بهتر است و اگر مقدار نقد و منظور از آن کمتر از نسیه باشد نسیه از نقد بهتر است زیرا شخص مغرور در چنین تجارتی که بار آنرا بسته یک درهم نقد داده تا ده درهم نسیه در عوض بگیرد و نه میگوید نقد از نسیه بهتر است و از چنین معامله ای دست بر دارد و اگر طبیبی او را از خوردن میوه ها و غذاهای خوش مزه ممانعت کند ، برای آنستکه در آینده بیماری میتلا نشود لذا از همه آنها دست بر میدارد یعنی نقد را گذاشته و به نسیه راضی می شود بازرگانان هم بر کشتی می نشینند و رنج سفر نقدی بر خود هموار میسازند تا آسایش و سود نسیه را بدست آورند .

پس اگر ده بهره در ساعت آینده بهتر از یک بهره در حال حاضر باشد و عقل و عادت هم بدان حکم کنند بایستی مدت بهره مندی از دنیا و آخرت را هم باید بهمین میزان سنجید و مقایسه کرد .

دلیل دیگر آنها این بود که یقین از شك بهتر است ، دنیا یقین و آخرت مشکوک است این دلیل هم از گفته اولیشان فاسد تر است . در کلام پیشین یکی از دو اصل قیاسشان صحیح بود لیکن در اینجا هر دو اصلشان باطل است . زیرا

یقین در صورتی از شك بهتر است که هر دو باهم مساوی باشند با آنکه هر دو در عرض یکدیگر نیستند برای آنکه شخص بازرگان هنگامیکه بفکر تجارت می‌آید یقین دارد که بار تجارت بسته و بهر کب را هوار سوار است. و بعزم فلان کشور حرکت میکنند لیکن سود این سفر برای او مشکوک است. و آدمیکه درصدد تحصیل علم فقه بر می‌آید از جدیت برای فراگیری مقدمات آن خودداری نمی‌کند و یقین بدان دارد لیکن از وصول بدرجه علم و مرجعیت مردم بی‌خبر و مشکوک است شکارچی یقین دارد که در طلب صید حرکت میکند لیکن از وصول بصید و ظفر بدان بیخبر است. انسان بیمار از تلخی و ناراحتی دار و با خبر است لیکن بهبودش مشکوک برای اوست. بهمین ملاحظه، حزم و احتیاط، کار خرمندانست بنا بر این اگر عالم آخرت شخصی، مشکوک باشد بحکم احتیاط بایستی برای آنکه بمخاطره نیفتد بخود بگوید این آخر عمر را که چند روزی بیش نیست در برابر عالم آخرت که وصف آنرا از حد گذرانیده اند بهر طریقی باشد صبر میکنم. اگر موضوعاتی که در خصوص عالم دیگر گفته اند دروغ باشد بغیر از لذت چند روز چیز دیگری از من فوت نشده و اگر راست باشد و من بگفتار راست توجهی نکرده باشم و مخالفت نموده باشم برای همیشه در آتش خواهم بود و بلا شك تاب چنین عذابی را نخواهم داشت.

اصل دوم که مشکوک بودن آخرت است نیز صحیح نمیباشد زیرا عالم آخرت از نظر مرد مؤمن یقین است زیرا برای یقینی بودن آن، دو مدرک اقامه شده: یکی آنکه پیمبران و دانشمندان که پیشوایان مردم اند بدان معتقدند و بوجود آن ایمان آورده و تصدیق نموده اند. دیگر وحی و الهامی است که به انبیا و اولیاء گرام رسیده است زیرا حقیقت اشیاء بهمان نحوی که آنها بر آن استوار گردیده اند بر ایشان آشکار شده و با بصیرت باطنی بحقیقت آنها پی برده اند و نا دیدنیها را با چشم بصیرت آنگونه دیده اند که ما محسوسات را با دیده ظاهری مینگریم بنا بر این اگر آنان از موضوعی خبر دهند بطریقی است که مشاهده کرده اند نه آنکه از دیگری

شنیده باشند یا تقلید کرده باشند. این بود توضیحی در باره غرور بزندگی دنیا .
 و اما غرور بخدا را بدینمثال تشریح می کنیم : برخی بزبان و دل اظهار
 میدارند اگر خدایم تعال دارای معاد و عالم آخرتی باشد ما سزاوارتر بدان و با
 بهره تر و سعادت مند تر از دیگران خواهیم بود . مؤید همین رویه را خدایم تعال
 از گفته دو مردیکه با یکدیگر بگفتگو پرداخته بودند حکایت میفرماید ،
 «و اما اظن الساعة قائمة ولئن رددت الی ربی لاجدن خیراً منها منقلباً (۱)»
 گمان نمیکنم قیامتی وجود داشته باشد اگر هم قیامتی باشد و من بر خدای خود
 وارد شوم همچنانکه در این عالم سعادت مند گردیده ام و همه گونه درهای آسایش
 بروی من گشاده گردیده آنجا هم سعادت مند خواهم بود . باری این قبیل سخنان ،
 خیالات واهی و قیاسات شیطانی است زیرا این دسته افراد گاهی به نعمتهای دنیوی
 خدا متوجه میگردند و نعمتهای آخرتی را هم مانند آن خیال میکنند و می بینند
 هر کار ناهنجاری که در دنیا مرتکب شوند در شکنجه آن تأخیری می افتد گمان

۱- آیه ۳۶ سوره کهف. در این سوره مبارکه خدایم تعال سر گذشت مرد توانگری را بیان
 میفرماید که دارای دو بوستان سبز و خرم و میوه داری بود و درختان انگور در آن کاشته شده
 و اطرافشان را درختهای خرما فرا گرفته بود و در وسطش قوت روزانه اش شمر رسیده و نهر
 آب در آنها جاری بود روزی بطریق مجادله در حالیکه بخود میباید و آرزو های
 طولانی در دل میپروراند بهمسایه فقیرش گفت گمان نمیکنم این باغ سر سبز من نابود
 گردد و خیال نمیکنم قیامتی باشد و بر فرضکه قیامتی هم وجود داشته باشد من اگر
 بر خدا وارد شدم چنانکه امروز سعادت مندم آنروز هم سعادت مند خواهم بود همسایه اش
 او را نکوهش کرد که بخدای خود کافر شده و نمیدانی اگر اینک خدا بمنظور
 مصلحتی مال و فرزند مرا اندک قرار داده میتواند بر آنها بیفزاید بالاخره وی نپذیرفت
 آنروز گذشت فردا صبح که از خواب برخاست دید باغهای او رو بویرانی گذارده و اثری
 از آنها باقی نمانده با ندامت بسیار دست بدست میزد و میگفت ایکاش بخدا کافر
 نشده بودم و جزا و بدیگری متوجه نمیگردیدم *

میکنند آخرت هم ، چنین است .

قال الله تعالى : و يقولون فی انفسهم لولا یعد بنا الله بما نقول (۱)

با خود میگویند چرا خدایم تعال نسبت بدانچه میگوئیم از ما باز خواست نمیفرماید و ما را عذاب نمی کند . و گاهی با بندگان مؤمن خدا که مردمی بظاهر رنجور و ناتوان و غبار آلودند مصادف میشوند و آنانرا مسخره می کنند و میگویند « اینان کسانی هستند که خدا آنها را از میان ما بر گزیده و مورد اکرام خود قرار داده است » و با همین لحن توهین آمیز میگویند « اگر قیامت و نعمتهای دنیای دیگر بجا و حق بود و چشم پوشی از زر و زیور کاری شایسته بشمار میرفت اینان بر ما پیشی نمیگرفتند » . و بالاخره قیاسی را که آنها برای اثبات منظور خود تشکیل میدهند اینست که خدایم تعال در این دنیا همه گونه دزهای نعمت را بروی ما گشوده و بما احسان فرموده و شکی نیست کسی که بدیگری احسان میکند او را دوست میدارد و نیز ثابت است که احسان دوست بدوست ، محدود نبوده بلکه همانطور که اکنون احسان کرده و اظهار محبت نموده است در آینده هم احسان خواهد کرد . اشتباهی که برای این افراد پیش آمده آنستکه هر محسنی را محب و دوست خود میدانند و انعام دنیوی را احسان میشمردند و بدینوسیله بخود میبالند و با غرور و نخوت موقعیتی برای خود در پیشگاه خدایم تعال خیال می کنند و دلیلی هم برای اهمیت خود بیان میکنند که اگر مردم بصیر و بینا بآن توجه کنند میدانند که جز خواری نتیجه دیگری برای آنها نخواهد داشت چه آنکه نعمتهای دنیا و خوشیهای آن مهلکتند و آدمی را بهلاکت میخوانند و از خدایم تعال دور میسازند و متوجه نیستند که اگر خدایم تعال بنده ای را دوست داشته باشد او را از زر و زیور و خوشیهای دنیا محروم می کند و نمیگذارد بدانها آلوده گردد چنانکه شما بیمارتان را که دوست میدارید او را از غذا و آب و امثال آنها جلو گیری می نمائید .

چنین شخصی که بدین علت بغرور مبتلا گردیده است علاجش منحصر بانستکه دلائل بزرگواری و خواری پیش خدا را از راه بصیرت یا تقلید بشناسد یعنی بداند بچه وسیله آدمی پیش خدا خوار میگردد و بچه عملی عزیز میشود.

قال الله تعالى : ايجسبون انما نمدهم به من مال وبنين، نسارع لهم في الخيرات بل لايشعرون (۱)

آباخیال میکنند مال و فرزندانیکه بآنان روزی کرده ایم برای آن است که خواستیم آنها را پیش خود عزیز بداریم و در ب خیرات را بروی آنها بگشائیم؟ نه چنین است آنها از غرض ما بی اطلاع اند.

ایضاً : والذین کذبوا بآیاتنا سنستدرجهم من حیث لا یعلمون (۲)

کسانیکه آیات ما را تکذیب کردند آنانرا از جائیکه خیر ندارند اندک اندک به شکتجه و خواری مبتلامی سازیم.

باید بدانیم که از کجا اینگونه غرور پیدا میشود. مسلماً علت پیدایش آن این است که آدمی خدا را نمیشناسد و از صفات او کاملاً اطلاع ندارد چه آنکه اگر کسی خدا را بشناسد از مکر او ایمنی ندارد و به اینگونه خیالات واهی دلبستگی پیدا نمیکند بلکه به احوال فرعون و قارون و سایر جهانداران روزگار و سر انجامشان توجه می نمایند و بدقت می نگرند که چگونه خدایمندان نخست همه گونه درهای نعمت را بروی آنان گشود و سر انجام آنها را بیدترین وضعی گرفتار ساخت و آنان بخیال خودشان با خدام مکر می کردند و البته خدا از هر کس بهتر میدانند که با آنان چگونه مکر کند و بلاشک مردم زیانکار از مکر خدا ایمنی ندارند.

۱- آیه ۵۶ و ۵۵ سوره مؤمنون

۲- آیه ۱۸۲ سوره اعراف

۳- آیه ۴۴ سوره انعام

(۲۸۹)

فلما نسوا ما ذكروا به فتحنا عليهم ابواب كلشيء حتى اذا فرحوا
بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون (۱)

چون آنچه (از نعم الهی) بآنها تذکر داده شد همراه فراموش کردند ما هم
ابواب هر نعمت را (برای اتمام حجّت) بروی آنان گشودیم تا بنعمتهائی که بآنها
داده شد شاد و مغرور شدند آنگاه آنانرا ناگهان بکیفر اعمالشان گرفتار کردیم
و در آن هنگام خوار و نا امید گردیدند .

فصل اول

غرور و براهین مغرورین ورد آنها را بیان کردیم اینک میگوئیم فرقه‌های مغرورین بسیار و راههای غرورشای مختلف است :

برخی کار منکر را معروف می‌پندارند و زشت را زیبامی دانند مانند آدمیکه از مال حرام مساجد را آباد می‌کند و زیور میدهد

عده دیگر کاری را که بنفع خود انجام میدهند و عملی را که برای خدا میکنند از یکدیگر تمیز نمیدهند و فرق نمیگذارند آدمیکه وعظ میکند و مردم را ارشاد می‌نماید و غرضش آنستکه در نزد مردم موقعیت و جاهی پیدا کند و بعضی دست از کارهای مهم بر داشته بغیر آن سر گرم می‌شوند مانند آدمیکه ترك واجب می‌کند و سنت بجا می‌آورد .

بعضی از حقیقت دست بر داشته به پرست اکتفا می‌نمایند مانند نماز گذاریکه هنگام انجام وظیفه نماز هم و غم خود را مصروف به و سوسه در نیت یا اداء مخارج حروف می‌دارد تا جائی که نماز جماعت از او فوت میشود و نمازش بخارج وقت می‌افتد و از این گذشته در نمازش حضور قلب را مراعات نمی‌نماید. در عین حال خیال میکند اگر خود را بمشقت و ادار سازد و در تصحیح نیتش بکوشد از عامه مردم برتر خواهد گردید .

دیگری کسی است که بقرائت قرآن، مغرور میشود و آنرا با سرعت تمام میخواند چنانکه در يك شبانه روز ختم قرآن میکند زبانش مشغول فعالیت است لیکن داش در بیابان آرزوها سر گردانست و بعضی خود را بصوم می‌فریبند چون آدمی که صوم دهر میگیرد و زبان از غیبت دیگری بر نمیدارد و شکمش هنگام افطار از حرام پر میشود و خود را هم سعادت‌مند میداند .

برخی هستند که بر رفتن حج و زیارت خانه خدا اکتفا میکنند و از عهدهٔ مظالم و قرض‌هایی که بگردنشان بار شده بر نمی‌آیند و بی آنکه زاد و توشهٔ حلالی بدست آورند بار سفر می‌بندند و در راه نمازهاشانرا ضایع می‌سازند و نمیتوانند جامه و بدن خود را طاهر نمایند و چون از حج بیت الله باز میگردند از مالیات دولتی و سایر مظالم استفاده میکنند.

دیگری آدمیست که امامت مسجد جمعه یا اذان آنرا بعهده میگیرد و خیال میکند با این عمل سعادت مند شده است و اگر دیگری که پرهیز کارتر و دانشمندتر از او است امامت یا اذان مسجد را در غیبت او بعهده بگیرد متأثر میگردد و قیامتی بر پامی‌کند.

و نیز آدمی است که دیگرانرا بکافرانیک و امیدارد و خود فراموش میکند و چون فرمان میدهد با لحنی موهن و آمرانه است و اگر کسی از او نافرمانی کند یا بگفته‌اش اعتنا نکند خشمگین شده میگوید من خودم محتسب شهرم و دیگرانرا از اعمال ناروا نهی میکنم تو آمده‌ای مرا نهی میکنی؟! . و البته غرضش از این سخن ریاست طلبی است.

و نیز مردمی هستند که پایه‌های علوم شرعی را محکم می‌سازند و تاملتوانند در آنها تعمق نموده شب و روز بدانها اشتغال می‌ورزند اما توجهی بجوارح خود نداشته آنها را از معاصی حفظ نمیکنند و بفرامین خدا و امیدارند و نیز بقلب خود که آئینهٔ هر انسانی است توجهی نکرده صفات ناپسند و اخلاق پست را از آن دور نمی‌سازند و بعلم رسمی تنها اکتفا کرده خیال میکنند با این رویه، نزد خدا ارزشی پیدا کرده‌اند و پایه دانش آنها بجائی رسیده که هر رفتاری از آنها سر بزند خدایمتعال شکنجه نمیفرماید بلکه شفاعت او را در باره دیگران می‌پندیرد و بر اثر مقامیکه پیش خدا احراز کرده است از گناهان آنها چشم پوشی میفرماید.

و نیز کسانی هستند که بخود میبالند و خیال میکنند بتمام معنی دامن آنان از اخلاق ناپسند پاک است و هیچگاه سوء خلق از ایشان بظهور نمیرسد و مقامشان را ارفع از آن میدانند که روزی خدا بمتعال آنها را بچنین بلائی مبتلا کند و آنها را از بلیات عوام مردم می‌دانند.

چنین آدمی اگر آثار کبر و ریاست و سروری و بزرگواری بر او سایه افکند و ویرا زیر پرچم خود در آورد برای آنستکه بدست اعتراضات مردم گرفتار نشود و خود را خوب قلمداد کند. نمیگوید این صفت کبر است و من فردی متکبرم بلکه چنان وانمود میکند که رویه من عزت دینی و اظهار شرف علم و نصرت دین خدا و بخاک مالیدن دماغ مخالفانست. و هر گاه زبان باظهار حسادت درباره اقران و امثال خود یا کسانی که علیه او قیام کرده‌اند بگشاید و از آنان بد گوئی نماید خیال نمی‌کند گفتاری را که در حق آنها گفته از حسادت بوده بلکه میگوید این گونه سخنان برای آن است که از آدم یاوه گو جلو گیری کنم و نگذارم دست عداوت و ظلم از آستین بیرون آورد و خلاصه برای پشتیبانی از حق و حقیقت غضبناک شده‌ام و حال آنکه اگر مردم جاهل و مغرض، دانشمند دیگری را متأثر بسازند و بدو توهین کنند غضبناک نمیشود بلکه شاد میگردد.

و هر گاه کاری از او سر بزند یا اظهار نظری کند که توأم باریا باشد و مردم او را ریاکار بدانند میگوید خیال نکنید اظهار علم و عمل من برای ریاکاری است بلکه خواستم بدین وسیله مردم را به پیروی از خود دعوت کنم و آنها را به آئین خدا رهبری نمایم و از عذاب برهانم با آنکه این شخص دقت نمیکند که اگر این جمعیت بدیگری اقتدا کنند آن اندازه که از اقتداء بخود شاد میگردد خوشحال نمیشود و حال آنکه اگر برآستی غرض او آنستکه مردم هر چه بهتر و بیشتر بصلاح و رستگاری موفق گردند بایستی این عمل از هر که و در هر شرطی که باشد خوشحال گردد و ممکن است گاهی همین معنی را خیال کند لیکن شیطان او را راحت نمیگذارد و اینگونه اظهار نظر میکند که علت خوشحالی من

آنستکه اگر ایندسته مردم به پیروی از من هدایت شوند پاداش من زیادتر خواهد بود. اما در هر حال خدای بزرگ از باطن او باخبر است.

وعده‌ای دیگر به تحصیل علم کلام پرداخته برد مخالفان و گفتگودر آئینهای معمول اشتغال می‌ورزند و معتقدند که عمل بنده خدا منحصر بایمانست و ایمان در صورتی اصلاح می‌گردد که به طریقه جدل و براهین لازمه متوقف باشد و چنان وانمود میکنند که در میان همه مطلعان کسی به اندازه ما از خدا و صفات او اطلاع ندارد و کسیکه بمنزه اهل جدل و کلام اعتقاد نداشته باشد و از آنان درس عقیده نیاموخته باشد مؤمن واقعی نیست و بالاخره هر دسته ای را به پیروی خود دعوت میکنند و از این حدیث رسول اکرم ﷺ روی گردانده اند چنانکه فرموده: هیچ گروهی پس از دریافت نعمت هدایت گمراه نشد مگر آنانکه دست از عمل برداشتند و بجدل پرداختند.

و از آنان جمعی هستند که بوعظ و ارشاد مردم می‌پردازند و مهمتر از اینان عده‌ای هستند که در باره اخلاق نفس و خوف و رجاء و صبر و شکر و امثال اینها که صفات قلبند صحبت میکنند و می‌پندارند که اگر از این قبیل صفات سخن گویند و مردم را بدانها توجه دهند خودشان هم بدانها موصوف خواهند شد با آنکه خود آنها از این صفات بجز اندکی که عوام مردم هم دارا هستند بیشتر استفاده نکرده‌اند و البته هوشمندان خودشانرا باینگونه صفات می‌آزمایند و در جستجوی حقیقت آنها بر می‌آیند و بحسن ظاهری اکتفا نمی‌کنند.

و جمعی هستند که خیال میکنند حکم مستنبط آنها پیر و حکم خدا است که چون در مجلس قضاوت و بر کرسی داد قرار گیرند هر چه بگویند حق گفته‌اند و خدا حکومت آنها را امضا می‌فرماید بنا بر این تاملتوانند حیل می‌کنند و حقوق مردم را پامال میکنند و الفاظ مربوط را نابجائاً و بیل می‌نمایند و بظاهر اکتفا میکنند و خطا کاری بخرج میدهند چنانکه فتوا میدهند زن اگر شوهرش را از کابین (مهریه) بری، الذمه نماید خداینز او را بری،

الذمه میدانند با اینکه چنین فتوایی خطاست بلکه شوهر نسبت بدینعمل بزوجه خود ستم کرده زیرا شوهر در آن هنگام که بخیال خود با وی زندگی میکرد تا میتواندست با وی بد رفتاری می نمود. چنانکه همین عمل باعث شد وی برای اینکه از چنگال بیرحمانه اونجات پیدا کند مهریه را بشوهر بیخشد و شکی نیست که چنین ابرائی از طیب خاطر نبوده با آنکه خدایمتعال فرموده است «اگر باطیب خاطر چیزی را بشوهران به بخشند» و ثابت است که طیب نفس غیر طیب قلب است چه آنکه قلب گاهی بموضوعی تن میدهد که نفس بدان رضایت ندارد مثلا انسان قلبا حجامت را دوست میدارد لیکن نفسش بدان رضایت ندارد. و هنگامی رضای نفس او در آنست و بطیب خاطر انجام دادماست که ضرورتی او را اجبار باینکار نکند چنانکه اگر از کسی در حضور عده ای از مردم مالی طلب کند از اشخاص حاضر حیا میکند که از پرداخت آن خود داری کند و دوست میدارد که چنین سؤالی از او در خلوت شود که هر مقدار وجه در خواست کنند نپردازد لیکن از مذمت مردم خائف است و ناگزیر مال معین را میپردازد. پس باین نتیجه میرسیم که سؤال در محل حیا و ریا مانند آنستکه تازیانه بر قلب او وارد آورند و شکی نیست که ضرب باطن و ظاهر پیش خدا یکسانست زیرا باطن پیش خدا ظاهر است و نیز کسیکه برای جلوگیری از شر زبان او یا شر ساعتانش مالی اعطا کند بر او حرام خواهد بود.

فصل دوم

غرور صوفی نمایان

از جمله مغرورین مردمی هستند که خود را اهل ذکر مینامند و دم از تصوف میزنند و ادعا میکنند که ما در اعمال و افعالمان خود نمیکنیم و بار گردن دیگران نمیشویم. لباسهای مندرس میپوشند و گردیکدیگر می نشینند و ذکر هائی از خود اختراع می نمایند. اشعاری را با لحن خوش میخوانند تهلیل (لاله الاهو) را بزبان بلند میگویند و از علم و معرفت اطلاعی ندارند و مثل بعضی حیوانات فریاد میزنند و میرقصند و کف میزنند. اینها دسته‌ای هستند که در دریا‌های فتنه و فساد شناورند و بدعت میگذارند و به سنتهای نبوی توجهی ندارند صداها را به یا هو و امثال آن بلند میکنند و صیحه‌های ناهنجار و نامناسب میکشند.

دسته دیگری از آنها ادعا میکنند که ما بذات مقدس الهی معرفت پیدا کرده و معبود خود را مشاهده نموده‌ایم و از مقام محمود تجاوز کرده بملازمت عین شهود موفق گردیده‌ایم البته آنچه را میگویند جز حرف بیش نیست و ایندسته هنگامیکه با عوام مردم رو برو میشوند گفتار بی‌سرو پائی بهم میبافند و آنانرا بدینوسیله میفریبند و چنان می‌یافتند که گویا بدیشان وحی می‌شود و از آسمان خبر میدهند. بمردم و علمایشان بچشم حقارت می‌نگرند و در باره مردم عادی میگویند اینان رنج‌دیدگان از همه جا مانده‌اند و در حق علمایشان معتقدند که آنها از خدا و پیشگاه او رانده شده‌اند.

کراماتی برای خود قائلند که هیچ پیغمبری آنها را ادعا نکرده است با آنکه ایشان نه دانش کاملی دارند و نه عمل قابلی. مردم خر مگس هم از کس و ناکس از هر گوشه و کنار بیش از آنان که بجهت کردگار میروند بگردانان اجتماع می‌نمایند و گوش بسخنان آنها فرا میدهند و گاهی در برابر آنها سر

بسجده میگذارند و آنها را چون معبودی فرض میکنند دست آنها را میبوسند و بالاخره از دست بوسی میل بپا بوسی میکنند. اینجاست که معبودان بی اعتبار، بنده حمار را در انجام هر گونه عمل شهوانی رخصت میدهند. و باب شبهات را بروی آنان میکشایند. چون چار پایان میخورند و با کی ندارند از حلال باشد یا حرام از کار کرد يك مرید خرد که بهتر از ملكش دانگی است استفاده میکنند و دین آن بینوارانا بود میسازند این بیچارگی را درد نیا تحمل میکنند و فردا هم وبال آنها را خواه نا خواه گردن میگیرند و بار بینوایانیکه از همه جا بیخبرند و با آنها متشبت شده اند تحمل میکنند و چقدر بیچارگی است سر انجام آنها.

پس معلوم شد که مرد حق غیر از این افراد است. مرد خدا دم از کرامت و شخصیت و مرید بازی نمیزند و بجز راه حق و حقیقت نظر دیگری ندارد. اینک چند بیعتی از سروده های شیخ محمود شبستری که مناسب با بیان مزبور است در اینجا اضافه میشود :

خیال نور و اسباب کرامات
جز این کبر و ریا و عجب هستی است
همه اسباب استدراج و مکر است
شود پیدا هزاران خرق عادت
گهی در دل نشیند گه در اندام
در آرد در تو کفر و فسق و عصیان
بدو لیکن بدینها کی رسی تو
توفر عونی و این دعوی خدائی است
نیاید هر گزاروی خود نمائی

رها کن ترهات و شطح و طامات
کرامات تو اندر حق پرستی است
در آن هر چیز کان جز باب فقر است
ز ابلیس لعین بی شهادت
گه از دیوارت آید گاه از بام
همی داند ز تو احوال پنهان
شد ابلیست امام و در پستی تو
کرامات تو گردد خود نمائی است
کسی کور است با حق آشنائی

فصل سوم

اصناف ثروتمندان

در فصل گذشته طبقات مختلف مغروران را نام بردیم. در این فصل از ثروتمندان و دسته‌های آنها سخن می‌گوئیم :

ثروتمندان بفرقه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند : برخی در ساختن مدرسه‌ها و مسجدها و کاروانسراها و پلها حریص‌اند و ثروت خود را از هر کجا که بدست آورده‌اند در اختیار دیگران قرار می‌دهند تا کسب کنند و منفعت برند و نام خود بر سنگها حک میکنند تا اسمشان برای همیشه پایدار بماند و پس از مرگ اثری از خود بیادگار گذارده باشند و خیال میکنند اگر چنین عملی انجام دهند موجبات آموزش آنها فراهم می‌شود و از شکنجه‌های قیامت خلاصی پیدا میکنند و حال آنکه اگر یکی از ثروتمندان را وادار نمایند که فلان محل را از پول خود بسازد و نامش را در آنجا ثبت نکند بر او دشوار است و چه بسا بدین انفاقی حاضر نشود. در صورتیکه اگر چنین عملی را برای خدا انجام دهد خدا بمراتب از منظور او مطلع است و احتیاجی ندارد نامش را بر سنگ، نقش نماید و چون سعی دارد بهر قیمتی که تمام شود نامش را بر سنگ بنگارد معلوم میشود قصد خود نمائی و ریاکاری داشته‌است. بعضی از اوقات مردمیکه بساختن مساجد و امثال آن می‌پردازند همسایگان تهی دست و بینوائی دارند که اگر آنمال را در انجام مقاصد آنها صرف کنند بسیار مناسب‌تر است ولی چنین کاری نمی‌کنند و مسجد می‌سازند تا شهرت پیدا کنند و نامدار گردند .

برخی دیگر مردمی هستند که اموالشان را صرف در صدقات و رفاه حال بینوایان میکنند و برای انجام این مقصود محافل و مجالسی با شکوه ترتیب می‌دهند و مردمی را که دعوت میکنند افرادی هستند که همه جا از سفره و طرز میهمانی آنها سخن میرانند و دوست نمیدارند در خفا و نهانی بخششی نمایند و خیال

میکنند که اگر مخفیانه از بینوایی دستگیری کنند مرتکب کفران نعمت و جنایتی شده‌اند

و نیز افرادی هستند که اموالشانرا حفظ میکنند و بکسی بهره‌ای نمیرسانند از آنطرف بعبادات بدنیه که سرمایه‌ای لازم ندارد مانند عبادت شب و روز و ختم قرآن میپردازند و خیال میکنند عمل نیکی انجام میدهند .

و مردمی هستند که زکات مالشانرا از پست‌ترین مال خود که بهیچ وجه مورد علاقه آنها نیست ادا میکنند و بینوایانرا که بخیال خود زکات مالشانرا بدانها داده‌اند خادم خود قرار میدهند و ایشانرا برای انجام مقاصد خود و امیدارند و با اینعمل گمان میکنند دستور خدا را بکار بسته و سعادتمند شده‌اند .

با آنکه در فصل پیش اصناف مغرورین و صفات آنها را تشریح کردیم در پایان این فصل هم اشاره می‌نمائیم که اصناف غرور بی نهایت است و فرمایش امام صادق علیه السلام را ذیلا می‌نگاریم

مصباح الشریعه - حضرت صادق علیه السلام : آدم مغرور در دنیا بینوا و در آخرت زیانکار است زیرا او بهتر را به بدتر فروخته‌است .

پس خود بین مباش و به ثروت و صحت بدنت مغرور مشو زیرا در صورتی بایستی بدانها مغرور شوی که بدانی بهمانحال بر قرار خواهی ماند و بطول عمر و فرزندان و یاران عزه مشو زیرا وقتی میتوانی باینها مغرور گردی که بدانی از پرتو آنها نجات پیدا خواهی کرد . گاهی بحال و نیت و رسیدن به آرزوها و هوای خود مغرور میشوی و خیال میکنی در صحت آنها صادق القولی و زمانی غرور تو از آنستکه می‌بینی مردم از تقصیر عبادتی تو پشیمانند و ممکن است خدایمتعالی خلاف آنرا در حق تو بداند و گاهی خود را بزور بعبادت و امیداری با آنکه خدا عمل خالص از تو خواسته‌است . و گاهی بعلم و نسب خود افتخار میکنی با آنکه از علم خدا اطلاعی نداری و زمانی خیال میکنی خدا را میخوانی با آنکه دیگری را میخوانی و وقتی است که گمان میکنی مردم را نصیحت میکنی با آنکه

نظرت از اینگونه پند و اندرز دادن آنست که آنان بطرف تو متوجه شوند و بجانب تو گرایند و زمانی از خود مذمت میکنند با آنکه در حقیقت خود را میستائی •

در پایان باید بدانی در صورتی ممکن است از تاریکیهای خود بینی و غرور رهایی پیدا کنی و از آرزوهای طولانی دست بسر داری که براستی بجانب خدا گرائی و فروتنی پیشه کنی و به ناشایستگیهای خود پی ببری یعنی اموری که با عقل و علم موافق نیست و دین و شریعت آنها را متحمل نمیشود و با روش ائمه دین مطابق نمیباشد. و هر گاه ببودن در بدیهیات خوشنود بودی از تو بیچاره تر کسی نیست و عمرت را به بیهودگی ضایع کرده‌ای و فردای قیامت ندامت خواهی دید .

(۳۰۱)

فهرست مطالب کتاب حقایق فیض

مطلب	صفحه
مقدمه ناشر	۳۵-۱
صورت اجازة نامه حضرت علامه آقای شیخ آقا بزرگ تهرانی بمترجم کتاب	
مقدمه مترجم - مجملی از شرح زندگانی و شخصیت علمی مرحوم فیض	۱۰-۱

مقاله اول

(مشمول بر ۳ باب) - پایه‌های مستحکم ایمان و اسرار اسلام	۱۱
باب اول - (علم) - در دوازده فصل	۷۸-۱۱
فصل ۱ - فضیلت علم و علماء	۱۵
« ۲ - تقسیم علم - (علم دنیا و علم آخرت)	۱۸
« ۳ - علم آخرت (علم اخلاق و علم شرایع)	۳۱
« ۴ - تفقه در دین	۳۴
« ۵ - طریق تفقه در دین	۴۸
« ۶ - علم کلام	۵۲
« ۷ - علت نهی از جدل	۵۵
« ۸ - علامات علم نافع	۵۹
« ۹ - صفات متعلم	۶۵
« ۱۰ - صفات معلم	۶۷
« ۱۱ - معرفت و عبادت	۶۹
« ۱۲ - عالم نمایان و بدعتگذاران	۷۳
باب دوم - (عقائد) - در پنج فصل	۱۰۵-۷۸

(۳۰۲)

مطلب	صفحه
فصل ۱ - قرآن و اهل بیت	۸۲
« ۲ - اختلاف مراتب مردم در فهم و در ایمان	۸۸
« ۳ - کمترین وظیفه هر مکلف	۹۳
« ۴ - علت حفظ اسرار	۹۷
« ۵ - رفتار علماء با عوام	۱۰۲
باب سوم - (خودشناسی) - در هفت فصل	۱۰۵-۱۲۶
فصل ۱ - لشکر خشم و غضب	۱۰۸
« ۲ - ترکیب و شالوده انسانی	۱۰۹
« ۳ - صفات ربّانی و آثار آنها در قلب	۱۱۲
« ۴ - واردات و خاطرات قلب	۱۱۶
« ۵ - توضیحاتی درباره الهام و وسوسه	۱۱۹
« ۶ - از چه چیز مؤاخذه میشود	۱۲۱
« ۷ - ترك اعمال ناروا	۱۲۳

مقاله دوم

(مشمول بر ۴ باب) عادات نکوهیده و طریق تهذیب آنها	۱۲۷
باب اول - (اخلاق) - در سه فصل	۱۲۷-۱۴۲
فصل ۱ - صفات و تغییر آنها	۱۳۲
« ۲ - چگونه باید خوش اخلاق شد	۱۳۶
« ۳ - چگونه باید تأدیب شد	۱۴۰
باب دوم - (منشأ تمام شهوات) - در شش فصل	۱۴۲-۱۶۰
فصل ۱ - رعایت حد وسط	۱۴۶
« ۲ - شهوت جنسی	۱۴۷

مطلب	صفحه
« ۳ - مقام عفت در برابر شهوت	۱۴۹
« ۴ - زبان و آثار آن	۱۵۱
« ۵ - آفت های زبان	۱۵۵
« ۶ - دروغ و غیبت	۱۵۷
باب سوم - (خشم و غضب و حسد) در هفت فصل	۱۶۰-۱۸۴
فصل ۱ - خشم کجا ممدوح است	۱۶۵
« ۲ - معالجه عادات مذموم	۱۶۸
« ۳ - کینه و آثار آن	۱۷۱
« ۴ - موجبات حسد و آثار آن	۱۷۳
« ۵ - حقیقت حسد	۱۷۶
« ۶ - منشأ حسد	۱۷۸
« ۷ - راه علاج بیماری حسد	۱۸۱
باب چهارم - (ریا و تکبر و خودبینی) - در نه فصل	۱۸۴-۲۱۸
فصل ۱ - منشأ ریا	
« ۲ - چگونه تظاهری ممدوح است	
« ۳ - تکبر و خودبینی	
« ۴ - منشأ تکبر	
« ۵ - معالجه تکبر و نخوت	
« ۶ - عُجب	
« ۷ - زیانهای عُجب و خودبینی	
« ۸ - راه های عُجب	
« ۹ - منشأ عُجب	

(۳۰۴)

مطلب

صفحه

مقاله سوم

(مشتمل بر ۵ باب) - ذم دنیا و فریفته شدن بآن	۲۱۸-۲۹۹
باب اول - تعریف دنیا و آخرت (در دو فصل)	۲۱۸
فصل ۱ - اوصاف باقیه انسانی	۲۲۲
« ۲ - زینت های دنیوی	۲۲۵
باب دوم - نکوهش دنیا (در دو فصل)	۲۲۷
فصل ۱ - روایاتی درباره دنیا	۲۳۴
« ۲ - مثل دنیا	۲۳۶
باب سوم - مال و قتنه های آن - (در شش فصل)	۲۳۹
فصل ۱ - راه استفاده از مال	۲۴۱
« ۲ - سود و زیان مال	۲۴۳
« ۳ - مقام فقر و قناعت	۲۴۸
« ۴ - راه نجات از زیانهای مال	۲۵۱
« ۵ - بی‌میایی و زهد نسبت بامور دنیوی	۲۵۶
« ۶ - سخاوت	۲۶۰
باب چهارم - جاه طلبی - (در چهار فصل)	۲۶۳
فصل ۱ - طریق معرفت خدا	۲۷۰
« ۲ - حب مال و جاه	۲۷۲
« ۳ - دوستی مدح و ستایش	۲۷۵
« ۴ - راه نجات از دوستی مدح و ستایش	۲۷۷
باب پنجم - غرور و فریب - (در دو فصل)	۲۸۲
فصل ۱ - اصناف مغرورین	۲۹۰
غرور صوفی نمایان	۲۹۵

غلطناوه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲ (از مقدمه کتاب)	ویشر عبادی	فبشر عباد
۱	۳	و یتیمون	قیمتیمون
۳	۳	بطور کلی	بطور کلی (در الهیات و طبیعیات)
۴	۲۲	(در باور قی) - اعشی	اعشی
۲۰	۱۱	فحیطة	مخیطه
۲۳	۳	خیراً	خیراً
۲۴	۲۳	اکتفتنی	اکتفتنی
۲۷	۱۱	وادا	واد
۲۹	۲۳	آنکه	آنکه بیگانگان
۳۰	۹	هزلیات	هزلیات و...
۱	۱۱ (از متن کتاب) بهر مند		بهره مند
۲	۲	الحقین	الحقیر
۶	۱۳	خراهند	خواهند
۷	۸	اداه	اداه
۹	۱۹	المدعو	مرتضی المدعو
۱۴	۱۴	تسییع	تسییع
۲۵	۱۸	ستر	سر
۲۶	۳	یمین	امین
۲۷	۱۶	بدنهانی	بدنهانی
۲۹	۶	رحال	رجال
۳۳	آخر	میدانست	بدان است
۳۸	۳	متکنم	منکم
۴۲	۱۲	شو	شود
۴۴	۲۴	لهواه	لهواه
۵۱	۲	تمکیل	تکمیل
۵۲	۲۰	ناگنیر	ناگزیر
۵۶	۵	نضاوی	نصاری
۶۰	۱۶	واهنزال عنام	(اعتزل عنان)
۶۰	۲۱	فرق در کار	فوق در کات

صحيح	غلط	سطر	صفحه
متوفى بسال (۲۴۱)	متوفى	۲۳	۶۰
سر	سر	۴	۷۱
بی دریغ تیغ	تیغ بی دریغ	۱۶	۷۳
معجزه	معجزه	۱۸	۷۹
در	دو	۲۱	۷۱
بعلمشان	نعلمشان	۲۴	۷۰
نمودیم	نمودم	۲۴	۸۰
گرا نمایه	گرا نبار	۲۲	۸۲
از شما	از	۴	۸۴
مربیه	مرتبه	۱۴	۹۹
صفات	صمات	۲	۱۱۲
دهند	دهد	۱۹	۱۴۶
فکر	فکو	۱	۱۵۶
لمندوحة	لمندوحد	۱۷	۱۵۷
ننگ	نیک	۷	۱۶۰
حجامت	حجاجت	۴	۱۶۶
تمسکم	تمسکم	۱۳	۱۷۳
اتصاف	انصاف	۶	۱۷۹
معنوی	سعتوی	۲	۱۸۸
متوجه باشد	متوجه	۱۵	۲۰۲
اماته فاقبره	امامة فاقیره	۱۹	۲۰۴
سابقه	سازیه	۵	۲۱۷
بدنیا	بدنیه	۲۳	۲۲۷
توضیح	توضیح	۱۰	۲۴۵
وناگزیر	واگزیر	۹	۲۴۶
تجاوز	از تجاوز	۲۱	۲۴۷
غور	عور	۲۰	۲۴۷
بود	ود	۳	۲۵۰
انفقوا لم یسرفوا و	انفقوا	۱۵	۲۵۱
طاعت	طنعت	۷	۲۵۱
دوستی	آدمی دوستی	۲۱	۲۶۴
گردیده ام	گردیده ام	۸	۲۸۶

فهرست دوره اول کتب از سلسله انتشارات دینی نور

- ۱ - لؤلؤ و مرجان در آداب منبر از علامه جلیل محدث نوری رحمه الله علیه
- ۲ - اسرار توحید در شرح و ترجمه فارسی کتاب توحید از شیخ اجل ابن بابویه
ملقب بصدوق رحمه الله علیه
- ۳ - تحفة الاخيار در ردّ بر صوفیان از آخوند مولی محمد طاهر قمی یکی از
مشایخ مجلسی رحمه الله علیه
- ۴ و ۵ - جلد اول و دوم عیون اخبار الرضا (ع) بفارسی از شیخ صدوق
رحمة الله علیه
- ۶ - دروس عرفانی از مکتب علوی (ع) (جمع آوری آقای آلهی قمشاهی)
- ۷ - ترجمه اعتقادات شیخ صدوق رحمه الله علیه در اعتقادات شیعه
- ۸ - ترجمه کتاب عدة الداعی از عارف محقق ابن فهد حلّی رضوان الله علیه
در آداب دعا و سیر و سلوک و اخلاق
- ۹ - حدیقة الشیعه در اثبات امامت حضرت علی بن ابیطالب و سائر ائمه
اطهار علیهم السلام و شرح زندگانی آن بزرگواران و ردّ بر صوفیه از محقق کبیر
مقدس اردبیلی رضوان الله علیه
- ۱۰ - النوادر فی جمع الاحادیث یامستدرک کتاب وافی از محدث کبیر مولی
محسن فیض کاشانی رحمه الله علیه
- ۱۱ - مصادقة الأخوان در آداب برادری ایمانی از شیخ صدوق رحمه الله علیه
- ۱۲ - دیوان مولی محسن فیض رحمه الله علیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقاله چهارم

در اخلاق حسنه (خوبیهای پسندیده) و راه بدست آوردن آنها گفتگو کرده و این مقاله را در طی شش باب، خاتمه میدهیم:

((باب اول))

در این باب که اولین باب از مقاله چهارم است از صبر و فضیلت آن گفتگو میشود. مقدمه در تعریف آن میگوئیم. صبر آرامشی است که هر گاه در شخص پیدا شود موجب استحکام دین او است در برابر آن بی صبری و بی ثباتی است که موجبات هواهای نفسانی را فراهم میسازد. اینک بایستی در برابر امر دشواری مانند عبادت و مکر و هی مثل مصیبت، بطور کلی صبر کرد و ضد اینگونه صبر، جزع و بی تابی است که صدا به ناله و گریه بلند کند و صورت بخرآشد و گریبان چاک زند. و صبر از شهوات و محافظت فرج از زنا، عفت است و ضد آن حرص است صبر در غنی، خودداریست و ضد آن سرکشی است. صبر در جنگ، شجاعت است و ضد آن ترس است، صبر در خاموش کردن آتش غیظ، حلم و بردباری است و ضد آن خشمگینی است صبر در پیش آمدهای ناگوار، سعه صدر است و ضد آن تنگی سینه

وحنجر است . صبردر اخفاء امر ، کتمان است و ضد آن افشاء آنست . صبر در عیش بی فائده ، زهد است و ضد آن حرص است پشتیبان صبر که موجبات دینی را فراهم میسازد ، فرشتگانی هستند که حزب خدا را یاری میکنند و نگهبانان ناشکیبائی که هوا و هوس را ایجاد می نمایند شیطانهای اند که دشمنان خدا را یاری مینمایند اینک اگر موجبات دین بکمک فرشتگان تقویت پیدا کند بطوریکه بر هوا و هوس چیره گردد و بمخالفت دشمنان قیام کند حق با صابر انست و اگر خوار و ضعیف شود چنانچه هواهای نفسانی بر آن پیروز آیند نتواند در دفع مکاره بکوشد و صبر کند به پیروان شیاطین ملحق شده و شکی نیست اینگونه ثبات به نیروی معرفتی است که آنرا ایمان میگویند و بدینوسیله است که یقیناً میدانند هوا و هوس ، دشمنی است که آدمی را از راه خدا دور میکند خدایمتعال مردم صابر و شکیبیا را در قرآن کریم به اوصاف عدیده ستوده و مکرراً از صبر یاد کرده و بسیاری از نیکبها و درجات را بدان نسبت داده و آنها را نتیجه صبر شمرده .

الله تعالی : وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا لصابروا (۱)

آنانرا پیشوایانی قرار دادیم که همواره در برابر نازوئیهها شکیبایند و مردم را براه ما و دستورات ما رهبری میکنند .

أیضاً : وتمت کلمة ربك الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا (۲)

بنی اسرائیل چون شکیبائی ورزیدند کلمه ی نیکوئی پروردگار توهم بایشان

رسید .

أیضاً : وئجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ما كانوا یعملون (۳)

پاداش مردم شکیبیا را بهتر از آنچه انجام داده اند خواهیم داد .

أیضاً : اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا (۴)

(۱) آیه ۲۴ سوره سجده (۲) آیه ۱۳۷ سوره اعراف

(۳) آیه ۹۶ سوره نحل (۴) آیه ۵۴ سوره قصص

(۳۰۷)

ایشان بر اثر صبر دو مرتبه پاداش می بینند.

أَيْضاً : انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب (۱)

همانا بی اندازه پاداش مردم صابر وفا میشود.

بدون شبهه هر عملی که آدمی انجام دهد تا بدان وسیله مقرب عندالله شود
اجرومزد معلومی دارد بجز صبر که پاداش آن بی حساب است. خدا وعده داده که
صابران با حضرت اویند.

الله تعالی : واصبروا ان الله مع الصابرين (۲)

صبر کنید که خدا با صابرانست.

در این آیه که ذیلا درج میشود خدای متعال نصرت را منوط بسبردانسته

الله تعالی : بلی ان تصبروا وتتقوا ویا توکم من فورهم هذا یمدکم

ربکم بخمسة الاف من الملائكة مسومین (۳)

آری اگر درپیش آمده اشکیبا باشید واز نافرمانیهای خدا پرهیزید آنان
اگر چه با خشم و غضب بجانب شما روی آورند ما شما را بکمک پنجهزار فرشته
نشاندار یاری خواهیم کرد (۴)

و نیز کردگار توانا برای صابران صفات و مقاماتی بیان فرموده که برای

غیر ایشان معین ننموده.

الله تعالی : اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة و اولئک هم

(۱) آیه ۱۰ سوره زمر (۲) آیه ۴۶ سوره انفال

(۳) آیه ۱۲۵ سوره آل عمران

(۴) آیه ۱۲۵ سوره آل عمران این آیه مبارکه اشاره به جنگ بدر است که

پنجهزار فرشته با عمامه های سفید برای یاری مسلمانان آمدند حضرت صادق (ع)
فرمود فرشتگانی که روز بدر برای کمک مسلمانان آمدند پس از آن به آسمان صعود
نکردند و همچنان صعود نمیکنند تا صاحب امر را یاری نمایند.

المهتدون (۱)

صابران مردمی هستند که پروردگارشان بر آنها درود فرستاده و آنانرا مورد بخشایش خود قرار داده و آنها را براه خود هدایت فرموده .

باری اگر بخواهیم کلیه آیاتی که در شان صابران در قرآن آمده یاد کنیم کلام ما بطول می انجامد .

رسول خدا : صبر نیمی از ایمانست .

ایضا: کمترین درجه ای که بهره مند شده اید یقین و توجه بصبر است و کسی که کاملا از آنها استفاده کند از عبادت شب و روزه روز که از دست او رفته اندوهناک نمی شود زیرا نماز و روزه مستحبی برای آنستکه آدمی را بخدا و روز جزا با یقین سازد و به سختیها تن در دهد و هر گاه این دو صفت را دارا است خیلی محتاج بدانها نمیباشد در عین حال باید متوجه باشد بخیال تنها اکتفا نکند و گرنه زیان دنیا و آخرت بیند .

ایضا: صبر گنجی از گنجهای بهشت است .

روایت : از آنجناب پرسیدند ایمان چیست ؟ فرمود : صبر و سخاوت .

ایضا : صبر نسبت به ایمان مانند سر و جسد است همانطور که جسد بدون سر، اثری ندارد ایمان بی صبر هم ثمری نخواهد داشت .

امیر المؤمنین علیه السلام : سقف مرفوع ایمان بر چهار پایه محکم استوار گردیده یقین، صبر، جهاد، عدل .

حضرت باقر علیه السلام : کسی که در برابر پیش آمدهای روزگار شکیبائی نوزد، درمانده گردد .

ایضا : بهشت توأم با سختیها و صبر است اینک کسی که در برابر سختیهای دنیا شکیبائی بخرج دهد وارد بهشت شود و دوزخ در گرو خوشیها و شهوتها است کسی که خود را به خوشی و شهوت خوی دهد بجهنم میرود .

حضرت صادق علیه السلام : هر يك از مؤمنان كه ببلائی مبتلا شود وصبر كند ثواب هزار شهيد در نامه عملش ثبت شود .

ايضا : خدای متعال چون نعمت خود را بر مردمی تمام کرد و آنان به شکر نعمت او نپرداختند آن نعمت علیه آنها بكار رفت و چون جمعی را به بلا مبتلا ساخت و آنها شكیمائی ورزیدند آن بلا بنفع آنها تمام گردید و بصورت نعمت درآمد. باری اخبار واردهی در فضیلت صبر بیش از آنستکه بحد احصا درآید.

(فصل اول)

تا اندازه ای که کتاب حاضر اجازه میداد اخبار و آیاتی درباره فضیلت صبر بیان کردیم اینک در این فصل میگوئیم . اعمالی را که بنده خدا در زندگی این جهان خود مرتکب میشود دو قسم است یکی کارهایی که موافق با هواهای نفسانی خود است و دیگری که مکروه طبع او است و او در انجام هر دوی آنها محتاج به صبر است و در نتیجه هیچگاه از صبر بی نیاز نیست اینک مطلب مزبور را باید چنین توضیح داد: امور موافق با خواهش نفسانی او از قبیل صحت ، سلامت ، مال ، جاه عشیره زیاد ، اسباب تمام ، کثرت پیروان و بالاخره کلیه نیازمندیهای زندگانی بیش از اندازه محتاج بصبر اند زیرا هر گاه انسان خوداری نکند و هر چه بیشتر بدانها مایل گردد و بامور مباحه زندگانی سرگرم شود آخر الامر بسر کشی و طغیان مبتلا میگردد . چه آنکه آدمی بمجردی که اسباب راحتی برای او فراهم سد سر کشی می نماید .

ان الانسان لیطغى ان راه استغنى .

آدمی وقتی بتوانگری برسد سر بطغیان می نهد

یکی از عارفان فرمود : بنده مؤمن بر بلا صبر میکند لیکن بجز از صدیق دیگری نمیتواند بر عفو و در گذشت از گناهکاران صبر نماید زیرا عفو از گناه مستلزم توانائی است و ممکن است مؤمن نتواند قدرت بخرج دهد ، شخص گرسنه

در هنگامیکه دسترسی به غذا ندارد بهتر میتواند صبر کند نسبت به آدمیکه غذای لذیذ در برابر او مهیا و از خوردن آن مانعی در کار نیست.

اما کارهایی که موافق با خواهشهای نفسانی او نیست یا مانند طاعات و معاصی در تحت اختیار بنده قرار میگیرند یا از قبیل مصیبتها و ناراحتیها تحت اختیار او نیستند لیکن او میتواند آنها را از خود دور کند هر گاه شخصی بدو آزار رساند و قلبش را جریحه دار سازد او وقتیکه از وی انتقام کشد زخم دلش را بدینوسیله مرهم گذارده بالاجمال اینگونه اعمال را بسه بخش تقسیم کرده اند :

بخش اول : افعالیکه در تحت اختیار اویند از قبیل طاعت و معصیت - طاعت که از افعال مزبوره است بی اندازه محتاج بصبر است زیرا که نفس انسانی طبعاً از آن متنفر است و نمیخواهد زیر بار بندگی برود بلکه میخواهد دیگران را تحت فرماندهی خود در آورد اکنون عبادات را بدین ترتیب تقسیم میکنیم: برخی از آنها مانند نماز کسالت آورند بعضی مانند زکوة مایه بخل اند عده ای از قبیل حج و جهاد هم کسالت می آورند و هم بخل بنا بر این شدیداً بایستی در مقام طاعت، صبر کرد و شخص مطیع، در این هنگام با سه حالت مواجه میشود: یکی پیش از اطاعت یعنی وقتیکه میخواهد به نیت عبادی خود توجه داشته و عملش را خالی از ریا انجام دهد.

دیگری: هنگام عمل که باید در آنوقت از خدا غفلت نکند و در آداب و سنتهای آن کسالت نور زد و تا آخرین لحظه متوجه باشد.

سوم: حالت پس از انجام عمل است زیرا باید صبر کند و تظاهر ننماید تا بریا کاری نیفتد و با چشم خود پسندی بخود ننگرد و بالاخره از هر عملیکه اجر او را ضایع می کند دوری نماید.

و اما در خصوص معصیت کاریها مهمتر از همه آنستکه در معصیتی که عادت شده صبر کند چه آنکه عادت طبیعت ثانیه است چون با شهوت توأم شود دو لشکر از لشکریان شیطان به تظاهر قیام میکنند و علیه جند الله (لشکر خدا)

اقدام می‌نمایند و بالاخره ملئکه نمیتوانند آنها را سر کوبی دهند. اکنون فعلی را که باید انجام دهد اگر مقدمات آن برای او میسر است صبر بر آن سنگین تر خواهد بود هر گاه بخواهد از غیبت، دروغ، مجادله خود نمائی احترام نماید و آسانتر از این کار، خاطراتی است که بر قلب او وارد میشوند که ممکن است با امر مهمتری از آنها جلو گیری کرد مانند آنکه چون صبح سراز بالش بر دارد کلیه غمهای او مبدل بغم واحد گردد و شکی نیست توجه بیشتر خاطرات انسانی باموری که اکنون فوت شده است یادر آینه نمیتواند آنها را تدارک نماید معطوف است و بالاخره عمری را بدین طریق میگذراند باری آلتی را که بنده میتواند از وجود آن بِنفع خود استفاده کند قلب او است و چون قلب از ذکر خدا که مایه انس بحضرت اوست یا فکری که موجب معرفت او است یا معرفتی که باعث محبت او است غفلت نماید زیان دیده .

بخش دوم: افعالست که تحت اختیار اویند و او میتواند آنها را با اختیار خود دور سازد چنانکه هر گاه از گفتار یا کردار کسی آزار به بیند یا دیگری بمال و چنان او خیانت کند بهترین راه صبرش آنستکه در صده انتقام از او بر نیاید .

الله تعالی: ولنصبرن علی ما آذینتمونا و علی الله فلیتوکل المتوکلون (۱)
ما در برابر آسیبهای شما شکیبائی میورزیم و بر خدا که پشتیبان متوکلانست توکل میکنیم .

ایضا: فاصبر علی ما یقولون و اهجر هم هجر اجمیلا (۲) بدانچه میگویند صبر کن و به نیکی از آنان مفارقت نما .

ایضا: ولتسمعن من الذین او توا الکتاب من قبلکم و من الذین اشرکوا اذی کثیر او ان تصبروا و تتقوا فان ذلك من عزم الامور (۳) آزارهای بسیاری

۱- آیه ۱۴ سوره ۱۲.

۲- آیه ۱۰ سوره مزمل .

۳- آیه ۱۸۶ سوره آل عمران

از یهود و نصاری که پیش از شما بودند و از مردمان مشرک می بینی و اگر صبر کنی و پرهیز نمائی همانا از عزم امور است .

رسول خدا ﷺ : هر که از تو قطع رحم کند توصله رحم نما و کسیکه ترا محروم سازد بدو اکرام نما و کسیکه بتو ستم کند از او در گذر

بخش سوم : افعال نیست که اصولاً تحت اختیار انسان نیستند مانند مصیبت هائی که بر اثر مرگ عزیزان و نابودی اموال و بیماریها و امثال آن برای آدمی پیش می آید و مسلماً چنین صبری ، مستند به یقین است .

رسول خدا ﷺ : بذات الهی عرض میگردد پروردگارا مرا یقینی اعطا کن که مصیبت های دنیا را بر من آسان کند .

ایضا : هیچ بنده ای بمصیبت مبتلا نمیشود که بگوید انالله وانا الیه راجعون اللهم اجرنی فی مصیبتی و اعقبنی خیرا منها ما برای خدائیم و باز گشتمان بدو است پروردگارا در این مصیبت مرا پاداش ده و در تعقیب آن . خیری روزی من کن جز اینکه آنچه را خواسته خدا بدو مرحمت میفرماید .

ایضا : خدای متعال میفرماید هر گاه مصیبت بدنی یا مالی یا فرزندی به بنده خود توجه دادم و او با بهترین وجهی و صبری از آن استقبال کرد فردای قیامت حیا میکنم برای او ترازوی اعمال آماده سازم و دیوان اعمالش را بگشایم ،

ایضا : صبر بر سه قسم است : صبر در مصیبت . صبر بر طاعت صبر از مصیبت هر گاه کسی در مصیبتی صبر کند و آنرا را به بهترین وجهی بر گزار نماید خدای متعال سیصد درجه در نامه عملش مینویسد که فاصله هر درجه تا درجه دیگر بقدر مسافت میان زمین و آسمانست و کسیکه بر اطاعت خدا صابر باشد خدای متعال ششصد درجه برای او قرار میدهد که فاصله هر یک باندازه مسافت از قعر زمین تا عرش خدا است و کسیکه از مصیبت خدا روگردان و صابر باشد خدای متعال نهمصد درجه باو اعطا فرماید که مسافت هر یک بقدر اندازه قعر زمین تا آخرین نهایت عرش است .

حضرت باقر علیه السلام : صبر دو قسم است صبر بر بلا که پسندیده و نیکو است و صبر از محرّمات خدا و این قسم افضل از اولی است
 اکنون که ترجمه این فصل به پایان رسید در نسخه خطی حقایق که نزد اینجانب است حدیث ذیل را در حاشیه آن از حدایق محدث بحرانی نقل کرده مناسب است در اینجا ترجمه شود :

امام علیه السلام : فرموده سه دسته از زنان عذاب قبر احساس نمیکنند و خدا آنها را فردای قیامت با حضرت فاطمه علیها السلام محشور میفرماید: زنیکه بر تهیدستی شوهرش صبر کند ، زنیکه به بد اخلاقی شوهرش ایستادگی نماید ، زنیکه مهریه اش را بشوهرش به بخشاید .

فصل دوم

در فصل گذشته ذیل اقسام صبر گفتیم بخشی از آن اصولاً در تحت اختیار نیست از قبیل مصیبتها بنابر این هر گاه کسی از ما پرسد در صورتیکه مصیبت و مرگ نزدیکان تحت اختیار مان نیست چگونه ممکن است از مقام چنین صبری استفاده کرد با آنکه خواه و ناخواه مضطربیم و باید آنرا بپذیریم اکنون اگر بگوئید منظور از صبر آنستکه فرد مصیبت رسیده از چنین مصیبتی کراهت نداشته باشد عدم کراهت تحت اختیار او نیست .

ما پاسخ می دهیم در صورتی چنین فردی از مقام صابران می افتد که در مصیبت وارده بی تابی کند و گریبان پاره کند و صورت بخراشد و شکوه از حد بگذراند و اظهار ناراحتی نماید و لباس و فرش و خوراک و سایر عادیاتش را تغییر دهد و شکی نیست اینگونه امور تحت اختیار او است و بایستی از همه اینها دوری کند و بقضاء الهی خشنود باشد و بعبادت قبلی باقی بماند و معتقد باشد کلیهی اموری که

ظاهر آ در اختیار او گذارده شده و دایمی (۱) بیش نیستند که اینک بصاحبش (الله تعالی) باز گشته اند خیال نکنید در مصیبتی که انسان متأثر شود و بگرید اورا از درجه صابران بیفکند چنین نیست بلکه این عمل مقتضای بشریت است و تا آخرین لحظه از آدمی جدا نمی گردد . بهمین جهت هنگامی که ابراهیم فرزند پیغمبر علیه السلام در گذشت حضرتش گریست یارانش گفتند مگر نه اینست که ما را از گریستن در مصیبت نهی فرمودی؟ فرمود آری لیکن گریه من برابر ابراهیم بمناسبت رحمت بر او است همانا خدا بر بندگان مهربانش مهربانست . و هم در پاسخ آنان فرمود چشم می گرید و دل می سوزد ولی سخنی که خدا را بخشم آورد نمی گوئیم .

علاوه بر این اینگونه تاثرات آدم مصیبت رسیده را از مقام رضا و تسلیم ، تنزل نمی دهد چه آنکه آدمی که به رگ زدن و خون گرفتن اقدام می کند راضی بدان هست و بلاشک متألم می گردد . آری صبر کامل آنست که آدمی بیماری و بیچارگی و سایر ناراحتیها و مصیباتش را پوشیده بدارد .
بهمین جهت برخی گفته : یکی از گنجهای نیکوکاری آنست که مصیبتها را کتمان کند و اظهار درد مندی ننماید و صدقه ای که داده علنی نکند .

حضرت باقر علیه السلام : رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرموده‌ی حضرت پروردگار حکایت کرده کسی که سه شبانه روز بیمار گردد و به آنانکه بعبادت او می آیند شکوه ننماید گوشتی بهتر از گوشت او بر اندامش می پوشانم و خونی بهتر از خون او بشریانش روان می سازم و اگر بدو عافیت کرامت کند عافیت بی گناه دهم و اگر بمیرانم او را در جوار رحمت خود در آورم .

و اخبار دیگری بدین مضمون وارد شده :

و در بعضی از روایات ، حدیث مزبور را بدین مضمون تفسیر کرده اند که اگر

(۱) امیرالمؤمنین (ع) هنگام دفن حضرت زهرا (ع) بحضرت رسول (ص) خطاب کرد و گفت « قد استرجعت الودیعة واخذت الرهینة واختلست الزهرا » امانتی برگشت و گروی بصاحبش داده شد و زهرا آسوده گردید .

از رنج خود شکوه ننماید گوشت و خون و پوستی باو کرامت می فرماید که با آنها یگناه نپردازد و شکایت را باین معنی تفسیر نموده که چنین نگویید: «به بلائی گرفتار شده ام که هیچکس، بدان مبتلا نگردیده» ند آنکه منظور از شکایت آنستکه بگوید شب را نخواهیدم و روز را به تب و امثال آن بسر آوردم .

حضرت صادق علیه السلام: کسی که شبی را برنج مبتلا گردد و از آن استقبال نماید و شکر خدا بجای آورد مانند آنست که خدا را شمت سال عبادت کرده باشد. پرسیدند چگونه از رنج استقبال نماید فرمود بنا را حتی آن، صبر کند و بکمی اطلاع ندهد و چون صبح کند از واقعه شب گذشته متذکر شده خدا را سپاسگزاری نماید .

حدیث: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدند صبر جمیل کدامست؟ فرمود صبر بیست که درب شکوه را بروی مردم نگشاید .

رسول خدا صلی الله علیه و آله: از جمله اجلال و حق شناسی حضرت پروردگار آنستکه از در دخوت پیش کسی شکایت ننمائی و مصیبت را برای دیگری شرح ندهی . لیکن اگر بخدا شکایت کردی و از جناب کبریائی صلی الله علیه و آله را نجات طلبی بسیار بجا و بموقع است .

یعقوب نبی بذات کبریائی عرض می کرد «انما اشکوبشی و حزنی الی الله» (۱)
همانا از اندوه و افسردگی خود بخدا شکایت می کنم .

((فصل سوم))

در فصلهای گذشته اقسام صبر و فضیلت و احادیث وارده ای در آن را بیان کردیم اینک در این فصل طریق پیدایش و راه تحصیل آنرا متذکر شده می گوئیم راه تحصیل صبر به آنست که انسان مسلمان موجبات و معدات دین (یعنی فرشتگان ناصر حزب الله که پیش از این شرح داده شد) را تقویت نماید و باعث هوی (شیاطین) را تضعیف نماید باین معنی که مجاهدت کند و ریاضت ناگواریه را بر خود هموار سازد و شدت محنت و زمان آنرا ناچیز انگارد و جزع و بی تسابی را

زبان آور و زشت بداند و در باره‌ی احادیثی که در خصوص صبر وارد شده دقیقاً اندیشه کند و به سر انجام نیک دنیا و آخرت آنها متوجه باشد و بداند که پاداش صبر بر مصیبت بیشتر از آن چیز است که از دست او بدر رفته و بخاطر بسپارد که چون مصیبت زده می‌شود مغبوط (حسادت پسندیده) دیگران که متوجه بحقایق بوده و سر و کار با عالم دیگر دارند قرار می‌گیرد زیرا از دست او امانتی گرفته شده که جز به اندازه‌ی مدت رندگانی دنیا با او بسر نمیبرد لیکن عمل بر جسته (صبر بر مصیبت) که از او بروز کرده تا آخر روزگار برقرار و جاویدانست .

و کسیکه در معامله‌ی سلفی، جنس نابابی را بعوض مناسب و پسندیده بفرودش شایسته نیست برای از دست دادن مالیه‌ی ناباب خود اندوهناک و افسرده خاطر شود .

و نیز بدانند هر گاه صبر در مصیبت را پیشه کرد باعث نیرومندین رادر گرد کشتی در آورده و آنرا با باعث هوی بکشتی گرفتن و اداساخته و بتدریج آنها گریبان یکدیگر را گرفته تا بالاخره هر چه او بیشتر در واردات صابر باشد باعث دین نیرومند تر شده تا بجائی که بتمام معنی نیروی الهی خود را بکار میبرد و باعث هوی را بزمن میکوبد و مانند دیگران سرسبز و خرم می‌شود .

زیرا شکی نیست هر چه آدمی خود را بکارهای شاقه وادار کند و ممارست نماید نیرومند تر شود و کسیکه خود را بمخالفت هوای نفس عادت دهد چنان بر آن پیروز میگردد که هر گاه بخواهد بر آن چیره می‌شود .

در پایان این فصل باید متذکر شد هر گاه انسان گرفتار با مشقت تمام بصبر و شکیبائی قیام کند آنرا تصبر (بروزن تصرف) گویند و اگر شدتش کمتر باشد آنرا صبر خوانند و اگر توأم با مجاهده باشد آنرا رضا می‌دانند و اگر از آن لذت برد آنرا شکر نامند یعنی مقامی را دریافته که بکلی از لذات نفسانی روگردان شده و رحمت خدا را با چشم دل مشاهده می‌کند و در دو راحتی را تمیز نمی‌دهد .

((باب دوم))

در پایان فصل سوم اشاره کردیم هر گاه گرفتاری آدمی همراه با مجاهده باشد آنرا رضا نامند و اگر از آن گرفتاری محظوظ گردد آنرا شکر می‌دانند اینک در این باب که به‌عنوان رضا و شکر تنظیم یافته باید بگوئیم:

رضا آنست که آدمی در برابر هر گونه ناراحتی تسلیم باشد و دم از اعتراض و چون و چرا نزند و خشمگین نشود

الله تعالی: رضی الله عنهم و رضوا عنه (۱) خدا از راستگویان راضی بوده و آنان از حضرت او خشنودند.

رسول خدا ﷺ: از دسته ای از یاران خود پرسید چگونه اید شما؟ عرض کردند مؤمنینم فرمود نشان ایمان شما چیست؟ پاسخ دادند نشان آنستکه چون ناراحتی و بلائی بما برسد صبر میکنیم و چون گشایشی در کار ما پیدا شود شکر می‌نمائیم و چون قضاء الهی ما را در یابد خشنودیم. پیغمبر فرمود سوگند بپروردگار که به شما بندگان مؤمن خدائید.

در روایت دیگر: در وصف آنان فرمود اینان مردم حکیم و دانشمندی هستند که ممکن است از زیادی فهم حقایق و رفع حجاب پیاپی پیغمبران برسند.

حضرت سجاد علیه السلام: اساس فرمانبرداری از خدا صبر در ناراحتیها و خشنودی از حضرت کبریاست. و کسیکه در پیش آمدهای ناگوار شکیبائی بورزد و راضی باشد در محبوب و مکروهی که خدای متعال برای او خواسته مسلماً ذات اقدس الهی جز خیر برای او نخواهد خواست.

حضرت باقر علیه السلام: شایسته ترین آفریده‌ی خدا کسی است که به قضاء او راضی باشد.

کسیکه خدا را بشناسند و تسلیم خواست او باشد خدای متعال قضاء خود را بر او جاری سازد و پاداش بزرگی با او کرم فرماید و کسیکه از قضاء خدا خشمگین شود قضاء خدا بر او جاری گردد و از پاداشش کاسته شود .

حضرت صادق علیه السلام : داناترین مردم بخدای متعال کسی است که بقضاء او خشنودتر باشد .

ایضاً : ضمن وحی که خدای تعالی به موسی بن عمران می کرد فرمود هیچ آفریده‌ای باندازه‌ی بنده مؤمن ، پیش من محبوب تر نیست و همانا هر گاه او را به بلائی مبتلا کنم خیر او را در نظر دارم و اگر نعمتی را از او سلب نمایم خیر او را در نظر گرفته‌ام و من داناتر بصلاح کار اویم اینک باید در بلاء من صابر باشم و در برابر نعمتهای من شاکر باشد و به قضاء من تن در دهد تا اگر رضایت مرا بدست آورد و فرمانبرداری کند نام او را در دیوان راستگویان ثبت نمایم .

حضرت کاظم علیه السلام : کسیکه حقوق الهیه را ادا نماید و فرامین مقدسه او را اجرا سازد بر خدا است که روزی او را کرامت فرماید و در قضاهای خود او را متمم نسازد .

باری نتیجه‌ی رضا در عالم دنیا آنست که با فراغ خاطر و راحتی از گرفتاریها به بندگی خدا قیام میکند و در عالم آخرت به رضوان خدا مشرف می‌گردد و از شکنجه او در امانست چه آنکه خدا فرموده کسیکه راضی بقضاء من نمی‌شود و در بلاء من شکیبائی ندارد باید پروردگاری جز من بطلبد .

اکنون باید راه تحصیل رضای بدین تو ضیح بدست آورد نخست بدانند هر امری را که خدایتعالی در نامه‌ی قضای او ثبت کرده و در موقع مقتضی جاری فرموده بصلاح او است و او عالم بحقیقت آن نیست و وسیله برای درک واقعیت آن ندارد و هر چه غصه بخورد و اندوهناک شود فائده‌ای ندارد و قضاء الهی را بدین وسیله نمیتواند تغییر بدهد چه آنکه بدیهی است هر امریکه مقدر است موجود میشود و هر چه پرونده تقدیر آن امضا نشده پیدا نمیگردد و نیز بلاشک ندامت بر گذشته و تدبیر و چاره‌جویی

برای آینده برکت را از وقت سلب میکند و به نتیجه‌ای نمیرسد و موجبات شکنجه‌ی شخص را فراهم میسازد بلکه باید دوست خدا را بمشورت طوری رفتار کند که درد و رنج را احساس نه نماید مانند آدم عاشق که در راه رسیدن بمعشوق هیچگونه خطر و ناراحتی در خود احساس نمیکند و نیز علم به پاداش بی اندازه خدا، شدت و زحمت او را خنثی سازد.

چنانکه شخص بیمار برای دفع بیماری خانمانسوز خود از خوردن هیچگونه داروی تلخ طبیب رو گردان نمیباشد و شخص بازرگان برای سود تجارت خود تمام خطرات دریا و صحرا را بر خود هموار میسازد و بالاخره کار خود را بخدا که بینای به بند گانست تفویض نماید.

حضرت صادق علیه السلام: خوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن نبود هر گاه چیزی از او گرفته شود بگوید اگر غیر از این طور میشد بهتر بود.

یعنی حضرتش در برابر هر گونه قضاء الهی تسلیم بود و چون و چرایی نداشت.

فصل اول

برخی پنداشته‌اند بغیر از صبر و شکیبائی چاره‌ی دیگری در برابر مخالفت با هوای نفسانی و انواع بلیات وارده نمیباشد و رضا که آنهمه در باره‌ی آن گفتگو شد تصور نمیشود.

اصولا باید گفت اینگونه اندیشه از آنجا سر چشمه گرفته که برای محبت و دوستی، معنائی قائل نبوده و موقعیتی برای آن فرض نکرده با آنکه هر گاه دوستی خدا و بتمام معنی متوجه بودن بذات اقدس او را تصور نماید چنین فکری را در مخیله خود راه نمیدهد و میدانند دوستی محبوب کاری میکند که در برابر تمام خواسته‌ها و افعال او راضی باشد و دم از اعتراض نزند و این معنی از دوراه متصور است:

یکی آنکه بکلی نیروی احساس درد در خود خنثی نماید چنانکه موضوع درد در خیز را در خود مشاهده کند و ناراحت نگردد جراحات را بر بدنش احساس کند از درد خبر دار نشود. بهترین نمونه اش مرد جنگجوئیست که در میدان کارزار در حالیکه بتمام معنی خشمگین شده یا ترسی بر او وارد گردیده مجروح میشود و او از این جراحات خبر دار نميگردد لیکن هنگامیکه بدن خود را خونین مشاهده میکند متوجه میشود جراحاتی بر بدنش وارد آمده. بالاتر از این آدمیکه برای انجام کار قریب الفوتی که با عجله میدود تصادفاً خاری بر پای او میخورد و او از آنجا که فکرش بتمام معنی متوجه بانجام شغلش بوده از خار و سوزش آن بیخبر است،

علت این معنی آنستکه قلب آدمی در وقتیکه مستغرق به امری از امور مربوط بخود است غیر آنرا احساس نمی نماید.

همچنین شخص عاشقیکه اصولاً کلیه هم و غم خود را مصروف مشاهده جمال معشوق نموده و بحب او دلباخته گردیده گاهی اوقات از آزار محبوبش دل آزرده و اندوهناک میگردد لیکن بر اثر حب و علاقه ای که از محبوبش در سراسر وجود او استیلا پیدا کرده آزار و صدمه از ناحیهی او احساس نمی نماید. این گونه از خود گذشتگی در صورتی است که در برابر موجود غیر خدا باشد و هر گاه از ناحیه خدا و جمال حضرت ربوبی و جلال او که هیچ جمالی قابل مقایسه با جمال او نمیباشد چه رنجی برای او ایجاد خواهد کرد.

بنا بر این کسیکه بقدر سر سوزنی فریفته جمال خدا گردد چنان حالت حیرت و بیخودی باو دست میدهد که بکلی سر از پانشناخته بغشوه مبتلا میگردد و هیچ امر ناگواری احساس نمیکند.

دوم: احساس درد می نماید و خود را گرفتار می بیند لیکن باین درد گرفتاری خشنود است بلکه راغب بدان بوده و خود را بحکم عقل، مرید آن می شمارد هر چند طبعاً از آن گریزان باشد. مانند آدمیکه پیش رگ زن می آید و از او در

خواست میکند تا وی را رنگ زند یا حجامت کند این آدم در عین حالیکه درد آنرا احساس می نماید تن بقضا داده و بارغبت تمام از اینعمل استقبال میکند و از وی سپاسگزاری می نماید .

این بود حالت رضا و خشنودی از دردی که خود موجبات وقوع آنرا فراهم ساخته بدیهی است هر گاه بلیه ای از ناحیه خدا با و برسد و او با کمال یقین و اطمینان خاطر بداند بیش از آنچه از وی گرفته شده پاداش می باید بدان راضی بوده و کاملاً اظهار رغبت میکند و شکر خدا بجا می آورد اینگونه اظهار خرسندی در وقتی است که شخص گرفتار ثوابی در برابر گرفتاری خود تصور کند و گاهی از اوقات ممکن است محبت به اندازه ای در دل او جایگیر شود که بجز انجام مراد محبوب و رضایت او نظر دیگری ندارد و ثواب و جزائی تصور نمیکنند و مراد جیبیش را بهترین مطلوبها و جلب رضایت او را بالاترین بهره های خود میدانند و کلیه نمونه های اینگونه از خود گذشتگیها در علاقه مندیها و دوستیهای مخلوق بسرحد شهود رسیده و سرایندگان و نویسندگان بصورتهای مختلفی به نظم و نثر در آورده اند .

پیشینیان ما حکایت کرده اند که مردم مصر چهار ماه غذا نخوردند و غذایشان منحصر ببدیدار یوسف بود و هر گاه گرسنه میشدند بصورت او مینگریستند و بدینمناسبت احساس گرسنگی نمی نمودند . بلکه قرآن کریم مطلب را از این بالاتر بیان کرده که چون زنها جمال او را دیدار کرده چنان بیخود شدند که دست از ترنج نشناخته و دست خود را میبرند (۱)

حدیث : روزی گذار عیسی بمرد کور پیم پهلوی شکسته زمین گیر مبتلا بجدام افتاد که میگفت « سپاس خدا را که مرا از بسیاری از آفتنهاییکه سایر مردم را مبتلا کرده عافیت داده » عیسی فرمود خدایم تعال از چه بلائی ترا در مان داشته؟ عرض کرد ای روح الله من از کسی بهترم که خدایم تعال معرفتش را در دل او قرار

۱- گرش به بینی و دست از ترنج شناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را

نداده حضرت فرمود راست گفتی آنگاه امر کرد دستت را بمن بده چون دست بدست عیسی داد از همه گرفتاریها و بیماریها نجات یافته و به بهترین صورتی درآمد و با عیسی بعبادت پرداخت (۱)

فصل اول

سخن از رضا بود اکنون خیال نکنید شخص گرفتاری که برای رفع ناراحتی خود دست بدعا بر میدارد مخالف و مناقض بارضا است و نیز کراهت داشتن از معصیت و سرزدش کردن مردم معصیت کار و قطع اسباب معصیت و کوشش برای نابودی آنها و امر بمعروف و نهی از منکر نمودن مخالفت با رضا دارند و بدیهی است اگر کسی این امور را مخالف بارضا بداند از آن نظر است که به اسرار شرع واقف نشده و چنان پنداشته که گناه و فسق و فجور و کفر از جمله اموری هستند که قضاء الهی بدانها تعلق گرفته و ناگزیر باید پیداشوند و چنانکه اشاره شد این اندیشه از آنجا ناشی شده که از تأویل و اسرار شرع انور بی خبر و بی اطلاع بوده اند.

اما دعا و تضرع بدرگاه الهی از جمله امور عبادی بندگانهست و انبیا و ائمه علیهم السلام که عالیترین مقامات رضارا دارا بودند دعا بسیار میکردند و ادعیه بسیاری از آنان در دست انتفاع مردم میباشد و خدا میمعال هم از برخی از بندگانش که دست دعا بطرف او دراز میکردند ستایش کرده

تا بدو بینا شد و چست و جلیل
دست او جز قبضه‌ی الله نیست
پس یدالله فوق ایدیهم براند
ورنه مانی حلقه وار از در برون
ای برادر واره از بوجهل تن

مولوی (قد)

۱- دست در وی زد چو کور اندر دلیل
دست پیر از غایبان کوتاه نیست
دست او راحق چو دست خویش خواند
جهد میکن تا رهی یابی درون
دست را اندر احد و احمد بزن

الله تعالی : ید عوننار غباور هبا (۱) ما را از روی خواست و خوف میخوانند
 اینها : ادعونی استجب لکم (۲) مرا بخوانید تا تیر دعای شما را بهداف
 اجابت رسانم .

و اما اینکه بر ما لازم است از معاصی رو گردان و کراهت داشته باشیم
 برای آنستکه خدایهتعال بندگان عابد خود را بدین رویه دعوت کرده و هر کس
 را از انجام معصیت خرسند باشد سرزنش فرموده .

الله تعالی : و رضوا بالحیوة الدنيا و اطمأنتوا بها (۳) بزندگان دنیا خرسند
 گردیده و بدان اطمینان خاطر یافته اند .

ایضاً : رضوابان یکنونوامع الخوائف و طبع علی قلوبهم (۴) با مخالفان با
 خشنودی تمام زیست میکنند و دلهاشان مهر گردیده در روایت مشهور وارد شده
 کسیکه امر منکری را مشاهده کند و بدان راضی باشد مانند آنستکه همان کار
 را انجام میدهد در خیر دیگر میفرماید اگر بنده ای در مشرق عالم کشته شود
 و دیگری در مغرب عالم از کشتن او خوشحال باشد چنانستکه در کشتن او
 شریک بوده .

و اما اینکه کافران و بدکاران مورد سرزنش و انکار مافرار میگیرند برای
 آنستکه آیات و اخبار بسیاری در باره ای انکار آنان رسیده .
 حدیث : استوارترین ریسمان و دستاویز و ایمان دوستی و دشمنی در راه
 خدا است .

ذیلا اگر کسی بپرسد آیات و اخبار بسیاری در خصوص رضا بقضاء خدا
 رسیده بنا بر این اگر کسی از کفار و فجار کراهت نماید و آنانرا سرزنش کند
 ازقضاء الهی نفرت نموده اکنون راه جمع میان این دسته از اخبار متناقض چگونه

۱ - آیه ۹۰ سوره انبیا

۲ - آیه ۶۰ سوره مؤمن

۳ - آیه ۷ سوره یونس

۴ - آیه ۸۷ سوره توبه

است و چگونه میتوان در شیء واحد، جمیع میان رضا و کراهت نمود
 ما در پاسخ این پرسش میگوئیم این گونه سؤالات و اشتباهکاریها از دسته ایست
 که نتوانسته اند بطوری که شاید و باید از اسرار علوم استفاه کنند بطوری که
 موضوع باندازه ای بر بعضی مشتبه شده که سکوت بر منکرات را مقامی از مقامات
 رضا می شمرده و آنرا حسن خلق که در واقع جهل محض است مینامیده اند باری برای
 رفع اشتباه میگوئیم رضا و کراهت هر گاه از يك وجه و بر شیء واحدی باشند
 متضاد با یکدیگرند لیکن اگر از نظری کراهت و از جهتی رضایت بشیء داشته
 باشیم تضادی با یکدیگر ندارند چنانکه هر گاه کسیکه با تو و دشمن تو اظهار
 عداوت مینماید بمیره مرگ او از آن نظر که دشمن دشمن است مورد کراهت است
 و از آن جهت که عدوی خودتست موجب رضا است .

روی همین میزان برای معصیت دو وجه متصور است یکی وجه الهی یعنی فعل
 از خدا و به اختیار او است شخص از این نظر باید راضی باشد و تسلیم دست مالک
 ملک بوده و بفعل او راضی گردد و وجهی متوجه به عبد است که او کسب میکند و
 صفت او است و نشانه ای اینکه چنین بنده ای مورد سرزنش قرار میگیرد و مبعوض عند الله
 است آنست که وسائلی درست کرده تا وی از در گناه الهی او دور گردد و مورد
 سرزنش واقع شود بنا بر این عمل او از منکراتست و مذموم بوده و همین معنی
 کافی است که فعل نامبرده از جهتی مذموم و از جهتی مرضی است و نظائر
 بسیاری دارد .

اینک بر بنده ای که شجره ی دوستی خدا را در دل خود میپروراند واجب
 است هر کسی را که خدا دوست میدارد دوست بدارد و هر کسی را خدا مذمت
 فرموده سرزنش نماید . هر چند بر اثر چنین عملی بدست ظلم او گرفتار گردد
 لیکن چون نظر این شخص از اظهار تبری وصول بمراد محبوب بوده این ستم را
 بخود هموار سازد و مبعوض محبوبش را مبعوض بدارد .

باری با توجه ببیان فوق میتوان میان اخباریکه در خصوص حب و بغض

فی الله با رضایت بقضاء او جمع کرد و فهم این معنی از جمله اسرار قدر است که رخصت افشاء آن نبوده و با اینجمله ممکن است اشاره‌ای کرد که شر و خیر هر دو داخل در مشیت و اراده و متعلق به آندواند با این تفاوت که شر، مراد و مکروه است و خیر، مراد و مرضی است و بیشتر از این نتوان دم زد بهتر آنست که سکوت اختیار کنیم و متأدب بآداب شرع باشیم چه آنکه بدون کشف سر، غرض هویدا است.

(فصل دوم)

شکر آنست که نعمت را از منعم بدانند از جناب او خوشنود بوده و بحمد خدا بپردازد و غرض خیر را در آن اعمال نماید و نعمت را در راه اطاعت منعمش بکار برد.

معرفت نعمت منعم از این راهست که بداندهمه نعمتها از خداست و او منعم واقعی و سائطی که موجب ایصال نعمت بدو میشوند مسخر دست توانای اویند و همان کسی که نعمتهای خود را بتو ارزانی داشته آنها را مسخر دست تو قرار داده و دلهای آنان را بجانب تو متوجه ساخته و چنان معتقد بر مرید تو قرار داده که خواه ناخواه مقاصد ترا انجام می دهند و کسی که بدین معنی پی برده باشد چنانست که بشکر اوقیام کرده و اینگونه شکر را شکر قلبی مینامند.

اما خوشنودی از منعم را بایستی با کمال خضوع و تواضع انجام دهد که هر گاه چنین کرد خود شکر منعم را بجا آورده چنانکه معرفت حضرت او شکری علی بیده بود اینک اگر خوشنودی تو از او در برابر همه نعمتها نه در خصوص نعمت معین یا نعمتهای عدیده ای باشد و منظورت قرب بحضرت او و نزول در جوار او باشد عالیتترین مراتب شکر را دارا گردیده ای و نشان چنین عملی همانست که بدنایسا از آن جهت توجه دارد و خرسند است که مزرعه آخرتست و کمک بمقامات آخر وی میکند و مجزونست از هر نعمتی که او را از ذکر خدا ممانعت میکند و از راه او منصرف میسازد و این رویه نیز شکر قلبی است.

گفتیم هر گاه کسی منعم خود را بشناسد، مسرور میگردد و فرجی از این معرفت برای او حاصل میشود اینک میگوئیم علاوه بر آنکه از معرفت وی بانشاط میگردد عملی هم بر خرسندی از وی مترتب است و آن عبارتست از اینکه موافق با مقصود منعم، قیام نماید و آنچه مورد علاقه ی محبوبش بوده انجام دهد یعنی کارهائی قلبی، لسانی، جوارحی را یکی پس از دیگری در محل اجرا در آورد باین توضیح در خصوص عمل قلبی، نیتش خیر باشد و در نظر بگیرد که بپیمه مردم کمک کند و همه را بیک چشم بنگرد و در عمل لسانی شکر خدا کند و حمد او که حاکی از شکر نعمتهای حضرت پروردگار است بجای آورد و در عمل جوارحی نعمتهای الهی را در راه فرمانبرداری او بکار بندد و از معصیت او خودداری نماید باین معنی دیده از عیوب مسلمانان به بندد و گوش را از شنیدن نقائصشان باز دارد و سایر امور مربوط بجوارح که هر یک در محل خود شکر خدا محسوب میشوند

بلکه میگوئیم کفران نعمت چشم باینست که کفران نعمت خورشید کند زیرا دیدن بوسیله چشم است و آفرینش خورشید برای اینست که تا شخص بتواند بتوسط نور خورشید از لوازم دین و دنیای خود بهره مند گردد و از زیانهایشان بپرهیزد بلکه از این بالاتر منظور اصلی از آفرینش زمین و آسمان و دنیا و اسباب آن این بوده که مردم بتوانند بکمک آنها بخدا برسند و از ذات ذوالجلال او غافل نگردند (۱) و ثابت است در صورتی وصول برحمت خدا برای انسان حاصل میشود که محبت او را در دل داشته و در عالم دنیا بسا او الفت پیدا کرده و از زر و زیور دنیا روگردان باشد -

الفت با خدا باینست که همواره بیاد او باشد و محبت با او از آن راه است که پیوسته بفکر او بسر برد و ذکر و فکر دائمی بسته به بقاء بدنست و بقاء بدن

(۱) ابرو بادومه و خورشید و فلک در کارند
 همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
 تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
 شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

مربوط به زمین و آب و هواست و آنها هم وابست به آفرینش زمین و آسمان و سایر اعضا و باالخره همه اینها برای بدن آفریده شده اند و خود بدن مرکب راهوار نفس و همانست که در نتیجه ، آدمی را از راه عبادات طولانی و خداشناسی بحضرت کردگار میرساند .

اینک هر گاه کسی یگی از بخششهای خدای تعالی را در محل نامناسبی بکار برد نعمت خدا را در کلیه اسبابیکه لازم برای اویند و باید از آنها استفاده نماید کفران نموده . زیرا اقدام بر معصیت بزرگترین راه کفران نعمت است .

الله تعالی : و قلیل من عبادی الشکور (۱) اند کی از بندگان من سپاسگزارند .
ایضاً : ما یفعل الله بعدا بکم ان شکرتم و آمنتم (۲) اگر شما بخدا و دستورات او ایمان آورده و از نعمتهای او سپاسگزاری نمائید ذات مقدس او شما را شکنجه نمی فرماید .

حضرت صادق علیه السلام : رسول خدا صلی الله علیه و آله : پاداش ثروتمند شکر گذار ماننداجر روزه دار است و پاداش شخص راحت و سپاسگزار مانند پاداش گرفتار صابر است و پاداش کسیکه از ناحیه ی کردگار بدو اعطائی شده ماننداجر محروم قانع است .

ایضاً : کسیکه نعمت شکر باو اعطا شده روزی زیاد هم بدو مرحمت گردیدم .
الله تعالی : لمن شکرتم لازیدنکم (۳) اگر شکر گذاری نمائید بر نعمتهای شما افزوده میشود .

حضرت صادق علیه السلام : بهیچ بنده ی خدای تعالی نعمتی ارزانی نمیفرماید که از آن نعمت قلباً باخبر باشد و معرفت پیدا کند و زبانی از حضرت او شکر گزار شود جز اینکه بمجردیکه سخن او تمام گردد خدای منان نعمت او را بیشتر میفرماید .

حضرت باقر علیه السلام : شیعی رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل عایشه بود عرض کرد برای چه اینهمه خودت را برنج می افکنی با اینکه خدایتعالی گناهان گذشته و آینده ترا آمرزیده ؟ فرموده برای اینکه بنده ای شاکر باشم

ایضاً : رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام نماز بر سر انگشتان پا می ایستاد خدایتعالی

(۳۳۸)

فرمود طه ما انزلنا عليك لتشقى (۱) ای پیغمبر ما قرآن را از آن نظر بر تو نازل نکردیم که خود را برنج افکنی ،

حضرت صادق علیه السلام : سپاسگزاری از نعمتهای خدا بآنستکه از محرمات او اجتناب نمائید و شکر کامل آنستکه بگوئید الحمد لله رب العالمین .

از آنحضرت پرسیدند آیا شکر اندازه‌ای دارد که هر گاه بنده بدان توجه کرده او را شاگرد بگویند؟ فرمود آری عرض کردند کدامست؟ فرمود حد شکر آنستکه در برابر نعمت اهل و مالیکه به او اعطا شده شاگرد بوده مخصوصاً هر - گاه حقی در مال او تعلق گرفته باشد بدینوسیله ادا کرده است .

الله تعالی : سبحان الذی سخر لنا هذا وما كنا له مقرنین (۲) منزّه است پروردگاریکه اینمربکب راهوار را مسخر دست ما قرار داد و ما را فرمانبردار او نساخت .

ایضا : رب انزلنی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزّلین (۳) پروردگارا مرا در منزلگاه با برکتی فرود آور و تو بهترین میزبانانی .

الله تعالی : رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً (۴) مرا در مدخلی درست وارد ساز و از مخرجی راست بیرون کن و از نزد خود قدرت یاری دهنده برای من قرار ده .

حضرت صادق علیه السلام : عادت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آن بود هر گاه امر مسرت بخشی بر آنجناب وارد میشد میفرمود « الحمد لله علی هذه النعمة » ستایش خدا را بر این نعمتی که ارزانی داشته و چون موضوع اندوهناکی بآنجناب دست میداد میفرمود « الحمد لله علی کل حال » خدا را در همه احوال شاکرم .

۱ - سوره طه آیه ۳

۲ - سوره خرف آیه ۴۳

۳ - سوره مومن آیه ۲۹

۴ - سوره بنی اسرائیل آیه ۸۰

حضرت باقر علیه السلام : هر گاه بسکی از شما بیاد نعمت خدا بیفند صورت خود را بر خاک گذارد و ذات اقدس او را سپاسگزاری نماید چنانکه اگر سواره است و متذکر نعمت بی پایان حضرت اله شود بلافاصله از مرکب بزیر آمده و صورت بخاک خاکساری نهد و به شکر حضرت و اهب العطا یا بپردازد و اگر نتواند در آن حال فرود آید یا ترس از آن دارد مبدا بریاکاری شهرت پیدا کند همانجا سر به قریوس زین نهد و بشکر او قیام نماید و اگر هم از انجام چنین عملی معذور است سر بر کف گذارد و حمد خدا گوید و شکر نعمتهای بی پایان او نماید .

(فصل سوم)

در فصل سابق احادیثی درباره ی شکر و فضیلت آن بیان کردیم اینک میگوئیم کسی نمیتواند حقیقت شکر خدا را بجای آورد مگر در صورتیکه بداند همه نعمتها از خدا است و شکر هم نعمتی از نعمتهای او است که باز محتاج بشکر دیگر است و هکذا برای هر شکری ، شکری لازم است .

حضرت صادق علیه السلام : خدایتعالی بحضرت موسی علیه السلام خطاب فرمود ای موسی شکر مرا چنانکه حق من است بجای آور عرض کرد پرورد گارا چگونه حق شکر ترا بجای آورم با آنکه هیچ شکری بجای نمی آورم جز اینکه تو آنرا به من ارزانی داشته ای خدا باو فرمود اکنون که دانستی شکر نعمت من هم از منست حقیقت شکر مرا بجای آوردی .

حضرت سجاد علیه السلام هر گاه این آیه شریفه را قرائت میفرمود و آن تعدوا نعمت الله لاتحصوها (۱) اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید از شمارش آن درمانده میگردید ، میگفت منزه است پرورد گاریکه بسکی معرفت نعمت خود را ارزانی نداشته جز اینکه آنرا معرفت داده که از معرفت نعمت او عاجز ندچنانکه معرفت ادراک ذات اقدس خود را در کسی قرار نداده و آنرا بپایه ای در آورده که از ادراک ذات او درمانده اند اینک شکر خدا معرفت عارفانست که عاجز از معرفت

شکر اویند و همین عجز از شکر اورا شکر خود قراردادده چنانکه عجز از ادراک ذاتش را بر عالمان ، ایمان بخود بیان کرده و میدانند که بندگانش نمیتوانند به پایه ی ادراک او برسند با آنکه همه گونه راهها برای آنان ایجاد کرده و اصولاً از انجام عبادت او عاجزند زیرا برای ذات او حد و انتهائی نیست و او بزرگ و تواناست .

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام : در صبح و شام ده مرتبه بگو اللهم ما اصبحت بی من نعمة او عافية فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک ، لک الحمد ولک الشکر بها علی یارب حتی ترضی و بعدالرضا پروردگارا اکنون که در نعمت و عافیت دینی و دنیائی سر از بالش راحت برداشته و صبح کرده ام از تو میدانم کسه یکتائی و انبازی نداری شکر و سپاس تو بر من لازم است آنقدر که خشنود گردی ، اینک هر گاه باین دعا مواظبت کردی شکر نعمت آنروز و آنشب خدا را به جای آورده ای .

در روایتی حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام هر صباح بدین دعا مواظبت می نمود و از این نظر آنجناب را بنده ی شاکر گفتند .

ایضاً : در توریة نوشته شده از کسیکه بتو انعام میکند سپاسگزاری نما و بکسیکه شاکر تست انعام نما چه آنکه نعمت ها بر اثر سپاسگزاری پایدار می ماند و بر اثر کفران نابود میگردد ، سپاسگزاری بر نعمتها می افزاید و از نابودی جلوگیری میکند یعنی چون شکر گذاری کند تغییر حال نمیدهد و از صلاح بفساد بر نمیگردد .

حضرت سجّاد عَلَيْهِ السَّلَام : خدایتعالی هر قلب شکسته و بنده شاکر را دوست میدارد خدایتعالی فردی قیامت به بنده ای از بندگان خود میفرماید آیا از فلانی سپاسگزاری نمودی ؟ عرض میکند بلکه بعوض او از تو شکر گذاری نمودم میفرماید از من هم سپاسگزاری نه نمودی چون از او شکر گذاری نکردی . سپس فرمود سپاسگزار ترین شما از خدایتعالی کسی است که از مردم بهتر

شکر گذاری کند .

(فصل چهارم)

بطوریکه ملاحظه کردید آدمی باید در برابر نعمتی که باو ارزانی میشود سپاسگزار باشد اینک میگوئیم نعمتهاییکه بفرزندان آدم اعطا گردیده یا دنیویست مانند اخلاق و آداب و مشتهیات و برطرف ساختن مفسده ها و زیانها و یادینی مانند اسلام و شناسائی ائمه معصومین علیهم السلام و توفیق عبادت و بندگی و دوری از معصیت و مسلما نعمتهای دینی اعظم از نعمت های دنیویست زیرا نعمتهای دنیوی آدمی را به نیکبختی دائمی میرسانند و از بدبختی همیشگی نجات میدهند لیکن در نعم دنیوی کفار با مسلمانان شریک اند و نیکوکاران نابودی امور بی نتیجه ای آنرا غنیمتی میدانند .

حضرت کاظم علیه السلام : کسیکه حمد خدا را در برابر نعمتی از نعمت های او انجام دهد شکر او را بجا آورده و بلاشک حمدیکه از خدا بجا آورده از آن نعمت برتر است .

ذیلا باید متوجه باشیم چه کنیم تا شاکر نعمت خدا باشیم بهترین طریقی که آنستکه خدا را بشناسیم و در آفریدگان او اندیشه نمائیم و مقامات پست دنیا و درجات رفیعه آخرت را مورد توجه قرار دهیم و هر گاه به مصیبتی دچار شویم خدا را شکر گوئیم که به معصیت بزرگتر از آن مبتلا نگردیم و نیز به شکر اوقیام کنیم که این ناگواریرا در دین ما قرار نداد و اگر بخواهد ما را بر اثر خطائی شکنجه فرماید عقوبتش را در دنیا قرار دهد و برای آخرت ذخیره نفرماید و بداند که آخرتی در پی است و ثواب آن بهتر است و متوجه باشد که مصائب دنیوی ریشه محبت دنیا را از سر زمین دل بر میکنند و در واقع آنها نیز یکنوع نعمت الهیند آری در صورتی مصیبت ، نعمت بشمار می آید که آدمی مرتکب گناهی نشده یا ریاضت نفسانی تحمل نکرده یا رفع درجه ای نخواسته باشد در عین

حال باز هم عافیت از بلا بهتر است :

پیغمبر اکرم ﷺ : پیوسته در دعای خود از بلا دنیا و آخرت بخدا پناهنده میشد و او و پیغمبران و اوصیاء میفرمودند :

ربنا آتنا فی الدنيا حسنه و فی الآخرة حسنه پروردگارا در دنیا و آخرت ما را مشمول حسنات خود قرار ده و نیز از شر دشمنان بجناب او پناهنده میگردیدند

ایضاً : از خدا عافیت طلب کنید چه آنکه به هیچ بنده‌ای پس از نعمت یقین بهتر از بخشش عافیت اعطائی ننموده و منظور از یقین ، عافیت قلب است که آنرا از بیماری جهل و شك . بهبودی داده چه آنکه سلامتی قلب از سلامتی بدن بالاتر است .

باب سوم

در این باب سخن از رجاء و خوف بمیان آمده میگوئیم رجاء آنستکه آدمی دل خود را برای انتظار محبوب خویش آماده سازد اکنون هر گاه اسباب پذیرائی محبوب را بنحو شایسته‌ای در خانه ی دل خود مهیا ساخت مانند زارعی خواهد بود که دانه در زمین مناسبی کشته و منتظر است کی زمان در و آن برسد و اگر اسباب آن مهیا نباشد آنرا رجاء نمی نامند بلکه غرور و حماقت میدانند و سرانجام مانند برزگریست که دانه در زمین نامناسبی که آب بدان نمیرسد بکارد و اگر در حصول اسباب آن ، منسكوك باشد آنرا تمنی میگویند و مانند زارعی است که دانه در سر زمین مناسبی بکارد لیکن آبخوری نداشته باشد .

اینك باید علت موضوع نامبرده فوق را بدینطریق توضیح دهیم که دنیا مزرعه آخرتست و دل مانند زمین است و ایمان مشابه دانه است و طاعات مانند شخم و حفر نهر و آب جاری در آنست و دلی که حریص دنیا و غرق دریای هالك آن باشد مانند شوره زاریست که دانه در آن نمو نمیکند و فردای قیامت مانند روز

درواست که هر زارعی آنچه کشته می‌درود و شکی نیست کشته‌ی ایمان جز از دانه ایمان نمی‌روید و کمتر اتفاق می‌افتد دل چرکین و فاسد، میوه‌ی ایمان بار دهد بلکه چنانکه گفته شد مانند شوره زاریست که اصولاً تخمی در آن نمی‌روید •

ذیلاً باید بگوئیم بنده‌ایکه امیدوار به مغفرت خداست مانند زارعیست که امیدوار بکشت خود است بنا بر این هر زارعی که زمین قابل کشتی بدست آورد و تخم مناسب و سالم در آن بپاشد و بقدر لزوم در آبیاری و شخم و دفع مفاسد آن بکوشد سپس به انتظار بنشیند و از خدای منان بخواهد که آفات را از آن دور کند و کشتش بشمر رسد و در موقع مقتضی حاصل دهد اینگونه انتظار را رجا می‌نامند و اگر بر عکس، تخم را در سر زمین شوره زار دور از آب بکارد و آنطوریکه باید و شاید متعهد امور مربوط بدان نشود و در عین حال در انتظار درو باشد مسلماً کاری احمقانه انجام داده و این انتظار را غرور و حمق می‌گویند نه رجا و امید •

و اگر اتفاقاً بذر را در سر زمین مناسبی کاشت و آبیاری بموقع نکرد بلکه در انتظار باران ماند تا روزی بخواست ذات بی‌زوال قطرات باران از آسمان بزمین بیارد و در نتیجه کشت او هم آبیاری شود اینگونه انتظار را تمنی و آرزو می‌نامند و رجا نمی‌گویند •

بنا بر این باید بگوئیم رجا به انتظار پسندیده گفته می‌شود که همه اسباب و مقتضیات آن فراهم و تحت اختیار بنده بوده و هیچیک از آنها که در اختیاری قرار گرفته از کار نیغتناده باشد باستثناء فضل خدا برای رفع مفاسد و مضرات که از اختیار وی خارج است •

اکنون هر گاه بنده تخم ایمان بیفشاند و آنرا با آب طاعات آبیاری نماید و سر زمین دل را از خار خویهای ناپسند پاک سازد و به انتظار فضل خدا بنشیند تا او را پروردگار توانا بدین عمل ثابت بدارد و تا آخرین لحظه که رخت از این دنیا می‌بندد از وی سلب نفرماید و بخشش خود را شامل حال او بگرداند اینگونه

انتظارش را رجاء حقیقی میدانند که فی نفسه محمود و پسندیده است و او را بمواظبت آداب شریعت و قیام بمقتضیات طریقت که ایمان حاکی از آنهاست و امیدارد و تا آخر عمر همه گونه اسباب مغفرت را برای او آماده میسازد.

و اگر خدای نخواستہ بذر ایمان را در سر زمین دل خود کاشت و آنرا با آب فرمانبرداری از احکام خدا آب یاری نکرد و خارهای ریشه کن شجره ی ایمانرا از سر زمین قلب خود زائل ننمود و تاجائی که توانست در طلب زر و زیور دنیا بر آمد و درعین حال به انتظار مغفرت خدا نشست اینگونه انتظار را حقم و غرور و دیوانگی خوانند.

الله تعالی : ان الذین آمنوا و الذین هاجر واو جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله (۱) مؤمنان و مهاجران و مجاهدان در راه خدا مردمی هستند که در انتظار بخشش خدایند.

ایضاً : فخلف من بعدهم خلف و رثوا الکتاب یاخذون عرض هذا الادی و یقولون سیغفر لنا (۲)

پس از ایشان جانشینانی بوجود آمدند که خود را وارث کتاب میدانستند و در طلب بهره ببری از اینکار ناچیز بر می آمدند و مبالغتند بزودی گناهان ما آمرزیده میشود.

رسول خدا ﷺ : انسان خردمند کسی است که از خواهشهایی نفسانی دست بردارد و برای پس از مرگ خود کاری انجام دهد و نادان کسی است که از خواهشهای نفسانی پیروی کند و از خدای متعال آرزوهای دراز بخواهد.

کسی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد دسته ای از دوستان شما نافرمانی میکنند و میگویند آرزومند رحمت خدا و اهل رجائیم فرمود دروغ میگویند اینان دوست مانیستند بلکه آنها گروهی هستند که آرزوهای طولانی بر ایشان چیره گردیده

۱ - آیه ۲۱۸ سوره بقره

۲ - آیه ۱۶۹ سوره اعراف

و مغلوب دست آنهایند چه آنکه مسلم است هر گاه کسی آرزومند چیزی باشد برای تحصیل آن کار میکند و تا آنجا که میتواند میکوشد و اگر کسی از چیزی بترسد از آن گریزانست .

ایضاً : مؤمن وقتی مؤمن است که از نافرمانی خدا بترسد و به بخشش او امیدوار باشد و شکی نیست در صورتی خائف از خدا و امیدوار بر رحمت او است که بقمتضای خوف و رجا رفتار کرده باشد .

اینک بنده ای که در انجام فرمانبرداری خدا میکوشد و از نافرمانی او خود داری میکند میتواند منتظر نعمت تام خدا باشد و این فضل را بر خود شایسته بداند و نعمت کامل خدا که وی چشم انتظار آنست دخول در بهشت او است ، اما انسان معصیت کار هنگامیکه از گناهان خود توبه کند و کلیه تفصیرات خود را تدارک نماید میتواند از خدا ایتعال قبول توبه در خواست کند و بدان چشم آرزو داشته باشد .

چنانکه هر گاه معصیت و نافرمانی مکروه طبع او بوده باشد از عمل تا شایسته متنفر گردد و از کار پسندیده خوشنود شود و خود را از ارتکاب معاصی مذمت نماید و کسی که اشتیاقی بگل رخسار توبه دارد و میخواهد مشامش از شمیم عنبرین آن ترو تازه شود شایسته است از خدا بخواهد تا او را بتوبه موفق دارد و دستش را بدامن وصل آن برساند چه آنکه همین اندازه که از انجام معصیت کراهت داشت و خود را هر چه بیشتر بفرمانبرداری از خدا و دار میساخت حاکی است که بزودی بپذیرش توبه موفق میشود و شکی نیست رجا، در وقتی خواهد بود که اسباب آن از هر جهت فراهم باشد ،

فصل اول

در این فصل بقدر لزوم از خوف سخن گفته و بدین توضیح میگوئیم خوف آنستکه قلب آدمی متألم و دردناک شود و از امر مکروهی که بایستی پس از این

دامنگیر آن شود بسوزش در آید و هر چه اسباب مکروه روبفزونی گذارد نیروی خوف و سوزش قلب زیادتیر میگردد و هر چه اسباب آن ضعیفتر باشد از نیروی آن می‌کاهند .

ترس از خدا گاهی از معرفت او و صفات او است و گاهی بر اثر ارتکاب معصیت او است و هنگامی از هر دو است اکنون هر گاه خوف از خدا از راه معرفت او که بزرگ است و از هر چه بفکر آید جلالتش بیشتر است و بتمام معنی از ما سوای خود بی نیاز است بوده و از آن طرف بعیوب و جنایات خود که بر اثر ارتکاب معاصی دچار گردیده پی ببرد خوفش زیاده میگردد زیرا آنکسی بیشتر از خدای خود در هراس است که معرفتش به او و خودش زیادتیر باشد بهمین مناسبت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من از همد شما از خدایم تعال بیشتر میترسم .

الله تعالی : انما یخشى الله من عباده العلماء (۱) همانا بندگان عالم و دانا از خدا می‌هراسند .

اینک بهمین اندازه که کمال معرفت در آدمی ظهور کند اثر سوزش قلب بر بدن و اعضا و صفات او سرایت می‌نماید چنانکه بدن را لاغر میکند و صفا می‌بخشد و دائماً بگریه میپردازد و جوارح را از معصیت کاری باز میدارد و به اطاعت مشغول میسازد تا تدارک مافات نماید و برای آینده مهیا شود بهمین دلیل گفته‌اند :

آدم ترسناک آن نیست که بگرید و دیدگانرا پاک کند بلکه آن کس است که از هر چه میترسد در پایان کار برنج آن گرفتار گردد دوری نماید .
حکیمی فرموده کسی که از چیزی بترسد از آن میگریزد و کسی که از خدا بترسد بدو میگریاید .

و صفاتش را چنان میکند که بکلی لشکر شهوات نفسانی را از پای درمی‌آورد و آب لذات نفسانی را کدر میسازد چنانکه معصیت‌هایی که پیش از این محبوب

او بودند مکروه طبع او واقع میشوند مانند عسلیکه هر گاه بدانند بازهر آلوده گردیده مورد نفرت قرار میگیرد. بهمین جهت آتش خوف زبانه میکشد و ریشههای شهوات را میسوزاند و اعضا و جوارح را بتازیانه ادب تأدیب میفرماید و قلب را روزا نحیف ساخته و خاشع و ذلیل وزبون میسازد و خود بینی و حسادت را از او دور میکند بلکه پیوسته او را خائف داشتند و بنا گواریهای آخرت متوجه میسازد بهمین جهت بدیگری نمیپردازد و بجز مراقبه و محاسبه و مجاهده بانفس عمل دیگری انجام نمیدهد تا کارش بجائی میرسد که نفسهای بیجانمی کشد و لحظه ای رامغتنم می شمارد و در خطرات و کلمات از نفس خود مؤاخذه می کند ار اینجاست که ظاهر و باطن خود را بکسی متوجه ساخته که از او می هراسد و جائی برای غیر او در درون خود باقی نگذارد.

این بود و وضعیت آدمیکه خوف خدا در او ظهور کند و بتمام معنی بر وی استیلا نماید.

و کمترین درجات خوف که اثر آن در اعمال آدمی پیدا میشود همانستکه از امور ممنوعه شرعی خود داری کند که همین عمل را اصطلاحاً ورع می نامند و اگر این عمل نیرو بگیرد بسرحدی خواهد رسید که از هر عملیکه ممکن است دست تحریم بدان برسد خویشترین داری می نماید و این در تبه راتقوی میگویند و گاهی بپایه ای متمهی میشود که عملی هم که از نظر شرع، ممنوع نیست انجام نمیدهد بگمان آنکه مبدا اینکار از اعمالی باشد که شرعاً نهی شده و این درجه را صدق در تقوی مینامند.

ذیلا هر گاه با توجه باین مراتب، تجرد خدمت دامنگیر او شود و مجرد شود تا مجرد را ببیند بنائی که در آن سکونت نمی کند نمی سازد و چیزی که نمی خورد جمع نمی کند و بدنیا که میداند بزودی از آن مفارقت میکنند دل نمی بندد و هیچ نفسی برای غیر خدا نمیکشد و برآستی در این راه گام برمیدارد سزاوار اسر چنین آدمی را صدیق نامید.

(۳۳۸)

در پایان باید بدانیم کسیکه بقدم صدق ، سلوك نماید متصف به تقوی بوده و آدم متقی ، صاحب ورع است و شخصیکه اهل ورع و تقوی است عقیف و پاکدامن است چه آنکه عفت آنستکه مخصوصا از مقتضیات شهوات خود داری کند و گردد آنها نگرده اینجاست که خوف از خدا در سراسر اعضا و جوارح او نفوذ می نماید.

فصل دوم

توضیحی در باره‌ی رجا و خوف و امور مربوط بدانها بیان شد اینک میگوئیم هر گاه کسی اعمال خود را موافق بامقتضای رجا قرار دهد بهتر است از آنکه کارهای خود را با ترس و اضطراب و مطابق با خواسته خوف بسر حد بروز در آورد زیرا نزدیکترین بندگان بحضرت کردگار محبوبترین آنهاست نزد جناب کبر بانی او و شکی نیست در صورتی ممکن است نیروی حب و علاقه پیروزی یابد که رجا و امیدی در کار باشد بهمین جهت مردم را برجا و خوش گمانی ویژه هنگام مرگ سوق داده اند .

الله تعالی : یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هوا لغفور الرحیم (۱) ای بندگان من که از حد معمول تجاوز کرده و بخود زیان وارد آورده اید از رحمت خدا ناامید نگردید که او همه گناهانرا می آمرزد و او بخشنده و مهربانست در این آیه اصولا یاس و ناامیدی را حرام فرموده .

ابضا : ان ربك لذو مغفرة للناس علی ظلمهم (۲) پرورد گارتو از مردمیکه بخود ستم کرده اند در میگذرد .

و در سرزنش گروهی میفرماید :

۱ - آیه ۵۳ سوره زمر

۲ - آیه ۶ سوره رعد

۳ - آیه ۲۳ سوره فصلت

الله تعالی : و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم (۳) این بیچارگی بر اثر گمان بدی بوده که شما بخدای خود داشته و بهمین مناسبت شمارا نابود ساخت .

الله تعالی و ظننتم ظن السوء و کنتم قوماً بورا (۱) بد گمان شدید و هلاک گردیدید .

رسول خدا ﷺ : خدایم تعالی میفرماید من در نزد گمان بنده ی خود هستم اینک هر گونه گمانی که بخواهد در حق من داشته باشد ،

ایضاً : هیچیک از شما نمیروم مگر آنکه بخدای خود خوش گمان باشد

حدیث : هنگامی پیغمبر اکرم ﷺ بدیدار مرد محتضری حضور یافت پرسید خود را چگونه می یابی ؟ عرض کرد خود را در حالی در می یابم که از گناهانم بیمناکم و برحمت خدا ببخود آرزومند حضرت فرمود در این هنگام هر چه بقلب بنده خطور کند خدا بدو مرحمت میفرماید یعنی او را به آرزویش میرساند و از خوف ایمنی میبخشد .

ایضاً : امیر المؤمنین علیه السلام بمردیکه او را گناهان بسیار از رحمت خدا مأیوس کرده بود فرمود ای مرد نا امید تو از رحمت خدا بزرگتر از گناهان تست .

در اخبار یعقوب نبی علیه السلام وارد شده خدایم تعالی بدو وحی فرمود آیا میدانی برای چه موضوعی میان تو و یوسف جدائی برقرار ساختم ؟ برای آن بود که چون برادران وی از تو خواستند تا او را بهمراهی آنان اجازت دهی گفتی انی اخاف ان یأکله الذئب وانتم عنہ غافلون بیم دارم از وی غافل شوید و گریک او را دربراید . چرا از آن بیمناک شدی و بمن امیدوار نگردیدی و چگونه بغفلت برادرانش متوجه شدی و بحفظ من دل گرم نبودی ؟

حضرت باقر علیه السلام : رسول خدا ﷺ فرموده خدایم تعالی میفرماید مردمان بکارهای خود دل بسته گی نداشته باشند و عباداتی که محض ثواب من انجام داده

اتکا ننمایند برای آنکه اگر کوشش بی نهایت نمایند همه عمر خود را برنج در آورند بازهم تقصیر کارند و بکنه عبادت من نرسیده و اعمالشان در خور ثواب من نمیباشد و قابل نعمتهای بهشتی من نمیباشد و لایق همجواری با من نخواهند بود لیکن اینان باید برحمت من اطمینان پیدا کنند و امیدوار بفضل من باشند و بدن حسن ظن داشته باشند این هنگامست که رحمت من شامل حال آنها شده و برضوان من میرسند و بخشش من سفره عفو مرا برایشان میگستراند چه آنکه من خدای بخشاینده و مهربانم و بدین صفت خود را نامیده‌ام .

حضرت باقر علیه السلام فرمود در کتاب علی علیه السلام یافتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روی منبر فرمود سو گند بخدائی که جز او خدائی نیست هیچ مؤمنی از خیر دنیا و آخرت کامیاب نمیشود مگر آنکه خوش گمان بخدا باشد و امیدوار بحضرت او شود و خوش اخلاق باشد و غیبت از مؤمنان ننماید و بحق خدائی که جز او آفریدگاری نیست، هیچ مؤمنی را خدایتعالی پس از توبه و استغفار، شکنجه نمیفرماید مگر آنکه بد گمان بخدا باشد و در امید بجناب او کوتاهی نماید و بد اخلاقی کند و از مؤمنان غیبت کند و بحق خدا بنده ی مؤمن بخدای خود خوش بین نمیشود مگر آنکه خدا نزد گمان او است چه آنکه خدا بخشاینده و کلید همه نیکیها در دست او است و شرمنده است از آنکه بنده اش بدو خوش بین است و او خلاف فرماید و امیدش را قطع سازد اینک بخدا خوش بین باشید و بدو گرائید.

حضرت صادق علیه السلام: خوش گمانی بخدا آنست که بغیر از خدا بدیگری امیدوار نباشی و بجز گناهت از عمل دیگر بیمناک نباشی .

ذیلا باید بدانیم راه تحصیل رجا به آنستکه بخششهای بی منتهای خدا را در نظر بگیرد و خود را در عین بی استحقاقی خواهان پاداش بزرگ او بشمارد و بنعمتهای دنیا و آخرت و رحمت و اسعه او که بر غضبش پیشی گرفته متوجه باشد .

اخباریکه در باب رحمت و اسعه او رسیده بیشتر از آنستکه بشماره در آید و ما هم در اینکتاب نیازمند بذکر آنها نیستیم زیرا کسیکه در صدد تحصیل رجا،

برمی آید همانستکه ترس و ناامیدی بر او چیره شده و مسلماً این عده بسیار کمند لیکن آنانکه در دریای گناهان فرو رفته و به فساد و گناه خود مغرور گردیده مانند بسیاری از مردم عصر ما هر چه از این قبیل سخنان بشنوند بیشتر بسر - کشیشان می افزاید و بفسادشان کمک می نمایند .

فصل سوم

مجملاً در فصل گذشته دانستید که رجاء از خوف برتر و بهتر است اینک باید بگوئیم رجاء تا اندازه‌ی معین و محدودی پسندیده است و هر گاه بیپایه‌ای برسد که بکلی آدمی خود را مأمون از هر خطا و عذاب بداند و هر کاری بخواهد انجام دهد زیان آور است و مردم باید از مکر خدا بهراسند و بغیر از زیانکاران دیگران از مکر خدا عافل نمیباشند و نیز خوف از خدا هم محدود بحد معینی است که اگر از آن تجاوز نماید و موجبات ناامیدی را فراهم سازد باعث ضلالت و گمراهی است و بغیر از گمراهان دیگران دست از رحمت خدا نمیشویند و اگر بیپایه‌ای برسد که بتمام معنی از خدا مأیوس شود کافر است و جز کافران از رحمت خدا مأیوس نمیگردند . در نتیجه بهتر آن است که در موضوع خوف و رجاء حد اعتدال را مراعات نماید .

امیر المؤمنین علیه السلام بیکی از ورزندانش فرمود از خدا بتهالی چنان بیم داشته باش که اگر نیکوئیهای تمام مردم روی زمین را برای خود بحضور اقدس او عرضه داری از تو نپذیرد و بحضرت او چنان امیدوار باش که اگر زشتیهای تمام روی زمین متعلق بتو باشد و بجانب کبریائی او عرضه بداری از گناهانت در گذرد ،

حضرت باقر علیه السلام : هر بنده ی مؤمنی در قلب او دو نور جلوه گری دارد نور خوف و نور رجاء چنانکه اگر این دو با یکدیگر سنجیده شوند برهم فزونی نداشته باشند ،

همین معنی را خدایتعالی در باره‌ی کسانی که بستایش آنان پرداخته

آورده است :

الله تعالی: یدعون ربهم خوفاً وطمعاً (۱) خدای خود را از خوف و رجا میخوانند .
 ایضاً یدعوننا رغباً ورهباً (۲) از ترس و میل ما را میخوانند و علت آنکه
 بیشتر مردم خود را امیدوار میدانند برای غفلت و کمی معرفت آنن است که دامن
 گیر آنها شده بلکه سازگارتر با وضعیت آنها است که پیش از مرگ خوف و
 بیم بر آنها غالب شود و هنگام مرگ رجا و حسن ظن بدانها چیره گردد چه آنکه
 خوف مانند تازیانه‌ای است که آدمی را بکار و میدارد با آنکه وقت گذشته و
 دیگر اسباب خوف بحال اوسودی ندارد بلکه رگ قلب او قطع گردیده و هرچه زودتر
 بایستی رخت بر بندد و بر اسب چو بین سوار گرده لیکن روح رجا قلب او را
 نیرومند میسازد و بخدائی که امیدوار رحمت او است متوجه مینماید .

وسزاوار است که هیچکسی از دنیا نرود جز اینکه خدا را دوست دارد و
 همین دوستی موجبات لقاء او را فراهم میسازد چه آنکه کسیکه دوستدار لقاء خدا
 باشد خدا هم دوستدار لقاء او است و کسیکه بر محبوبش وارد شود به اندازه
 دوستیش فرحناک میشود و کسیکه از معشوقش دور گردد رنج و شکنجه‌اش
 فزونی مییابد .

اکنون معلوم شد بر کسیکه هنگام مرگ دوستی زن و فرزند و ثروت و
 مسکن و دوستان و یاران و محبوبان دنیوی بر او چیره شود دنیا برای او بهشتی بوده و در
 حقیقت مرگ او موجب خارج شدن از بهشت و مانع از مشتتهیات نفسانی او بوده
 و اگر در آن هنگام بجز خدا محبوب دیگری نداشته و بغیر از یاد او و معرفت
 او و فکر او غرضی نداشته دنیا دشمن او مانع از وصول بذکر محبوبست بدین مناسبت
 دنیا زندان برای او است و مرگ موجب راحتی و ورود بمعشوق و خلاصی از زندان

(۱) آیه ۵۴ سوره اعراف .

(۲) آیه ۹۰ سوره انبیاء .

است (۱).

اینک بهترین نیکبختی در آنستکه آدمی در حینیکه خواهان خداست

بمیرد .

فصل چهارم

اهمیت خوف آنوقتی است که آدمی از خدا بایمتعال بیمناک باشد اکنون در

این فصل میگوئیم خوف از خدا در دو مقام متصور است :

اول: بیم از شکنجه او است از آن خوفی است که اختصاص بفردی دون فردی ندارد بلکه عموم خلق متوجه بدانند؛ این خوف در صورتیکه آدمی معتقد به بهشت و دوزخ باشد و آنها را پاداش فرمانبرداری و نافرمانی بداند حاصل میگردد و هر چه انسان غافل تر و ضعیف الایمان تر باشد بیمش از خدا کمتر است بلکه میتواند گفت غفلت از خدا کفر نهانی است و بسا اگر شدت کند در فیض بروی او

بسته شود (۱)

و بالاخره میتوان بند غفلت را بوعظ و پند و اندیشه دائمی در پیش آمدهای یامت و شکنجههای بی منتهای آخرت از گردن باز کرد و حلقه آنرا از گوش بیرون نمود و نیز باتوجه به خائفان و همنشینینی با آنان و پی بردن به احوال آنان اینمعنی را تقویت کرد و اگر نتواند کاملاً احوال آنانرا مشاهده نماید شنیدن

خوشادمی که از این چهره برده برفکنم
روم بروضه رضوان که مرغ آنچمنم
چو در سرا چه ترکیب تخته بند تنم
عجب مدار که همدرد آهوی ختمم
چرا بکوی خراباتیان بود وطنم
که با وجود تو کس نشنود زمن که منم
در آندم کا فراست اما نهانست
در اسلام بروی بسته بودی
شیخ عطار.

۱- حجاب چهره جان میشود غبار تنم
چنین قفس نه سزای چومن خوش العانست
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس
اگر ز خون دلم بوی عشق می آید
مرا که منظر حور است مسکن و مأوی
بیا وهستی حافظ ز پیش او بردار
۱ هر آنکو غافل از حق یکرمانست
اگر این غافل پیوسته بودی

احوالشان بی تاثر نمیباشد.

دوم: که برتر و بهتر از مرتبه اول است آنستکه بنده از خدا بترسد و ترساننده او ذات اقدس الهی باشد یعنی بنده از دوری و محجوبی از حضرت او بیمناک باشد و آرزومند قرب بحضرت او باشد و اینخوف دانشمندان و صاحببدلان و عارفانست و از جمله صفات این مرتبه، هیبت و خوف و حذر است که در افرادی ظهور یافته که پی بحقانیت این آیه برده و رفع حجاب برای آنها شده است:

الله تعالی ، و یحذرکم الله نفسه (۱)

خدای تعالی شمارا ازخودش تحذیر می فرماید:

ایضاً : و اتقوا الله حق تقاته (۲)

بطوریکه شایسته است از خدا بترسد و بپرهیزد.

ایضاً : انما یخشی الله من عباده العلماء، (۳)

همانا بندگان عالم خدا از جناب کبریائی او بیمناکند.

ایضاً : رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلك لمن خشی ربه (۴)

خدا بترسد از ایشان خشنود و آنان از او خرسندند و اینمقام شایسته کسی

است که از پروردگارش بیمناک باشد .

رسول خدا ﷺ: اساس حکمت ترس از خداست .

در دعای منسوب بحضرت سجاد: است سبحانک عجباً لمن عرفک کیف لا یخافک

پروردگارا از هر ناروایی منزهی در شکفتم از کسیکه ترا میشناسد و از تو

نمیهراسد .

۱ - آیه ۲۸ سوره آل عمران

۲ - آیه ۱۰۲ سوره آل عمران

۳ - آیه ۲۸ سوره فاطر

از عیادش عالمان نیک رای

غیر از این نبود که ترسند از خدای

هم ز رهرو بیش خوف رهبر است

ترسش افزون هر که او داناتر است

(۴) آیه ۸ سوره بینه

حضرت صادق علیه السلام: کسی که خدا را بشناسد از او بیمناکست و کسیکه از خدا میهراسد خود را از دنیا دوری میدهد
 ابضا: یکی از راههای بندگی خدا خوف بی منتهای از خدایتعالی است چنانکه حق فرموده همانا دانایان از خدا در هر اسند و فرموده از من بهراسید و از خلق باک مدارید و فرموده کسیکه از خدا بهره‌یزد درب آسایش بروی او گشوده میگردد.
 ایضاً عشق به بزرگی و سروری و نخوت در دل آدمی که از خدا در هر اس است وجود ندارد.

ایضا: بنده ی مؤمن خدا به بند دو خوف گرفتار است یکی ترس از گناه گذشته که نمیداند خدا با او چه اراده ای فرموده و دیگری خوف از عمر باقیمانده که نمیداند در آن بچه مهالکی دچار میشود اینستکه او چون صبح میکند بیمناک است و بغیر از داروی خوف هیچ داروئی بیماری او را بهبود نمی بخشد.
 ایضا مومن در آن وقت مومن است که از خدا بترسد و بفضل او امیدوار باشد و شکی نیست در صورتی خائف و راجی است که مطابق با مقتضیات خوف و رجا رقتار نماید.

آنجناب به اسحق بن عمار (۱) فرمود ای اسحق از خدا چنان بهره‌یز که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند و اگر بدانی که هر کاری انجام میدهی او ترا نمی بیند بخدا کافر شده ای و اگر بدانی او ترا می بیند در عین حال بنافرمانی او اقدام نمائی او را از خردترین بینندگان بخودت قرار داده ای.

ایضا کسی که از خدا بیمناک باشد خدایتعالی همه چیز را از او بیمناک

۱ - ابو یعقوب اسحق بن عمار از اکابر روایات شیعه برادران و برادرزادگانش

همه از راویان حدیث بوده اند و خود اولاد حضرت صادق و کاظم (ع) روایت میکرده

برای تحقیق حال او بر ساله حجة الاسلام شفتی مراجعه شود

میسازد و کسی که از خدا ترسد خدا او را از همه چیز میترساند .
پیغمبر اکرم ﷺ : هیچ مومنی بقدر بال مکسی از خوف خدا نمیگیرید
که صورتش بر افروخته شود جز اینکه خدا روی او را بر آتش جهنم حرام
میفرماید .

ایضا: چون دل بنده‌ی مؤمن از ترس خدا بلرزه در آید گناهان او مانند برگ
درخت میریزد .

شیخ صدوق «ره» در کتاب مجالس از لیث بن ابی سلیم روایت کرده که
گفت، از یکی از انصار شنیدم در روز بسیار گرمی حضرت رسول اکرم ﷺ
در زیر سایه درختی آرام گرفته بود این هنگام مردی در رسید جامه‌های خود را بیرون
آورد و خود را در خاک می‌غلتانید گاهی پشت بخاک میمالید و هنگامی شکم بر
آن میگذارد و زمانی پیشانی بر آن میسائید و بخود خطاب کرده میگفت ای نفس
بچش که شکنجه‌ی خدا بالاتر از آنستکه من با تو عمل می‌کنم و بالاخره همه
اینکارها را در وقتی بظهور رسانید که پیمبر بر او نگران بود سپس لباسهایش را
پوشید و خواست بر گردد آنجناب او را طلبیده فرمود ای بنده خدا امروز کاری
از تو مشاهده کردم که تا کنون هیچکس چنین عمای انجام نداده چه امری ایجاب
کرده مرتکب چنین عدل خلاف قاعده‌ای بشوی؟ عرض کرد یا رسول الله خوف
از خدا مرا بر اینکار وادار نمود بهمین مناسبت بخود گفتم ای نفس بچش که آنچه
خدا با تو کند بزرگتر از آنستکه من با تو می‌کنم پیغمبر اکرم ﷺ کار او
را تأیید نموده و اضافه نمود آری آنطوریکه باید و شاید از خدا بخود ترسیده ای
و همانا کردگار تو بوجود تو بر اهل آسمان مباحات میفرماید . آنگاه بطرف
اصحاب متوجه شده فرمود ای حاضران پیش آئید تا برای شما دعا کنم چون
نزدیک آنجناب آمدند فرمود:

اللهم اجعل امرنا على الهدى واجعل التقوى زادنا والجنة مأبنا پروردگارا
ما را براه هدایت پایدار بدار و پرهیزگاری را توشه سفر ماقرار بده و بهشت را

جایگاه ما معین فرما .

و از آنجمله حدیث بهلول نباش (قبر کن) که هم شهرت دارد و هم در کتاب مزبور آورده شده :

اینک مناسب است حکایت مزبور را از تفسیر صافی که از مولفات گرانبهای خود مولف است در اینجا ترجمه نمائیم تا موجب بیداری خوانندگان باشد نامبرده ذیل آیه مبارکه و الذین اذا فعلوا فاحشة در سوره آل عمران از عبدالرحمن دوسی نقل میکنند :

روزی معاذ بن جبل گریه کنان حضور پیغمبر ﷺ شرفیاب شده سلام کرد آنجناب پس از جواب سلام پرسید برای چه میگریی عرضکرد یا رسول الله جوان لاغر اندام نیکو روئی بر در سرای شما ایستاده و چون زن بچه مرده ای زار زار میگرید و میخواهد حضور اقدس شما شرفیاب شود حضرت فرمود او را بخانه هدایت کن آنجوان بدالت معاذتشریف یافته عرض سلام کرد پاسخ شنید حضرت پرسید ای جوان برای چه میگریی عرضکرد چگونه گریه نکنم با آنکه گناهانی مرتکب شده ام که اگر خداي متعال در برابر یکی از آنها مرا مؤاخذ فرماید بلاشک سزای مرا دوزخ قرار میدهد و میدانم بزودی مرا گرفتار خواهد کرد و برای همیشه مرا نمی آمرزد حضرت پرسید آیا مشرک بخدا شده ای؟ عرضکرد پناه میبرم بخدا که موجودی را شریک برای او قرار دهم پرسید آیا آدم کشی نموده ای؟ عرض کرد نه فرمود خداي متعال از همه گناهان تو در میگذرد هر چند باندازه ای کوههای بلند باشد جوان عرضکرد گناهان من از کوهها بزرگتر است فرمود خداي متعال از گناهانت چشم پوشی میکند هر چند بقدر زمینها و دریاها و ریگها و درختها و همه آفریدگان باشد .

عرضکرد گناهان من از همه اینها بزرگتر است فرمود در عین حال خداي متعال از گناهان تو اغماض میکند اگر چه باندازه ای آسمانها و ستارگان و بقدر عرش و کرسی باشد عرضکرد از اینها هم بزرگتر است حضرت در اینحال مانند آدم

خشمگین باو نگر بسته فرمود ای جوان گناهان تو بزرگتر است یا کردگار تو؟ جوان در این هنگام بسجده افتاده جبین ادب بخاک سائیده عرضکرد منزله است پروردگار من و هیچ موجودی از خدا یمن بزرگتر نیست ای پیمبر عالیقدر خدای من از هر بزرگی بزرگتر است پیغمبر فرمود آیا گناه بزرگ را بغیر از خدای بزرگ می‌آمرزد؟ جوان عرضکرد جز این نیست سپس آرام گرفت و سخنی نگفت پیغمبر فرمود ای جوان آیا یکی از گناهانت را برای من بیان نمیکنی؟ عرضکرد آری میگویم من مدت هفت سال بقبر کنی خوی گرفته‌مردگانرا از قبورشان بیرون می‌آوردم و کفنهایشانرا از بدنهایشان می‌ربودم هنگامی یکی از دختران انصار بدرود زندگی گفت چون او را بگورستان برده و دفن کردند شبانه کنار قبر آمده قبر را نیش کرده کفنش را در ربودم و او را با بدن برهنه بر کنار قبر انداختم و باز گشتم شیطان در این هنگام مرا وسوسه کرد و او را برای من بستود و گفت آیا اندام سفید و رانهای فربه او را ندیدی و پیوسته از اینگونه سخنان بگوش من گفت تا باز گردیده و خود داری نکرده تا به‌وی در آمیخته و او را بهمان حال گذاردم اینوقت صدائی از پشت سر شنیدم میگفت وای بحال تو از خدائیکه فردای قیامت بر تو حکومت فرماید مرا برهنه در میان گروه مردگان انداختی مرا از قبر بیرون کردی و کفن مرا در ربودی و مرا بدینحال در آوردی بدای جوانی تو از شکنجه آتش دوزخ؟

اکنون من گمان ندارم برای همیشه بوی بهشت را استشمام نمایم و شمادر

باره‌ی من چه گمانی دارید؟

پیغمبر اکرم ﷺ از استماع این پیش آمد، سخت متأثر گردیده فرمود ای فاسق از کنار من دور شو بیم دارم من هم با آتش تو بسوزم چقدر به آتش دوزخ نزدیکی پیوسته اینسخن را حضرتش تکرار کرد تا او پیمبر را وداع کرد از آنجا بمدینه آمده توشه‌ای برای خود آماده ساخته در یکی از کوهها سکونت گرفت پلاسی بر اندام خود پوشانیده و دستها را به گردش زنجیر کرد و بخدای

متعال توجه کرده عرض نمود: پروردگارا اینست بنده ی تو بهلول که با دست
 و گردن مغلول در برابر تو ایستاده. پروردگارا مرا میهناسی و میدانی
 چه کار زشتی از من سر زده الها اینک پشیمانم بقصد توبه به پیشگاه پیمبرت شرفیاب
 شدم مرا از خود دور ساخت و بر ترس من افروید اینک ترا باسم بزرگت و جلالت
 و سلطنت سوگند میدهم امید مرا قطع مفرما و تیر دعاء مرا به هدف اجابت نازل
 گردان و مرا از رحمت مایوس مساز پیوسته در ظرف چهل شبانه روز بدین دعا
 مترنم بود و چنان مینالید که درندگان و وحشیان با او هم آواز میشدند چون
 اربعین بسر آمد دست بطرف آسمان برداشت و عرض کرد پروردگارا هر گاه
 دعای مرا بسر حد قبول در آورده و از گناه من در گذشتی از پیش آمدن من به
 پیمبرت اطلاع فرما و اگر چنان نیستی و میخواهی مرا شکنجه فرمائی بزودی
 مرا به آتشی بسوزان و هلاک ساز تا از رسوائی عالم قیامت در امان بمانم اینوقت
 خدای منان این آیه را بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله نازل فرمود: والذین اذا فعلوا فاحشة
 آنانکه مرتکب زنا شوند او ظلموا انفسهم یا کار بزرگتر از زنا (که قبر کنی باشد)
 مرتکب شوند ذکر و الله فاسئغفروا لذنوبهم بیاد خدا افتند و ار کرده هاشان
 پشیمان شوند و بزودی از در توبه و انابه در آیند و من یغفر الذنوب الا الله و چه
 کسی بغیر از خدا میتواند از گناهشان چشم پوشی نماید بالاخره خدای متعال به
 پیمبرش خطاب میفرماید بنده ما بعنوان توبه به پیشگاه تو آمد و اورا دور ساختی
 و لم یصر و اعلى ما فعلوا و هم یعلمون تعقیبی از کارهایشان که اطلاعی از زشتیهای
 آنها دارند نمیکند اولئك جزائهم مغفرة من ربهم و جنات تجری من تحتها الانهار
 خالدین فیها و نعم اجر العاملین اینان مردمی هستند که خدای متعال گناهانشانرا
 می آمرزد و بهشت یرین که نههای آب از زیر آن روانست بدیشان روزی میفرماید
 و آنانرا جاویدان در آن قرار میدهد و مزد نیکو کارانرا نیکو میدهد. چون
 این آیه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد و تبسم کنان آیه را تلاوت میکرد
 و از یارانش میپرسد آیا کسی هست که مرا بدان جوان نباش دلالت کند؟

معاذ عرض کرد شنیده‌ایم در فلان کوه سکونت گرفته حضرت باتفاق اصحاب بدانجا رفت جوان را دید در میان دو سنگ کوه ایستاده و دستها بگردن غل ساخته و صورتش از تابش خورشید سیاه گردیده و پلکهای چشمش از زیادی گریه درهم ریخته و میگوید :

« سیدی قد احسنت خلقی و احسنت صورتی فلیت شعری ماذا ترید بی افی النار تعرقنی او فی جوارک تسکننی اللهم انک قد اکثرت الاحسان الی فانعمت علی فلیت شعری ماذا یکون آخر امری الی الجنة تزفنی ام الی النار تسوقنی اللهم ان خطیئتی اعظم من السموات و الارض و من کرسیک الواسع و عرشک العظیم فلیت شعری تغفر خطیئتی ام تفضحنی بها یوم القیمه ای آقای من مرا نیکو آفریدی و روی مرا زیبا ساختی ایکاش میدانستم چه در باره من اراده فرموده‌ای آیا مرا در آتش میسوزانی یا در جوار خود آرامش میدهی پروردگارا بسیار بمن احسان فرمودی و مرا روزی کرامت نمودی ایکاش از پایان کار خود با خبر بودم که آیا مرا به بهشت میبری یا بدوزخ می افکنی !

پروردگارا نافرمانیهای من از آسمانها و زمین بزرگتر است و از کرسی پهن‌اور و عرش نامتناهی‌ت عظیم‌تر است چه خوب بود میدانستم از خطای من در میگذری یا مرا فردای قیامت رسوای میسازی؛ پیوسته اینجملات را تکرار میکرد و میگریست و خاک بر سر میریخت و درندگان که اطراف او را فرا گرفته و پرندگان که بر سر او سایه افکنده بودند از سوز او مینالیدند در اینوقت پیمبر رحمت پیش رفت زنجیر از گردنش بر گرفت و خاک از سرش پاک کرد و فرمودای بهلول مژده باد ترا که از آتش جهنم آزاد شدی سپس به اصحاب خطاب کرده فرمود اینگونه باید گناهان خود را تدارک نمائید و آیه‌ی مزبور را تلاوت کرد و او را به بهشت برین مژده داد .

در این قصه بدقت تامل کنید اسراری نهفته است و نگوئید چگونه شد پیمبر رحمت بروی خشم کرد و او را از پیشگاه خود راند باید چنین کند تا

مردم گنج را برنج بدست آورند و قدر آن بدانند و گرنه باد آورده رباب میبرد .
 حضرت باقر علیه السلام : یکی از روزها امیرالمومنین علیه السلام در سر زمین عراق نماز
 صبح را با مردم بجای آورد بمنبر رفت مردم را پند داد خود گریست و آنانرا از
 خوف خدا گریاند و فرمود سو گند بخدا در زمان دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله مردمی
 را بیاد دارم صبحگاهان و شامگاهان گرد آلود و ژولیده مو گرسنه بسر می آوردند و
 پیشانی شان مانند زانوی شتر پینه بسته پیوسته بسجده میپرداختند و به بندگی خدا قیام
 می نمودند و از خدا میخواستند تا آنانرا از عذاب آتش نجات دهد و در عین حال
 از خدا خائف بودند و بخود رحم میکردند .

در روایتی فرمود چنان متوجه بودند که گویا زبانه آتش کنار گوششان
 شعله ور است و چون درخت بید میلرزیدند امام میفرماید از آن پس کسی آنحضرت
 را تا دم مرگ خندان ندید :

و اما خوف فرشتگان و پیمبران و الیاء و ائمه هدی و خوف میکائیل و جبرائیل
 و پیمبر اسلام و حضرت ابراهیم و داود و یحیی و حضرت سجاد و دیگرانرا محدثان
 در کتابهای خود متذکر شده اند هر کسی طالب است بدانها مراجعه نماید چه
 آنکه کتاب حاضر با تطویل متناسب نیست .

فصل پنجم

موضوعاتی درباره خوف شرح داده شد اینک باید بگویم راه تحصیل آن چیست
 و وسیله برای پیدایش آن از چه ناحیه ایست- میدانیم که خوف بر اثر انتظار مکروهی
 وجود پیدا نمیکند و امر مکروه که طبیعت از آن متنفر است یا اصولا مکروه
 است و یا از آن نظر که وسیله برای مکروه است مورد کراهت قرار گرفته مانند
 آنکه انسان از معاصی متنفر میشود برای آنکه موجب کراهت امر اخروی او
 میشود . ناگزیر بر هر فردی لازمست یکی از دو بخش مکروه را پیش خود مجسم

نماید و با نیروئی هر چه تمامتر خود را بانتظار آن آماده سازد چنانکه با اندک توجهی بدانها آتش در کانون خود اندازد و اندرونش را شعله‌ور نماید .
بدینمناسبت مقامات خائفان بر اثر مکروهاتی که نقطه دلشان بدان متوجه میشود مختلف است .

اکیون میگوئیم مردمیکه بمرتبه خوف رسیده و مکروهشان امریست که ذاتاً مورد کراهت نیست بلکه بسبب امر دیگری مکروه شده عبارتند از آنها که حلقه‌ی خوف از مرگ پیش از توبه آویزه‌ی گوششان شده یا خائف از نقض توبه‌اند که بدان وفا نمایند یا خائف‌اند که نتوانند بدانطوریکه باید و شاید بکلیه‌ی حقوق الهی قیام نمایند یا خائف‌اند که رقت قلبشان سلب شود و بقساوت قلب دچار گردند یا خائف‌اند از راه راست منحرف شوند یا خائف‌اند که به پیروی شهوات نفسانی خوی گیرند یا خائف‌اند مبادا خدایمتعالی آنانرا به نیکوئیهایشان سرگرم سازد و بدینوسیله در میان مردمان بخود مغرور و ریا کار شوند یا خائف‌اند مبادا نعمت بیشمار خدا آنها را بطمع اندازد یا بغیر خدا توجه پیدا کنند یا از زبادی نعمت به معصیت در افتند یا عاقبت پرده برداشته شود و آنچه را انتظار نداشتند به بینند و یا به بیچارگیهای مردم مبتلا گردند یعنی غیبت کنند خیانت نمایندمالها را آلوده سازند قصد سوء بدیگران داشته باشند یا خائف باشند که پایان عمرشان بکجا منتهی شود و یا پیش از مرگ شکنجه بینند و رسوا شوند یا بزور و زیور دنیا مغرور گردند یا در حال غفلت آنهاخدایمتعالی بوضعیتشان رسیدگی فرماید یا هنگام مرگ عاقبت بخیر نباشند یا از پیش آمدی که در ازل برایشان برقرار شده بیم دارند .

تمام اینها بیمهائی بود که بندگان عارف دلشان از آنها در طپش است و برای هر يك فائده‌ی مخصوصی است که بالاخره انسانرا وامیدارند کاری نکنند که پیش خدا بخورد رسوا شود و منتهی به خوفهای مزبور شود .

ذیلاراه جلوگیری از بعض اقسام مزبور را توضیح میدهیم کسی که میخواهد

بپواهای نفسانی و شهوانی عادت نکنند مواظبت کند به حالت و خواهش نفسانی خوی نگیرد یعنی عملی که موجب عادت شود ابراز ندارد و کسی که میترسد از آنکه خدایم تعالی بر باطن او واقف شود دلش را از سوسه‌های شیطنی پاک کند و بهمین ترتیب از بقیه اقسام باید جلوگیری بعمل آورد.

و مهمتر از همه اقسام مزبوره برای پرهیز کاران ترس از انجام عمل است که پایان کارشان بکجا منتهی خواهد شد و عالیترین و ثابت‌ترین آنها بر کمال معرفت خوف از سابقه است که شخص متوجه بسابقه ازلی خود باشد چه آنکه انجام فرع آغاز است برای آنکه خاتمه آئینه سابقه است که درام الکتاب بثبوت رسیده مؤید این بیان حدیثی است که حضرت صادق علیه السلام فرموده :

روزی حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از پایان خطبه دست راست را گره نموده و بلند کرد و فرمود ای مردم آیامیدانید در میان دست من چیست؟ گفتند خدا و رسول داناترند فرمود در میان دست من نامهای بهشتیان و نام پدران و قبیله‌هاشان تا روز قیامت است سپس بهمان کیفیت دست چپ را بلند کرده همان سؤال را دنبال کرد و همانجواب را شنید فرمود در میان دست من نامهای دوزخیان و نام پدران و قبیله‌هاشان تا روز قیامت است آنگاه اضافه کرد خدا بعدالت حکم فرموده و همین جمله را مکرر نمود و فرمود از عدل او است که گروهی را بهشتی و دسته‌ای را دوزخی نموده ایضاً : پیش آمد طوری میشود که میشود که مردم سعادت‌مند بر روش بدبختان حرکت میکنند بنوعی که مردم آنها را از اشقیاء می‌شمارند فاصله‌ای نمیشود که دست سعادت از آستین بیرون می‌آید و او را نجات میدهد و هنگامیست آدم شقی در راه سعادت‌مندان قدم میگذارد چنانکه دیگران او را سعادت‌مند میدانند آنگاه شقاوت گریبان‌ش را میگیرد و بجاده شقاوت میکشاند.

چه آنکه کسیکه خدایم تعالی او را در دیوان سعادت‌مندان نام برده اگر از دنیا به اندازه‌ی یکبار دوشیدن پستان شتر شیرده بیشتر نمانده باشد پایان کارش را بسعادت خاتمه میدهد.

دسته‌ی دوم که از مکرره ذاتی میهراسند و خائفند جمعیشان که از سختیهای مرگ

و سكرات آن خائفانند يا از سؤال نكيرين ميترسند يا از عذاب قبر و ترس شب اول آن و ايستادن در پيشگاه خدا و شرم از پرده دري و پرسش از نقير و قطمير (سوراخ دانه خرما و پوست نازك آن) و از پل صراط و كيفيت عبور از آن و آتش و زنجيرهاي آن و محرومي از بهشت و جهان دائمي و كمی درجات و محجوبي از خدا كه خوف عارفانست و بالاترين مقامات خوف است مي ترسند و ساير خوفهاي ذكر شده خوف عابدان و زاهدان عاملانست .

در پايان بايد متوجه بود فضيلت هر شيء با اندازه ايست كه آدمي را بجاده ي سعادت رهبري كند و ثابت است هيچ سعادتى با اندازه ي سعادت لقاء خداي متعال نيست و راهي بسعادت مزبور نداريم مگر در صورتيكه در عالم دنيا تحصيل محبت او كنيم و با حضرت او مانوس شويم و تحصيل محبت منوط بمعرفت است و تحصيل آن مربوط بفكر دائمي است و انس با خدا منحصر بمحبت و ذكر دائمي اوست و مواظبت بذكر و فكر هنگاميست كه محبت دنيا از سر زمين قلب ريشه كن شود و قلع و قمع آن وقتي است كه از لذات و شهوات آن دست برداريم و ترك مشتبهيات منوط بقمع شهوات است و نابودي آنها به آتش خوفست .

در نتيجه ، خوف آتشي است كه ريشه شهوات را ميسوزاند و فضيلت خوف بهمان اندازه ايست كه بتواند شهوت را نابود سازد و آدميرا از ارتكاب معاصي باز دارد و بطاعات ترغيب نمايد و اين معني بطوريكه متذكر شديد بحسب درجات خوف مختلف ميشود .

فصل ششم

در فصل گذشته اشاره شد بنده كاري كند كه عاقبتش بخير شود اينك بايد بدانيم اسباب سوء عاقبت مختلف و باز گشت همه بسه امر زير است :

اول : كه سبب اعظم است آنستكه انسان در هنگام سكرات موت و پيش آمد دشواريهاي آن در باره امور ماوراء طبيعت با حال شك باشد يا اصولا آنها را

انکار نماید و بالاخره با همین حال قبض روح شود و همین اتفاق برای همیشه میان او و خدایش حجابی باشد و او را از خدا دور کرده و بشکندجه دائمی گرفتار سازد و علت این اتفاق آن بوده که نامبرده در باره ی خدا و صفات و افعال او عقیده ای بر خلاف حق ابراز میداشته و موافق با رأی و خرد خود سخن میگفته و یا از دیگران که ارتباطی با حق نداشته تقلید میکرده بهمین مناسبت هنگام سكرات مرگ پرده برداشته میشود و میفهمد که عقائد او بر خلاف واقع بوده زیرا حالت مرگ همان حالت پرده بر داریست در نتیجه کسیکه برخی از اعتقادات جاهلانانه ابراز بدارد موجب میشوند که مابقی اعتقاداتش باطل باشند یا مشکوک بمانند .

مجملاً اگر پیش از توبه و بازگشت به ایمان اصلی جان بدهد و رخت بر بندد عمرش به بدی پایان یافته و مشرک از دنیا خارج شد .

الله تعالی : **وبدالهم من اللهم انکونوا یحسبون** آشکار شد برای ایشان از ناحیه خدا میتعامل آنچه را انتظار نمیداشتند .

ایضاً : هل ننبئکم بالآخرین اعمالا الذین ضل سعیرهم فی الحیوة

الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا

آیا مایلید بشما اطلاع دهیم از مردمیکه کارهایشان بزبان نشان پایان یافته آنان مردمی هستند که در عالم دنیا عملیاتشان بگمراهی آنها خاتمه یافته با آنکه خودشان خیال میکردند نیکو کارند .

لیکن مردم بله یعنی آنها که بخدا و رسول او و روز قیامت تا اندازه ای ایمان آورده اند از این خطرات مصون و محفوظند بهمین جهت گفته اند بیشتر بهشتیان مردم بله اند و هم اخباری وارد شده که در علم کلام دخالت نکنید و از بحث و نظر در باره آن خود داری نمائید و بطواهر شرع اکتفاء نمائید و بنفی تشبیه معتقد باشید زیرا بحث از صفات خدا آدمیرا بخطرناک متوجه میسازد و به عقبات سختی دچار میگردد و براههای ناهمواری می افتد برای آنکه عقلهای ناقص و قاصر آدمی در مانده تر از آنستکه درک جلال خدا بنماید و از آنطرف دلهاییکه

به حب دنیا آلوده گردیده لیاقت نور هدایت خدا ندارند و مباحثات و عقائدی که اهل بحث و فحص موافق با عقول کم ظرف خود ابراز میدارند مضطرب و متعارض اند و دل‌های آماده در ابتداء نشو و نماشان بگفتاریکه بدانها تزریق میشوند خوی میگیرند و تعلق پیدا میکنند و تعصباتی که در میان مردم شهرت پیدا کرده مانند میخهائی هستند که هر چه بیشتر ستونهای عقائد موروثی را استوارتر میسازند و سخنانیکه در اولین بار از معلمان خود فرامیگیرند محکمتر میشوند و معلومست طبیعت هر انسانی مایل بدنیا و متوجه بشهوات آنست و از هر گونه فکری برای عاقبت کار خود غافل است.

اکنون که آدمی از گفتگوی در باره‌ی خدا و صفات او ممنوع است و نمیتواند مطابق با خواسته‌ی بای و فکر خود سخنی بگوید و از قر به‌های مختلف مردم استفاده کند و از هر کسی که ادعای کمالی می‌نماید بهره‌مند شود و بخیال خود از اینراه بکنه و حقیقت حق برسد و زبان بگفتگوهائی باطل بگشاید و با عقائد بی‌ثمر آنان همراهی نماید تا بجائی که نتواند گلیم خود را از آب بکشد و از دست آنان نجات پیدا کند بهتر آنست به اعمال صالحه پردازند و بگفتاریکه از توانائی آنان بیرون است متوجه نگردند مگر آنکسیکه خدایمان او را فقیه در دین بگرداند و او را تأویل کلام حق بیاموزد و نور حکمت در سراچه قلب او درخشندگی پیدا کند و بدینوسیله کبریت احمر و طلای ناب معرفت خدا را بدست آورد.

سبب دوم : که موجب سوء خاتمه میشود ضعف ایمان و حب دنیا است و ثابت است هر گاه ایمان انسان ضعیف شود دوستی او با خدا ضعیف شده و محبت دنیا در دل او تقویت مییابد و بجائی میرسد که در دلش محلی برای خدا باقی نمیماند و فقط و فقط زبانی از خدا یادی میکنند و اثری از آن در مبارزه با نفس ظاهر نمیگردد و نمیتواند سر راه بر شیطان بگیرد و آخر الامر بچاه شهوات می‌افتد و سراچه قلب را ظلمانی میسازد و قساوت میگیرد و از اطراف و اکناف درهای گناهان را بروی

او می‌گشاید و نور ایمان را خاموش می‌سازد و در بَدَل را مهر می‌زند و چون مرگ گریبانش را بگیرد محبت خدا اندک اندک می‌کاهد و مفارقت دنیا بر او بی اندازه تأثیر می‌نماید و دل آزرده می‌گردد و خیال می‌کند این تَأَلَم از ناحیه خدا است و دلش بمرگ که خدا برای او مقدر فرموده راضی نمی‌شود و سر انجام ممکن است بغض خدا در باطن او تقویت یابد و حب خدا از دلش بیرون شود و هر گاه با چنین پیش آمدی رو برو شود و روح از بدنش مفارقت نماید بخطر دچار شده و بسوء عاقبت مبتلا می‌گردد با آنکه اگر کسی محبت خدا را بیش از دنیا داشته باشد از این خطر در امانست و ابتلایش کمتر و خدا را جز عارف باو دوست نمی‌دارد.

الله تعالی: قل ان كان ابائكم وابنائكم واخوانكم وازواجكم وعشيرتكم و اموال اقتر فتموها و تجارة تخشون كسادها و مساكن ترضونها احب اليكم من الله و رسوله و جهاد في سبيله فتر بصواحتي يأتى الله بامرہ .

بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و زنان و کسان شما و مالهاییکه بدست آورده و گرد کرده اید و تجارتی که از زیان آن بیمناکید و خانه‌هاییکه برای خود برگزیده‌اید از خدا و رسول و کارزار در راه او پیش شما محبوبتر است در انتظـار امر خدا باشید که بزودی گریبان شما را بگیرد و بسزای خودتان برساند.

سبب سوم: گناه بسیار است که آدمی را بسوء خاتمه مبتلا می‌سازد اگر چه دارای ایمان قوی هم بوده باشد برای آنکه ارتکاب معاصی بر اثر غلبه شهوت و خوی بدانه‌است و مسلم است تمام اموری که آدمی در طول زندگی خود بدانها الفت داشته هنگام مرگ بیاد او آمده و بقلبش خطور می‌کنند اینک هر گاه حد اکثر مایل بطاعات باشد هنگام مرگ متوجه بطاعات می‌گردد و اگر تمایل بمعاصی داشته باشد ذکر معاصی در قلب او تقویت مییابد و ممکن است هنگامیکه سر گرم بمعصیت است و بشهوتی از شهوات دنیوی مبتلا یافته قبض روح شود و درحالی که

از خدا بمتعالی محجوب گردیده دارفانی را وداع گوید با آنکه هر گاه شخصی گاه گاهی مرتکب معصیت شود از این خطر در امانست و جهتش آنستکه انسان بطوریکه بسیاری از پیش آمدهای خود را در خواب مشاهده میکند هنگام مرگ نیز عقائد و افکار او در نظرش مجسم میشوند و کارهایی که کرده ظهور پیدا میکند و گاهی الفت بسیار سبب میشود صورت فاحشه ای در برابر او نمودار میگردد و نفسش بدان تمایل پیدا میکند و در همان حال قبض روح میشود و کسی که میخواهد اصولا گرد معاصی و شهوات نگردد بایستی در تمام دوران عمر بمجاهده بپردازد و از شهوات و لذائذ جلوگیری بعمل آورد و ریشه شهوات را از سر زمین قلبش قلع و قمع نماید و بهمین اندازه ای که در تحت اختیار دارد متوجه باشد و بکارهای نیک مواظبت نماید و فکر خود را از شغل های دنیوی آزاد سازد و آنرا برای هنگام سکرات مرگ ذخیره نماید چه آنکه آدمی بهمین طریقی جان میدهد که معیشت میگرده و بطوریکه قدم بر میداشته محشور میشود چنانکه همین مضمون در خبری وارد شده بهمین مناسبت از بقالی حکایت میکنند هنگام احتضار کلمه شهادت را باو تقلین می کردند و او میگفت: پنج، شش، چهار و در آن هنگام متوجه بحسابی بود که پیش از مرگ با آن سروکار داشت.

بنا بر این از آنچه باید دیده نماند بود خاطرهای سوء است که در وقت احتضار پابند آدمی میشود.

رسول خدا ﷺ: مردی در ظرف پنجاه سال عمر کارهای بهشتیان را انجام میدهد تا بجائی که فاصله می میان او و بهشت بجز یکدوشیدن شیرشتر باقی نماند در عین حال پایان کار او بجائی منتهی شود که در کتاب خدا آمده معذ لك باید بدانیم مقدار مزبور آن اندازه نیست که آدمی بتواند مرتکب اعمال سوء شود بلکه منظور خاطرات سوئیست که مانند برق جهنده سراسر قلب او را فرا میگیرند بهمین مناسبت مردم عارف از سوء خاتمه خائف اند.

زیرا هر گاه انسان بخواهد احوال نیکو کاران و طاعات و عبادات آنها را

در خواب به بیند بسیار بر او دشوار است با آنکه ممکن است از مواظبت بر صلاح و درستکاری برای این منظور استفاده نماید لیکن تشنات خیالی که بهیچوجه تحت ضبط و قانونی نمیباشند مانعاند با آنکه در محل خود ثابت است آنچه را بچشم می بیند در عالم خواب مجسم میشود در نتیجه معلوم شد هر گاه نتواند در آخرین لحظه سلامت بجهت تمام اعمال چندین ساله‌ی او نابود گردیده و باطل شده و سالم ماندن با اینهمه امواج خاطرات براستی امر دشواریست از اینجا است که گفته‌اند تعجب نیست از هلاکت کسی که چگونه هلاک شده بلکه اعجب از آن نجات کسی است که نجات یافته است.

برای اینکه سلامت در لحظات آخر عمر کار بزرگی است شهادت بحق در هنگام مرگ مطبوع و مرگ ناگهانی مکروه است زیرا مرگ ناگهانی ممکن است در هنگامی صورت پیدا کند که امواج غم و اندوه دنیوی آدمی را در میان گرفته باشند و فشار بقلب بیاید و در اینحال دست خالی جان بدهد لیکن مرگ با شهادت ممکن است طوری گریبان گیر آدمی شود که بجز خدا متوجه دیگری نباشد و محبت دنیا و زن و فرزند را از دل خود بیرون نماید زیرا در صف قتال و کار زار کسیکه خود را در چنگال مرگ مشاهده میکند و برای دوستی خدایم جنگد فرار نمیکند و دنیا را به آخرت میفروشد و از این تجارت خرسند است چه میداند خدایم تعال مال و جان مؤمنان را در برابر بهشت خود از آنها خریداری کرده است.

باب چهارم

در بیان محبت و انس است، محبت آخرین پایه مقامات و عالی ترین درجات است و مقامات پس از آن از قبیل شوق و انس از ثمرات آن بشمار میروند، و مقامات پیش از آن از قبیل صبر و زهد از مقدمات آن بحساب می آیند و بقیه مقامات اگر چه با ارزش اند در عین حال دلها از ایمان بامکان آنها خالی نیستند و اما محبت خدا باندازه‌ای عزیز الوجود است که برخی از اهل علم وجود آنرا انکار کرده و گفته‌اند محبت خدا بخودی خود موجود نیست و مقصود از آن مواظبت داشتن بر اطاعت خدا

(۳۹۰)

است باری حقیقت محبت که فی نفسها وجود پیدا کند مجالست لیکن ممکن است با مجانست و مماثلت، موجود شود و آنانکه محبت را انکار کرده اند انس و شوق و لذت مناجات و بقیه لوازم حب و توابع آنرا نیز انکار می نمایند با آنکه در قرآن و حدیث و حکایات محبان، موضوعاتی حاکی از ثبوت محبت خدا آورده شده که باتفاق دلالت بر محبت خدا دارند و قابل هیچگونه تأویلی نمیباشند.

از جمله شاهد قرآنی که در خصوص محبت وارد شده :

الله تعالی : (یحبههم و یحبونه) (۱) خدا آنانرا و ایشان خدا می‌تعال را دوست میدارند .

ایضاً (قل ان کان ابائکم و ابنائکم و اخوانکم) تا آنجا که فرموده (احب الیکم من الله و رسوله) که پیش از این ترجمه شد .

رسول خدا : هیچیک از شما بخدا ایمان نمی آورد مگر در صورتیکه خدا و رسول

را از سایرین محبوبتر بدارد.

ایضا : در دعا فرمود: (اللهم ارزقنی حبك و حب من یحبك و حب

مایقر بنی الی حبك و اجعل حبك احب الی من الماء البارد)

پروردگارا دوستی خودت و دوستی کسیکه ترا دوست میدارد و دوستی عملیکه موجب تقرب بمحبت تو میشود روزی من بگردان و دوستی خود را در نظر من از آب خوشگوار دوست تر قرار بده .

در خبر مشهوریست که ابراهیم عليه السلام بملك الموت (عزرائیل) هنگامیکه برای قبض روح او آمده بود فرمود آیا هیچ دوستی را دیده ای که دوستش را بیجان سازد ؟

خدا می‌تعال وحی فرمود آیا هیچ دوستی را دیده ای که از دیدار دوستش رو گردان باشد ؟ ابراهیم فرمود اینک بقبض روح من بپرداز .

رسول خدا صلى الله عليه وسلم : راستی و درستی محبت در سه چیز ظاهر میشود :

۱ - دوستش را بر غیر او برگزیند ۲ - همنشینی با او را بردیگری انتخاب کند
 ۳ - خوشتودی او را بر غیرش مقدم بدارد .

حدیث : هنگامیکه موسی بن عمران بمناجات خدا مشغول بود خدای تعالی بدو خطاب کرد ای پسر عمران ، دروغ میگویند کسیکه می پندارد مرا دوست میدارد و چون تاریکی شب جهانرا فرا میگیرد میخوابد ، آیانه اینست هر دوستی مایل است با دوست خود خلوت کند ؟ ای موسی من دوستان خود را میشناسم ، چون شب عالم را فرا گیرد دیده قلبشانرا بجانب خود متوجه میگردانم و شکنجه خود را در برابر چشمشان مجسم میسازم چنانکه مرا مشاهده میکنند و بصحبت میپردازند و حضوراً به تکلم اشتغال میورزند ، ای پسر عمران ، خشوع قلبی خود را ابراز بدار و بابدن خاضع بحضرت من توجه کن و در دل شبها زار زار گریه کن که در آنحال مرا نزدیک بخود خواهی یافت .

روایت شده عیسی بن مریم بسه دسته مردم گذر کرد که بدنهایشان لاغر شده و رنگهایشان تغییر کرده پرسید چه چیز شما را بدین روز افکنده ؟ جواب دادند ترس از آتش فرمود بر خداست که خائفانرا از آتش جهنم در امان بدارد از آنها گذشت بسه نفر دیگر رسید که رنگهایشان زردتر و بدنهایشان نحیفتر بود فرمود چه امری موجب این ضعف و لاغرری شما شده ؟ جواب دادند اشتیاق به بهشت ما را بدین حال در آورده فرمود بر خداست آنچه میخواهید بشما اعطا فرماید پس از آن بسه نفر دیگر گذر کرد که از دستههای پیشین لاغرتر و رنگ زردتر بودند و روهایشان نورانی بود فرمود برای چه بدین وضعیت در آمده اید و چه امری باعث این حال شده ؟ عرض کردند حب خدا ، عیسی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود مرتبه فرمود شما از مقرر بایند .

در علل الشرایع از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده شعیب پیغمبر آنقدر از حب خدا گریست که دید گانش نابینا شد خدای تعالی چشمان او را بدو مرحمت کرد مجدداً آنقدر گریست تا از چشم محروم گردید باز خدا دید گانش را عنایت فرمود بار دیگر آنقدر گریه کرد که از نعمت چشم باز ماند خدای تعالی نعمت گرانمایه

چشم را بدو ارزانی فرمود چون بار چهارمین شد خدای مهربان بدو خطاب کرد تا کی بدینکار میپردازی و میگیری اگر از آتش خانگی ترا از شکنجه آن در امان دارم و اگر مشتاق بهشتی نعمتهای آنرا بتو ارزانی فرمودم عرضکرد سید و آقای من میدانی که از ترس آتش نهمینالم و از اشتیاق به بهشت نمیگیریم لیکن عقده محبتت، قلب مرا روده و صبر و طاقتم را برده شکیبائی ندارم مگر بوصول تو نائل آیم .

خدایم تعال بدو خطاب کرد اکنون که برای وصال من میگیری، موسی بن عمران کلیم خود را بخدمت تو بر می انگیزم .

حضرت امیر علیه السلام در دعای کمیل عرض میکند: فهبنی یا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت علی عذابك فكيف اصبر علی فراقك ، پرورد گارا بفرضیکه بعذاب تو شکیبائی و رزیدم چگونه میتوانم بمفارقت آرام گیرم .

حضرت سید الشهداء علیه السلام در دعاء عرفه عرض میکند: (انت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائك حتی لم یحبوا سواک و لم یلجؤا الی غیرک) پرورد گارا توئی آنمهربانی که مهر دیگرانرا از دل دوستانت دور کردی چنانکه بجز تو دیگرانرا نخواهند و بدیگران پناهنده نشوند .

و فرمود: (یا من اذاق احباؤه حلاوة المؤمنة فقاموا بین یدیهم متملقین) ای آقائیکه شیرینی انس خود ترا بکام دوستانت چشانیدی تا آنها را متملق بدگاه خود ساختی .

امام سجاد علیه السلام در مناجات انجیلیه عرض کرده: (وعزتک لقد احببتک و حبة استقرت فی قلبی حلاوتها و آنست نفسی بشارتها و محال فی عدل اقسیتک ان تسد اسباب رحمتک عن معتقدی محبتک) سو گند بعزت و ارجمندی تو چنان ترا دوست میدارم که شیرینی محبت تو در کام دلم بر قرار مانده و خود ! بمژدهی آن مأنوس ساختم و از عدل تو محال میدانم که در رحمتت را بروی کسانیکه خود را دوستار تو میدانند: به بندی و در مناجات دیگری میفرماید: (الهی فاجعلنا من

الذین ترسخت اشجار الشوق الیک فی حدائق صدورهم و اخذت لوعنة محبتک بجامع قلوبهم) پروردگارا ما را از آنهایی قرار ده که درخت محبت تو در دلهایشان بارور شده و آتش دوستی تو در مجمرهای قلوبشان شعله ور گردیده .

در مناجات دیگر فرموده: (والحقنا بعبادک الذین هم بالبدار الیک یسارعون و ببابک علی الدوام یطرقون و ایاک فی اللیل والنهار یعبدون وهم من هیبتک مشفقون الذین صفیت لهم اله شارب و بلغتهم الرغائب) پروردگارا ما را به بندگانی ملحق گردان که در رسیدن بقاء حضرت تو بر یکدیگر پیشدستی میکنند و پیوسته در خانه تو می‌کوبند و شب و روز به بندگی تو می‌پردازند و از حشمت تو میهراسند یعنی آنها که از شراب صاف و پاک تو آشامیده و به آرزوهای خود رسیده اند و می‌فرماید: (و ملأت ضمائرهم من حبک و رویتهم من صافی شراب و دک فبک الی لذین مناجاتک و صلوا و منک اقصى مقاصدهم حصلوا) آن بندگانی که دلهایشان از محبت تو پر شده و از شراب صاف تو بیخود گردیده و بعنایت تو بلذت مناجات رسیده و به آخرین منظورشان نائل گردیده‌اند.

سپس فرموده: (فقد انقطع الیک همتی و انصرفت نحوک رغبتی فانت لا غیرک مرادی و لک لاسواک سهری و سهادی و لقاءک قره عینی و وصلک منی نفسی و الیک شوقی و فی محبتک لاهی و الی هواک صباپتی و رضاک بغیتی و رؤیتک حاجتی و جوارک طلبتی و قربک غایة مسئلتی و فی مناجاتک روحی و راحتی و عندک دواء علتی و شفاء غلنتی و برد لوعنتی و کشف کربتی).

پروردگارا بهیچ کجا متوجه نمی‌گردم و تنها بحضرت تو همت می‌گذارم و بجانب تو می‌گیریم و ترا مراد خود میدانم و خواب و بیداری خود را متوجه تو می‌سازم و دیدار ترا روشنی دیده‌ی خود میدانم و وصال ترا آرزوی خود می‌شناسم و بتو مشتاقم و در محبت تو سرگردانم و در آتش عشق تو می‌سوزم و خشنودی ترا می‌طلبم و دیدار ترا آرزو می‌کنم و مجاورت ترا می‌خواهم نزدیک‌ی بتو را آخرین درخواست خود میدانم و آسایش خود را در مناجات با تو می‌شمارم و داروی درد

و درمان تشنگی خود را پیش تو میابم و سردی آتش عشق خود و رفع اندوه خود را از ذات تو میخواهم .

آنگاه میگوید: (ولا تقطعني عنك و لا تباعدني منك يا نعيمی و جنتی و یاد نیائی و آخرتی)، اکنون مرا از خود جدا مساز و از درگاهت دور مکن ای خدائی که نعمت و بهشت و دنیا و آخرت من توئی .

و فرموده : (الهی من ذا الذی ذاق حلاوة محبتك فرامنك بدلا ومن ذا - الذی انس بقربك فابتغى عنك حولا الهی فاجعلنی ممن اصطفیته لقربك و ولایتك و اخلصتة لودك و محبتك و شوقته الی لقاءك و ارتضیته بقضائك و منحتہ بالنظر الی وجهك و حبوتہ برضاك و اعذتہ من هجرک و قلاك) پرورد گارا کیست شیرینی دوستی ترا بچشد و دیگری را بجای تو بر گزیند؟ و کیست بقرب تو مأنوس شود و باد دیگری نزدیکی پیدا کند؟ پرورد گارا مرا از آنان قرار ده که قرب ترا اختیار کرده و دوستی ترا برگزیده اند و آنانرا برای دوستی و محبت خود انتخاب کرده ای و به دیدار خود شائق ساخته و به قضاء خود خشنود نموده و از دیدار رحمت خودت اعطا کرده و رضاء خود را بدو کرامت فرموده و از دوری خود باز داشته ای .

(و هیمت قلبه لارادتك و اجتمیته لمشاهدتك و اخلیت وجهك و فرغت فؤاده لحبك) دل او را برای اراده ذات خود سرگردان ساخته و برای دیدار رحمت خود مهیا نموده و روی او را بجانب خود معطوف داشته و دلش را برای محبت خود فارغ البال ساخته ای .

آنگاه فرموده : (اللهم اجعلنا ممن دأ بهم الارتیاح الیک و الحنین و دیدنهم الزفرة و الانین و جباههم ساجدة لعظمتك و دموعهم سائلة من خشيتك و قلوبهم معلقة بمحبتك و افئدتهم منخلعة من هیبتك یا من انوار قدسه لا بصر محبیه رایقة و سبحات نور وجهه لقلوب عارفيه شایقة یا منتهی قلوب المشتاقین و یاغایة آمال المحبین اسئلك حبك و حب من یحبك و حب کل عمل یوصل الی قربك و ان تجعلك احب الی من سواك)

پروردگارا مرا از آنان فرارده که آسایششان در سوز تو و خویشانشان نالیدن
 بحضرت تو است جبینهاشان هماره بسجده عظمت تست و آب دیگانشان از ترس تو
 ریزان و دلهاشان با مهر تو پیوند و قلبهاشان از بیم تو لرزان است، ایخدائی که
 نورهای قدس او برای دیدگان دوستانش رخشان و انوار ذات بی‌همالش برای دل‌های
 عارفانش شائق است، ایخدائی که نهایت آرزوی دل مشتاقان و آخرین آمال محبانی
 دوستی ترا از تو می‌خواهم و دوستی دوستانت و دوستی هر کاری که موجب قرب
 تو شود از تو می‌طلبم و آرزو مندم مرا براهی بداری که ترا از غیر تو دوست
 تر بدارم.

و فرمود: (اللهی ما الذخاوطر الالهام بذکرک علی القلوب و ما احلی المسیر
 الیک فی مسالک الغیوب و ما اطیب طعم حبک و ما اعذب شرب قربک) پروردگارا
 چه بسیار شیرین است خاطرات الهام آمیزی که با ذکر تو توأم گردیده و بر
 صفحات قلبها وارد شده‌اند و چه قدر نیکو است بازگشت بتو در راههای خفا و غیب
 و چه قدر لذیذ است طعم محبت تو و چه قدر خوشگوار است شراب قرب تو.

و فرمود: (و غلٹی لایبردها الا وصلک و لوعتی لایطفؤها الا لقاءک و شوقی
 الیک لایبله الا النظر الی وجهک و قرآری لایقر دون دنوی منک و لهفتی لایبردها
 الا روحک و سقمی لایشغیه الا طبک و غمی لایزیله الا قربک و جرحی لایبرؤه الا صفحک
 و صدی قلبی لایجلوه الا عفوک و وسواس صدری لایزیحه الا امرک) پروردگارا جز
 شراب وصال تو چیز دیگری عطش مرا نمی‌کاهد و بجز دیدار تو چیز دیگری آتش
 عشق مرا خاموش نمی‌سازد و جز دیدن رحمت تو چیز دیگری اشتیاق مرا سیر
 نمی‌سازد پروردگارا آرامش من بتو و جز تو دیگری اندوه مرا نمی‌زاید و بیماری
 مرا شفا نمی‌دهد و غم مرا از دل نمی‌برد و جراح قلبم را علاج نمی‌کند و تشنگی
 دلم را سیراب نمی‌سازد و وسواسم را بر طرف نمی‌نماید.

و امثال این مضامین در ادعیه ائمه طاهریں بسیار است.

امیر المؤمنین علیه السلام: خدایم تعال شراب مخصوصی دارد که چون دوستانش

بیاشامند بیخود شوند و چون مست شوند بطرب آیند و چون بوجد آیند از غل و غش پاک شوند و چون طاهر گردند آب شوند و چون ذوب گردند خالص شوند و چون خالص شوند در طلب بر آیند چون طلب کنند خدا را بیا بند چون خدا را بیا بند بوصول او برسند و چون بوصول رسند بدو متصل گردند و چون متصل شدند فرقی میان آنها و حبیبشان نماند .

فصل اول

دانشمندان و ارباب معنی در تعریف حب میگویند حب آنستکه آدمی بچیز لذت بخشی میل کند و معلومست در صورتی شیء مزبور مورد حب و علاقه قرار میگیرد که آنچه را بشناسیم و بقلب یا یکی از حواس درک نمائیم و مسلم است هر اندازه معرفت بیشتر و لذت زیادتر باشد حب و علاقه فزونتر خواهد بود و نیز معلوم است که بینائی باطنی از بینائی ظاهری قویتر است و ادراکات قلبی از دیدار چشمی شدیدتر است و زیبایی و لطائف معانی را که با چشم عقل احساس میکنیم از زیبایی صورتهای ظاهری که با چشم سر می‌نگریم بزرگتر است بنا بر این ثابت است لذتهاییکه دلها بر اثر امور شریفه الهیه که بالاتر از آنند که بحواس ظاهره درک شوند، ادراک می‌نمایند از تمام مدرکات تمامت و قبل توجه ترند بهدین جهت است که طبع سالم و عقل صحیح بیشتر رغبت می‌نماید و تمایل پیدا میکند ،

اینک میتوان گفت بجز آدم کوناه فکری که هم گام با چهار پایانست دیگری محبت خدا را انکار نمیکنند زیرا چنین آدم کسی است که مدرکاتش تنها بحواس ظاهره احساس شده اند و از آنها گامی بالاتر ننهاده است و همانطور که آدمی خود و کمال خود و بقاء خود و دیگری را برای خود دوست میدارد و کمال و بقاءش را در آن میدانند بهمین میزان دیگری را ذاتاً دوست میدارد و لذتی بغیر از دوستی ذات او در نظر ندارد بلکه از علاقه بشخص او بهترین خوشیها را احساس میکند و همین است منظور از حب حقیقی که بحد و ثوق و اطمینان ارباب معنی رسیده

و بالاخره حب حقیقی مشابه حب جمال و زیبائی است زیرا هر کسی که جمال را ادراک نماید دوستدار جمال است و جمال را محض برای جمال دوست میدارد برای آنکه هر گاه جمال را برای دوستی و علاقه بدان ادراک نماید کاملاً لذت برده و بهره‌مند میشود و شکی نیست که خود لذت مورد علاقه نیست و سببی موجب علاقه بدان نمیشود و خیال نکنید هر کسی دم از علاقه بصورت زیبا میزند برای آنستکه میخواهد بدین وسیله آتش شهوت را خاموش سازد زیرا اطفاء نائری شهوت لذتی جدا گانه و علاقه‌ی بصورت زیبا برای خاطر خود آن علاقه جدا گانه است و چون ممکن است خود جمال را ادراک نمود و لذت برد آنرا ذاتاً محبوب داشته و لذت میدانیم و مورد تمتع و بهره‌بری قرار میدهیم .

تعجب اینجا است با این بیان روشن برخی در صدا انکار بر آمده و محبت ذاتی را منکرند با اینکه آب و سبزه هر دو مورد علاقه‌اند و غرض از محبوبیت آنها نه آنستکه خورده و آشامیده شوند یا علاوه بر دیدن آنها لذت دیگری در نظر باشد و پیغمبر اکرم ﷺ از دیدن آب و سبزه لذت میبرد و هر گاه به طبیعت‌های سالم متوجه میشویم می‌بینیم از گلها و شکوفه‌ها و پرندگان خوش رنگ و خوش قیافه لذت میبرند بطوریکه آدمی از دیدن آنها لذت میبرد و اندوهش برطرف میشوند و بجز از دیدن آنها غرض دیگری ندارد .

اکنون باید متوجه بود که حسن و جمال اشیا منحصراً بمدركات بصری و قیافه مناسب نبوده بلکه از صدای خوش و خوی نیکو و علم و سیرت تمجید کرده و آنها را زیبای می‌شمرند با آنکه هیچیک از آنها بچشم نمی‌آیند ، بلکه باید گفت احساس حسن و جمال منحصراً بمدركات حسی نیز نبوده زیرا بسیاری از زیبائیهایی که بنور بصیرت باطنی ادراک میشوند باین علامت که طبیعت‌های سالم خواه ناخواه پیغمبران و امامان را بدون آنکه دیده باشند دوست میدارند باندازه‌ایکه ممکن است فردی محبت آنها را از حد دوستی بمرتبه عشق میرساند و در یاری‌دین و پشتیبانی از آنها خود را بخطر می‌اندازد و با هر کس که امامت و متبوعیت

او را انکار نماید کاملاً مبارزه میکند.

و بالاخره باز گشت همه خصلتهای نیکو به علم و قدرتست و آندو بدون اینکه محسوس بحواس باشند طبعاً محبوبند بلکه بمجردیکه مردم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بدلاوری و حاتم را بسخاوت بستایند بی اختیار دلها متوجه آنان میشود و میدانیم اینگونه محبت بر اثر دیدن آنها نبوده و حظی از محبت آن در نظر نگرفته‌اند و معلومست آدمیکه نیروی بینائی باطن اوازه حواس ظاهریش زیادتر باشد معانی باطنی را از معانی ظاهری بیشتر دوست میدارد .

اکنون باید دانستکه هر شخصیکه دم از محبت میزند یا خودش را دوست میدارد و یا بدیگری اظهار علاقه می‌نماید و آن دیگر را یا برای حسن و جمال دوست میدارد و یا بمناسبت احسان و کمالش مورد علاقه قرار میدهد و یا بعنوان ندیمی بر میگزیند .

و ثابت است علاقه آدمی بشخص خود از همه چیز قوی‌تر و سخت‌تر است زیرا هر محبتی که در عالم ایجاد شود بقدری است که مناسبت و معرفتش اجازه میداده و هیچکس باندازه خود انسان با شخص او مناسبت ندارد و معرفتش بحال خود بیشتر نیست بدینمناسبت است که معرفت نفس را کلید معرفت خدا دانسته و وجود هر فردی فرع و سایه وجود پروردگار او است و کسیکه خود را دوست بدارد خدایخود را دوست میدارد با آنکه ممکن است از ایتعمل پی بمعرفت و محبت او نبرده باشد .

و کسیکه بدیگری علاقه پیدا میکند تا از جمال و حسن او لذت ببرد یا از تقرب و کمال او بخدا استفاده کند برای آن بوده که جمال و کمال ذاتا محبوب‌اند و از این نظر کمال و جمال ظاهری و معنوی تفاوتی ندارد و میدانیم که خدایمتعال ذاتا جمیل و کامل است و هر صاحب‌جمال و کمال از ناحیه جناب کبریائی او استفاده کرده و کمال و جمال او فرع جمال و کمال خداست و ثابت است که هیچکسی غیر خالق خود را دوست نمیدارد منتهی ذات اقدس او در پرده‌های

احباب و اسباب از انظار محتجب است و همین بیان را در باره کسی میگوئیم که دیگری را محض احسان او دوست بدارد زیرا احسان خود ذاتاً محبوب و مورد علاقه است و لازم نیست اثر آن بشخص محب برسد و متوجهیم که احسان جز از ناحیه خدا ظهور نمیکنند و جز او دیگری شایسته احسان کردن نمیباشد چه او تعالی شانه آفریننده احسان است و اسباب و لوازم آنرا بطوریکه باید و شاید فراهم میسازد و ما هر گاه شخص محسنی را دیدار کنیم او را اثری از آثار احسان حق و قطره‌ای از دریای کمال او می‌شمریم .

و اگر دیگری را بعنوان مجانست مورد علاقه قرار دهیم و بقانون هم‌جنسی با او تمایل پیدا کنیم برای میل جنسی بوده و معلومست که تمایل جنسی ظاهری باشد مانند آنکه کودکی بکودک دیگر اظهار علاقه میکند یا موضوع پوشیده‌ای ایجاد علاقه نماید چنانکه دو نفر انسان بدون آنکه جمال و جواهر مال یکدیگر را در نظر داشته باشند کمی علاقه بیکدیگر می‌بندند چه آنکه ارواح مانند لشگریانی هستند که در یک میدان پهناوری گرد آمده آنها که مناسبتی فیما بینشان بر قرار گردیده پشتیبان هم و علاقمند بیکدیگرند و آنها که مناسبتی با هم ندارند از یکدیگر گریزانند .

و اینگونه محبت بطوریکه ملاحظه میکنید فرع محبت نفسی است و باز گشتش به محبت خدا است و بالاخره تمام انحاء محبت ، متعلق بخدا است و جز او موجود دیگری مورد علاقه نمیباشد و اینهم مسلم است که جز اولیاء و دوستان خدا دیگری احساس این معنی را نمیکنند مؤید همین بیان فرموده حضرت سیدالشهداء علیه السلام است که در دعای عرفه اشاره میفرماید : و انت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احباؤك حتى لم یحبوا سواك و لم یلجأوا الی غیرك فسیجان من احتجب عن ابصار العمیان غیرة علی جماله و جلاله ان یطلع علیه الامن سبقت له منه الحسنی الذینهم عن نار الحجاب مبعدون و ترك الخاسرین فی ظلمات العمی یتیمهون و فی مسارح المحسوسات و شهوات البهائم یترد دون یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا و هم عن

الآخره هم غافلون .

پروردگارا توئی که بیگانگانرا از دل‌های دوستان دور ساختی چنانکه جز ترا دوست ندارند و بدیگری پناهنده نشوند پاک است خدائی که از دیده کوران در پرده است و آنان از زیبایی و بزرگواری او بی بهره‌اند و بجز آنان که در نامه بخششی او نامزد گردیده‌اند دیگران پی به بزرگواری او نمیرند و آنها مردمی هستند که از آتش جدائی اودورند و او یا کست که زیانکارانرا در تاریکیهای کوری سرگردان ساخته آنها در راه زر و زیوربی ارزش جهان و خواسته‌های چهار پایان افتاده‌اند اینان بظاهر زندگی اینجهان پرداخته و از جهان دیگری بی‌خبرند .

(فصل دوم)

انواع لذتهایی شمارند، لیکن بزرگترین و عالیترین لذت‌ها خدا شناسیست و توجه پیدا کردن بذات اقدس او، و مسلم است لذتی فوق این لذت بتصور در نمی‌آید تا بتواند بر آن چیره گردد مگر کسی که به اختیار خود دست از آن بردارد و آنرا بر خود حرام سازد برای آنکه لذتها پیرو ادراکاتند و آدمی دارای کلیه نیروها و عزیزها است و هر نیرو و عزیزه‌ای دارای لذت بخصوصی است و لذت آن قوه در اینست که به آخرین مقتضای طبیعی خود که برای آن آفریده شده نائل گردد چنانکه عزیزه خشم از آنجهت در دستگاه آدمی تعبیه شده تا بدانوسیله بتواند انتقام کشد و تشفی حاصل کند در نتیجه لذت آن در وقتی است که بر دشمن خود چیره شود و از او انتقام بگیرد و عزیزه اشتهاى بغذاء از آن نظر در آدمی بر قرار گردیده که تحصیل خوراکی نماید و قدرت بدنی را بدین وسیله بر قرار سازد و بالاخره لذت آن وقتی است که بکاسه غذا دست پیدا کرده و خون دل آنرا بضمیمه احشا و امعاش با فاشق بالا میبرد و بزیردندانهای محکم و استواریکه هنوز انبر طمیب بدان نرسیده پاره میسازد و بهمین میزان غرایز دیگر و در دل آدمی عزیزه بنام بصیرت باطنی یا بعبارت دیگر نور ایمان و یقین گذارده شده که بوسیله آن میتوان حقایق همه امور را کسب کرد. و مقتضای طبیعت عزیزه

مزبوره علم و معرفت است .

علم از مخصوصترین صفات ربوبی و منتهای کمال است. از اینجاست که اگر کسی را آدمی با علم و ذکاوت بخوانیم بی اندازه خوشنود میشود و کاملاً اظهار آسایش می نماید زیرا وقتیکه متوجه میشود به منتهای کمال نائل آمده است بخود می بالد و لذت میبرد .

آنگاه میدانیم لذت علم برزگری و دوزندگی مانند لذت علم سیاست مملکتی نیست و لذت علم نجو و صرف مساوی لذت علم خداشناسی و صفات او و ملائکه و باطن آسمان و زمین نیست بلکه لذت علم به اندازه شرافت آنست و شرافت علم بقدر شرافت معلوم آنست، اینک هر گاه در میان معلوماتی که کسب میکنیم معلومی از همه کاملتر، برتر، شریفتر، باشد مسلم است که علم بآن از سایر علوم لذت بخشتر و مهمتر است .

و چه خوب بود میدانستیم آیا در عالم وجود وجودی عالیه تر و بزرگوارتر و شریفتر و کاملتر از آفریننده همه اشیاء هست که نقصشانرا تکمیل کرده و بدست توانای خود تربیت فرموده و کسی در ایجاد آنها بروی پیشدستی نکرده و تدبیر و تربیت آنها را موقوف بذات بی‌زوال خود نموده است اکنون باید کاملاً متوجه باشیم که لذت خداشناسی برای کسیکه غریزه خداشناسی او بیدار و آماده است از همه لذتها بهتر و لذت بخش تر است و کسیکه خدا را بشناسد میدانند که لذتهای شهوانی تحت الشعاع این لذت الهی و فرع بر آنست چنانکه سراینده ای بدین معنی توجه کرده

كانت لقلبي اهواء مفرقة	فاستجمعت اذراك العین اهوائی
فصار يحسدني من كنت احسده	فصرت مولی الوری اذصرت مولائی
تركت للناس دنياهم ودينهم	شغلا بذكرک یا دینی و دنيائی

دلم مملو از خواهشهای بی اندازه بود چون دیده قلبم نورانی شد و آثار ترا مشاهده نمود همه آنها از فرق بجمع آمدند و یکی شدند و جز دیدار تو خواسته

دیگری باقی نماند و چنان شد کسانیکه من بدیده حسادت بدانها مینگریستم بر من حسد میورزیدند و از آنروز که تاج آقائی خودت را بر سر من عنایت فرمودی همه مردم حلقه غلامی مرا بگوش خود کشیدند و از آنوقت که بیادتو اشتغال ورزیدم دین و دنیای مردم را بخودشان وا گذاشتم و کاملاً بتو توجه کردم ایخدائی که دین و دنیای منی .

((فصل سوم))

اموریکه مورد علاقه و خواست ما قرار میگیرند حد اکثر آنهائی هستند که بچشم در می آیند اینک خدا یمنان که محبوب عالمیانست آیا دیده میشود ؟ در اینکه خدا دیدنی نیست شکی نیست لیکن دسته ای معتقداند که ذات اقدس او در عالم آخرت دیده خواهد شد اما آنچه را قواعد صحیح و ادله عقلیه بمامیفهمانند خدا یمتعال در دنیا و آخرت دیده نمیشود چنانکه در این دنیا بچشم سر نمی آید در آن عالم نیز بچشم ظاهری دیده نمیشود از آنطرف بطوریکه اهل بصیرت میتوانند ذات اقدس او را بچشم قلب مشاهده کنند یعنی آن اندازه انکشاف بدانها دست دهد که بعد وضوح رسد و بقاء و مشاهده او نائل آیند بدین کیفیت ممکن است اورادر دنیا مشاهده کرد، حجاب و فاصله میان او و بندگانش تنها جهل و بی معرفتی است نه آنکه جسد عنصری مانع از مشاهده او باشد زیرا اولیاء خدا در تمام احوال و متصرفات شبانه روزی خود حضرت او را باهمین جسد مشاهده می نمایند .

الله تعالی : و الشهداء عند ربهم (۱)

آنانکه نعمت جوار الهی را دریافته و بقاء و مفتخر گردیده اند

الله تعالی : شهد الله انه لا اله الا هو و الملكة و اولوا العلم قائماً

بالقسط (۲)

(۱) آیه ۱۹ سوره حدید .

(۲) آیه ۱۸ سوره آل عمران .

گواهی میدهد خدا که کردگاری جز او نیست و فرشتگان و دانشمندان بدین اعتراف گواهند و او را بعدالت ستوده‌اند .

ایضاً ، الامن شهيد بالحق وهم يعلمون (۱)

مگر آنانکه بقاء حق نائل آمده و عالمند .

ایندسته را خدا می‌تعال بنام شهدا معرفی کرده چون او را در تمام احوال

مشاهده میکنند .

ایضاً : فاینما تولوا فثم وجه الله (۲)

بهر کجا توجه کنید ذات او را مشاهده میکنید .

ایضاً : هو الاول والاخر والظاهر والباطن (۳)

آغاز ، انجام ، نمایان و مخفی اوست

خود را در این آیه ظاهر معرفی فرموده .

ایضاً : ما یكون من نجوى ثلاثة الا هو را بعهم ولا خمسة الا هو سادسهم

و لا ادنى من ذلك ولا اكثر الا هو معهم اینما کاوا (۴)

هر سه نفر یا پنج نفر که بر از نهانی بپردازند چهارمی و ششمی آنها اوست و هر گاه بیشتر یا کمتر از اینها باشند او در نجوی با آنها شریک است .

و دوستان خدا چون تحقیقات کافی در باره معانی آیات مزبور بعمل

آورند ذات او را بدیده دل مشاعده نمودند .

حدیث : شخصی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید آیا پروردگارت را از حینیکه

بستایش او پرداختی مشاهده نموده‌ای ؟ فرمود وای بر تو خدائیرا که ندیده‌ام

بعبادتش قیام نمی‌نمایم پرسید چگونه خدایت را دیده‌ای ؟ فرمود وای بر تو خیال

۱ - آیه ۸۶ سوره زخرف

۲ - آیه ۱۱۴ سوره بقره

۳ - آیه ۴ سوره حدید

۴ - آیه ۷ سوره مجادله

کرده‌ای خدا را با چشم سر دیده‌ام؟ نه چنین است بلکه دیدگان ظاهری از مشاهده جمال او عاجزاند دل‌های نورانی و روشن‌اند که می‌توانند بمشاهده او نائل شوند. فرزند بزرگوارش حضرت سید الشهداء فرموده: «کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک ایكون لغيرک من الظهور مالیس لک حتی یکون هو المظهر لک متى غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متى بعدت حتی تكون الآثار هی التي توصل الیک عمیت عین الاتراک ولا تزال علیها رقیبا و خسرت صفة عبدالم تجعل له من حبک نصیبا) چگونه ممکن است برای اثبات وجود اقدس تو بموجودی متمسک شویم که او در وجود نیازمند بتو است آیا آنچه‌یز در مرحله ظهور از تو پیشقدمتر و بیایه‌ای است که ممکن است از ظهور او بوجود تو استدلال کرد؛ چه زمان غائب بوده‌ای که با دلیل وجود ترا ثابت کرد و کی دور بوده‌ای که بوسیله آثار بحضرت تو رسید کور باد دیده‌ای که ترانمی بیند با آنکه تو همواره مراقب آنی و زیانکارست معامله بنده‌ای که از دوستی تو بهره‌ای ندارد.

و نیز فرموده: (تعرفت لکل شیء فمما جهلک شیء) خودت را بهمه چیز شناسانده‌ای و چیزی جاهل بحال تو نیست،

ایضاً: (تعرفت الی فی کل شیء ف رأیتک ظاهرا فی کل شیء فانت الظاهر لکل شیء)

تو در هر چیزی ظهور کردی - و خودت را بمن شناساندی و من ترا در تمام چیزها در نهایت ظهور مشاهده کردم و توئی که همه چیز را از نیست به هست آورده و منشاء آثار ساخته‌ای.

و سایر مضامین عالی‌ه‌ای که در این خصوص از مصادر وحی و تنزیل وارد شده است

آری ممکن است در عالم آخرت باندازه‌ای که دل‌های مردم صفا و ضیاء دیده انکشاف ظهور ذات ربانی زیاده شود.

شیخ صدوق «ره» از ابو بصیر روایت کرده بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم آیا

بندگان مؤمن فردای قیامت خدایمتعال را می بینند؟ فرمود آری پیش از روز قیامت همه او را مشاهده کرده اند پرسیدم چه وقت؟ فرمود زمانیکه از آنان اعتراف گرفت: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» پاسخ دادند آری سپس ساعتی گذشت فرمود ای ابو بصیر بندگان مؤمن جناب لایزالی او را پیش از قیامت هم می بینند مگر تو هم اکنون او را نمی بینی؟ ابو بصیر تصدیق کرده عرض کرد خدا مرا فدای تو گرداند، آیامآذ و نم بهمین بیان بمردم اطلاع دهم؟ فرمود نه، برای آنکه هر گاه چنین سخنی برای مردم جاهل بیان کنی آنان مفهوم گفته ترا انکار نمایند و حمل بر تشبیه و کفر کنند باید بدانی که مشاهده قلبی غیر از مشاهده چشمی است و خدا بزرگتر از آنستکه مشبهان و ملحدان خیال کرده اند.

منظور او از مشبهان و ملحدان اصحاب تیمی و عدوی هستند که میگویند ممکن است خدایمتعال را فردای قیامت بهمین چشم دید گرچه در اینعالم از چنین نعمتی محرومیم و بندگان مؤمن چنانکه ماه شب چهارده را در اینعالم مشاهده میکنند ذات اقدس او را در آنعالم می بینند.

هنگامی حضور حضرت صادق علیه السلام سخن از رویت بمیان آمد که جمعی ادعای رویت حق تعالی شانرا میکنند فرمود خورشید جزئی از هفتاد جزء نور کرسی است و کرسی جزئی از هفتاد جزء نور عرش اوست و عرش جزئی از هفتاد جزء نور حجاب است و حجاب جزئی از هفتاد جزء نور ستر است اگر راست میگویند بخورشید در حالیکه پس پرده ابر قرار نگرفته نگاه کنند.

فصل چهارم

از مطالب فصول گذشته استفاده شد که تحصیل محبت خدا ممکن است، اینک در این فصل باید طریق تحصیل محبت و تقویت آنرا دانست، میگوئیم تحصیل محبت و نیرومندی و آمادگی برای دیدار خدا و فیض ملاقات حضرت او منحصر بمعرفت

و تقویت آن بوده و تقویت معرفت در صورتی واقع شود که دل را از سرگرمیهای دنیا و علاقمندی و توجه بدان پاک سازیم و همواره بذكرو فکر اشتغال داشته باشیم و دوستی غیر خدار از دل بیرون کنیم، چه آنکه قلب مانند ظرف آبیست که تا وقتی مملو از آبست سر که در آن جانمیگیرد و ثابت است که خدایمتعالی در اندرون هیچکسی دو قلب قرار نداده. و محبت کامل و تمام همانست که خدایمتعالی را باید با تمام قلب دوست داشت و جایی برای غیر آن باز نکرد زیرا تا وقتی که دل بدیگری پیوند دارد گوشه‌ای از آن متوجه بآندیگر است و هر اندازه که شخص متوجه بغیر خدا باشد محبت خدا از دل او کاسته میشود مگر توجه بدیگری از آن نظر باشد که او اثری از آثار و مظهری از مظاهر اسماء الهیت او است و همین تفرید و تجرید است که همواره مورد توجه ارباب کمال بوده و خدایمتعالی هم در این آیه: (قل الله ثم ذرهم) بگو خدا و واگذارشان کن، اشاره فرموده زیرا تجرید و تفرید منور در صورتی وجود پیدا میکند که صفت شوق در او غلبه کرده باشد یعنی موضوعی که تا اندازه‌ای برای او بسرحد و وضوح رسیده اینک بحد کمال نائل شود و مابقی مطلوب که برای او حاصل نبوده بحصول پیوندد. زیرا شوق متوجه بموضوعی میشود که از جهتی تحصیل شده و از جهتی هنوز حاصل نگردیده و متعلق به یکی از این دو امر است و نهایتی برای آن نیست زیرا آنچه بسرحد و وضوح رسید دارای درجات بی نهایت است و جمال و جلال خدا که هنوز برای او حصول نیافته و درازدیش میکوشد نیز اندازه ندارد بالاتر از این در صورتیکه به اصل وصال دست پیدا کند شوق لذیذتری پیدامیکند که درد و المی در آن احساس نمی نماید بنا بر این هر کس شوق هیچگاه از راه رفتن باز نمی ماند بویژه هر گاه درجات بسیاری فوق درجه فعلی بنظر آرد که نورشان در برابر او مشغول درخشندگی باشد در حالیکه از خدا کمال نور خود را میخواهند.

معصباح الشریعه : حضرت صادق علیه السلام فرمود آدم مشتاق بخدا بغذامیلی ندارد

و آب نمی آشامد و لذت نمیبرد و بوی خوش استعمال نمیکنند و با کسی انس نمیگیرند و در جایی ساکن نمیشود و منزلی آبادان نمیکنند و لباس نرم نمیپوشد و در محلی آرام ندارد و شبانه روز بعبادت خدا میپردازد و آرزو مند است بدانچه اشتیاق دارد نائل گردد با زبان شوق از ما فی الضمیر راز و نیاز میکند چنانکه خدایم تعالی از حال موسی اخبار فرموده :

الله تعالی : و عجلت الیک رب لترضی (۱) خدایم تعالی از موسی عَلَيْهِ السَّلَام میبرد چه گونه شد با عجله تمام از قوم خود پشت کردی؟ عرض میکند برای خوشنودی تو بدین شتاب آمدم (۲)

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشتاق را بدین وصف میسر آید: نمی خورد، نمی آشامد، نمیخواهد و تا چهل روز بر اثر شوق پروردگارش درآمد و رفت خود بهیچیک از آنها اشتها ندارد .

و چون در میدان شوق در آمدی بر خود و مراد دنیوی خود تکبیر (۳) بگویی و از آرزوهای دنیوی دست بردار و از غیر مشوقات خود دوری کن و میان مرگ و زندگی لبیک اجابت کوتاه خدایم تعالی درجه ترا بزرگ سازد مثل انسان مشتاق

۱ - ۸۳ - سوره طه

۲ - من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق

چار تکبیر زدم بکسره بر هر چه که هست

کمر کوه کم است از کمر موی اینجا

نا امید از در رحمت مشو ای باده پرست

جان فدای دهننت باد که در باغ نظر

چمن آرای جهان خوشتر از این غنچه نبست

بجز آن نرگس مستانه که چشمش مرساد

زیر این طارم فیروزه کسی خوش نشست

مراد از چهار تکبیر فنای صفاتی، ذاتی، افعالی، آثار بست .

مثل غریق است که در میان دریای بیکرانی غرق شده و تمام همش آنستکه خود را برهاند زیرا همه چیز را از نظر برده است .

اخباریکه در باره اشتیاق به دیدار خدارسیده بسیارند و در ادعیه معصومین که پیش از این بیان شد اشاره بدانها فرموده اند .

فصل پنجم

هنگامیکه آدمی بمنتهای دیدار جمال نائل گردد و بقصور خود پی ببرد که برای همیشه از اطلاع بکنه جمال او محروم گردیده دل نورانی او دامن طلب بکمرزند و بطرف او تمایل پیدا کند و با هیجانی فوق تصور پرواز آید اینحالت که عبارت از توجه به امر غائب است شوق نامیده میشود .

و چون قرب روحانی برای او حاصل شود و بمشاهده حضور موفق شود و آنچه باید برای او مکشوف گردد و بتمام معنی بمطالعه جمال مشغول شود و بجز آنچه می بیند بجائی و غیرى توجه نداشته باشد و پیوسته رسول قلب او را بدین نعمت مژده دهد اینحال را انس گفته اند .

و اگر در این وقت به صفات بزرگی خدا و بی نیازی محض او متوجه گردد که او اصولاً بچنین فردی اعتنا ندارد و ممکن است بزودی از درجه اعتبار ساقط گردد قلبش ناراحت شده و این ناراحتی را خوف می نامند .

این احوال سه گانه پیرو ملاحظات مزبورند، اینک اگر انس بمحسوب بر او چیره شود و از ملاحظه غیر او دست بردارد و بعد و دوری بدو راه نیابد در نعمت دائمی و لذت همیشگی متنعم شود و ثابت است کسیکه با خدا مأنوس شود همواره بخلوت و انفراد تمایل پیدا میکند زیرا انس با خدا مستلزم آنستکه از غیر او بوحشت افتد بلکه هر موضوعیکه ویرا از خلوت ممانعت کند مانند سنگین ترین چیزهایستکه بر قلب او وارد میگردد .

روایت شده هنگامیکه خدایمتعال با حضرت موسی عليه السلام مکالمه فرمود تا

مدتی کلام آدمیان را که میشنید حالت غشوه بر او عارض میشد .
 زیرا محبت ایجاب میکند که کلام محبوب . عذوبت و شیرینی در دل او
 ایجاد نماید و از ذکر او لذت ببرد و شیرینی با دیگران از دل او برود و اگر
 اتفاقاً با مردمی هم آمیزش نماید مانند آنستکه بطور انفراد در میان دسته‌ای از
 مردم حرکت میکنند و بطور اجتماع با دوست خود خلوت نموده و مانند غریبی
 است که در شهر خود است و حاضریت که در سفر است و شاهدیست در غیبت
 و غائبی است در حضور در کالبد با مردم است و با قلب از آنها دور ، همواره بذکر
 او مشغولست و از یاد او شیرین کام .

امیر المؤمنین علیه السلام در وصف ایندسته فرموده اینان گروهی هستند که حقیقت
 امر برای آنها معلوم گردیده و بروح یقین موفق شده و دیدند آنچه را دیگران از
 دیدارش عاجزند و سهل انگاشتند آنچه را متنعمان دشوار می‌پنداشتند و از آنچه
 نادانان از آن گریزانند بدان مأنوس گردیدند . با دنیا با بدنهایی در پیوستند که
 ارواحشان بمحل اعلا تعلق پیدا کرده اینان جانشینان خدایند در روی زمین و مردم
 را بدین او دعوت میکنند .

فصل ششم

چون انس با کردگار پیوستگی یابد و پایدار گردد اضطراب شوق آنرا
 پیریشان خاطر نسازد و عیش او را خوف بعد و حجاب ، منغص و دگرگون ننماید
 بلکه یکنوع خوشی و انبساط قولی و فعلی و مناجات با خدا برای او حاصل
 گردد و گاهی جذبۀ الهی در او باندازه ایست که دم از گفتاری عجیب میزند
 و بیباکانه سخن میگوید ، آری این رویه از شخصی ناشی میشود که بر سریر
 انس با خداتکیه زده باشد و بآنمقام رسیده باشد و کسیکه حائز چنین منزلتی
 نشده هر گاه از گفتار و کردار اینگونه مردان تقلید کند هلاک میگردد و سرانجام
 به بند کفر گرفتار میشود .

بهترین نمونه برای این بیان، مناجات برخ اسود است که ذیلاً آورده میشود .

پس از آنکه گروه بنی اسرائیل مدت هفت سال بقحطسالی دچار شدند حضرت موسی (علیه السلام) با هفتاد هزار نفر اسرائیلی برای استسقا (طلب باران) از شهر خارج شد خدای متعال بدان حضرت وحی فرستاد چگونه دعای ترا در باره آنان مستجاب کنم و باران رحمتم را بر آنها نازل فرمایم و حال آنکه ابرهای مسموم گناه بر سر آنان سایه انداخته و دلهاشان چرکین گردیده و بدون اینکه یقین بجناب کبریائی من داشته باشند مرا میخوانند و از مکر من نمپهراسند اینک که از بیچارگی آنان اندوهناک شده‌ای پیش برخ اسود که یکی از بندگان ما است برو و باو بگو برای استسقا خارج شود تاثیر دعای او را بهدفع اجابت مقرون سازیم، موسی حسب الامر حضرت پروردگار بجستجوی او بر آمد اتفاقاً از هر کسی جویای حال او میشد کسی او را نمیشناخت و اطلاعی از محل او نداشت روزی مرد سیاهی که گلیمی بخود پیچیده و آثار سجود از جبینش هویدا بود در برابر موسی در آمد موسی بنور خدائی ویرا شناخته باو سلام کرد پرسید نام تو چیست؟ عرض کرد اسم من برخ است موسی (علیه السلام) ویرا بطلب باران فرمان داد نامبرده سر بصحرا نهاده در ضمن عرائضی که بحضرت بی نیاز کرد این بود این عمل (خشکسالی) از رویه و برد باری حضرت تودوراست و مناسب نمیشد، چه کاری ایجاب کرد بیچارگانرا بقحطسالی مبتلا کنی؟ آیا ابرها سر از فرمان تو پیچیدند یا بادها پرچم مخالفت بر افراشتند یا تهیدست گردیده‌ای یا از اندازه بیرون بر گناهکاران خشمناک شده‌ای؟ مگر پیش از آنکه گناهکاران را بیا فرینی بخشنده نبودی رحمت را خود آفریدی و دیگرانرا بمهربانی خواندی یا میخواهی قدرتت را بمابنمایانی؟ یا میترسی کار از وقت بگذرد؟ بهمین جهت اقدام بعذاب فرموده‌ای ،

نامبرده پس از بیان این کلمات هنوز از جا حرکت نکرده بود که بارانی در نهایت شدت بارید چنانکه در ظرف نصف روز گیاهان به اندازه یکزانو سر از خاک بیرون آوردند ،

برخ از جا حرکت کرده رهسپار شد موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از وی استقبال کرد برخ گفت دیدی چگونه با خدا مخاصمه کردم و او چگونه داد مرا داد موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از بی احترامی او غضبناک شد خداي متعال بدانحضرت وحی فرستاد او را بحال خود گذار که روزی سه مرتبه مرا میخنداند .

بطوریکه نوشته شد برخی از مردم باندازه ای مجذوب میشوند که گاهی سخنان خارج از حد و قاعده ادب از آنان ابراز میگردد، در عین حال باید بدانیم که گستاخی و کرشمه در مقام الهی از همه کس خوش آیند نیست، فقط برخی از بندگان میتوانند قدم در این صراط گذارند و از دیگران مناسب نیست چنانکه موسی در مقام انس با خدا دست بدین رویه زد و گفت: (انھی الا فتمتک تضل بها من تشاء و تهدی من تشاء) گرفتاری بنی اسرائیل و آواز گوساله آزمایشی از ناحیه حضرت کرد گاری تو بوده که هر کسی را بخواهی هدایت میکنی و هر که را بخواهی گمراه میسازی و هنگامیکه بوی امر فرمود برای هدایت فرعون که موجودی سرکش است حرکت کن وی پوزش خواسته و گفت من نزد فرعونیان آدمی گناهکارم میترسم مرا بکشند . ونیر گفت سینه ام تنگی میکند همچنین گفت میترسم بر ما تفریط کن دنیا سرکشی بنماید و امثال این کلمات را هر گاه دیگری بغیر از حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بگوید در کمال بی ادبی است زیرا کسیکه بمقام انس رسیده مورد لطف و مرحمت قرار میگیرد لیکن حضرت یونس که هنوز از پایه قبض و هیبت قدم فراتر نگذاشته نمیتواند پائین تر از این کلمات را بر زبان جاری کند چه بمجردیکه دم از سخنان کرشمه آمیززند بزندان شکم ماهی مبتلا میگردد و تا قیامت ویرا سرزنش کرده که اگر نعمت خدا یمنان از وی دستگیری نکرده بود از لطف او محروم و مذموم پیشگاه حضرت او واقع میشد و نیز پیمبر اسلام را از اقتداء بسخنان یونس نهی فرموده که در برابر فرامین پروردگارت ثابت قدم باش و مانند یونس سخن کرشمه آمیز مگوی که بخشم حضرت الله گرفتار گردی .

باری اینگونه اختلافات بر اثر اختلاف احوال و مقامات بوده که این تفاوت در ازل بمرحله ثبوت رسیده و هر يك از بندگان از سفره قسمت ازلی او بهره‌ای برده‌اند که فرمود برخی از پیغمبرانرا بر بعضی از آنان برتری دادیم چنانکه بعضی از آنها را بشرف کلام خود مزیت داده و عالی‌درجه ساختیم چنانکه از همان دسته مفضلین حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بشمار آمده که در مقام کرشمه سلام کرده میگوید سلام بر من روزیکه بدین جهان پا گذاردم و روزیکه مردم و روزیکه بر انگیزخته می‌شوم و این کرشمه‌را از آن نظر فرموده که خود را در مقام انس مورد لطف و مرحمت مشاهده کرده .

لیکن حضرت یحیی که در مقام هیبت و حیا بسر می‌برده هیچ نگفته تا حضرت الله بوی سلام فرستاد: (سلام بر او روزیکه متولد شده و روزیکه می‌میرد و روزیکه مبعوث می‌شود).

و نیز متوجه باش چگونه عملیاتی را که برادران یوسف درباره او انجام دادند تحمل کرده که بگفته یکی از علماء از آیه (اذ قالوا لیوسف واخوه) تا بیست آیه بعد از آن خطا کاریهای آنان را که برخی از بر خیشان بزرگتر است بیان کرده و گاهی در يك کلمه بسه یا چهار خطا اشاره فرموده در عین حال از خطایاشان در گذشته و بآب مغفرت طاهرشان ساخته لیکن از سؤال عزیز که در باره قدر پرستی کرده تحمل ننموده تا بجائیکه در باره وی گفته شده هر گاه چنین پرستی دو باره بنماید نام ویرا از دیوان پیمبران محومی سازم .

باری اینگونه قصه‌ها در قرآن کریم از آن نظر آورده شده تا مردم بدانند کیفیت رویه خدا با گذشتگان چگونه بوده چه آنکه تمام آیات قرآن مجید موجب هدایت خلق و نور تابان صراط انسانیت است .

فصل هفتم

دوستی با خدا بهمان مبنائی بود که بیان شد اینک میگوئیم منظور از دوستی خدا با خلق آنستکه پرده بر میدارد تا مردم بتوانند حضرت الهی او را با چشم قلب مشاهده

نمایند و تقرب بدو پیدا کنند و این منظور از ازل مورد توجه ذات اقدس او بوده که باطن چنین بنده‌ای را پاکیزه سازد تا غیر او در باطن وی جانگیرد و موانع میان او و بنده‌اش را بر طرف سازد تا جز حق نشنود و سخنی جز از او استماع ننماید و جز از چشم باطنی او از چشم دیگری نبیند و بغیر از زبان حق از زبان دیگری سخن نگوید حدیث قدسی: پیوسته بنده من بر اثر انجام نوافل و مستحبات بحضرت من تقرب پیدا میکند تا بدرجه‌ای که او را دوست میدارم میرسد و چون او را بپایه‌ی حب خود مشرف سازم گوش او خواهم بود که بوسیله من میشنود و چشم او خواهم بود که بتوسط من می‌بیند و زبان او خواهم بود که بسبب من حرف میزند.

در نتیجه تقرب که از این راه بدست می‌آورد ایجاب میکند صفای باطنی پیدا نماید و رفع حجاب و مانع از او بشود و بپایه قرب نائل گردد و همه این مراتب بر اثر فضل و لطف خداست.

الله تعالی: (یحبهم ویحبونه) دوست میدارد ایشان را و آنان هم او را دوست میدارند.

ایضاً: (ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا) خدا می‌تعال دوست میدارد مردمی را که در صف کارزار در راه او قتال می‌نمایند.

ایضا: (ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین) خدای بزرگ توبه‌کنندگان و پاکان را دوست میدارد.

رسول خدا ﷺ: خدا می‌تعال دنیا را بکسانیکه دوست میدارد و بکسانیکه دوست نمیدارد رحمت می‌فرماید.

ایضاً: هر گاه خدای تعالی یکی از بندگانش را دوست بدارد او را مبتلا می‌سازد اگر در برابر چنین ابتلائی صبر کند او را بصفتی خاص اختصاص میدهد و اگر بدانچه او خواسته راضی شود او را بمقام اصطفی و انتخاب مشرف میدارد.

ایضاً: اگر بنده‌ای محبوب خدا واقع شود از خود واعظی بر او قرار میدهد

و دل او را آمر و ناهی او میسازد .

بهترین نشانه‌های محبوب خدا همانستکه وی هم خدایمان را دوست میدارد و بالاخره عملیکه حاکی از محبوبیت او است پیش خدا آنستکه کارهای نهان و عیان او بدست خدا اداره میشود و او تعالی شانه دوردمشورت او است و ریسمان تدبیرش در دست او است و اخلاق او را زیور می‌بخشد و اعضاء و جوارح او را تحت نظر خود بکار میدارد و ظاهر و باطن او را استوار میسازد و همه مقاصد او را یکجبهت قرار داده یعنی همه مقاصد او را ذات خود قرار میدهد و کینه دنیا را در دل او ایجاد نمیکند و از دیگران او را بوحشت می‌اندازد و مناجات در خلوتها را مونس او قرار میدهد و پرده‌های میان او و خود را بر طرف میسازد .

فصل هشتم

موجوداتی که در عالم منشاء آثار و از پرده خفا بظهور قدم گذارده‌اند بسیارند لیکن حضرت حق متعال از همه آنها ظاهرتر و آشکارتر است زیرا خدای متعال بذات خود موجود است و دیگران بدو موجود .

(الله نور السموات والارض) خدا نور آسمان و زمین است ، نور موجودیست که بخود ظاهر است و دیگران از پرتو آن ظاهر گردیده و استفاد، میکنند و چیزیکه مبدء ادراك مدرك (ادراك کننده) و مدرك (ادراك شده) است وجود است و هر چه ادراك کنی نخست وجود آنرا ادراك نموده‌ای در عین حالیکه بدینمعنی هم توجهی نداشته باشی و ادراك وجودی او از آن نظر مخفی مانده که در غایت وضوح است و جای هیچ تعجبی نیست که شیئی از نهایت ظهور اشیاء بر اثر اضداد آنهاست و موجودیکه پایه وجودی او بجائی رسیده باشد که ضدی نداشته باشد ، ادراك آن در نهایت صعوبت است، اینک اگر اشیاء مختلفی در پیش نظر مجسم گردند که برخی از آنها دلالت بر خدا کنند و برخی از اینمعنی محروم مانند موجب تفرقه قرب باو میشوند زیرا از یکی قرب بحضرت او حاصل میگردد و از

دیگری حاصل نمیشود لیکن اگر همه آنها بیک میزان دلالت بد و داشته کارسخت خواهد شد و منظور لاینحل خواهد ماند.

برای نمونه نور خورشید را که بر زمین میتابد مثال آورده و میدانیم نور وی عرضی از اعراض است که بر سطح زمین حادث میشود و چون آن از دیده ناپدید شود نور آنها ناپدید میگردد و اگر همواره اوقات در تابش باشد و برای اندک وقتی هم از چشم نیفتد و غروب نکنند میدانیم این نورانیت از اواست یا از دیگری آری همین قدر میدانیم که اجسام هیئتی جز الوان و رنگهاشان ندارند لیکن خود نور را نمیتوانیم درک کنیم و هنگامیکه خورشید غروب کند و تاریکی عالم را فرا گیرد تفرقه صورت میگیرد و متوجه میشویم استضاءه اجسام بنوری بوده که چون خورشید غروب کرده از آن محروم ماندند اکنون وجود نور را بفقدان آن متوجه گردیدیم چنانکه اگر عدم آن نبود از وجود آن تاریکی اطلاعی حاصل نمیکردیم زیرا اجسام در تاریکی و روشنی متشابه بیکدیگر و اختلافی ندارند که بگوئیم در تاریکی کم و کیف آنها تغییر پیدا میکند و از این راه بحال آنها اطلاع حاصل می‌نمائیم.

این معنی نسبت بخورشید و نور آن بود که بیان شد و دانستیم که اظهر محسوساتی است که دیگران بوجود او پیدا میشوند و دانستیم اگر ضدی نداشته باشد خود او را نمیشناسیم.

اینک خدایم تعال که از همه چیز ظاهرتر و ظهور همه چیز بسته بدو است که اگر غایب شود یا تغییر یابد (آنچه تغییر نپذیرد توئی) آسمان و زمین منهدم شوند و ملک و ملکوت (ظاهر و باطن عالم) رو بویرانی گذارند (اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها) اینجا است که بخوبی میتوان وجود و عدم را متوجه شد و اگر بعضی از اشیاء را موجود او و دیگری را موجود بغیر او بدانی تفرقه میان دوشییء بخوبی حاصل میگردد لیکن دلالت بحضرت او در همه چیز بیک ترتیب است و وجود او در همه احوال دائمی است و خلافت محال بوده بهمین جهت شدت ظهور موجب خفای او شده

حقی لافراط الظهور تعرضت لادراکه ابصار قوم اخافش
 وحظ عیون الزرق من نور وجهه لشدته حظ العیون العوامش
 خدایمان بر اثر شدت ظهوریکه دارد در پرده اختفا قرار گرفته و از
 آنطرف چشمهای ناتوان و رنجور در اندیشه ادراک ویند، با آنکه از ادراک حضرت
 او در مانده اند و چشمان ازرق و کم نور بهمان اندازه از نور ذات بی منتهای او
 بهره مند میگردند که نایمنایان از نور خورشید بهره میبرند.
 علی علیه السلام : اوهام و خیالات مردم ارادراک حضرت او عاجزند بلکه خدا بدین
 وسیله برای آنان تجلی فرموده و آنها با کمک او هاشان از دیدار او محرومند .
 ایضاً . در عین غیبت ، ظاهر است و در عین ظهور عایب (۱)
 ایضاً : نهانی او را از ظهور ممانعت نمیکند و ظهور او از نهانش جلو گیری
 نمی نماید ، نزدیک است و دور ، عالیست و دانی ، آشکار است و نهان ، نهانست
 و عالیمکن ظاهر است و چیره و کسی بر او چیره نمیگردد
 بهین مناسبت گفته اند خدا را از آنجا شناختم که جمع اصداد فرموده است

۱ - ای بره جستجو نبرد زنان دوست دوست

گر بحرم و در بدیر کیست جز او اوست اوست
 برده ندارد جهان غیر صفات جلال
 نیست بر این رخ نقاب نیست بر این مغز پوست
 دم چو فرورفت هاست هوست چو بیرون رود
 یعنی از او در همه هر نفسی های و هوست
 یاربکوی است و کوی کوی چو سرگشته کوی
 بحر بجوی است و جوی این همه در جستجوست
 با همه پنهانیش هست در اعیان عیان
 با همه بی رنگیش در همه زورنک و پوست
 حاجی ملاهادی سبزواری قدّه

باب پنجم

در این باب که پنجمین باب کتاب حاضر را تشکیل میدهد بحث یقین و توکل را مورد توجه قرار داده و احادیث و آیات و کلمات حکیمانانه را بمقتضای مقام متذکر میشویم :

الله تعالی : و بالاخره هم یوقنون (۱)

مؤمنان مردمی هستند که بدنایای دیگر یقین دارند .

رسول خدا ﷺ : کمترین عنایتی که از ناحیهی ذات اقدس باری بشما شده نعمت یقین و صبر است ، کسیکه کاملاً از آنها محظوظ شده باشد از کم و کاست شدن روزه روز و عبادت شب هر اسی ندارد .

هنگامی بعرض آنحضرت رسانیدند مردی است کاملاً اریقین بهره مند و لکن گناه بسیار مرتکب شده و دیگری در عبادت بنهایت درجه میکوشد لیکن یقینش کم است فرمود کسی نیست مرتکب گناه نشود لیکن کسی که عاقل و اهل یقین باشد گناهان او بحال وی زیانی ندارند زیرا هر وقتی مرتکب گناهی شود توبه میکند و از در استغفار در آمده پشیمان میشود و کفاره گناهان او حاصل میگردد و بالاخره وسیله برای ورود به بهشت از جهت او پیدا میشود •

و فرمود ایمان کامل ، یقین است .

حضرت لقمان بفرزندش وصیت میکرد ای فرزند استواری عمل به یقین است و هر کسی باندازه یقینش کار میکند و هیچ عاملی دست از عملش بر نمیدارد مگر از یقینش کاسته بشود .

حضرت صادق (علیه السلام) : هر چیزی در عالم دارای حدی است .

کسی پرسید حد توکل چیست ؟ فرمود حد توکل یقین است پرسید حد یقین

چیست؟ فرمود با وجود خدا از چیزی نهراسد.

ایضاً: از جمله راههای درستی یقین انسان مسلمان آنستکه مردم را از خود بکاری خرسند نسازد که خدا را بخشم در آورد و سرزنش نکند آنانرا بچیزی که خدا بآنها نداده زیر آروزی را حرص حریص ندیرساند و کراهت شخص ناراضی آنرا بر نمیگرداند و اگر کسی همچنانکه از مرگ گریزانست از روزی گریزان باشد دست روزی مانند مرگ گریبان او رامیگیرد سپس فرمود خدا یمتعال بر اثر دادگری و عدالت آسایش و راحتی را در یقین و رضا قرار داده و حزن و اندوه را در شك و خشم.

منظور از اینجمله « که سرزنش نکند آنانرا بچیزی که خدا بآنها نداده آنستکه از ایشان شکوه نکند چرا مالیه و ثروت باو نمیدهند و زیر بازوی او را نمیگیرند زیرا انسانی که با یقین سرو کار دارد متوجه است مناسب با وضعیت او همانستکه بدینحال بسر برد لهذا دم از سرزنش کسی نمیزند و یقیناً میدانند حکمت الهی چنین اقتضا کرده و ذات او استعداد بیش از اینمرحله را ندارد.

ایضاً: عمل اندکی که همواره توأم با یقین باشد پیش خدا بهتر است از عمل زیادی که خالی از یقین باشد.

ایضاً امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود بنده مؤمن مره ایمان را نمیچشد هگر در صورتیکه بداند آنچه بدو رسیده خطا نبوده و آنچه خطا کرده نصیب او نبوده و همانا سود و زیان بدست خدا است (۱)

ایضاً: آنحضرت صلی الله علیه و آله در زیر دیوار کجی نشسته و بحکومت میان مردم پرداخته بود کسی عرضکرد زیر این دیوار کج که مشرف بخرابیست منشینید فرمود تا اجل کسی در نرسیده در امانست چون از جای حرکت کرد دیوار خراب شد.

و فرموده که آنحضرت بر اثر یقینی که داشت امثال اینکادها بسیار از او

سر میزد.

ایضاً : قنبر غلام حضرت علی علیه السلام آنحضرت را بی اندازه دوست میداشت چون علی علیه السلام از منزل بیرون میرفت او هم بدون اطلاع آنجناب برای محافظت آنحضرت شمشیر بدست میگرفت و در تعقیب حضرت مولی حرکت میکرد شبی قنبر را دید فرمود برای چه با این وضعیت به تعقیب من حرکت کردی عرضکرد خواستم تا پشت سر شما حرکت کنم تا کسی بشما آسیبی وارد نیاورد فرمود وای بر تو آیا از اهل آسمان مرا محافظت می نمائی یا از اهل زمین؟! عرضکرد از اهل زمین شما را حراست میکنم فرمود مردم روی زمین نمیتوانند بدون خواست خدا کوچکترین صدمه ای بمن وارد آورند باز گردوباز گشت .

حدیث : کسی بحضرت رضا علیه السلام عرضکرد یا بن رسول الله چنین سخنی میگوئی با آنکه خون از دم شمشیر میچکد فرمود خدایم تعال بیابانی از طلا دارد که آنرا بوسیله مورچه که ناتوانترین آفریدگان اوست محافظت فرمود که اگر شتر نیرومند بقوه خود بخواهد بدانجا دست پیدا کند نمیتواند .
منظور از شتر شمشیر سلطان بوده .

آنحضرت فرمود گنجی که خدایم تعال در قصه حضرت موسی علیه السلام خبر داده که «کان تحته کنز لهما» زیر آن دیوار گنجی متعلق بآندو فرزند بود . نهانی در آن عبارت بود از :

« بسم الله الرحمن الرحيم عجبت لمن ایقن بالموت کیف یفرح و عجبت لمن ایقن بالقدر کیف یحزن و عجبت لمن رأى الدنيا و تقلبها باهلها کیف یركن اليها بنام خداوند بخشنده دهر بان تعجب دارم از کسی که یقین بمرگ دارد چگونه خوشحالت و تعجب میکنم از کسیکه یقین بقضا و قدر دارد چگونه اند و هناك میشود و تعجب دارم از آدمیکه دنیا و ناسازگاری آنرا با اهلش مشاهده میکند چگونه تمایل بدان پیدا مینماید :

فصل اول

یقین : آنستکه همه چیز را از مسبب الاسباب یعنی خدایم تعالی بدانند و بهیچ واسطه و وسیله ای توجه نداشته بلکه کلیه وسائل را مستخر دست نیرومند حضرت او و محکوم بحکم او بشمارای پس از طی این مرحله خدایم تعالی را روزی ده خود و او را ضامن رزق خود بشمارای و معتقد باشی آنچه را حضرت باری برای تو مقدر فرمود بزودی مرحمت میفرماید و نیز بدین معنی توجه داشته که هر کسی باندازه خردلی کار نیک و بد کرده باشد بجزای خود میرسد و بدانند که در تمام پیش آمدها و حالات خدایم تعالی از کارهای او مطلع و از فکرها و اندیشه های درونی او باخبر است در نتیجه لازمه این توجه و دقت اینستکه در تمام احوال و اعمال ، متأدب به آداب الهی باشد و هر چه بیشتر در آبادانی مملکت باطنی خود بکوشد. و آن را پایا کیزه ساخته و برای دیدار فیوضات ربانی او آماده و بالاخره بیش از آنچه برای تزئین ظاهری خود میکوشد برای تطهیر باطنی خود جدیت نماید .

مصباح الشریعه : حضرت صادق علیه السلام یقین صفتی است که هر گاه در فردی پیدا شود او را بمقامی رفیع و درجه ای بزرگ میرساند و بهمین مضمون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره فرموده (هنگامیکه باو عرض کردند عیسی بن مریم بر روی آب حرکت میکرد) اگر بیش از این بر یقینش افزوده بود بر آسمان نیز حرکت مینمود ،

از این میان معلوم میشود با آن جلالت و مقامیکه پیغمبران بزرگوار دارا بودند در عین حال مراتب یقینشان متفاوت بوده و بالاخره هر گاه کسی عمر ابدی پیدا کند باز هم نمیتواند برای افزایش یقین اندازه بدست آورد که آخرین حد آن تا کجاست و چنانچه انبیاء بزرگوار در درجات یقین متفاوت اند بندگان مؤمن خدا نیز در اینخصوص با یکدیگر تفاوت دارند و نسبت بشدت و ضعف یقین حالات مختلفی برای آنها ایجاد میگردد چنانکه هر گاه یکی از آنان یقینش نیرو یابد و قوی شود نشانه اش آنستکه از خورد هیچ استقلال ابراز نمیدارد و همه کارها را متوجه بخواست خدا میداند و از فرمان خدا سرپیچی نمی نماید و منتظر امر خداست و آشکار و نهان به بندگی

او قیام میکند و وجود و عدم، کم و زیاد، مدح و ذم، ستایش و نکوهش، بزرگی و خواری در برابر او یکسانند زیرا اینچنین آدمی همه آنها را بیک چشم می‌نگرد بهمین علت تفاوتی در نظر او ندارند اما کسیکه یقینش ضعیف است کارها و پیش آمدها را از خود میداند و منوط بخواست خود می‌پندارد و از عادات و گفتار پوچ و بیمغز دیگران پیروی می‌نماید و در آوردن زروزیور دنیوی و نگهداری آنها جدیت میکند و ظاهراً بزبان می‌آورد که دهنده و گیرنده نعمت خداست و هر اندازه که بنده نصیب دنیوی داشته باشد بدان دست می‌یابد و کوشش بی اندازه روزی او را زیاد نمیکند لیکن هر گاه با ذره بین حقیقی به کارها و دل او توجه کنیم می‌بینیم همه این عقائد را زبانی ابراز داشته و اثری از حقیقت آنها در قلب او نیست.

الله تعالی : یقولون بـاقوا هههم ما لیس فی قلوبهم و الله اعلم بما یکتومون (۱) .

بزبان اظهار عقائدی میکنند که دلهاشان بوئی از آنها استشمام ننموده‌اند و خدایمتعال از راز نهانی آنان باخبر است.

و ثابت است که خدایمتعال تا این اندازه به آفریدگان خود عطف توجه نموده که بآنان اجازه داد کسب کنند و بطوریکه از حدود خود خارج نگردند و واجبات و مستحبات او را زیر پا نگذارند بهزینه زندگی بپردازند و از آئین توکل بر کنار نشوند و در میدان حرص و آزار نگردند و اگر اتفاقاً بدین رویه توجهی نکردند و برخلاف حدود و مقررات معموله قدم برداشتند بچاهای کت می‌افتند و بالاخره همان طریقه‌ای را اتخاذ میکنند که مدعیان دروغگو از آن تعقیب می‌نمایند،

بدیهی است هر کاسبی که دست از توکل بردارد بجز سود حرام و شبهه‌ناکی منفعت نمیبرد و علامت چنین کاسبی آنستکه هر چه را از راه کسب و گرسنگی و اتفاق بدست آورده همه در راه دنیا صرف میکند و چیزی برای خود نگه‌نمیدارد لیکن آدمیکه بسا توجه بقوانین الهی دکان کاسبی گشوده بظاهر کسب میکند و در باطن، توکل بخدا دارد و هر چه مالیه پیش او فراوان شود او خود را بیش از امانت داری بحساب نمی‌آورد چه آنکه میدانده بود و نبود آنها یکسانند و اگر

بذل و بخششی هم میکنند در راه خدا و موافق با مقررات اوست و هر گاه منع و عطائی از اوسر بزند مطابق بادستور ذات کبریاست .

فصل دوم

توکل درجه‌ای از درجات دین و مقامی از مقامات مردم بایقین است بالاتراز این، توکل از عالیترین درجات مقربین است و هر گاه بخوایم توکل را از راه علم ثابت کنیم از جمله مسائل مشکلی است که بزودی دست حل علمی بآن نمیرسد و از نظر عمل همه بدان متوجه شویم کاریست بس دشوار و پرمشقت . علت اشکال آن از نظر علم آنستکه هر گاه بخوایم اسباب را در آن مدخلیت دهیم و بدانها اعتماد کنیم مسلماً راه شرکی برای خود ایجاد کرده که با توحید سازگار نیست و شرع از چنین معنائی کاملاً جلو گیری کرده و توجه به اسباب چنانست که در بحر بیکران جهل فرو رفته باشیم .

الله تعالی : و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین (۱)

اگر بخدا ایمان آورده‌اید بر حضرت او توکل نمائید .

الله تعالی : و من یتوکل علی الله فهو حسبه (۲)

کسیکه بخدا توکل کند خدا امور او را کفایت میفرماید .

ایضاً . ان الله یحب المتوکلین (۳)

خدا ایتمتعال مردم متوکل را دوست میدارد .

پس باید از مقامی تعظیم کرد که دارنده آن دوست خدا بوده و کفایت امورش بدست او باشد زیرا ثابت است کسی که محبوب خدا واقع شود به آتش غضب او گرفتار نمیشود و از مقام قرب او دور نمیگردد و حاجب و مانعی میان او و خدا نمیماند

۱ - آیه ۲۷ سوره مائده .

۲ - آیه ۳ سوره طلاق

۳ - آیه ۱۵۴ سوره آل عمران

الله تعالی : ایس الله بکاف عبده (۱)

خدایم تعالی کارهای بنده اش را درست میکند و او کافی بحال بنده است ،
بنابر این کسیکه دیگری را دست اندر کار خود بداند پشت به تو کل کرده و این
آیه مبارکه را تکذیب نموده .

رسوا خدا وَاللَّهُ وَاسِعٌ : هر گاه شما بطوریکه باید و شاید بخدا توکل کنید مانند
مرغیکه گرسنه از آشیانه بیرون می آید و سیر به لانه بر میگردد بشما روزی میدهد
ایضا : کسیکه از دیگری روگردان و بخدا متوجه شود خدایم تعالی تمام
احتیاجات او را تکفل میفرماید و از جائیکه خبر ندارد بدو روزی میدهد و کسیکه
چشم دنیا داشته باشد خدا او را به بیچارگی دنیا مبتلا میسازد .

ایضاً : کسیکه میخواهد خوشحال شود که از همه مردم ثروتمندتر است
بایستی اعتمادش به آنچه نزد خدا است بیشتر باشد از آنچه خود در تحت اختیار دارد
حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام : خدایم تعالی بحضرت داود خطاب فرمود ای داود هیچ
بنده ای بمن متوجه نمیشود که از خلق روگردان شود جز اینکه من از عقیده او باخبر
میشوم و هر گاه در این حال آسمانها و زمین دست مکر بروی او دراز کنند از همه
طرف بدو کمک میکنند و راه نجات باو نشان میدهم و اگر بنده ای از بندگان من بدیگری
توجه کند و من بدانم این مطلب را در نیت او ، درهای رحمت را بروی او می بندم و زمین را بر
او خشمناک میسازم و با کسی ندارم در هر کجا بهلاکت رسد .

ایضاً : ثروت و بزرگواری بجولان در می آیند و چون بملك تو کل چیره شوند
در آنجا توطن میکنند .

ایضاً : فرموده در یکی از کتابهای آسمانی خوانده ام که خدا میفرماید سوگند
ببزرگواری و جلال و برتری خود بر عرشم هر کس بدیگری چشم داشته باشد او را
ناامید میسازم و او را پیش مردم خوار میکنم و از قرب خود میرانم و از وصال خود
محروم میدارم آیا در سختیها بدیگری توجه میکنند ؟ ! با آنکه کلید همه شادان

ذ دست من است و بدیگری امیدوار می‌گردد و به اندیشه باطل خود حلقه درب خانه غیر را میکوبد با آنکه گشایش همه درهای بسته بدست من است و درب خانه من برای هر که مرا بخواند باز است.

پس کیست آرزومند بمن تا ناگواریهای او را برطرف سازم و کیست امیدوار بمن تا امیدوارش گردانم .

آرزوهای همه بندگانم را در پیش خود محفوظ داشته‌ام چرا آنان بمحافظت من راضی نمی‌باشند من آنکس که آسمانهای خود را از آفریدگانی که هرگز از تسبیح من آزرده خاطر نمی‌گردند پر کرده و به آنان فرموده‌ام تا درهای میان من و بندگانم را نبندند اینک چرا مردم بفرموده من اطمینان حاصل نمی‌کنند .

مگر نمیداند و متوجه نیست آن آدمیکه به پیش آمد ناگواری مبتلا شده جز من دیگری گرفتاری او را برطرف نمی‌سازد می‌بیند پیش از آنکه از من درخواست کند حاجت او را بر می‌آورم و گاهی سؤال کند و بدرخواست او اعتنا نمی‌کنم آیا من بخیلیم که بنده‌ام مرا بخیل میداند؟! آیا من بخشنده و کریم نیستم؟ آیا کلید غفور و رحمت بدست من نیست؟ آیا من محل آرزوهای آرزومندان نمی‌باشم؟ آیا آرزومندان نمی‌پرسند که بدیگری امیدوار میشوند؟ .

و اگر تمام آفریدگان آسمانها و زمین آرزوهای خود را بحضرت من عرض کنند و من آرزوی هر یک را باندازه آرزوی همگان بر آورم بقدر ذره از خردل به سلطنت من نقص وارد نمی‌آید چگونه نقص وارد آید با آنکه قوام آن بمن است . پس ایدریغ بر گروهی که از رحمت من مأبوسند و ایدریغ بر گناهکارانی که از من مراقبت نمی‌نمایند .

فصل سوم

بطوریکه از مطالب گذشته استفاده شد باب همه مهمات بگلید مشیت و اراده خدا گشوده میشود اینک هر گاه کسی با اعتقاد قطعی، فاعل حقیقی را خدا بداند و گره همه کارها را بدست او گشاده به بیند و علم و قدرت کلی برای کفایت امور مردم را در حق حضرت او اعتقاد کند و متوجه باشد که همواره خدا ایتعالیک از افراد امور در عطف و عنایت و رحمت خود قرار میدهد و جز علم او و عنایتی جز عنایت او سراغ نداشته باشد اینوقت است که قلب او متوجه بخدای یکتا شده و بدیگری و حتی شخص خودش هم بهیچوجه من الوجوه توجهی ندارد.

اما کسیکه نمیتواند اینمعنی را در خود حل کند و تسلیم شود یا یقینش ضعیف است و یا قلبش ناتوان و بر اثر خیالات واهی ترس بر او چیره شده و باین بیماری مبتلا گردیده چه آنکه گاهی اوقات قلب آدمی بر اثر پیروی از اوامه دچار نقاهت میشود بدون آنکه این گفتار به یقین او صدمه ای وارد سازد مانند آنکه اگر کسی بامرده ای در قبر یا رختخواب بخوابد حالت ترس و خوف باو دست میدهد با آنکه مرده جز جمادی بیش نیست در صورتیکه از جمادات دیگر بیمناک نمیگردد.

اکنون باید متوجه بود که کمال تو کل توام با قوه قلب و یقین است زیرا بر اثر آنهاست که آرامشی در قلب ایجاد میشود بنا بر این آرامش قلب چیزی، و یقین چیز دیگریست، بسیار اتفاق می افتد شخص دارای یقین است لیکن آرامش خاطر ندارد چنانکه خدای متعال بخلیل خود که از احیاء مردگان سؤال میکند میفرماید مگر هنوز ایمانت کامل نشده؟ عرض میکنند چرا لیکن برای اطمینان خاطر چنین پرسشی نمودم.

و بسیاری از مردم آرامش خاطر دارند لیکن اهل یقین نمیباشند مانند بقیه ارباب ملل و مذهب چنانکه یهودی نسبت بمسلك یهودیت آرامش خاطر دارد و نصرانی بمرام مسیحیت خود اطمینان دارد لیکن هیچیکشان اهل یقین نیستند و تنها

از گمان و هواهای نفسانی خود پیروی میکنند با آنکه آئین هدایت از جانب کسود گارشان برای ایشان مهیا گردیده و سبب یقینشان مسلم شده و آنان پشت کرده اند .

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ذیل آیه شریفه (ومن یتوکل علی الله فهو حسبه) فرمود، تو کل بخدا درجاتی دارد :

یکی از آنها اینستکه در تمام کارها بخدای خود تو کل نمائی و هر کاری که حضرت او نسبت بتو انجام میدهد اظهار خوشنودی نمائی و بدانی که او هیچ خیر و فضلی را از تو کوتاهی نمیفرماید و با آنچه حکمتش تقاضا می نماید عمل میکند اینک بخدا تو کل کن و کارهایت بخواست او واگذار نما و در آنها و غیر آنها بحضرت او اطمینان داشته باش .

مؤلف : در ذیل این حدیث اضافه میکند ممکن است مابقی درجات تو کل از این قبیله باشد که در برخی از امور باستثناء بعض دیگر بخدا تو کل نماید و کم و زیاد درجات آن بسبب کثرت امور شخص متوکل است .

فصل چهارم

بقدریکه کتاب حاضر اجازه میداد از توکل و درجات آن بیان کردیم اینک باید بدانیم توکل چیست ؟ برخی از مردم خیال میکنند توکل آنستکه انسان کار نکند و بکلی دست از تدبیر امور زندگی بردارد و مانند کهنه ای بر زمین یا گوستی در میان زنبیل قرار بگیرد و مسلماً اینگونه اندیشه ، کار جاهلانست و شرع مقدس آنرا حرام فرموده برای آنکه آدمی مکلف است روزی خود را از راه زراعت و تجارت و امثال آنها که خدا یمتعال مقرر فرموده بدست آورد .

و همچنانکه خدا یمتعال نماز و روزه و حج را جزء تکالیف بندگان و مایه قربشان قرار داده تحصیل روزی حلال را نیز بدیشان تکلیف کرده و مایه قرب آنان قرار داده بلکه بطوریکه در باب اول از مقاله سومی این کتاب بیان کردیم تحصیل

روزی از همه عبادات برتر است در عین حال خدای بزرگ دستور داده بدیگری غیر از او وثوق و اطمینان پیدا نکنند و اسباب عادی را علت مستقل پیدایش آنها ندانند چنانکه به بندگان عابد خود امر فرموده به اعمال نیکوی خود اعتماد نداشته بلکه بفضل او توجه داشته باشند.

اما منظور از توکل که شرع انور اسلامی پیروان خود را بدان دعوت کرده آنستکه انسان مسلمان قلباً بخدا اعتماد داشته باشد و همه کارها را بحضرت واگذار نماید و از غیر او بطور کلی روگردان باشد با این کیفیت لازم نیست اصولاً برای انجام کارهای خود به اسباب دنیوی توجهی نداشته باشد بلکه حصول اسباب در صورتیکه استقلال تامی برای آنها ندانیم با توکل منافات ندارد زیرا در اینمورد توجه کلی ما بخدا بوده و از او میخواهیم که منظور ما را از جائیکه گمان نداریم بر آورد و بلکه معتقدیم ذات احدیت بدون اسباب عادی هم ممکن است حوائج ما را روا سازد و آنها را بطور کلی از مداخلت بیندازد. باری در تمام امور خود چه آنهاستیکه برای جلب نفع یا دفع ضرر یا برطرف شدن آسیبی باشد یا در خصوص کارهای قطعی دیگرش مانند اینکه دست دراز کند و ظرف غذا را پیش روی خود آورد یا امور احتمالی خود چنانکه توشه سفر فراهم سازد یا اسلحه برای دفع دشمن آماده کند یا سرمایه تجارت بدست آورد یا برای روز گرفتاری مالی را ذخیره نماید یا برای بهبودی خود تداوی نماید یا از خوابیدن در جای بیمناک یا سیلگاه یا زیر دیوار کج یا برای بستن درب منزل و بستن پای شتر بالاخره در همه این امور بخدا توکل کند و با توکل زانوی اشتر به بندد. مجملات بطوریکه گفتیم در امور منتظره و قطعی وطنی بخدا انکاء نموده و بحضرت او توکل نماید لیکن در خصوص امور موهومه مانند تقال و افسون و طالع بینی و تدبیرهای دقیقه جای توکل نیست بهمین جهت امثال این عملیات را خردمندان با حقیقت در ردیف اسباب عادیه شمرده اند و خدا هم مردم را بدانها دعوت نکرده بلکه آنها را از توجه بدین اعمال نهی فرموده علاوه بر این توکل

که ما را بدان مأمور داشته وقتی است که ما قدمی در طلب مقصود بر داریم نه آنکه با دقیقترین تدابیر در جستجوی آن بر آئیم یا اصولاً به انجام آن توجه نداشته باشیم .

رسول خدا ﷺ : بدانید که روح الامین بقلب من القاء کرد هیچکس نمیبرد جز اینکه به لذت دنیایش نائل میگردد اینک از خدا بترسید و در طلب لذات حقیقیه بکوشید .

ایضاً : چقدر بشایستگی در طلب خدا بر می آید کسیکه بر مرکب دریائی سوار گردیده .

حضرت صادق علیه السلام : بایستی طوری در تحصیل هزینه زندگی اقدام کنید که مانند کاسب وقت گذران و حریصی که بتمام معنی بدنیا اطمینان کرده و از آن خشنود است نباشید بلکه خود را از این منزلت فروتر دارید و چون آنم منصف پاکدامن باشید و نیز خود را از منزلت سست عقیده فراتر دارید و آنچه را برای خود لازم میدانید بدست آورید همانا مردم ثروتمندیکه در برابر مالیه ای که بآنها اعطا شده سپاسگزاری نمینمایند مانند آنستکه ثروتی ندارند

ایضاً : زمانیکه درب دکان خود را گشودی و بساطت را گستردی آنچه بر تو لازم بوده بجا آورده ای .

گفتیم در اموری که بر اثر اسباب موهومه درست میشود تو کل معنائی ندارد لیکن آنهائیکه با اسباب مضمون یا مقطوع صورت میگیرند با تو کل منافاتی ندارند (با اینکه در اینگونه از امور هم خدا می‌تواند بدون توجه بدانها نیازمندیهای بشر را بر آورد) برای آنستکه خدای متعال خود داری میفرماید از آنکه امور مردم را بدون اسباب عادی بانجام رساند .

حضرت صادق علیه السلام : خدای متعال دوست میدارد بندگانش مقاصد خود را از راههایی که معین فرموده و مردم را بدانها امر فرموده از او بخواهد چنانکه فرمود

خذوا حذرکم» (۱) خود را آماده سازید و در کیفیت نماز خوف میفرماید «ولیاخذوا حذرهم و اسلحتهم چون با پیغمبر ﷺ بنماز خوف می ایستند برای آنکه دشمنان بدانها چیره نگردند هم آمادگی از خود نشان دهند و هم اسلحه جنگی را از خود دور نمایند و فرموده «واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل» تا هر اندازه که میتوانید برای مبارزان نیر و و مر کبهای جنگی آماده سازید و بحضرت موسی عليه السلام فرموده «فاسر بعبادی لیلا» شبانه بانبندگان من حرکت کن برای آنکه بتوانی خود را از چشم مردم پنهان سازی و آنان آسیبی بتو نرسانند.

حدیث: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بهر دبادیه نشینی که شتر خود را بحال خود گذارده و گفت «تو کلت علی الله» فرمود نخست آنرا عقال کن و زانویش را به بندد آنگاه بخدای متعال تو کل نما و امثال این احادیث در اینخصوص بسیارند.

حکایت کرده اند یکی از پارسایان از شهرها دوری گزیده و بغار کوهی پناهنده گردید و میگفت از هیچکس سؤال نمیکنم و دست نیاز بدرخانه احدی دراز نمی نمایم جز اینکه خدای متعال روزی مرا کرامت فرماید هفت روز بهمین کیفیت گرسنه و تشنه بسر برد تا نزدیک بود بمیرد و بالاخره در روزی از هیچ طرف بروی او گشاده نشد پارسا که از گرسنگی بیچاره شده بود سر بطرف آسمان بلند کرد عرض کرد پروردگارا اگر میخواهی مرا زنده بداری روزی که قسمت من فرموده ای برای من عنایت فرما و گرنه روح مرا بگیر و از این بیچارگی رهائی ده خدای متعال بدو وحی فرمود سو گند بزرگی و ارجمندی خودم تا وقتیکه بیکسی از شهرها وارد نشوی و با مردم نشست و برخاست نکنی و با آنان هم آهنگی ننمائی

۱- خدای متعال در دستور رزم با کافران آیه ۱۰۲ سوره نساء میفرماید همچنانکه مسلمانان در آنروز بکار زار بادشمن پرداخته و هنگام نماز میرسد سلاح جنگی از خود دور نکنند تا کافران بر آنها نتازند و آنانرا از پای در نیاورند مگر آزرده حال یا رنجور یا از باران بیمناک شوند که میتوانند اسلحه را از خود دور کنند لیکن آماده دفاع دشمن باشند.

روزی بتو نخواهم داد پارسا که از اندیشه نارسای خود بهره‌مند نشد طبق دستور وارد شهری شد و با مردم همکاری کرد و آب و نان مقسومش اعطا گردید و بی اندازه خائف و شرمسار بود خدا باو وحی کرد خواستی با زهد خود حکمت دنیوی مرا تغییر دهی مگر نمیدانی هر گاه روزی بندام را بدست بندگانم مرحمت فرمایم دوست تر دارم تا بدست توانای خود کرامت فرمایم .

در اسرائیلیات آمده موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیمار شد مردم اسرائیل بر حضرتش وارد شده بیماری او را شناختند عرض کردند اگر بدین دارو معالجه فرمائی از این بیماری بهبودی خواهی یافت فرمود هیچ دوائی بکارنمیرم تا خدا یمتعال مرا بدون استعمال دارو عافیت دهد تصادفاً بیماری او بطول انجامید خدا یمتعال بدو وحی فرمود سو گند بعزت و جلال خودم ترا شفا نمیدهم مگر همان داروئی که آنان برای معالجه مرضت تجویز کردند بکار بری موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ ناگزیر شده بنی اسرائیل را خواند و فرمان داد همان داروئی که گفتید ، برای معالجت من مهیا سازید آنان حضرتش را بهمان دارو مداوا کردند تا بهبودی یافت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از این عمل خائف بود که چرا از ابتدا سرپیچی کرد خدا بدو پیام داد آیا خواستی تا بر تو کلمت بمن حکمت مرا ناچیز سازی چه کسی بغیر از من، بهره‌ها را در گیاهان بر قرار ساخته؟!

فصل پنجم

برخی از مردم خیال میکنند تو کل حقیقی آنستکه آدمی بجای اسباب عادی به اسباب نهانی و خفی اکتفا نماید مثلاً یکم هفته خود را بگرسنگی و تشنگی ریاضت بدهد پس از آن بار سفر بیکی از بیابانهائی که مردم کمتر گذارشان بدانجا افتد به بنده و در آنجا بدون تشویش خاطر و تنگدلی بسر برد و بذکر خدا بپردازد و از گیاهان آنجا و سایر چیزهائیکه بدست آورد بخورد و بهمین حال بماند تا وقتیکه بمیرد و اینکار را موجب نیکبختی آخرت خود شمارد بعضی دیگر در مسجد یا خانه خود انزوا اختیار میکنند و از کسب و کار دست بر داشته بذکر و فکر و اخلاص مشغولند و همه وقت خود را صرف عبادت خدا می نمایند بطوریکه متوجه بآدمیکه برای او غذا آورده که او را از مردن نجات دهد نمیشود بلکه باقوت قلب قدم صبر و ثبات برداشته بخدا اتکا نموده اند. لیکن اینعمل (که خواسته اند بدینوسیله متوجه اسباب عادی نباشند) خطاست زیرا کسیکه با خود و غیر مجاهده میکند و یک هفته گرسنه بسر میبرد و بخوردن گیاه بیابان اکتفا می نماید باز هم اسباب عادی برای او فراهم شده و چنان نیست که با این عمل دست از اسباب برداشته باشد زیرا بی نیازی یکی از دو راه تحصیل ثروت و غنی است.

چنین آدمی هر گاه اعتمادش بر آنستکه توانسته بگرسنگی بسر برد و به گیاه بیابان بسازد. تو کلش کجاست؟ و اگر در واقع و ثوق و اطمینانش بخداست در همان شهر خودش بماند و با اسباب عادی متوجه باشد و بخدا اطمینان نماید چنانکه همین مضمون از حکایت زاهد استفاده شد.

و اما کسیکه وسیله گرسنگی را طوری فراهم سازد که بالاخره بمیرد عملیست که شرعاً ممنوعست.

الله تعالی : ولانلقوا باید یکم الی التهلکة

کاری نکنید که بدست خود دچار هلاکت شوید .
 آدمیکه انزوا اختیار کرده و در خانه نشسته و بجای اینکه کسی
 داشته باشد بعبادت خدا قیام نماید این شخص هم دست از پیروی فرمان خدا که او را
 بتحصیل معاش امر نموده برداشته است .

حضرت صادق، سخت ترین عبادات تحصیل معاش است .
 و غالباً است اینگو نه افراد سربار جامعه میباشند چه آنکه ظاهرش حاکی
 از ناداری و ناتوانی و موجب آزرگی احوال مردم و خوار شدن در نزد آنهاست
 مگر اینکه از میان جمعیت بیرون رود چنانکه در باره بیابان گردان گفتیم خود
 را بر اثر گرسنگی بچنگال هلاکت بیندازند چه خوب بود میدانستم اسباب
 خفی و جلی در تو کل که عبادت از وثوق بخداست بدون توجه بوسائل چه تأثیری
 دارند با آنکه اگر بمعنی مزبور توجه کنیم اسباب دنیوی بطور کلی در آن
 ذی مدخل نخواهند بود.

آری درجات مردم متوکل متفاوت است برای آنکه بعضی در آخرین پایه یقین اندو
 بعضی ضعیف اندو بعضی آرزوهایشان طولانی و زیاد است و نیز مردم خاندار و غیرشان متفاوتند
 چنانکه رخی از آنها از مقربان و جمعی از اصحاب یمین و عده اصولاً از توکل بوئی
 نبرده اند زیرا بکمی و زیادای اسباب کارها توجهی ندارند و ثابت است کسیکه ایمانش
 کامل شود و به اسباب عادی و غیر آن توجهی نداشته باشد خدای متعال روزی او
 را از جائی که گمان ندارد عنایت میفرماید و در حالیکه مشغول کاسبی است
 شغل و کسب را ذی مدخل در فراخی روزی نمیداند بلکه تمام معنی بخدای خود
 متوجه است .

حضرت صادق علیه السلام : خدای متعال روزی مردم مؤمن را در اموری قرار داده
 که بخاطرشان نرسیده .

در این حدیث حضرت صادق علیه السلام این موضوع را مخصوص مؤمنان قرار داده

(۴۰۳)

زیرا مقتضای ایمان کامل آنستکه مرد مؤمن باسباب دنیوی بطور کلی توجهی ندارد و تنها بخدا توکل میکند و شکی نیست که این ایمان مخصوص بانبیا و اولیاست که صاحبان علم مکنونند و فضیلت که خدا بدیشان داده است .

حضرت سجاد علیه السلام : خیر کامل در آنست که آدمی بتمام معنی چشم طمع از مردم بردارد و کسیکه بمردم امید واز نباشد و کارهایش را بخدا واگذار نماید خدای متعال در تمام امور او را کمک میفرماید.

حضرت باقر علیه السلام : بدبخت بنده ای که طمع او را بجانب خود بخواند در بیچاره بنده ای که رغبت بخلق او را خوار سازد .

حضرت صادق علیه السلام : شرافت مؤمن در بیداری شب و عزت او در بینمیزی از خلق است .

باب ششم

انسان مسلمان باید باین دو صفت کاملاً توجه داشته باشد، نازلترین درجات صدق و راستی همانستکه در همه جا و در همه حال راستی را مراعات کند و کمال آن باینستکه بدون ضرورت هم توریه (دروغ مصلحت آمیز) نگوید و اظهار خلاف نکند و تصور کذب و دروغ را هم بدل خویش راه ندهد مخصوصاً اینمعنی را با حضرت الهی کاملاً مراعات کند که اگر بگوید و جهت وجهی لله دردلش بدیگری توجه نماید و اگر بگوید ایاك نعبد و ایاك نعبدت دنیا مشغول نگردد تا دروغ نگفته باشد.

پس از این نیت خود را خالصاً لله قرار داده و دیگری را بغیر خدا در نیت خود شرکت ندهد.

سپس عزم را جزم کند که در امور خیر به نیکی اقدام نماید برای اینکه آدمی گاهی اوقات برای عملی اقدام میکند و با خود میگوید اگر خدا مالی بمن عنایت فرماید همه آنرا یا قسمتی از آنرا در راه او صدقه میدهم و اگر بدشمنی بر خوردم بی دریغ در راه خدا با او مقاتله میکنم و گاهی در عزم او تردد و ضعفی مشاهده میشود که صدق عزیمت او را نمیرساند لیکن اگر در عزمش جزم هم داشت صدق عزیمتش مسلم خواهد بود.

آنگاه بعزمش وفا کند زیرا نفس گاهی اوقات آدمیرا بعزم کاری میخواند و میدانند که در وعده دادن مشقتی نیست لیکن چون حقایق برای او منکشف شود و بمنظور خود برسد و شهوات از هر طرف بدو روی آورند فسخ عزیمت میکند و روشن است که فسخ عزیمت با صدق آن منافات دارد بهمین جهت خدای متعال در باره مؤمنان میفرماید

رجال صدقوا عاهدوا الله علیه

مردانی هستند که در معاهده با خدا راستگویند و در کارهای خود نیز قدم

صدق و راستی بردارند بطوریکه کارهای ظاهریشان مخالف امور باطنیشان نباشد نه اینکه بکلی دست از کار بکشند بلکه طریقه‌ای رفتار نمایند که عقائد باطنی آنها و کارهای ظاهری آنان تصدیق یکدیگر کنند.

اشتباه نشود که بیان قلبی ما مؤید ریا می‌باشد نه چنین است بلکه با امور ریائی بهیچوجه مناسبتی ندارد زیرا ریاکار کسی است که عملیاتش را طوری وانمود میکند که مردم را بطرف خود جلب نماید چنانکه بعضی مردم هنگام نماز بطوری با کمال خضوع بانجام تکلیف عبادی می‌پردازند که بهیچ وجه توجیهی بغیر ندارند در عین حال دل آنها بکلی از نماز غافل است و هر کس آنها را مشاهده کند خیال میکند هم اکنون در برابر خدا ایستاده‌اند و هیبت حضرت کبریائی آنها را از خود بیخود ساخته است بیخبر از آنکه ایشان در همانوقت در میان بازار و مقابل شهوتی از شهوات نفسانی خود ایستاده‌اند. همچنین می‌بینیم شخص با کمال وقار و آرامش حرکت میکند و در باطن باوقار نیست و مسلماً چنین آدمی در اعمال و رفتار خود صادق نمی‌باشد خلاصه کسی میتواند از این رویه نا پسند دست بردارد که ظاهر و باطنش یکی باشد بلکه باطنش از ظاهر او بهتر باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام : سو گند بخدا هیچگاه شما را بکاری وادار نمیکنم مگر اینکه بانجام آن بر شما پیشدستی میگیرم و از هیچ معصیتی شما را نهی نمیکنم جز اینکه پیش از شما از آن خودداری میکنم پس از این مرحله در مقامات دینی، صدق و راستی ابراز کند و باید دانست که صدق در اینمقام عالیترین درجات است که عبارتند از خوف، رجا، تعظیم زهد، محبت، توکل و سایر مکارم زیر تمام این امور دارای مبادی و مقدماتی است که بدانوسیله این اسامی مصداق پیدا میکنند و نیز هر یک از آنها غایات و نتایجی دارند و حقائق بر آنها مترتب است راستگوی حقیقی کسی است که بحقایق آنها پی ببرد.

قال الله تعالى : انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم في سبيل الله اولئك هم الصادقون (۱)

همانا مردم مومن کسانی هستند که بخدا و رسول او گرویده و از آن پس شکی برای آنها پیش آمدنکرده و بامال و جان خود در راه خدا مبارزه کرده اینان راستگویانند .

ایضاً : لیس البران تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب ولكن
البرمن آمن بالله و اليوم الاخر والملئكة والکتاب والنبیین و اتی المال
على حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی
الرقاب و اقام الصلوة و آتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرين
فی البأساء و الضراء و حین البأس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم
المتقون (۱)

کارنیکو این نیست که توجه خود را بمشرق و مغرب معطوف سازید بلکه نیکو کار کسانی هستند که بخدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیمبران ایمان آورند و مال خود را با آنکه دوست میدارند بخویشا و ندان و بی‌پدران و بینوایان و در ماندگان و گدایان و در راه آزادی‌بندگان بذل کنند و نماز بی‌پای دارند و زکوة بدهند و بی‌ایمان خود وفا نمایند و در پریشانی و رنجوری و هنگام ترس از جنگ شکیبا باشند مردم راستگو و پرهیز کار اینها هستند

حدیث : از ابوذر غفاری پرسیدند ایمان چیست همین آیه را تلاوت کرد باو گفتند ما از تو معنی ایمان را می‌پرسیم پاسخ داد همین پرسش را از رسول اکرم ﷺ نمودم حضرتش همین آیه را تلاوت فرمود .

صدق در خوف

اکنون برای خوف مثلی می‌آوریم و میگوئیم هیچ بنده‌ای بخدا ایمان نمی‌آورد جز اینکه طوری از خدا خائف میشود که ممکن است اسم خائف را باو اطلاق کرد لیکن خوفی که بدرجه حقیقت رسیده باشد از او ناشی نشده . آیا ندیده‌اید هر گاه کسی از پادشاه یا دزدی بیمناک شود چگونه رنگش زرد میشود و اعضا و

(۴۰۷)

جوارحش بلرزه می افتد و عیشش مبدل بعزا می گردد و از خوردن و آشامیدن باز میماند و فکرش بخوبی کار نمیکنند و زن و فرزندش از وجود او کامیاب نمیگردند و گاهی از شهر خارج شده با وحشیان مأنوس میشود و تمام درهای راحتی و آسایش را روی خود مسدود میسازد و خود را در معرض خطرات قرار میدهد خلاصه تمام اینها خوف از پیدایش امریست که بایستی از آن در حذر بود در حالیکه چنین آدمی اگر مرتکب معصیتی شود از آتش دوزخ هراسی ندارد و هیچیک از این پیش آمدها برای او حادث نمیگردد .

رسول خدا ﷺ . هیچ چیزی را مانند آتش دوزخ ندیدم که فرار کنند، از آن براحتی بخوابد و هیچ چیزی را مانند بهشت ندیدم که طالب آن با رغبت بخوابد . و کسی که نخواهد در خصوص بیانات فوق تحقیقی کند بسیار مشگل است در عین حال هر بندهای در خور حال و پیش آمدش و باندازه قوت و ضعفش بهره مند می گردد .

در پایان باید بدانیم که برای درجات صدق نهایی نیست چنانکه بندهای ممکن است در بعض کارهایش صادق باشد و در بعض دیگر صادق نباشد و اگر در تمام امور صادق بود صدیق حقیقی است .

فصل اول

راستی و امانت داری

مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السلام: هر گاه بخواهی بدانی صادقی یا کاذب بحقیقت مقصود خود متوجه شو و در ادعای خود بدقت نظر کن و آنرا با ترازوی الهی چنانکه در صحرای قیامتی و خدای متعال میزان حق را در میان بندگان گذاشته است، اندازه بگیر. (**والوزن یومئذ الحق**)

اگر منظور تو با ادعایت مساوی بود راستی و درستی تو به مرحله ثبوت رسیده و گرنه راستگو نخواهی بود و نازلترین مراتب صدق همانست که قلب با زبان و زبان با قلب مخالفت نکنند. و مثل صدقیکه توصیف کردیم مثل آدمیست که باروح خود در نزاع است اگر نزاع نکند چه باید انجام دهد.

ایضاً: راستگو نخست خدای تعالی او را تصدیق میفرماید خداوند میداند که او صادق و چون مورد تصدیق قرار میگیرد خود و نفسش بصدق او واقف میگرددند.

ایضاً: بنده آن اندازه راست میگوید تا در پیشگاه خدا از صادقان نامبرده میشود و آنقدر دروغ میگوید که در نامه کاذبان ثبت میگردد و چون بسخن صدق زبان گشاید خدا میفرماید راست گفت و نیکو کار شد و چون دروغ بگوید خدا میفرماید دروغ گفت و فاسق گردید.

و در روایتی فرموده آنقدر راست میگوید تا او را در ردیف صدیقان مینویسند.

ایضاً: مردم را با قلب راستگو و درستکار خود براه خیر دعوت کنی تا آنان

از شما جدیت و راستی و پرهیزکاری را مشاهده نمایند. بیکمی از یاراناش فرموده

بین علی علیه السلام چه عملی انجام داد که بدانوسیله آن مقام و موقعیت را نزد رسول

خدا صلی الله علیه و آله بدست آورد تو هم همان عمل را انجام بده، سپس کار علی علیه السلام را

بدین خلاصه تشریح فرمود: علی علیه السلام بسبب سخن راست و اداء امانت بدان منزلت

ناائل آمد.

ایضاً: بر کوع و سجود طولانی مر دنماز گزار چه این عملیست که جزء عبادتات او شده است که اگر از آن دست بردارد بوحشت می افتد. لیکن بر راستی گفتار و امانت داری او توجه نمائید.

ایضاً: خدای متعال هیچ پیمبری را مبعوث نفرمود مگر اینکه او را بر راستی و دما امانت بنیکو کار و بد کار توصیه فرموده است

رسول خدا ﷺ: اداء امانت روزی راز یاد میکند و خیانت در امانت به بیچارگی و فقر آدمی می افزاید .

امیر المؤمنین علیه السلام: امانت‌ها را بصاحبانش بر گردانید ولو کشنده پسر پیغمبر باشند .

حضرت صادق علیه السلام: کسیکه ترا امین خود دانست امانتش را بدور کن و کسیکه بتو خیانت کرد باو خیانت مکن .

مقاله پنجم

این مقاله در عبادات و اسرار آنهاست و مشتمل بر هفت بابست

باب اول

نیت و اخلاص

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: بدانید که اعمال بنیات است و برای هر مردی آنست که نیت کرده است. پس کسیکه توجّهش بطرف خدا و رسولش باشد توجه و میلش نیز بسوی خدا و رسول او خواهد بود و کسیکه تنها توجّهش بطرف دنیائی باشد که بآن برسد یا بزنی باشد که با آن ازدواج کند توجه او بهمان چیزی است که بسوی آن میل کرده است. و این روایت شریف را پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ موقعی فرمود که بعضی صحابه حضور مقدّسش عرض کردند: ای رسول خدا بعضی کسانی که بجهاد می‌روند نیت آنها جز تحصیل غنیمت‌ها از مال و اسیر یا کسب شهرت هنگام غلبه چیز دیگری نیست. حضرت فرمود: هر کس در عمل خود بچیزی می‌رسد که طاب میکند آن را و بچیزی می‌رسد که برای آن نیت می‌کند. نیت او هر چه باشد از دنیا یا آخرت.

این خبر را اصحاب حدیث از متواترات شمرده‌اند و آن اولین حدیثی است که باولاد خود تعلیم می‌کنند و معتقدند که این روایت نصف علم است. بدانکه حساب نمی‌شود از عبادت و طاعت خدا که بر آن اجر در آخرت مرتب شود مگر عمل که بسبب آن نزدیک شدن بسوی خدا و بعالم آخرت قصد شود. باین بیان که عملی لوجه الله تعالی و یا برای رسیدن بثواب او و یا آزاد شدن از عذاب او باشد و خلاصه بجهت امتثال از امر پروردگار عالم در آنچه خداوند توجه داده است بندگانش را بسوی آن باشد بقوله تعالی:

ادعوه خوفاً و طمعاً یعنی بخوانید خدای را برای ترس از عذاب او و برای

طمع ببهشت او .

و ایضاً : و يدعوننا رغباً و رهباً بندگان من مرا میخوانند از روی میل و رغبت و از روی ترس و آنچه را که خداوند بآن مژده بهشت داده یا بر آن وعده آتش داده است در آیات بسیار بندگان را بدان ترغیب نموده و ترسانیده و مژده داده و تهدید کرده است و البته آنها را بحسب قدر و منزلت و نیت‌هایشان ثواب خواهد داد، پس کسیکه خدای را بشناسد با اوصاف ثبوتیه و سلبیه و الطاف و محبت‌های او و او را دوست بدارد و بسوی او اشتیاق داشته باشد و عبادتش را برای خدا خالص گرداند بجهت آنکه تنها او لایق است برای عبادت و تنها او شایسته است برای محبت، خداوند هم چنین کسی را دوست می‌دارد و او را خالص و بر گزیده می‌گرداند و او را بخود نزدیک می‌کند و معناً و روحاً او را مقرب درگاه خود می‌سازد، امیر المؤمنین علیه السلام سید موحیدین فرماید : خدایا ترا عبادت نمی‌کنم برای ترس از آتش تو و نه برای طمع در بهشت تو بلکه ترا یگانه لایق عبادت یافتم پس عبادت کردم ترا ،

کسیکه خدای را یگانه معبود خود بشناسد و او را صانع عالم و قاذر بر خلائق بداند و او را قاهر و عالم بر هر چیز بشناسد و جز او موجودی را معبود خود نگیرد و بداند که خدا را بهشتی است که بندگان مطیع خود را بدان متنعم می‌فرماید و آتشی است که سرکشان را بدان معذب می‌سازد چنین کسی خدای را عبادت می‌کند تا ببهشت خدا فائز شود یا از آتش او نجات یابد و خداوند هم لامحاله او را بجهت عبادت و طاعتش داخل در بهشت گرداند و از آتش نجات دهد چنانکه در مواضع بسیار از کتابش در این مورد خبر داده است .

پس گوش فرامده بگفتار کسی که قائل شده است اگر بنده‌ای با عبادت خود تحصیل ثواب یا نجات از عذاب را قصد کند عبادتش باطل است و گمان کرده است این قصد منافات دارد با آن اخلاصی که قصد قربت محض است برای خدا

و تصور کرده است که اگر کسی اینطور قصد کند جلب نفع بخود و دفع ضرر از خود را قصد کرده است و برای خدای عبادت نکرده است باید راست این عقیده کسی است که بجائز تکالیف و مراتب مردم در انجام تکالیف معرفتی ندارد بلکه بمعنی حقیقت نیت پی نبرده و ندانسته است که نیت عبارت از انبعاث نفس و میل توجه نفس است بآنچه غرض و مقصد او در آن میباشد خواه برای حال باشد یا برای آینده معنای نیت این است نه مجرد گفتار نیت کننده که در عبادت خود میگوید: این عمل را بجای آورم قربه الی الله بلکه تصور این معناست در خاطر و خطور دادن آن است بقلبش هر چند انبعاثی برای او بتقرب نباشد

نه اینطور نیست این فقط بحرکت آوردن زبان است و تنها حدیث نفس است مانند گفتار شخصی که سیر است و میگوید این غذا را دوست میدارم و حال آنکه قصدش هنگام حصول این اشتهاست و این انبعاث مادامی که برای نفس حاصل نشده اختراع و اکتسابش بگفتن و تصور کردن آنها ممکن نمی شود

همچنین برای اکثر مردم مشکل است که با خلوص تمام برای طلب رضای خدا و تقرب باو عبادت کنند زیرا آنها از خداوند سبحان جز امیدواری و ترس چیز دیگری را نمی فهمند و بهمین جهت منتهای در کشان این است که آتش را بیاد آورند و خود را از عذاب آن بر حذر دارند یا بهشت را بیاد آورند و خود را بشوای آن ترغیب نمایند خصوصاً کسی که بر قلبش میل بدنیا غلبه کرده است و در نتیجه موجباتی که او را باعمال خیر و ادا کند بسیار کم است تا بسبب آن اعمال بشوای آخرت برسد چه رسد باینکه پروردگار عز و جل را از جهت استحقاق بطاعت و پرستش اوبر نیت تعظیم و اجلال عبادت کند زیرا کمتر کسی است که این معنی را بفهمد تا چه رسد باینکه بآن عمل کند و اگر خداوند هم تمام بندگان را اینگونه مکلف می فرمود تکلیف مالا یطاق و غیر مقدور بود

و معنی اخلاص در عبارت اینست که فقط آلوده بظواهر دنیا و امیال زود گذر نفس نباشد، مثل مدح کردن مردم و رها شدن از نفقه بنده بسبب آزاد کردن او و

نظائر اینها که بیان آن خواهد آمد و ظاهر این است که میل بهشت و رهائی از آتش و اموری که وعده آن در آخرت داده شده ولو اینکه از جنس امور مألوف درد نیا باشد منافاتی با اخلاص ندارد و اگر مثل چنین نیت ها باطل کننده عبادات بوده باشد دیگر ترغیب و تحریص بعبادت و وعده و وعید عملی است بیهوده و عبث بلکه برای رسیدن بمقصود محض است، بعلاوه چطور ممکن است بنده ضعیف و ذلیل که قادر بر نفع و ضرر و مرگ و حیاتی برای خود نیست از جلب نفع برای خود و دفع ضرر از خود از مولایش مستغنی شود و اگر کسی بدقت تمام توجه کند میفهمد بیشتر کسانی که قائل اند که عبادت بجهت یکی از این دونیت باطل می شود باید بگوئیم که نیت های صحیح آنها در عبادت هاشان یکی از این دونیت باز میگردد در حالیکه خودشان متوجه نیستند.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده فرمود: عبادت کنندگان سه قسم اند قومی خدای عزوجل را از روی ترس عبادت می کنند این عبادت بردگان است و قومی خدای بزرگ را عبادت می کنند برای جلب ثواب این هم عبادت کارگرها و بازرگانان است و قوم دیگر هستند که پروردگار ذوالجلال را عبادت می کنند برای آنکه او را دوست میدارند این عبادت، عبادت احرار و آزادگان است و این افضل عبادت است.

این مطلب بما میفهماند که دو قسم عبادت اول علاوه بر آنکه صحیح است خالی از فضل و ثواب هم نیست.

فصل اول

در روایات مشهور از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شده که فرمود: نیت مؤمن از عمل او بهتر است و نیت کافر از عمل او بدتر و هر عمل کننده ای عمل خود را بر نیت خود انجام میدهد اقوال فقها در معنای این حدیث مختلف است و آنچه برای من ظاهر شده این است که مؤمن کارهای خیر زیادی را نیت میکند و فرصت با او مساعدت نمی کند تا بتمام آن کارها اقدام نماید اجر و ثوابی که بر نیتهای او مرتب است بیش از اجر و ثوابی است که بر اعمال او است

ایضاً: مؤمن نیت میکند که عبادت‌های او بهترین و جوی انجام شود زیرا مقتضی ایمان همین است آنگاه وقتی مشغول بآن اعمال میشود و برایش آنطور که مطلوب او بوده میسر نمی شود باین جهت اعمال خود را بطوری که سزاوار است نیت می‌تواند انجام دهد پس آنچه را که نیت میکند همیشه بهتر است از عملی که بعبادت انجام میدهد و حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَام بهمین معنی اشاره فرموده است که: نیت مؤمن از عملش بهتر است زیرا مؤمن عمل خیری را نیت می کند که نمی تواند بمطلوب خود برسد و نیت کافر از عمل او بدتر است زیرا کافر نیت شری می کند و اعمالی را آرزوی کند که نمی تواند بآنها برسد و حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام عرض شد که میفرماید نیت مؤمن بهتر از عمل او است چطور ممکن است نیت بهتر از عمل باشد

فرمود برای اینکه عمل چه بسا باریا انجام شود اما نیت خالص برای پروردگار عالم است بهمین جهت خداوند آنچه را که بر نیت عطا میفرماید بر عمل عطا نمی فرماید بنده هم نیت می کند که نماز شب بخواند ولی خواب بر چشم او غالب می شود و خداوند برای او نماز شب را ثبت و خواب او را صدقه حساب می کند

از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده که فرمود: بنده مؤمن فقیر هنگامیکه میگوید از خدا روزی کن مرا تا از احسان و خیرات چنین و چنان کنم وقتی خداوند عالم صدق نیت او را دانست مقرر می‌دارد برای او اجری باندازه آنچه مقرر می‌داشت برای او اگر آن عمل را انجام میداد و البته پروردگار عالم وسعت

دهنده کریم است

ایضاً: از آن حضرت سؤال شد از حد عبادتی که اگر عبادت کنند آنرا بجا آورد حق بندگی را بطور کامل ادا نموده است؟ فرمود حسن نیت همراه طاعت است یعنی اگر بنده در طاعتش حسن نیت دارد در صورتیکه برایش میسر است که عملش را نیز موافق با نیتش انجام دهد و گرنه آنچه را که از عبادت با حسن نیتش بر او بوده ادا نموده است.

ایضاً فرمود: اهل آتش همیشه در آتش می مانند زیرا قصد آنها در دنیا این بود که اگر همیشه در دنیا بمانند، ائمه معصیت خدا را نمایند و اهل بهشت همیشه در بهشت اند زیرا قصد آنها در دنیا این بود که اگر در دنیا باقی بمانند اطاعت خدا کنند پس بسبب نیتها آن طایفه در آتش و این طایفه در بهشت می مانند سپس حضرت این آیه کریمه را تلاوت فرمود: « قل کل بعمل علی شا کلمته » یعنی هر کس بنا بر نیت خود عمل می کند.

ایضاً فرمود: هر کس بشنود ثوابی را که مرتب بر عملی می گردد و آن عمل را بجهت آن ثواب انجام دهد اجرا و داده خواهد شد هر چند مطلب بنحوی که باور رسیده است نباشد.

و نیز از آنچه درباره حدیث مشهور آمده اینست که نیت بهتر از عمل است زیرا عمل در انتفاع از آن احتیاج بنیت دارد ولی عکس این مطلب صادق نیست و نیز برای اینست که غرض اصلی از عمل متأثر شدن قلب است بمیل کردن بطرف خدا از غیر خداوند عالم چنانکه فرمود:

لن ینال الله لحوما ولادماؤها ولكن یناله التقوی منکم

گوشتهای آن قربانیها و خونهای آنها بخدا نمیرسد بلکه تقوای شما بخدا میرسد.

آیا نمی بینی کسیکه بازن خود نزدیک می کند وزن دیگری را قصد مینماید معصیت کرده است اما اگر نزدیک شود بازن غیرى بتصور آنکه زن خودش می باشد

معصیتی نکرده است ،

و تأثر صفت قلب است و با همین مطلب معنای قول آن حضرت فهمیده می‌شود که فرمود : هر کس برای کار نیکی کوشش کند و نتواند آنرا انجام دهد برای او حسنه و ثواب ثبت می‌شود زیرا کوشش قلب همان توجه قلب است بجانب خیر و منصرف شدن او است از هوای نفس و حب دنیا و این بهترین حسنات است و البته اتمام عمل موجب زیادتی تأکید در آن می‌شود بنابراین مقصود از ریختن خون قربانی و گوشت آن نیست میل و توجه قلب است یعنی روگرداندن قلب است از جهت دنیا و مال و ایثار مال است در راه خدا و این صفت گاهی در موقع جذب نیت و تصمیم گرفتن پیدامی‌شود اگر چه مانعی موجب تأخیر عمل گردد پس گوشت و خون قربانیها بخدانمیرسد لکن تقوای شماست که بخدامیرسد و معلوم است که تقوی در قلب است بهمین جهت پیغمبر اکرم ﷺ هنگامیکه از غزوه تبوک خارج شد فرمود در مدینه جمعی هستند که هر بیابانی را ما پیمودیم و هر متحلی که کفار فرو نشستند و هر نفقه‌ای که ما صرف کردیم و آنچه از گرسنگی ما رسید همه جا با ما شریک بودند و حال آنکه آنها در مدینه بودند عرض کردند چگونه ممکن است ای رسول خدا در حالیکه آنها با ما نبودند؟ فرمود : نیامدن آنها برای عذر بود پس با ما در حسن نیت شرکت نمودند

فصل دوم

نیت

نیت یا واحد است مانند قیام برای احترام دیگری و یا متعدد است مانند آنکه کسی برای محبت خویشاوندی و بیچارگی بدیگری تصدق کند این نیت در صورت انفراد گاهی استقلالی ندارد بلکه ممتنع به نظر می آید و یا بطور تساوی یا تفاوت استقلال پیدا میکند و بر اثر تعدد پاداش آنهم متعدد میشود و در اینخصوص نیت خیر و شر، متساوی اند. نیت خیر مانند آنکه کسی در نظر بگیرد وارد مسجد شود برای آنکه خدا را زیارت کند زیرا مسجد خانه خداست

رسول خدا ﷺ، کسیکه وارد مسجد شود خدا را زیارت کرده و بر خدای متعال لازم است بزائر خود احترام گزارد .

کسیکه وارد مسجد شود تا نماز بخواند یا به اعتکاف نشیند و از خلق بر کنار شود و آماده ذکر محبوب گردد و دست از گناهان بردارد. نیت شر مانند آنکه در مسجد به نشیند تا سخن باطل گوید و بزنان نامحرم نگاه کند و با دیگران مناظره و مجادله نماید .

نیت خیر عمل مباح را بصورت عبادت جلوه میدهد چنانچه کسی روز جمعه خود را خوشبو سازد تا اقامه سنت نماید و با آنحال وارد مسجد شود و اگر بوی نامناسبی در خود احساس میکند بدینوسیله آنرا بر طرف ساخته و دیگران را متأذی نسازد و آنرا مسرور گرداند و در غیبت را بروی آنها مسدود نماید .

گاهی اینگونه نیتهای مباح توأم با فضیلت خواهند بود چنانکه اگر سوی کسی استراحت کند تا بتواند هنگام عبادت بانشاط و فرح باشد مسلماً چنین عبادتی افضل از عبادتی است که با خستگی و ملالت انجام گیرد .

نیت شر، عدل مباح را بصورت معصیت نمایان میکند مانند آنکه کسی بوی خوش بکار برد تا بر دیگران تفاخر نماید و خود فروشی کند یا اثر و تش را بر رخ دیگران بکشد یا خود را برای عمل نامشروع زنا آماده سازد .

اشتباه نشود که نیت خیر ملکه‌ای است که حرامی را حلال سازد ، نه اینطور نیست بلکه آن مؤثر در حرام نیست چنانکه خمر بمنظور موافقت با دوستان حلال و مباح نمیگردد .

فصل سوم

نیت در اختیار انسان نمی باشد

نیت در اختیار آدمی نیست زیرا بطوریکه دانستید نیت عبارت از آمادگی نفس است برای بدست آوردن غرض دنیوی یا اخروی و تا وقتی که انسان ، اطلاع نداشته باشد که غرض مربوط بفعلی از افعالست در صدد انجام آن بر نمی آید و اینمعنی همواره اوقات برای او حاصل نمیشود و هنگامیکه چنین عقیده و اطلاع برای او پیدا شد و دلش از غرض مهمتر و قویتر خالی بود بدان توجه پیدا میکند و اینمعنی نیز همیشه برای او میسر نمیشود .

باری تمایلات بانجام کارها و بی علاقگی بدانها از راههای متعددی پیدامیکرد که اجتماع و اختلاف آنها بحسب اشخاص و احوال و اعمال تفاوت پیدا میکنند پس هر گاه کسی شهوت زناشوئی بر او غالب شده باشد و غرض صحیح برای ایجاد فرزند نداشته باشد نمیتواند به نیت تولید فرزند بزناشوئی پردازد بلکه منظورش منحصر آ دفع شهوت بوده زیرا نیت آنست که آدمی بتوسط آن اجابت کند و چون جز شهوت منظور دیگری نداشته چگونه ممکن است تولید ولد در نظرش باشد آری در صورتی ممکن است این نحوه نیت را اکتساب کرد که نخست ایمانش را بشرع انور تقویت دهد سپس با نیرومندی هر چه تمامتر متوجه شواب عظیم کسی باشد که در افزایش امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ میکوشد و بالاخره تمام وسائل منافرت از فرزند را از خود دور کند و با چنین وضعیتی ممکن است در صدد تولید فرزند بر آید و ایجاد آنرا موجب پاداش خود بداند در نتیجه قدم در صراط عقد ازدواج

میگذارد و چون در خود چنین معنائی را احساس کرد میتواند با قبول ازدواج فلان همسر، نیت خود را بایجاد ولد متوجه سازد و اگر چنین نباشد تمام افکاریکه در پیدایش فرزند بدل خود خطوط داده جز وسواس و هذیان فائده‌ای ندارند. بهمین مناسبت عده‌ای از مطلقان از انجام طاعات بسیاری خود داری میکردند و میگفتند چون نمیتوانیم نیت خالص و صحیحی داشته باشیم، زیرا میدانستند که نیت روح اعمالست و کاریکه با نیت صادقانه بانجام نرسد ریا است و ریا موجب سرزنش است نه مستوجب قرب بخدا.

حدیث: روزی یکی از موالیان حضرت صادق علیه السلام بر آنحضرت وارد شد سلام کرد و حضورش نشست چون حضرت از آنمکان حرکت کرد او نیز با حضرتش همراه شد چون بدرب منزلش رسید بدون آنکه بوی تعارف کند و او را بمنزل خود بخواند بخانه وارد شد فرزندش اسماعیل عرض کرد ای پدر چرا او را بمنزل خود تعارف نکردی با آنکه اوممکن بود بخانه شاهم وارد نشود فرمود من اراده نداشتم او را بخانه خود بخوانم و تعارف نکردم برای آنکه نمیخواستم خدا مرا در ردیف تظاهر کنندگان محسوب دارد.

مصباح الشریعه: آنحضرت فرمود کسیکه نیتش صادق و راست باشد قلبش سالم است. زیرا کسیکه قلبش از خطرات شیطانی سالم باشد در همه کارها نیتش خالص است خدا میفرماید روز قیامت روزیست که مال و فرزند بحال انسان نفعی ندارد و جز قلب سالم چیز دیگری آدمی را از پیش آمدهای آنروز نجات نمیدهد رسوا بخدا والله اعلم: نیت مؤمن از عملش بهتر است.

ایضاً: پاداش اعمال در خور نیتهاست و هر کس به اندازه نیتش ثواب میبرد. بنده باید در حرکت و سکونش دارای نیت خالص باشد چه و گر نه در ردیف غافلانست و غافلان را خدای متعال بدین وصف ستوده: اینان مانند چارپایان بلکه گمراه‌تر از آنها و آنان غافلانند:

در پایان هر اندازه معرفت بخدا صافی‌تر باشد بهمانمقدار نیت قلبی ظهور

(۴۲۰)

پیدا میکند و ثابت است که قوت و ضعف آن بحسب اختلاف حاصل می نماید. آدمیکه نیتش را خالص کند توانسنه است نفس و هوای آنرا مقهور خود قرار دهد و آنرا تحت سلطنت و عظمت خدا در آورد و پرده حیا بر آنها بیوشاند و نفس را از ایجاد شهوت و آرزو به شکنجه آورد و دیگران را از خود راحت گذارد.

فصل چهارم

اخلاص در عمل

اخلاص در عمل آنستکه شخص نیت را از افکار ناپاک، خالص سازد. عالیترین درجه اخلاص آنستکه آدمی در انجام اعمال خود ذات خدا را در نظر داشته باشد و در صفات و افعال او تفکر نماید و بمناجات او قیام کند پس از آن برفع آخرت کار کند و از اینراه بحفظ نفس خود نائل گردد.

در باره اخلاص آنستکه بگوئی پروردگار و مؤثر حقیقی در تمام کارها خدا است و باین عقیده چنانکه مأمور هستی استقامت داشته باشی، کار برای خدا کنی و در نظر نداشته باشی که دیگران ترا بدینعمل بستایند.

قال الله تعالی : و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين (۱)
مردم مأمور نشده اند مگر اینکه با اخلاص کامل خدا را عبادت کنند و تظاهر کامل بدین او داشته باشند.

ایضاً : الا لله الدين الخالص (۲)

بدانید که دین خالص و کامل دین خداست

ایضاً : الا الذين تابوا واصلحوا و اعتصموا بالله و اخلصوا دينهم

لله (۳)

مگر مردمیکه از در توبه درآمده خود را اصلاح نمودند و بریسمان محکم

۲ - آیه ۳ سوره زمر

۱ - آیه ۵ سوره بینه .

۳ - آیه ۱۴۶ سوره نساء

خدا دست در آورده و دینشان را برای خدا خالص ساخته‌اند.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ : فرمود آفرین بر کسیکه عبادت و دعایش را از روی اخلاس کامل نماید و قلبش را بدانچه می‌بیند توجه ندهد و ذکر خدا را بچیزهایی که گوشش می‌شنود فراموش نکند (یعنی ذکر خدا را طوری نگوید که دیگران را بخود متوجه ساخته و خود نمائی و تظاهر کند) و سینه‌اش از آنچه بدیگران اعطا شده خسته نگردد.

حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ میفرماید: هیچ بنده‌ای چهل روز کامل ایمانش را خالص نمی‌سازد (یا فرموده ذکرش را در اینمدت نیکو نمی‌گرداند) مگر اینکه خدای متعال او را از دنیا دور سازد و به درد و دوایش بینا گرداند و پایه حکمت را در دل او استوار و زبانش را بادش گویا سازد (۱)

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ ذیل آیه شریفه: لیبیلو کم ایکم احسن عملا. تا نیکو کار ترین شما را بیازماید فرموده منظور آنستکه هر کس از شما عملش بحق نزدیکتر باشد مورد ابتلا قرار می‌گیرد نه هر کس که بیش از دیگران عمل کرده باشد و ثابت است که کار صواب ترس از خدا و نیت صادق است. سپس اضافه فرمود: باقی ماندن بر عملی تا بسرحد خلوص برسد دشوارتر از خود عمل است و عمل خالص آنست که در انجام آن نخواسته باشی دیگری بغیر از خدا ترا بر آن بستاید و نیت از عمل برتر است و بدانی که نیت همان عمل است سپس این آیه را قرائت فرمود: کذلک یعمل علی شاکلته

۱ - مرا فرمود پیر راه بینی
که از چل سال چل سال ترهاند
نباشد ای پسر صاحب دلانرا
شبان وادی دل صد هزارش
سلیمان حشمتان ملک عرفان
خدا را سر حکمت را مگوئید

مسیح آسادمی خلوت نشینی
اگر بادل نشینی اربعینی
بجز دل در دل شبها قرینی
بد بیضا بود در آستینی
کجا باشند محتاج نگینی
مگر با چون فلاطون خم نشینی
وحدت

هر کسی درخور نیتش عمل میکند .

راه پیدایش اخلاص آنستکه آدمی از آرزوهای نفسانی خود بکاهد و بند طمع را از دنیا ببرد و تنهامتوجه بآخرت باشد و چنان در اینمعنی جدیدیت بخرج دهد که اثرش بقلب او هوبدا گردد . در عین حال متوجه باشد بیشتر اعمالست که آدمی در انجام آنها خود را بمشقت می افکند و خیال میکند خالص اللّٰه انجام داده با آنکه در انجام آنها مغرور بوده و نمیدانسته از چه راهی به آسیب و آفت گرفتار گردیده .

از شخصی حکایت کرده اند که میگفت سی سال نماز های یومیه خود را در صف اول جماعت در مسجد بجا می آوردم روزی بر اثر پیش آمدی از آمدن بمسجد معذور گردیدم وقتی رسیدم که صف اول را اشغال کرده بودند در صف دوم اقتدا کردم و ازاینکه مردم برخلاف همیشه مرا در صف دوم میدیدند شرمنده شدم دانستم روزهای دیگر که مردم مرا در صف اول میدیدند موجبات خوشحالی مرا فراهم میساخت و باعث استراحت خاطر من بود در صورتیکه بغیر از امروز روزهای دیگر بدیمعنی پی نبرده بودم در نتیجه معلوم شد اعمال سی ساله ام ریائی بوده باری اینموضوع کاملاً دقیق است و کمتر اتفاق می افتد اعمال مردم از امثال اینخیالات واهی خالی باشد و نیز کمتر کسی از آن باخبر میگردد و کسانیکه پرده غفلت از اینمعنی را بروی خود کشند فردای قیامت همه حسنا نشانرا بصورت سیئات ملاحظه میکنند و بالاخره اموریکه هیچوقت توقع نداشتند از ناحیه خدا برای آنها ظهور پیدا میکنند و سیئات اعمالشان نمودار میگردد در حالیکه خیال میکردند نیکو کارند .

(در باب ذم غرور باین مضامین اشاره کردیم) .

فصل ششم

مخلص چه کسی است

تمام امت اجماعاً گفته‌اند هر گاه کسی بعزم سفر بیت الله حرکت و باخود مال التجاره‌ای برای فروش حمل نماید حج او با آنکه خالص نبوده صحیح است و مأجور، جهت این معنی اینست که تجارت موجبات روزی را فراهم میسازد و چنانکه سابقاً بیان کردیم تجارت نیز عبادتی از عبادات است.

و دانستید که اگر کسی انجام خیرات متعدده ایرا در نظر داشته باشد بهمان اندازه ثواب او مضاعف میشود بعضی بهمین مناسبت خیال کرده‌اند شخص بازرگان هنگامیکه بمکه معظمه وارد شد از ثواب مناسک و اعمال حج بر خوردار میشود و تجارت او مربوط باعمال نامبرده نیست بدین جهت عمل حج او خالص الله واقع شده با آنکه این خیال نابخاست. عملیکه مشترک میان اعمال حج و تجارت است طول مسافت است و اگر این مسافت را بعنوان تجارت به پیماید ثوابی بر آن مترتب نیست و نیز بعضی خیال کرده‌اند اگر محرك اصلی شخص بازرگان حج خانه خدا بوده و تجارت عنوان کمک و تابع او را داشته باشد خود سفرش خالی از ثواب نیست و حال اینکه چنین گمان هم مانند فکر سابق بجائی پایند نیست،

آری در صورتی میتوان این معنی را صحیح دانست که تجارت بعنوان گرد کردن سرمایه بوده و حاجتی بسود آن نداشته باشد. همچنین هر گاه حج را بمنظور تقریح و دوری از خاندان خود بجا آورد و در نیت صوم قصد جلو گیری از خورا کهای زیان آور را در نظر بگیرد و بانیت وضوء قصد سرد شدن بدن را داشته باشد و در نیت آزادی بنده بد اخلاقی باو و راحتی خود را در نظر بگیرد و امثال اینها چون این ضمائم مستقل نبوده اند زیانی به اخلاص ندارند و اما بخشی از امور ریائی که مضر بحال اخلاص نبوده در باب ریا و کبر بدانها اشاره نمودیم و موجبی برای اعاده آنها نیست.

فصل هفتم

مراتب اخلاص

مصباح الشریعه : حضرت صادق علیه السلام : اخلاص ، حالتی است که اعمال فاضله را متضمن بوده و کلید آن قبولی اعمال و توقیعش رضا و خشنودی خداست بنابراین کسی که خدا از او راضی باشد و کردارش را هر چند اندک باشد بپذیرد او مخلص است و کسی که خدا از او خشنود نباشد و کارهای او را هر چند از اندازه بیرون باشند نپذیرد مخلص نبوده. و این موضوع از پیش آمد آدم و شیطان بخوبی معلوم می گردد نشانه آنکه اعمال بنده مقبول در گاه خدا شده آنستکه هر چه را دوست میدارد در راه خدا بذل نماید و در تمام حرکت و سکون خود قدم خطا برندارد و از خود پایداری نشان دهد. مخلص کسی است که آهن روح خود را ذوب کند و میوه دلش را ببخشد و بدینوسیله بکسی که آگاه از حال اوست توجه نماید و زحماتش را در راه او صرف کند و هر گاه عمای از خود نشان داد بداند اعمالیکه انجام داده و کارهایی که کرده و برای کسیکه خود را بمشقت انداخته همه ظاهر خواهند شد چه آنکه تمام آنها را در صورت عمل ، ادراک خواهد کرد و اگر عملی در کار نباشد کلیه زحمات او بی نتیجه خواهند ماند .

اخلاص معنائی است که اگر در کسی ایجاد شود بخوبی میتواند حقیقت تنزیه خدا را از مجموع نقائص بفهمد و موحد واقعی شود .
 علی علیه السلام : هر کسی که قدم در صراط عمل بگذارد بسرحد هلاکت میرسد مگر آنانکه بعبادت خدا قیام کنند و مردم پارسا و عابد هلاک میشوند مگر دانشمندان و آنها هالکنند مگر راستگویان نشان و آنها هلاک میگرددند مگر مخلصان نشان و آنها هالک شوند مگر پرهیز گاران نشان و آنها هالکنند مگر صاحبان یقین نشان و اینان نیز در خطری بزرگ قرار گرفته اند .

الله تعالی : واعبد ربك حتى ياتيك اليقين (۱) خدای تعالی در این آیه به پیغمبر اکرم ﷺ خطاب میفرماید پروردگارت را عبادت کن تا یقین برای تو پیدا شود .

و کمترین پایه اخلاص آنستکه بنده تا آنجا که طاقت و نیرو دارد در راه محبوب خود جانفشانی کند و برای علم خود نزد پروردگارش موقعیت و مقامی ، خیال نکند که در نتیجه بر خدا ایجاب نماید تا به اندازه علمش ، عمل او را پاداش دهد زیرا میداند هر گاه خدای تعالی از او مطالبه کند که آیا بحق عبودیت من وفا کردی یا نه ؟ بلاشک در پاسخ حضرت کردگاری او عاجز خواهد ماند و کمترین پایه اخلاص دنیوی آنستکه تا وقتی در دنیاست مرتکب هیچ گناهی نشود و در آخرت از شکنجه دوزخ در امان باشد و از نعیم جنت برخوردار گردد

(۱) آیه ۹۹ سوره حجرات . یقین در این آیه بمعنی نمرک است یعنی پرستش خود را ادامه بده تا بگیری و عارفی از آن بموت ارادی تعبیر میفرماید :

باش هم از ساجدین آندرسچود	رونما از فرق بر جمع وجود
کن پرستش رب خود را همچنین	تا بوقت مرک کان باشد یقین
باشد این موت ارادی در شهود	عارفش خواند فنای فی الوجود
عابد و معبود آنجا يك شود	هرچه غیر از حق بود مندرک شود
شد دویمت از میان باقی حق است	بی تعین ذات پاک مطلق است
نه مراتب ماند آنجا نه مقام	جز شهود ذات مطلق والسلام

باب دوم

نظافت و طهارت

فصول عدیده ای که مناسب با کتاب حاضر بود درباره نیت و اخلاص از نظر شما گذشت اینک در این باب ، گفتاری راجع بطهارت و پاکیزگی از کتاب و سنت بیان میکنیم.

الله تعالی : فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین (۱) در مسجد مردمی بعبادت قیام میکنند که میخواهند همواره با کمال طهارت بسر برند و خدا هم آنها را دوست میدارد .

ایضاً : ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم (۲) خدا نخواسته که کار را بر شما دشوار سازد بلکه خواسته است تا شما را بدین وسیله پاک فرماید .

رسول خدا ﷺ : پاکیزگی نیمی از ایمانست .

ایضاً : پاکیزگی کلید قبولی نماز است .

ایضاً : پایه دین بر پاکیزگی استوار شده .

ایضاً : بد بنده ایست بنده چرکین و آلوده .

ایضاً : کسی که جامه ای دارد آنرا آلوده نسازد

امیر المؤمنین علیه السلام : جامه پاکیزه ، حزن و اندوه را بر طرف میسازد و مایه پاکیزگی نماز است .

شخص زیرک از ظواهر این احادیث استفاده میکند کمال ایمان در وقتی است که خانه دلها بنیان شود و ذیقتنیهای مردم آلودگی نداشته باشد و مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود پاکیزگی نصف ایمانست آنستکه بنیان شالوده ظاهر بدن که بر

۱ - آیه ۱۰۸ سوره توبه

۲ - آیه ۶ سوره مائده

اثر طهارت به آب پاکیزه شد، نصف ایمانست و نیم دیگر آن بواسطه اعمال صالحه و اخلاق حمیده است که باید شالوده باطن را بنیان نمود بنابراین، طهارت چهار مرتبه دارد.

مرتبه اول: باید ظاهر بدن را از آلودگیها و کثافات پاک کرد.

مرتبه دوم: اعضاء و جوارح را از کثافات گناه محافظت نمود.

مرتبه سوم: قلب را از اخلاق زشت و پست، پاکیزه داشت.

مرتبه چهارم: باطن را از غیر خدا تخلیه نمود.

و این مرتبه آخری، مرتبه طهارت انبیا و راستگویانست.

و طهارت در هر مرتبه از مراتب چهارگانه، نیمی از عملیکه طهارت در آن واقع

شده بحساب می آید.

بالاجمال مراتب مزبوره، مقامات ایمانند و هر مقامی دارای طبقه ایست و ثابت است در صورتی بنده میتواند بمقام بالاتر و طبقه عالیتر ارتقاء پیدا کند که از طبقه نازلتر تجاوز کرده باشد. بنا براین هنگامی بمرتبه چهارم که طهارت از غیر خدا و معرفت به او و عظمت و جلال او باشد نائل میگردد که دلش را از اخلاق ناپسند پاک کرده و آنرا باشالوده پسندیده ای بنیان نماید و مسلم است کسی باین پایه موفق می شود که اعضاء و جوارح خود را از کارهای زشت محافظت کرده باشد و آنها را به انجام فرامین خدا و ادا نماید و شکی نیست هر چه مطلوب عزیزتر و شریف تر باشد راه تحصیل آن دشوارتر و گرفتاریهای فراوانتر است.

خیال نکنی ممکن است این موضوع را به آرزو درک کرد و بسادگی بدان دست یافت. آری آنها که چشم بصیرتشان کور است اصولا نمی توانند میان طبقات مزبوره تفاوتی قائل شوند و از مراتب چهارگانه طهارت فقط بمرتبه اولی آن که مانند پوست نخستین از برای مغز است رسیده و از جهات آن بیخبرند و بهمان قناعت کرده و در مجاری آن جولان می کنند با آنکه باطنشان خراب است و بخواری خود خواهی و نخوت و نادانی و ریا و نفاق مبتلا گردیده اند.

فصل اول

تخلی

مناسب است هنگامی که آدم عاقل برای قضاء حاجت بمستراح میرود و بدفع کثافات باطنی مشغول میشود متوجه به نقص و نیازمندی خود بوده و چون سفلهای باطنی را از خود اخراج کرد استراحتی در خود احساس نماید و آرامش قلبی در خود بیابد و پس از این صلاحیت بر بساط خدمت را در خود به بیند و اهلیت مناجات برای خدا را از خود ابراز بدارد و در عین حال به پستی دنیا و سرانجام شهوات و لذت‌های آن پی میبرد.

مصباح الشریعه : حضرت صادق (علیه السلام) : مستراح را از آن نظر مستراح نامیده‌اند که چون سفلی و کثافات را انسان در آنجا از خود اخراج میکند موجب راحتی و آسایش او میگردد.

و شخص مؤمن وقتی که به بیند سرانجام نعمتها و خوشیهای دنیا بدینجا منتهی میگردد بر راحتی میتواند از آن دست بردارد و دلش را از علاقه بدان اعراض دهد و به اندازه کفاف از نعمتهای آن بر خوردار شود چه آنکه انسان مؤمن کاملاً از نجاست و آلودگیهای آن خود داری میکند و از آنطرف اندیشه میکند چگونه در یکحال عالمتربین درجات را برای خود میپندارد و در حال دیگر بخوارترین حالی گرفتار میشود و متوجه است هر گاه بقناعت و پرهیزکاری بسر برد راحتی دنیا و آخرت را برای خود خریده چه آنکه راحتی در بی توجهی بدنیا و فرار از بهره مندیهای آن و پاکیزگی از آلودگیهای حرام و شبهه ناک آنست.

بهمین جهت وقتی که خود را بدیندرجه شناخت که باطنی آلوده از کثافات دارد خود بینی نمیکند و گرد معاصی نمیگردند و در برابر متواضع میشود و پشیمان و شرمسار میشود و باجدیت تمام به انجام او امر و اجتناب از نواهی، میپردازد و بدینوسیله حسن عاقبت و خویش باطنی برای خود تحصیل میکند و خود را در زندان خوف و صبر و خود داری از شهوات، زندانی میکند تا هنگامیکه بحصار امن خدا

در آمده و بدنیای جاویدان رهسپار گردد و مزه خوشنودی خدا را در آنجا احساس نماید چه مقصود اصلی همین است و مابقی قابل توجه نیستند .

فصل دوم

مسواك

رسول خدا ﷺ : دهانهای شما راههای قرآن کریم است اینک آنهارا بوسیله مسواك خوشبو گردانید .

ایضاً : نمازیکه پس از مسواك کردن انجام داده شود از هفتاد و پنج نماز بدون مسواك بهتر است .

مصباح الشریعه - حضرت صادق علیه السلام : رسول خدا ﷺ فرمود مسواك دهان را پاک میکند و خدا را خوشنود میسازد .

آنجناب ، مسواك را یکی از سنتهای مؤکده خود قرار داده و منافع ظاهری و باطنی خارج از اندازه برای آن بیان فرمود .

و همچنانکه بوسیله مسواك آلودگیهای دندان را که از خوردن آنها ایجاد شده پاک میکنی بطمین طریق نجاست گناها را بوسیله زاری و خشوع و نماز شب و استغفار در سحرها پاک کن و بالاخره ظاهر و باطن را از کدورات مخالفتها و ارتکاب گناهان با عمل خالص بزداي .

چه آنکه منظور رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن بوده تا مردم بیدار بوسیله آن از آلودگیها پاکیزه گردند .

چوب مسواك ، گیاه پاکیزه و نظیفی است که خدایم تعالی آنرا از درخت بایرکتی بیرون آورده و دندان ، موجودیست که حضرت احدیت آنرا برای نرم کردن غذا و موجب اشتها ، بغذاء و اصلاح معده آفریده ، دندان گوهر گرانبهایست که بر اثر جویدن غذا آلودگی پیدا کند و بواسطه آلودگی آن بوی گندی در

دهان تولید میشود و فسادی در مغز ایجاد میکند .

اکنون مؤمن زیرک هر گاه این گوهر صاف را بوسیله مسواک پاکیزه کند و فساد و تغیر را از آن دور سازد بصورت اولی خود باز میگردد .

بهمانطوریکه خدای غنی ، دندان آدمی را صاف و پاکیزه آفریده قلب او را نیز صاف و ظاهر قرار داده و غذای آنرا ذکر خدا و فکر در اینکه از کجا آمده و برای چه آمده و بکجا خواهد رفت و هیبت و تعظیم حضرت او قرار داده و هر گاه قلب صاف ، مشوب و مخلوط با غفلت از خدا و کدورات دنیوی گردد میتواند آنرا با توبه صیقل داد و با آب انابه شسته شو کرد تا بحالت اولی بر گردد و برنگ صاف اصلی خود باز شود خدا فرمود حق متعال توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست میدارد .

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که اینهمه مارا بمسواک کردن واداشته در واقع ، مثلی مورد توجه حضرتش بوده و کسیکه بدقت به اصل و فرع این امثله نگران باشد خدای متعال پرده های غیب حکمت را بروی او میگشاید و از فضل بی پایان او را بر خوردار میسازد و مزد هیچ نیکوکار را ضایع نمیکند .

مترجم گوید : بطوریکه میدانید اخبار بسیاری در باره مسواک و امر بدان مخصوصاً هنگام خواب و وضو و نماز رسیده و اینجانب دو خبر از محاسن برقی که علاوه بر موضوع مسواک ، منافع دیگری را نیز در برابر دارند ترجمه میکنم کسی از حضرت صادق علیه السلام : پرسید آیا همه اینخلق را در صراط آدمیت مینگری؟ فرمود هشت دسته از این جمعیت را استثناء کن مابقی داخل در مردمند یکی کسیکه مسواک نکنند دوم کسیکه در جای تنگ چهارزانو بنشینند سوم کسیکه در قول و فعلیکه مربوط باو نیست وارد شود چهارم از روی بی اطلاعی مجادله کند پنجم بدون هیچ عملتی خود را بیمار سازد ششم بدون آنکه مصیبتی باورسیده باشد خود را عزادار نشان دهد هفتم در موضوع حقی که یارانش اتفاق کرده اند او مخصوصاً مخالفت نماید هشتم : با آنکه هیچ کارشایسته ای از او سر نر زده ولیاقت هم ندارد

به پدران خود فخریه و مباحات کنند .

آنحضرت فرموده : ده چیز مایه خرسندی و رفع اندوه است اول پیاده روی سوم فرو رفتن در آب چهارم نگاه کردن بسبزی پنجم و ششم خوردن و آشامیدن هفتم دیدار زن زیبا هشتم جماع نهم مسواک نمودن دهم سر را در حمام و غیر آن با گل خطمی شستن .

فصل سوم

رسوا خدا ﷻ : کسیکه وضو بگیرد و نام خدا (بسم الله الرحمن الرحيم) را بر زبان جاری کند همه اندامش پاک و پاکیزه میگردد و از این وضو تا وضوی دیگر موجب کفاره، گناهانش میباشد و اگر نام خدا را بزبان نگوید فقط جاهائیکه آب وضو رسیده پاک میشود و مابقی بدن از طهارت بی نصیبند .
حضرت صادق ﷺ : کسیکه در وضو گرفتن با اسم فاطمه شروع کند مانند کسی است که غسل کرده .

مصباح الشریعه : از حضرت صادق ﷺ : هنگامیکه خواستی پاکیزه شوی و وضو بگیری بآب که مایه طهارت است نزدیک شو تا بخدا نزدیک شوی برای آنکه خدای تعالی آب را وسیله قرب و مناجات خویش قرار داده و رهبر بسوی بساط خدمت خود ساخته و همچنانکه رحمت حضرت کبریائی او موجب پاکیزگی از گناهان بندگانشست نجاست ظاهری هم تنها بوسیله آب ، شستشو میشود .

قال الله تعالى : هو الذي ارسل الرياح بشراً بين يدي رحمته و انزلنا من السماء ماء طهورا

او خدائست که بادهای را پیش آهنگ رحمت خود ساخته و از آسمان آبی پاکیزه و پاک کننده فرو فرستادیم .

أيضاً ، وجعلنا من الماء كلشيء حي

و از آب هر شیئی را زنده گردانیدیم

بنابر این همانطوریکه کلیه نعمتهای دنیا را از برکت آب، زنده ساخته همچنین بر اثر فضل و رحمتش، فرمانبرداری از خودش را موجب پاکی دلها قرار داده است.

پس بصافی و پاکی و برکت آب توجه کن و به بین باچه لطف عجیبی باهمه چیز امتزاج پیدا میکند و در همه چیز هست و آنرا در پاکیزگی اعضائی بکار ببر که خدایمتعال امر پاکیزگی آنها نموده و آنها را در مواقع انجام واجبات و مستحبات و ادار کن چه آنکه ذیل هر يك از مذکورات فوائد بسیاری منظور شده که اگر آنها را با احترام بکاربری بزودی فوائدشان بجانب تو سرازیر خواهد شد.

پس از این باخلق خدا بهمان نحو آمیزش کن که آب با سایر اشیاء امتزاج پیدا کرده باینمعنی که حق هر يك را در محل خود ادا کنی و از منظور اصلیشان باز مگذاری و فرمایش رسول خدا ﷺ را از خاطر مبر که فرمود مثل مؤمن مثل آب است.

و بایستی در تمام عبادات پروردگارت با کمال صفا و پاکی باشی مانند باران که چون از آسمان جاری میشود بهیچوجه آلودگی ندارد و آنرا بنام طهور (پاک و پاک کننده) معرفی فرموده. و هماننگامی که به تطهیر اعضا و جوارح مشغول هستی قلب خود را هم تطهیر نما.

از حضرت رضا علیه السلام: خدایمتعال از آنجهت مردم را امر بوضوء فرموده که چون بنده در برابر خدای جبار می ایستد و بمناجات او میپردازد باطهارت باشد و امر او را با بدن پاک و پاکیزه از آلودگیها بانجام آورد و کسالت و چرت از او دور شده باشد و قلبش کاملاً برای بندگی حضرت او آماده گردد.

و اما چرا در وضوء دست و روی و سرو پا را ذکر فرمود. زیرا وقتی بنده در برابر پروردگار خود می ایستد و بعبادت او میپردازد جوارحی را بکار میبرد و ظاهر میکند که آنها ناگزیر بایستی طاهر باشند چنانکه بایشان سجده میکند

و اظهار کوچکی می کند و با دستش سؤال میکنند و افاضات ربانی را در خواست می نمایند و سرش بر کوع و سجود می رود و باپایش می نشینند و برمیخیزد و فرموده چون جنب شدی غسل جنابت کن لیکن اگر بهستراح رفتی احتیاجی بغسل ندارد زیرا منی در هنگام جنابت از تمام اندام آدمی حرکت میکند و درحقیقت تمام بدن نجس می شود بخلاف فضای حاجت که دفع سفل غذاست که ازمحللی داخل شده و ازمحللی خارج می گردد .

در روایتی فرموده علت آنکه برای بول و غایط بوضوی تنها اکتفا شده کثرت و دوام آنست بخلاف جنابت که گاه گاه اتفاق می افتد بهمین جهت برای آنها بوضوی تنها اکتفا کرده تا مردم بمشقت دچار نشوند علاوه بر آنکه بول و غایط از اختیار خارج است و بدون هیچ شهوتی خارج میشود، لیکن جنابت توأم با التذاز و کراهت نفسانی است .

فصل چهارم

خلاصه گفتار یکی از اصحاب ماست که دنیا و آخرت مانند دوهووست که اگر یکی از آندو نزدیک شدى از دیگری دور افتادى بهمین جهت به بنده دستور داده اند هنگامیکه بعبادت خدا میپردازى نخست بدن را از آلودگیها پاکیزه کن بنا بر این برای انجام وضوء فرموده اند صورت را بشویند زیرا بیشتر از حواسیکه توجهات بدنیا را بیاد انسان می آورند در صورتند تا بدینوسیله روی قلب را از توجه باهور مادی منصرف سازد و از کثافات دنیوی طاهر کند پس از آن فرموده دو دست را وضوء دهند زیرا حد اکثر امور شهوانی و طبایع نفسانی را دستها مرتکب میشوند تا هنگام توجه بمبدء متعال از آلودگیهای شهوانی طاهر باشند سپس فرمود دو پا را مسح کنند زیرا بکمک پاهاست که آدمی بمنظور خود میرسد و مقاصد خود را انجام میدهد در نتیجه تمام اعضا را شستشو داده و شایستگی و آمادگی انجام عبادت را پیدا کرده است.

لیکن هنگام غسل فرموده همه بدن را غسل دهد زیرا نزدیکترین حالات انسانی و استوارترین آنها بملکات شهوانی حال نزدیکى با زنان و فراهم کردن اسباب غسل است و شکی نیست که تمام اعضای بدن در این عمل مداخله میکنند بهمین جهت پیغمبر ﷺ فرموده زیر هر موئی موجبات جنابت موجود است و چون در حال همخوابی با زنان تمام بدن از مرتبه عالی روحانی خود دور افتاده و بلذت ناچیز دنیوی متوجه گردیده اند بایستی تمام بدن را غسل داد و این مهم شرعی را عملی ساخت تا بتواند بدینوسیله متوجه قبله شریفه گردد و بعبادت بپردازد.

و هنگامیکه دسترسی به آب نباشد مردم را امر فرموده که با خاک تیمم کنند تا اعضاء رئیس بدن بدینوسیله حالت تواضع و خاکساری در خود احساس نماید و نظر باینکه قلب آدمی بیشتر از اعضای دیگر از نعمت عبادت بهره ورمیگردد

(۴۳۵)

بایستی آنرا بتمام معنی از رذائل و اموری که مانع از وصول بحقیقت است پاکیزه نگاهداشت و اگر نتوانستیم از خوبیهای ناپسند باز داریم آنرا در مقام سرزنش و استهزاء در آوریم و بعتاب و تحقیر تأدیبش کنیم زیرا ممکن است هنگامی مولای رحیم و سید کریم بدان التفاتی کند و او با کمال انکسار و فروتنی باشد و بدینمناسبت افاضه‌ای از نور درخشان او بوی تابش کند. چون فیض او « بطوریکه در خبری وارد شده » در دل‌های شکسته است .

پس با توجه باین بیانات مدارج ترقی و کمال راطی کن و موجبات خوشبختی خود را تحصیل و اعمال گذشته خود را جبران کن

فصل پنجم

حمام

از امیرالمؤمنین علیه السلام ، حمام ، خوب خانه ایست زیرا آتش جهنم را بیاد می آورد و چرك بدن را میبرد .

این فرموده اشاره آنستکه انسان خردمند هیچگاه آخرت را فراموش نمیکند و همیشه بفکر آندنیا و کیفیت ورود در آن می باشد بنا بر این هر آب و آتش و تاریکی که می بیند آنرا آئینه عبرت خود قرار داده و نمونه ای برای آن دنیا میداند چنانکه اگر تاریکی به بیند بیاد تاریکی قبر می افتد و اگر چشمش بمار بیفتد متوجه به افعیهای جهنم میشود و اگر صدای خوفناکی بشنود بیاد نفخه صور بیاید و اگر چیز زیبایی به بیند بیاد نعمت بهشت افتد و اگر کلمه ردیاقبول استماع کند متذکر رد و قبول حساب آخرت خود باشد و امثال اینها .

حمام شبیه ترین اما کن بجهنم است چون زیر آن آتش است و فوفش ظلمانست بنابراین سزاوار است کسیکه وارد حمام میشود بیاد حرارت آتش دوزخ بیفتد و حال خود را در ظرف یکساعتی که باختیار درخانه گرمی محبوس میکند باحبس در آتش دوزخ مقایسه کند که بلا اختیار و برای مدت نامعلومی محبوس میگردد خداوند همه ما را از آن درمان بدارد .

از حضرت صادق علیه السلام : چون وارد صحن حمام شدی بگو « نعوذ بالله من النار و نسأله الجنة » بخدای متعال از آتش جهنم پناهمده میشویم و از او میخواهیم ما را به نعمت بهشت مفتخر سازد « همین عبارت را مکرر بخواند تا از آنجا خارج شود .

باب سوم

اسرار نماز و ذکر

این باب در اسرار نماز و ذکر است

قال الله تعالى : والذين هم في صلاتهم خاشعون

مؤمنان کسانی هستند که نمازشان را با خشوع می گزارند

ايضاً : فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون

پس وای بر نماز گذارانیکه بدون توجه بعبادت میپردازند .

در این آیه ایندسته از نماز گذاران را نکوهش کرده برای آنکه هنگام

نماز غفلت آنها را فرا گرفته بود و نمیدانستند چه میکنند .

قال الله تعالى : اقم الصلوة لذكرى

برای توجه بمن اقامه صلوة کن

ايضاً : و لاتكن من الغافلين واز غافلان مباش .

ايضاً : لاتقربوا الصلوة و انتم سكارى حتى تعلموا ماتقولون

با حالت مستی بنماز نزدیک نشوید تا بدانید چه میگوئید . مقصد از سکر ،

مستی دنیوی است نه بیخودی و فنای در محبوب زیرا علتی که بیان شده حاکی

از آنست .

از رسول خدا ﷺ : هر کس دور کعت نماز بگذارد و در آن حال باموردنیوی

توجه نداشته باشد گناهان او آمرزیده میشود .

ايضاً: نماز یعنی خضوع ، زاری ، مایوس بودن از غیر خدا پشیمانی از کردهها

قناعت ، دست بدعا برداشتن و کسیکه در حال نماز متوجه باین معانی نباشد مانند

حیوانیست که بچاهش را ناقص الخلقه متولد بسازد .

ایضاً هر وقت میخواهی نماز فریضه را بجا آوری در وقتش ادا کن و نماز را طوری ادا کن مانند کسیکه با خانواده خود وداع میکند و میترسد که دیگر بار بد آنها باز نگردد

ایضا: خدای متعال بنمازیکه قلب و اعضای بدن نماز گذار از هم بیخبر باشند توجه و اعتنائی نمیفرماید .

از حضرت صادق علیه السلام : کسیکه خدای متعال یکر کعت نماز او را بپذیرد و کسیکه عمل نیکی از او پذیرفته شود نیز معذب نمیگردد .

روایت شده که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام هنگام نماز چنان ناله میزد که صدای ناله اش تا یک فرسنگ شنیده میشد و مانند جوشش دیک از خوف خدا بفریاد می آمد و همین حالت نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده میشد .

یکی از همسران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حکایت می کند حضرت رسول با ما مشغول صحبت بود و از همه جا سخن می گفتیم بمجردیکه وقت نماز می رسید نه ما اورا میشناختیم و نه او ما را میشناخت ،

امیر المؤمنین علیه السلام هنگامی که مشغول وضو گرفتن میشد از خوف خدا رنگ صورتش تغییر می کرد و هنگام نماز تزلزلی در ارکانش می افتاد و رنگ صورتش عوض میشد می پرسیدند برای چه این حالت در شما ایجاد میشود می فرمود هنگام اداء امانتی رسیده که آنرا خدا بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشته و همه از پذیرش آن خودداری کردند و شانه تهی نمودند (۱) .

حضرت زهرا علیها السلام هنگام نماز از خوف خدا نفسش بشماره می افتاد حضرت امام حسن علیه السلام چون از وضو فارغ میشد رنگ صورتش تغییر می کرد سببش را می پرسیدند می فرمود هر کسی که میخواهد بر خدای بزرگ وارد شود باید رنگ صورتش عوض شود .

(۱) آسمان بار امانات نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند

وهمین معنی نیز از حضرت سجاد علیه السلام روایت شده .

ایضاً: حضرت سجاد هنگامی که مشغول وضو میشد رنگ صورتش زرد میشد کسان او میپرسیدند این چه حالیست که پیوسته هنگام وضو بر شما عارض میشود می فرمود آیا میدانید در برابر چه کسی میخوام بایستم ؟ !

ایضاً: دیدم حضرت سجاد علیه السلام را هنگامی که مشغول نماز بود عبای مبارکش از دوش او افتاد آن حضرت توجهی نکرد تا از نماز فارغ شد سببش را پرسیدم فرمود وای بر تو مگر نمی دانی در برابر چه کسی به انجام وظیفه پرداخته بودم نماز بنده ای مقبول پیشگاه احدیت است که بخدای خود توجه تمام داشته باشد عرض کردم خدا مرا فدای تو گرداند بنابر این ما که نمازی بدین کیفیت نمیخوانیم هلاک خواهیم بود؟ فرمود نه چنین است خدایتعالی بوسیله ثواب نوافل شما آنرا تکمیل می سازد .

حضرت صادق علیه السلام : حضرت علی بن الحسین علیه السلام هر گاه بنماز می ایستاد مانند سرو آزادی بود که جز باد چیز دیگری اورا حرکت نمیداد .

ایضاً : آن جناب در هنگام نماز رنگ صورتش تغییر میکرد و سر از سجده بر نمیداشت تا هنگامی که عرق پیشانی مبارکش را فرا میگرفت هنگامی آنحضرت مشغول نماز بود حالتی بآن جناب دست داد (۱) و غشوه ای عارض شده بر زمین افتاد چون حضرتش بهوش آمد و علت این پیش آمد را پرسیدند فرمود پیوسته این آیه مبارکه را با زبان قلبم تکرار کردم تا همان آیه را از زبان گوینده آن استماع نمودم اندام تاب دیدار قدرت اورا نیاورد از خود بیخود شدم. گفته اند زبان امام علیه السلام در این حال مانند شجره طور بود که گفت انی انا الله .

حالتی رفت که محراب بفریاد آمد
کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد
موسم عاشقی و کار به بنیاد آمد
حافظ

(۱) در نماز خم ابروی تو یا یاد آمد
از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار
باد صافی شود و غان چمن مست شدند

(۴۴۰)

ایضا: در هیچ قلبی رغبت بعنایات الهی و ترس از عذاب او جمع نمیشود مگر آنکه بهشت بر او واجب میشود پس هنگام نماز بحضرت کردگاری او توجه کن که هیچ بنده مؤمنی نیست که در وقت نماز و دعا بجناب او روی بیاورد جز اینکه خدایتعالی دلپهای مؤمنان را بجناب او متوجه میسازد و او را و دوستانش را به بهشت میبرد •

از حضرت باقر علیه السلام: نماز بنده مؤمن تقسیم شده نصف، ثلث، ربع، خمس و بطرف بالا حرکت می کند و هیچ بخشی از آن بالا نمیرود مگر اینکه با توجه قلبی انجام شده باشد و از آن نظر ما را بانجام نوافل امر کرده اند تا آنچه را تقصیر کرده ایم تکمیل کنیم.

فصل اول

از آنچه اخبار و احادیثی که در باره نماز وارد شده استفاده میکنیم آنست که نماز کسی مقبولست که بدان چه میکند و چه میگوید و بهمان اندازه که توجه داشته نمازش موقعیت پیدا می کند با آنکه فقها فقط هنگام تکبیرة الاحرام شرط کرده اند که باحضور قلب و توجه باشد اینک چگونه میتوان قول فقهاء و اخبار مزبوره را موافق ساخت و نیز بطوریکه از احادیث استفاده شده شخص نماز گذار در هنگام نماز با خدای خود به مناجات پرداخته و شکی نیست کلامی که توأم با غفلت باشد مناجات نیست و کلام آنست که دیگری را از ممکنات قلبی او با خبر کند و مسلم است این معنی در صورتی تحقق پیدا می کند که همراه با حضور قلب باشد بنابراین در خواست هدایت براه راست در هنگام گفتن اهدنا الصراط المستقیم در حالی که قلب بحقیقت آن توجهی ندارد نایجا خواهد بود با آنکه می دانیم منظور اصلی از قرائت و ذکر و حمد و تضرع و دعا و خطاب، حضرت اله بوده و تا وقتی که دل بنده بحجاب غفلت پوشیده باشد از وصول بفیوضات الهیه او محروم است چنانکه او را غنی بیند و مشاهده نمی کند بلکه از مخاطب خود غافل است و فقط بحکم عادت، زبانش حرکت میکند و بسیار نارواست آدمی بنمازی که صیقل قلوب است و ذکر خدایرا تازد میکند و عقد ایمانی را استوار می سازد مشغول باشد و از یاد خدا غفلت کند. این سؤال در خصوص قرائت و ذکر بود.

و اما رکوع و سجود که منظور اصلی از آنها تعظیم و احترامست و درست نیست انسان در حال غفلت، عملی که موجب تعظیم است انجام دهد و هرگاه پیش آمد طوری بود که از رکوع و سجود استفاده تعظیم و احترام نشد بغير از حرکت دادن سر و پشت بهره دیگری بر آن مترتب نخواهد بود و بدشواری هم برخورد نمیکند که مایه آزمایش باشد و بالاخره نماز را ستون دین و فاصل کفر و اسلام بدانیم و آنرا بر بقیه عبادات مقدم بشماریم و کسی که آنرا مخصوصاً ترك کند مستحق قتل باشد.

بدانکه قبول و اجزاء (انجام دادن تکلیف) با هم فرق دارند زیرا عبادت مقبوله، عبادتی است که در آخرت مستوجب پاداش الهی باشد و موجب قرب برحمت خدا گردد و عبادت مجزیه عبادتی است که بار تکلیف را هر چند ثوابی هم بر آن مترتب نباشد از گردن مکلف بردارد. آنقدر که مسلم است مردم در تحمل تکلیف و انجام وظیفه الهی مختلفند و ثابت است که تکلیف در خور حوصله مکلفان آمده و قابلیت آنها در انجام و قصور آن مراعات شده بنا بر این نمیتوان بهمه مردم دستورداد که هنگام اداء تکلیف نماز حضور قلب را مراعات کنند و در هیچیک از کوچکترین عمل نماز از این معنی غفلت نکنند چه آنکه این دستور از عهده همگان بر نمیآید و بلکه غیر از دسته معلومی مابقی از انجام آن عاجزند و زمانیکه نتوانستیم مکلف را در تمام افعال نماز دستور حضور قلب دهیم لاقول باید باو بگوئیم عمل را در يك لحظه هم که باشد طوری بجا بیاورد که اسم حضور قلب بر آن اطلاق شود و نخستین لحظات هنگام تکبیرة الاحرام و توجه بجانب قبله است که مکلف میتواند در اینحال، حضور قلب را در نظر بگیرد مثل آدمیکه در تمام افعال نماز بحال غفلت، انجام وظیفه میکند مثل کسی است که اصولا نماز را ترك کرده باشد برای آنکه چنین مکلفی به انجام فعل صلوٰة اقدام کرده و بقدر يك لحظه حضور قلب داشته و کسی که نماز را در حال غفلت بجامیآورد اگرچه در واقع نماز او باطل است لیکن باندازه ای که کاری انجام داده پاداش می بیند و بهمان مقدار که قصور کرده بکار او رسیدگی میشود و ما هم در باب عقائد، در فرق بین علم ظاهر و باطن گفتیم قصور مردم یکی از عللی است که آنان نتوانستند پی به اسرار شرع ببرند. خلاصه کلام آنستکه حضور قلب، روح نماز است و کمترین هنگامیکه ممکن است روح مزبور - باقی بماند حضور قلب هنگام تکبیرة الاحرام است بنا بر این هرچه از حضور قلب بکاهد موجبات هلاکت را فراهم میسازد و بقدر افزایش آن انبساطی برای روح حاصل میشود و چه بسیار از مردمی که حرکتی ندارند و بمرده نزدیکترند بنا بر این نماز غافل در تمام اجزاء آن باستثناء زمان تکبیرة الاحرام مانند زنده بی حرکت است.

فصل دوم

موجبات حیات نماز

شش معنی باطنی است که هر گاه شخص نماز گذار بدانها متوجه باشد نماز را زنده ساخته و بدان حیات می‌دهد و آنها عبارت اند از حضور قلب، تفهم، تعظیم، هیبت، رجاء، حیا.

نخست حضور قلب است، شخص نماز گذار در آنحال بتمام معنی دل خود را از غیر خالی کند و بداند چه میگوید و چه میکند و در غیر آنها اسب اندیشه نراند و اگر تصادفاً فکرش بجای دیگر توجه کرد لکن قلبش همچنان ذاکر است و غفلتی دست نداده باز هم حضور قلب دارد.

دوم تفهم: که معنی گفتار و اذکار نماز را بفهمد و و این موضوعی است غیر از حضور قلب. برای آنکه گاهی اوقات همانطوریکه الفاظ را بر زبان جاری می‌سازد حضور قلب هم دارد لیکن متوجه بمعنی آن نمی‌باشد بنابراین منظور ما از تفهم آنست که قلب هم متوجه بمعنی لفظ باشد. و مردم در اینمقام متفاوت اند زیرا همه مردم در فهمیدن معانی قرآن و ذکر، مساوی نیستند برای آنکه بسیاری اوقات انسان نماز گزار در آنحال بمعانی لطیفه‌ای بر خورد میکند که پیش از این متوجه بدان نبوده بهمین جهت است که نماز آدمی را از کارهای زشت و مکروه باز میدارد زیرا نماز دقائقی را به انسان می‌آموزد که بلادرنگ انسانرا از کارهای ناپسند باز میدارند.

سوم تعظیم: این نیز موضوعیست غیر از حضور قلب و تفهم زیرا بسیاری از اوقات انسان با حضور قلب و درک معنی کلام با کسی سخن میگوید لیکن برای او احترامی قائل نیست.

چهارم هیبت: این معنی. علاوه بر تعظیم است یعنی کسیکه دیگری را محترم دانست بایستی علاوه بر آن هیبتی هم از او در خود احساس نماید زیرا هیبت از آنجا سرچشمه میگیرد که آدمی را دیگری احترام بگذارد و ترسی از او در دلش باشد و

کسی که خائف از دیگری نباشد او را هائب نمی‌نامند گذشته از این هر خوفی را هم مهابت نمی‌گویند بلکه هیبت همان خوفی است که از بزرگواری دیگری ناشی شود.

پنجم رجا: یعنی انسان مصلی بایستی هنگامیکه باقامه صلوة میبرد از آرزومند باشد که خدا بمتعال او را از پاداش خود بهره‌مند سازد چنانکه از عقاب تقصیرات خود میهراسد.

ششم حیا: سرچشمه این معنی از آنجاست که نماز گزار در آنحال به تقصیر خود متوجه گردد و خود را گناهکار بداند.

ذیلاً بایستی به اسباب هر يك از معانی شش گانه توجه کرد.

سبب پیدایش حضور قلب اهتمام بعمل عبادی است چه آنکه قلب همواره از همت بلند تو پیروی میکند و حضورش از آنجاست که بعمل خود بنیکی همت گماری و ثابت است که هر گاه بکاری همت گماشتی قلبت خواه ناخواه حضور پیدا میکند زیرا قلب در اینصورت مسخر دست همت تست و هویدا است که هر گاه قلب نماز گذار در آنحال حضور نداشته باشد بیکار نمی‌ماند بلکه بهر يك از امور دنیوی که همت گماشته‌ای توجه پیدا میکند بنا بر این بهیچ حیل‌ای نمیتوان قلب را حاضر برای توجه بافعال نماز کرد مگر اینکه بتمام معنی همت را بنماز مصروف داشت و شکی نیست هنگامی بطور کامل میتوان همت بنماز گماشت که بدانیم نماز، مطلوب بوده و ناگزیر باید آنرا بجا آورد یعنی کاملاً ایمان داشته باشیم که آخرتی هست و آن بهتر از دنیا است و جاوید است و همانا نماز وسیله‌ای است که ممکن است بتوسط آن نعیم آخرت را برای خود خریداری کرد و هنگامیکه این رویه بحقارت و پستی دنیا ضمیمه گردد از مجموع آنها حضور قلب پیدا میشود چون نماز را با حضور قلب بجا آورده است.

و سبب تفهیم پس از حضور قلب به آنست که همواره بفکر دائمی فرورد، و ذهن را بطور کلی به ادراك معنی الفاظ واد دارد و راه علاجش همان است که در حضور

قلب گفته شد و باید تمام مشاغل را از کار انداخت و دفع مشاغل منوط است بآنکه اسباب پیدایش مشاغل را خنثی کرد زیرا تا وقتی که مواد تولید کننده مشاغل را نابود نسازیم نمیتوانیم خاطرات هوی و هوس را از خود دور نمائیم برای آنکه هر کسی هر چیزی را دوست میدارد بیشتر بیاد او قیام میکند در نتیجه ذکر محبوب است که بر سراپرده قلب هجوم مینماید و اطراف آنرا احاطه میکند بهمین جهت می بینم کسیکه متوجه بغیر خداست همواره واردات و خاطرات نامناسب برای او پیش می آید.

و سبب تعظیم که حالت قلبی است از دو راه تولید میشود

یکی آنکه خدا را بجزر گواری بشناسد و بعظمت او پی ببرد و اینرا از اصول ایمان بداند، کسی که بعظمت خدا اعتراف نداشته باشد نمیتواند خود را برای تعظیم و احترام او آماده سازد. راه دیگر آنکه خود را پست و ناچیز و بنده مسخر و در بند مولای خود بداند در نتیجه هنگامیکه بدین دو موضوع پی ببرد حالت خاکساری و بیچارگی و خشوع برای خدا از جهت او حاصل میگردد و از اینمعنی به تعظیم تعبیر میکنند. وثابت است تا وقتی که پستی نفس با اعتراف به بزرگواری خدا توأم نشود حالت تعظیم و خشوع حاصل نمیگردد زیرا کسیکه بی نیاز از دیگر است و بخود ایمان دارد ممکن است صفات بزرگتر او را بداند لیکن در برابر او خضوع و خشوعی نداشته باشد برای اینکه قرینه دیگرش که معرفت بحقارت نفس خود باشد بدان ضمیمه نگردیده.

و اما هیبت و خوف: حالتی است که از معرفت بقدرت خدا و توانائی او برای انسان پیدا می شود و میداند که عظمت خدا و نفوذ امر او در مخلوقات بیش از آنستکه بحد و حصر در آید و متوجه است که هر گاه ذات کبریائی او در امری نفوذ کند و خلق اولین و آخرین را نابود سازد از سلطنت او بقدر سر سوزنی کاسته نمیشود اینمعنی را بضمیمه مصیبتها و انواع بلیاتی که انبیاء عظام با نیروئی که داشتند مبتلا میشدند مطالعه بنماید و بالاخره هر چه اطلاعاتش افزونتر شود ترس و هیبتش زیادتر میگردد.

سبب رجاء: معرفت بلطف خدا و کرم عام و صنایع بیسابقه او و توجه بصدق وعده بهشت اوست که هر کس نماز بخواند او را بیبهشت میبرد و چون بالقطع والیقین بداند که خلف وعده نمیکند و لطفش همگانی است بلاشک خوف در او ایجاد میگردد .

و اما حیا: یعنی اینکه شخص میشود که خود را در انجام تکالیف مقصر به بیند و بداند آنطوریکه باید و شاید از قیام به اداء حقوق پروردگار عاجز است و هر چه بیشتر بعیوب خود و آفات نفس و بی توجهی بامور اخروی نفس و تمایل آن بزر و زیور دنیا معرفت پیدا کند و به بزرگواری ذات ذوالجلال او پی ببرد و بداند که او بر امور نهانی مردم واقف است و بدقت کامل بخطر ات قلب اطلاع پیدا کند حیاء او فزونتر خواهد شد و یقینش کاملتر میشود .

(فصل سوم)

مؤمن باید خدا را بزرگ شمارد و از او بهراسد و بحضرت او امیدوار باشد و از کوتاهیهای خود شرمسار باشد و دقیقه‌ای از این احوال غفلت نکند و اگر این حالات بسر یقین رسید ممکن نیست در حال نماز از انسان نماز گزار منفک شود مگر در صورتیکه تفرقه فکر و خاطرات پریشان‌وبی توجهی دل‌بمناجات و غفلت از نماز دامن گیر او شوند و ثابت است که غیر از خاطرات پریشان‌چیز دیگری آدمیرا از حال نماز دور نمی‌سازد .

بهترین وسیله برای پیدایش حضور قلب بر طرف ساختن خاطرات خیالی است و ثابت است که همواره تا سبب چیزی نابود نگردد خود آن چیز از بین نمی‌رود و اکنون باید متوجه بود علت پیدایش خاطرات مزبوره امر خارجی است یا امر ذاتی و باطنی : امر خارجی اموری است که بگوش میرسند یا بچشم دیده میشوند و هر چه باشد بالاخره همت بدانها مصروف میشود و فکر را مشوش ساخته بغیر خدا توجه میکند همچنین سایر لوازم آن . و آنها که بچشم دیده میشوند موجبات اندیشه را ایجاد می‌نمایند و برخی از آنها باعث وجود بعض دیگر میگردند و کسیکه رتبه روحانی او نیرومند شود و همتی عالی پیدا کند چیز هائیکه بجواس خود درک میکنند او را از مقصود عالیش باز نمیدارند لیکن مردم ضعیف که هنوز بدان رتبه ارتقاء نیافته‌اند ناگزیر تحت تسلط افکار پوسیده خود واقع میشوند .

بهترین راه علاج آنستکه چشم از توجه باینگونه اسباب بپوشد و در سر راهها و جاهائیکه نقش و نگار و رنگ آمیزی شده نماز نخواند بهمین جهت گروهی از پارسیان در خانه کوچک و تاریکی که بیش از اندازه سجده از آنجا استفاده نمیشد نماز میخواندند و منظورشان آن بود بدین وسیله خاطرات سوء بر آنها چیره نشود اما مردمیکه نیروی روحانشان قوی‌تر بود در مساجد حضور مییافتند و چشم از غیر خدا میپوشانیدند و از محل سجود تجاوز نمیدادند و چنانکه مأمور

بودند رفتار میکردند و کمال نماز را در آن میدانستند که متوجه براست و چپ خود نشوند.

و اما اسباب باطنی که باعث تفرقه خاطر میشوند از اسباب خارج قویترند زیرا چون آمال و آرزوهای دنیوی، شعبه‌های مختلفی دارد مسلم است که افکارشان در یک موضوع دور نمی زند بلکه پیوسته از جایی بجایی دیگر متوجه میشوند و نمیتوانند از چیزی چشم‌پوشی نمایند

بهترین راه برای نجات از این پیش آمد آنستکه نفس را از توجه باموریکه مورد دقت قرار داده باز دارند و آنرا پیش از تکبیرة الاحرام بیاد آخرت و مناجات با خدا و خوف از پیشگاه الهی و شب اول قبر و بالاخره از همه چیزهاییکه مانع نماز است باز دارد و مشاغل نفسانی را از خود دفع نماید و بدینوسیله افکار خود را از هیجان حفظ کند.

و اگر تصادفاً از انجام این مقصود باز ماند و نتوانست از این دارو استفاده کند بایستی دارویی را بکار برد که ماده بیماری فکری را بتمام معنی از رگهای وجودی او نابود سازد باین توضیح: بکارهاییکه ویرا از حضور قلب باز میدارد توجه ننماید و امور فوق بر اثر اینکه کمک بامور شهوانی او میکردند منظور نظر بوده اند نخست باید دست از شهوات بردارد و قطع علاقه از هر چیزیکه مانع از نماز اوست بنماید و دشمنان دین و لشگریان شیطان لعین یعنی امور شهوانی را قلع و قمع بنماید چه آنکه این امور برای او زیان آورتر از اخراج آنهاست و چاره قطعی جز اخراج آنها ندارد و پیش از این گفتیم که برای آرامش فکر مجدانه بکوشد و قلب را بفهم دقائق افکار و ادا کند و ثابت است که این دستور برای جلوگیری از شهواتی ضعیف و اموریکه نمیتوانند سراسر قلب را آلوده سازند نافع اند اما امور شهوانی قوی بدینوسیله نابود نمیشوند و آرام نمیگیرند بلکه پیوسته بجنب و انجذاب میپردازند تا بجایی که بکلی بر آدمی چیره شده و همه قلب را فرا میگیرند و او را از توجه بنماز باز میدارند مانند آدمی که زیر درختی

قرار گرفته و میخواهد بدینوسیله افکار خود را بیکسو متوجه کرده آسایش و صفائی پیدا کند تصادفاً سروصدای گنجشگان فکر او را پریشانتر کرده او هم برای دفع آن حیوانات باچوبی که در دست دارد آنها را دور میکند بمجردیکه آنها دور شدند و سر و صدا کم شد متوجه بخود و فکر خود میشود پرندگان که مانع را مفقود می بینند دوباره بکار اول خود میپردازند باز آن بیچاره بدفعشان مشغول میشود و چون راه چاره را مسدود می بیند و نمیتواند از آنها جلو گیری کند کسی باو اطلاع میدهد که اینجریان همیشگی است و اگر بخواهی از سر و صدای آنها آسوده شوی بایستی درخت را از بن بر کنی .

همچنین درخت شهوت هنگامیکه رشد و نمو کند و بارور شود مانند گنجشگان که بشاخهای آن توجه میکنند افکار متشتت بدان روی آور میشوند آنوقت مانند مگسان که هر چه رانده میشوند باز بجای اول خود باز میگردند بهمین مناسبت عرب ، مگس را زبان میگوید « لانه کلاماذب آب » چون هر چه رانده شود باز بمحل اول بر میگردد و عددشان نامحدود است افکار و شهوات نیز نامحدود و کمتر کسی است که به بند آنها مبتلا نباشد و محبت دنیا را تولید میکند زیرا اساس هر خطا کاری و نقصان و منبع هر فسادی دنیا است .

و کسیکه دل بمحبت دنیا بسته و ثروت آنرا برای زاد و توشه آخرت و کمک به آنعالم گرد کند بلکه برای تأمین خود خواهی و شهوات بدست آورد چشم طمع نداشته باشد که روزی بتواند از صفای نماز و لذت مناجات باحضرت کارساز استفاده کند زیرا کسیکه خوشحالی او بدنی و زور زیور آنست بخدا و مناجات او اظهار شادی و نشاط نمیکند و ثابت است هر فردی بچیزی متوجه است که روشنائی چشم خود را در آن مشاهده میکند پس اگر نور چشمش را در دنیا ببیند بدان میگردد و اگر در عمل آخرت مشاهده نماید بدان متوجه میشود در عین حال باز هم دست از مجاهده و ریاضت بر ندارد و دل را به نماز و حقیقت آن متوجه سازد

(۴۵۰)

و از اسباب شاغله که موجبات سرگردانی او را فراهم میسازند دست بر دارد .
این بود دارویی که برای بهبودی بیماری قلب نماز گزار تهیه شده و نظر
باینکه دارویی تلخ است و طبایع آلوده بشهوات دنیا کمتر بدان رغبت پیدا میکنند
بیماریشان بصورت مرض مزمنی در آمده و معالجه اش شدید می گردد تا بجائی که
بزرگان پارسایان میکوشیدند شاید بتوانند دو رکعت نماز بجا آورند و متوجه
بامور دنیا نشوند و دست نمیافتند بنابراین امثال ما چگونه چشم طمع داریم نمازی
بخوانیم و بهیچوجه توجهی بمادیات دنیا نداشته باشیم .

وایکاش یکقسمت یا یک ثلث آنهم از سوسه نفسانی خالی بود تا ما هم در دردیف
آنان بودیم که عملشان توأم با عمل صالح و سبیء بود . بالا جمال اگر کسی بخواهد
همت خود را مصروف بدنیا و آخرت بگرداند و دل را بهر دو متوجه سازد مانند
آدمی خواهد بود که در ظرفی مملو از سر که آب میریزد هر اندازه آب در آن
قدح وارد کند بهمان مقدار از سر که میکاهد .

فصل چهارم

توجه باذان

چون صدای مؤذن بگوشت رسید (۱) از هر اس ندای روز قیامت یاد کن و دامن ظاهر و باطن بکمرزن و خود را برای اجابت آن آماده کن و سر یعا باجابت دعوت او حرکت بنما چه آنکه افرادی از این ندا استقبال میکنند که فردای قیامت با مهر بانی تمامی بصحرای محشر دعوت میشوند.

اینک دلت را باین ندا متوجه ساز اگر آنرا فرحناک و بانشاط یافتی و راغب به اجابت آن دیدی بدانکه فردای قیامت همه ندای حضرت رب العزة را با کمال راحتی اجابت خواهی کرد و دستگاری خواهی شد «بهمین مناسبت پیغمبر اکرم ﷺ فرمود آسایش ده ما را ای بلال یعنی ای بلال ما را به اذان که موجب راحتی و نور چشم ماست آسایشی بده» فصول اذانرا منظور نظر قرار ده و متوجه باش برای چه علتی اول و آخر آن، لفظ جلاله الله آمده و بدانکه حضرت او جل جلاله، اول و آخر و ظاهر و باطن است و چون کلمه الله اکبر را استماع کردی عظمت او را در نظر بگیر و دنیا و آنچه در آنست ناچیز بشمار تادر اداء کلمه مبارک که الله اکبر دروغ نگفته باشی و باشنیدن لاله الا الله کلیه معبودان جز ذات ربوبی را از خاطر محوساز و در وقت گفتن اشهدان محمد رسول الله ذات ملکوتی آنحضرت را در برابر خود حاضر بدان و با کمال اخلاص برسالت آنجناب اعتراف بنما و بر او و خاندان او با قلبی پاک و مؤمن بحضرات ایشان درود بفرست و در گفتن حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل بتمام معنی که قلب و قالب آماده باشند خود را برای نماز و دستگاری و نیکوترین اعمال حاضر کن و پس از این بعنوان تجدید عهد دوباره تکبیر بگو و خدا را ببزرگی یاد کن و اذانرا چنانکه به تکبیر افتتاح کردی به تکبیر بی پایان آور و بالاخره آغاز و انجام و بود و وجود خود را بخواست و نیروی او قرار ده که لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

(۱) هنگامیکه بترجمه این فصل پرداختم بلافاصله صدای مؤذن از مأذنه بلند شد و مردم را بنماز ظهر روز چهارشنبه ششم ماه مبارک رمضان هزار و سیصد و هفتاد و نه دعوت کرد اللهم اجعلنا من المصلین.

(۴۵۲)

فصل پنجم

توجه بباطن

هنگامیکه در مکان طهارتت که ظرف ابعاد است و بلباست که غلاف اقرار است و ظاهر اندامت که پوست نزدیک است متوجه شدی از لب و باطن که ذات و قلبت بوده غافل مشو و جدیت کن تا آنرا بوسیله آب توبه و پشیمانی از کوتاهی در اعمال و رفتارت پاک سازی و تصمیم عزم کنی که در آینده به اعمال ناشایست نپردازی و باطن را کاملا پاکیزه سازی و متوجه بمعبود خود گردی .

حضرت صادق علیه السلام: هنگامی که اعضا و جوارحت را بوسیله آب پاک میسازی دلت را هم با آب تقوی و یقین پاکیزه کن . «پیش از این تمام خبر را در باب طهارت متذکر شدیم»

اینک هر گاه معایب بدنی را از چشم خلق ستردی و لباس ظاهری را بر آنها پوشانیدی اعمال ناشایسته باطنی را که جز خدا دیگری از آنها اطلاع ندارد بیاد بیاور و بدانکه اگر آنها را از همه موجودات مستور بداری از خدا نمیتوانی پنهان کنی و ثابت است که کفاره همه آنها پشیمانی و شرمساری و خوف از خداست پس با توجه به آنها کاری کن که نیروی خوف و حیا را در خود بجنبش در آورده بدینوسیله نفس سرکش را ذلیل و زبون بسازی و همواره خود را زیر پرده خجالت و شرمساری بداری و مانند بنده گناهکار، فراری از کارهای خود اظهار پشیمانی کن و در حالیکه سر حیا و خجالت بزیر انداخته ای بجانب مولای خود توجه نما

مصباح الشریعه = حضرت صادق علیه السلام : بهترین لباسها برای مؤمن لباس تقوی و پرهیز کاریست و برترین نعمتها نعمت ایمانست. خدا فرموده لباس تقوی بهترین جامه هاست . و اما لباس ظاهری هم نعمتی از خداست که بدانوسیله آدمی عورت خود را از دیگران میپوشاند و این کرامتی است که خدایتعالی فرزند آدم را بدان گرامی داشته در صورتیکه دیگران را از چنین نعمتی محروم فرموده و آنرا برای آنان وسیله ساخته تا بواجبات اوقیام کنند و بهترین لباسها لباسی است که انسان

را از خدا دور نسازد و او را بشکر نعمتهای او و ذکر و اطاعت او نزدیک سازد و انسان را بخود بینی وریا و تزئین و خود فروشی و تفاخر و کبر که همه از آفتهای دین و موجب تاریکی دل است وادار ننماید .

هنگامیکه لباس پوشیدی بیاد بیاور که خدایتمالی گناهان ترا بارحمت و بخشش خود ببوشاند و همچنانکه ظاهر خود را بالباس میپوشانی باطن خود را نیز با جامه صدق و راستی ببوشان باطنت را با جامه ترس از خدا و ظاهرت را با پرده فرمانبرداری حفظ کن و مهربانی خدا را بادیده اعتبار احساس کن که جناب کبرباتی او اسباب لباس را آفریده تا عورتهای ظاهری مردم مستور و محفوظ بماند و درهای توبه و انابه را بروی آنان بگشاید تا بدینوسیله گناهان و اخلاق فاسد که عورتهای باطنی اند پوشیده شوند و همانطور که خدای تعالی رسوائی بزرگ ترا مخفی داشته توهم دیگری را رسوا مکن و بعیب خود بپرداز و از آنچه برای تو فایده ندارد در گذر و زندها عمر خود را بگفتگوی از عمل دیگری فانی نسازی که سرمایه خود را بنفع دیگری از دست داده خود را بهلاکت افکنی چه آنکه فراموشی از گناهان از بزرگترین شکنجه های دنیوی خدا و قویترین اسباب اخروی حضرت اوست .

تا وقتی که بنده سر گرم بطاعت خدا و شناسائی عیبهای خود است و کارهائیکه سرانجام او را به بیچارگی می افکنند ترك میکند از همه آفتهای بر کنار است و در دریای رحمت الهی شناور و از گوهرهای گرانبهای دریای بیکران او بهره مند می شود. در برابر تاهنگامیکه از گناهانش غفلت کرده و از عیبهای باطنیش بیخبر است و جز خود دیگری را نمی بیند هیچگاه رستگار نخواهد شد .

فصل ششم آداب ورود بمسجد

مصباح الشریعه : حضرت صادق علیه السلام : چون بدر مسجد رسیدی بدانکه عزم پیشگاه شاهنشاه عظیم الشانی نموده ای که جز پا کان قدم بر بساط اونمی نهند و بغیر از راستگویان دیگران مأذون نیستند در آنجا وارد شوند و با اهمیت تمامی کمر خدمت او را ببند چه آنکه اگر مختصر غفلتی بنمائی بخطرری عظیم دچار گردی .

باید متوجه باشی که حضرت اوهر گونه فضل و عدالتی بخواهد در باره تو عملی سازد انجام میدهد چنانکه اگر بفضل و رحمتش بر تو اظهار مهربانی فرماید طاعت اندک ترا میپذیرد و پاداش بسیاری بتو مرحمت میفرماید و اگر بخواهد بحقیقت صدق و اخلاص از تو مطالبه نماید تمام طاعات و عبادات ترا ناچیز میگیرد و اوهر چه را اراده فرماید عملی میسازد . باری در برابر حضرت او بدرماندگی و کوتاهی و بینوائی خود اعتراف کن زیرا تو در اینحال برای عبادت و انس با حضرت او آماده شده ای خواستهای خود را بحضرت او عرض کن و متوجه باش که او از آشکار و نهان همه مردم باخبر است و خود را در برابر او از بیچاره ترین موجودات بدان و از هر چیزی که ترا از حضرت او دور میسازد خود داری کن زیرا خدایتعالی عمل کسی را میپذیرد که پاکیزه تر و خالصتر باشد اینک باخبر باش نام تو از کدام دیوان سرمیزند ، اگر شیرینی مناجات او را چشیده و از خطابات لذیذ او استفاده کردی و از می رحمت او مست شدی بدانکه جناب او بتو توجه دارد و دعوائت را اجابت می - فرماید و ترا شایسته خدمت خود میدانند ، در کشتی اذن و امان سوار شو و در بحر بیکران مسجد وارد شو و بانجام تکالیف مشغول باش و گرنه چون بیچارگان از همه جامانده و زیسمان امیدشان گسسته بر جای خود متوقف شو و برای کوتاهی و تقصیر در اعمال و سپری شدن عمر ، فکری کن و براستی پناهنده بحضرت او باش که اگر او بداند (چنانکه میداند) قلباً بجانب او گرائیده و ملتجی شده ای نظر رافت و رحمتی بتو میکند و با عظوفت کاملی از تو دستگیری میفرماید و بدانچه دوست دارد و خوشنود است توفیق می دهد چه آنکه او کریم است و دوست میدارد بیچارگانی که بحضرت

او پناهنده میشوند مورد لطف قرار دهد و حاجاتشانرا روا سازد .

قال الله تعالى: امن يعجيب المضطر اذا دعاه (۱) اينخدائی که تيردعای بيچاره را بهدفع اجابت ميرسانى .

فصل هفتم

توجه بقبله

علت اينکه انسان نمازگذار بايد متوجه بقبله باشد آنستکه بتمام معنى از جهات ديگر صرف نظر نمايد و فقط بخانه خدا توجه داشته باشد آيا هر گاه دل از همه جا بيزار و بامر خدا توجه داشته مطلوب تو نيست ؟ آرى مطلوب همين است و جز اين مطلوب ديگرى نيست و ثابت است که امور ظاهرى موجب تحريکات باطنى و ضبط جوارح و آرامش آنهاست که به يکجهت روى بياورند و در نتيجه نتوانند بر قلب چيره شوند بعلت آنکه هر گاه اعضا و جوارح سرپيچى نمايند و ظلمانى شوند قلب هم به تبع آنها قيام ميكند و از خدا روگردان ميشود اينك شايسته است روى سر، و روى سر هردو بخدا متوجه باشند و چنانکه صورت تا از همه جا روگردان نشود و کليه جهات را پشت سر نيندازد نميتواند بخانه خدا متوجه شود قلب هم نخست

(۱) آيه ۶۴ سوره نمل -

خواندن بيچاره را در هيچ باب
زوکند دفع آنچه باشد ناگوار
گشته باشد در مهمات شديد
يا غريقى برهلاک منتظر
نيست رويش جز که بر سلطان ذات
بر عيادت خسته اى را خود ز جود
تا دهد حقم ز بيمارى شفا
نيست حاجت بر دعای ديگرى
« صغفى »

کيست آيا که نمايد مستجاب
چون بخواند مرو را از اضطرار
مضطر آن باشد که از خود نااميد
همچو بيمارى که باشد محتضر
شسته لوح دل ز نقش ممکنات
شيخ داود يمانى رفته بود
گفت: کن يا شيخ بهر من دعا
گفت: تو ميکن دعا که مضطرى

(۴۵۹)

باید از ماسوای او رو گردان باشد تا بتواند بجانب او بگراید .
رسول خدا ﷺ : هر گاه بنده به نماز بایستد و دل او بخدا متوجه باشد چون
فارغ شود مانند روزیست که مادر او را زائیده .
ایضاً : آیا بیم ندارد کسیکه در هنگام نماز صورت بجانب قبله معطوف میدارد
رویش چون روی حمار شود .

این حدیث انسان نماز گزار را از اینکه هنگام نماز بجای دیگر توجه کند
و عظمت او را از یاد ببرد نهی میکند زیرا کسیکه در آن حال بجانب راست و چپ
توجه میکند از خدا رو میگرداند و از دیدار انوار کبریائی او غفلت دارد و کسیکه
عملش چنین باشد ممکن است همین غفلت برای او پایدار بماند و صورت قلبش مانند
صورت حمار باشد و از علوم و امور ظاهری و باطنی استفاده ای نکند

مصباح الشریعة - حضرت صادق علیه السلام : هر گاه متوجه قبله شدی از دنیا و
آنچه در آنست از مردم و غیر آنها بتمام معنی مأیوس باش و از هر چه ترا از یاد
خدا غافل میسازد رو گردان باش و با چشم باطنت . عظمت خدا را مشاهده کن
و بیاد آور آن روزیکه هر در مانده ای در برابر او میایستد . و با قدم خوف و رجا
در برابر او بانجام وظیفه اشتغال میورزد .

فصل هشتم

قیام

قیام در نماز بآنستکه شخص در آنحال در برابر خدا بر پای بایستد و سر ، که شریف ترین اعضاست بزیر افتد تا حالت تواضع و خواری و دوری از خودبینی را بدینوسیله ابراز دارد و متوجه باشد بآنوقتی که برای سؤال از عملیات دنیویش در مقابل حضرت کریم او می ایستد و فراموش نکند در حال قیام در برابر کسی ایستاده که او بتمام معنی از احوال او اطلاع دارد و هر گاه نمی توانی بطوریکه باید و شاید کنه جلال او را بفهمی تا در برابر او کاملاً با حال تواضع بایستی خودرادر برابر یکی از شهریاران زمان به بین که باچه تواضع و احترامی در مقابل او می ایستی بلکه خود را در حال قیام در آنوقتی مجسم بدان که در برابر یکی از معتمدان یا کسیکه احترام او را منظور داری می ایستی و هر چه بیشتر میکوشی احترامات لازمه را بعمل آوری و اعضاء و جوارحت را بر خلاف حرکت ندهی و کاری نکنی که او بر تو ایراد کند و بی ادب بخواند با آنکه او هم در واقع عاجزی مانندتست و هر گاه در برابر بنده مسکینی اینگونه امور را مراعات میکنی و با کمال خشوع بسر میبری خودت را مخاطب ساخته بگو تو که ادعای معرفت و محبت خدامیکنی آیا حیا نمیکنی که نسبت باو بی حرمتی کرده با آنکه در برابر بنده زبونی کمال ادب و خشوع را رعایت میکنی از مردم میترسی و از خدا که شایسته هر نوع خشیت است باک نداری .

از پیغمبر اکرم ﷺ پرسیدند چگونه باید از خدا حیا کرد ؟ فرمود از خدا همان گونه حیا کن که از یکی از کسان شایستهات حیا میکنی ،

فصل نهم

توجه بعظمت خالق

هر گاه به تکبیرات نماز مشغول شدی عظمت خدا را بیاد بیاور و خودو عبادت ناقابلت را اندک بشمار و چنان وانمود کن که بنحو شایسته از انجام وظائف و حق عبادت او کوتاهی نموده و هنگامیکه میگوئی. اللهم انت الملك الحق - پرورد گارا پادشاه حقیقی و بی نیاز توئی عظمت و توانائی و استیلاء او را بر تمام عوالم متذکر باش و بخود که در کمال ذلت و انکساری متوجه باش و بگناهان خود اعتراف کن و چون گفتی: عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت - پرورد گارا من مرتکب کارهای ناپسند شدم و بخودستم کردم از گناهان من در گذر که جز تو آمرزنده ای نیست دست به استغفار بر دار و با کمال حضور قلب دعوت او را که ترا بدین خدمت قابل مأمور داشته اجابت کن و خود را در برابر او مجسم به بین و بدانکه او بزودی دعوت هر خواننده را اجابت میکند و آوازش را میشنود و چون بگویدی: لبیک و سعیدیک و الخیر فی یدیک، بدانند که خیر دنیا و آخرت در دست اوست و دیگری مدخلیتی ندارد و چون بگویدی: والشر لیس الیک و المهدی من هدیت - بدی در حضرت تو راه ندارد و هدایت یافته کسی است که تو او را هدایت کرده باشی. براستی او را از ظلم و ستم و بدی پاک بدانند و هدایت و ارشاد محض را ویژه او شمارد و چون می گوید: عبدک و ابن عبدک منک و بک والیک، براستی طوق بندگی او را بگردن افکنند و قوام وجود خود را در دست او به بیند و سلطنت بر ماسوی را خاصه او بدانند و باز گشت همگان را بسوی او به بیند که آغاز و انجام همه در دست اوست ،

بالاجمال هنگام تکبیرات همه این حقایق را بخاطر خود خطور دهد و از اینها قدم فراتر گذارد و جدیت کند تا اسرار و دقائق بر او مکشوف شود و از عالم اعلی کامیاب شود .

فصل دهم

نیت و تکبیر

چون خواستی نیت نماز کنی، همت بر آن بگمار که فرمان حضرت او را کاملاً امتثال نمائی و نماز که برترین اعمال عبادی است بدون کم و زیاد بجایآوری تا ترا بسر منزل مقصود برساند و در طی تشریفات نیتی آرزومند ثواب و خائف از شکنجه او بوده و طلب قربت و نزدیکی به او را در نظر داشته باشی و خود را با کثرت گناهان رهین منت او بدانی که ترا بمناجات با حضرتش مأذون ساخته است و قدر و قیمت مناجات او را بزرگ بشمار و متوجه باش با چه کسی مناجات میکنی و چگونه و بچه کیفیتی مناجات می نمائی اینجاست که بایستی پیشانیت از شرمساری عرق کند و از بیم او اعضا، و جوارحت بحرکت در آیند و رنگ چهره ات از خوف او زرد گردد.

و اما معنی تکبیر آنست که خدا یمتعال از هر چیز که بوصف آید یا بحواس در آید یا او را بتوان با خلقش مقایسه کرد بزرگتر است و هنگامیکه زبانت بکلمه تکبیر گویا شد شایسته نیست دلت در صدد تکذیب بر آید و اگر در دلت چیزی بزرگتر از خدا باشد خدا گواهی میدهد که تو دروغگوئی هر چند کلامت در محل خود بجا و صحیح بوده چنانکه منافقان به پیغمبر عرض میکردند تو رسول خدائی، و در واقع چنین بود لیکن آنها اعتراف نداشتند.

و هر گاه هوای نفست از امر خدا بالاتر باشد و تو بیشتر از آنکه از خدا فرمانبرداری میکنی از آن اطاعت بنمائی همان را خدای خود دانسته و تکبیر برای او گفهای و بالاخره الله کبر لقلقه زبان بوده و قلب از آن کمال بی اطلاعی داشته و بغیر از توبه و استغفار و حسن ظن بکرم و عفو خدا چیز دیگری این گناه را پاک نمیکند مصباح الشریعة = حضرت صادق علیه السلام : هر گاه تکبیر گفتی همه چیز را بغیر از خدا از زمین تا آسمان حقیر بشمار برای آنکه هر گاه ذات اقدس

الهی اطلاع پیدا کند (چنانکه اطلاع دارد) بحال بنده ای که به تکبیر او اشتغال پیدا کرده در حالیکه دلش از آن بیخبر است میفرماید ای دروغگو آیا با من حيله گری میکنی؟ بعزت و جلال خودم سوگند ترا از شیرینی یاد خودم محروم میسازم و از قرب خود دورمی نمایم و از لذت مناجاتم ممانعت میکنم .

بنا بر این هنگام نماز مراعات حال قلبی خود را بکن اگر شیرینی ذکر او و سرور و نشاط و لذت مخاطبات با او را در خود احساس کردی بدانکه حضرت او ترا در این عمل تصدیق میفرماید و اگر از تکبیر خود لذت نبردی و شیرینی در خود احساس نمودی بدانکه دروغگوئی و خدا ترا از در گاهش میراند.

فصل یازدهم

دعای افتتاح

هنگامیکه برای انجام تکلیف نماز آماده میشوی پیش از آنکه رکن اول آنرا شروع کنی دعای افتتاح که کلید گشایش نماز است بخوان نخستین کلمات آن اینست: و جهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً مسلماً- توجه دادم روی خود را بجانب کسیکه آسمانها و زمین را آفریده و من مسلمانی مایل بدین حقم. منظور از وجه، صورت ظاهر نیست برای آنکه تو در حال نماز صورتت را بجانب قبله متوجه میسازی. و هر گاه مراد از وجه صورت ظاهری باشد ناچار ذات اقدس او را محدود بجهت کرده با آنکه حضرت او منزله از اینستکه محدود بجهتی باشد بلکه منظور از وجه، وجه قلب است که بدانوسیله بسازنده زمین و آسمان توجه میکنی اینک به بین آیا وجه قلبت به آرزوها و کارهای خانه و بازار متوجه است و در اندیشه تهیه شهواتست یا واقعاً به آفریننده آسمان و زمین روی آورده، اگر دلت با گفتن این عبارت متوجه به آمال و آرزوهای نفسانی باشد در نخستین قدم عبادی خود مرتکب دروغ شده و زنده در شروع بعبادت دروغ نگویید و کاملاً روی قلب بخدا متوجه و از غیر او روگردان باشد و هر گاه نتواند برای همیشه

متوجه بخدا باشد لافل در آغاز نماز توجه خود را از حضرت او باز نگرداند و در آنحال سخن برآستی گفته باشد .

و چون جمله حنیفا مسلما را بر زبان جاری کند باید بداند مسلمان کسی است که دیگران از دست و زبان او در آسایش باشند و اگر چنین نباشد بازهم دروغ گفته و بکوشد تا در آینده مصداق واقعی مسلمان باشد و برگزیده تأسف خورد .

و چون بگوئی « و ما انا من المشرکین » شرک خفی را بنظر بیاورد چه آنکه آیه شریفه آخر سوره کهف « فمن کان یرجو لقاء ربہ فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادۃ ربہ احداً » کسیکه آرزومند ملاقات رحمت پروردگار خود هست باید نیکوکار باشد و در عبادت خدا دیگری را انباز نگیرد، در باره کسی نازل شد که هم میخواست خدا را در نظر بگیرد و هم مردم او را بستایند لیکن تو بجای آنکه ریاکاری کنی بیخ و بن آنرا بزنی و قلباً اظهار شرمساری کن و از مشرکین بشرک خفی مباش برای آنکه شرک بر قلیل و کثیر اطلاق میشود .

و چون بگوئی « محیای و مماتی لله » باید بدانی که این معنی اعتراف بنده ایست که از خود فانی شده و بسید و آقایش پایدار گردیده و اگر خدای نخواسته این عبارت از کسی بروز کند که رضا و غضب و قیام و قعود و رغبت و ترسش از مرگ، محض امور دنیوی باشد مضمون این عبارت باحال او مناسب و سازگار نمیشود .

فصل دوازدهم

استعاذه

و چون بگوئی «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» پناهنده ميشوم بخدا نزشر شيطانيكه از دربار حضرت كرد گارى رانده شده بايد متوجه باشى كه او دشمن سرسخت تست و مى كوشد تا روى قلبت را از خدا منحرف سازد و بخل ميورزد از مناجات تو با خداي متعال و نميخواهد كه تو در برابر ذات اقدس او جبين خاكسارى برخاك بسائى با اينكه خود او بر اثر ترك سجده به آدم عليه السلام از درگاه خداي بى نياز و توانارنده شد و نيز بدانى كه منظور از استعاذه آنست كه بكلى از آنچه مورد علاقه و محبت تست دست بردارى و كاهلا بدانچه محبوب حقتعالى است تمايل پيدا كنى و اين معنى بمجرد لقلقه لسان نباشد زيرا اگر مجرد لقلقه لسان باشد، و عقیده خود را تغيير ندهد مانند آدمى خواهد بود كه حيوان درنده اى ميخواهد او را بدر و او بجاي آنكه مكانش را عوض كند ميگويد: اعوذ منك بذلك الحصن الحصين - پناهنده ميشوم از شر تو باين حصار استوار و همچنان بجاي خود برقرار باشد، مسلم است كه اين استعاذه بحال اوسودمند نيست مگر آنكه مكانش را تغيير دهد روى همين جهت است كه سايكه از شهوات نفسانى كه محبوب شيطان و مبعوض خداي رحمانند پيروى بنمايد مجرد لقلقه لسان بحال او سودى نميدهد بلكه ناگزير بايد عزم را جزم كند و بحصار محكم خدا يعنى كلمه مبار كه لا اله الا الله كه حصار حضرت اوست پناهنده شود و از شر شيطان امان بخوهد و ثابت است كه مىتواند در اين حصار متحصن شود كه معبودى بجز خداي واحد در نظر نداشته باشد و اما كسايكه هواي نفسانى را خداي خود قرار داده است او در ميدان شيطان بجولان درآمده نه آنكه در حصار خدا استقرار پيدا كرده باشد .

ذبالاً بايد متوجه بود يكي از حيله گريه اى شيطان آنستكه در حال نماز آدم را بيباد آخرت و نيكوكارى مى اندازد تا در نتيجه از توجه بازكار و قرائته اى خود بازماند و نفهمد چه ميگويد و ثابت است هر موضوعى كه انسان را از فهم معانى قرآن باز

بدارد آن از وسوسه شیطانست چه آنکه حرکت اصلی زبان فقط برای توجه بمعانی بوده نه لقلقه زبان .

اما در خصوص قرائت 'مردم سه دسته اند یکی آنهایی که زبانشان حرکت میکند و قلبشان غافل است دیگر آنهایی که قلبشان از حرکت زبان پیروی میکند یعنی میشنود و میفهمد و چنان شنوائی پیدا میکند مانند آنکه از دیگری کلامی استماع کند و این عمل ، درجه اصحاب یمین است دسته آخری آنهایی هستند که نخست ، قلب متوجه بمعانی شده سپس زبان بترجمه آنمعانی اشتغال میورزد و باید بین زبانیکه ترجمان قلب است بازبانیکه معلم آنست فرق گذاشت و مردم مقرب آنهایی هستند که زبانشان ترجمان و پیر و قلب آنهاست .

فصل سیزدهم

سوره حمد

و چون بسم الله الرحمن الرحيم بگوئی در دل داشته باش که این آیه مبارکه را بمنظور تبرک بر زبان جاری ساخته و شروع کلام الهی را بدان آغاز نموده و معنی آنرا متوجه باشد که کلید همه کارها در دست اوست و مراد از اسم ، مسمای آنست و چون جبهل همه کارها را در دست او بداند لاجرم در صد سپاسگزاری از نعمتهای او بر آمده میگوید الحمد لله و معنی حمد شکرگزاری از جناب کبریائی اوست زیرا همه نعمتها از اوست و کسیکه نعمت را از دیگری بداند و برای او شکر کند او را در ایصال نعمت ذی مدخل بداند و استقلال برای او خیال کند بهمان اندازه ویرا صاحب نظر در آن امر قرض کرده تسمیه و تحمیدش ناقص است .

و هنگامیکه میگوئی الرحمن الرحيم انواع لطف و رحمت او را در نظر بگیر تا در رحمت او بسوی تو گشوده شود و بدو آرزو مند شوی و چون مالك يوم الدين

بگویی عظمت و خوف از او رادر قلبت ابراز کن زیرا مالکی جز او نیست و فردا که صاحبش اوست بسیار مخوف و بیمناک است .

سپس با گفتن ای‌ک نعبد ، اخلاص بجناب او را تجدید کند و عجز و اجتناب خود را ابراز دارد و با گفتن ای‌ک نستعین از خواست و نیروی دیگری بیزاری بجوید و محققاً بداند هر طاعتی که از او سرمیزند بیاری او بوده و در اینخصوص شخص خود را رهین منت ذات او بداند که او را برای عبادت توفیق داده و اهلیت مناجات مرحمت کرده برای آنکه هر گاه او را از عبادت محروم میساخت از مطرودین و همردیف باشیطان لعین بود .

اینک که از تسمیه و تحمید و اظهار نیازمندی آسوده شدی در طلب درخواست مهمی بر آی و بگو اهدنا الصراط المستقیم ما را برای پابرجا بدار که بحضرت تو نزدیک سازد و موجبات خرسندی ترا فراهم سازد آنگاه بشرح و تفصیل و تائید و استشهاد در خواست خود بپردازد و براه پیمبران و صدیقان و شهیدان و نیکو کاران که از نعمت هدایت برخوردار شده‌اند اشاره نماید و از مردمیکه کافرند یا آنها که پیر و یهود و نصاری و ستاره پرستانند بیزاری جوید و از آنها رو گردان باشد.

و هنگامیکه سوره فاتحه را با توجه بمضامین فوق بپایان برساند بسیار شمیمه است بمردمیکه خدا آنها را به پیمبرش ﷺ معرفی کرده: نماز را میان بندگانم بدو بخش کرده‌ام نیمی از من و نیمی از عبد من است بنده میگوید الحمد لله رب العالمین خدا میفرماید بنده من مراستایش کرد و ثنای مرا بجای آورد اینست معنی سمع الله لمن حمده خدا بمتعال ستایش ستایشگرانرا می‌شنود .

و هر گاه از اداء نماز بغیر از ذکر خدا و عظمت او مقصود دیگری نداشته باشد بهترین غنیمتها را بچنگ آورده و هر گاه بامید ثواب و فضل او باشد عملش حد و اندازه نخواهد داشت و شایسته است هر سوره را که تلاوت میکند از اهر و نهی و وعده و وعید و مواعظ و اخبار انبیا و احسان خدا غفلت نکند و حق هر یک را بموقع خود بشناسد چنانکه رجای حق وعده خیر است و خوف حق وعده شرع بر ع ل

حق امر ونهی و پذیرش موعظه حق موعظه و شکر حق منت خدا و اعتبار حق اخبار انبیاء است .

یعنی بوعده‌های بهشت و نعیم آن امیدوار باشد و از وعید دوزخ و شکنجه آن بیمناک باشد و او امر خدا را با عزمی راسخ انجام دهد و از نواهی او دست بردارد و مواعظ قرآنی را احترام کرده و آنها را بکار برد و از منن الهیه شکر گزاری نماید و پیش آمده‌های انبیاء و اهدان آنها را آئینه عبرت خود قرار دهد .

باری توجه باین معانی بحسب درجات فهم افراد است و فهم نامبردگان به اندازه علم و صفای باطن آنانست و درجات مزبور محصور نبوده و نماز هم کلید دلها و موجب ظهور اسرار کلمات الهی است و اینست حق قرائت و اذکار و تسمیحات پس آیات و اذکار را با هیئت تجویدی قرائت و ترتیل آنرا مراعات کن

و پی در پی و باعجله مخوان تا بهتر بتوانی در معانی آن تأمل و دقت کنی و نعمات صدا را در آیه رحمت و عذاب و وعده و وعید و بمحید و تعظیم با امتیاز هر يك از دیگری ادا نما . یکی از قارئین بیدار هنگامیکه به تلاوت این آیه میپرداخت «ما اتخذ الله من ولد وما كان معه من الة خدا فرزند و شریکی ندارد» بطوری صدا را بلند میکرد مانند آدمیکه حیا میکند هر سخنی را بزبان جاری سازد . بقاری قرآن امر میشود بخوان و دقت کن و هر آیه، ایرا که میخواند درجه رفیع پیدا میکند .

فصل چهاردهم

خشوع قلب

اینکه انسان مصلی هنگام نماز مداومت بر قیام میکند در حقیقت اشاره به آنستکه وی یکدل و یکجهت شده و با کمال حضور قلب بتکلیف خود میپردازد و انجام وظیفه میکند .

رسول خدا ﷺ: تا وقتی که شخص مصلی دلش بجای دیگر التفات نکرده خدایم تعال او را مورد اقبال و توجه خود قرار میدهد .

و چنانکه لازمست انسان نماز گذار سر و چشمش را بغیر از جهت قبله بجای دیگر توجه ندهد واجب است قلب خود را هم از التفات بغیر خدا باز دارد و اگر تصادفاً قلب بجای دیگر توجه کرد بایستی آنرا متذکر سازی که خدایم تعال از حال تو باخبر است و آیا شایسته است مناجات کننده در آنحال از خدا بخود غفلت کند؟ و بالاخره آنرا با این ترتیب بحال حضور باز گرداند .

و تا میتوانی با کمال خشوع به انجام وظیفه اقدام کن چه اگر کسی بخواهد ظاهر آ و باطناً بغیر خدا التفات نداشته باشد بایستی کمال خشوع را رعایت نماید و ثابت است هر گاه باطن خاشع بود ظاهر هم خاشع است رسول خدا ﷺ مردی را دید که در حال نماز باریشش بازی میکند فرمود اگر این مرد قلب خاشع داشت اعضا و جوارح او هم خاشع بودند چه آنکه رعیت تحت نظر راعی و رئیس خودند بهمین مناسبت در دعائی وارد شده: اللهم اصلح الراعی والرعیة. پروردگارا راعی و رعیت یعنی قلب و جوارح را اصلاح فرما .

باری تمام این دستورات بمقتضای طبیعت در برابر افراد معمولی مراعات میشود، مسلماً درباره کسیکه کاملاً خدا را میشناسد بایستی بهتر مراعات شود . و کسانی که در برابر افراد دنیوی با کمال خشوع و ادب می ایستند لکن در برابر خدایمان آنطوریکه باید و شاید ادب را مراعات نمیکنند و با دست و پا وریش

خود بازی میکنند برای اینستکه معرفتشان نسبت بخدا کمست و خیال میکنند. او از پنهانهای با خبر نیست و کاملاً تدبیری در این آیه شریفه ننموده اند: الذی یریک حین تقوم وتقلبک فی الساجدین خدائیکه ترادر حالیکه از جاحر کت میکنی. و خود را در میان سجده کنندگان درمی آوری می بیند.

فصل پانزدهم

رکوع

در حال رکوع مناسب است بیاد حضرت کبریائی او بیفتی و در حالیکه بعبود او پناهنده شده دست بجانب او برداری و از شکنجه او امان بطلبی و از سنت سنیه او پیروی کنی و خواری و ذلت خود را در نظر بگیری و رکوع را با کمال فروتنی و بجا آوری و بارقت قلب بذکر او بپردازی و خضوع و خشوع را مراعات نمائی و خود را ذلیل و حضرت او را عالیمقام بدانی و دل و زبانت را در اینحال توأم نمائی خدا را تسبیح کنی و به او گواهی دهی و او را از هر بزرگی بزرگتر بدانی و اینمعنی را پیوسته مکرر سازی سپس سر از رکوع بردار و خود را امیدوار بر رحمت او بدان که با گفتن سمع الله لمن حمده اجابت میکنند دعوت سپاسگزارش را این موضوع را در قلب خود استوار کن آنگاه بشکر خدا که موجب مزید نعمت است بپردازد و بگو: الحمد لله رب العالمین پس با کمال خشوع و ذلت بگو: اهل الکبریاة و العظمة والجود والجبوت .

از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند چیست هنگام رکوع که بایستی گردن را کشیده داشت؟ فرمود تا ویدش آنستکه با این عمل عرض میکنی پروردگارا ایمان من بحضرت تو مستحکم است هر چند در این راه گردن مرا بزنند.

مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السلام: هیچ بنده ای برای خدا رکوع نمیکند

جز اینکه خدایتعالی او را بنور خود منور و مزین میسازد و او را در زیر سایه کبریائی خود قرار میدهد و جامه بر گزیدگانرا بر او میپوشاند رکوع در درجه اول است و سجود در مرتبه دوم کسیکه پایه اول را بشایستگی بپیماید برای مرتبه ثانی صلاحیت دارد. رکوع موجب ادبست و سجود مایه قرب بجناب رب و کسیکه ادب را رعایت نکند موجبات قرب برای او فراهم نمیشود بنا براین با کمال خضوع و دل شکسته و بیمناک بر رکوع برای جناب او پرداز و خود را کاملاً تحت اختیار او قرار ده و تا میتوانی از خود شکسته نفسی و خوف ابراز کن و بر مافات خود اندوهناک باش. گفته اند ربیع بن خثیم تمام شب را تا سحر بیکر کعت نماز بسر میبرد چون صبح می شد آه سردی از دل پر درد میکشید و میگفت آه که مخلصان بر ما پیشدستی کردند و این راه را زودتر پیمودند.

هنگام رکوع کاملاً پشت خود را راست و استوار بدار و خود را بیاری او آماده برای خدمتش به بین و قلباً از وسوسه های شیطان و کید و مکر او فرار کن برای آنکه هر مقدار که فروتنی ابراز بداری بهمان اندازه رفعت مقام پیدامیکنی و بهمان اندازه که پی بعظمت جناب کبریائی او بیری بهمان مقدار به اصول توأضع و خشوع و خضوع هدایت خواهی شد.

فصل شانزدهم

سجود

چون از رکوع فارغ شدی بحالت سجود توجه کن. سجود عالیترین درجات خضوع و استکانت است پس ارجمندترین اعضایت را که صورتست بر نازلترین چیزها که خاکست فرود آور و اگر بتوانی چیزی را بین زمین و پیشانی از قبیل مهر یا چیز هائیکه سجده بر آنها جائز است حائل قرار ندهی و بر زمین سجده کنی که بخضوع و ذلت نزدیکتر است. و چون خود را بدین ذلت در آوردی و بدان رضایت داشتی باید متوجه باشی تازه خود را با جائی همقرین ساخته‌ای که از آنجا بیرون آمده‌ای چه آنکه از خاک آفریده شده و بخاک هم باز خواهی گشت اینجاست که لازم است بار دیگر عظمت خدا را بیاد آوردی بگوئی **سبحان ربی - الاعلیٰ و بحمده** و این ذکر شریف را مکرر کن و هر گاه قلبت فراغت ییافت و حقیقت از آن باخبر شد هر چه بیشتر بر رحمت پروردگارت امیدوارتر شو زیرا رحمت خدا همیشه متوجه کسانیست که ضعیف و ذلیل باشند و توجهی بخود بینان و متکبران ندارند چون از ذکر سجود آسوده خاطر شدی تکبیر بگو و سر بردار و حاجتت را از چاره ساز بیچارگان بخواه و از گناهانت استغفار کن و بار دیگر در مقام فروتنی در آمده سجده را تکرار کن.

از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند منظور از سجده اولی چیست؟ فرمود تأویلش این است که با این عمل بمقام کبریائی او عرض میکنی پروردگارا ما را از زمین آفریدی و تأویل سر برداشتن از سجود آنستکه میگوئی از خاک هم بیرون می‌آوری و تأویل سجده ثانیه آنستکه میگوئی ما را بخاک برمیگردانی و معنی سر برداشتن از سجده دوم آنستکه بار دیگر ما را از آن خارج میکنی مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السلام: سو گند بخدا زبان نبیند کسی که حقیقت سجود را و لو در تمام عمر یکمرتبه ادا نماید و چقدر بفلاح و رستگاری نزدیک است کسیکه در حال سجده با خدای خود خلوت کند و براز و نیاز

بپردازد و اینگونه با خود خیال کند که از همه مقاماتیکه خدا برای سجده -
 کنندگان وعده فرموده غفلت نموده و کسیکه در حال سجود تقرب خود را بخدا
 زیاد کند از فیض او دور نمانده و کسیکه در اینحال ادب را رعایت ننماید و
 احترامات لازمه را ضایع گذارد و در آنحال از یاد خدا غافل شده بغیر او توجه
 نماید از قرب حقتعالی محروم گردد بلکه باید چنان متوجه باشد که بدانند از
 خاک آفریده شده و بخاک میروند و پایمال دست و پای دیگران میشود و از نطفه‌ای
 بوجود آمده که همه آنرا پلید میدانند. خدای تعالی حقیقت سجود را موجب تقرب
 قلبی و سری و روحی بخود قرار داده و کسیکه بدین آئین بحضرت او تقرب پیدا
 کند از غیر او دور گردد چنانکه میبینیم تحقق سجود آنوقت نیست که انسان همه چیز را
 پشت سر اندازد و از آنچه بچشم میآید دیده بر بندد. امر باطنی نیز چنین است
 کسیکه در حال نماز دلش بغیر خدا تمایل داشته باشد نزدیک بهمان چیز و دور
 از حقیقت نماز است.

قال الله تعالی : ما جعل الله لرجل من قلوبین فی جوفه - خدایتعالی برای هیچکسی
 در اندرون او دو قلب قرار نداده .

رسول خدا ﷺ: خدای متعال می فرماید بقلب هیچ بنده ای توجه نمیکنم
 مگر آنکه بدانم از برای من عمل خالص انجام میدهد و رضایت مرا حاصل می کند در
 اینصورت خود من کارهای او را بعهد میگیرم و کسیکه در حال نماز بدیگری توجه کند
 خود را مسخره کرده و نام او در دیوان زیانکاران نوشته میشود .

فصل هفدهم

تشهد

پس از انجام این افعال دقیقه و اسرار عمیقیه که هر يك بنوبه خود مشتمل بر مراتب عالیه اند برای تشهد بنشین و کاملاً خود را در خوف و حیا و خجالت به بین و بطوری شرمساری از خود اظهار کن که همه کارهای گذشته تو بنحوی که باید و شاید در محل خود واقع نشده و هم اکنون از کلیه فوائد آنها دست خالی هستی مگر آنکه خدای متعال توجهی فرماید و اعمال ناقص ترا بفضل و کرمش بپذیرد.

باری در حال تشهد بمبده امر و اصل دین باز گشت کن و دست توسل بدامن کلمه توحید و حصار استوار خدا که مأمن مستحکم اوست بزن و بوجدانیت حضرت او اقرار و اعتراف کن و رسول کریم و نبی بزرگوار او را در قلب خود حاضر کن و برای جناب کبریائی او بعبودیت و حضرت رسول را برسالت گواهی بده و بر او و آل او درود بفرست و بدینوسیله عهد خدا را تجدید کن و اساس عبادت را بر این پایه بنیان گذاری نما و از جناب رسول آرزومند باش که اگر براستی بر او درود نثار کردی عشری از اعشار عبادتش را در نامه عمل تو کرم فرماید که اگر یکی از آنها را بتو عنایت فرماید برای همیشه رستگار و نیکبختی.

مصباح الشریعه - حضرت صادق علیه السلام: تشهد یعنی ثنا گوئی حق متعال. پس بنده ای باش که کارهای خود را برای آقای خود با کمال خضوع انجام میدهی چنانکه زبانی خون را بنده او می دانی. و بدین وسیله راستی و درستی زبان خود را بصفاء قلبت متصل ساز زیرا او ترا بعنوان بندگی آفریده و فرمان داده که بعبادت قلبی و زبانی او قیام کنی و اجزاء و جوارحت را بدین کار و داری و عبودیت خود راساخته مشیت و تربیت او بدانی و توجه کنی که اختیار همه در دست اوست چنانکه بدون اذن او نفس نمیکشند و بیرون از قدرت و اختیار او لحظه ای کار نمیکنند و آنان عاجز تر از آنند که بتوانند کوچکترین عملی را در مملکت او بدون اذن و اراده او انجام دهند پس عبودیت را در آن راه که رضای اوست و عبادت را در انجام

اوامر او بکار بر. او دستور داده که در نماز بر پیغمبر ﷺ صلوات بفرست و نماز خدا را بدرد بر پیغمبر ﷺ ضمیمه کن و اطاعت خدا را به اطاعت رسول و شهادت بوحدانیت او را باشهادت برسالت او مقرون ساز. و بکوش تا بر کات معرفت احترام آنحضرت را از دست ندهی که از بهره نماز محروم مانی.

فصل هجدهم

سلام نماز

چون از تشهد آسوده خاطر شدی خود را بحضرت سید المرسلین و فرشتگان مقرب و سایر انبیاء عظام و ملائکه حفظه که اعمال ترا زیر نظر دقیق خود دارند نزدیک ساز و آنانرا بقلب خود حضور داده بگو: **السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته** و باید کاری کنی که هنگام خطاب مخاطب را از ذهن خود دور نکنی و بدانی بچه کسی خطاب میکنند و او حاضر در ذهن تست تا سخنی بیهوده نگفته و عبارات را بازیچه خیال نکنی زیرا اگر کسی را در نظر نگرفته باشی چگونه سلام را با ضمیر خطاب ادا میکنی و معلومست که نظر لعب و عبث داشته ای و اگر فضل خدا نباشد اصل نماز هم از تو پذیرفته نمیشود و بدرجات از سرحد قبول دور است و اگر امامت جمعی را بعهد گرفته ای علاوه بر آنکه با افراد مذکور پیش از این سلام میکنی مأمومین را نیز در نظر بگیر و آنان نیز با گفتن سلام در نظر دارند که بتو سلام کنند بنا بر این در سلام همان کاری را انجام میدهند که تو انجام میدادی چون چنین عملی انجام شد بار و ظیفه سلام را بمنزل رسانده و مستحق اکرام هستی.

مصباح الشریعة حضرت صادق علیه السلام: مقصود از سلام در پایان هر نمازی امانت یعنی کسیکه فرمان خدا و سنت پیغمبر را با کمال اخلاص و خشوع قلب بجا آورد از بلیه دنیا و عذاب آخرت در امانست. سلام اسمی است از اسماء خدا که در میان خلق خود بگروگان گذارده تا مقصود اصلی را در معاملهها و امانت داریها و انصاف و رفاقت و معاشرتشان بکار برند یعنی در تمام آنها دست از پا خطا نکنند.

و اگر بخواهی برستی ، سلام را در محل خود بکاربری و معنی آنرا عملی ساخته باشی از خدا بترس و دین و قلب و عقل را مواظبت کن تا بظلمت معاصی چرکین نشوند و حفظه خود را ملول نسازی و آنرا از بدی معامله خود که با آنها انجام داده ای بوحشت نیندازی و بسلسله مراتب دشمن و دوست خود را بدین کیفیت مراعات کن .

و کسیکه سلام را در غیر محل بکار برد در واقع سلام و اسلام و تسلیم از نظر او معنائی ندارد و او در گفتن سلام و افشای آن تظاهر بکذب نموده است .

فصل نوزدهم

نماز با اخلاص

برای چه منظوری لازمست نماز را از کلیه آفات و منافیات آن نگهداری کرد و آنرا خالصاً انجام داد و حیا و خشوع و تعظیم که از شرائط باطنی آنند مراعات کرد؟ برای آنکه انوار الهی بدین وسیله در قلب نماز گزار درخشد گی نمایند و علوم باطنی برای او ظهور کنند .

الله تعالی: قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون (۱) مؤمنان یعنی آنهاست که نماز را با خشوع قلب بجای می آورند رستگارانند .

خدای متعال در این آیه مبارکه بندگان مؤمن را پس از ایمان بنماز مخصوصی که مقرون با خشوع و کرنش باشد ستوده و در پایان او صاف رستگاران آنان را بحافظ نماز معرفی کرده و الذین هم علی صلواتهم یحافظون (آنانکه بر نماز خود محافظت میکنند) و بالاخره در نتیجه این صفات وعده فرموده که: اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون. اینان گروهی هستند که بهشت برین را ارث میبرند و برای همیشه در بهشت اند در این آیه مؤمنانرا علاوه بر فلاح و رستگاری بخلود در بهشت ستوده است .

رسول خدا ﷺ: هر گاه بنده مؤمن بفماز می ایستد خدای متعال او را

منظور نظر قرار میدهد یا فرموده خدا باو اقبال میکند تا از نماز فارغ شود و او را در زیر سایه همای رحمت خود قرار میدهد و فرشتگان تا افق آسمان اطراف او را احاطه میکنند و فرشته ای را بر سر او موکل میکنند که بگوید ای نماز گزار اگر بدانی چه کسی ترا منظور نظر خود قرار داده و با چه کسی بر از و نیازپرداختی بجای دیگر التفات نمیکنی و هیچگاه از اینجا بجای دیگر نمیروی .

فصل بیستم

نماز جمعه

از اختصاصات نماز جمعه آنستکه در آنحال متوجه باشی روز جمعه روز بزرگی و عید شریفی است که آنرا خدا یمتعال و پژه مردم این امت قرار داده و زمان شایسته ای برای عبادت معین نموده تا آنرا بجوار خود نزدیک سازد و از طرد و دوری و آتش خود منع فرماید و وادار کند آنرا هر چه بیشتر به نیکوکاری اقبال نمایند و اعمال بد خود را که در سایر روزهای هفته مرتکب شده تلافی نمایند. خدا یمتعال مهم ترین طاعات و نزدیکترین عبادات را بقرب حضرت کردگاری خود نماز جمعه قرار داده و از آن در کتاب کریم خود به ذکر **الله** تعیین کرده و آنرا از میان همه نمازها که بهترین وسیله قرباند اختصاص بذ کرده و فرموده **یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون (۱)** ای مؤمنان هنگامیکه روز جمعه شما را برای اقامه نماز دعوت کردند برای انجام ذکر خدا بکوشید و دست از خرید و فروش بردارید که اگر بدانید برای شما بهتر و بنفع شما نزدیکتر است .

در این آیه مبارکه کسیکه حظی از معانی دارد میتواند تنبیهات و تائیداتی استفاده کند و مهمتر از همه آنها آنست که از نماز جمعه تعبیر بذکر الله فرموده و منظور از این تعبیر آنست که غرض نهائی از نماز ، ذکر خداست و انسان نماز

(۱) سوره جمعه آیه ۹ .

گزار باید قلباً متوجه بحضرت کبریائی او باشد و عظمت او را بخاطر بسپارد زیرا سرّ این لطیفه و امثال آن اینست که نماز گزار را از کارهای زشت نهی میکند. در صورتی نمازناهی از فحشا و منکراست که آدمی در آن حال کاملاً بخدا توجه کرده و جلال او را که ذکر اکبر و ذکر کثیر است ملاحظه نماید بنابراین شایسته است هر چه بیشتر این نماز را از سایر نمازها مهمتر شمارد و در آن حال خود را برای لقاء رحمت خدا آماده کند و خویش را واقف و مجسم عندالله داند و با گفتگوهای خود در برابر پروردگار مایه رستگاری برای خود فراهم سازد و مقدمات نماز را از قبیل نظافت، خوشبوئی، عمامه بستن، سر تراشیدن، ناخن و شارب را کوتاه کردن که از وظائف، جمعه می باشد انجام دهد و سنن الهیه را با قلبی صاف و پاک و نیتی خالص بجا آورد و خود را بهتر از آنحالی که در برابر سلطان زمان ایستد مهیا نماید. • بالاخره سعی کند که منظور از انجام وظائف، حظ و خوشی دنیوی نباشد و گرنه از این سوداگری سودی نبرده و مایه اندوهناکی گردد و باید هر چه بیشتر سعی کرد مطالبی که بر ثواب اعمال بیفزاید تهیه نمود تا پاداش اعمالش در صورت دسترسی بدانها دوچندان شود.

فصل بیست و یکم

نماز عید فطر و قربان

هنگام خواندن نماز عید فطر و عید قربان متوجه باش که آن نماز را روز پخش جوائز و بذل رحمت و عطیات الهی نسبت بکسی که روزه و قربانی او مقبول در گاه شده انجام میدهی بنا بر این بطوری که شایسته است بوظائف آن اقدام کن و خشوع و کرنش بسیار بجا آورو دست تضرع و زاری بجانب او دراز کن و همواره بیاد خدا باش تا اعمال ترا بپذیرد و از تقصیرت چشم پوشی نماید و سر حیا و خجالت پیش انداز مبادا از آنها باشی که مطرود و مردود پیشگاه قرار گرفته اند و خیال نکنی آنروز عید و منحصر بکسی است که لباس نو پوشد بلکه آنروز عید کسی است که از وعده‌های دردناک جهنم بیمناک باشد و از تهدید خدا خائف گردد و از اعمال صالحه خود استحقاق ثواب زیاد تری داشته باشد . باری امروز همان کارهائیرا که در روز جمعه انجام میدادی بجای آور و اسباب را طوری فراهم کن که بتوانی اقبال قلبی برای خود بدست آوری و لایق برای وقوف در پیشگاه حق متعال باشی شاید بدینوسیله صلاحیت مناجات با پروردگار و خضوع و خشوع در حضرت او را تحصیل نمائی و آنروز از مال و متاع دنیا که برای آنها آفریده نشده‌ای خوشحالی مکن بلکه توجهت به نعمت‌های باقیه باشد که خداوند متعال نصیب کسانی که تجارت آخرت میکنند میفرماید .

فصل بیست و دوم

نماز آیات

نماز آیات را وقتی بجا آور که از پیش آمدهای ناگوار آخرت و زلزله‌ها و خسوف و کسوف و تاریکی قیامت و خوف خلائق و ترس آنها از مواخذه و عذاب و بیچارگی بیمناک شوی و تا می‌توانی دعا بسیار بخوان و در کمال خضوع و خشوع و ترس و خوف تضرع‌و زاری کن و برای نجات خود از اینگونه سختیها کوشش کن و نورایمان‌رادو باره پس از آنکه تاریکیهای عالم قلب ترا تیره ساختند و بلغزش مبتلا شده ای در خواست نما و کاملاً از در توبه و انابه در آی بدین منظور که شاید مورد توجه قرارگیری و با کمال شکسته نفسی و شرمساری و پوزش از گناهان بدینعمل قیام کن تا توبهات قبول شود و پروردگار تو از لغزشهایت در گذرد .

حضرت سجاد علیه السلام : کسی جز شیعیان ما از کسوف و خسوف نمیهراسد و بفرع نمی‌آید : و هر گاه آندو واقع شدند بخدا پناهنده شده بساو باز گردند حضرت رضا علیه السلام : برای کسوف و خسوف از طرف شارع اسلام ، نمازی مقرر شده زیرا کسوف از نشانه های خداست چون وقوع پیدا کند معلوم نیست آیت عذابست یا نشان رحمت بهمین مناسبت پیغمبر اسلام خواسته است در این هنگام بخدا پناهنده شود تا شر آن از مسلمانان دفع شود و مکر و هی بدیشان نرسد چنانکه قوم یونس را بر اثر تضرع و ناله از عذاب نجات بخشید .

فصل بیست و سوم

تعقیب نماز

مناسب است شخص نماز گزار پس از آنکه از نمازهای واجبی خود فارغ میشود بلافاصله بذکر و دعا بعنوان تعقیب نماز بپردازد و در فضیلت دعا و ذکر ویژه در تعقیب نماز احادیث فراوانی وارد شده .

ذکر نافع، ذکر دائمی است که انسان باید اکثر اوقات بارعایت حضور قلب بدان متذکر باشد . ذکر ، نتیجه غائی عبادتست و برای آن آغاز و انجامی است . آغاز آن موجب انس و حب است و انجام آن بوسیله حب و انس ، حاصل میشود و آنچه از ذکر مطلوبست همانست که موجب انس و الفت با خدا شود . زیرا بنده در آغاز کار ، موظف است دل و زبانش را از وسوسه های شیطانی باز دارد و بیاد خدا وادار کند و هر گاه موفق شد که دائماً متذکر باشد با آن مأنوس خواهد بود و شجره محبت ذکر در دل او سرسبز میشود و ثابت است کسیکه چیزی را دوست داشته باشد بسیار بیاد او میباشد و کسیکه چیزی را اولوباتکلف « بسیار یاد کند آنرا محبوب میدارد .

و از آن پس که یا ذکر خدا انس و علاقه ای پیدا کند از غیر خدا چشم بپوشد و متوجه باشد که هنگام مرگ بجز یاد حضرت او همه چیز از او مفارقت میکند پس اگر با ذکر او انس و آشنائی پیدا کرد از همان بهره مند میشود و از اینکه موانع برطرف شده اند و بدون هیچ مزاحمی بقرب یار مشرف میشود خرسند است و لذت میبرد زیرا حاجات ضروری زندگی آدمی را از ذکر خدا غافل میکنند و هر گاه مرگ فرارسد مانع برطرف میشود و حائلی میان او و محبوبش نمی ماند و تأسفش هر چه بیشتر است که ای کاش زودتر خرقة حاجات را تهی کرده و از زندانی که مرا از انس بمحبوبم ممانعت میکرد رها میشدم و همین انس و علاقه است که بنده پس از مرگش از آن لذت میبرد و همچنان بدان متوجه است تا هنگامیکه بجوار رحمت خدا نائل آید و از ذکر او بقاء او مشرف گردد .

اعمال دعا که شخص نماز گزار بایستی در تعقیب نماز بدان متوجه باشد همان عبادت خالصی است که انسان پارسا انجام میدهد .

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت باقر علیه السلام ذیل آیه شریفه **ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین** (۱) آنانکه از عبادت من سرپیچی مینمایند بزودی بجهنم وارد میشوند و جزء ذخائر آن گنجینه عذابند ، فرموده اند مراد از عبادت دعا است که از هر عبادتی افضل است .

و در ذیل آیه : **ان ابراهیم لاهلیم** (۲) فرموده مراد از او اه ، یعنی آنکه بسیار دعا کننده بود از امام علیه السلام پرسیدند کدام عبادت افضل است ؟ فرمود هیچ عملی بهتر از این نیست که انسان خدا را بخواند و حوائجش را بذات بی نیاز او عرضه کند و هیچ بندهای مبعوضتر پیش خدا نیست از کسیکه نقرت کند و درخواستی از خدای خود ننماید .

امیر المؤمنین علیه السلام : بهترین اعمال در روی زمین پیش خدای متعال دعا است
 و خود آنحضرت همواره دعا میکرد و خدا را میخواند . *

ایضاً : دعا کلید درهای رستگاری و گردن بند نجات ورهائی است و بهترین دعا دعائیست که از سینه پاک ظهور کند و بادل پرهیز کاری همراه باشد. مناجات با خدا سبب نجات و اخلاص مایه خلاصی است هر گاه فزع و ناله تو از اندازه گذشت بخدا که چاره ساز تست توجه کن . *

مصباح الشریعه - حضرت صادق علیه السلام : هنگام دعا ادب را رعایت کن و متوجه باش کرا میخوانی و چگونه میخوانی و برای چه میخوانی و در آنحال عظمت خدا را از خاطر مبر و بسا چشم دل خود بنگر که او چگونه به اندیشه تو واقف است و از زبان تو باخبر و از حق و باطل آن مطلع است و راه نجات و هلاک خود را بدیده دقت مشاهده کن مبدا سخنی بگوئی و دعائی بخوانی که هلاک شوی یا آنکه

(۱) آیه ۶۰ سوره مؤمن .

(۲) آیه ۱۱۴ سوره توبه .

نجات خود را در آن میدانستی .

قال الله تعالى : ویدعوا الانسان بالشر دعائه بالخیر وکان الانسان عجولا

انسان که موجود عجول‌یست بگمان خود دعای خیری میخواند با آنکه

علیه اوست .

بیندیش چه میپرسی و برای چه سؤال میکتی دعا کاری میکند که تمام حوائج تو مستجاب می‌شود (۱) و دل را در بوته مشاهده فیض پروردگار آب میکند و اختیار را بطور کلی از انسان سلب مینماید و ظاهر و باطن کارها بدست توانای خدا تسلیم می‌گردد .

پس شرائط دعا را هر يك در محل خود بكار برد اگر از روی بی توجهی دست بدعا گشادی منتظر اجابت مباش زیرا حضرت کرد گاری از آشکار و نهان همگان کاملاً با خبر است . ممکن است او را بچیزی بخوانی که او خلافش را از نیت تو با خبر باشد و اگر هم خدا ما را بدعا امر نکرده بود و ما هنگامی از روی اخلاص دست نیاز بجانب او دراز می‌کردیم مسلماً احتیاجات ما را برطرف میکرد اینک که خود بدین معنی فرمان داده بلاشک تیر دعاء ما را بهدف اجابت میرساند . اکنون اگر شرائط دعا را در محل خود انجام داده و مراعات کردی و نهان و سرت را از غیر او خالص کردی و دست بدعا برداشتی بیکی از این سه موضوع موفق خواهی شد . یا بزودی بحاجتت رسیدگی میشود و منظورت عملی میگردد، یا بهتر و بزرگتر از آن برای تو ذخیره میگردد و یا بلائی بدینوسیله از تو دفع میگردد که اگر خدای متعال جلو گیری نکرده بود بتو میرسید و هلاک میشدی .

دعای نیمه شبی دفع صد بلا بکند
که يك کرشمه تلافی صد جفا بکند
هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند
چو در در تونه بیند کرادوا بکند
بوقت فاتحه صبح يك دعا بکند
حافظ

(۱) دلا بسوز که سوز تو کارها بکند
عتاب یار بریچهره عاشقانه بکش
ز ملك تاملکوتش حجاب بردارند
طیب عشق مسیحادم است و مشفق لیک
ز بخت خفته ملولم، بود که بیداری

از همان حضرت روایت شده که آیه شریفه **امن یجیب المضطر اذا دعاه** را قرائت فرمود همانوقت کسی پرسید سبب چیست که ما خدا را میخوانیم و او دعاء ما را مستجاب نمیفرماید؟ فرمود برای اینکه شما کسی را که نمیشناسید میخواهید پیدا و چیزی را که از حقیقتش اطلاع ندارید میخواهید •

بنا بر این بیچارگی چشم دین است و دعای بی اندازه با کوری و نابینائی باطنی نشانه خواریست زیرا کسیکه ذلت خود و قلب و باطنش را تحت قدرت و نیروی خداندانند بر خدا حکومت کرده و از در پرستش در آمده در عین حالیکه خیال میکرده دعایمیکند و شکی نیست کسیکه خدا را تحت امر و فرمان خود قرار دهد بر او تجری کرده است

باب چهارم

فضیلت قرآن

در این باب احادیث و اخباریکه در فضل تلاوت قرآن و کیفیت آن رسیده بیان میشود .

رسول خدا : قرآن مایه هدایت از گمراهی و راه نجات از کوری و مانع از لغزش تلاوت کنندگان و نور تاریکی و چراغ ظلمت و نگهبان از هلاکت و رهبر از ضلالت و مبین فسادها است و موجبات نزدیکی دنیا به آخرت را فراهم میسازد کمال دین شما در تلاوت آنست و هیچکسی از قرآن روگردان نشود مگر اینکه بشکنجه آتش مبتلا میشود .

ایضاً : من نخستین کسی هستم که فردای قیامت بر خدا وارد میشوم پس از آن کتاب خدا آنگاه اهل بیت من بر او وارد میشوند سپس از اهل محشر میپرسم با کتاب خدا و خاندان من چگونه معامله کردید .

امیر المؤمنین علیه السلام از جمله وصایای خود که بفرزندش محمد حنفیه فرموده اینست تا میتوانید دست از تلاوت قرآن و عمل بفرامین آن بر مدارید واجبات آنرا در محل خود بکار ببرید دستوراتش را از حلال و حرام و امر و نهی و شبخیزی عمل کنید و شب و روز قرآن را که پیمانست از خدای مجید تلاوت نمائید . بر هر مسلمانی واجب است هر روز ولو باندازه پنجاه آیه هم باشد بعهد نامه خدا توجه کند . درجات و مراتب بهشت برین به اندازه آیات قرآن مجید است چون فردای قیامت شود بقاری قرآن خطاب میرسد بخوان و بدرجات عالیه جنان ارتقاء پیدا کن آنروز پس از پیمبران و صدیقان هیچکسی مرتبه اش بالاتر از قاری قرآن نیست

حضرت باقر علیه السلام : فردای قیامت ، قرآن کریم به بهترین صورتی ظاهر میشود از کنار مسلمانان میگذرد میگویند از ماست از آنها گذشته بگروه انبیاء میگذرد میگویند از ماست از آنها تجاوز کرده بدسته فرشتگان مقرب میگذرد میگویند

از ماست بهمین ترتیب بهر جمعیتی که میگذرد او را از خود میدانند تا آنکه بحضور اقدس الهی شرفیاب شده عرض میکند پروردگارا فلان پسر فلان در دار دنیا که میزیست روزهایش را به تشنگی و شبها رابه بیداری بسر برد یعنی روز را روزه داشت و شب را بعبادت مشغول بود و دیگری چنین نبود که روزهای گرم را بروزه و شبها را بعبادت بسر برد خدا میفرماید هر يك را بمقام مناسبش هدایت کن او از جای بر میخیزد و جمعی از او پیروی میکنند بمؤمن خطاب میکنند قرآن بخوان و بدرجات شایسته جنان ارتقاء پیدا کن بالاخره يك از آنها شروع میکنند بخواندن قرآن و هر يك را بمقام مخصوص بخودش نائل میسازد.

همین حدیث با اندك تفاوتی از حضرت رسول ﷺ روایت شده .

حضرت صادق عليه السلام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده قرآن را با الحان عرب و صداهای آنان تلاوت نمائید و تامیتوانید این کتاب مقدس را بالحن فسقه و گناهکاران تلاوت نکنید برای آنکه پس از من بزودی طائفه ای پیدا میشوند که قرآن را با لحن غنا ادا میکنند قرآن را بطریق نوحه سرائی و رهبانیت نخوانید زیرا آنانکه قرآنرا به این لحن میخوانند قرآن از گودی گلویشان تجاوز نکرده و دلپهای آنها و کسانیکه از صدایشان تعجب میکنند گرفته و تاریک است از آنحضرت معنی رتل القرآن ترتیلا را پرسیده فرمود ترتیل آنستکه عبارات و الفاظ قرآنرا بخوبی بیان کند و آنرا هم آهنگ با شعر نسازد و مانند ریگها پراکنده قرار ندهد لکن دلپهای تاریک خود را بناله آورید و در نظر نداشته باشید با کمال عجله قرآنرا خاتمه داده و به آخر سوره برسانید در روایتی فرمود ترتیل آنستکه وقفهای قرآنی را مورد دقت قرار داده و حروف آنرا از مخارج خود ادا سازید .

حضرت صادق عليه السلام در ذیل آیه مزبوره فرمود ترتیل آنستکه بادقت و صدای

خوش بخوانی .

ایضاً : قرآن نازل شده تا با ناله حزین تلاوت شود .

رسول خدا صلی الله علیه و آله : قرآنرا تلاوت کنید و بگریید و گرنه خود را شبیه گریه

کنندگان بسازید .

حضرت صادق علیه السلام : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده هر چیزی زیوری دارد و زیور قرآن صدای خوش است .

ایضاً : حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از همه کس قرآن را بهتر و با صدای خوش میخواند چنانکه سقاهائیکه از کنار منزلش میگذشتند صوت آنحضرت را میشنیدند متوقف میشدند و قرائت آنجنابرا استماع میکردند .

فصل اول

آداب تلاوت قرآن

مصباح الشریعه : حضرت صادق علیه السلام : کسیکه قرآن بخواند و در برابر آن کرنش ننماید و رقت قلب نداشته و محزون نگردد و در نهان بیمناک نباشد بعظمت خدا توهین کرده و زیانکار شده .

قاری قرآن بایستی دارای سه صفت باشد دل خاشع ، بدن فارغ ، موضع مناسب هر گاه خشوع قلبی اظهار دارد شیطان از او میگریزد خدا فرموده چون بتلاوت قرآن پرداختی از شیطان رحیم بخدای رحیم پناهنده شو و چون خود را از اسباب و سرگرمیهای معمولی آسوده ساختی دلت را براستی برای قرائت قرآن آماده کن و مانعی در کار نیست که او را از نور قرآن و فوائد آن محروم گرداند و هر گاه جای خلوتی برای تلاوت قرآن در نظر بگیری و در عین حال دو موضوع مزبور را هم رعایت کنی روح و سرتو با خدای متعال مأنوس میشود و شیرینی مخاطبات الهی را درک میکند و میداند تا چه پایه خدا بدوستان خود توجه دارد و همه گونه اسباب آسایش ظاهری و معنوی را برای آنها فراهم میسازد و چون از این جام معنوی و روحانی مست شود بر این حال و این وقت چیزی را بر نمیگزیند و آنرا بر هر طاعت و عبادتی برتری میدهد زیرا تلاوت قرآن مناجات بلاواسطه با خداست .

اینک ملتفت باش چگونه کتاب الهی و منشور ولایتی او را تلاوت میکنی و او امر و نواهی او را اجابت می نمائی و حدود و دستورات او را امتثال میکنی برای اینکه قرآن کتاب ارجمندیست که باطلی در آن راه ندارد و از جانب دانای بزرگی نازل شده بهمین جهت آنرا با کمال تواضع و دقت تلاوت کن و هر کجا بوعده و وعید آن رسیدی بزودی نگذر و در امثال و حکم و پند و اندرز آن اندیشه کن و زنهار کاری نکنی که حروف آن موجب تضییع حدود آن بشود .

فصل دوم

تعظیم و احترام بقرآن

شخصیکه بتلاوت قرآن میپردازد ناگزیر است چند امر از امور باطنی را مراعات کند که مازیل آنها را در ضمن چند فصلی بیان میکنیم

اول: هنگام تلاوت به عظمت کلام و علو مقام و فضل خدا توجه داشته و بداند که خدای متعال بر اثر لطفی که در باره بندگان خود ابراز فرموده آنرا از عرش الهیت مناسب با فهم مردم مسلمان نازل فرموده - اکنون بدین موضوع التفات کن چگونگی ذات اقدس الهی معانی کلام خود را که صفت قشایم بذات اوست به افهام خلق نزدیک ساخته و اینصفت را در طی حروف و اصوات که از صفات بشری است تجلی داده برای اینکه بشر بدون صفات نفسانی خود نمیتواند صفات الهی را بفهمد چنانکه هر گاه ذات اقدس او کنه و حقیقت جمال کلامش را بلباس حروف ظهور نمیداد عرش و کرسی و کرات عالم وجود تاب شنیدن کلام او را نداشتند و همگان از عظمت سلطنت و نورانیت او متلاشی میشدند و اگر خدایمان موسی را برقرار نداشته بود نمیتوانست فرموده ذات ذوالجلال او را استماع کند چنانکه کوه در آغاز تجلی حضرت ربانی او از هم پاشید.

باری بهترین نمونه برای درک این مطلب آنستکه می بینیم بشر برای انجام مقاصد خود ناگزیر است حیوانات اهلی را استخدام کند و گفته خود را که در کمال نظم و ترتیب است بآنها حالی کند تا از مقصودش عقب نماند و از آنطرف نیز میداند که فهم آنها قاصر است از اینکه منظور آدمی را بسادگی بفهمند بهمین منظور کلام خود را تا حدیکه آنها ملتفت شوند و مقصود او را عملی سازند تنزل داده بصورت صداهائی که هم اکنون معمولست نسبت به اسب و الاغ و گاو و گوسفند در آورده و آنها را بدینوسیله از منظور خود آگاه میکند. مجعلا همچنانکه اجساد بشری بطفیل ارواحشان مکرم و معززاند اصوات کلام نیز بر اثر

حکمتی که در آن نهفته گردیده دارای شرافت و موقعیت اند کلام دارای منزلتی عالی و درجه رفیعی است که تسلطش بر همه چیز غلبه کرده و حکومتش بر حق و باطل، نافذ است.

کلام، قاضی عادل و شاهنوی پسندیده است که امر و نهی میکند کلام باطل تاب آنرا ندارد که بتواند در برابر کلام حکمت آمیز عرض اندام نماید چنانکه سایه نمیتواند در برابر خورشید خودنمایی کند بشر هم نمیتواند آنطوریکه باید و شاید در دریای بیکران حکمت غور کند و نفوذ داشته باشد و چنانکه دیده مردم از نفوذ در برابر چشمه خورشید ممنوع و عاجز است در عین حال از خورشید بهمان اندازه که دیدگان نشان حیات تازه ای پیدا کند و حوائجشانرا بر آورد بهره مند میشوند.

فصل سوم

توجه قلب و تدبر در آیات قرآن

دوم: قاری قرآن از گوینده آن احترام گذارد و هنگامیکه به آغاز تلاوت قرآن میپردازد مناسب است در آن هنگام بعظمت متکلم آن پی ببرد و بداند آیاتیکه تلاوت میکنند کلام بشر نیست و در کمال عظمت است و بجز پاکان ظاهری و باطنی دیگران تلاوت آن مأذون نمیشوند. بطوریکه جلد قرآن و ورق آنرا بایستی با بدن پاک و طاهر لمس کنند باطن آن نیز از قلب غیر طاهر محجوب و ممنوع است مگر در صورتیکه از هر گونه پلیدی پاک گردد و بنور عظمت او منور شود و همانطوری که هر دستی نمیتواند با جلد قرآن ملاقات کند هر زبانی هم برای ادای حرف و هر قلبی برای درک معانی آن لیاقت ندارند.

سوم: در هنگام تلاوت، حضور قلب داشته و حدیث نفس ننماید و اینمعنی در صورتی حصول پیدا میکند که عظمت گوینده را در نظر بگیرد زیرا کسیکه کلامی را تلاوت میکند آنرا مایه بشارت و مژده معنوی خود میدانند و به آن مأنوس میشود

و غفلت نمیکند. در قرآن حقایقی است که اگر خواننده آن صلاحیت داشته باشد ممکن است با خواندن آن انس و علاقه‌ای پیدا کند و از غیر آن بی‌نیاز گردد قرآن بوستان سبز و خرم و تفرجگاه معنوی است و معقول نیست کسی در بوستان درآید و بغیر آن متوجه باشد.

چهارم: تدبر در آیات قرآن- تدبر بالاتر از حضور قلب است بعلت آنکه ممکن است خواننده درباره غیر قرآن فکری نداشته لکن بشنیدن یا قرائت ظاهری آن اکتفا کند و آنطوریکه باید و شاید در حق آن تدبر ننماید با آنکه منظور اصلی از قرائت قرآن تدبر در آنست.

قال الله تعالى: افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها (۱)

مگر آنان قرآن را با کمال تدبر تلاوت نمیکنند یا بر دلهای آنها قفل زده شده - بهمین مناسبت دستور داده قرآن را با تر تیل تلاوت نمایند زیر اثر تیل ظاهری بتدبر باطنی آن کمک میکند.

امیر المؤمنین علیه السلام . عبادت بی فهم خوب نیست و قرائت قرآن بدون تدبر قرائت نیست و هر گاه بدانند در صورتی ممکن است در آیات قرآن تدبر کنند که آنها را مکرر بخوانند، چند مرتبه مکرر نماید.

ابوذر رضی الله عنه فرمود شبی را رسول خدا صلی الله علیه و آله بتکرار این آیه شریفه بصبح رسانیده ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم (۲)
اگر آنها را شکنجه کنی بندگان تو اند و اگر بیامرزی تو بزرگوار و دانائی.

(۱) آیه ۲۴ سوره محمد

(۲) آیه ۱۱۸ سوره مائده

فصل چهارم

رغبت بفهم مطالب قرآن

پنجم: تفهم، یعنی هر بیانی که مناسب با هر آیه ایست توضیح نماید و بفهمد زیرا آیات قرآن مشتمل بر ذکر صفات و افعال خدا و انبیاء است و احوال دروغگویان و کیفیت هلاکت آنها را متذکر میشود و از اوامر و نواهی و بهشت و جهنم خدا اخبار میکند.

آیات داله بر صفات خدا مانند: لیس کمثله شیء وهو السميع البصیر (۱) کسی انباز او نیست و او شنوا و بیناست و مانند: الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر (۲) همه موجودات در تحت تصرف او هستند و او پاك ازهر نقيصه است موجب سلامتی و آسایش ماسوی و پذیرفتار ایمان مؤمنان و برقرار دارنده اعمال و آجال و اززاق و بزرگوار و اتصال دهنده میان موجودات صاحب کبریا، باری بر قاری قرآن لازمست معانی همه صفات و اسماء الهی را بدقت توجه کند و اسرار آنها را کشف نماید و مقاصدیکه در آنها نهفته و بغیر از موقنین دیگران از آنها با خبر نیستند بدست آورد.

امیر المؤمنین عليه السلام فرمود هیچ سرّی را پیغمبر اکرم بمن نیاموخته که کتمان کنم جز اینکه خدا میمال بنده متوجه بکتابش را بر میگزیند تا آن اسرار را بوی یاد دهد و او در فرا گرفتن آنها حریص است.

و آیات حاکی از افعال او مانند آیاتی که مشتمل بر آفرینش آسمانها و زمین و بر و بحر عالمست که بایستی قاری قرآن با کمال دقت بدانها توجه کرده صفات جلال او را بفهمد زیرا فعل دلیل بر فاعل آنست و هر چه دارای عظمت باشد حاکی از بزرگی و توانائی فاعل آنست بنا بر این لازمست هنگامیکه فعلی را بنظر میآورد

(۱) آیه ۱۱ سوره شوری

۲ - آیه ۲۳ سوره حشر

بلافاصله متوجه بفاعل آن باشد و کسیکه حق شناس باشد او را در همه چیز می بیند زیرا همه چیز از او و باز گشتش باو و بقائش بسته باو وجودش برای اوست و کسیکه او را در همه چیز نه بیند مانند آنستکه او را نمی شناسد و کسیکه باو معرفت داشته باشد میدانند که همه چیز بغیر از حضرت او باطل است و همه چیز بغیر ذات او فانی میشود (۱)

شوق بنعمتهای آخرت و عبرت از وعیدها

در خصوص احوال انبیاء، چون بشنود که تکذیب شدند و مضروب گردیدند و خونشان ریخته شد متوجه میشود که خدا از رسول و مردمیکه رسولان شانرا بدانها فرستاده مستغنی است و اگر همه آنها هلاک شوند بهیچوجه در سلطنت او تغییری پیش نمی آید و چون بشنود که بالاخره خدا یمتعال بندگان خاص خود را یاری کرد میفهمد که اگر خدا اراده یاری و نصرت فرماید همه گونه کاری از او ساخته است و چون باحوال دروغگویان برسد و مثلاً از جریان عا دو ثمود باخبر شود بایستی از سطوت و عظمت او بیمناک شود و پیش آمد آنها را مایه عبرت خود قرار دهد و متوجه باشد هر گاه رعایت ادب ننماید و غفلتی بخرج دهد و بمهلت خدا مغرور شود ممکن است بسر نوشت انسان ابتلا پیدا نماید و همان پیش آمد برای او صورت بگیرد.

و نیز هنگامیکه وصف بهشت و دوزخ را میشنود از خدا بخواهد او را به نعیم

هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو
در دیده هر عاشق هم کرده تماشا تو
با چشم و زبان ما بینا تو و گویا تو
برتر ز همه اشیا اندر همه اشیا تو
و اندر نظر عارف همواره هویدا تو
گر دست دهد خلوت ایدوست شبی با تو
کمال الدین حسین خوارزمی ره

۱ - ای در همه عالم پنهان تو و پیدا تو
در کسوت هر دلبر هم چهر تو بنموده
پوینده بهر پائی گیرنده بهر دستی
از نیستی و هستی صد مرتبه افزونی
از دیده هر عاقل پیوسته تویی پنهان
من نقد دل و جانرا در پای تو افشانم

بهشت مفتخر سازد و از عذاب امان دهد.

باری اگر بخواهیم تمام دستورات اخلاقی و اجتماعی و معنوی قرآن را استقصاء کنیم از حوصله این کتاب خارج و بالاخره نهایتی ندارد و همانا هر بنده‌ای به اندازه روزی و در خور توانائیش از آن بهره‌مند میشود و هیچ تر و خشکی نیست جز اینکه در کتاب مبین است.

فصل پنجم

موانع درك قرآن

ششم: قاری قرآن اموری که او را از فهمیدن معانی قرآن جلو گیری میکنند از خود دور سازد برای آنکه بسیاری از مردم بر اثر اسباب و موانعی که شیطان برای آنها پیش آورده از درك معانی قرآن ممنوعند و چشم دلشان روشن نیست که بتوانند عجائب اسرار قرآن را بفهمند.

رسول خدا ﷺ: هر گاه شیاطین بر سراچه دل آدمیان حمله ورنشده و احاطه نکرده بودند میتوانند بیاطن این عالم نگران شوند. و ثابت است که معانی قرآن از جمله بواطن عالم است که بایستی با نور بصیرت استفاده کرد نه با چشم سر.

اینک باید بدانیم موانع فهم لطائف قرآن چهارچیز است.

اول: شخص قاری بر آن همت میگذارد که تا میتواند حروف را از مخارجش ادا کند و این موضوعیست که شیاطین در دل قراء قرآن می افکنند که آنها را از فهم معانی قرآن باز دارند و پیوسته آنها را بر آن میدارند که حروف قرآن را مکرر کنند بگمان آنکه از مخارج ادا نکرده‌اند و روشن است وقتی قاری قرآن اندیشه خود را مقصور بر مخارج حروف نماید کی میتواند از معانی آنها برخوردار شود و بسیار خند، آور است شخصی که خود را از این ناحیه مطیع شیطان

قرار دهد .

دوم : از هر چه بگوشش میرسد تقلید میکند و بر آنچه بحال جمود و رکود بماند و بدانچه مسموعش شده با کمال تعصب باقی باشد و بصیرت و بینائی بدانچیز نداشته اهمیتی بدینمعنی نمیگذارد بلکه قید تقلیدش باندازه‌ای است که مهلت نمیدهد بر خلاف عقیده خود قدمی بردارد و اگر تصادفاً از راه دوری برقی بجهت و معنائی که برخلاف مسموع اوست برای او کشف شود شیطان تقلید ، بر او با کمال عجله می‌تازد و باو میگوید چگونه بچنین رویه اعتقاد میکنی با آنکه پدران تو باینگونه افکار توجیهی نمیکردند .

سوم : بر ارتکاب گناه بی‌نهایت مصرّ است و بکبر و خود بینی تظاهر میکند از هوای نفس پیروی می‌نماید و بالاخره اینموضوعات قلب اورا تیره میسازد و مانند آئینه که اگر گرد آلود شود نمیگذارد صورت در آن منعکس شود از کار میماند رسول خدا ﷺ : زمانیکه پیروان من در مقابل زروزیور دنیا سر فرود آورند عظمت اسلام از دل آنان بیرون میرود و چون امر بمعروف نکنند از برکت وحی محروم میگردند .

خدای منان باز گشت بحق را مشروط بفهم معانی و دقائق نموده و چنین فرموده است :

تبصرة و ذکرى لكل عبد منيب (۱)

قرآن و دستورات، ما مایه بینائی و تذکّر بنده ایست که دست توبه بدرگاه مادر از کند و نیز فرموده :

و ما يتذكر الا من ينيب (۲)

کسی که دست توبه بجانب خدا گشاید بدیگری متذکر نمیشود . و فرموده:

(۱) آیه ۸ سوره ق .

(۲) آیه ۱۳ سوره مؤمن .

انما يتذكر اولوا الالباب (۱)

همانا خردمندان متذکر میشوند. و ثابت است کسیکه دلبستگی بدنیا را بر نعمتهای جاویدان آخرت برتری دهد خردمند نیست و اسرار قرآن برای او کشف نمیشود.

چهارم: به تفسیر ظاهری قرآن قناعت میکند و خیال نمیکند علاوه بر آنچه از ظاهر قرآن میفهمد معنای آن نیز منظور باشد و آنچه غیر ظاهر قرآنست آنرا تفسیر برأی مینامند و فرموده اند کسیکه قرآنرا موافق با رأی خود تفسیر کند جایگاه او پر از آتش شود باینکه این شخص منظور تفسیر برأی را نداشته و مقصود امیر المؤمنین عليه السلام را نفهمیده که فرمود: (اسراریرا رسولخدا صلی الله علیه و آله بمن ودیعه داده و روزی خواهد رسید مؤمنی که شایسته درک معنی قرآنست می آید و آنها را از من استفاده میکند) و خیال میکند مراد ظاهر قرآنست و حال آنکه اگر ظاهر قرآن مراد بود دیگر کسی دم از اختلاف نمیزد.

فصل ششم

مؤمن و خطابات قرآنی

هفتم. تلاوت کننده قرآن در حین تلاوت خطابات قرآنی ویژه خود بداند اگر امر یا نهی یا وعده و وعیدی بگوشش برسد مخصوص بخود شمارد و اگر بقصص گذشتگان برخورد کند افسانه محض نپندارد بلکه آنها را مایه عبرت دانسته و بقدر احتیاج از آنها استفاده نماید زیرا کلیه قصص قرآنی متوجه به پیغمبر و پیروان او میباشد. بهمین جهت فرموده

ما نثبت به فؤادك (۱)

تادلت را با شرح حال پیغمبران گذشته ثابت و پا برجا بداریم باری بنده باید متوجه باشد که خدای متعال قصه‌های قرآنی را از آن نظر متعرض شده تا وی بصبر و ذلت عادت کند و در دین خود پا برجا باشد زیرا قرآن ویژه پیغمبر ﷺ بوده تا دیگران از لطائف و حقایق آن بی بهره باشند بلکه موجب شفا و هدایت و رحمت و نور برای عالمیانست بدین مناسبت همگان را فرموده تا در برابر این کتاب مجید شکرانه بجا آورند.

و اذکروا نعمة الله علیکم وما انزل علیکم من الكتاب و الحکمة (۲)

شکر کنید نعمتهائی که خدا بشما داده و کتاب و حکمتی که برای شما فرستاده و فرموده :

لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکر کم و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیههم كذلك یضرب الله للناس امثالهم - بصائر للناس و هدی و موعظة للمتقین :

ما برای شما کتابی فرستادیم که در آن ذکر شماست و ای پیغمبر ما این

(۱) آیه ۱۲۰ سوره هود

(۲) آیه ۲۳۱ سوره بقره .

قرآن را بر تو نازل کردیم تا دستورات خدا را برای مردم توضیح نمائی خداوند اینگونه برای مردم مثلها زامی آورد این کتاب موجب بینائی و هدایت مردم و پند و اندرز برای پرهیزکارانست. و هنگامیکه خدای متعال همه مردم را مورد خطاب قرار بدهد مسلماً احاد جمعیت هم مورد خطاب است و قاری که یکی از افراد مسلمان است باید اینگونه کند که او هم مورد خطاب خداوند است

یکی از حکما گفته: قرآن نامه‌های تعهدی است که از جانب خدا برای ما آورده شده تا آنها را با کمال تدبیر در نمازهای خود بخوانیم و در خلوتهای خود برای هر يك آنها قدم همت پیش گذاریم و در طاعات خود آنها را متنفذ در آداب خود بدانیم.

فصل هفتم

تأثر و اندوه

هشتم: تلاوت کننده باید هنگام تلاوت قرآن آیات مختلفی را که از نظر او میگذرند مایه تأثر خود قرار دهد و در برابر هر يك از آنها حال وجد و خوفی پیدا کند و قلب خود را بدین مناسبت محزون و خائف بسازد البته اگر معرفت او کامل شود خشیت و خوف از خدا بر تمام احوالش غلبه میکند. زیرا آیات قرآن بیشتر اوقات مقید و مشروط است چنانکه می بینیم مغفرت و رحمت را مقرون بشروطی کرده که شخص عارف از دریافت آنها عاجز می ماند میفرماید: **وانی لغفار** من بخشنده ام سپس همین صفت را مقرون بچهار شرط قرار داده لمن تاب و آمن و عمل صالحاً ثم اهتدی برای کسیکه توبه کند و ایمان آورد و عمل صالحی انجام دهد و آنگاه راه هدایت بپیماید و فرموده:

والعصر ان الانسان لقی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا

بالحق و تواصوا بالصبر

سو گند بعصر که همه آدمیان زیانکارند مگر مؤمنان ، نیکوکاران ، و حقیقت جویمان و صابران .

وهر جاهم بکو تاهی بر گذار کرده شرط جامعی رامتعرض شده
ان رحمة الله قریب من المحسنين

رحمت خدا متوجه نیکوکارانست . احسانست که با تمام اعمال و افعال ، سازگار می آید و از این قبیل است کلیه آیاتی که از آغاز تا انجام قرآن بکار رفته و کسیکه به فهم اینگونه معانی دقت نماید حالت خشیت و خوف برای او ایجاد میگردد هیچ بنده ای بتلاوت قرآن نمیردازد و بدان ایمان نمی آورد جز اینکه حزن و اندوه او فراوان میشود و حوشحالیش کم و گریه اش طولانی و خنده اش اندک ، نصیب و شغلش فراوان و راحتی و تن پرورش کم میشود .

بنده باید در آن هنگام متأثر باشد که چرا مصداق آن آیه نمی باشد بنابراین چون به آیه عذاب و مغفرت مقیده برسد از خوف خدا چنان بلرزد که گوئی نزدیک است بمیره و هنگامیکه به آیات بهشت و نعم آن برخورد کند چنان بانشاط گردد که گوئی از زیادی خوشحالی میخواهد پرواز کند و چون بذکر اسما، وصفات او برسد در برابر حالت و عظمت او کمال خضوع بجا آورد و چون نسبت ناروای کفار را که شایسته خودشان بوده و بخدا منسوب نموده اند برسد از صوت خود بکاهد و باطناً از اینگونه نسبتها شرمسار گردد و از ذکر آتش و عذاب آن اندامش بلرزه در آید و بیمناک شود .

باری قرآن کتابیست که اینگونه حالات مختلفه رادر انسان ایجاد میکند و شخص باید آنرا با کمال دقت و تدبیر بخواند تا بدین اوصاف متصف شود و گرنه ممکن است بسادگی حروف آنرا بزبان جاری ساخت بلکه میتوان گفت کسی که قرآن را با لقلقه لسان بخواند و عمل بدستورات آنرا در نظر نداشته باشد مصداق این آیه است

ومن اعرض عن ذکرى فان له معیشتة ضنکاو نحسره یوم القيمة اعمی (۱)

(۴۹۷)

کسیکه در کرم فراموش کند زندگی را بر او دشوار سازم و او را روز
قیامت نابینا وارد محشر و نیز مصداق این آیه شود .

كذلك اتك آياتنا فنسيتها وكذلك اليوم تنسى ،

بدین کیفیت آیات ما بدست تو رسید و آنها را از خاطر بردی و امروز هم
فراموش شده‌ای .

یعنی آیاتی که بوسیله پیغمبر ما بدست تو رسید از نظر انداختی و بآنها عمل
نمودی و کوتاهی کردی « و اصطلاحاً کسیکه در انجام امری کوتاهی کند او
را ناسی آن امر میدانند . »

تلاوت حقیقی قرآن آنست که زبان و عقل و قلب همه با هم هنگام تلاوت شرکت
داشته باشند و هر کدام بنوبه خود محظوظ شوند چنانکه حظ زبان به آنست که حروف
قرآنی را با کمال دقت بخواند و حظ عقل ، توجه به تفسیر و معانی و لطائف آنست
و حظ قلب ، پند آموختن از آن و متأثر شدن از او امر و نواهی است بنابراین این
هنگام تلاوت قرآن زبان و اعظ است و عقل مترجم و قلب متعظ .

فصل هشتم

درجات قاری

نهم : هنگام تلاوت قرآن قدم ترقی و تعالی بردارد یعنی طوری بتلاوت آن بپردازد که کلام خدا را از خود او بشنود نه از زبان خودش بهمین مناسبت برای قاریان سه درجه معلوم کرده اند نازلترین درجات آنستکه بنده خود را در حالی مشاهده کند که گویا در برابر خدا ایستاده و بتلاوت قرآن مشغولست و حضرت کرده گازی بوی متوجه است و کلام او را استماع میفرماید حال چنین بنده که خود را در پیشگاه مولا می بیند حال سؤال و تضرع و زاری و ناله است . سپس اگر در همین حال متوجه شود که خدا هم او را مورد الطاف خود قرار داده و انعام و احسانش را بدو نازل فرموده لازمهاش آنستکه شرمساری پیشه کند و احترام او را منظور بدارد و بفهمد چه میگوید و گوش بدهد و اگر متکلم را در حال کلام و صفات او را در کلماتش مشاهده کند بخود نمینگرد و به قرائت و اینکه مورد نعمت خدا قرار گرفته توجهی ندارد بلکه همت بحضرت متکلم گماشته و اندیشه خود را موقوف بر او می نماید و مستغرق در مشاهده او می شود و این درجه پایه مقربان است و درجه قبل از این مقام اصحاب یمین است و از ایندو که گذشت درجه غافلانست .

حضرت صادق علیه السلام از درجه نخستین باین بیان اخبار فرموده : سو کند بخدا حضرت کبریائی او در کلام عزیزش تجلی فرموده و مردم نمی بینند حالتی که برای جناب او در نماز پیش آمد که غش کرد و بر زمین افتاد و قبلا ترجمه شد فرمود این آیه را مکرر خواندم تا از زبان متکلم آن شنیدم و چون جسم تاب دیدار او را نداشت چنین حالی برای من پیدا شد

یکی از حکماء گفته . من همواره بتلاوت قرآن مشغول بودم و شرمینی از آن احساس نمی کردم . تا روزی چنان تلاوت می کردم که گویا می شنیدم که نبی اکرم

آنرا بر یارانش تلاوت میفرماید آنگاه از این مقام هم قدم فراتر گزاردم و هنگام تلاوت چنان بود که گوئی از جبرئیل میشنیدم که پر پیغمبر ﷺ تلقین میکند سپس خدای متعال مرا بدین مقام رسانیده که آیات شریفه را از متکلم آن استماع میکنم و چنان لذت میبرم که از وصفش عاجزم.

فصل نهم

دهم: تبری یعنی تلاوت کننده قرآن بحول و قوه خود اتکا نداشته باشد و خود را بچشم رضا و تزکیه مشاهده نکند یعنی هنگامیکه آیات و عدو ستایش صالحانرا تلاوت میکند خود را در ردیف صالحان نه بیند بلکه متوجه بصالحان و موقنان بوده و کاری کند تا بدانها ملحق شود و چون به آیات سرزنش بمعصیت کاران و عاصیان برسد خود را از آنها بشمارد و با کمال خوف تصور کند که هم اکنون مخاطب با آن خطاست چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه متقین بهمین معنی اشاره فرموده.

چون به آیه خوف برسند گوش دل برای استماع آنها میگشایند و خیال میکنند ناله جهنم را هم اکنون میشنوند.

و چون هنگام قرائت خود را مقصر به بیند موجب قربت برای آنها فراهم شود زیرا کسیکه بعد از محبوب را در قرب به او به بیند خوفی باو دست میدهد که او را بدرجه دیگری از قرب رهنمائی میکنند و کسیکه قرب را در بعد مشاهده کند در حال ایمنی چنان به بند مکر گرفتار شود که بر تبه ای پست تر از آن بیفتد و هر گاه خود را بچشم رضا بنگرد در حجاب ماند و اگر بخود التفاتی نداشته باشد و در حال قرائت جز خدا را نه بیند بحسب حالاتی که برای او روی داده ملکوت عالم را مشاهده نماید و آیات رحمت را تلاوت کند و حالت روح و نشاطی در خود احساس نماید صورت بهشت را بچشم حقیقت مشاهده کند و اگر حالت خوف باو

دست دهد جهنم برای او کشف شود و انواع عذاب را ببیند برای اینکه قرآن کریم مشتمل بر آیات ساده و بالطافت و سخت و خارج از عادت و امید و بیم است و حالات مختلفی از قبیل رحمت و لطف و انتقام است و مطابق با مشاهده کلمات و صفات حالات مختلف قلبی ایجاد میشود و مستعد برای مکاشفه امری مناسب با آن حالت میگردد زیرا محالست مستمع دارای یک حال باشد و مسموعش مختلف، برای آنکه قرآن کریم مشتمل بر کلام راضی، خشمگین، منعم، منتقم جبار، متکبر، مهربانست و قرائت کننده بهر یک از این احوال که برسد مطابق با آن حالتی برای او پیدا میشود.

باب پنجم

اسرار زکوة

در این باب گفتاری در باره زکوة و اسرار آن متذکر میشویم .
 قال الله تعالى : و اقيموا الصلوة و انوا الزكوه نماز پيا داريد و زكوة بدهيد
 رسول خدا ﷺ : چون مردم ازدادن زكوة خود دادى كنند زمين هم از بر كاش
 امتناع ميكند .

حضرت باقر عليه السلام : خدايتمتع زكوة را مقرون بصلوة فرار داده و فرموده

و اقيموا الصلوة و اتوا الزكوة

بنا بر اين كسيكه نماز بخواند و زكوة ندهد اقامه صلوة نكرده است -
 حضرت صادق عليه السلام : خدايتمتع هيچ امر واجبي را مانند زكوة بر امت
 پيغمبر واجب نگرداننده در اين فريضة است كه عموم مردم هلاك ميشوند .
 ايضاً : كسيكه يك جزء از زكوة را ادا نكند مؤمن و مسلمان نيست و از
 تأسف بر همين است كه ميگويد :

رب ارجعوني لعلى اعمل صالحا فيما تركت

پرورد گارا بار ديگر مرا بدنيسا بر گردان تا فريضة زكوة را تأديه كنم
 ايضاً : كسيكه طلا و نقره داشته باشد و بحد نصاب رسيده و زكوة آنها را
 ندهد خدايتمتع فرداي قيامت او را در بيابان همواري محبوس ميكند و مار بزركي
 كه از كثرت زهر موهاي روى سراو ريخته است بر وي مسلط ميقرمايد كه ويرا
 دنبال ميكند و او از دست آن مار ميگريزد و چون مي بيند از دست آن حيوان
 خلاصى ندارد خسود را تسليم او مي كند و آن حيوان او را ميگزد و پاره پاره
 ميكند سپس مانند طوقى بر گردن او قرار ميگيرد چنانكه حقمتمتع ميقرمايد:
 سيطوقون ما بخلوا به يوم القيمة (۱)

روز قیامت آنچه را که از دادن آن بخل میورزیدند طوقی بگردن آنها خواهد شد .

کسیکه شتر یا گاو و یا گوسفند داشته باشد و بحد نصاب برسند و زکوةشانرا ندهد خدايتمتعال فردای قیامت او را در بیابان همواری محبوس و حیوانات چهار پا را براو مسلط میفرماید تا ویرا پایمال کنند و حیوانات نیش دار را امر میکند تا او را بگزند و کسیکه خرما یا انگوریا گندم و یا جو داشته باشد و بحد نصاب برسدوزکوة آنهارا نپردازدخدایتمتعال زمینهای مرتفعی رامانند طوقی بر گردن او قرار میدهد .

ایضاً : خدایتمتعال زکوة را برای آن قرار داده تا ثروتمندانرا آزمایش کند و هزینه زندگی بیچارگان را تامین نماید و اگر همه مردم زکوة مالشانرا میپرداختند هیچ مسلماننی فقیر و نیازمند نمیشد و بهمان اندازهیکه خدا براو واجب کرده قناعت میکرد. این فقر و احتیاج و گرسنگی و برهنگی که در میان مردم پیدا شده بر اثر گناه ثروتمندان است. بر خدا لازمست رحمت خود را از کسانیکه حق او را منع میکنند منع فرماید .

سو گند بکسیکه خلق را آفریده و سفره روزی را گشوده هیچ مالی در دریا و صحرای عالم ، مفقود نمیشود مگر مالیکه زکوة آن داده نشده و هیچ صیدی اسیر دام نمیگردد جز اینکه آنروز از تسبیح خدا غفلت کرده . محبوبترین مردم در پیشگاه خدا کسی است که سخاوتمندتر باشد و سخاوتمندترین آنها کسی است که زکوة مالش را ادا کند و فریضه زکوة که بمالش تعلق گرفته بمستحقان از مؤمنین پردازد .

در روایتی فرموده : خدایتمتعال اموال ثروتمندان و مردم مسکین را بشماره در آورده و چنین نتیجه گرفته که در هر هزاری بیست و پنج درهم بحال بینوایان کافی است و اگر بیش از این لازم داشت بیشتر میفرمود .

ایضاً : زکوة عطیه ای نیست که هر گاه دهنده آنرا پردازد مورد ستایش قرار

گیرد بلکه اعطائیت کسی که خون دهنده آنرا محفوظ مینماید و او را بدینوسیله مسلمان میخوانند که اگر نپذیرد نمازش پذیرفته نمی‌شود و همانا در اموال شما علاوه بر زکوة، حق دیگری هم هست پرسیدند غیر از زکوة چه حق دیگری بمال تعلق میگیرد؟ فرمود سبحان الله مگر این آیه را نخوانده‌اید:

و فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم

در اموال مسلمانان حق معلومیست برای سؤال کنندگان و محرومان. پرسیدند آن حق معلوم کدام است؟ فرمود بخدا سوگند مالی است (کم یا زیاد) که شخص با خود قرار میدهد هر روز یا هر جمعه یا هر ماه به بینوایان بدهد.

قال الله تعالى : و یمنعون الماعون (۱)

فرمود قرضیست که باید بدهد و احسان نیست که باید بنماید و لوازم خانه است که باید عاریه دهد و زکوة مال است که باید بفقرا بدهد یعنی از هر يك بنوبه خود ممانعت میکند.

کسی گفت ما همسایگانی داریم که هر گاه چیزی از ما بعاریه میگیرند پس نمیدهند آیا اگر باینها چیزی بعاریه ندهیم گناهکاریم؟ فرمود اگر چنین هستند گناهی بر شما نیست.

از این آیه پرسیدند:

و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیموا و اسیرا (۲)

(غذای خود را با میل و رغبت تمام بدر مانده و بی پدر و گرفتار میدهند)

که آیا این اطعام در ردیف زکوة است؟ فرمود نه

از این آیه سؤال شد: ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة (۳)

آشکارا و نهان شبانه روز اموالشانرا در راه خدا انفاق میکنند؟ فرمود اینهم

(۱) آیه ۷ سوره ماعون

(۲) آیه ۸ سوره دهر

(۳) آیه ۲۷۴ سوره بقره

زُكُوة نیست .

ایضاً ، این آیه سؤال شد ان تبدوا لصدقات فنعماهمی وان تخفوها وتؤتوها
الفقراء فهو خیر لکم (۴)

(اگر صدقات مالتانرا علنی بپردازید کارشایسته‌ای کرده‌اید و اگر مخفیانه
بفقرا تسلیم نماید برای شما بهتر است) فرمود اینهم از زکوة مال محسوب نمیشود
ایضاً : خدایم‌تعال این ثروت زیاد را بشما مرحمت کرده‌تا آنها را بمصرفی
که او خواسته است برسانید نه آنکه گرد کرده گنج بسازید .

ایضاً : پرسیدند چه مقدار از مال زکوتش واجبست ؟ فرمود زکوة ظاهری در هر
هزار درهمی بیست و پنج درهم و اما زکوة باطنی آنستکه اگر برادر مسلمان‌تو
بچیزی از تو نیازمندتر بود آنرا بعنوان ایثار باو عطا کنی

فصل اول

معروف یا احسان آنستکه بخود و بواجب النفقہ خود انفاق کنی وصله رحم نمائی و حقی که در مال خود معلوم کرده‌ای بمحلش برسانی و بر بینوا تصدق نمائی و جوانمردی کنی، و از ثروت مند پذیرائی کنی، و بنزدیکان تحفه و هدیه دهی و کمک کنی و بدینوسیله باب خیر دنیوی و اخروی را بسوی خود بگشائی و نکبت دنیا و آخرت را از خود برطرف سازی، و بامور عام المنفعه از قبیل بنیان مسجد و آب انبار و راه اقدام کنی، و یا بکارهای خاصی اشتغال ورزی مثلاً گمشده ایرا هدایت کنی و نادانی را علم بیاہ وزی و همقرین و همسر شوی برای پاکدامنی و عدالت او و حاجت مؤمنی را بر آوری و مقررضی رامہلت دهی و کنیزی را در اختیار دیگری در آوری فرض الحسنہ دهی، دیگری را بر مر کبش سوار کنی، خوشگوئی و خوشزبانی کنی سختگیری بر عیال نکنی با برادر دسلمان ترشروئی نمائی و لوازم زندگی را بعاریه وامثال اینها

در روایتی فرموده هر احسانی صدقه است. گاهی هم احسان اختصاصی بصدقه ندارد و در روایتی فرموده صدقه فقر را زائل و عمر را طولانی می کند و هفتاد گونه مرگ ناگهانی را از صدقه دهنده دور میگرداند.

ایضاً: احسان آدمیرا از لغزشهای سوء حفظ می کند.

شرط انفاق

شرط انفاق آنستکه حد وسط آنرا رعایت نمایند.

قال الله تعالى، والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا و اوکان بین ذلک قوا ما

آنانکه چون انفاق کنند از اندازه تجاوز نمیکنند و بخیل هم نیستند بلکه

حد وسط را رعایت می کنند

حضرت صادق علیه السلام همین آیه را تلاوت فرمود سپس کفی ریگ برداشت و

آنها را میچکم گرفت و فرمود اقتاریکه در قرآن آمده یعنی مال را بهمین کیفیت

(۵۰۹)

محکم بگیرد و بکسی احسان نکند سپس کف دیگر بر گرفت و همه را بیکدفعه ریخت و فرمود این اسراف است که چیزی برای خود نگه ندارد کف دیگری بر گرفت برخی را ریخت و برخی را برای خود نگه داشت فرمود این عمل، قوام است و مراد قرآن همین است (۱)

ممکن است انسان مالیکه در اختیار دارد آنرا نگهداری کند و بمصرف نرساند بدینمنظور که روزی آنرا در مورد لزوم بکار برد .

رسول خدا ﷺ بهترین صدقه صدقه ایست که از دست غنی خارج شود یعنی بحد از دادن چند درهم باز توانگر باشد .

ایضاً : بهترین صدقه صدقه ایست که بعد از حد کفاف داده شود
ایضاً : کسیکه بقدر کفاف خود نگهدارد ، مورد سرزنش قرار نمی گیرد

فصل دوم

سروجوب زکوة

سرّ وجوب زکوة و انفاق به تهیدستان تنها این است که بنده بخوبی بتواند از بوته آزمایش در آید.

و در این باب سه معنی در نظر گرفته شده .

اول : تلفظ بدو کلمه شهادت بوحدانیت خدا و رسالت پیغمبر ﷺ در حقیقت التزام بتوحید و اقرار بمعبودیت حضرت کردگار است و ثابت است در صورتی وفای باین منظور میشود که موحد محبوب دیگری غیر از خدایمتعالی نداشته باشد زیرا محبت ، شرکت پذیر نیست و اگر کسی فقط بتوحید زبانی اکتفا کند ثمره ای بر آن مترتب نمیشود و در صورتی ممکن است درجه حبّ و دوستی را بمرحله آزمایش گذارد که آدمی بتواند از محبوبهای دیگر خود مفارقت نماید و معلومست که مردم ثروت را بسیار دوست میدارند و آنرا وسیله رسیدن بلذت و منافع خود میدانند و موجبات انس بدنای خود را هم بسبب مال فراهم میسازند و از مرگ میگریزند و متوجه نیستند که مرگ باب لقای محبوبست و اگر بخواهید آنانرا در ادعای خودشان تصدیق کنید محبوبترین معشوقشانرا که ثروت است از آنان طلب کنید اگر حاضر شدند که بسادگی آنها را در اختیار شما بگذارند معلوم است راست میگویند.

قال الله تعالى ، ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم ان لهم الجنة (۱)

خدایمتعالی جانها و ثروت مؤمنانرا در برابر بهشت از آنان خریداری کرده دوم : زکوة دهنده خودرا بدینوسیله از لوث بخل که از مهلکات است پاک میسازد

رسول خدا ﷺ : سه چیز از مهلکات است بخل ، هوا پرستی و نخوت .

(۵۰۸)

قال الله تعالى : ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون (۲)

کسانی که دست از بخل بر میدارند رستگارانند ،

در صورتی ممکن است صفت بخل از انسان زائل شود که به بذل و بخشش مال و ثروت خود عادت کند و نفس را مقهور سازد ، و بتواند با کمال اعتیاد آنرا در اختیار دیگری درآورد . و انفاق مال بدینمعنائی که یاد کردیم دل‌ثروتمند را از لوث بخل که مایه هلاکت اوست پاک می‌سازد و بهر اندازه که در بذل آن اقدام نماید بهمانمقدار دلش پاکیزه می‌شود و خرسند است که در راه خدا به تهیدستان انفاق نموده .

سوم : انفاق مال موجب شکر نعمت است زیرا حق متعال سزاوار شکر نعمتهای بدنی و مالی است که بمردم اعطا فرموده بنا بر این کسیکه عبادات بدنی را انجام میدهد چنانست که شکر نعمت بدنی را بجا آورده و شخصیکه عبادات مالی را انجام میدهد مانند آنستکه شکر نعمت مال را کرده باشد و چقدر پست فطرت است کسیکه فقیر و بیچاره ایرابه‌بیند و باو احسانی ننماید تا بدینوسیله شکر نعمت الهی را بجا آورد که او را مانند وی نیازمند و تهیدست نساخته

فصل سوم

طریقه احسان

بسیار بجا و بموقع است هر گاه کسی اراده خیری نماید و از فرصت استفاده کند و این اراده را که لمة ملکی میگویند بظهور آورد . دل بنده مؤمن در میان دو انگشت از انگشتان خداست و بسرعت آنرا حالی بحالی میسازد . مؤمن باید متوجه باشد خود را در دست شیطان قرار ندهد که او را بفلاکت و بد بختی و کارهای ناپسند که از اینها به لمة شیطانی تعبیر میکنند دعوت می نماید . کاری کند که شخص سائل دست بجانب او دراز ننماید و قبل از سؤال حاجت او را بر آورد زیرا اگر صبر نماید تا وی از او درخواست کند احسان نکرده بلکه آبروی خود را حفظ کرده و در حقیقت معامله ای نموده است ، دیگر آنکه برای انجام احسان و کار خیر وقت مناسبی از قبیل ماه رمضان بویژه دهه آخر و اول وعید غدیر از ماه ذیحجه را معین نماید و سعی کند بمهدستان مخفیانه احسان کند بطوریکه دست چپش از دست راست اطلاع پیدا نکند .

حضرت صادق علیه السلام : صدقه پنهانی برتر از آشکار است . و عادت آنجناب بر آن بود که همه شب پس از اداء فریضه عشاء چون پاسی از شب میگذشت انبانی از گوشت و نان و پول بر شانه مبارک می نهاد و آنها را بخانه های بینوایان مدینه میبرد و بدون آنکه آنجناب را بشناسند در میانشان تقسیم میکرد هنگامیکه آنجناب رحلت فرمود و پس از آن آورنده خوراک را ندیدند دانستند که آن شخص ، حضرت صادق علیه السلام بود .

رسول خدا صلی الله علیه و آله : صدقه پنهان آتش خشم خدا را فرو می نشاند .

حضرت صادق علیه السلام : هر چه را خدا می تعال بر تو واجب گردانیده آشکار آن از نهانش بهتر است و هر چه را بر تو مستحب گردانیده نهان آن از آشکارش برتر است چنانکه اگر زکوة مالت را بدوشت بگذاری آشکارا آنرا بمستحقین

برسانی عمل پسندیده‌ای انجام داده و در ذیل این آیه :

و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خير لكم -

(اگر آنرا پنهان دارید و به بینوایان بدهید برای شما بهتر است) فرموده‌ام

بصدقه غیر زکوت است .

و بالاخره منظور آنستکه هر جا دیدید ممکن است با عمل شما دیگران هم تشویق شوند و عمل خیر انجام دهند آنرا آشکارا انجام دهید و هر گاه دیدید ممکن است بر یاکاری شهرت پیدا کنید آنرا مخفیانه دهید .

از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدند کدام صدقه افضل است ؟ فرمود صدقه‌ایکه شخص سالم و حریصی بدهد که آرزومند زنده‌گی جاوید است و از تهیدستی می‌ترسد و میداند چون بگودی گردنش برسد دیگر مهلت ندارد گفتم فلانی و فلانی چنین اند .

مناسب است انسانیکه دست احسان از آستین بیرون می‌آورد و به بینوایی کمک میکند آنرا ناچیز شمارد تا در نتیجه پیش خدا موقعیت پیدا کند .

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام : موقعیت احسان را بسه چیز می‌بینم : حقیر شمردن و پنهان داشتن و تعجیل کردن در آن زیرا اگر آنرا حقیر شمردی نزد کسی که گرو گذارده‌ای بزرگ ساخته‌ای و اگر در نهان بمصرف رساندی احسان را کامل کردی و اگر در اعطاء آن تسریع نمودی آنرا گوارا ساخته‌ای و اگر بغیر این دستور عمل نمودی آنرا باطل کرده و بمصرف معین نرسانده‌ای .

بایستی بهترین و محبوبترین و دورترین چیزها از امور شبهه را بمصرف انفاق رسانید .

قال الله تعالى ، و يجعلون لله ما يكرهون (۱)

آنچه را که خود نمی‌پسندند در راه خدا به تهیدستان میدهند

ايضاً : لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون (۲)

۱- آیه ۶۲ سوره نحل

۲- آیه ۹۲ سوره آل عمران

هیچگاه از انجام عمل خیر بهره‌مند نخواهید شد مگر از آنچه که دوست
میدارید انفاق نمایید (۱)

**ایضاً : انفقوا من طيبات ما كسبتم و مما اخرجنا لكم من الارض ولا
تيموا الخبيث منه تنفقون ولستم باخذيه الا ان تغمضوا فيه (۲)**

مال مناسب و پاکیزه‌ای که بدست آورده‌اید و آنچه از زمین فراهم ساخته‌اید
در راه خدا انفاق کنید. و چیزهای نامناسب و پلید را برای احسان نگذارید و بدانید
در صورتی بسزای احسان خود میرسید که از آنچه داده‌اید چشم ببوشید،
و اگر بتوانید باندازه‌ای به بینوا کمک کنید که او را بی‌نیاز سازید و پس
از آنکه به بینوائی اعطائی کردید دست خود را ببوسید زیرا پیش از آنکه صدقه
بدست فقیر برسد بدست خدا برسد

امیر المؤمنین علیه السلام . هر گاه بسائلی احسانی کردید دست خود را نزدیک

۱ - لن تنالوا البرحتى تنفقوا
نیست تنها بدل مال انفاق و بر
تا چه باشد نیت در بدل و مال
هر عمل‌کنان بر حقت نزدیک کرد
کم ده و نیکو ده اندر راه او
هر چه داری دوست آن شرک خفی است
حب غیر او چورفت از دل برون
عاشق مخلوق گر در راه دوست
تو براه عشق خلاق ای دغل
گر بود در سفره ات مرغ و بره
در زکوة آنرا دهی کو اردلست
گوئی افزون ده مرا یارب عوض
من زکوتی را که گفתי داده‌ام

آنچه داری دوست یعنی ده بر او
حق بمالت ننگرد بیند بسر
بر هدایت میدهی یا بر ضلال
هست آن بر تا که فعلی نیک کرد
می بخواه آنرا که شد دلخواه او
دوست گیر آنرا که جز او هیچ نیست
مال چپود یا دهی کم یا فزون
بگذرد از هر چه کو دارای اوست
میدهی آنرا که رد است و اقل
بهر مسکین نان خشکست و تره
کندم بیمغز و جوز انزل است
اهل بیتم را نگهدار از مرض
دست من گیر اینزمان کافتاده‌ام
(صفی علی)

دهان برده و ببوسید زیرا پیش از آنکه صدقه شما بدست سائل وارد شود بدست خدا می‌رسد و خدا یمتعال گیرنده صدقات است .

رسول خدا ﷺ . فرمود صدقه مؤمن پیش از آنکه بدست خدا یمتعال برسد در دست بینوا نمی‌آید سپس این آیه را تلاوت فرمود

الم يعلموا ان الله يقبل التوبة عن عباده و يأخذ الصدقات و ان الله هو التواب الرحيم (۱)

آیا ندانسته‌اید که خدا یمتعالی توبه بندگانش را می‌پذیرد و صدقات آنانرا قبول می‌کند و تنها او توبه پذیر و مهربانست .

حضرت صادق عليه السلام . خدا یمتعال می‌فرماید برای پذیرش هر چیزی دیگری را و کیل قرار داده‌ام غیر از صدقه که آنرا بدست خودم اخذ میکنم تا جائیکه اگر مردی یا زنی يك دانه خرما یا نصف خرما در راه من بذل کند من آنرا مانند بچه شتر یا کره اسبی که شما می‌پرورانید تربیت میکنم و فردای قیامت که مرا ملاقات میکنند پاداش صدقه آنها باندازه کوه احد و بزرگتر از آن میباشد .

لازمست شخص در آن هنگام که صدقه میدهد از کسی که صدقه را می‌گیرد در خواست کند تا برای او دعا نماید زیرا دعای او در حق وی مستجاب میشود و متوجه باشد صدقه‌اش را بکسی بذل کند که متقی و عالم و صادق باشد تا بوسیله او اجر بیشتری ببرد و نعمت را از خدا بداند و صرف در حوائجش بنماید و یا برای زمانی که بر اثر بیماری یا عیالواری یا تهیدستی و امثال اینها از کار باز مانده باشد . لیکن بداند که مناسب نیست زکوة واجبه و صدقات جاریه را به اهل علم و مؤمنان بپردازد زیرا زکوة و صدقه در حقیقت جزء پست ترین اموال است و در روایتی وارد شده: آیا دوست میدارد یکی از شما که دستش را بشوید سپس آب چرکین دست خود را بروی برادر مؤمنش بریزد؟ همانا چرک گناهان از چرک بدن بزرگتر است .

بهتر آنست که از مال خود به آنان بعنوان هدیه هر مقداری که بخواهد محبت

نساید و در اینخصوص نخست افراد عیالوار و سپس اقرب فالاقرب و اهم فالاهم را در نظر بگیرد .

در روایتی فرموده . بهترین هدیه ها هدیه ایست که به بخویشاوند با ایمان داده شود .

ایضاً . هر گاه کسی خویشاوند گرفتار داشته باشد و صدقه اش را بدیگری بدهد مانند آنستکه صدقه نداده .

برای صدقه ده حسنه و برای قرض هیچده اجر و صله برادران بیست ثواب و صله رحم و دیدار خویشان بیست و چهار مزد معین شده است

شایسته آنست که انسان صدقه را هر روز و مخصوصاً اول صبح بدهد تا بلا از او دفع شود و بکوشد که سائل را بامهربانی از پیش خود دور سازد .

در روایتی فرمود : سائل را بمال اندک یا کلام محبت آمیز دور کن .
ایضاً : در هر روز سه نفر یا زیاد تر را اطعام کند تا حق آنروز را ادا کرده، وجود سائل را مغتنم شمارید و ویژه هر گاه اثر رقت باری که نشان راستگویی اوست برای شما ظاهر گردد، و هر گاه دسترسی بسائل پیدا نکردید بر خود بدگمان شوید زیرا وجود سائل موجب دفع بلاست .

و مال اندکی که در دست دارید حقیر شمارید و آنرا بمصرفش برسانید، در روایتی وارد شده از بذل و بخشش اندک خود داری و حیاء نکنید برای آنکه رد سائل از آن مذمومتر است .

ایضاً : بهترین صدقه اعطاء اندکی است که نادار میکند و هر چه را داده دوباره در حال اختیار ، تصرف نکند و منت و سرزنش ننماید خدا فرموده **لا تبطلوا**

صدقا تکم بالمن والاذی قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها ذی (۱)
پاداش صدقات خود را با منت گذاردن و سرزنش کردن سائل نابود نکنید و بدانید که سخن نیک و بخشش بهتر است از صدقه ایکه توأم با سرزنش سائل باشد .

«من» آنستکه شخص در هنگام صدقه خود را نیکو کار نشان دهد و چنان وانمود کند

که از مثل منی خیلی بعید است آنچه را داده ام دوباره پس بگیرم .
 با آنکه محسن و نیکو کار کسی است که مال خود را در اختیار خود قرار
 میدهد تا آنرا در محل مناسب مصرف کند و بدین وسیله بثواب برسد و از شکنجه
 خدا در امان باشد و او کسی است که بنیابت ذات اقدس باری این کار را انجام میدهد
 و حق خدا را که حضرت کردگار را که فقیر بدرخانه او حواله کرده ادا میسازد
 و برزق مقسوم خود نائل میگردد .

« اذی » آنستکه فقیر را با دادن اندکی مال سرزنش کند و سخن نامناسب
 بگوید و صورتش را درهم کشد و پرده آبروی او را بدرد و بدو توهین نماید و سبب
 این عمل ، کثرت بخشش و تکبر اوست که بر اثر جهالت و عدم اطلاع از اینکه رضای
 خدا بالاتر از مال فانی دنیاست و عدم توجه بمقام فقیر ناشی میگردد .

حضرت صادق علیه السلام : امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود کسیکه عملی انجام دهد
 و خیال کند هر کاری که کرده برای خود بجا آورده آرزومند نباشد که مردم از
 او قدردانی کنند و به دوستی خود نسبت باو بیفزایند خلاصه آنکه از مرد تقاضا
 نداشته باش کاری که برای خود انجام داده و آبروی خود خردیده ای دیگران از تو
 سپاسگزاری نمایند . متوجه باش کسیکه دست نیاز بطرف تو دراز میکند آبروی
 خود را از تو بیشتر می طلبد پس تو کاری کن او را چنان دور نسازی که آبرویت
 بخطر افتد .

از حضرت باقر علیه السلام پرسیدند یکی از دوستان بی بضاعت ماخذ ز کوة رادون
 شأن خود میداند و بدین وسیله از گرفتن ز کوة خود داری میکند اجازه میدهد
 آنرا بدون آنکه نامی از ز کوة باشد باو بپردازیم ؟ فرمود آری میتوانید ز کوة
 مال را بدون آنکه اسمی از آن ببرید بوی تسلیم کنید و ز نهار آبروی مؤمن را مریزید .

فصل چهارم

وظیفه سائل

لازم است کسیکه از دیگری اعانه و صدقه میگیرد بداند که این عمل موافق با امر خدا بوده و ذات کبریائی باین شخص دستور داده تا مهم فقیر را کفایت کند بنا بر این شخص سائل، عمل این شخص را محترم شمرده و شکر گزاری نماید و با آنکه میداند نعمت از خداست از او اظهار قدردانی کرده و دعا کند.

رسول خدا ﷺ: کسیکه از مردم قدردانی نکند شکر خدا را بجا نیاورده. حضرت صادق علیه السلام: لعنت خدا بر کسانی که راه احسان را گرفته و آنرا قطع ساخته اند. پرسیدند اینان چه کسانی هستند؟ فرمود از نیازمندان که چون کمکی از دیگری بدیشان میشود قدردانی نمیکنند و کاری میکنند که کمک کننده را از اعانه بدیگری باز میدارند.

اگر احسانی بدیگری شد مناسب است بقدری که از عهده اش بر می آید احسان او را مکافات نموده تقریباً عمل بمثل انجام دهد و اگر نتواند لا اقل بازبان ملاحظت آمیز از احسان او تشکر کند.

رسول خدا ﷺ: کسیکه با او احسانی بشود شایسته است در برابر، احسان نماید و اگر از عهده احسان بر نیاید از او قدردانی کند و اگر از این عمل خود داری کند، کفران نعمت کرده است.

حضرت صادق علیه السلام: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده کسیکه عملی برای او انجام شود و او هم معامله بمثل بنماید کار او را مکافات کرده و اگر مساوی با او نتوانست قدم بر دارد و کمتر از آنرا بجا آورد از وی تقدیر کرده و شخصی که چنین باشد کریم است.

سائل باید عیبهای صاحب عطا را بپوشاند و او را خوار نشمارد و مدمت نکند و هر گاه نتوانست باو عطا کند بسرزنش او نپردازد و او را پیش خود و دیگران

بزرگ معرفی کند و کارهای او را «باتوجه باینکه او وسیله مطلق نیست» نزد مردم دیگر بعظمت یاد کند .

حضرت صادق علیه السلام : در ذیل آیه شریفه **وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون** (۱) بیشتر از این مردم مشرکند و بخدا ایمان نیاورده فرموده این آیه حاکی از گفتار بینوائیست که میگوید اگر فلانی نبود من هلاک میشدم و اگر فلانی نبود من بفلان بدبختی میافتادم و اگر شخص فلانی نبود زن و بچه من از دست رفته بودند به بینید این شخص با این الفاظ پوچ و بیمعز خود چگونه برای خدا شریک قرار داده . آیا که روزی میدهد و دفع بلا از او میکند؟ در همان محضر عرض کردند اگر کسی بگوید : هر گاه خدای متعال بوسیله فلانی بر من منت نمی مینهد نابود شده بودم آیا باز هم برای خدا شریک قرار داده ؟ فرمود نه ، امثال این عبارت زیانی ندارد .

سائل باید متوجه باشد اصل مال یا مقداریکه باو تسلیم میشود شبهه ناک نباشد بنابراین کسیکه مال او حلال نیست اعانه نپذیرد و غیر از کسیکه زیادت از مایحتاج فقیر در دست ندارد کمک نخواهد و از کسیکه میداند هر گاه در ملاء عام از وی درخواستی بکند ممکن است از رد او حیا نماید حاجتی نخواهد .

شخص سالم تا ممکن است از اخذ زکوة خود داری کند و خود را این نوع مال بر کنار دارد ولی هدیه را بپذیرد و بداند که این عمل بهتر مروت و جوانمردی را حفظ میکند و کاری نکند که مردم بروی حسد برند و سوءظن پیدا کنند و از او غیبت نمایند و باید تا میتوانند عمل تصدق پنهانی عطا کنند و اورا افشا نکنند چون ثواب آن افضل است علاوه بر این عمل مخفیانه عالم موجب میشود در نظر مردم خوار و ذلیل بحساب نیاید و از شبهه شرکت در اعطائی که دیگران در آن سهیم اند سالم بماند و اگر بخواد علنی هدیه ای را بپذیرد نیتش را خالص گرداند و غرضش آن باشد که تبلیسی نکند و موقعیتی برای خود قائل نباشد و اظهار عبودیت و بیچارگی

نموده از کبر و نخوت دوری گزیند و سنت شکر را اقامه نماید. زیرا اینموضوعها بر حسب اختلاف نیات و اشخاص و احوال متفاوت است خلاصه انسان باید تامیتواند مراقب باشد که بغرور و غفلت مبتلا نگردد.

فصل پنجم

مؤمن سؤال نمیکند

سزاوار است انسان مؤمن بدون امر ضروری دست احتیاج بجانب مردم دراز نکند بلکه تا جائیکه ممکن است عزت نفس داشته باشد و خود را در دنیا خوار نسازد و به بیچارگی و حساب طولانی آخرت دچار نگرداند.

رسول خدا ﷺ: روزی بیاران خود فرمود آیا بیعت نمیکنید؟ عرض کردند یا رسول الله ما که با حضرت شما بیعت کردیم و پیمان استوار نمودیم.

فرمود منظورم آنست که تعهد کنید هیچ چیزی از مردم نخواهید این سخن رسول اکرم ﷺ چنان تأثیر کرد که هر گاه تازیانه یا عصا و امثال آنها از دست یکی از اصحاب میافتاد خود او برای داشتن آن دست دراز می کرد و از دیگری درخواست نمی نمود.

ایضا، اگر یکی از شما پشتۀ هیزمی از بیابان بیاورد و آنرا بفروش برساند بهتر است از آنکه سؤال کند و آبروی خود را بریزد.

ایضا، کسی که دست سؤال بطرف مادر دراز کند ما با او اعطا می کنیم و کسیکه استغناء جوید خدا او را بی نیاز میفرماید.

حضرت سجاد علیه السلام: خدای متعال را کفیل خواهم مردمی می دانم که بدون ضرورت دست احتیاج بطرف کسی دراز نمیکنند مگر روزی بر سبیل تصادف بقدری کار بر آنها مشکل شود که ناگزیر اظهار حاجت بدیگری بنمایند آن جناب در روز عرفه مردمی را دید که دست سؤال بجانب مردم دراز کرده اند فرمود ایندسته بدترین آفریدگان خدایند زیرا در چنین روزی مردم بجانب خدا اقبال کرده اند و اینان بطرف مردم متوجه گردیده اند.

حضرت باقر علیه السلام : بخدا سوگند یاد می‌کنم هیچ کس باب سؤال و نیازمندی بخلق را بروی خود نمی‌گشاید جز اینکه خدا بمتعال در فقر و فلاکت را بروی او مفتوح می‌فرماید .

ایضاً : نیازمندی بخلق آبرو را میریزد و حیارا میبرد .
 عزت و آبروی مؤمن در آنست که از خلق بی‌نیاز باشد و طمع همان فلاکت حاضریست که آدمی بدام آن اسیر است .
 حضرت صادق علیه السلام : شیعیان ما مردمانی هستند که اگر از گرسنگی بمیرند دست احتیاج بدرخانه این و آن دراز نمی‌کنند .
 ایضاً : اگر سائل بداند که در اثر سؤال بچه فلاکتی مبتلا میشود هیچگاه از کسی سؤال نمی‌کند و اگر مسؤل بداند هنگامیکه سائل را محروم می‌نماید بچه بیچارگی گرفتار میشود هیچ سائلی را محروم نمی‌سازد .
 ایضاً : کسی که بدون احتیاج دست سؤال بدر خانه کسی دراز کند مانند آنست که شرب خمر می‌کند .

مردی حضور اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مشرف شد عرض کرد بوجه خدا و آبروی او پیش تو از تو سؤال می‌کنم حضرت فرمود او را پنج تازیانه زدند سپس فرمود ای بیچاره ذات کریم خدا را چر او اسطه قراردادی شخصیت پست فطرت ولئیم خویش او اسطه کن .
 باری کلمات بزرگان و سرایندگان، همه مشحون است باین که آدمی شایسته نیست زیر بار ننگ برود و دست بجانب لئیمان و پست فطرتان دراز کند (۱) در پایان این فصل مناسب است چند بیتتی از سروده هاتف ذیلا مذکور داریم .

(۱) خار بدرون بمژگان خاره بشکستن بدست

سنگ بر کندن بدنان کوه بیریدن بچنک

طعمه بر بودن بقهر از چنک شیر گرسنه

صید بگرفتن بخشم از پنجه غضبان پلنک ❖

فصل ششم

زکوة بدن

همان طور که مال داری زکوة است و باید آنرا بموقع خود و به نصاب معینی بپردازند بدن نیز دارای زکوة است زکوة بدن آنستکه آنرا بحکم ضرورت بانجام کارهای نیک وادار کنند یا بطریق اختیار آنرا بطاعات خدا و منع از مخالفتهای حضرت او مأمور سازند .

حضرت صادق عليه السلام : رسول خدا صلى الله عليه وآله روزی بیارانش فرمود هر مال و هر بدنی که زکوة آن ادا نشده باشد ولو در ظرف چهل شبانه روز باشد بلعنت گرفتار میشود عرض کردند زکوة مال را دانستیم لیکن زکوة بدن کدامست ؟ فرمود زکوة بدن آنست که آفتی بدان برسد در آن محض صورتهای تغییر کرد چون حضرت چنین

لعب با دنبال عقب بوسه بر دندان مار
 پنجه با چنگال ثعبان غوص در کام نهنک
 نقشها بستن شگرف از کلك مو بر تند آب
 نقبها کردن پدید از خارتر بر خاره سنک
 تشنه کام و پا برهنه در تموز و سنکلاخ
 ره بریدن بی عصا فرسنگها با پای لنگ
 صدره آسانتر بود بر من که در بزم لثام
 باده نوشم سرخ و زرد و جامه پوشم رنگ رنگ
 چرخ کرد هستی از من گر بر آرد گو بر آر
 دور بادا داور از دامان نامم کرد ننگ
 بهمین جهت بود که امیر مؤمنان علی (ع) مزدور یهودی میشد و بار منت نمیکشید
 و شیخ عطار در اینخصوص چنین گفته :

چو او را طاقت منت نبودی	ز همت گشت مزدور یهودی
یکی گفتش چرا کردی؟ بر آشفت	دهان بگشاد چون شمع و چنین گفت
لنقل الصخر من قلال الجبال	احب الی من منن الرجال

(۵۴۰)

دید فرمود میدانید منظورم از این بیان چه بود عرض کردند نمی‌دانیم فرمود مقصود آنست که در ظرف این مدت خدشه و نکبت و لغزش و بیماری بدو میرسد یا خار و امثال آن ببدن فرو میرود آزرده میگردد بطوری که می‌گویند چشم زخمی بدو رسیده و بدین وسیله زکوة بدن ادا میشود .

مصباح الشریعه - حضرت صادق علیه السلام : هر جزئی از اجزاء بدن تو زکوة واجبی دارد که باید بخدای متعال تأدیه نمائی بلکه هر محلی که موی رویانید زکوتش واجب است بلکه هر لحظه از لحظات زکوتش لازمست .
زکوة چشم آنستکه بانظر عبرت بدنیا و پیش آمدهای آن بنگردد و از شهوات چشم بپوشد .

زکوة گوش آنستکه علم و حکمت و قرآن بشنود و موعظه و نصیحت استماع کند و راه نجاتش را بیاموزد و از کذب و غیبت دوری کند زکوة زبان آنستکه مسلمانانرا نصیحت کند و غافلانرا از خواب بیدار نماید و تسبیح و ذکر خدا را بسیار بگوید .

زکوة دست آنستکه نعمتهائیکه خدا باو داده بذل و بخشش نماید و آنرا بنوشتن کتب و احادیثیکه بنفع جامعه مسلمان تمام شود و ادار سازد و بطاعت خدا و منع از نافرمانی او امر کند .

زکوة پا آنستکه بزیارت نیکو کاران برود و در مجالس ذکر حاضر شود و برای اصلاح مردم و صلح و جهاد در راه خدا و بالاخره اموریکه اصلاح قلب و سلامت دین او را در بردارند قدم بردارد این بود آن اندازه‌ایکه دلها ممکن است بفهمند و نفوس بشری آنها در موقع خود بکار بندند و اما اموری که جز بندگان خدا دیگران از درك آن عاجزند حد و حصری ندارد .

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله : هر چیزی زکوتی دارد و زکوة بدن روزه است .

باب ششم

فوائد روزه

در این باب اسرار و درجات روزه را بقدریکه باوضع فعلی کتاب مناسبت دارد و اخبار و آیات بدان متوجه اند ذکر میکنیم :

قال الله تعالى : كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلکم تتقون (۱)

روزه ماه مبارك رمضان بر شما واجب شد همانگونه بر گذشتگان شما واجب گردید تا بدینوسیله پرهیزکار شوید .

رسول خدا ﷺ : روزه سپر آتش جهنم است .

ایضاً . شخص روزه دار تا وقتی که غیبت نکرده است اگر در رختخواب خود هم خوابیده باشد مانند آنستکه بعبادت خدا اشتغال دارد .

ایضاً : خدایتعالی میفرماید روزه متعلق بمن و من خودپاداش آن هستم روزه دار در دو وقت با نشاطست یکی موقعیکه افطار میکند و دیگر زمانیکه خدا را ملاقات می نماید .

سو گند بکسیکه جان نچه در دست اوست بوی تغییر یافته دهان روزه دار پیش خدا با ارزش تر است از بوی مشک .

حضرت باقر علیه السلام : بنای محکم اسلام بر پنج ستون استوار گردید نماز ، زکوة ، حج ، روزه (و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام)

حضرت صادق علیه السلام : کسیکه يك روز گرم برای خدا روزه بگیرد و تشنگی او را بیتاب سازد خدای مهربان هزار فرشته بر او موکل فرماید که تا هنگام افطار چهره او را مسح کنند و او را به نعمت جاوید الهی مژده دهند .

خدایم تعالی با او میفرماید ، چقدر بوی تو خوش و روح تو پاکیزه است ای فرشتگان من گواه باشید او را بخشیدم .

ایضاً : خواب روزه دار عبادت و سکوتش تسبیح و عملش مقبول و دعایش مستجاب است .

حضرت کاظم علیه السلام : خواب قیلوله (نزدیک باذان ظهر که پس از آن بلافاصله حرکت کند و با نشاط بانجام وظیفه عبادتی بپردازد) کنید که خدایم تعالی روزه دار را در خواب ، طعام و شراب میدهد .

بعضی گفته اند در فضل روزه همین بس که انسان روزه دار را از درجه نازل تمایلات نفسانی بمرتبه عالی یعنی شباهت با فرشتگان میرساند و اگر جز این سر اسرار دیگری نمیداشت همین اندازه در موقعیت آن کفایت میکرد و علت اینکه روزه را سپر آتش دانسته اند این بوده است که روزه از حرارت شهوت و غضب که آتش جهنم باطنی انسان را در دنیا و ظاهری آنرا در آخرت می افروزد میکاهد و مانند سپر که حرارت آهن را از بدن مبارز دفع میکند حرارت مزبور را از انسان دور می کند و اینکه فرمود انسان روزه دار غیبت نکند برای آنستکه غیبت در حقیقت گوشت مرده خوردن است چنانکه حق تعالی فرمود ایجب احد کم ان یا کل لحم اخیه میتاً فکر هتموه آیا از شما دوست میدارد گوشت بدن برادر مرده اش را بخورد ؟ نه چنین است طبیعت آدمی این خوراک را نمی پذیرد آنهم یک نوع خوراکی است و خوردن و آشامیدن که از مفطرات اند پس بدینمناسبت روزه را باطل می کند مثل اینکه باغیبت روزه خود را افطار کرده است

و علت آنکه از همه عبادات ، روزه را خدایم تعالی متعلق بخود فرموده و آنرا مانند بیت الله دانسته با آنکه زمین با تمام متعلقاتش ملك اوست علاوه بر تشریفی که بخود منسوب داشته ، دومعنی در نظر بوده .

اول آنکه روزه موجب کف نفس و خود داری از مفطرات است و در واقع عملیست

که مردم از مشاهده آن مجرومند با اینکه مابقی طاعات چنین نیست روزه طاعتی است باطنی و جز خدا هیچکس دیگر از این عبادت مطلع نیست .
این عبادت توأم با صبر و اخلاص است و فقط خدا یمتعال پاداش آن رسیدگی میکند .

دوم روزه موجب غلبه بر شیطان ، دشمن خداست زیرا شیطان همیشه بوسیله امور شهوانی بر انسان چیره میشود و نیروی شهوات هم بکمک خوردن و آشامیدن تأمین میشود و چون انسان روزه دار از آنها خودداری کند وسیله‌ای برای پیروی شیطان باقی نمیماند .

به‌مین مناسبت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده شیطان ازمجاری خون در اندرون انسان وارد میشود مواظب باشید بر اثر جوع راههای ورود او را بقدرت هر چه تمامتر مسدود سازید .

بنا بر این شهوات مانند زمینهای سر سبز است که شیاطین در آنها میچرند و تا وقتی که طراوت و خرمی باقی است از آنها دست برنمی‌دارند و در نتیجه تردد آنها بنده نمیتواند جلال و عظمت خدا را بفهمد و از ملاقات فیض الهیت او محروم است .

رسول خدا صلی الله علیه و آله : اگر شیاطین بر اطراف و اکناف دلهای بنی آدم قرار نمی‌افتند میتوانستند باطن آسمانها را مشاهده کنند و اینکه فرمود انسان روزه‌دار در دو موقع فرحناک میشود یکی هنگام افطار و دیگر هنگام ملاقات حضرت کردگار ، سبب نشاط هنگام افطار برای خواص آنستکه خود را موفق دیده و توانسته‌اند روزه آنروز را بدون هیچ شائبه‌ای بسر برند و به اجر معنوی آن که رضای خداست نائل گردند و عوام بدانجهت که از رنج خود داری از مفطرات آسوده گردیده‌اند و بتمایلات نفسانی دست یافته‌اند و علت نشاط از ملاقات فیض الهی آنها برای خواص آن است که قلبشان نورانی میشود و نیروی شهوت و غضب که قلب را تیره و تار میسازد در خود ناتوان میسازند و بخوبی میتوانند از عبادت خدا کامیاب شوند و چنان او

را ستایش کنند که گوئی او را می بینند و منظور از ملاقات هم همین است •
 و اینکه فرمود بوی دهان روزه دار پیش خدا برتر از بوی مشک است برای
 اینست که روزه موجب پاکیزگی روح می شود که از عالم امر خدا بدو افاضه شده
 و آدمی بر اثر خودداری از مفطرات آنرا بدین پایه ارتقا داده چنانکه پاکیزگی
 بدن از ناحیه نفس است و شکی نیست که پاکیزگی روح باقی تر و عالی تر است و
 پاکیزگی بدن هر چه بیشتر بقنا نزدیکتر است •

قال الله تعالی ما عندکم یفقدوما عندالله باق

آنچه پیش شماست نابود میشود و آنچه نزد خداست باقی میماند و ثابت است
 که پاکیزگی روح و بوی خوش آن از بوی مشک بهتر و برتر است زیرا پاکیزگی
 روح عقلی و معنویست و پاکیزگی مشک جسمانی و صوری است •

فصل اول

درجات روزه

روزه دارای سه درجه است: روزه عموم، روزه خصوص؟ روزه خصوص الخصوص
روزه عموم آنستکه انسان روزه دار شکم و فرجش را از انجام امور شهوی نگه بدارد
روزه خصوص آنستکه شخص گوش، چشم، دهان، دست و پا و سایر جوارح خود
را از گناه باز دارد.

حضرت صادق علیه السلام: هنگامیکه روزه دار شدی بایستی گوش، چشم، مو،
پوست و سایر اعضاء دیگر تو که يك يك را امام علیه السلام نامبرده روزه دار باشند و
متوجه باش روزی که روزه دار هستی با روزیکه روزه نگرفته ای متفاوت باشند

در خبر دیگر فرموده در روز روزه مجادله مکن و خدمت را آزرده دل مساز
و احترام روزه را حفظ کن برای آنکه هنگامی رسول خدا صلی الله علیه و آله از زن روزه داری
شنید که کنیزش را فحش میداد فرمود غذا حاضر سازید بآن زن دستور داد از این
غذا بخور عرض کرد من روزه دارم فرمود چگونه روزه داری با آنکه بکنیزت
فحش دادی آیا گمان کردی روزه همانستکه تنها از خوردن و آشامیدن امساک نمائی
ایضاً: همانا روزه سپری است در برابر آتش هر گاه یکی از شما روزه
دار بودید شهوت رانی و نادانی مکنید و اگر کسی با شما بمقاتله برخاست یا فحاشی
نماید باو بگوئید ما روزه داریم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله: کسیکه از مسلمانی غیبت کند روزه و وضوء او باطل است
و اگر در همین حال بمیرد در هنگامی مرده که حرام خدا را حلال نموده
ایضاً: بسیاری از روزه دارانند که از روزه جز گرسنگی و تشنگی
بهره ای ندارند.

حضرت صادق علیه السلام: دروغ روزه را باطل میکند شخصی سؤال کرد آیا هر
دروغی همین خاصیت را دارد و استثنائی نشده فرمود نه چنین است که خیال کرده ای

دروغی که روزه را باطل میکند دروغ بر خدا و رسول و ائمه طاهرين است •
 منظور از دروغ (باستثناء دروغ در حدیث مزبور) و غیبت و سایر اخلاق ناپسندی
 که مبطل صومند و فقهاء آنها را در ردیف مفطرات نیاورده اند آنستکه در اینحال
 روزه دروغگو و غیبت کننده قبول نمیشود و اجری بر آن مترتب نمیشود نه آنکه
 مسقط تکلیف و مجزی نباشد چنانکه همین موضوع را در باب صلوة تحقیق
 کردیم بدین مناسبت خود داری از دروغ و امثال آنرا جزء شرائط صوم خصوص
 قرار دادیم •

و اما صوم خصوص الخصوص، روزه قلب است که آنرا از هموم و افکار دنیه
 دنیویه باز داریم و بطور کلی آنرا از ماسوی الله منصرف سازیم و مفطر چنین روزه ای
 توجه بغیر خدا و روز قیامت و تفکر در باره امور دنیویست مگر در صورتیکه دنیا را
 برای تحصیل عالم آخرت مورد نظر قرار دهد که اینگونه توجه، توشه آخرتست و
 مربوط بدنیا نیست .

ارباب قلوب گفته اند کسیکه روزه باشد و همت او بر این است که چه تدبیری
 بکار زند تا اسباب افطارش را فراهم سازد گناهکار است زیرا عمل چنین آدمی حاکی
 است که بفضل خدا اطمینان نداشته و کاملاً یقین ندارد که رزق موعودش باو
 میرسد و مسلم است که غیر از انبیاء و صدیقان و مقربان کسی دارای چنین یقین و
 اطمینانی نمیشود .

در برابر چنین آدمی که بفکر افطاری خود می باشد کسی است که
 غذای حلال بسیاری اول افطار گرد می نماید و شکم خود را از آنها پر میکند با
 آنکه در روایتی وارد شده هیچ ظرفی در پیشگاه خدای تعالی مبعوض تر از شکمی
 نیست که از غذای حلال پر شده باشد .

گفتیم از جمله اسرار روزه آنستکه آدمی میتواند بوسیله آن بر شیطان
 پیروز آید و نیروی شهوت را در هم شکنند اما اگر اول افطار غذای بسیاری فراهم
 کند که گرسنگی روز را فراموش نماید چگونه ممکن است بآن دست پیدا کند

و گاهی هنگام افطار انواع غذاهای رنگارنگ فراهم میسازند مخصوصاً که عادت شده غذاهائیرا که در ماههای دیگر استفاده نمیکنند برای ماه رمضان ذخیره می نمایند با آنکه میدانیم منظور اصلی از صوم ، خالی نگه داشتن باطن و ناتوان ساختن هوای نفس است تا بدینوسیله بتوان به پرهیزکاری عادت کرد و اگر معده را در روز خالی گذارند و هنگام افطار انواع غذاها را باو خوراندند مسلم است که معده با رغبتی هرچه تمامتر بدانها تمایل پیدا میکند و شهواتی که ممکن بود را کد و بایر بمانند با این طریق نیرو گرفته و سر بطغیان بر می آورند بنا بر این روح صوم و سرّ روزه همانستکه آدمی نیروها و وسائل شیطانی را در خود ضعیف سازد و نگذارد بشرارت قیام کنند و ثابت است در صورتی ممکن است به این آرزو توفیق پیدا کند که کمتر غذا بخورد و شبهای روزه را باشبهای دیگر تفاوت بگذارد و اگر غذای روزانه را باغذای شبانه جمع کند و همه را هنگام افطار مورد استفاده قرار دهد از روزه بهره ای ندارد و برای قیام بعبادت موفق نمیشود (۱) .

۱ - مرحوم حکیم متاله سبزواری در کتاب بزامی ذیل اسرار صوم میفرماید	
الصوم للقلوب نعم التصفیه	صوموا تصحوا حجة مستکفیه
کم خبر فی فضل صوم یؤثر	و الجوع للحکمه مزن ماطر
والبطنه کانت تمیت الفطنه	بل کان فی البطنه کل الفطنه
و فیه بالبائس و المعترفی	ضنک مواساة فشارک یا و فی
طعامکم مسموم سم البصر	من بائس لم یعط حق المنظر
عجن من ماء بکا من صرخا	بنار حسرة الفؤاد طبعها
فلیکتف العبد بقدر اللازم	واحسن الکفاف کف الصائم
و خیر صوم لتصیر مظهرها	لصمد لا یطمع رب الوری

ترجمه بفارسی: روزه بهترین راه تصفیه دلهاست و فرموده رسول اکرم (ص) روزه بگیرد تا صحیح و سالم باشید بهترین دلیل است، اخبار بسیاری درباره صوم وارد شده و

شب قدر همان شبی است که باطن عالم برای آدمی منکشف میگردد و کسی که میان معده خود و سینه‌اش که مظهر تجلیات الهی است توپره غذا بیاویزد از چنین نعمتی محرومست و کسیکه شکمخوارگی نکند و معده را از غذا خالی نگهدارد باز هم کافی نیست که رفع حجاب برای او بشود بلکه باید علاوه بر این باسوای خدا هم توجهی نداشته باشد و ثابت است که تمام اینمعانی در صورتی ظهور پیدا میکند که اصولا آدمی بکمخوری عادت پیدا کرده باشد .

✽ کرسنگی برای بدست آوردن حکمت و معرفت مانند ابر بر برکت است. شکمخوارگی زیر کی را در آدمی میمیراند و هر فطنه و فسادى از شکم سرچشمه میگیرد. کسیکه روزه میگیرد بدینوسیله باینواو ناتوانی که در فشار زندگی قرار گرفته همکاری میکند اینک توهم باصوم با چنین درمانده مشارکت کن. غذائیکه از بازار میگیرید و صرف میکنید مسموم دیده ناتوانا نیست که از استفاده از آنها محرومند و با آب دیده آنان خمیر شده و به آتش سوزان دلشان پخته گردیده اکنون روزه بگیرید و از آنها کمتر استفاده نمائید. بنده باید باندازه احتیاج از اغذیه و خوراکیها بهره مند شود و بهترین خودداریها خودداری آدم روزه دار است و شایسته ترین روزه برای این معین شده تا انسان روزه دار بدن ملاحظه مظهر پروردگار صمدی شود که خدای همه جهانیاست و غذائی تناول نمیفرماید .

(۵۲۹)

فصل دوم

اسرار روزه

مصباح الشریعه . حضرت صادق علیه السلام : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده روزه سپر است یعنی پرده ایست که آفت‌های دنیا و شکنجه‌های آخرت را از انسان دور می‌سازد هنگامیکه روزه می‌گیری نیتت این باشد که از شهوات خودداری نمائی و از پیروی شیطان قطع علاقه کنی و خود را مانند بیماری بدانی که اشتیهای بطعام و شراب ندارد و همواره از خدا در خواست کن تا ترا از بیماری گناهان شفا کرامت نماید و تمام کن است کدورات باطنی و غفلت و تیرگیهای نهانی را که از اخلاص تو جلو گیری میکنند از خود دور ساز

از رسول خدا صلی الله علیه و آله : خدایمان فرموده روزه از آن من و من پاداش آنم .
روزه ماده‌های نفسانی را می‌میراند و درخت شهوت را از پا در می‌آورد ، دل را مصفا می‌سازد ، جوارح و اعضا را طاهر می‌نماید ، ظاهر و باطن را معمور می‌دارد روح شکر نعمت‌ها و احسان بفقیر او زاری و خشوع را در انسان بیدار می‌نماید ، ریسمان التجاء بخدا را استوار می‌دارد ، غم و اندوه را زایل می‌کند ، حساب قیامت را تخفیف می‌دهد و بر حسنات می‌افزاید .
فوائد روزه حد و حصری ندارد و همین قدر که بیان کردیم برای عاقلان و متنبهان کافی است .

باب هفتم

حج

در این باب اسرار حج و زیارت مشاهد متبر که را بیان می‌کنیم
**قال الله تعالى : والله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا و
 من كفر فان الله غني عن العالمين**

بر مردم مستطیع و توانگر لازمست به حج خانه خدا بروند و این فریضه را
 بجا آورده و شکر این نعمت عظمی را به انجام رسانند و کسی که کفران کند
 و دستور حج را زیر پا گذارد و گمان کند از این نظر خدا را برنج افکنده متوجه
 باشد خیال باطلی کرده زیرا ذات اقدس الهی از همه مردم بی‌نیاز است .
 رسول خدا ﷺ کسی که بمیرد و بحج خانه خدا نرود یا بدین یهود بمیرد
 و یا به آئین نصاری جان تسلیم کند .

حضرت صادق عليه السلام : کسیکه بمیرد و بدون عذری « از قبیل فلاکت ، بیماری
 یا منع سلطان جائز » بخانه خدا نرود باید بمرگ یهود یا نصاری بمیرد .
 اخبار در فضل حج و عمره بیشتر از آنستکه در این کتاب آورده شود
 و کسیکه میخواهد از آنها و کیفیت مناسک حج استفاده کند بکتاب مربوط
 مراجعه نماید .

و اما اسرار حج ثابت است که وصول بفیوضات الهی در صورتی ممکن میشود
 که انسان دست از شهوات و لذائذ بر دارد و بقدریکه ضرورت اقتضا دارد اکتفا
 نماید و در تمام حرکات و سکنتات ، اعمالش را خالصاً لله انجام دهد همین جهت بود
 که رهبانان و دیرانیهای مردم سابق از خلق کناره می‌گرفتند و در غارها و شکاف
 کوهها بسر میبردند و برای آنکه بهتر و بیشتر بتوانند انس با خدا پیدا کنند
 از مردم دوری میکردند و از لذات فانیه دنیا دست میشستند و بریاضات شاقه

میپردازا ختمند و بدینوسیله می کوشیدند راه آخرتشان را هموار نمایند خدا هم در شان اینان فرمود .

و رهبانیه ابتدا عوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله (۱)

اینها از پیش خود انزوا و رهبانیت را اختراع و ابداع کردند و ما بر آنها چنین راه و رسمی را امر نکردیم مگر طلب رضای خشنودی خدا .

ایضاً : و ذلك بان منهم قسيسین و رهبانا و انهم لا یتکبرون (۲)

و از آنها مردم رهبان و دیرانی اند که نخوت نمیورزند .

باری از آن پس که مردم از شهوات نفسانی پیروی کرده و دست از تجرد و عبادت برداشته و بفقرت و فاصله گرائیده خدایمتعالی برای بیداری مردم و احیاء طریق آخرت محمد ﷺ را برآستی برگزید تا آنجناب سنت سنیه انبیا و مرسلین را تجدید فرماید و مردم را بسلوک راه حق بخواند مردم که از این معنا با خبر شدند در خصوص رهبانیت و سیر سفر و پختگی در راه سلوک (۳) سؤال میکردند که آیا در آئین شما هم از رهبانیت و سیر آفاق ، صحبتی هست فرمود ما در این دین ، جهاد در راه خدا و حج را بر همه شرافتها برگزیدیم .

در خصوص سیاحان و مسافران عالم افاق پرسیدند فرمود : مردم روزه دار همانها هستند که بسیر آفاق میپردازند ،

باری حقه تعالی بر این امت ، اکرام فرمود حج خانه خدا را بعموض رهبانیت و انزوا برای آنان قرار داد و خانه کهن سال خود را بشرافت برگزید و آنرا خانه خود نامید و مقصد بندگان ساخت و اطراف آنرا حرم خانه خود قرار داد و

۱- آیه ۲۷ سوره حدید

۲- آیه ۸۲ سوره مائده .

- سعیدی فرماید

صوفی نشود صافی تادر نکشد جامی

آنانکه ندیدستند سر وی بلب بامی

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی

سر وی بلب جوئی گویند چه خوش باشد

موقعیت آنرا بزرگ شمرد و عرفات را مانند میدان حرم خود ساخت و چنان در احترام آن توصیه و تأکید فرمود که کسی نتواند در آنجا صید کند و درختش را ببرد و آنجا را دربار سلطنتی و جهانداری قرار داد که مردم از اطراف و اکناف عالم عازم و با کمال خضوع و خشوع و بدن گردآلود بدان دربار پناهنده گردند و برای تحصیل کمال به بندگی و عبودیت اقرار و اعتراف نمایند که ذات اقدس او منزّه تر از آنست که ممکن معین یا شهر بخصه وصی داشته باشد .

و چون نظر بندگی در کار بوده وظائفی بر خلاف معمول برای آنان قرار داده یعنی دستوراتی که عقل از درک حقایق آنها عاجز است و مردم، با اختیار زیر بار آنها نمیروند، مانند رمی جمرات و سعی بین صفا و مروه که با طرز مخصوصی باید انجام دهند و ثابت است کسیکه این گونه اعمال را بجا آورد کمال بندگی و عبودیت را اظهار کرده است .

اینکه گفتیم مناسک حج بر خلاف عادت است و عقول از درک معانی آنها عاجزند برای اینست که زکوة مال، محض ارفاق به بینوایان تعیین شده و جهتش معلومست و عقل هم تمایل بدان دارد روزه برای کف نفس و تحت فرمان آوردن نیروی شهوت و بدست آوردن فراغت برای عبادت است و رکوع و سجود نماز نشانه تواضع برای خدا و انس به تعظیم حضرت اوست لیکن سعی بین صفا و مروه و رمی جمرات از اموری است که نفس بشری بهره‌ای از آنها نمیبرد و طبیعت مأنوس با آنها نیست و عقل هم از درک آنها عاجز است بدینجهت پی میبریم که مجرد پذیرش فرمان الهی و قصد امتثال امر که واجب الاتباع است جهت دیگری موجبات اقدام باین امور را ایجاد نمی نماید آری تنها عملی که میتوان در نظر داشت همانست که در انجام مناسک عقل را از تصرف میاندازیم و طبیعت را بر انجام امور مخالف باسلیقه آن وا میداریم برای اینکه هر نوع عملی را که عقل درک میکند معلومست طبیعت تا اندازه ای بدان تمایل دارد و همین تمایل، شخص مأمور را با انجام فرمان کمک میکند در نتیجه کمال بندگی و عبودیت حاصل نمیشود .

به همین مناسبت پیغمبر اکرم ﷺ مخصوصاً هنگام مناسک حج فرمود :

لبیک بحجة حقاً تعبداً و رقاً. در کمال عبودیت و بندگی حج خانه ترا اجابت نمودم لیکن این جمله را در نماز و سایر افعال فرموده و نظر باینکه خدای متعال اراده فرمود تا بوسیله ای راه نجات از شکنجه قیامت را برای مردم آماده سازد و ناچار باید وسیله مزبور بر خلاف تمایلات نفسانی آنان باشد و ضمناً زمام امورشان بدست شارح اداره شود و آنان از سنن او سرپیچی ننمایند و گاه لا مطیع و منقاد باشند مصلحت همین بود که دستوراتی برای آنان صادر فرماید که عقول مردم کمتر بحقیقت آنها پی ببرد تا در نتیجه بهتر بتوانند عنوان عبودیت و اخلاص را از خود ابراز بدارند و نفوس خود را تزکیه نمایند و از خواهشهای نفسانی آنها را دور ساخته بجاده بندگی بخوانند.

و چون با کمال بی‌غرضی بگفتار ما توجه نمائی خواهی فهمید مرددیکه بر اینگونه اعمال باب اعتراض می‌گشایند جهتش این بوده که به اسرار تعبدات پی نبرده‌اند و بحقیقت آن نرسیده‌اند .

از بیان فوق چنین استفاده شد: کسیکه بقصد خانه خدا حرکت میکند چنانست که بقصد خدا و زیارت او می‌رود بنا بر این مناسب است کاری کند که در میعاد معین بفیض لقاء خدافائز شود و ثابت است که کامیابی از لقاء رحمت او منوط به اخلاص در عمل که بهترین راه ملاقات حضرت کرد کاری اوست میباشد .

فصل اول

وظائف حج کننده

حاجی در آن هنگام که بار سفر حج میبندد و از منزل خود بیرون میرود بایستی بدهکاریها و مظالم خود را بپردازد و برآستی توبه کند و بتمام معنی علائق ظاهری خود را قطع سازد و قلباً متوجه بخدا باشد و چنان خیال کند که دیگر از این سفر باز نمیگردد و وصیت نامه برای زن و فرزندش بنویسد و خود را برای سفر آخرت مهیا سازد چه آنکه ممکن است بزودی رهسپار آخرت شود و بالاخره خود را بتمام معنی مؤدب به آداب سفر که در جای خود ذکر شده بنماید مخصوصاً توشه سفر را کاملاً مهیا نماید و خوشبو و خوش گفتار و متواضع باشد.

در رو این وارد شده حج مبرور و مقبول، حجی است که حاجی، خوش کلام باشد و به بی‌نویان غذا دهد و پاداش چنین حجی، بهشت است و دیگر آنچه در این راه خرج میکند اهمیت ندهد زیرا هر درهم آن معادل هفتصد درهم است که در راه خدا داده و با اطمینان خاطر بیاد خدا باشد و در هر حرکت و سکونی، شعائر خدا را احترام گذارد و در محللهای مناسب بیاد امور اخروی بیفتد و در این راه گردآلود باشد و اگر بتواند پیاده حرکت کند.

حدیث . هیچ عبادتی بهتر از پیاده روی، در راه خدا نیست .

و متوجه باشد که این عمل را خالصاً بجا آورد نه آنکه بترسد از آنکه نفقه‌اش بکاهد و در راه بماند که در این صورت بطوری که روایت شده افضل آنستکه سواره بمکه معظمه مشرف شود مخصوصاً اگر حاجی کسی باشد که بر اثر پیاده روی ناتوان و بد اخلاق شود و از مناسک حج بازماند روایت : هر گاه این جمعیت سوار شوند بهتر است و من دوستر میدارم زیرا بهتر میتوانند بدعا و عبادت برسند ،

!یضاً : حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام پیاده بسفر مکه مشرف میشد و مرکب و توشه را همراه آن جناب میبردند و هنگامیکه چشم آنحضرت بر احله میافتاد از

خدا شکر گذاری می‌کرد که این چهار پایا نرا مسخر او قرار داده تا آزار را از او دفع کنند و رنج سفرش را بکاهند .

چون به بیابان مکه واردشود و عقبات و موافیت را مشاهده نماید چنان خیال کند که هم اکنون از دنیا رفته و وارد میقات قیامت گردیده و ترس و سؤال آنروز را بخاطر بیاورد و مناسب است لذت ترس راهزن بیاد نکیر و منکر و از ترس درندگان بیابان بیاد مار و عقرب قبر و از جدائی از خانمان بیاد وحشت قبر و تنهائی آن بیفتد و در تمام این مراحل مخوف بگردد آوری زاد سفر پر خطر مرگ و وحشت آن باشد .

و چون لباس احرام بر اندام بپوشد بخیال جامه کفن افتد و متوجه باشد که بزودی با همین لباس خدا را ملاقات میکند و بداند همانطور که بکعبه و زیارت آن دسترسی پیدا نمی‌کند مگر در صورتیکه دستورات مخالف با طبیعت را انجام دهد و در لباس غیر عادی در آید فردای قیامت هم خدا را ملاقات نمی‌کند مگر در صورتی که ملبس بلباس اهل دنیا نباشد .

اما احرام و لبیک گفتن در میقاتگاه حاکی از آنستکه ندای ذات اقدس ربوبی را بدینوسیله اجابت کرده و باید آرزومند باشد که عملش پذیرفته گردد و بترسد مبادا لبیک اول لبیک ولا سعیدیک جواب داده شود . خلاصه با خوف و رجا حرکت کند و به نیرو و توانائی خود اتکاء نداشته باشد بلکه بفضل و کرم خدا توکل نماید برای اینکه هنگام لبیک گفتن نخستین محل خطر را می‌پیماید و آغاز گرفتاری از همانجاست

روایت شده حضرت سجاد علیه السلام هنگامیکه احرام میبست و بر مرکب آرام میگرفت رنگش زرد میشد و بدنش بلرزه می‌آمد بطوریکه قادر به لبیک گفتن نمیشد عرض میکردند چرا تلبیه نمیگوئید فرمود میترسم لبیک بگویم و پاسخ من لا لبیک ولا سعیدیک باشد و چون تلبیه میگفت غشوه بر آن جناب عارض میگردد و از مرکب بزیر می‌افتاد و پیوسته همین حالت تجدید میشد تا از حج فراغت حاصل میکرد .

فصل دوم

حج کننده هنگامیکه وارد مکه مکرّمه میشود باید متوجه باشد بحرّمی دست یافته که بتمام معنی از همه خطرات مأمونست و همانجا آرزومند باشد که ممکن است از ایمنی این خانه استفاده کند و از شکنجه خدا در امان باشد و بترسد از اینکه مبدا از آنهایی باشد که بقرب حضرت او راهی ندارند و بمجردیکه وارد حرم خدا شود ناامید گردد و مستحق سرزنش واقع شود. و بالاخره در تمام حالات رجا و امید را از خود سلب ننماید زیرا کرم خدا همگانی است و خانه خدا را شرافتی است و حق زائر بتمام معنی مراعات می شود و عهد و پیمان و التجایش صنایع نمی گردد.

و چون خانه خدا را زیارت کند و مشاهده نماید، عظمت خانه را در دل بر قرار ساخته و چنان پندارد که خدا را مشاهده می نماید و آرزومند شود که فیض لقائش را همچنانکه بمشاهده خانه اش موفق آمده نصیب او فرماید و از جناب کبریائی او شاکر باشد که وی را باین شرافت مشرف ساخته و در ردیف زائرین خود قرار داده.

طواف خانه همان نماز است و خوف و رجا، و محبتی که در نماز مراعات می کرد باید در طواف نیز مراعات نماید و متوجه باشد در حال طواف شباهت پیدا کرده بفرشتگان مقرب خدا که اطراف عرش جلالی او بطواف اشتغال دارند و خیال نکنند در حال طواف، بدنش را باطراف خانه بطواف مشغول ساخته بلکه منظور از طواف آنستکه قلبش طواف کند و آغاز و انجامش را بتذکر قلبی بپایان آورد. چنانکه طواف کننده طواف را ابتدا از بیت و انتها به بیت می نماید.

و باید بداند که طواف با شرافت طواف قلب است و طواف خانه مثال ظاهری عالم ملک است از خدائیکه در عالم ملکوتست و او را بدیده سر نمیتوان دید چنانکه بدن مثال ظاهری عالم شهادت است برای قلبی که آنرا بدیده ظاهری نمیتوان ادراک کرد و ثابت است که عالم ملک و شهادت مقدمه عالم ملکوت و غیبت اند و

کسی که بتمام معنی متوجه باشد میتواند بزودی خود را بعالم ملکوت و غیب ارتقاء دهد . و مناسب همین موازنه خدایمنان بیت المعمور را در آسمان برابر با کعبه قرار داده و چنانکه آدَمیان در روی زمین بطواف کعبه می پردازند فرشتگان بطواف آن اشتغال میورزند (۱) و از آنجا که بسیاری از مردم در انجام تکالیف کوتاهی می کنند و نمیتوانند خود را پدایه فرشتگان نائل سازند امر شده که اگر تشبه بفرشتگان کنید بحکم « کسی که بجمعیتی تشبه پیدا نماید از آنهاست » طواف شما در زمره طواف فرشتگان محسوب خواهد شد و استلام حجر الاسود بمنزله دست راست خداست .

تشبها بالملك و الفلك	(۱) من دوران العلاف لیدرك
كالمستدير لم یكن له انتها	و ان فی قدامه لا منتهی
و انما نهاية الخط نقط	اذ لم بیت مستدير هو خط
طواف اهله طوافنا یظل	و فی السماء بیت معمور جعل
اذ هو سر الله یبدو یكتم	و الحجر كالعقل بده یختم
منه نسیم القدس فیہ اختما	و هو السواد الاعظم تنسما

مرحوم حاجی سبزواری در نبراس میفرماید از اینکه طواف کننده اطراف خانه کعبه طواف میکند باید بدانیم که او از این نظر مشابهت با فرشته و فلك پیدا نموده و بداند که در برابر او دریای لطف بی نهایتی است مانند دایره ای که برای آن نهایتی نیست: چون طواف بحالت استداره وقوع پیدا میکند و دایره چون مقطع نقطه واقع نمیشود نهایتی ندارد و برای عمل طواف کننده نیز نهایتی نیست و نیز متوجه باشد که در آسمان برابر با کعبه معظمه بیت المعمور قرار گرفته چون فرشتگان باطراف آن بطواف مشغول شوند، ظل همایون آنان طواف ما را در بر تو خود قرار میدهد .

حجر الاسود مانند عقل است که آغاز و انجام کارها منوط به نظریه آنست و آن سر خداست که در نهان و آشکار به تمشیت کارها میپردازد و آن سوار اعظمی است که نسیم روح افزا از آن می ورزد و بدانهم پایان مییابد که فرمود علیکم بالسواد الاعظم یعنی بر شما لازمست که قدم از فرمان عقل بخطا بردارید.

رسول خدا ﷺ به استلام رکن پردازید که آن مانند دست راست خداست که با بندگان خود مانند بنده ای که با مولای خود مصافحه می کند یا شخصیکه دیگری را در کار خود مداخله میدهد مصافحه می نماید و گواهی میدهد که وی بعهده خود وفا کرده .

مقصود از رکن، حجر الاسود است که در رکن واقع شده و چون واسطه میان خلق و خدا بوده که حجاج را به آرزوی دیرینشان میرساند چنانکه در تصافح همین مقصود عملی می شود تشبیه بدست راست فرموده . حضرت صادق علیه السلام : هنگامیکه خدایتعالی پیمانهای خود را از مردم اخذ کرد فرمان داد حجر الاسود همه آنها را نزد خود نگهداری کند بهمین مناسبت حاجی در حین استلام باید متوجه باین منظور بوده و بگوید: امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة . ای سنگ امانتی که در دست داشتیم بمحلتش بر گرداندم و پیمان خود را با استلام تو بانجام آوردم تا فردای قیامت گواهی دهی که من بعهده خود وفا کردم .

ایضاً : رکن یمانی دری از درهای بهشت است از روزیکه خدای متعال آنرا گشوده دیگر آنرا نبسته است .

ایضاً : رکن یمانی، درب مخصوص ماست که از آن به بهشت وارد می شویم و در آن نهری از بهشت قرار گرفته که اعمال بندگان را در آن میریزند .

حضرت صادق علیه السلام از آن نظر رکن یمانی را تشبیه بدر بهشت فرموده که استلام آن موجب دخول بهشت است و نیز آنرا از آن جهت تشبیه به نهر کرده که گناهان مردم را میشوید .

حج کننده هنگام استلام حجر باید نیتش آن باشد که بدینوسیله بجناب کبریائی او نزدیک شود و محبت بیت و پروردگار آنرا در دل پیرو راند و از لمس کردن تبرک بجوید و بخواهد هر جزئی از بدنش که با آن تماس پیدا میکند از خطرات مردم در امان باشد و منظورش از گرفتن پرده های کعبه آن باشد که آمرزش گناهانش را بخواهد و مانند گناهکاری که خود را بدامن بزرگی می افکند تا از تقصیر او در گذرد خود

را به استار کعبه بیاویزد و از خدائیکه پناه همه باوست و امیدى جز به عفو و کرم او ندارد آمرزش گناهان را بخواهد و چنین وانمود کند که تا از تقصیر من نگذردى و مرا در آینده از خطرات معصیت نگه نداری دست از پرده کعبه ات بر ندارم .

فصل سوم

سعی بین صفا و مروه

سعی بین صفا و مروه در برابر خانه خدامانند آنستکه بنده ای در مقابل دربار سلطانی رفت و آمد میکند تا بدینوسیله کمال اخلاصش را بعرض همایون او برساند و ضمناً آرزومند است تا وی بچشم رحمت بوی نگیرد و خود را مانند آدمی بداند که بخانه سلطانی وارد و خارج میشود و نمیداند که شخص شاه در باره او چه قضاوتی می نماید آیا او را میپذیرد یا رد میکند .

سر و قوف در عرفات اینستکه از ازدحام جمعیت و ارتفاع صدای آنان با اختلاف غاتشان و پیروی از پیشوایان شان بیاه عرصات قیامت و اجتماع مردم با پیمبران و امامان که هر فرقه از پیمبری پیروی می نمایند و طمع بشفاعتشان دارند و بین رد و قبول متحیرند می افتد .

و چون از چنین حالی یارش بیاید با کمال تضرع و زاری بحضرت کردگار توجه پیدا کند تا او را در جمله رستگاران و مرحومان قرار دهد و تیر آرزویش را بهدف اجابت برساند . موقف مکان شریفی است و رحمت و اسمع الهی بهر کت نفس گرم او تارونیکان ریزش دارد و شکی نیست که در عرفات گروهی از صالحان و پاکیزه قلبان موجودند و چون همه با اجتماع از در ضراعت و زاری در آیند و دستها بجانب آسمان بلند سازند و گردنهای کشیده چشم انتظار بگشایند و از وی طلب آمرزش کنند بلاشك آرزوهایشان بر آورده و سعیشان مشکور است بهمین جهت فرموده از همه گناهان بزرگتر همانستکه شخصی بعرفات حاضر شود و خیال کند

که خدا از تقصیرات او در نگذشته .

وسرّ وقوف در مشعر آنستکه مولایش پس از آنکه ازوی روگردانیده و او را از درخانه اش رانده دو باره بجانب او توجه کرده و او را اذن دخول داده چه آنکه مشعر داخل درحرم و عرفات خارج از آنست حاجی باوقوف در مشعر به بابرحمت خدا وارد شده و نسیم رافت و بخشش بجانوی دمیده و خلعت قبول به اندامش پوشیده و او را اذن دخول در حرمش داده است.

حج کننده باید از رمی جمرات تنها قصد امتثال و انجام فرمان الهی را در نظر بگیرد و خود را بدینوسیله آماده برای عبودیت و بندگی بنماید علاوه بر این خود را در این عمل متشابه با حضرت ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَام نماید که در این هنگام شیطان در برابر او مجسم شد و خواست شبیه در دل او بیفکند و فتنه ای بر پا کند خدا باو فرمان داد تا ویرا با سنگ ریزه دور سازد و او را از آرزویش ممانعت نماید .

باید بداند اگر چه ظاهراً سنگ ریزه برمیله سنگهای معین میزند لیکن در حقیقت بدانوسیله شیطانرا سنگسار می نماید و پشت او را خم میکند زیرا در صورتی دماغ شیطان بخاک مالیده میشود که انسان مکلف از او امر خدا امتثال نماید و فرمان او را محترم شمارد . و سرّ ذبح و قربانی نیز امتثال امر خدا بوده و خواسته است که بدینوسیله تقریبی بذات مقدس او پیدا کند و آرزو مند باشد که خدای متعال بعدد هر جزئی از اجزاء آن آتش جهنم را از او دور سازد چنانکه بدین مضمون روایتی نقل کرده اند: کسیکه قربانی نماید خدای متعال بعدد هر جزئی از اجزاء آن جزئی از اجزاء قربانی کننده را از آتش نجات میدهد .

فصل چهارم

دستور حج و اسرار آن

مصباح الشریعة - حضرت صادق علیه السلام: هنگامیکه بعزم زیارت خانه خدا آماده شدی دلت را از هر کاری که آنرا مشغول میسازد و حاجب و مانع است تهی گردان و تمام کارهایت را بخدا واگذار کن و در تمام حرکت و سکونت بجناب او توکل بنما و تسلیم فضا و حکم و قدر او باش و دنیا و آسایش و مردم آنرا وداع گو و حق مردم را بآنها بازده و بتوشه دمر کوپ و یاران و نیرو و جوانی و ثروت خود مغرور مباش زیرا ممکن است اینها دشمن تو و وبال بر تو باشند زیرا کسیکه مدعی خشنودی خدا باشد و بر دیگری اعتماد داشته باشد وبال و دشمن او خواهد بود تا بداند که هیچ نیرو و مکاری در برابر خدا کارگر نمیباشد بنا بر این در هنگام حج چنان آمادگی از خود نشان ده که آرزوی بازگشت نداشته باشی .

مصاحبان شایسته با خود همراه داشته باش . اوقات واجبات و مستحبات را مراعات کن آداب و صبر و شکر و مهربانی و سخاوت را بنحو شایسته بکار ببر . از آن پس با آب توبه خالص ، گناهان خود را بشوی و لباس صدق و صفا و خضوع و خشوع را بر اندام خویش بیارای و از هر چیزی که ترا زیاد خدا غافل کند احرام بند و دعوت او را بر راستی اجابت کن و به ریسمان محکم او در آویز و بهمکاری با فرشتگان که اطراف عرش رحمان بطواف مشغولند با قلب خالی از دوئیت با سایر مسلمانان اطراف خانه خدا طواف کن و از هوای نفس هروله گو و دست از آن بردار و نیرو و قدرتت را بدست خدا تفویض کن و چون بمنی وارد شدی از غفلت و لغزش خود دست بردار و آرزومند محرمات و چیزهائی که استحقاق آنرا نداری مباش .

و در عرفات ، بخطا کاری خود اعتراف کن و عهد و حدانیت او را تجدید بنما و بدو تقرب بجو و در مزدلفه بعنایت او متشبث شده از گناهان او دوری کن و چون بر کوه صفا و مروه بالا روی روح خود را بملاً اعلی ارتقاده و گردن هوا و طمع

را در هنگام ذبح جدا کن و در رمی جمرات شهوات و اخلاق پست را از خود دور ساز و در وقت تحلیق عیوب ظاهری و باطنی خود را پاک کن و در ورود بحرم امان خدا و حفظ و متابعت از فرامین او را در خواست کن و در هنگام ورود به بیت احترام صاحب خانه و جلالت و سلطنت او را از خاطر مبر .

حجر الاسود را استلام کن و خشنودی به قسمت خداوندی را اقرار و اعتراف بنما و در برابر نیروی او خضوع و خشوع کن و غیر او را برای آخرین بار وداع کن و هنگامیکه بر کوه صفا و قوف پیدامیکنی روح و سرّت را برای ملاقات رحمت او آماده کن و در مروه خود را با کمال طهارت از خبائثت نفسانی در مرئی و منظر حقتعالی قرار بده و بشرائط حج استقامت بورز و بعهد خود برای همیشه برقرار باش .

علت اینکه خدا بمتعال حج خانه اش را واجب کرده و آنرا از میان همه طاعات اختصاص بخود داده که فرمود. *وَللهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا* حج خانه خدا از جمله عبادات مختصه بخدا است که باید مردم مستطیع بدان طریق حرکت کنند و ترتیب مناسکش طرز بخصوصی است. برای آن بوده که مردم بیکدیگر کمک کنند و بیاد مرگ و قبر و قیامت وحشر بیفتند و از توجه بتمام مناسک آن دخول در بهشت و دوزخ را بیاد آورند .

فصل پنجم

کیفیت زیارت پیغمبر اکرم (ص)

هنگامیکه برای زیارت مرقد مطهر حضرت ختمی مرتبت مهیا میشود بمجردیکه دیوارهای مدینه را مشاهده کند متوجه باشد مدینه شهر یست که آنرا خدا می‌تعال مخصوصاً برای پیغمبرش انتخاب کرده و هجرتش را بدان شهر قرار داده، مدینه شهر یست که فرائض و مستحبات الهی را از آنجا بمردم می‌آموخته و بادشمنانش مبارزه میکرده و بدین مبینش تظاهر میکرده و تربتش را همانجا قرارداده .

سپس قدمهای پیغمبر ﷺ را پیش خود مجسم نماید که محلی نیست جز اینکه قدم مبارک نبوی بدانجا رسیده . بنا بر این قدمها را با کمال سکینه و وقار بر دارد و بیاد راه رفتن پیغمبر که در میان کوچه‌ها حرکت میکرد بیفتد و تصور کند چگونه آنجناب با کمال سکونت حرکت مینمود و چگونه خدا می‌تعال عظمت و جلال خود را در دل او برقرار ساخته و نام او را توأم بانام خود فرمود و عمل کسانی که بشخصیت او توهین وارد آورند ولو بجهت ببلند کردن صدای خود باشد هبا و هدر ساخته زیرا ترك احترام شریعت نبوی ولو در دقیقه‌ای از دقایق باشد موجب نابودی عمل شخص است .

واز خدا بخواهد که اسباب طوری فراهم نشود که حائلی میان او و پیغمبر ﷺ برقرار گردد چه آنکه او بقصد زیارت مرقد مطهر او از خانه خود حرکت کرده و شوق لقاء آنجناب را در نظر داشته .

بنابر این هنگامیکه وارد مسجد پیغمبر شود بخاطر آورد که این مسجد همان محلی است که نخستین واجبات خدادار آن اقامه میشد و از خدا بخواهد اینک که باینخانه بابرکت وارد شده از گناهان او در گذرد و نعمت خضوع و خشوع را که باید از چنین محلی استفاده کند از وی باز نگیرد .

و اما کیفیت زیارت آنحضرت اینست که در برابر مرقد مطهر آنجناب بایستد و آنحضرت را هم اکنون که بصورت ظاهر از دنیا رفته مانند آنوقت که در قید

حیات بوده زیارت کند و نزدیک بمرقد مطهرش نرود چنانکه اگر در برابر شخص بزرگوار زنده‌ای قرار بگیرد از نظر احترامش نزدیک او نمیرود، در برابر مرقد مقدس نبوی همین‌ه‌منی را مراعات کند و متوجه باشد که رسول خدا ﷺ از حضور و قیام و زیارت او باخبر است و سلام و صلوات او بآنجناب میرسد بنابراین مناسب است صورت آن حضرت را در خیال خود مجسم سازد و بعظمت آنجناب توجه نماید و مقام آنحضرت را در دل خود بزرگ شمارد .

در روایت آمده خدایم‌تعال فرشته‌ای را موکل قبر آنحضرت ساختم که هر کس از امتان او بوی عرض سلام کنند او سلام آنشخص را بداندحضرت ابلاغ نماید اینموقعیت برای کسی است که از دور بدانجناب سلام کند. مسلماً شخصی که قطع مراحل و طی منازل نماید و بشوق زیارت آنحضرت حرکت کند موقعیتش بیش از اینها خواهد بود .

حضرت صادق علیه السلام : هنگامیکه از دعا خواندن کنار مرقد مطهر حضرت نبوی فارغ شدی نزدیک منبر بیا و دست بر آن یکش و سر و صورت بر دو پایه زیرین آن بگذار که بدرد چشم مبتلا نشوی سپس از جای حرکت کن و حمد و ثنای خدا را بجای آور و حاجت خود را بخواه چه آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده میان خانه و منبر من باغی از باغهای بهشت است و منبر من بردری از درهای کوچک بهشت قرار گرفته .

کسی پرسید آیا امروز هم باغی از همان باغهاست فرمود آری اگر پرده گشود شود همان باغ را خواهید دید .

فصل ششم

تعمیر مراقده معصومین و زیارت آنها

رسول خدا ﷺ: کسیکه مرقد مرا پس از وفاتم زیارت کند مانند آنستکه در زمان زندگیم بسوی من هجرت کرده و اگر نتوانستید زیارت من مشرف شوید از هر کجا که هستید بمن سلام کنید که سلام شما بمن میرسد. ایضا: بعلی مرتضیٰ علیه السلام فرمود ای ابوالحسن خدایم تعال مرقد تو و فرزندان را بقعه‌ای از بقعه‌های بهشت و منزلی از منازل آنجا قرار داده و حضرت احدیت دلهای مردم بر گزیده و نجیب از بندگانش را شائق بشما قرار داده که همه گونه ناراحتیها را در راه شما بر خود هموار میکنند و مراقده طهر شما را بنیان می‌نمایند و محض تقرب بخدا همیشه اوقات زیارت شما می‌آیند ای علی اینان همان کسانی هستند که مخصوصاً بشفاعت من نائل میگردند و برحوض من وارد میشوند و اینان زائران و همسایگان فردای بهشت من اند.

ای علی کسیکه مراقده شما را بنیان کند و آنجا را زیارتگاه دوستان شما قرار دهد چنان است که سلیمان بن داود را در بنیان بیت المقدس کمک کرده باشد و کسیکه قبور شما را زیارت کند معادل هفتاد حج در نامه عملش نوشته میشود و از گناهایش مانند روزیکه از مادر متولد شده بیرون می‌آید و پاک و پاکیزه میگردد.

یا علی خود و اولیا و دوستان را به نعمتهائی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بقلب احدی خطور نکرده مرده بده. و متوجه باش گروهی از دون همتان و بدبختان، زوار مراقده شما را سرزنش میکنند و آنانرا مانند زن زانیه‌ای ملامت می‌نمایند اینان بدترین امت من اند و بشفاعت من نائل نمیگردند و از حوض من نمی‌آشامند.

حضرت صادق: اگر کسی تمام روز گارش را بحج خانه خدا سپری سازد و زیارت حسین بن علی مشرف نشود چنانست که حقی از حقوق رسول خدا ﷺ

را پا مال و ضایع کرده باشد زیرا حق حسین علیه السلام از ناحیه ذات اقدس الله واجب شده و بر هر مسلمانی لازم است حق آنجناب را ادا نمایند .

اخبار در فضل زیارت ائمه معصومین و ثواب آن بویژه در باره زیارت حضرت ابا عبدالله و حضرت رضا علیه السلام که زیارت این دو بزرگوار از حج و عمره و جهاد فی سبیل الله برتر و بهتر است زیاده از حد وارد شده ذیلاً باید بگوئیم علت اینکه زیارت این دو بزرگوار از عبادات مزبور برترند اینست که زیارت آنها موجب صلّه و نیکوئی بآنها و رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه علیها السلام و شیعه و محب آنها و سایر پیغمبران و اوصیاست و سبب نشاط آنها و اجابت دعوت ایشان و تجدید عهد ولایتی آنان و احیاء امر آنها و غلبه بدشمنان ایشانست و در عین حال چشم زائرشان بامید پروردگار است که در حضور این ولی بزرگش دست برد بسینه او نمیزند و کام روایش میفرماید .

گذشته از این زیارت ائمه طاهرین مایه سرور رسول خدا و ذریه و فرزندان

اوست و مسلماً چنین عملی عبادتست .

و در جای خود ثابت شده که جلالت و قدر مؤمن پیش خدا بسیار است و از آن نظر که مؤمن است بایستی او را خوشحال کرد و دل او را بدست آورد . مسلماً جلالت کسیکه خدا او را از خطا محافظت کرده و پلیدی را از او دور ساخته او را امام مؤمنان و رهبر پرهیزکاران قرار داده و آسمان و زمین را برای وجود او آفریده و او را راه و چشم و دلیل و در رحمت و فیض و ریسمان محکم میان خود و بندگانش قرار داده بیشتر و عالیتر است .

با اینکه مقابر ائمه زیارتگاه ارواح مقدسه و جای پیدایش اشباح برزخیه نوریه آنانست چه آنکه در آنجا به آیندگان خود نظر عطوفت دارند و از فضل خدا بهره مند میشوند و زنده و جاویدانند .

با آنکه حج و عمره مشتمل بر انفاق مال و وصول به آرزو و هجرت از دیار و تحمل دشواریها و مشاهده شعائر و حضور در مشاعر است در عین حال در زیارت

این بزرگواران ثوابهایی هست که در اینها نیست زیرا زیارت آنان عبادت خدا و پذیرش فرمان و خشنودی دوستان اوست لکن اعمال مزبور دارای همه این اوصاف نیست علاوه بر این ممکن است اعمال مذکور را شخص ناصبی انجام دهد لیکن زیارت آنان کسی مشرف میشود که پی بمقام آنان برده و منزلتشانرا افراخور شأن عظیمشان دانسته

حضرت رضا علیه السلام : هر امامی با دوستان و شیعیانش پیمانی دارد که باید بدان وفا نمایند و همانا بهترین راه وفای بعهد آنست که با بهترین وجهی ، مراقب مطهرشانرا زیارت کنند و کسیکه شائق زیارت آنان باشد و قبورشانرا زیارت کند پیشوایان او فردای قیامت از وی شفاعت خواهند کرد .

مقاله ششم

در بیان مابقی اعمال صالحه است و در این مقاله از پنج باب گفتگو میشود

باب اول

توبه و مقام آن

این باب مشتمل بر آیات و اخبار و نکات لازمه در توبه است پیش از همه باید بدانیم توبه عملیست که بوسیله آن ممکن است قلب متهم را از گناه تبرئه کرد و آنرا از بعد و دوری حضرت پروردگار بقرب جناب کبریائی او دعوت کرد و بعبارت دیگر توبه عملیست که ممکن است بتوسط آن همانهنگام دست از معاصی برداشت و عزم جزم نمود که در آینده مرتکب نافرمانی نشود و تقصیرات پیش را تدارک نمود.

توبه در هر حال واجب و امر بدان فوریست و شرط صحت آن اینست که خالصاً لله باشد و برای تحصیل مال و جاه و ترس از شاه یا عدم اسباب نافرمانی خدا نباشد و از معاصی که مرتکب شده پشیمان گردد.

ندامت حالتیست که قلب را متأثر و از ارتکاب گناه اندوهناک میسازد زیرا روح توبه است و از حیط قدرت خارج است و توبه حقیقی همانست و آنچه زیر نظر تائب و در اختیار اوست ایمان و علم است که موجبات و اسباب توبه اند، توبه باید در قلب وجود پیدا کند یعنی زبانی نباشد و قلب از ارتکاب معاصی متأثر و نالان باشد.

رسول خدا ﷺ: ندامت، توبه است.

زیرا ندامت، توأم با علم است و موجب آن علم ندامت ایجاد میکند و عزم بر ندامت را حاصل می نماید بنا بر این ندامت، مشتمل بر ثمر و مثمر خواهد بود و برای پی بردن بمقام توبه توجه به احادیثی است که در فضیلت آن رسیده و زشتی

گناهان و سختی عقوبت آنهاست و معلومست هر گاه نفس به ارتکاب گناه پردازد سستی و ضعفی در خود احساس می‌نماید و از آنطرف شرافت آخرت و پستی دنیا و نزدیکی مرگ و لذت معرفت و مناجات با خدا را در نظر بگیرد و بالاخره کلیه امور موجوده گناه را از خود دور سازد .

قال الله تعالى : وتوبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون (۱)

شما ای مؤمنان دسته جمعی دست توبه بدر گاه خدا دراز کنید تا رستگار شوید

ايضاً : يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا عسى ربكم ان يكفر

عنكم سيئاتكم (۲)

ای مردم مؤمن چنان بخدا توجه نمائید و از در توبه در آئید که دیگر بکارهای نامناسب خود باز گشت نداشته باشید تا خدايتمتع از ناشایستگیهای شما در گذرد .

توبه نصوح توبه خالصی است که شائبه معصیت در آن راه نداشته باشد

ايضاً : ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين (۳)

خدايتمتع مردم توبه کننده و پاکیزگانرا دوست میدارد .

رسول خدا ﷺ : توبه کننده دوست خدا و تائب از گناه مانند آدمی است

که مرتکب گناه نشده .

حضرت باقر عليه السلام : خدايتمتع از توبه بنده گناهکارش بهتر خشنود میشود

تا از آدمیکه شب تاریک زاد و راحله خود گم کرده و پیدا کند .

حضرت صادق عليه السلام : ذیل آیه توبوا الى الله توبه نصوحا فرموده توبه از گناه آنست

که بار دیگر مرتکب آنها نشود .

پرسیدند چگونه بازنگردیم فرمود خدايتمتع بنده بسیار توبه کن و گناهکار

(۱) آیه ۳۱ سوره نور .

(۲) آیه ۸ سوره تحریم .

(۳) آیه ۲۲۲ سوره بقره .

را دوست میدارد

ایضاً بنده اگر توبه نضوح کند خدا او را دوست میدارد و پرده عفو بر گناهان او میکشد سؤال شد چگونه گناهان او مستور میگردد فرمود دو ملك موکل بر او از گناهان وی روی میگردانند و بجوارح و اعضاء او و بقعه‌های زمین امر میشود گناهان او را کتمان کنند و بالاخره هنگامیکه خدا را ملاقات میکند شاهدی بر گناهانش نیست .

فصل اول

توبه و ندامت

هنگامیکه خورشید در خشان ایمان بر سراچه قلب پرتو می افکند آتش ندامت را بر هیمه‌های گناه میافروزد و در نتیجه قلب خود را محجوب از محبوب می بیند مانند آدمیکه ابرهای تیره از جلو نظرش بر طرف میشوند و بالاخره می بیند محبوب و معشوقش بهلاکت افتاده اینجاست که آتش محبت در دل او شعله ور میشود و خود را برای نجات او آماده میسازد

بالاجمال علم و پشیمانی و قصد سه معنی، و حقیقی هستند که توبه بدانها اطلاق میشود و موجبات ترك معاصی را در گذشته و آینده و حال فراهم میسازند. بسیاری از اوقات ، ندامت را توبه میگویند و علم بمعصیت را مقدمه برای آن و ترك مصیت را ثمره آن میدانند پس کسیکه در قدم نخستین بانور بصیرت بتوبه بنگرد و وجود آنرا متوجه باشد شکی در وجوب آن برای وی باقی نخواهد ماند برای آنکه میدانند معنی واجب آنستکه انسان بوسیله آن بسعادتی جاوید برسد و نجات ابدی یابد و متوجه است که سعادت در عالم آخرت به ملاقات رحمت خدا است و میدانند که مشتهیات نفسانی مانع از لقاء خداوندی است و آخر الامر ویرا به آتش فراق و جهنم میسوزاند و ثابت است بزرگترین موضوعیکه آدمی را از لقاء رحمت خدا مأیوس میسازد و دور مینماید پیروی از شهوات نفسانی و توجه بحیات

فانیه دنیویست و نزدیکترین کارها بقرب خداوندی قطع علاقه از زر و زیور این عالم و توجه بتمام معنی بحضرت کردگار است تا بذکر دوام او مانوس شود و بجمال و جلال او معرفت پیدا کند و بداند که گناهان، ویرا از خدا اعراض میدهند و پیروی از شیاطین که دشمنان خدایند او را از قرب بدربار احدیت ممانعت می نماید و موجبات دوری او را از رحمت واسعه فراهم میسازند •

و در جای خود ثابت شده هر علمی که اراده میشود برای آنستکه باعث انجام عملی شود و علمی که بعمل نپیوندد و حق آن علم ادانشده و علم بزبان گناهان برای آنستکه انسان را از ارتکاب معاصی باز دارد و کسیکه بداند و در صد ترک آنها بر نیاید این جزء از ایمان را دارا نبوده •

رسول خدا ﷺ: زانی در حین زنا با آنکه مؤمن است مرتکب آن نمیشود یعنی مؤمن زنا نمیکند و کسی که زنا کند مؤمن نیست منظور حضرت رسول آن نیست که شخص زانی در حال زنا ایمان بخدا و وحدانیت و صفات و کتب و رسل او ندارد زیرا اعتقاد باین امور با ارتکاب زنا منافاتی ندارد بلکه منظور آنجناب آنستکه زنا انسانرا از خدا دور میکند و موجبات سرزنش او را فراهم میسازد ایمان منحصر بیک باب نیست بلکه هفتاد و اندی باب دارد و عالیترین ابواب آن شهادت بوحدانیت خداست و نازلترین آنها دست به بازار دیگران دراز نکردن است •

چنانکه میگویند انسان موجود واحدی نیست بلکه موجودیست مرکب از هفتاد و اندی جزء عالیترین اجزاء او قلب و روح است و نازلترین مراتب تطهیر پاک کردن ظاهر از موزیات و کثافاتست چنانکه شارب خود را بگیرد و ناخنهای او کوتاه سازد و صورتش را پاکیزه سازد تا بدینوسیله از حیواناتی که آلوده بکثافات و ناخنهای دراز دارند تمیز داده شود

پس ایمان مانند انسانست و عدم شهادت بوحدانیت خدا که موجب دوری او از درگاه الهی است مانند فقدان روحست و کسیکه از ایمان بشهادت توحید و رسالت اکتفا کرده مانند آدمیست که دست و پای او را بریده و چشم او را کور کرده اند

(۵۵۲)

محروم است از بقیه اعضاء و جوارح محروم است و ثابت است که چنین موجودی نزدیک
بمرگست زیرا روح ضعیف بدون پشتکاری سایر اعضا نمیتواند نیرو و اراده ای
از خود بخرج دهد همچنین کسیکه فقط اصل ایمانرا داراست لیکن باعمال لازم
آن توجهی ندارد ممکن است بزودی شجره ایمانش بر اثر وزش بادهای مخالف
از پا در آید و هنگام ورود حضرت ملك الموت تهیدست باشد .

بنابراین هر ایمانی که اصل آن در نفس انسان مؤمن ثابت نباشد و فروغ
و شاخه هایش در اعمال او انتشار پیدا نکند نمیتواند در برابر بادهای مخالف استقامت
کند و ممکن است به بدبختی دچار شود و با اینحال از دنیا برود مگر شخص
داسوزی باشد که ساعات و ایام متوالی بر اثر طاعات و عبادات شجره ایمانرا آب
یاری کند و آنرا ثابت بدارد و اینمعنی در پایان کار ظاهر خواهد شد بهمین جهت
است که پیوسته رگ و پیوند مردم عارف از مرگ و شنیدن آن از همه گسیخته
میشود زیرا میدانند که هنگام مرگ ممکن است مقدمات طوری فراهم شود که
توانند بمقصود خود نائل آیند .

فصل دوم

توبه همگانی است

توبه از امور اختصاصی نیست بلکه نسبت به اشخاص و احوال، عمومیت دارد

و هیچکس از آن بی بهره نمی باشد. **قال الله تعالی: وتوبوا لی الله جمیعاً...**

همگی مجتمعاً بدر گاه خدا توبه کنید در این آیه خطاب عمومیت و اختصاص بگروه معینی ندارد و اگر بنور بصیرت توجه کنیم می بینیم آنها ما را بدین معنی سوق میدهد زیرا مقصود از توبه آنستکه آدمی کاری کند تا از راه خدا باز نماند و به آئین شیطنت نزدیک نشود و مسلماً انسان عاقل همواره در این فکر میباشد و عریزه عقل پس از اكمال شهوت و غضب و سایر صفات مذمومه که وسائل اغوای شیطانند بسرحد کمال میرسند زیرا کمال عقل هنگام چهل سالگی و آغاز آن هنگام بلوغ است و مقدماتش پس از هفت سالگی است.

شهوات لشگریان شیطان، و عقول جنود ملائکه هستند و چون این دو لشگر در برابر یکدیگر قرار گیرند خواه ناخواه به صاف میپردازند برای آنکه این هر دو، دشمن یکدیگرند و مانند شب و روز و نور و ظلمت بطرد و دفع یکدیگر میپردازند و هر گاه یکی از این دو غلبه کند دیگری را نابود میسازد و از آنجا که کمال شهوات هنگام کودکی و جوانی و پیش از کمال عقل است لشگر شیطان بر کشور وجود انسانی استیلا پیدا می کند و قلب بمقتضیات شهوت با آنها علاقه و عادت پیدا می کند و چنان بر وی پیروز می شود که قلع و قمعش باسانی میسر نمی گردد

پس از آن، عقل که از حزب الله و منجی اولیاء خداست اندک اندک در صده تصفیه و تکمیل نفس برمی آید و بدفع دشمنان آن میپردازد و اگر کمک و ناصری پیدا کرد بکار خود ادامه میدهد و بالاخره مملکت بدن را زیر نظر خود اداره میکند و گرنه کشور قلب همچنان باسارت شیاطین گرفتار است و چنانکه وعده کرده فرزندان آدم را بجز عده کمی از قرب الهی دور میسازد و در صورتیکه عقل

چیره شود در اولین قدم، لشکر شیطان را از پادرا آورده آتش شهوات را خاموش میسازد و خویهای ناپسند را دور می نماید و طبیعت را بحکم قهر و غلبه بعبادات و امیدارد و مقصود از توبه هم همین است که انسان را از شهوت روگردان سازد و از چنگال جنود شیطان محافظت نموده و براه خدا هدایت کند .

در عالم وجود، شهوت هر انسانی بر عقلش پیشی دارد و غریزه شهوت ترانیش که از پشتیبانی شیطان استفاده میکند بر غریزه عقلانی که از کمک فرشته استمداد می نماید مقدم است بنابراین بر انسان لازمست که از مساعدت بامور شهوانی خود داری کند و دست توبه و انابه از آستین بر آورد .

و اما اینکه بر هر انسانی لازمست در تمام حالات توبه و انابه نماید برای آنستکه هیچکسی از معصیت جوارحی بر کنار نیست و بفرض آنکه گاهی از اوقات اعضا و جوارحش مرتکب معصیت نشوند در قلب مرتکب معصیت میشود و اگر قلباً بارتکاب معصیت نپردازد از وسوسه شیطانی که او را اذکر خدا غافل میسازد بر کنار نیست و اگر بوسوسه شیطانی هم مبتلا نشود از علم بخدا و صفات و آثار او کوتاهی می نماید .

و ثابت است که همه این موضوعات موجبات نقص او را فراهم میسازند و هر يك از اینها دارای اسبابی است و اسباب تر کشان همانستکه بصد آنها بپردازد و از آنها رجوع کند و توبه هم بمعنی رجوعست و هیچکس خالی از این نقیصه نمیشد لیکن در مقدارش متفاوت اند و در اصل گناه مشترکند

و اما گناه انبیا و اوصیا مانند گناه ما نیست گناه آنان اینستکه از ذکر دائمی حق باز میمانند و بامور مباحه میپردازند و چون از توجه بمباحات باز مانند اجرشان مضاعف گردد .

حضرت صادق علیه السلام . رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنکه مرتکب گناهی نمیشد در عین حال هر شبانه روزی صد مرتبه استغفار میکرد . خدا بمتعالم اولیاء خودش را بدون هیچ گناهی بمصیبتها و ناراحتیهائی دچار میفرماید تا اجرشان را مضاعف گرداند

و اینکه گناه را استثنا کرده برای اینست که گناه آنان مانند گناه ما نیست و گناه هر يك از آنان باندازهٔ قرب منزلت اوست •

این نکته هم قابل توجه است که برای توبه، ترك شهوات در آینده و توبه از آنها کافی نیست بلکه باید هم كنون كاری كند که قلبش نورانی شود و آثار آنها را که در خانه قلب مانده مضمحل و نابود بسازد •

رسول خدا ﷺ: در تعقیب کار ناپسند عمل پسندیده ای انجام ده تا نكبت و زشتی آنرا نابود سازد.

و باید حسنه ای که بجای آورد مناسب با سیئه باشد مثلاً شنیدن آواز لهورا به شنیدن قرآن و حضور در مجلس ذکر محو سازد و نشستن در مساجد را با حالت جنابت بعبادت در آن باطهارت از بین ببرد و امثال اینها در عین حال شرط حتمی برای انجام حسنه آن نیست که مطابق با سیئه باشد روایت شده مردی حضور اقدس نبوی شریفیاب شد عرض کرد یا رسول الله بازنی در افتادم و همه گونه از وی بهره بردم تنها با وی همخوابی نکردم اینك حکم الله را در باره من جاری کن فرمود مگر با ما نماز نمیخوانی عرض کرد آری فرمود کارهای پسندیده عملیات ناپسند را محو میسازد .

بایستی گناهی را که مرتکب شده ای مدت زیادی برای آن نگذشته باشد بلکه بزودی در صده تدارك آن بر آمده و اثرش را محو سازی و نگذاری چون دودهای تیره و تار روی هم متراکم شوند و سراسر قلب ترا فراگیرند بطوریکه دیگر نتوانی از برطرف کردن آنها بر آئی

قال الله تعالى : انما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب (۱)

همانا خداي تعالی توبه مردمیرا می پذیرد که بجهالت اعمال ناشایسته ای انجام داده اند و بزودی در صدد توبه از آنها برمی آیند .

ایضاً : ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدہم الموت قال انی تبت الان (۲) توبہ بدکارانی کہ هنگام مرگ دست انابہ بجانب خدا دراز میکنند پذیرفته نمیشود .

حضور مرگ را حضرت صادق علیہ السلام بمعاینہ امر آخرت تفسیر فرمودہ زیرا توبہ تا پیش از اینحال مقبول بودہ .

رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم : کسیکہ توبہ اش را بہ تأخیر بیندازد بدو خطر بزرگ دچار میشود یکی آنکہ ابرہای تیرہ معاصی بر آسمان قلب او مترکم شود بطوریکہ بادہای توبہ نمیتواند آنہارا پراکنده سازد دوم بیمار شود یا بمیرد و خلاصہ مہلتی پیدانکند کہ بمحو آنہا پردازد .

در روایتی وارد شدہ بیشتر نالہ اہل جہنم از آنستکہ چرا توبہ وامور مر بوط بہ آخرت را پشت سر انداختیم .

فصل سوم

راه قبولی توبه

چون منظور از قبولی توبه رادانستی بلاشک خواهی فهمید که هر توبه صحیحی قابل قبولست بنابراین این کسانی که دارای نور بصیرت اند و از انوار قرآن روشنی میگیرند متوجه میشوند که هر قلب سالمی در پیشگاه خداوند ارزش و منزلتی دارد و در عالم آخرت از جوار خدا بهره مند میگردد و در نتیجه میفهمد که قلب انسان روز اول خالی از هر گونه آلودگی خلق شده و هر مولودی بفطرت ایمان آفریده شده و سلامت قلب آن هنگام گرفته میشود که گردد و غبار معصیت آنرا آلوده سازد با اینحال ممکن است آنها را به آتش ندامت و نور حسنه نابود کرد و ظلمت سیئه را از روی قلب زدود و آنوقت است که تیرگی و ظلمت معاصی در برابر نور حسنه، قدرتی ندارد و مانند روز روشن که تیره گی شب را زائل میسازد آنها را از بین میبرد و چون آب که آلودگیها از جامه میزداید تیرگی گناهان را نابود مینماید مگر گناه بیپایه ای رسد که دست توبه بدامن آن نرسد. چنانکه چرك و كثافت به خلل و فرج جامه نفوذ کرده که بوسیله هیچ زائل کننده ای از بین نرود و مسلم است چنین قلبی که سراسر آنرا گناه و ظلم فرا گرفته باشد هیچگاه بفکر توبه و انابه نمی افتد.

این بیان برای آنکه بدانیم چگونه توبه ای مقبول در گاه اله است کافی است.

قال الله تعالی : هو الذی یقبل التوبه عن عباده - خدا، بخشنده و کریمی است

که توبه بندگانش را میپذیرد.

ایضاً : غافر الذنب قابل التوب از گناهان در میگذرد و توبه را قبول میکند.

رسول خدا ﷺ : حسنات، اعمال ناشایست را مانند آبیکه چرك و كثافت را

پاك میکند زائل میسازد.

ایضاً : اگر مرتکب خطا کاریهای بسیاری شوید که از زمین تا آسمان رافرا گیرند

آنگاه بحقیقت پشیمان شوید خدایتعالی توبه شمارا میپذیرد.

حضرت باقر علیه السلام بمحمد بن مسلم فرمود گناهان بنده مؤمن که در صد توبه آنها بر آید آمرزیده شده اینک کارهایی انجام دهد که پس از توبه و مغفرت برای او سودمند باشد سوگند بخدا فقط مؤمنان به نعمت توبه موفق میشوند. عرض میکند اگر بنده مؤمن پس از توبه و استغفار دوباره بگناه خود ادامه دهد و بار دیگر توبه کند باز هم توبه اش مقبول است فرمود ای تجھ آیا اینطور گمان میکنی که اگر گناهکاری پشیمان شود و استغفار کند و از در توبه در آید خدا ایمنان توبه او را نمیپذیرد؟ عرض کردم این بنده ایست که پیوسته گناه میکند و باز از در توبه در میآید فرمود هر گاه بنده گناهکار توبه و استغفار نماید خدای تعالی که بخشنده و مهربانست از گناه او درمیگذرد و توبه او را میپذیرد و از زشتیهای او چشم پوشی میفرماید ای تجھ تا میتوانی مردم را از رحمت خدا مأیوس مکن.

وقتی حضرت صادق علیه السلام چنین فرمود: مردیست که مرتکب گناه میشود و خدا او را به بهشت میبرد. اصحاب که سخنی تازه شنیدند با تعجب گفتند گناه میکند و به بهشت هم میرود؟! فرمود آری برای اینکه او همواره هنگام گناه از عمل خود خائف بوده و خود را سرزنش میکرده بدینمناسبت خدایتعالی او را آمرزیده و وارد بهشت نموده.

فصل چهارم

گناهانیکه انسان مرتکب میشود بسه دسته تقسیم شده اند بخشی گناهانی هستند که متوجه بخود گناهکار است و دسته ای بخدا و عده ای متعلق بحقوق دیگرانست . دسته اول که متوجه بخود گناهکار باشد یا مورد آمرزش قرار میگیرند و یا امید آمرزش درباره آنها هست .

امیر المؤمنین علیه السلام : گناه بسه بخش تقسیم شده گناهیست که آمرزیده شده و گناهیست که قابل آمرزش نیست و گناهیست که آرزو مندیم گناهکارش آمرزیده شود و ممکن است بشکنجه مبتلا گردد .

کسی عرض کرد یا امیر المؤمنین گناهانی که نام بردید توضیح فرمائید فرمود گناه آمرزیده گناهیست که مرتکب آنرا خدایتعالی در همین دنیا تنبیه میفرماید و در آخرت عذابی ندارد برای اینکه خدایتعالی مهربانتر و بزرگوarter از آنستکه بنده ایراد و مرتبه بشکنجه خود مبتلا سازد ،

و گناهیکه قابل آمرزش نیست ستمگری برخی از بندگان نسبت به بعض دیگر آنهاست زیرا آنروز که فیض الهیت او برای مردم ظهور کرد بذات خود سو گند فرمود بزرگواری و ارجمندی خودم سو گند از گناه هیچ ستمگری که بدیگری ستم کند نمیگذرم ولو اینکه دستی بدست دیگر ستم نماید یا بظلم دست دیگر را مسح نماید یا گوسفند شاخداری بگوسفند بی شاخی ظلم نماید بهمین طریق فردای قیامت قصاص برخی از بندگانرا از دیگران میکشد و پس از آنکه تمام ظلمها هموار شد آنگاه آنانرا برای حساب مبعوث میفرماید و آماده میسازد .

و گناهیکه ممکن است آمرزیده شود و ممکن است معفو قرار نگیرد گناه گناه کاریست که خدا آنرا از نظر دیگران برده و پرده بر آن افکنده و او را توبه داده این آدم با آنکه در چنین شرطی قرار گرفته در عین حال از گناه خود هراسان وهم امیدوار بحضرت منان است و ما هم در حق وی دو نظر داریم ممکن است آمرزیده

شده باشد و ممکن است هدف تیر عذاب واقع شود .

ممکن است مراد از توبه توبه‌ای باشد که شرائط آن بطوریکه باید و شاید محقق نشده و گرنه بطوریکه معلوم شد توبه با تمام شرائط ، مقبول و گناه مغفور است . این یکنوع بخشش بود در بابه گناه اینک بخشش دیگر اینست که گناهان یا - صغیره اند و یا کبیره .

الله تعالی : ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم (۱) اگر از گناهان کبیره ای که همیشه اوقات شمار از آنها نهی می‌کردیم دست بردارید از کارهای ناشایست شما چشم پوشی می‌کنیم .

ایضاً : والذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللیم و آنان که از گناهان بزرگ و ناشایست‌ها اجتناب می‌کنند و تنها به اندیشه گناه قناعت می‌نمایند رسول خدا ﷺ : نمازهای پنجگانه و نماز جمعه تا جمعه دیگر موجب آمرزش گناهانند در صورتیکه مرتکب گناه کبیره نشوید .
گفتار دانشمندان و روایات در تعیین گناهان کبیره مختلف اند .

حضرت صادق علیه السلام در ذیل آیه مبارکه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم ، فرموده منظور از این کبائر گناهان کبیره‌ای هستند که خدای متعال بدانها و عده عذاب فرموده .

ایضاً : از آنجناب عدد گناهان کبیره را پرسیدند فرمود آنها در کتاب علی علیه السلام هفت قسم نامبرده شده اند .

کفر بخدا ، آدم کشی ، عاق پدر و مادر ، ربا خواری با علم بدانکه رباست ، بزور مال یتیم را مصرف نمودن ، فرار از جنگ ، بجاهلیت بر گشتن .
از آنحضرت پرسیدند یکدرهم مال یتیم را بزور پامال کردن بزرگتر است یا ترک نماز فرمود ترک نماز بزرگتر از آنست .

سؤال کردند بنا بر این روی چه میزانی ترک صلوة را جزء گناهان کبیره

نام نبردید فرمود اول گناهان کفر بخدا بود . فرمود کسیکه بدون عذر نماز را ترك کند کافر است .

از حضرت کاظم علیه السلام پرسیدند گناهان کبیره چنداند حضرت در پاسخ نوشت گناهان کبیره آنهایی است که خداي متعال بدانها وعده عذاب داده و اگر بنده مؤمنی مرتکب آنها نشود خدا از گناهانش درمیگذرد. اینک هفت گناهی که موجبات آتش جهنم را فراهم می نمایند عبارتند از: آدم کشی ، عاق پدر و مادر ، رباخواری تعرب بعد از هجرت (بطور کلی با حکام شرعیهای که آموخته عمل نکند و دست بردارد) زنای با زن شوهر دار ، مال یتیم را پا مال کند ، از جنگ فرار کند .

حضرت جواد علیه السلام پدرم موسی بن جعفر علیه السلام فرمود عمرو بن عبید حضور اقدس حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد سلام کرد و نشست و آیه الذین یجنبنون کبائر الاثم و الفواحش را تلاوت کرد و ساکت شد حضرت پرسید علت سکوت چه بود ؟ عرض کرد میخواهم از گناهان کبیره بطوریکه قرآن بیان فرموده اطلاع حاصل کنم فرمود ای عمر و بزرگترین گناهان کبیره ، شرك بخدا است که حق متعال میفرماید و من یشرك بالله فقد حرم الله علیه الجنة کسیکه مشرك بخدا باشد ، خداي متعال نعمت بهشت را بر او حرام میفرماید پس از آن ناامیدی از رحمت خدا که میفرماید انه لا یتأس من روح الله الا القوم الکافرون بغیر از مردم کافر دیگران از رحمت خدا نا امید تمیشوند. سوم از مکر خدا در امان بودن که فرمود « فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون بجز زیانکاران مردم دیگر از مکر خدا راحت نیستند چهارم عاق والدین زیرا حضرت کرد گازی کسی را که پدر و مادر از او راضی نباشند ، ستمگر و بدبخت خوانده پنجم بدون علت ، آدم کشی نمودن که پاداش او خلود در نار است. ششم همخوابی با زن مانع دار که فرموده لعنواقی الدنيا والاخرة و لهم عذاب عظیم. ایندسته از مردم در دنیا و آخرت ملعونند و بشکندجه سختی دچار میشوند .

هفتم استفاده از مال یتیم . میفرماید انما یا کلون فی بطونهم فاراوسیصلون

سعیرا-اینان که مال یتیمانرا بزور میخورند چنانستکه آتش در شکمهای خود میریزند و بزودی بجهنم واصل میگردند. هشتم فرار از جنگ خدا میفرماید من یولهم یومئذ دبره الامتحرفا لقتال او متحیز الی فئمة فقد باء بغضب من الله وماویه جهنم و بیس المصیر کسیکه در روز جنگ (بدون آنکه بحیله گری فرار کند یا از اردوئی دیگر مسلمانان وارد شود) پشت کند و فرار نماید بخشم خدا گرفتار و جایگاه او جهنم است. نهم ربا خواری که میفرماید الذین یا کلون الربوا لایقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس- ربا خواران از جای خود برنخیزند جز اینکه مانند آدم دیوانه و جن زده باشند. دهم سحر زیرا خدا فرمود ولقد علموا لمن اشتراه ماله فی الآخرة من خلاق مسلما میدانستند کسی را که صاحب اختیار خود قرارداد و مسحور دست او شد داند در آخرت نصیبی ندارد. یازدهم زنا خدا فرموده: و من یفعل ذلک یلق اثمایضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیہ مهانا- کسیکه مرتکب عمل منافی عفت شود خدا را با دامن آلوده بگناه ملاقات کند و شکسته او در روز قیامت دو برابر شود و همیشه باخفت و خواری در جهنم بسربرد دوازدهم سوگند دروغ که حق را باطل و باطل را بصورت حق جلوه دهد خدا میفرماید: الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لاخلاق لهم فی الآخرة آنانکه پیمان خدا و سوگندها شانرا به بهاء اندکی از دست میدهند در عالم آخرت بهره ای ندارند. سیزدهم خیانت الله تعالی فرموده و من یغلل یأت بما غل یوم القیمة کسیکه خیانت کند فردای قیامت با آنچه دست خیانت بدان آلوده است حاضر خواهد شد. چهاردهم منع از زکوة واجب خدا میفرماید فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم. پشت و پهلو و پیشانی شان داغ میشود. پانزدهم کتمان شهادت. خدا میفرماید و من یکنمها فانه آثم قلبه کسیکه گواهی را کتمان کند قلبش گناهکار است. شانزدهم شرابخواری که خدا از آن و بت پرستی و ترک صلوة عمدی یا واجبی از واجبات نهی کرده و رسول خدا فرموده کسیکه عمداً نماز نخواند از پیمان خدا و رسول خارج شده. هفدهم عهد شکنی و قطع رحم. حق متعال میفرماید لهم اللعنة و لهم

سوء الدار لعنت بر آنها باد و مسکن بدنصیب ایشان خواهد بود.
 عمرو بن عبید پس از استماع این بیانات شریفه بلند بلند میگریست و از حضور
 حضرت بیرون رفت و میگفت هلاک شده کسیکه بر آئ خود سخن بگوید و در علم
 و فضل با شما برابری کند.

هر گاه کسی با توجه باین احادیث از ما بپرسد چگونه ممکن است حکم
 شریعت اسلام در باره موضوعیکه حد آن معلوم نشده وارد شود؟ میگوئیم هر موضوعی
 که حکم دنیوی بدان تعلق نگرفته باشد ممکن است در بوته ابهام بماند و مخصوصاً
 گناهان کبیره چون کبیره اند حکم دنیوی برای آنها نیست زیرا موجبات حدود
 با توجه با سببشان معلومند و تنها حکمی که برای کبیره است همانستکه اگر
 کسی از آنها اجتناب کرد کفاره گناهان صغیره اوست با آنکه نمازهای پنجگانه
 نمیتوانند کفاره گناهان صغیره باشند و بالاخره موضوع کبیره متعلق با مور آخر و بیست
 و سزوارتر همانستکه در بوته اجمال بماند تا مردم هر چه بیشتر از آنها در حذر
 باشند و نتوانند باتکاء انجام نمازهای شبانه روزی با تکاب صغائر بپردازند و از کبائر
 خودداری و اجتناب نمایند.

و باید بدانیم که اجتناب از کبائر در صورتی کفاره صغائر است که آنها را با قدرت
 و اراده ترك کرده باشد مانند آدمیکه بتمام معنی از دسترسی بزنا بیگانه و همخوابی با
 او بلامانع است در عین حال خود را بعمل نامشروع زنا مبتلا نمیکند و به نظر کردن
 و بازی کردن با او قناعت می نمایند زیرا اگر از همخوابی با او خودداری کرد
 زودتر ممکن است قلبش نورانی شود و از عمل فحشاء دست بردارد لیکن گناه
 نظر به زن اجنبیه آنقدر نیرو ندارد که بزودی بتواند قلب او را تیره سازد اینست
 که فرموده اند اجتناب از کبائر موجب کفاره مغائر است.

و اگر اجتناب از کبائر برای در ماندگی یا خوف و امثال اینها بود نمیتواند
 کفاره گناهان شود چنانکه اگر کسی طبعاً از شراب منزجر است بر فرضیکه

برای او مباح شود نمیتواند کفاره مقدمات آن از قبیل شنیدن آواز و ساز که صغائرند بشود .

فصل پنجم

گناهان صغیره قابل رشدند و ممکن است با پیدایش اسباب آنها بسرحد کبیره برسند اینک باید باسباب آنها توجه کرد. از جمله اسبابشان اصرار و مواظبت بر گناهست .

حضرت صادق علیه السلام : هیچ گناه صغیره با اصرار و تعقیب از آن بحد صغیره نمیماند بلکه بزرگ میشود و هیچ گناه بزرگ با وجود استغفار بهمان حال باقی نمیماند مثال این موضوع ، مشابه باقطرات آبست که اندک اندک بر روی سنگی میریزد و آخر الامر آنرا سوراخ میکنند با آنکه اگر آب بسیاری بیک دفعه بر روی آن بریزند نفوذی در آن نمیکند .

حضرت باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه ولم یصر و اعلی ما فعلوا و هم یعلمون (اصراری ندارند بر انجام عملیکه بجا آورده اند و خود آنها هم میدانند) فرموده اصرار بر گناه آنستکه گناه را پی در پی انجام دهد و استغفار نکند و متعهد نشود که توبه نماید .

دیگر از اسباب آنست که گناه را کوچک شمارد زیرا بنده هر گاه گناه را برك شمارد پیش خدا کوچک خواهد بود و هر چه کوچک بشمارد آنرا، پیش خدا بزرگ خواهد بود برای اینکه هنگامی که گناه را بزرگ می شمارد معلوم میشود قلبش از آن متنفر است و کراهت دارد و همین نفرت نمیگذارد وی بتمام معنی نحت تاثیر و نفوذ گناه واقع شود و اگر گناه را حقیر و ناچیز انگارد معلوم میشود بدان علاقمند است و در نتیجه تیر گناه در قلب وی کاملاً نفوذ پیدا می کند با آنکه مطلوب قلب آنستکه همیشه اوقات بر اثر انجام دستورات الهی منور گردد و بچرك سیئات آلوده نشود بهمین جهت هر گاه آنطوریکه باید و شاید مطلوبش عملی نشود و بحال غفلت

بماند استفاده از حقایق و دقایق نمی‌نماید .

حضرت صادق علیه السلام : حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده از گناهان و حقیر ناچیز پرهیزید برای اینکه آنها آمرزیده نمی‌شوند .

پرسیدند گناهان حقیر کدامند فرمود آنستکه مردی مرتکب گناه میشود و میگوید این گناه گوارای من باد اگر غیر این نباشد .

ایضاً : خدای تعالی بنده ای را دوست میدارد که گناه عظیمی انجام داده و از خدا بخواهد از گناه او درگذرد و دشمن میدارد بنده ای را که گناه کوچک را ناچیز بشمارد .

حضرت کاظم علیه السلام کار نیکوی بسیاری که انجام میدهد زیاد نداند و گناهان اندک را حقیر بشمارد برای اینکه گناهان اندک گرد می‌آیند تا بزرگ و زیاد میشوند و چنان در نهان از خدا بترسید که نیمی از شما بیش باقی نمانده باشد .

از جمله اسباب مزبور آنستکه از ارتکاب گناه خوشحال باشد و قدرت بر آنرا نعمت شمارد و غافل است از اینکه ارتکاب گناه موجب شقاوت و بدبختی اوست بنابراین این هر چه بیشتر از انجام گناه کوچک لذت ببرد گناه مزبور بزرگتر شده و نفوذش زیادتر و دلرا چرکین تر میسازد برای آنکه گناهان باعث هلاکت اند و هنگامیکه بنده بینوا در گرداب مهملکات بیفتد و شیطان بر او چیره شده و اظهار خرسندی کند بایستی خود را مبتلا بمصیبت بداند و متأسف شود از اینکه دشمن بر او غالب گردیده و دور از خدا شده .

و از جمله اسباب فوق آنستکه از پرده پوشی خدا و حلم حضرت او و مهلت دادن جناب کبریائی او سوء استفاده نماید با آنکه نمیداند خدای تعالی او را از آن جهت مهلت داده که سرزنش و گناهش زیاد شود او خیال میکند خدای تعالی او را مورد عنایت قرار داده که میتواند هر گونه بزهکاری را مرتکب شود آری این خیال را از آن نظر در سر میپوراند که خود را از مکر خدا مأمون میداند و نمیداند چگونه بخدا فریفته و مغرور گردیده .

اللہ تعالی : و یقولون فی انفسهم لولا یعد بنا الله بما نقول حسبهم جهنم یصلونها و بئس المصیر با خود میگویند چرا خدا ما را بدانچه میگوئیم شکنجه نمیفرماید

همین حدیث نفس بحال آنها کافی است و بجهنم که بدترین جاهاست می افتد .
 از جمله اسباب آنستکه گناهی مرتکب میشود باین نظر که آنرا اظهار کند
 یا همانکار را در حضور دیگری انجام دهد و ثابت است این رویه ایجاب میکند
 پرده خدا را که بر روی زشتی‌های او کشیده بدرد و جنایتکار باشد و اگر دیگری
 را که گنااهش را میشنود عملاً در برابر او گناهرا انجام میدهد در انجام بزهکاری
 تشریف و ترغیب نماید و در واقع دو گونه جنایت را علاوه بر گناه خود مرتکب
 شده و سرانجامش مشکلتتر است و اگر اسباب کار را طوری فراهم کند که آندیگر
 بآسانی دست به ارتکاب آن زند جنایت چهارمی هم مرتکب شده و شدت عملش
 بیشتر خواهد بود اینموضوع از آن نظر بوده که از جمله صفات و نعمتهای حضرت
 باری ظهور نیکو و ستر زشتی است و اگر کسی اظهار بگناه نماید مانند آنستکه
 کفران نعمت کرده باشد .

حضرت رضا علیه السلام : حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده کسیکه پنهانی عمل
 نیکی انجام دهد معادل با آنستکه هفتاد حسنه انجام داده باشد و کسیکه سیئه ایرا
 افشا و اظهار کند مخدول از درگاه خدا است و کسیکه آنرا پنهانی مرتکب شود
 آمرزیده میشود .

حضرت صادق علیه السلام : کسیکه حضور ما بیاید تا احکام خدا و تفسیر قرآن
 پیاموزد او را بآوردید و کسیکه حضور ما بیاید تا کار زشتی را که خدا پوشیده اظهار
 کند او را راه ندهید و برانید .

و از جمله اسباب آنستکه گناهکار عالمی باشد که دیگران از وی پیروی
 نمایند اینک هر گاه عمل زشتی در انظار دیگران مرتکب شود گناه او بزرگ است
 مانند آنکه جامه ابریشم بپوشد یا طلا استعمال نماید یا مال شبهه ناک بگیرد یا آبروی
 مردم را بریزد باری همه اینها گناهایی هستند که هر گاه عالم آنها را بکار برد
 دیگران از وی پیروی می نمایند و چون بمیرد شر او برای همیشه متوجه باوست
 بنابراین خوشبحال آدمی که بمیرد و گناهان او نیز باوی بمیرند اینک انسان عالم

دارای دو وظیفه است یکی آنکه مرتکب گناه نشود و دوم اگر هم گناهی میکند مخفی و پنهان انجام دهد (۱) و ثابت است همچنانکه گناه عالم دو برابر است حسنات او که مورد تقلید و عمل دیگران باشد مضاعف خواهد بود .

فصل ششم

نتیجه ارتکاب گناه

رسول خدا ﷺ : هر روز یک خورشید سر از دریچه مشرق بر آورد و هر شب یک آفتاب چهره پبرده مغرب فرو کشد دو فرشته بامر خدایتعالی چهار جمله را میان خود ردو بدل مینمایند یکی میگوید ایکاش این مردم آفریده نشده بودند .

دیگری میگوید اکنون که آفریده شده اند ایکاش میدانستند برای چه آفریده شده اند دیگری میگوید اکنون که نمیدانند برای چه منظوری آفریده شده اند ای کاش بدانچه عالمند عمل کنند آن دیگر میگوید اینک که بدانچه میدانند عمل نمیکنند ایکاش از گذشته خود توبه کنند .

امیر المؤمنین ع : شاد کام باش و خنده مکن با اینکه میدانی کارهای زشتی انجام داده ای ، و شب را با آنکه میدانی گناهکاری بر احتی بی پایان می آوری ، حضرت باقر ع : خدایتعالی بر خود واجب فرموده نعمتی به بنده خود کرامت نفرماید که آنرا از وی سلب کند مگر آنکه بنده مرتکب گناهی شود که بدان وسیله مستحق سلب نعمت گردد .

پنهان خوردید باده که تکفیر میکند
عیب جوان و سر زنش پیر میکنند
مشکل حکایتی است که تقریر میکنند
تا خود درون پرده چه تدبیر میکنند
کاین کارخانه ایست که تغییر میکنند
چون نیک بنگری همه تزویر میکنند

۱- دانی که چنگ وعود چه تقریر میکنند
ناموس عشق و رونق عشاق میبرند
گویند رمز عشق مکتوبید و مشنویید
ما از برون در شده مغرور صد فریب
بالجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر
می خور که شیخ و حافظ مفتی و محتسب

ایضاً: هیچ عملی مانند گناه، دل را فاسد نمیکنند همانا قلب با گناه در می آویزد تا بجائیکه گناه بر آن چیره میشود و آنرا زیر و رو میکند.

ایضاً: بنده ای که مرتکب گناه شود روزی او میکاهد.

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ: بدانید هیچ رگی نمیزند و هیچ بیچارگی و دردسر و بیماری برای انسان تولید نمیشود مگر بر اثر گناهی است که مرتکب شده **قال الله تعالی: ما اصابكم من مصيبة فيما كسبت ايدىكم و يعفون كثير** هیچ معصیتی به آدمی نمیرسد مگر اینکه خود انسان مقدمات آنرا فراهم نماید و حق متعال از بسیاری گناهان درمیگذرد.

ایضاً: عفو خدا از مؤاخذهاش فراوانتر است.

ایضاً: انسانی که مرتکب گناهی شود از فیض نماز شب محروم میشود و نفوذ عمل ناهناسب در انسان سریعتر است از نفوذ کارد در گوشت.

ایضاً: خدا میفرماید آسانترین عملی که باینده شهوت رانم انجام دهم همانست که او را از لذت مناجاتم محروم میسازم.

ایضاً: کسیکه بعمل ناشایستی همت بگمارد باید آنرا انجام ندهد برای اینکه بسیاری از اوقات است که بنده ای مرتکب عمل نا مناسبی میشود و خدای تعالی بدان نگران میشود میفرماید سوگند بجزر گواری خود او را برای همیشه نخواهد آمرزید.

حضرت کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ: بر خدا لازمست هر گاه در خانه نافرمانی شود خورشید را امر فرماید تا بر آن بتابد و پاکش نماید.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ممکن است بنده ای که مرتکب گناه شود صد سال محبوس شود در حالیکه خاندان خود را متمتع در بهشت می بیند.

امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بمردی که در حضورش استغفار کرد فرمود مادرت بعزایت بنشیند میدانی منظور راز استغفار چیست؟ استغفار رتبه مردم عالیمرتبه است و برای شش مقصود بکاررفته.

اول: از اعمال گذشته پشیمان شود.

دوم : عزم کند که هیچگاه مرتکب نافرمانی نشود ،
 سوم : حقوق مردم را چنان ادا کند که خدا بر او خشمناک نباشد ،
 چهارم : هر فریضه‌ای را که ضایع ساخته تدارک نماید .
 پنجم : کاری کند که گوشته‌های معصیت را آب کند و بجای آن گوشت تازه برآید .
 ششم : همچنانکه شیرینی معصیت را ببدن چشاند و رنج طاعت را بر خود هموار سازد و هر گاه بدین شش معنی توجه داشت میتواند استغفار کند .
 ایضاً : دست از خطاکاری برداشتن از طلب توبه آسانتر است بسیار اتفاق می‌افتد یکساعت شهوت‌رانی موجب اندوه طولانی می‌شود .
 مرگ پرده‌های سوء دنیا را میدرد و نمیکند خردمندی در آن به آسایش زندگی کند و بجز از بدی سود دیگری از آن نمیبرد (۱) .

زانرو که وارهاند ما را ز قید هستی
 زین دام اگر بچستی از دام غم برستی
 کوتاه گشت دستش با آن دراز دستی
 افکنده عاقبت چرخ او را بخاک بستی
 غیر از بدی نه بینی گر با بدان نشستی
 روزی اگر کسی را از کینه دل شکستی
 در خاکدان دنیا چون سخت پای بستی

۱- کاری نباشد ایدل خوشتر ز عیش و مستی
 زلف عروس دنیا دام فریب باشد
 دیدی که بهمن آخر یکسر ز ملک و افسر
 خسرو که سر بلندی از تاج و گنج بودش
 دی‌رهر روی چه خموش گفت با من ز نیکخواهی
 اندر ره مکافات دل بشکند ترا چرخ
 از سیر گلشن قدس حقا که به ساز مانی

فصل هفتم

توبه وسیله ارتباط با خداست

مصباح الشریعة — حضرت صادق علیه السلام : توبه ریسمان خدا و موجب عنایت حضرت اوست . بنده باید همیشه اوقات بتوبه و انابه بپردازد هر دسته از مردم یکنوع توبه‌ای دارند، توبه انبیاء از پریشانی باطنی است. توبه اولیا از اینست که مبادا دامنشان آلوده بخطر است شود توبه اصفیا (بر گزیدگان) از تأخیر اعمال است توبه مخصوصان از توجه بغير خداست توبه عوام مردم از ارتکاب گناهانست و هر يك از ایشان بخوبی از حقیقت توبه و سرانجامش مطلع اند و اگر بخوایم مشروحاً بیان کنیم بطول می‌انجامد

درعین حال فقط بتوضیح توبه عوام از مردم اکتفا میکنیم و میگوئیم انسان عامی هر گاه بخوهد توبه کند باید بوسیله آب حسرت و اندوه گناهان باطنی خود را بشوید و بجنایت دائمی خود اعتراف نماید و از روی اعتقاد بر گذشته خود متأسف باشد و از مابقی عمرش خائف بود و گناهش را حقیر نشمارد مبادا او را بکسالت وابدارند و پیوسته بحالت بکاء باشد و بر کردهای نامناسب خود بگرید و اندوهناک باشد چگونه دست از طاعت خدا برداشت و از این به بعد مرتکب شهوات نفسانی نشود و از خدا بخوهد تاویرا بوفاء بر توبه‌اش پایدار بدارد و کاری کند که بوضع سابقش باز نگردد و ازدوستان بدکار و بدنام دوری گزیند و شب‌را بیدار باشد و روز را تشنه بسربرد و پیوسته بسرانجام خود متفکر باشد و از خدا کمک بخوهد که او را در نهان و آشکار یاری فرماید و هنگام پیش آمدهای ناگوار ثابت قدم بدارد تا از درجه توبه کنندگان ساقط نشود زیرا اینگونه مواظبت‌ها بهتر او را از گناه پاک میکند و مقامش را رفیع میسازد .

قال الله تعالى : ولیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین بدون هیچ

شك و شبهه خداي متعال از احوال راسته‌گویان و دروغ‌گویان باخبر است .

باب دوم

در محاسبه و مراقبه

این باب در بیان محاسبه و مراقبه و اخبار و آیاتی که درباره آنها رسیده .

قال الله تعالى : ونضع الموازين القسط ليوم القيمة فلا تظلم نفس شيئاً وان كان مثقال حبة من خردل اتينا بها و كفى بنا حاسبين روز قیامت که شود میزان داد گیر را برقرار میسازیم و بحساب مردم رسیدگی میکنیم بهیچکس به اندازه سرسوزنی ستم نمیشود و حق همه تأدیه میگردد و ما آنروز خود متکفل حساب مردم میشویم .

ایضاً : و وضع الكتاب فترى المجرمين مشفقين مما فيه يقولون يا ويلتنا ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصيناها و وجدوا ما عملوا حاضرا ولا يظلم ربك احداً - روزیکه نامه عمل مردم بدست آنها داده شود و ترازوی عدل برپا گردد مردم گناهکار از گرفتاری که برای آنان پیش آمد کرده پریشان خاطر گردیده میگویند وای بر ما عجیب کتابیست همه گناهان بزرگ و کوچک ما را ثبت کرده و هیچیک را فرو گذاری نموده و بالاخره عملیاتی که انجام داده پیش چشمشان حاضر می بینند اینگونه دفت برای آنست که بدانید خدا بهیچکس ستم نمی کند .

ایضاً : يبعثهم الله جميعاً فينبئهم بما عملوا احصيه الله و نسوه و الله على كل شىء قدير روزی که همه مردم را برمی انگیزاند و از کارهای آنها که خدا شماره فرموده و آنان از یاد برده اند به آنان اطلاع میدهد و او بر همه چیز تواناست .

ایضاً : يومئذ يصدرا الناس اشدنا لير و اعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة خیر ایره و من يعمل مثقال ذرة شر ایره روزیکه مردم بصورتها و هیئتهای مختلف محشور می شوند تا بکارهای آنها رسیدگی شود بنابراین هر کس به اندازه سر سوزنی کار خیر یا شر کرده باشد پاداش آن میرسد .

ایضاً : يوم تجد كل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سو.

تودلو ان بینها و بینه امداء بعیدا روزیکه می بینی هر کسیکه مرتکب اعمال ناسایست گردیده میخواهد و آرزومند است ایکاش میان او و عملش فاصله دوری باشد •

ایضاً: واعلموا ان الله يعلم ما فی انفسکم فاخذروه بدانید خدا یمتعال از اندیشه های ناصواب شما باخبر است اینک از اودر هر اس باشید باری بندگان بینا متوجه اند که همواره خدا یمتعال در تعقیب آنهاست و بزودی بحسابشان رسیدگی میشود و از کارهاشان که باندازه سرسوزنی باشد بازجوئی می فرماید و بخطرات قیامت دچار میکنند و اینان کاملاً تحقیق کرده در صورتی ممکن است از خطرات روز قیامت امان یافت که بیش از همه چیز بحسابه خود بپردازند و برآستی مراقب و مواظب اعمال و رفتار خود باشند و در تمام نفسها و حرکات از شخص خود حساب بکشند برای آنکه کسیکه خود را پیش از حساب قیامت بمعرض محاسبه در آورد حساب فردای قیامت آسانتر و بخوبی میتواند از عهده پرسشهای اخروی برآید و سرانجامش به نیکی پایان پیدا میکند لیکن کسیکه بحساب خود رسیدگی ننماید حسرت و اندوهش در آن روز زیاده از حد بوده و وقوف او در عرصه محشر بطول انجامد و عاقبت به نکبت گناهان مبتلا شود .

حضرت صادق (علیه السلام) : هر گاه بخواهید هر چه را از خدا تقاضا میکنید بشما عطا فرماید از همه مردم مأیوس شوید و بغیر از خدا بدیگری امیدوار مباشید که اگر این معنی را خدا از قلب شما باخبر شود (چنانچه باخبر است) هر چه بخواهید بشما مرحمت میفرماید اکنون پیش از آنکه او بحساب شما رسیدگی کند شما بحساب خود بپردازید . زیرا فردای قیامت پنجاه موقوف دارد و در هر موقوفی هزار سال معطلی دارد سپس این آیه را تلاوت فرمود : **فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة** در روزیکه اندازه وقوف در آن بقدر پنجاه هزار سالست .

اکنون در این حدیث مبارک ، محاسبه را فرع بر آن قرار داده که از مردم مأیوس شوند و امیدوار بخدا باشند و همین معنی حاکی است که انسان در کلیه

امور خود بغیر خدا متوجه میشود و اطلاعی هم از آن ندارد و عموم محاسبات مربوط بآنستکه از غیر خدا نا امید گردد و ذکر موقوف قیامت برای آنستکه وقوف در آن برای رسیدگی بحسابست بنا بر این کسیکه در عالم دنیا بحساب خود رسیدگی نماید محتاج بوقوف در قیامت نمیشد .

قال الله تعالی : ولتنظر نفس ما قدمت لعن (۱) هر کسی متوجه باشد باعمالی که برای فردای خود پس انداز کرده است .

حدیث : انسان خردمند بایستی شبانه روز خود را بچهار بخش تقسیم کند بخشی برای مناجات با خدا بخشی برای تفکر در آفرید های او و بخشی برای خوردن و آشامیدن و بخشی برای رسیدگی بکارهای خود و محاسبه نفس .

مصباح الشریعه - حضرت صادق علیه السلام : هر گاه در حساب کارها و رسیدگی بدانها بغیر از شرمندگی از خدا و افتضاح امور نهانی خود موضوع دیگری وجود نداشت بایستی آدمی از غله کوهها بزیر نمی آمد و برای خود عمارت بنیاد نمی کرد و بیش از حد ضرورت از خوردن و آشامیدن استفاده نمی نمود و بدین طریق هر گاه شخصی متوجه سختی های آخرت شود و آنها را بچشم دل ببیند در صدمه محاسبه بر می آید و خود را در حالی مشاهده میکند که برابر خدا ایستاده و بحساب او رسیدگی میشود چنانچه حقه تعالی فرموده هر گاه باندازه سرسوزنی عملی انجام داده باشند بعرض ما میرسد و ما بحساب او رسیدگی میکنیم .

فصل اول

مقصود از محاسبه

مقصود از محاسبه آنستکه نخست بامور واجبی که مانند سرمایه او هستند رسیدگی نماید و اگر آنها را بطوریکه لازم بوده تأدیه کرده باشد شکر خدا را بجا آورد و از او بخواهد تا وی را بامور دیگری مانند آنها توفیق دهد و اگر خدای نکرده اصولاً بدانها توجه نکرده و از او فوت شده باشند در صدد قضاشان بر آید و اگر واجباترا آنطوریکه باید و شاید انجام نداده باشد نوافل شبانه روزی را بجا آورد تا نقیصه آنها را بدینوسیله جبران کرده باشد و اگر مرتکب معصیتی شده باشد نفس اماره را عتاب کند و تعذیب نماید و شکنجه نماید و بالاخره آنرا تدارک کند و تقصیرات را مانند تاجریکه با شریک خود چنین میکند بمحاسبه گذارد و همچنانکه در حساب دنیوی حبه و قیراط و جزئی و کلی امور خود را مورد بررسی قرار میدهد و حساب کم و زیاد خود را در نظر میگیرد و میکوشد زیبایی متوجه اوشود برای عالم آخرت نیز چنین باشد. انسان تا جائیکه میتواند از شر نفس و مکر آن دوری کند. نفس اماره همواره بمکر و حيله میپردازد و باطل را بصورت حق جلوه میدهد نخست باید آنرا بمیزان محاسبه در آورد و از آن در خصوص گفتگو های روزانه پاسخ صحیح بشنود که چه گفته و برای چه گفته است و خود پیش از آنکه دیگری فردای قیامت بحساب او رسیدگی کند متکفل حساب خود بشود و نیز از چشم اندازها و اندیشه ها و نشست و برخاستها و خوردن و آشامیدن و خواب و سکوت و سکون خود بپرسد که هر کدام برای چه و در چه محلی واقع شده اند .

و هر گاه واجباتی را که باید بانجام برساند متوجه باشد و اندازه صحیحی را که از آنها ادا کرده بداند همانمقدار را بمورد محاسبه در آورده و مابقی را در پرونده خاطر ثبت نماید تا بزودی انجام دهد مانند تاجری که ما بقی حساب فیما بین خود و شریکش را در خاطر می سپارد و در دفتر مخصوص ثبت می نماید.

سپس بدانند که نفس، قرض دار است و ممکن است آنرا در پیشگاه غرامت در آورد و برخی از آنرا بعنوان غرامت، و دسته‌ای را به رد کردن عین، وعده ایرا از راه عقوبت از وی باز خواست کند و ثابت است در صورتی ممکن است غرامت مزبور را از وی باز خواست نمود که حسابش محقق و مسلم شود و حق واجب را از غیر آن تمیز دهد و هنگامی که این معنی برای او حاصل شد پس از آن میتواند در صدد مطالبه و استیفا بر آید.

حضرت کاظم علیه السلام: از دوستان و شیعیان ما بحساب نمی‌آید آن کسی که هر روز خود را در میزان محاسبه در نیامورد اینک اگر کار نیکی از او سر بزنند در صدد برآید بیش از این بانجام کار نیک بپردازد و اگر عمل ناشایست از او سر بزند از خدا آمرزش بخواهد و توبه کند.

حضرت باقر علیه السلام: مردم ترا بخودت مغرور نسازند زیرا زیانش بتو میرسد و آنان ضرری نمی‌بینند. روزت را بفلان و بهمان بیایان مرسان برای آنکه کسی با تو هست که کارهایت را به ثبت میرساند. نیکی کن که هیچ عملی را بصواب نزدیکتر از حسنه‌ای که گناه گذشته را نابود کند نمی‌بینم.

حضرت صادق علیه السلام: مردی حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد عرض کرد یا رسول الله مرا وصیتی کن حضرت فرمود هر گاه ترا وصیت کنم بوصیت من عمل خواهی کرد و این جمله را سه مرتبه تکرار کرد و آنمرد جواب مثبت میداد پیغمبر فرمود وصیت من اینست هر گاه بانجام امری همت گماردی سر انجام آنرا کاملاً دقت کن اگر آنرا بخیر خود دیدی بانجام آور و اگر بزبان خود دیدی از او دست بردار.

این وصیت اساس محاسبه نفس است.

فصل دوم

مراقبت و کیفیت آن

بنده هنگامیکه بانجام کاری اشتغال میورزد باید مراقب خود بوده و با چشم دور بین کاملاً بدان نگران باشد و زندهار نفس را بخود باز نگذارد که سرکشی و فساد کند از آن پس در حرکات و سکون ، ذات خدا را در نظر بگیرد یعنی بداند که حضرتش از نهان وی با خبر است و اعمال بندگانش را مراقبت می نماید و بر هر کسی پیروز و سر حقیقت و پنهان برای او مکشوف تراست از ظاهر برای دیگران که فرموده مگر نمیداند که خدایم بیند و فرموده خدا مراقب همه شماست. رسول خدا ﷺ : احسان آنستکه خدا را چنان پرستش کنی که می بینی پس اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند .

آورده اند هنگامیکه زلیخا با یوسف صدیق ، خلوت کرد بر خاست و روی بتش را پوشید و معلوم کرد که من در حضور او حیا میکنم با چون تویی خلوت کنم فرمود ای زلیخا چگونه شده است که تو از جمادی حیا میکنی و من از مراقبت پادشاه جبار ، شرمنده نشوم .

حدیث قدسی - در بهشتهای عدن من مردمی بار می یابند که هر گاه اراده نافرمانی من کنند عظمت مرا بنظر می آورند و از من حیا میکنند و مراقبت دارند و مردمی در آنها جا میگیرند که از خوف و جلال من پشتشان دوتا گردیده سوگند ببزرگواری خود هنگامی همت می گمارم تا مردم زمین را هلاک گردانم و چون بمردم گرسنه و تشنه مینگریم که از ترس من بدین روز در آمده اند از شکنجه آنها خود داری میکنم .

و هر گاه چنین معرفتی حاصل شد و شك و شبهه در آن راه پیدا نکرد و بر قلب خود استیلا یافت دلرا اجیر دست خود قرار داده و آنرا مجبور میکند تا جانب رقیب را رعایت کرده و تمام همت خود را مصروف او کند .

و از آنانکه بدین پایه از معرفت ایقان دارند مراقبتشان دو قسم است
 اول. مراقبت آنان بیپایه مهربان رسیده یعنی از عظمت و جلال خدا کاملاً
 مراقبت میکنند و قلب را مستغرق جلال او میدانند و از هیبت او شکسته حالند و
 نمیتوانند بدیگری توجه کنند و این آدمیست که بغیر از خدا نظر دیگری ندارند
 و خدا هم ما بقی همومشانرا کفایت میفرماید .

دوم : مراقبت مردم پرهیز کار که اصحاب یمین اند و آنان مردمی هستند
 که کاملاً میدانند خدا از ظاهر و باطنشان با خبر است و ملاحظه جلال و جمال
 او آنانرا بوحشت نینداخته و دلهاشان بحد اعتدال باقی اند و به احوال و اعمال
 متوجه اند و در آنها کمال مراقبت را مراعات میکنند و از خدا شرمنده اند و
 اقدام بکاری و دوری از آن کاررا در صورتی مینمایند که نفع و ضررش برایشان
 بسرحد ثبوت رسیده باشد و از هر عملی که باعث افتضاح عالم آخرتشان باشد خود
 داری می نمایند زیرا آنان خدا را بر تمام کارها مطلع و شاهد میدانند و به انتظار
 قیامت نمی مانند . برای اینکه بنده همیشه اوقات یا در طاعت بسر برد یا از معصیت
 میگذرد یا بانجام امر مباحی اشتغال دارد .

اکنون مراقبت طاعتی او باینستکه عمل را خالصانه انجام دهد و کاملاً
 بسرحد ظهور رساند و ادب را رعایت نماید و از آفاتش جلو گیری نماید و مراقبت
 بر معصیت بر اثر توبه و ندامت و قلع و قمع کردن ماده حیاتی گناه و شرم از
 خدا و انجام کفاره گناه است، و مراقبت در امر مباح باینستکه ادب را رعایت کند
 رو بقبله بنشیند و بر دست راست بخوابد و سایر تشریفات استحبابی را عملی
 سازد .

و بالاخره همه اینموضوعات داخل در مراقبه اند و منظور آنستکه از استفاده
 نعمت ، شخص منعم را مشاهده کند و شکر کند و در پیش آمد هاشکیبیا باشد و
 حدود هر يك را با مراعات مراقبه دائمی محفوظ بدارد و از حدود خدا که ظلم

بنفس است تجاوز نماید (۱)

باب سوم تفکر

این باب در بیان تفکر و اخبار و آیات وارده در آن است .

قال الله تعالى : و يتفكرون في خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا

در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند که پرورد گارا اینها را بیهوده نیافریدی .

ايضاً : افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها مكر قرآنرا با تفکر

و دقت تلاوت نمیکنند یا بر قلبهای آنها قفل نادانی زده شده .

رسول خدا ﷺ: اندیشه، یکساعت بهتر از عبادت یکسالست .

امیرالمؤمنین عليه السلام: اندیشه، آدمی را بکار نیک و عمل بدان وامیدارد .

(۱) مراقبه را بمعنی عدم غفلت از حضور حق گفته اند . یکچشم زدن غافل از آن‌ها

نباشم - شاید که نگاهی کند آگاه نباشم .

و هم بعبارت دیگر گفته اند مراقبت آنستکه کشیک نفس را بکشیم مبدا اعضا و جوارح را بخلاف وادارد و عمر عزیز را که هر آنی از آن بیش از دنیا و مافیها ارزش دارد نابود سازد بدین مناسبت شخصی را در حال مراقبه دیدند از وی پرسیدند اینگونه مراقبه را از که آموختی گفت از گربه ای که در اندیشه موش نشسته و کمال مراقبه را در گرفتن آن بکار می برد .

حارث محاسبی که از عرفاست میگوید من صحیح باطنه بالمراقبه والاخلاص زين الله ظاهره بالمجاهدة و اتباع السنة کسیکه باطنش را بامراقبت و اخلاص پاک سازد خدا بتمالی ظاهر او را بمجاهده و پیروی از سنت ، زینت می بخشد و خود او چهل سال دو زانو می نشست و تکیه بدیوار نمیداد و می گفت خود را در حضور می بینم مناسب نیست ادب را رعایت نمایم .

ایضاً: قلبت را از تفکر با خبر کن و شب مخواب و از خدا بپرهیز .

حضرت صادق علیه السلام: بهترین عبادتها اندیشه دائمی در باره خدا و نیروی اوست خیال نکنید منظور آنحضرت آنستکه در باره ذات او تفکر نمائید زیرا تفکر در باره ذات او ممنوعست و موجب حیرت و انحراف و پریشانخاطری میگردد بلکه منظور آنستکه متوجه به افعال و صنایع عجیبه و امور بدیع او که در آفرینش موجودات بکار برده بشود و از اینراه پی بجلالت و بزرگواری و پاکی و عظمت او ببرد و کمال علم و حکمت او را در خور استعداد او بفهمد و بداند تا چه اندازه توانا و منتفذ و بر همه چیز محیط و با همه چیز هست .

اینگونه تفکر ، اندیشه خردمندانست که فرموده در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و رفت شب و روز نشانهای بیداری خردمندانست و هم فرموده آنانکه در نشست و برخاست و خوابیده بباد خدا هستند و در آفرینش آسمانها و زمین اندیشه میکنند که پروردگارا آنها را بیهوده نیافریده و ما را از عذاب جهنم رهائی ده و در چندین جا از آیات خود یاد کرده . و بالاخره همه این نشانها راههای تفکر در باره خدا و توانائی اوست نه اینکه از این راه بذات او برسیم که بکنه او کسی نمیرسد (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله: در نعمتهای خدا تفکر کنید و در ذات او تفکر نمائید زیرا بنهایتی نمیرسید .

حضرت باقر علیه السلام: زنهار در ذات خدا تفکر نمائید لیکن هر گاه خواستید بعظمت او توجه نمائید به بزرگی آفریدگان او متوجه گردید .

حضرت صادق علیه السلام: کسیکه بخواهد بکنه ذات خدا پی برد هلاک میشود .

(۱) بعقل نازی حکیم تاکی

بفکرت این ره نمیشود طی

بکنه ذاتش خرد برد پی

اگر رسد خس بقر دریا

ذوالنون گوید: التفکر فی ذات الله جهل و الاشارة الیه شرك و حقیقة المعرفة حیرة - تفکر

در ذات خدائی از نادانی و اشاره باو شرك و حقیقة معرفت ، سرگردانی درباره اوست .

و آن تفکری که آدمیزاد به نیکوکاری دعوت میکند عمومیتش از تفکر مزبور بیشتر است زیرا آن تفکر نیست که اندیشه در حسنات و سیئات را شامل میشود زیرا بنده هنگامیکه در باره حسناتش تفکر میکند که آیا کاملاً انجام داده یا ناقص مانده موافق با سنت الهی بوده یا مخالف با آن خالی از شرك و شك بوده یا توأم بآن گردیده چنین اندیشه او را وادار میسازد که درصدد اصلاح آنها برآید و خلل آنها را تدارک کند و تفکر در باره سیئات و عقوباتیکه بر آنها مترتب گردیده و دور شدن از خدا انسان را متوجه میسازد که دست از آنها بردارد و به توبه و انابه بپردازد و از کرده های نشت پشیمان گردد .

و هر گاه در صفات خدا و افعال او توجه نماید که تا چه اندازه بر بندگانش مهربان و آنانرا به نعمتهای ظاهری و باطنی مفتخر فرموده و تکالیف در خور آنان بایشان نموده و در برابر عمل اندکی پاداش جزیل وعده فرموده (۱) آنچه در آسمانها و زمین و یابین آنها بوده در تحت تسخیر او قرار داده بلا درنگ او را بکارهای نیک و عمل بدانها و امیدارد او را بفرمانبرداری از احکام او و خوداری از نافرمانی جلو گیری می نماید .

اینگونه تفکر، اندیشه مردم متوسط است .

حضرت رضا علیه السلام : بندگی به نماز و روزه زیاد نیست همانا عبادت منحصر

به تفکر در امر خداست

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند مردم میگویند يك ساعت اندیشه کردن

بهتر است از اینکه شب را بعبادت بسر برند چگونه تفکر نیست ؟ فرمود آنستکه

هر گاه گذارت بخانه خرابی برسد و جای ویرانی را بنظر بیاوری بگوئی کجا

(۱) در دعاء همه روزه رجب می خوانیم: یا من ارجوه لكل خیر و آمن سخطه عند

كل شر یا من یعطی الکتیر بالقلیل - ای خدایم که بحضرت او در تمام نیکیها امیدوارم و

در ارتکاب هر شری از شکنجه او در امانم پروردگاری که پاداش بسیار در برابر عمل

اندک ، مرحمت می فرماید .

رفتند آنانکه در تو سکونت داشتند؟ کجا رفتند آنانکه ترا آبادان ساختند؟
چرا پاسخ نمیدهی.

این بخش از تفکر که حدیث نبوی را بدان تفسیر کردیم از دو قسم گذشته
فروتر است و ممکن است حدیث مزبور اعم از آن باشد و حضرت صادق علیه السلام روایت
مزبور را به اندازه موقعیت شخص مخاطب تفسیر نموده زیرا اندیشه هر کس در
خور فهم و فکر اوست و ما مجاری و طرق تفکر را در کتاب علم الیقین مفصلاً
بیان کرده ایم و کسیکه بخواهد از آنها اطلاع یابد بدان کتاب مراجعه نماید.
در خاتمه این فصل و ترجمه حدیث مزبور مناسب میدانیم چند بیته از
قصیده معروف خاقانی را که بهترین نمونه بی توجهی بدنیا و فنای آنست بیاوریم.

هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

یکره ز ره دجله منزل بمدائن کن

وز دیده دوم دجله بر خاک مدائن ران

دندانه هر قصری پندی دهدت نو نو

پند سر دندانه بشنو ز بن دندان

گوید که تواز خاکی ماخاک توایم اکنون

گامی دو سه بر ما نه اشگی دو سه هم بفشان

از نوحه جغد الحق مائیم بدره سر

از دیده گلایی کن در دسر ما بنشان

ما بار که دادیم این رفت ستم بر ما

بر قصر ستمکاران تا خود چه رود خذلان

این هست همان ایوان کز نقش رخ مردم

خاک در او بودی دیوار نگارستان

از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه

زیر پی پیلش بین شه مات شده نعمان

(۵۸۲)

هست است زمین زیرا که خورده است بجای می

در کاس سر هر مز خون دل نو شروان

کسری و ترنج زر پرویز و به زرین

بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان

پرویز بهر خوانی زرین تره بنهادی

کردی ز بساط در زرین تره را بستان

پرویز کنون گم شد زان گمشده کمتر گو

زرین تره کو بر خوان نو کم تر کوا بر خوان

خون دل شیرینست این می که دهد رزبن

زاب و گل پرویز است این خم که نه ددهقان

فصل اول

تذکر و عبرت از دنیا

مصباح الشریعه = حضرت صادق علیه السلام : گذشته دنیا را برای خود آئینه عبرتی قرار ده آیا برای کسی بقائی داشته یا شریف و وضع و گدا و دارا و دوست و دشمنی در آن باقی مانده است؟ شباهت آینده دنیا نسبت بگذشته آن از شباهت آب به آب بیشتر است یعنی همانطور که هر دو آب ، گذرا و رونده اند گذشته و آینده دنیا نیز چنین اند و این دو در گذراتی از آب پیش قدم تر اند .

رسول خدا (ص) : بهترین سخنگویان مرگ است و بهترین رهبران عقل و بهترین توشه ها پرهیز کاری و بهترین سر گرمیها بندگی خدا و بهترین ندیمان خدا و بهترین گفتار قرآنست .

ایضاً : از دنیا بغیر از بلا و فساد چیزی برقرار نمانده و انکسی ممکن است نجات پیدا کند که بر استی دست التجا بدامن خدایتعالی زند .

حضرت نوح (ع) : دنیا را مانند خانه دو دری دیدم که از یکی وارد شدم و از دیگری خارج این سخن بیان حال نوح نجی که منتخب از ناحیه خداست پس چگونه است حال آدمیکه بدنیا اطمینان کرده و بدان اتکا نموده و عمر خود را در بنیان گذاری آن بی پایان رسانیده و در راه طلب آن از دین خود سر باز زده .

اندیشه و تفکر آئینه حسنات و کفاره سینات و چراغ دلها و کشایش دینی مردم و راه راست اصلاح عالم معاد و اطلاع از سرانجام و موجب افزایش دانش است . اندیشه ، خصلتی است که با هیچ خصالی بمانند آن خدا را نمیتوان پرستش کرد .

رسول خدا صلی الله علیه و آله : اندیشه یکساعت بهتر از بندگی یکسالست .

و ثابت است کسی میتواند بمقام تفکر پی ببرد که حضرت باریتعالی دل او را بنور توحید و معرفت خود نورانی کرده باشد .

فصل دوم

توجه قلب بملکوت آسمانها

حضرت صادق علیه السلام: ای پسر آدم اگر دلت را پرنده‌ای بخورد سیر نمیشود و اگر پرکاهی بر روی چشمت بیفتد آنرا میپوشاند و ترا از دیدن محروم میسازد میخواهی با چنین دل و چشمی باطن آسمان و زمین را درک کنی اینک اگر راست میگوئی و ادعائی بجامینمائی، این خورشید آفریده‌ای از آفریده‌های خداست اگر میتوانی دیده بر آن نگران ساز معلوم میشود در ادعایت ثابتی. منظر آنجناب از قلب بدان کیفیت همان گوشت صنوبری شکلی است که در طرف چپ بدن قرار گرفته بهمین جهت آنرا ماکول پرنده معرفی فرموده و شکی نیست با چنین قلبی نمیتوان از باطن آسمان و زمین باخبر شد و نیز با چشمی که در کاسه سر و میان پیه و گوشت برقرار شده بدانها رسید زیرا آنها از عالم ملک (عالم ظاهر) اند و سنخیتی با عالم ملکوت (عالم باطن) ندارند که بتوانند حقیقت آنرا درک کنند، خطاب جناب صادق آل رسول متوجه بافراد است که از درجه حس، تجاوز نکرده و همین دسته‌اند که حضرت کرد گاری درباره آنان میفرماید لهم قلوب لایفقهون بها. دل‌هایی دارند که نمیتوانند از آنها استفاده کرده و حقایقی را کشف نمایند و اما آنانکه قدم از مرتبه حس فرا گذارده‌اند و بدرجه عقل و معقول رسیده، صاحبان دل‌های ملکوتی شده و خدا در حق آنها فرموده ان فی ذلک لذکرى لمن کان له قلب در آن موجبات تذکر و یاد آور است که صاحبان میتوانند با چشم قلبشان باطن آسمانها و زمین را مشاهده نمایند زیرا دل‌هایشان از عالم ملکوت است و سنخیت برقرار است و بهمین مناسبت است که حضرت باری تعالی در چندین موضع از قرآن کریم مردم را بتوجه عالم ملکوت دعوت فرموده .

قال الله تعالى: اولم ينظر وافی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیئی وان عسی ان یکون قد اقترب اجلهم فبای حدیث بعده يؤمنون (۱)

مگر بیاطن آسمانهاوزمین و آنچه خدا آفریده نگران نشده اند و بی‌خبرند از آنکه بزودی مرگشان در میرسد و پس از این بکدام سخن ایمان خواهند آورد.

ایضا : و كذلك تری ابراهیم ملکوت السموات والارض و لیكون

من الموقنین

و همچنین بحضرت ابراهیم علیه السلام باطن آسمانها وزمینرا نمایانندیم تا اطمینان خاطر پیدا کند و آیات دیگری که همه متوجه بدنیمعنی اند .

آری با کمك دیده قلب ممکن است بملکوت آسمانها و زمین رسید، لیکن نمی‌توان بوسیله آن بکنه خدارسید اما میتوان باتکاء آن بعظمت خدا پی برد .

در پایان ترجمه این فصل مناسب است چندبیتتی از شیخ محمود شبستری را تذکر نمایم .

بجز واندر ، بدیدن کل مطلق
چنین گفتند در هنگام تعریف
نخستین نام آن باشد تذکر
بود نام وی اندر عرف عبرت
بنزد اهل عقل آمد تدبیر
هر آئینه که باشد محض تقلید
چو موسی یکزمان ترك عصا کن
درختی گویدت انسی انما الله
نخستین نظره بر نور وجود است
ز هر چیزی که دید اول خدا دید
پس آنکه لمعه ای از برق تایید
ز استعمال منطق هیچ نگشود
برو از بهر او چشم دگر جوی
تعالی شأنه عما یقولون

تفکر رفتن از باطل سوی حق
حکیمان کاندترین کردند، تصنیف
که چون در دل شود حاصل تصور
وزو چون بگذری هنگام فکرت
تصور کان بود بهر تدبیر
دگر بازه در او گر نیست تأیید
ده دور و دراز است آن رها کن
درا در وادی ایمن که نا گناه
محقق را که وحدت در شهود است
دلی کز معرفت نورو صفا دید
بود فکر نکورا شرط ، تجرید
هر آنکس را که ایزد راه نمود
خرد را نیست تاب نور آنروی
منزه ذاتش از چند وجه و چون

در آلا فکر کردن شرط راهست	ولی در ذات حق کردن گناه است
بود در ذات حق اندیشه باطل	مجال محض دان تحصیل حاصل
همه عالم ز نمود اوست پیدا	کجا او گردد از عالم هویدا
رها کن عقلا با حق همی باش	که تاب خور ندارد چشم خفاش
فرشته گرچه دارد قرب در گاه	نکنجد در مقام بسی مع الله

باب چهارم

بیاد مرگ

درفصل گذشته دانستیم که هر چه بهتر انسان بایستی کاری کند تا نورانی‌تری در دل ایجاد نماید و بملکوت آسمان متوجه باشد و از دنیا و زخارف آن چشم بپوشد و بعالم دیگر نگران باشد اینک در این باب بیاد مرگ و عدم توجه به آمال و آرزوها افتاده و آیات و اخبار وارده در اینخصوص را متذکر میشویم .

كل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجوركم يوم القيمة فمن زحزح
عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحياة الدنيا الا ميثاق العزور (۱)

هر کسی شربت ناگوار مرگ را میچشد و فردای قیامت پاداش خود میرسد اینک کسیکه توانست کاری بکند تا از آتش جهنم امان یابد و به بهشت وارد شود رستگار شده، بدنیا و زخرف آن توجه نکنید که جز سرمایه فریبنده ای بیش نیست رسول خدا ﷺ : همواره بیاد هادم لذات (نابود کننده خوشیها) باشید پرسیدند آن چیست ؟ فرمود مرگ است زیرا هیچ بنده ای در عین راحتی و شادکامی بیاد آن نمی افتد جز اینکه دنیا در نظرش تیره و تار میگردد و هیچ گرفتاری از آن یاد نمیکند مگر اینکه در گشایش دنیا بروی او گشوده میشود .
ایضاً : مرگ کفاره گناهان مسلمانانست .
ایضاً : ره آورد بنده مؤمن ، مرگ است .

ایضاً : بدانید همگان از چشیدن شربت مرگ ناگزیرند . مرگ می آید و راحتی و آسایش و فرخندگی همراه دارد مرگ مردم را به بهشت برین همان خانه جاوید که مردم با حقیقت برای آن میکوشیدند و راغب بدان بودند دعوت میکند (۱) ایضاً : هر گاه دوستی خدا محقق و مسلم شود و نیکبختی بنده ای بسرحد کمال رسد مرگ پیش نظر می آید و آرزو پشت سر می افتد و اگر دوستی شیطان تقویت یابد و بدبختی گریبان گیر آدمی شود آرزو برابر آدمی ظاهر می گردد و مرگ پشت سر می افتد .

یعنی همیشه برای تحصیل آرزوها میکوشد و از یاد مرگ غفلت می کند پرسیدند کدام يك از مؤمنین باهوشترند ؟ فرمود کسیکه بیشتر بیاد مرگ باشد و آماده تر برای آن بگردد .

یعنی واجباتش را در محل خود انجام داده و از محرمات روگردان بوده و کارهای نیکو و اخلاق حمیده را شعار خود قرار دهد اینک بطوریکه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده ، ناراحتی ندارد چه او بر مرگ وارد شود یا مرگ بر او قرار گیرد . امیر المؤمنین علیه السلام : چه قدر مناسب ، مرگ را در محل خود در آورده و حق پذیرائی را ادا نموده کسیکه حساب فردا را نگه داری میکند .

ایضاً : هیچ بنده ای آرزوی طولانی و دراز برای خود مهیا نمیکنند جز اینکه بعمل سوء دچار میشود .

ایضاً بنده ای که با چشم حقیقت به بیند مرگ با چه سرعتی از وی تعقیب مینماید تحصیل دنیا از همه چیز در نظر او مبعوض تر است .

کسی از حضرت باقر علیه السلام درخواست کرد تا سخنی بفرماید که بحال او نفع داشته باشد فرمود پیوسته بیاد مرگ باش زیرا هیچ آدمی بیاد وی نمی افتد جز اینکه از دنیا دست بر میدارد .

(۱) مرگ اگر مرد است گوئزدمن آی - تادرا آغوشش بگیرم تنک تنک -

من از آن عمری ستانم جاودان اوزمن دلقی بگیرد رنک رنک

حضرت صادق علیه السلام : هر گاه از جنازه ای تشییع کردی و بدوش کشیدی خیال کن تو همان مرده هستی که میان تابوت خوابیده و چنان پندار که تو همانی که از خدا درخواست میکنی بار دیگر مرا بدنیا بر گردان تا کار های نکرده را انجام دهم اینک پیش از آنکه بدان روز گرفتار گردی به بین چه کارهایی را باید استیناف کنی و از سر بگیری در صدد عمل باش سپس فرمود از مردمی در شگفتم که خود را در زندان دنیا اسیر کرده و منادی مرگ آنانرا می خواند و آنها سر گرم بزر و زیور دنیايند .

ایضاً : خدای متعال هیچ یقینی را نیافریده که شك در آن راه نیابد شبیه تر بشك بی یقین که مرگ است .

یعنی مرگ از نظر مردم مشکوک است و یقین بخیال آنها در آن راه نیافته . مصباح الشریعه - حضرت صادق علیه السلام : یاد مرگ ، شهوات را می کشد و نفس را از آنها آسایش میدهد و ریشه های غفلت را از سر زمین دل می کند و دل را باستواری وعده های خدا نیرو می بخشد و طبیعت را رقیق میسازد و پرچمهای هوی و هوس را سرنگون می نماید و آتش حرص را خاموش میکند و دنیا را در نظر پست جلوه می دهد و همین است منظور پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود اندیشه یکساعت از عبادت یکسال بهتر است زیرا مرگ است که ریسمانهای خیمه های دنیا را جدا می کند و طناب های خيام آخرت را استوار میسازد و شکی نیست کسیکه بدین کیفیت بیاد مرگ باشد رحمت خدا بر او ریزش می کند و کسیکه مرگ را آئینه عبرت خود قرار ندهد و مکر و حيله او را خوار شمارد و آنرا بی نهایت در مانده خیال کند و از مقام طولانی در قبر بی خبر باشد و از سر گردانی قیامت یاد نکند نیکبخت نباشد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود همواره بیاد هادم لذات یعنی مرگ باشید .

مرگ نخستین منزلت از منازل آخرت و آخرین منزلت از منازل دنیا خوشحال کسیکه در اولین منزل آخرت محترمانه وارد شود و خوشحال کسیکه در آخرین منزل دنیا با بهترین وجهی از او تشییع نمایند . مرگ از همه چیز بفرزند آدم نزدیکتر است و او خیال می کند از همه چیز از او دورتر است چقدر انسان

بخود جری است و چقدر از دیگر آفریدگان ضعیفتر است • مرگ موجب رهایی مخلصان و باعث هلاکت مجرمانست بدین مناسبت مخلصان بدان مشتاقند و مجرمان باوی در نفاق •

رسول خدا ﷺ : کسیکه دوستدار لقاء خدا باشد خدا هم مایل بملاقات اوست و کسیکه مایل بملاقات خدا نباشد خداهم آرزوی دیدار او را ندارد •

فصل اول

مردم دنیا دو دسته اند

مردم دو دسته اند عده ای در بحر دنیا فرو رفته و بدان مغروراند و سرگرم شهوات آن گردیده و عده ای از علاقه بدان سر باز زده یا بتا زگی از آن توبه کرده و یا از سر انجام زشتی آن با خبرند •

اینک آنها که در آن فرو رفته اند هیچگاه بیاد مرگ نمی افتند و اگر تصادفاً از وی یادی کنند نظرشان آنستکه ممکن است از دنیا بروند و بهره از آن نبرده بهمین جهت به نکوهش آن می پردازند و از وی فرار می کنند •

قال الله تعالی : **قل ان الموت الذی تقرون منه فانه ملائیکم ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون** (۱) بگوای پیغمبر ﷺ از آن مرگ که فرامی کنید بزودی بملاقات شما می آید و شمارا به پیشگاه دانای نهای و پنهان درمی آورد و از کارهای شما، شمارا آگهی می دهد •

این رویه ایجاب میکند چون یاد مرگ نماید او را از خدا دور سازد مگر در صورتی که نظرش این باشد چون یاد مرگ کند از دنیا برکنار شود و عیشش منغص گردد و صافی لذتش بکدورت مبدل گردد •

و اما آنکسیکه از دنیا توبه کرده و گردگناه (یعنی حب دنیا) نمی گردد پیوسته از مرگ یاد میکند تا خوف و خشیتش زیاد گردد و کاملاً بتوبه بپردازد و

گاهی ممکن است از یاد مرگ کراهت داشته لیکن نظرش اینستکه ممکن است پیش از آنکه کاملاً توبه کرده مرگ گریبانش را بگیرد و هنوز توشه‌ای فراهم ننموده مبتلا گردد مسلماً اینگونه فردی از کراهت مرگ معذور است و مشمول حدیث مذکور «کسیکه آرزومند لقای خدا نباشد خداهم مایل بملاقات او نیست» نمیباشد زیرا این شخص از مرگ و لقای خدا کراهت ندارد و میترسد مبادا کوتاهی کرده باشد و از لقاء جناب او محروم ماند و این شخص مانند کسی است که بر اثر تهیه اسباب ملاقات حبیب بطوری که موجبات خرسندی او را فراهم سازد از ملاقات او دور مانده و نمیتوان چنین کسی را کاره لقاء حبیب دانست و نشانه او اینستکه پیوسته آمادگی خود را زیاد میسازد و بجز این منظور کار دیگری ندا ردودر غیر اینصورت در ردیف کسانیست که در دنیا فرو رفته اند .

و اما آنکسیکه از سرانجام دنیا باخبر است و عارف به نکبات آن می باشد پیوسته بیاد مرگ است و مرگ را وعده گاه ملاقات دوست میداند و دوست آنکس است که هیچگاه از موعد ملاقات دوست روی گردان نباشد اینگونه افراد چون دیرتر بفیض لقاء و چنگال مرگ گرفتار میشوند مایلند مرگ بیاید و آنرا تنگ تنگ در آغوش بگیرند و از خانه معصیت کاران خلاص شوند و بجوار رحمت پروردگار مشرف گردند .

و از این دودسته عارف و تائب ، عالیمقامتر کسی است که کارش را بخدا باز گذارد و برای خود مرگ وزندگی اختیار نکند و آنچه را که جانان دوست دارد او دوست بدارد (۱) و این شخص از زیادی دوستی و محبت بدرجه تسلیم و رضا نائل گردیده .

فصل دوم

اثر یاد مرگ در دل

مرگ امر خطرناک و سهمگینی است و مردم بر اثر غفلت کمتر بیاد آن هستند و اگر کسی هم از آن یاد کند بادل آسوده و فارغ از شهوات بیاد آن می افتد بنا بر این یاد مرگ در چنین دلی اثری نمیگذارد اینک راه آنست که دلش را از همه آلودگیهای دنیوی خالی سازد و مرگ را پیش خود مجسم بیند و مانند مسافر بیکه از بیابان هولناکی باید مسافرت کند هم و غمش را بدان مصروف دارد و هنگامی که یاد مرگ در دل او تأثیر کرد نشاط و فرح دنیوی او کم میشود و دلش میشکند .

و بهتر از این بیاد دوستان و گذشتگان خود که سر به تیره تراب نهاده اند باشد و از مناصب و مقامات و احوال آنان تذکره نماید و متوجه باشد چگونه بدنهایشان در خاک پوسیده و زانانشان بی شوهر و فرزندانشان یتیم و اموالشان ضایع و مساجد و مجالسشان خالی گردیده و آثارشان مضمحل و شهرشان ویران و جایگاه درندگان شده .

و هر گاه کسی بیاد دیگری بیفتد و حالت و کیفیت زندگانی و نشاط و عشرت و آرزو و بی توجهی بمرگ و اتکاء بنیرو و جوانی و تمایل بخنده و مسخرگی او را در فکر خود در آورد و متوجه گردد چگونه رفت و آمد می کرد و اینک اعضا و جوارحش از کار افتاده و بچه کیفیت سخن می گفت و اکنون کرم زبان او را خورده و چگونه میخندید و اینک دندانهای او را خاک پوسانده و چگونه بفکر سال آینده خود بود با آنکه بیش از یکماه زندگی نکرد و با آنکه نمیدانست بزودی خواهد مرد مرگ گریباننش را گرفت و ملك الموت را پیش خود مجسم دید که او را یا بطرف بهشت و یا بجانب آتش میخواند باری خود را مانند او خیال کند که اینهم مانند او و امثالش به بند غفلت مبتلا گردیده . سعادت مند کسی است که از پیش آمد دیگری پند بگیرد و کسیکه با چنین افکاری سرو کار

(۵۹۲)

داشته و بقبرستانها و عیادت بیماران حاضر شود یاد مرگ را در دل خود تجدید میکنند تا بجائیکه مرگ نصب العین او میشود • این هنگام است که ممکن است خود را برای استقبال از مرگ آماده سازد و از دار فریبنده دنیا کناره گیری نماید و اگر چنین تصمیمی اتخاذ نمود و ظاهراً بیاد مرگ افتاد و با چرب زبانی بانحاء مختلفی آنرا بمسامع عامه مردم رسانید نتیجه ندارد و متنبله نمیشود •

و اگر کسی باشد که بر استی ب فکر مرگ و عواقب آن باشد باید بمجردیکه دلش مایل بیکی از امور دنیوی شود بلافاصله خود را منصرف ساخته و اظهار کند که بزودی از من جدا می شود و سودی در تهیه آن نیست •

فصل سوم

از آرزوها بکاهید

گفتیم آنکس بفکر مرگ است که از آمال و آرزوهایش بکاهد .
رسول خدا ﷺ : چون صبح کردی و سراز بالش راحتی برداشتی بفکر شب
که چه بکنم و چه بخورم مباش و چون شب کردی در اندیشه صبح مباش، دنیا را بِنفع
آخرتت بپایان آور و زندگیت را برای مرگ و سلامتیت را برای بیماری غنیمت
بدان زیرا فردا نمیدانی چه خواهی بود و بچه نام خوانده می شوی .
ایضاً : از دو چیز است که سخت در باره شما نگرانم پیروی از هوای نفس و
آرزوی دراز، پیروی از هوای نفس شما را از راه حق منحرف می سازد و آرزوی دراز
دنیا را پیش شما عزیز می گرداند سپس فرمود :

خدای متعال دنیا را بشخص محبوب و مبعوض ، اعطا می فرماید و هر گاه خدا
بنده ایرا دوست داشته باشد نعمت ایمان را باو روزی میفرماید بدانید دین و دنیا هر
دو دوستارانی دارند شما از یاران دین باشید نه از محبان دنیا بدانید دنیا بر شما
پشت میکند و آخرت بشمارومی آورد. بدانید هم اکنون در روزگار عمل واقع شده اید
که حسابی در کار نیست لیکن بدین زودی در روزگار حسابی قرار خواهید
گرفت که عملی در کار نمی باشد .

روایت شده اول شبی آنجناب مردم را مخاطب ساخته فرمود ای مردم از خدا
شرم نمی کنید؟ عرض کردند چگونه شرم کنیم؟ فرمود آنچه را نمیخورید گرد
می آورید و بدانچه نرسید آرزو مندید و در آنچه نمی نشینید بنیان میکنید .
ایضاً اسامه بن زید ولیده را از زید بن ثابت بمبلغ صد دینار در مدت یکماه
خریداری کرد رسول خدا ﷺ آیا از خریداری اسامه که ولیده را بمدت یکماه

یکی وصل و یکی هجران پسندد
پسندم آنچه را جانان پسندد

(۱) یکی درد و یکی درمان پسندد
من از درمان و درد وصل و هجران

خریده فرمود تعجب نمیکنید • همانا اسامه آرزویش طولانی است سو گند بکسیکه جان من در تصرف اوست دیده برهم نمی بندم جز اینکه گمان نمی کنم چشم بگشایم و جان بسلامت در برم و از قبض روح در امان باشم ولقمه در دهان نمیگذارم که به یقین بدانم تافرو میدهم قبض روح نشوم آنگاه فرمود ای فرزندان آدم اگر شما خردمندید خودتانرا از مردگان بحساب در آورید سو گند بخدا آنچه را وعده داده شده اید بزودی بدان میرسید و شما درمانده نیستید •

فصل چهارم

سبب آرزوهای طولانی

آرزوهای طولانی دو سبب دارند یکی نادانی و دیگری محبت دنیا حب دنیا طور است که اگر کسی بآن علاقه پیدا کند و از شهوات و لذائذ آن بهره مند شود و اظهار علاقه نماید کمتر ممکن است از آن مفارقت نماید • و بیاض مرگی (همانکه موجبات مفارقت از دنیا را فراهم میسازد) بیفتد و ثابت است هر کسی چیزی را طبعاً مکروه بداند از خود دور مینماید آدمی بآرزوهای باطله خرسند است بهمین جهت بسیاری از اوقات آرزو مند است فلک بمراد او بچرخد و ماندن در دنیا موافق با منظور است و همواره این فکر را در سر جا میدهد و موجبات بقای در دنیا را فراهم می سازد چنانچه زن و بچه دوست و مر کب و سایر لوازم دنیوی برای خود تهیه می کند و دل خود را بمحبت آنها و امیدارد و از یاد مرگ روی می گرداند و بلکه نمیخواهد بدان نزدیک شود و اگر اتفاقاً روزگاری اسباب مرگ او را بترساند و تهیه زاد آخرت ترتیب کند بخود وعده میدهد و میگوید روزگاری دراز در پیش داری باشد چون بزرگ شدی بکارهای خود رسیدگی خواهی کرد و چون بزرگ شد میگوید باشد تا این خانه را بسازم و زمین را آباد نمایم تا از فلان سفر که برگشتم یا از عروسی و دامادی پسر که آسوده گردیدم یا از جنگال

بسیار جوان مرد و یکی پیر نشد

(۱) گفتم که به پیری برسم تو به کنم

فان دشمن که نجات یافتیم •

و پیوسته بتأخیر می اندازد و کاهی را بانجام نمی آورد جز اینکه در هنگام اشتغال بدان کارهای دیگری در نظر میگیرد و بدین ترتیب کارها را روز بروز بتأخیر می اندازد و از عملی بعمل دیگر اشتغال میورزد تا روزیکه اصولاً گمان نمی کرده بمیرد مرگ گریباننش راهیگیرد و با دلی پراز حسرت جان تسلیم میکند و بیشتر جهنمیها از تأخیر کارهاشان مینالند و آن بینوائی که کار خود را بتأخیر انداخته و امید دارد فردا هم با اوست و بر اثر طول مدت نیر و مند و راسخ گردیده و آدمیکه در دریای ژرف دنیا فرو رفته خیال میکند روزگار فراغتی در پیش دارد که بتواند بسادگی به کارهای خود برسد هیئات فراغتی در کار نیست مگر برای کسیکه براستی بدنیا پشت پا زده باشد.

فما قضی احد منها لبانته و ما انتهی ارب الا الی ارب
هیچکسی باطوریکه باید و شاید نمیتواند بتمام معنی دست نیازش را از دنیا کوتاه کند و حاجت روا باشد و هیچ حاجتی به پایان نمیرسد جز اینکه به حاجت دیگری نیازمند میگردد و خاتمه مییابد.

بالاخره اساس همه آرزوها حب دنیا و انس بدان و غفلت از فرموده معصوم است آنجا که فرمود دوست بدار آنچه را که دوست میداری و بدان که بزودی از تو جدا میگردد. سبب دوم جهل است که انسان گاهی از اوقات بچوانی خود مغرور میگردد و قرب مرگ را بعید میشمارد و خیال میکند آدم جوان نمیمیرد و این بینوا خیال نمیکند که اگر پیر مردهای شهرش را بشمارد عددشان باندازه یکدهم دیگران نمیشد و علت کمی آنها برای اینست که مرگ جوانان از پیران زیادتر است و تا وقتی يك پیر بمیرد و خرقة تهی کند هزاران کودک و جوان جان تسلیم میکنند.

گاهی اوقات بصحت بدن خود میبالد و مرگ را از این نقطه نظر مستبعد میداند و خیال نمیکند بمرگ ناگهانی در گذرد و نمیداند که اینموضوع بعید

نیست و بر فرض که مرگ فجأه (سکته) بعید باشد بیماری اتفاقی که بعید نیست و ثابت است که هر مرضی ناگهانی پیدا میشود و اگر مریض شد مرگ بعید نمیشد.

و اگر این عاقل، فکر کند و بداند که مرگ وقت معینی ندارد و ویژه جوان یا پیر یا آدم کهن سال یا تابستان یا زمستان یا پائیز یا شب و روز نمیشد و جداً بدان متوجه باشد لیکن چون اطلاع از این امور ندارد و محبت دنیا سرتاسر مملکت بدن او را گرفته موجبات آرزوهای طولانی و غفلت از مرگ را برای او فراهم میسازد. در نتیجه او همیشه اوقات مرگ را پیش نظر خود می بیند و نمیتواند بدان دست یابد تشییع جنازه ها میکند و مرگ دیگران را مشاهده میکند لیکن از تشییع و مشاهده جنازه خود عاجز است و خیال نمیکند روزی بتواند باین منظور برسد و اگر بچنگ مرگ افتاد برای اولین و آخرین بار است.

و چون دانستید که سبب آرزوی طولانی جهل و حب دنیا است اینک علاج آن نابود کردن سبب آنست.

جهل را بر اثر فکر و اندیشه قلب صاف که گوشش از استماع سخنان حکمت آمیز صاحبان پر شده باشد برطرف سازد.

اما حب دنیا بسادگی از دلها بیرون نمیرود و مانند درد مزمنی است که اولین و آخرین را عاجز ساخته و علاج آن منحصر بآنست که بروز قیامت ایمان داشته باشد و بثواب و عقاب آن متوجه بوده و هر چه قدر یقینش بدین معنی کامل شود حب دنیا از دل او کوچ میکند زیرا: محبت امری که دارای اهمیت است؛ محبت موضوع نا چیز را از قلب میزداید. بنابراین هنگامیکه حقارت دنیا و نفاست آخرت را در نظر بگیرد نمیتواند بطور کلی بدنیا متوجه باشد با آنکه هر کسی مقداری بیش از دنیا بهره مند نگردیده و مناسب نیست محبت این مقدار اندک و حقیر را در دل پیوراند و به آخرت هم ایمان داشته باشد.

از خدا میخواهیم دنیا را بهمان شکلی که بصالحان نمایانده بما نشان دهد تا مهر او از دل ما برطرف گردد. آمین.

باب پنجم

دوستی و برادری در راه خدا

این باب که آخرین باب کتابست درباره دوستی و برادری با مسلمانانست و احادیث و آیاتی که مناسب بوده آورده میشود .

خدایتعالی از جهت امتنان میفرماید: **لَوَافَقْتُمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا لَفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنِهِمْ** اگر تمام آنچه در روی زمین است بذل مینمودی نمیتوانستی بین قلوب آنها ارتباطی بوجود آوری لیکن خداست که میان آنها ایجاد الفت کرده است .

ایضاً: **فَاصْبِرْ لِمَا نَعَمْتَهُ إِخْوَانًا شَمَا بَاعْنَايَتِ الْهَى بَابِكُمْ دِیْگَر بَرَادَر شَدِید .** یعنی الفتی که او میان شما برقرار ساخت موجبات برادری شمارا فراهم نمود. سپس از تفرقه و جدائی میان مردم نکوهش کرده و آنانرا باین بیان باز داشته **اللّٰه تَعَالَى : وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا** همه گوی مجتمعا بر ریسمان استوار خدا چنگ زنید و تفرقه و دشمنی میان خود ایجاد ننمائید : **ایضاً : وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اَخْتَلَفُوا** از آنان مباشید که تفرقه و اختلاف میان خود ایجاد کردند .

رسول خدا ﷺ : نزدیکترین شما بمن کسانی هستند که اخلافتان برتر از دیگران باشد و مردمی در اطراف من اند که بادیگران می آمیزند و آنان هم با ایشان الفت میگیرند .

ایضاً : مؤمن بامردم الفت میگیرد و آنان هم با وی سازش دارند، و از شربت خیر سیراب نشده کسیکه بامردم سازگار نباشد .

ایضاً : کسی که خدایتعالی اراده خیر و نیکی در باره او فرموده باشد یار نیکوکار یار با وی دمساز میکند که اگر از یادها رفته باشد از او یاد کند و اگر از وی سخنی بمیان آید ویرا یاری نماید .

ایضاً: کسیکه دیگری را برای خدا دوست خود اختیار نماید خدایتعالی درجه بهشتی او را که با هیچ عملی بدان پایه نرسیده رفیع میسازد.

ایضاً: خدایتعالی میفرماید کسانی که برای خاطر من دوستانشان را زیارت میکنند حق دوستی مرا ادا کرده‌اند و مردمی که برای علاقه بمن بیاری یکدیگر میپردازند حق محبت مرا بجا آورده‌اند و آنانکه برای من بدوستی یکدیگر دمساز میگردند حق علاقه مرا ادا نموده‌اند و آنها که برای محبت بمن بذل و بخشش بیکدیگر مینمایند حق دوستی مرا بجا آورده‌اند.

ایضاً: کینه توزی نکنید و حسد موزید و علیه یکدیگر سعایت ننمائید بلکه همه باهم برادر باشید و بر هیچ مسلمانی حلال نیست بیش از سه روز از برادر مسلمانش کنار گیری نماید.

ایضاً: مؤمنان مردمی آرام و بردبارند و مانند شتر رامی هستند که اگر مقید شود اطاعت کند و اگر بر سنگ بخوابانند سر فرود آورد.

امیر المؤمنین علیه السلام: درمانده‌ترین مردم کسی است که از بدست آوردن رفیق موافق بازماند و درمانده‌تر از او کسی است که رفیق موافق را از دست بدهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله: استوارترین ریسمان ایمان، دوستی در راه خدا و با دوستان او و یزاری از دشمنان اوست.

حضرت سجاد علیه السلام: هنگامیکه خدایتعالی همه اولین و آخرین را گرد آورد منادی در میان آنها بطوریکه همگان صدایش را میشنوند ندا میدهد میگوید کجائید آنانکه برای خدا با دیگران دوستی میکردند دسته‌ای از مردم از جا حرکت میکنند به آنان امر میشود بدون حساب به بهشت جاوید در آئید در راه گروهی از فرشتگان با آنان ملاقات میکنند میپرسند کجا میروید؟ میگویند دستور رسیده بدون حساب به بهشت در آئیم سؤال میکنند بکدام دسته وابسته اید و از کدام جز بید؟ میگویند ما از کسانی هستیم که برای خدا با یکدیگر دوستی میکردیم میپرسند کار شما چه بود؟ میگویند حب و بغض ما برای خدا و در راه او بود میگویند

خوبست پاداش اعمالان.

حضرت باقر علیه السلام : هر گاه بخواهی بدانی در وجود خود اثری از خیر داری یا نه بقلب خود مراجعه کن اگر مردم مطیع را دوست میداری و از معصیت کاران روگردانی بدان که خیر در نهاد تو هست و خدا هم ترا دوست میدارد و اگر مردم را دشمن میداری و از معصیت کاران خرسندی خیری در تو وجود ندارد و خداهم دشمن تست و حشر هر آدم با کسان نیست که آنها را دوست میدارد .

حضرت صادق علیه السلام : هیچگاه مردم مؤمن بملاقات یکدیگر موفق نمیشوند مگر اینکه افضل آندو کسی است که برادرش را بیشتر دوست میدارد .
ایضاً : کسیکه حب و بغض در راه دین و بنفع دین نباشد بی دین است .

فصل اول

انواع محبت‌ها

در مقدمه این باب سخن از دوستی و دشمنی در راه خدا بود اینک باید بدانیم این معنی از جمله موضوعات مشکلی است که ناگزیر باید با توضیح بیشتری پرده اغماض و اشکال از چهره آن برگیریم و بگوئیم:

دوستی گاهی از اوقات اتفاقاً برای شخصی پیش آمد میکند مانند اینکه با کسی همسایگی کند یا در اجتماعات عمومی از قبیل مدرسه، بازار، مسافرت، دربار شاه و امثال اینها وزمانی اختیاراً و با توجه باینکه باید با فلانی رفیق شد پیدا میشود این بخش همان علاقه و محبتی است که بایستی انسان از آن برفع دین استفاده کند زیرا همیشه اوقات ثواب بر عملی مترتب است که از روی اختیار باشد و ترغیب و تحریر هم منحصر بآنست *

و هر گاه دم از مصاحبت میزنند منظور آنستکه با یکدیگر مجالست و آمیزش و همسایگی نمایند و انسان همیشه اوقات این مقاصد را در باره کسی مراعات میکند که او را دوست بدارد زیرا کسی را که دوست نمیدارد از وی اجتناب کرده و دوری میگزیند و نمیخواهد با وی آمیزش کند و آنکسی را که دوست میدارد یا ذاتاً دوست دارد و منظورش آن نیست که بوسیله او بمحبوب و مقصود دیگری برسد و یا محبت او را واسطه مقصود خود قرار داده و مقصود مزبور یا منحصر بدنیا و حظوظ آنست و یا متعلق بامور آخرت و یا متعلق بخداست خلاصه اقسام محبت‌ها چهار است که ذیلاً توضیح میدهیم:

نوع اول: یعنی دیگری را ذاتاً دوست داشته و او را واسطه ایجاد مقصود و مطلوب خود قرار ندهد و اینگونه دوستی ممکن است زیرا انسان گاهی از اوقات دیگری را شخصاً دوست میدارد و محبوب ذاتی اوست یعنی از دیدار و همراهی و مشاهده اخلاق نیکوری اولذت میبرد و عملیات او را مستحسن می شمارد و ثابت است هر چیز زیبایی در نظر کسیکه زیبایی او را درک میکند نیکوست گرچه

دیگری آنرا ادراك ننماید (۱) و هر چیز لذت بخشی محبوبست و لذت پیرو استحسانست یعنی آنرا مستحسن و پسندیده بشمارد و استحسان در صورتی است که مناسبت و ملائمت و موافقی میان طبیعتهای مختلف برقرار باشد.

و همین امر مستحسن یا صورت ظاهری و خلقی است و یا صورت باطنی یعنی عقل کامل و حسن خلق است و حسن خلق خواه نا خواه پیرو افعال پسندیده است و و کمال عقل تابع علم کامل و بسیار است و مسلماً طبع سلیم و عقل مستقیم هم آنها را مستحسن می‌شمارد و از آنها لذت می‌برند و محبوبند بالا تر از این ائتلاف و یگانگی دلها از موضوع پیش مشگلتر است زیرا گاهی اوقات بر اثر مناسبت باطنی الفت و موافقتی میان دو شخص برقرار میشود بدون آنکه ملاحظت و زیبایی و حسن خلق در میانه باشد برای آنکه مناسبت مختصری گاهی چنان الفتی ایجاد میکند که هیچ خردمندی نمیتواند علت پیدایش آنرا بفهمد زیرا اسباب دقیقاً الفت و مشابهاً باطنی باندازه‌ای دقیق و عجیب اند که بشر از اطلاع آنها عاجز است (۲)

(۲) مرد نئی گر همه دلخون نئی

باتو چه ضایع کنم افسون عشق

بو الهوسی گفت بلیلی بطنز

لیلی از این حال بخندیدو گفت

ای حسن احوال تو دیگر شده

لاف محبت چه زنی چون نئی

مرده دلی قابل افسون نئی

رو که چنین قابل و موزون نئی

باتو چه گویم که تو مجنون نئی

آنچه تو اول بدی اکنون نئی

خواجه حسن دهلوی

کز تو مجنون شد پریشان و غوی

گفت خامش چون تو مجنون نیستی

هر دو عالم بی خطر بودی ترا

در طریق عشق بیداری بد است

هست بیداریش از خوابش بتر

مست غفلت عین خوشحالیش به

مولوی رومی

(۲) گفت لیلی را خلیفه کان توئی

از دگر خوبان تو افزون نیستی

دیده مجنون اگر بودی ترا

با خودی تو، لیک مجنون بیخود است

هر که بیدار است او در خواب تر

هر که در خوابست بیداریش به

رسول خدا ﷺ در اینخصوص فرموده : ارواح مانند لشکریانی هستند که در میدانی گرد آمده باشد هر کدام یکدیگر را بشناسند در صد ائتلاف و دوستی با یکدیگر برمی آیند و هر یک دیگری را بچشم عداوت بنگرد ائتلافی ندارد و با دیده اختلاف بوی مینگرد .

بنابراین معلوم میشود عدم ائتلاف بر اثر تباین و ضدیت میان ارواح است چنانکه ائتلاف و دوستی به موجب تناسب و دوستی میباشد و این بخش شامل محبتی میشود که از راه دوستی بشکل و جمال؛ در دیگری ایجاد میشود در صورتیکه منظور قضاء شهوت و عمل منافی عفت نباشد زیرا صورت زیبا ذاتاً شایسته التذاز است و اگر غرض از محبت عنوان شهوترانی نباشد ممکن است از میوه جات و شکوفها و گلها و سبب قرمز و آب و سبزی و امثال اینها هم لذت برد و اینگونه محبت ارتباطی بحب الله ندارد زیرا آن حب طبیعی و شهوی است و از مردمی این نحو علاقه ظهور پیدا میکند که بخدا ایمان ندارند در عین حال هر گاه این گونه محبت توأم با عمل ناپسندی باشد مورد مذمت و نکوهش است و گرنه عملی است مباح و پسندونا پسند نمیشود .

نوع دوم : محبوبش را از آن نظر دوست میدارد و اظهار علاقه بوی میکند که بتواند از وجود آن استفاده کرده او را وسیله وصول محبوب دیگر قرار دهد و ثابت است که وسیله بمحسوب ، محبوبست بهمین دلیل مردم، طلا و نقره را دوست میدارند و جان در راه تحصیل آنها فدا می نمایند برای اینکه آنها را وسیله انجام مقاصد خود میدانند مانند کسیکه شاه را دوست میدارد و او را محبوب میدانند تا بتواند از وجود او انتفاعی حاصل کند و اطرافیان و مخصوصان او را از آن نظر احترام میکنند تا ویرا در حضور شاه بشایستگی معرفی نمایند و محل مناسبی در قلب او برای وی قرار دهند پس کسیکه با چنین محبتی سروکار دارد اگر غرضش وصول بفائده دنیوی است آنرا حب فی الله نمیدانند و بدو دسته مباح و ناپسند تقسیم میشود .

نوع سوم : محبوب را شخصاً دوست نمیدارد بلکه او را برای وصول بیدیگری دوست میدارد و منظور از آن غیر، حظوظ و لذائذ دنیوی نیست بلکه منافع اخروی است و این بخش هم نظر باینکه ساده و همگانی است محتاج بتوضیح نمیباشد. مانند اینکه محصلی استاد و معلمش را از آن نظر دوست میدارد تا بتوسط او بتواند تحصیل علم نماید و کارش را نظم و ترتیب بدهد و منظور از علم و عمل، رستگاری اخروی است و ثابت است که شخص معلم و شاگرد از جمله دوستان خدا هستند زیرا شاگرد از برکت وجود او کسب علم و معرفت کرده و به پشتیبانی او باین پایه ازدانش نائل گردیده و بمرتبهای موفق شده که از او در ملکوت آسمان بعظمت نام میبرند .

حضرت عیسی علیه السلام : کسیکه دانش فرا گیرد و آنرا بکار برد و بیدیگران بیاموزد در ملکوت آسمان بعظمت معرفی میشود .

و ثابت است که کمال تعلیم بسته بوجود متعلم و شاگردانست بنابراین معلم، آلت و وسیله تحصیل کمال مزبور است و اگر کسی شاگرد را از آن نظر دوست بدارد که موجب تحصیل کمال مزبور بوده و سینه اش کشتزار بند علم و دانش گردیده او محب خداست. بالاتر از این میگوئیم کسیکه مجلس میهمانی سرپا کند و انواع خوراکیهای لذیذ را قربه‌الی الله برای آنان فراهم سازد و آشپز را بمناسبت غذای مطبوع و مطبوعی که تهیه کرده و آبروی او را پیش میهمانان عزیزش حفظ کرده دوست بدارد از جمله محبین در راه خداست . و نیز اگر چنانچه بکسیکه صدقه را بمستحقانش میرساند دوست بدارد از جمله محبان در راه خداست بالاتر از این هر گاه کسی را که حلقه خادمی او را بگردن نهاده جامه او را میشوید ، خانه اش را میروید، غذایش را میپزد و او را با کمال آسودگی به تحصیل علم و معرفت کمک میکند و منظور او هم از استخدام وی همان بوده که بتواند بدین وسیله با کمال راحتی بعبادت حق بپردازد دوست بدارد از جمله محبان در راه خداست .

نوع چهارم : محبوب را برای خدا و در راه خدا دوست بدارد و او را وسیله علم و عمل امور دیگر قرار ندهد . این بخش عالیترین درجات محبت است و از

همه اقسام دقیقتر و مشگلمتر است و این بخش درعین غموض و اشکال ، ممکن است برای افرادی اتفاق بیفتد زیرا از جمله آثار آن اینستکه نه تنها محبوبش را دوست میدارد بلکه متعلقات و امور مربوط و مناسب با وی را همه دوست میدارد و ثابت است کسیکه فوق العاده بانسانی اظهار علاقه میکند هر کسی هم که او را دوست بدارد و هر چه محبوب او باشد و هر که حلقه خدمت او را آویزه گوش قرار داده و هر کسی که از محبوب اوستایش میکند و هر کسیکه گام در راه خشنودی محبوب او بر میدارد دوست میدارد .

مجنون عامری گوید :

اقبل ذالجداد روز الجدارا

امر علی الدیار دیار لیلی

ولکن حب من سکن الدیارا

وما حب الدیار شغفن قلبی

گذار من بر خانه‌ها و آثار باقیه می افتد و بر آنها میگذرم، یعنی آثار محبوبه خود لیلی ، دیوار و صاحب دیوار را میبوسم خیال نکنید محبت آثار دردل من نفوذ کرده که اینگونه کرنش و تعظیم میکنم چنین نیست بلکه دوستی کسیکه در آنها سکونت داشته در سویدای دل من جا گرفته است .

زیرا مشاهده و تجربه نشان میدهد گاهی از اوقات محبت و علاقه باندازه شدید میشود که از محبوب بمنسوبان ولو منسوب دوری هم باشد تجاوز میکند و ثابت است که این موضوع مخصوص بمحبتی است که به پایه افراط ارتقا یافته باشد لیکن اصل محبت تقاضای اینگونه زیاده رویها را ندارد و تمام گفتار ما در اینخصوص در باب محبت مذکور شده .

اینك باید باین نکته توجه داشته باشیم که حب فی الله مستلزم بغض فی الله هم هست زیرا اگر آدمی را دوست بداری که محبوب و مطیع خداست اگر معصیت کند باید او را مبعوض بداری برای آنکه بنا فرمانی خدا برخاسته و خدا او را نکوهش میفرماید بنا بر این حب و بغض، مستلزم یکدیگر و مستور در قلب آدمی اند و ترشحشان در وقتی است که افعالی از محبین و مبغضین سر بزند که باعث قرب و

(۶۰۵)

بعد و موافقت و مخالفت باشند و بالاخره موجبات موالات (دوستی) معادات (دشمنی)

را فراهم آورند •

گویند خدایتعالی بیکمی از پیغمبران وحی کرد زهد دنیوی تو موجبات
آسایشت را فراهم کرد و توجهت بمن باعث آبرومندی تو شد اینک بگو بدانم آیا

با کسی در راه من عداوت کرده یا کسیرا برای من دوست داشته‌ای؟

عیسی عَلَيْهِ السَّلَام : معصیت کاران را دشمن بدارید تا خدا شما را دوست بدارد و از

آنان دور شوید تا بخدا نزدیک گردید و آنانرا خشمگین نمائید تا خشنودی خدا را
بدست آورده باشید .

پرسیدند یا روح الله عَلَيْهِ السَّلَام باچه دسته‌ای از مردم همنشینی نمائیم؟ فرمود با

کسی نشست و برخاست کنید که دیدار شما او را بیاد خدا اندازد و گفتار او بعمل

شما بیفزاید و عمل شما او را به آخرت راغب سازد .

فصل دوم

صفات معاشران

حضرت باقر علیه السلام : مردی در بصره حضور امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شد عرض کرد یا امیر المؤمنین ، برادران و معاشران ما را توصیف فرما فرمود معاشران شما دو صنفند ، صنفی از آنها محل وثوق و اطمینانند و صنفی آدمی را به نشاط میآورند .

آن دسته از یاران که محل وثوق و اطمینانند کسانی هستند که نیروی بازوی آدمند و اهل و مال او بشمار میآیند اکنون اگر یار و معاشری پیدا کردی که مورد وثوق و اطمینان تو بودند از مال و جان در راه او دریغ مکن و با هر کسیکه با او صفا است تو هم بصدق و صفا رفتار کن و با هر که باوی دشمن است دشمنی بنما اسرار او را پنهان بدار و عیبش را بپوشان و نیکی او را اظهار کن . و متوجه باش که چنین یارانی از کیمیا گرانبهاتر و عزیز الوجود ترند .

و اما یارانیکه ترا سرگرم میسازند و بنشاط میآورند تو از معاشرت با آنان لذت میبری بنابراین آنها را از دست مده و بغیر از سرگرمی و نشاط توقع دیگری از آنها نداشته باش و همان اندازه که آنان با خوشروئی و چرب زبانی از تو استقبال مینمایند تو هم بهمان مقدار از آنها احترام کن و بذل مال بنما (۱)

حضرت صادق علیه السلام : حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده میتوانی با آدم خردمندی مصاحبت کنی هر چند اهل کرم وجود نباشد لیکن تو در این مصاحبت از خردمندی او بهره مند شو و از خوی زشت او در حذر باش .

زبانی اند و نانی اند و جانی
نوازش کن به یاران زبانی
بجانش جان بده گر میتوانی

این یمن

(۱) دلا یاران سه قسم اند از بدانی
بنانی نان بده از در برانش
و لیکن یار جانی را نگهدار

از مصاحبت و دوستی با آدم کریم‌النفس و با سخاوت دست بر مدار او هر چند خردمند و عاقل نمیباشد لیکن تو میتوانی با اندازه نعمت عقلی که بتوارزانی شده از جود و بخشش و کرم او بهره مند گردی .

و تا میتوانی و درخور توانائی خود می بینی از پست فطرت احمق گریزان باش و از چنگال او فرار کن .

ایضاً : تا میتوانی از مالیه و آنچه نزد خودت بشمر رسیده بهره مند شو و از هر چیزی که سابقه آنرا نداری و در امان و پیمان آن نیستی خود داری کن و از هر کسی که کاملاً باو وثوق و اطمینان داری بر حذر باش زیرا مردم دشمنان نعمتهائی اند که بانسان ارزانی شده .

ایضاً : رفاقت و صداقت در صورتی است که آدمی حدود آنرا رعایت کند و شرایطش را در خور آن عملی بسازد اکنون اگر بخواهی رفیق شفیق خود را بشناسی ، ببین همه آن حدود یا برخی از آنرا دارا هست یا نیست ، اگر دارا بود رفیق است و گرنه ویرا رفیق خود ندان و از وی بر حذر باش

شرط نخستین : آنستکه ظاهر و باطن او برای تو یکسان باشد .

دوم : نیکی ترا نیکی خود و بدی ترا بدی خود بدانند .

سوم : آقائی و ثروتی که بدست آورد از تو فراموش نکند .

چهارم : از هر چیزی که در عهده توانائی دارد از تو دریغ ننماید .

پنجم : که اساس همه آنهاست ، آنستکه در هنگام بیچارگی ترا وانگذارد .

مصباح الشریعه — حضرت صادق علیه السلام : سه چیز در هر زمانی اندک است .

برادری در راه خدا ، زن سازگار و نیکوکار و دیندار ، فرزند صالح . اگر کسی

یکی از آنها را بدست آورد سعادت دو جهان نصیب او شده و بتمام معنی از لذتهای دنیا کامیاب شده .

از یاری بهره‌مندی که ترا برای طمع دنیوی یا بیم از دشمن یا ضعف و سستی یا

خوردن و آشامیدن دوست بدادد لیکن همراهی و رفاقت بهره‌مندی که از او هر چند در

سرزمینهای ظلمانی باشد و به قیمت عمر تو تمام شود مغتنم بشمار زیرا پس از پیمبران در روی زمین برتری از آنها آفریده نشده و هیچ نعمتی بهتر از توفیق مصاحبت با آنان نیست .

الله تعالی : الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدوا الا المتقین (۱) امروز به استثناء مردم پرهیز کار ، یاران دیگر دشمن یکدیگرند .

من خیال میکنم در زمان حاضر اگر کسی بخواهد دوست بی‌عیب پیدا کند بی‌رفیق باید بسر برد، مگر نفهمیده‌ای پیمبران در اولین قدم دعوتشان صدیق امین یا ولی کریم برای خود انتخاب میکنند و خدا با آنان عنایت میفرماید روی همین موضوع بهترین نعمتی که بدوستان و اولیا و امینان خود مرحمت میفرماید، مصاحبت با پیمبران عظامست و اینمعنی حاکی است از آنکه هیچ نعمتی در دنیا و آخرت گرانبها تر و پاکیزه‌تر از نعمت مصاحبت و برادری در راه خدا و برای حضرت او نمیباشد .

(۱) عیسی مریم بکوهی میگریخت
آن یکی در پی دوید و گفت خیر
از که اینسو می‌گریزی ای، کریم
گفت از احمق گریزانم بسرو
زحمتان بگریز چون عیسی گریخت
بر سر آرد زخم رنج احمقی
لکل داء دواء یستطیب به

شیرگفتی خون او میخواست ریخت
در پیت کس نیست چه گریزی چوطیر
نه پیت شیر و نه خصم و خوف و بیم
میرهانم خویش را ، بندم مشو
صحبت احمق بسی خونها بر ریخت
رحم نبود چاره جوئی شقی
الا الحماقة اعیت من یداوئها

پایان کتاب

فصول و بابها و اخبار و آیات را یکی پس از دیگری و در موارد مقتضی ذکر کردیم اینک میگوئیم مطالب لازمیکه در این کتاب آورده و تحقیقاتیکه در مقالات و ابواب بمنصه ظهور رسانیده و اسرار دینیه و معارف یقینیه را یاد کرده و رموز عقائد بنحو اشاره متذکر شده و خوبیهای پسندیده و ناپسند و اسرار اعمال حسنه و سیئه را مبسوطا شرح داده کمتر اتفاق می افتد در کتاب دیگری باین تنقیح و تهذیب و باصطلاح شسته و رفته آورده شده باشد و این گونه توضیح و ترتیب بنحویستکه در کتاب و سنت و احادیث اهل بیت نبوت که ماخذ این کتاب و اصول ثابت و اصلیلی است که تنها اعتماد و وثوق ما بدانهاست یاد شده و ما در این خصوص از سخنان گزاف گویان که دل جن و انس را بگفتار واهی خود چرکین میکنند بهیچوجه استفاده ننموده ایم.

و خدا مرا در گردآوری این کتاب در ظرف چند ماهی سال هزار و نود و هجری که آخرین لحظات زندگی را میپیمودم و عمر من به هشتاد و سه و اندی رسیده و همه گونه اختلال احوال و بیماری های دائمی دست بگریبان من شده بود موفق داشت .

و شکی نیست چنین توفیقی بر اثر نعمت عقائد حقه ای بود که بمن ارزانی داشته و دوستی خاندان عصمت و دشمنی دشمنان شان را بمن عنایت فرمود و مرا از طریق وحیی که برسول خود فرموده و او را بتبلیغ مراحم خود مأمور نموده بدوستی اولیاء و دشمنی دشمنانش اعانت فرمود .

ذیلا باید خوانندگان عزیز را از گرد آوری این تألیف اطلاع داده و فائده آنرا متذکر شویم: میگوئیم مردمیکه پایه آخرین سلوک را پیموده و همتی عالی بدست آورده هر گاه بمقتضای فرآورده های آن عمل کنند رستگار میشوند و نیکبخت

میگردند و آنانکه باین پایه ارتقاء نیافته‌اند در خور توانائی خود از آن کامیاب میشوند و بسلسله مراتب هر کس بقدر فہش فہمید مدعا را تا جائیکہ ممکن است کسی باشد کہ از این کتاب باندازہ خوشہ گندمیکہ در خرمن زیادہ افتادہ باشد استفادہ نماید .

و اما امثال ما کہ ہرچہ را کہ میگویند عمل نمیکنند و ہر کہ را بہ نیکی میخوانند از خود فراموش میکنند بہتر بہ تقصیرات خود واقف میشوند و بالاخرہ ہمین کتاب باعث بیداری و زلت و انکسارشان میشود و از باطن و حقیقت عیبہای خود و سرانجام زشت آنہا و سرشکستی خود اطلاع پیدا مینمایند. زیرا حقیقت ایمان میخواہد بندہ مؤمن آنچہ را کہ مولایش از آن رضایت ندارد برای خود انتخاب ننماید و تن برضا ندهد و چون بدین موضوع حاضر نشود ہموارہ مجزون و پریشان خاطر و غمناک و دردمند است و چون بدینحال در آید امید است رحمت و بخشش خدا شامل او شود چہ او بخشندہ و مہربانست .

در روایت آمدہ ہر گاہ بندہ ای مرتکب گناہ شود و از آن بیمناک باشد و خود را سرزنش نماید خدا او را میآمرزد و وارد بہشت میکند و ثابت است در صورتی ممکن است بندہ ای از زندان گناہ خارج شود کہ بگناہ خود اقرار نماید تا کفارہ گناہ او باشد و اگر کسی مرتکب گناہی شود و بداند کہ خدایتعالی از پیش آمد او با خیر است کہ اگر بخواد او را عذاب میکند و اگر بخواد او را میآمرزد ذات مقدس اللہ بدون آنکہ نامبردہ استغفار کند و از در آمرزش در آید ویرا میبخشد .
باری اگر کسی کار نامشروعی مرتکب شود یا بخود ستم کند و از در آمرزش در آید خدای مہربان از او درمیگذرد .

اینک ما از لغزشہای قدمی و قلمی و قولی و ادعاہای نا بجا و اظہار بینائی نامناسب در امور دینی و ہر علم و عملیکہ بعنوان خدا آشکار کردہ و وفا نمودہ و ہر وعدہ ای کہ دادہ و بکار نبستہ و ہر نعمتیکہ خدا ارزانی داشتہ در راہ معصیت استفادہ کردہ و ہر عمل تصریحی و تہمیزی کہ نسبت بناقص و مقصر داشتہ با آنکہ خود متصف

بدان بده و از خاطراتی که برای خود سازی دردل داشته تا آنها را برای خاطر مردمان زیور کتاب یا کلام منظوم یا منشور یا علمیکه بدیگری بیاموزیم یا یاد بگیریم قرارداد استغفار میکنیم و آموزش میطلبیم .

پس از طلب آموزش برای کلمیه آنچه بیان کردیم نسبت بخود و مطالعین کتاب و امثال آن از ذات مقدس الهی درخواست میکنیم بر مامنت گذارد و ما را ببخشاید و مشمول رحمت بی منتهای خود قرار دهد و از همه کرده های نا شایست ما در گذرد زیرا کرم جناب او همگانی و رحمتش پهنای و باران جودش نسبت بهمه خلائق ریزانست و ما آفریده ای از آفریدگان او هستیم که جز توسل به فضل و کرم او وسیله دیگری در اختیار نداریم .

رسول خدا (ص) : خدایتعالی صد رحمت دارد که نازل ترین همه آنها رحمتی است که آنرا میان جن و انس و پرنده گان و چهارپایان و حشرات بخش کرده و آنرا وسیله مهر بانی و رحمت خود قرارداد و نمود و نه رحمت دیگر را برای عالم آخرت ذخیره فرموده .

پروردگارا آرزوها کهنه شدند و احوال تغییر کردند و زبانها دروغ گفتند و وعدهها بغیر از وعده تو که وعده بخشش و عطا فرموده ای تخلف نمودند . پروردگارا بر محمد و خاندان او درود فرست و مرا از عطاء خود محروم مفرما و از شر شیطان در امان مدار . تو منزه ای و من بستایش تو مشغولم چقدر بزرگی و چقدر برد باری و چقدر کریمی . برد باری تو باندازه ایست که متکبران را سرکش ساخته و نعمت تو باندازه ای است که شکر شاکرانرا فرا گرفته و حلم تو بقدری است که از شماره بیرون شده و تو بالا تر از آنیکه کسی بتواند ترا توصیف کند .

فضل و آفائی تست که موجودی را که از نطفه آفریده و چیزی نبوده بود ساخته و او را در کنف بزرگواری خود قرارداد و از روزی های پاک و پاکیزه خود بوی ارزانی داشته ای و او را تربیت نموده و در ناز و نعمت خود پروراندی و او را بروی گهواره زمین جای داده و در برابر اینهمه بزرگواریها با اینک نیازمند نبودی آهنگ موقعیت اخروی او را داشته ویرا به بندگی خود خوانده ای در عین حال سرکشی

کرده احسان ترا نادیده انگاشته بمعصیت تو برخاسته و با آنکه در دست سلطنت و اختیار تو است سر تعظیم و عبادت به پیشگاه دیگری فرود آورده .

بزرگواری تست که مرا مهلت داده و عیبهایم را پوشانده و معرفت راروزی من فرموده و زبانم را بشکر نعمتهایت گویا ساخته و براه بندگیت هدایت نموده و راه بکرامتت را برای من باز کرده و مرا براههای قربت واداشته جزای اینهمه زرگواریهای تو آنستکه بعوض احسان ، سرکشی نمایم و با حرص تمام بانجام مخالفتهای تو بپردازم و اموری که بیش از اندازه مرا به بلا مبتلا میکنند مرتکب شوم و رضایت ترا فراهم نسازم و به آرزوهای خود سرگرم باشم و از پیش آمدهای مرگ نهراسم . بردباری تو مرا قانع نساخت با آنکه وعده فرمودی که نیروی مرا بازگیری درعین حال از تو خواستم تا بخطا کاری بزرگی دست بزنم و نعمتهای فراوان از تو خواستم و خود را برای پیش آمدهای سوء پس از این آماده نساختم در کار خود کندی کردم و روزی اندک را بچشم حقارت نگریستم و با کارهای ناشایسته جوایز عالییه از تو درخواست نمودم و خود را از هر جهت ساخته بزرگی ها و کرامتهای تو فرار دادم .

اینک بازگشت ما بخداست مصیبت عظیمی درپیش داریم . آرزوی گذشت تو مرا واداشته که امیدوار بعطیه رحمت تو باشم با آنکه علنا گناهان کبیره را مرتکب شده و صغیره را ناچیز دیدم و با آنکه همواره تو بامنی ، من بتو توجهی نکرده و احترامت را که پرده بر گناهانم پوشانده ای رعایت نکردم چگونه با تو ملاقات کنم و با چه زبانی بمناجات تو بپردازم ، با آنکه پیمانهای محکم ترا زیر پا گذارده و ترا کفیل خود قرار داده و در عین ارتکاب معاصی ترا خواندم اجابت فرمودی و تو مرا با آنکه تهیدست و بیچاره ام خواندی و و پاسخ ندادم . پس وای بر بیچارگی و زشت کاری من با چه جرأتی بنا فرمائی تو اقدام کردم و بچه امری مغرور گردیدم .

پروردگار امنزهی، بتو تقرب می جویم و بحق خودت سوگند یاد میکنم

و از توبتومی گریزم باتکاء خود بمعصیت تو پرداختم و بانادانی
 خود مغرور گردیدم و حق خود را بامال نمودم و بخود ستم نمودم به
 تو آرزمند گردیدم و بتو ایمان آوردم و بحضرت تو، انابه کردم اینک
 به بیچارگی و در ماندگی و سرگردانی من ببخشای که تو
 بخشنده بخشنده گانی

بدینجا کلام خود را بپایان می آوریم و بحمد خدا و درود بر محمد و خاندان
 او صلی الله علیه و آله میپردازیم و در آغاز و انجام و نهای و آشکار بحمد او مشغولیم و این کتاب را به
 کلمه « ختمنا » که عدد آن هزار و نود و یک است خاتمه میدهیم . بحمد الله و المنة
 پس ازدو بیست و نود سال که از تألیف این کتاب گذشته این بنده محمد باقر بن الحسین
 الساعدی غفر الله لهما موفق گردیدم نسخه مزبور را در جوار مرقد مطهر حضرت
 سلطان سریرا رتضی مولینا علی بن موسی الرضا علیه الاف التحية والثناء در شب پنج-
 شنبه پنجم شهر شوال هزار و سیصد و هشتاد و یک مطابق با سوم فروردین هزار و
 سیصد و چهل و مساوی با هزار و صد و بیست و پنجمین سال میلاد با سعادت اعلی حضرت
 حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه بپایان آوردم- من الله استمدو علیه التکلان

فهرست مطالب کتاب حقایق فیض

(جلد دوم)

عنوان	صفحه
مقاله چهارم	۳۰۵
اخلاق حسنه و طریق تحصیل آنها (مشتمل بر شش باب) :	
باب ۱ - در صبر و فضیلت آن	
فصل اول - اقسام صبر	۳۰۹
« دوم - کتمان مصائب	۳۱۲
« سوم - طریق تحصیل صبر	۳۱۵
باب ۲ - در شکر و رضا	۳۱۷
فصل اول - معنی رضا	۳۱۹
فصل دوم - چگونه صفت رضا با حب و بغض در راه خدا سازگار است ؟	۳۲۲
فصل سوم - شکر و فضیلت آن	۳۲۵
« چهارم - حقیقت شکر	۳۲۹
« پنجم - چگونه میتوان بنده شاگرد شد	۳۳۱
باب ۳ - در خوف و رجاء	۳۳۳
فصل اول - معنی خوف از خدا	۳۳۵
« دوم - مقام رجاء در برابر خوف	۳۳۸
« سوم - حد رجاء	۳۴۱
« چهارم چه چیزها باید مبنای ترس از خدا باشد	۳۴۳
« پنجم صفت خوف را چگونه میتوان دارا شد	۳۵۱

صفحه	عنوان
۳۵۴	« ششم اسباب سوء عاقبت
باب ۴ در محبت و انس	
۳۶۶	فصل اول - معنی محبت و انواع آن
۳۷۱	« دوم - عالیترین محبت ها دوستی خداست و بهترین لذت ها خداشناسی است
۴۷۳	« سوم - شهود حق
۳۷۵	« چهارم - طریق تحصیل محبت و شوق بخدا
۳۷۸	« پنجم - معنی شوق و ذکر محبوب
۳۷۹	« ششم - مناجات و اثر جذبه الهی
۳۸۲	« هفتم - وسایل تقرب جستن بخدا و جلب محبت او
۳۸۴	« هشتم - مثال و جلوه و جمال حق در عالم
باب ۵ در یقین و توکل	
۳۹۰	فصل اول - معنی یقین
۳۹۲	« دوم - مقام توکل
۳۹۵	« سوم - کمال توکل
۳۹۶	« چهارم - معانی توکل
۴۰۱	« پنجم - توکل و تحصیل معاش
۴۰۴ باب ۶ در صدق و وفا	
۴۰۸	فصل اول - راستی و امانت داری
۴۱۰	مقاله پنجم
عبادات و اسرار آنها (مشمول بر هفت باب) :	
۴۱۴ باب ۱ در نیت و اخلاص	
۴۱۴	فصل اول مقام و ارزش نیت
۴۱۷	« دوم - اقسام نیت

عنوان	صفحه
« سوم - نیت در اختیار انسان نمی باشد	۴۱۸
« چهارم - اخلاص در عمل	۴۲۰
« پنجم - صفات مخلص	۴۲۳
« ششم - مراتب اخلاص	۴۲۴
۴۲۶ باب ۲ در نظافت و طهارت	
فصل اول - تخلی	۴۲۸
« دوم - مسواک	۳۲۹
« سوم - وضوء و فضیلت آن	۴۳۱
« چهارم - غسل	۴۳۴
« پنجم - حمام	۴۳۶
۴۳۷ باب ۳ اسرار نماز و ذکر	
فصل اول - توجه و حضور قلب در نماز	۴۴۱
« دوم - موجبات حیات نماز	۴۴۳
« سوم - راه پیدا کردن حضور قلب	۴۴۷
« چهارم - توجه باذان	۲۵۱
« پنجم - توجه بیاطن	۴۵۲
« ششم - آداب ورود بمسجد	۴۵۴
« هفتم - توجه بقبله	۴۵۵
« هشتم - قیام	۴۵۷
« نهم - توجه بعظمت خالق	۴۵۸
« دهم - نیت و تکبیر	۴۵۹
« یازدهم - دعای استفتاح	۴۶۰
« دوازدهم - دعای استعاذه	۴۶۲

عنوان	صفحه
« سیزدهم - سوره حمد	۴۶۳
« چهاردهم - خشوع قلب	۴۶۶
« پانزدهم - رکوع	۶۶۷
« شانزدهم - سجود	۴۶۹
« هفدهم - تشهد	۴۷۱
« هیجدهم - سلام نماز	۴۷۲
« نوزدهم - نماز با اخلاص	۴۷۳
« بیستم - نماز جمعه	۴۷۴
« بیست و یکم - نماز عید فطر و قربان	۴۷۶
« بیست و دوم - نماز آیات	۴۷۷
« بیست و سوم - تعقیب نماز	۴۷۸
باب ۴ در فضیلت تلاوت قرآن	۴۸۲
فصل اول - آداب تلاوت قرآن	۴۸۵
« دوم - تعظیم و احترام بقرآن	۴۸۶
« سوم - توجه قلب و تدبر در آیات قرآن	۴۸۷
« چهارم - رغبت بفهم مطالب قرآن	۴۸۹
« پنجم - موانع درك قرآن	۴۹۱
« ششم - مؤمن و خطایات قرآنی	۴۹۴
« هفتم - تائر و اندوه	۴۹۵
« هشتم - درجات قاری	۴۹۸
« نهم - حالات قاری	۴۹۹
باب ۵ در زکوة و اسرار آن	۵۰۱
فصل اول - معنی احسان و انفاق	۵۰۵

عنوان	صفحه
« دوم - سر وجوب زکوة	۵۰۷
« سوم - طريقه احسان	۵۰۹
« چهارم - وظیفه سائل	۵۱۵
« پنجم - مؤمن سؤال نمیکند	۵۱۷
« ششم - زکوة بدن	۵۱۹
باب ۶ در روزه و فوائد آن	۵۲۱
فصل اول - درجات روزه	۵۲۵
« دوم - اسرار روزه	۵۲۹
باب ۷ در حج	۵۳۰
فصل اول - وظائف حج کننده	۵۳۴
« دوم - طواف قلب	۵۳۶
« سوم - سعی بین صفا و مروه	۵۳۹
« چهارم - دستور حج و اسرار آن	۵۴۱
« پنجم - کیفیت زیارت پیغمبران <small>عليهم السلام</small>	۵۴۳
« ششم - تعمیر مراقب معصومین و زیارت آنها	۵۴۵
مقاله ششم	۵۴۸
بقیه اعمال صالحه (مشتمل زر پنج باب)	
باب ۱ در توبه و مقام آن	
فصل اول - توبه و ندامت	۵۵۰
« دوم - توبه همگانی است	۵۵۳
« سوم - راه قبولی توبه	۵۵۷
« چهارم انواع گناهان	۵۵۹

(۶۱۹)

عنوان	صفحه
« پنجم - گماهان را نباید حقیر شمرد	۵۶۴
« فصل ششم - نتیجه ارتکاب گناه	۵۶۷
« هفتم - توبه وسیله ارتباط با خدا است	۵۷۰
باب ۲ در محاسبه و مراقبه	۵۷۱
فصل اول - مقصود از محاسبه	۵۷۴
« دوم - مراقبت و کیفیت آن	۵۷۶
باب ۳ - در تفکر	۵۷۸
فصل اول - تذکر و عبرت از دنیا	۵۸۳
« دوم - توجه قلب بملکوت آسمانها	۵۸۴
باب ۴ - بیاز مرگ	۵۸۶
فصل اول - مردم دنیا دو دسته‌اند	۵۸۹
« دوم - اثر یاد مرگ در دل	۵۹۱
« سوم - از آرزوها بکاهید	۵۹۳
« چهارم - سبب آرزوهای طولانی	۵۹۴
باب ۵ - دوستی و برادری در راه خدا	۵۹۷
فصل اول - انواع محبت‌ها	۶۰۰
« دوم - صفات معاشران	۶۰۶

حق طبع برای کتابخانه شمس محفوظ است

(۶۲۰)

فهرست دوره اول کتب از سلسله انتشارات دینی نور

- ۱- لؤلؤ مرجان - در آداب منبر از علامه جلیل محدث نوری (ره)
- ۲- اسرار توحید - در شرح و ترجمه فارسی کتاب توحید از شیخ اجل ابن بابویه ملقب بصدوق (ره)
- ۳- تحفة الاخیار - در ردّ صوفیان از آخوند مولی محمد طاهر قمی یکی از مشایخ مجلسی (ره)
- ۴ و ۵ - جلد ۲ و ۱ عیون اخبار الرضا علیه السلام بفارسی از شیخ صدوق (ره)
- ۶- دروس عرفانی از مکتب علوی علیه السلام - جمع آوری آقای آلهی قمشاهی
- ۷- ترجمه اعتقادات شیخ صدوق (ره) در اعتقادات شیعه .
- ۸- ترجمه کتاب عده الداعی - از عارف محقق ابن فهد حلّی (ره) در آداب دعا وسیر وسلوک و اخلاق
- ۹- حدیقة الشیعه - در اثبات امامت حضرت علی بن ابیطالب و سایر ائمه اطهار علیهم السلام و شرح زندگانی آن بزرگواران و ردّ بر صوفیه از محقق کبیر مقدس اردبیلی (ره)
- ۱۰- النوادر فی جمع الاحادیث یا مستدرک کتاب وافی از محدث کبیر مولی محسن فیض کاشانی (ره)
- ۱۱- مصادقة الاخوان در آداب برادری ایمانی از شیخ صدوق (ره)
- ۱۲- دیوان مولی محسن فیض کاشانی (ره)

غلامنامه کتاب حقایق فیض

جلد دوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۵	۱۳	اورأ	او
۳۲۰	۱	دردرد	درد
۳۲۲	۴	اول	دوم
۳۲۵	۶	دوم	سوم
۳۲۸	۱	علیک	علیک القرآن
۳۲۸	۲ (حاشیه)	خرف	زحرف
۳۲۹	۸	سوم	چهارم
۳۳۰	۲۱	فردی	فردای
۳۳۱	۲	چهارم	پنجم
۳۳۲	۱۷	مسکوک	مشکوک
۳۳۵	۶	بمقتضای	بمقتضای
۳۳۷	۴	روزار	زارو
۳۳۷	۶	داشتند	داشته
۳۳۸	۱۸	ان	وان
۳۴۳	۱۴	یامت	قیامت
۳۴۴	۹	واتقوا	اتقوا
۳۴۷	۱۴	مواخذ	مواخذہ
۳۵۱	۱۳	الیاء	اولیاء
۳۵۲	۵	اکیون	اکنون
۳۵۵	۱۳	هل	قل هل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۷۳	۱۳	کلو	کانوا
۳۸۲	۲۰	چگونه	چگونه
۳۹۱	۲۲	همه	همه را
۳۹۱	۲۴	وا	را
۴۰۲	۶	غالباً است	غالباً
۴۰۲	۱۴	مردم خاندارو	مردم صاحب عیال و فرزند
		غیرشان	و غیر ایشان
۴۰۴	۲۲	عاهدا	ما عاهدوا
۴۱۲	۳	بحائق	بحقائق
۴۱۴	۱۰	نیمتواند	نمیتواند
۴۲۳	۱	ششم	پنجم
۴۲۴	۱	هفتم	ششم
۴۳۱	۱۱	فاطمه	خدا
۴۳۱	۱۹	طهروا	طهوراً
۵۰۴	۲	لصدقات	الصدقات
۵۱۱	۴	تیمو	تیمموا
۵۸۵	۳	تری	نری
۵۹۵	۶		انداخته و امید داردمیاندازد نمیداند

همان اموری که او را بتأخیر کار وا میدارد.